

تفسیر

رُوحِ الْبِحَانِ وَ رُوحِ الْاُجْبَانِ

تصنیف: جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

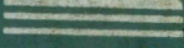
کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰ ریال





تاریخ

عراق

و



۷



تاریخ

۲

۸۱۰

۷

۶۲

کتاب
۲۰-۲-۲۶



۵۷۳۲۹.۱



تفسیر

رُوحُ الْبِحَانِ وَ رُوحُ الْبِحَانِ

تصنیف : جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶. هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

تصحیح علی اکبر غفاری

مجلد هفتم

حق چاپ محفوظ

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۳۱۹۶۶

۱۳۹۸ قمری

* (چاپ اسلامیّه) *

((سورة ابراهيم))

این سوره مکی است بر قول مجاهد، و قتاده گفت مکی است إلا دو آیت و هما قوله «ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفراً - إلى قوله - وبئس القرار» و پنجاه و دو آیت است در عدد کوفیان و پنجاه و چهار در عدد مدنیان و پنجاه و یک در عدد بصریان و هشتصد و سی و یک کلمه است. و سه هزار و چهارصد و چهار حرف است،
و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول فرمود که هر که سوره ابراهیم را بخواند خدای تعالی او را مزد بدهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستید و هر که نپرستید.

((سورة ابراهيم اثنتان وخمسون آية وهي مكية))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الر * كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ

کتابی است فرستادیم آنرا بسوی تو تا بدرآوری مردمان را از تاریکیها بسوی روشنائی بفرمان

رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۲) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

پروردگارشان بسوی راه غالب ستوده خداوند آنچنانی که مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۳) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

در زمین است و وای مر کافرانرا از شکنجه سخت آنانیکه دوست میدارند زندگانی دنیا را

عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۴) وَ

بر آخرت و بر میگردند از راه خدا و میجویند آنرا بکجی آنکروه در گمراهی دورند و

ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ
 فرستادیم هیچ فرستاده‌ای را مگر بزبان قوم او تا روشن کند برای آنها پس گمراه کند خدا هر که را خواهد
 وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ
 و راه نماید هر که را خواهد و اوست عزیز درستکار و بحقیقت فرستادیم موسی را با آیات ما که

أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
 بدرآورد قومت را از تاریکی جهل بسوی روشنائی علم و یادآوری کن آنها را به روزهای خدا بتحقیق در این
 لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۶) وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ
 هر آینه آیتهاست برای هر صبرکننده شکرگذار و چون گفت موسی مرگروه خود را یادآوردید نعمت

اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ
 خدا را بر شما چون رهائی داد شما را از آل فرعون میچشانیدند شما را بدی شکنجه را و ذبح میکردند پسرها تان را
 وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكَ لِبَلَاءٍ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۷) وَ إِذْ تَأَذَّنَ
 و زنده میگذاشتند زنهای شما را و در این شما را امتحان نیست از پروردگار شما بزرگ و چون اعلام کرد

رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي
 پروردگار شما هر آینه اگر شکر گذارید هر آینه می افزایم شما را و اگر کافر شدید بتحقیق شکنجه من
 لَشَدِيدٌ (۸) وَ قَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ
 سخت است و گفت موسی اگر کفر ورزید شما و هر که در زمین است همه پس بتحقیق خدا بی نیاز

حَبِيدٌ (۹) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ (۱۰)
 ستوده است آیا نیامد شما را خبر آنانکه از پیش شما بودند گروه نوح و عاد و ثمود

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا
 و کسانی که از پس آنها بودند نمیداندهاند مگر خدا آمدشان فرستادگان بمعجزه ها پس بر گردانیدند
 أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِهَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ
 دستهاشان را در دهنهاشان و گفتند بتحقیق ما کافر شدیم بآنچه فرستاده شدید و بتحقیق ما در شکیم

مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۱۱) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ
 از آنچه میخوانید ما را بسوی او بدگمان گفتند پیغمبران آنها آیدر خداشکی است آفریدگار

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۱۲) قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا

نام برده گفتند نیستید شما مگر آدمی مانند ما میخواهید که باز میکردانید ما را از آنچه

كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۳) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ

بودند میپرستیدند پدران ما پس آورید ما را بحجتی آشکارا گفتند مر آنهارا فرستادگان آنها نیستیم ما

إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ

مگر بشری مانند شما ولیکن خدا منت میکندارد بر هر که میخواهد از بندگانش و نباشد ما را که بیاوریم شما را

بِسُلْطَانٍ (۱۴) إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۵) وَمَا لَنَا أَنْ

بحجتی مگر بفرمان خدا و بر خدا پس باید توکل کنند گروندگان و نرسد ما را که

لَا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَلَنْصُرِيَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا

توکل نکنیم بر خدا و بتحقیق راه نمود ما را راه های ما را و هر آینه شکیبای شویم بر آنچه اذیت کنید ما را

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۶) .

و بر خدا پس باید توکل کنند توکل کنندگان

(السر) بنزدیک آنکه گفت «الر» نام سوره است گفت محل اورفعت بر ابتداء وقوله

(کتاب) خیر اوست و آنکه گفت نام قرآنست هم چنین ، و آنکه جز این گفت گفت او را

موضعی نیست از اعراب و مبتداء مقدر است و «کتاب» خیر اوست ای هذا کتاب (أنزلناه)

صفت اوست . حق تعالی در این آیت خطاب کرد بارسول که این کتاب قرآن کتابی است که

ما فرو فرستادیم آنرا بتو تا تو مردم را برون آری از تاریکی کفر بنور ایمان ، و ظلمت و

نور کنایت است از کفر و ایمان (بإذن ربهم) بفرمان خدایشان (إلى صراط العزيز

الحمید) با راه خدا و آن اسلام است . رمانی گفت ظلمت تاریکی بود در هوا که منع کند

از رؤیت مرئیات و گفت نور بیاضی بود شعاعی که بآن رؤیت صحیح بود ، قناده گفت من

الظلمات الى النور یعنی من الضلال الى الهدى و أما «عزیز» مرجع او با قادری است و عزیز

گویند مرد قادر و غالب را من قولهم من عز بز أي من غلب سلب ، و نیز عزیز گویند آنرا

که ممتنع بود از آنکه بر او ظلم کنند و این هر دو در حق خدای تعالی روا بود، و عزیز نیز سخت صعب باشد يقال عزّ علیّ کذا ای شقّ. و صعب و عزیز نیز نایافت باشد من قولهم أعزّ من الکبریت الاحمر، و این استقصاء بیشتر از این رفته است. و حمید محمود باشد فعیل بمعنی مفعول.

(أَللّٰهُ الَّذِي) ابن عامر و نافع خواندند «الله» مرفوع بر ابتداء، و خبر الذی، آنچه از پس اوست از صلّه او، و باقی قرآء خواندند الله بجرّ علیّ انه بدل من العزيز الحميد خدای آنست که هر چه در آسمان و زمینست اوراست بمُلك و مملك از آنجا که آفریده اوست بمُلك و از آنجا که تصرف اوراست در آن بمُلك. و آنکه گفت وای کافران را از عذاب سخت که بز ایشان خواهد بودن در دوزخ.

آنکه وصف کرد کافران را بآنکه اختیار می کنند دنیا را و منافع او را بر آخرت و محل «الذین» جرّ است برای آنکه صفت کافرین است. و استحباب طلب محبت چیزی باشد بتعرض از او و محبت ارادت منافع محبوب باشد و استحباب اینجا بمعنی اختیار است بقرینه «علی» يقال استحب کذا علی کذا إذا اختاره عليه و منه قوله «و أما ثمرد فهديناهم فاستحبوا العمى علی الهدى» ای اختاروا الکفر علی الايمان حق تعالی دوستی دنیا و اختیار او بر آخرت از جمله مذمت شمرد بر ایشان و رسول چنین فرمود که «حب الدنيا رأس كل خطيئة» در خبر است که رسول فرمود که فردای قیامت جماعتی را از امت من در قیامت آرند و صحایف ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند که «كانوا يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة و يأخذون وها (۱) من الليل» نمازها باوقات گزارده باشند و زکاة مال داده باشند، و بنماز شب قیام کرده باشند حق تعالی بفرماید تا ایشان را بدوزخ برند، گفتند یا رسول الله ایشان را بچه جرم بدوزخ برند؟ گفت گناه ایشان آن باشد که «كلما بدالهم شيء من الدنيا و ثبوا عليه» بدین خصال چون از دنیا چیزی پدید آمدی باز جستندی و بر او حرص نمودندی (و يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ) بیان کردیم که صدّ لازمست و هم متعدی از راه خدای می گردند و دیگران را برمی گردانند یعنی مسلمانان و سبیل و طریق یکی باشد هم مذکر است و هم مؤنث (و يَبْغُونَهَا عِوَجًا) و طلب کنند آن را کثری، یعنی خواهند تا کثرت کنند آنرا و در دین و کار و کلام عوج گویند بکسر عین و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد عوج گویند بفتح عین (أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ)

(۱) مقدار نیم شب یا پاره ای از شب.

ایشان در گمراهی اند دور از راه راست ، وضلال زهاب باشد از راه صواب و اصل او هلاک باشد و کلام در او باستقصاء برفته است .

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ) «ما» نفی است و «من» مؤکد اوست حق تعالی گفت ما نفرستادیم هیچ پیغمبری را ببیان إلا بزبان قومش یعنی بلغت ایشان تا چون بایشان خطاب کند بدانند و لام در اولام غرض است گفت پیغمبران را برای بیان فرستادم آنکه گفت (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ) و خدای اِضلال آن کند و وجوه آن بگفتیم (۱) از خذلان و تخلیه و حکم و تسمیه و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک (وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) و هدایت دهد آن را که خواهد و معنی لطف باشد و توفیق و بیان و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن . و فاء برای استیناف آورد (۲) نه برای عطف و مثله «لنبيّن لکم ونقرّ فی الارحام مانشاء» بالرفع (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و اوعزیز و حکیم است . مجاهد گفت مورد آیت مورد منت است بر حضرت رسول که گفت خدای تعالی گفت هر پیغمبری را که فرستادیم بقومی فرستادیم بر لغت و زبانی که بودند مگر ترا که بکافئه ناس فرستادم از عرب و عجم و ترک و روم و هند و سایر بلاد علی اختلاف الّسنتهم و آلوانهم .

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا) و بفرستادیم موسی را بآیات و بینات ما و دلالات و معجزات . و قوله (أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ) در کلام محذوفی هست و التقدير و قلنا له أن أخرج قومك و گفتیم او را . بیرون آرقومت را از ظلمات کفر بنور ایمان بدعوت و طریق ترغیب و ترهیب (وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ) و یادده ایشان را ایام خدا «باء» زیادتست . و در معنی او دو قول گفتند حسن و قتاده و مجاهد و سعید جبیر گفتند ای بنعم الله ، ایام کنایت کرد از نعم ، و این کنایت معروفست عرب و عجم را چنانکه یکی از ما گوید در یفا روز گارما ، تأسف خوردند بر ایامی که در نعمت گذشت و قول الشاعر :

« سَقَى اللَّهُ أَيَّامَنَا بِاللَّوْئِي (۳) » و قوله : « سَقَى اللَّهُ أَيَّامَنَا لَنَا وَلَسَيَّالِيَا »

(۱) چون اگر خداوند مردم را گمراه کند جبر لازم آید و آن ظلم است پس باید تاویل کرد باینکه خداوند گروهی اشقیاء را بحال خود رها کند و واگذارد یا بنیر این تاویل مثلا حکم کند که آنها گمراه هستند چون باب افعال بمعنی حکم کردن و تسمیه هم آمده است .

(۲) یعنی فا در کلمه «فیضل» برای استیناف است مانند واو در کلمه و نقر فی الارحام برفع نقر چون

اگر برای عطف بود باید نقر بنصب خواند .

(۳) خداوند سیراب کند آن روزهای ما که در پیچ آن تل ریک گذشت .

وقوله : « وَأَيُّمْنَا بِاللَّوْئِي هَلْ تَعُودُ » . (۱) وقول أبي تمام من هذا الباب .

« أَيُّمْنَا هَلْ بَكُنْتِ إِلَّا مَوَاهِبَا وَ كُنْتِ بِإِسْعَافِ الْحَبِيبِ حَبَابِثَا (۲) »
 وقول دیگر آنست ، و ذکرهم بنقم الله في أعدائه . یاد ده ایشان را که خدای باامت سلف
 چه کرد از کافران و منه قول الشاعر :

« وَأَيُّمْنَا مَشْهُورَةٌ فِي عَدُوِّنَا لَهَا غُرْرٌ مَعَاوِمَةٌ وَ حُجُولٌ (۳) »
 وقول عمرو بن كلثوم :

« وَأَيُّمٌ لَنَا غُرٌّ طَوَائِلُ عَصَيْنَا الْمَلِكَ فِيهَا أَنْ تَدِينَا (۴) »

و اگر حمل کنند بر هردو اولی تر باشد لاستغراق المعنیین ، و این شامل تر بود فائده را
 چنانکه گویند خذه بالشدّة واللين . آنکه گفت (إنّ في ذلك لآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)
 در این تذکیر و یاد دادن مادر آن احوال که در آن آیام بود آیاتی و علاماتی و دلالتی و عجایبی
 هست هر صبر کننده و شکر کننده را و فَعَالٌ و فِعُولٌ هردو مبالغتست .

(و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ) آنکه گفت یاد کن ای عَجْرٌ چون گفت موسی قومش را
 (اذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) یاد کنید نعمت خدای بر شما چون برهانید شما را از فرعون
 و قوم او چون بر شما می نهادند ، يقال سامه الخسف إذا كلفه احتمال الضيم والظلم ، و محل این
 جمله نصب است علی الحال (سوء العذاب) ای شدة الظلم ظلم سخت . آنکه تفسیر داد آنرا
 بقوله (وَيَذَّبُونَ أَبْنَاءَهُمْ) و اگر آن را مستقل کنند بفائده اولی تر بود برای او عطف
 چه میان بدل و مبدل او عطف نباشد ، و قبطیان اسرائیلیان را استخدام کرده بودند و خدم
 گرفته هر کاری سخت ایشان را فرمودندی چون سنگ کشیدن و کار گل کردن و ستور داری
 و بار گران بر گرفتن و مانند این . آنکه گفت و نیز پسران شما را می کشتند بتهمت وجود
 موسی ، چنانکه قصه آن برفت ، و دختران را رها می کردند . و الاستحیاء استبقاء الحي حياً
 و زنان را نمی کشتند که از این تهمت بری بودند و نیز تا نسل بنی اسرائیل بیکبار بریده نشود

(۱) آن روزها که در پیچ تل ریک گذشت آیا بر میگردد .

(۲) ای روزهای گذشته ما نبودیم مگر موهبت خدا و محبوب بودی بیاری کردن در باره

دوست ما .

(۳) روزهای جنگ ما در دشمن شناخته و معروف است مانند اسبان هم پیشانی سفید دارند و هم

چهار دست و پا ، غره سفیدی پیشانی اسب است و حجل سفیدی پاها و این صفت در اسب نهایت مرغوب است .

(۴) روزهای نبرد داشتیم سفید و طولانی و نافرمانی ملك می کردیم تا مستخرا و نشویم .

(وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ) و در اینکه گفته شد امتحانی و ابتلائی عظیم بود از خدای تعالی و «بلاء» مستعمل بود در نعمت و محنت برای آنکه مراد از او ابتلاء است و ابتلاء بهر دو باشد و اینجا هر دو محتملست یعنی بنجات از آن بلاء از خدای نعمتی عظیم بود برایشان و یا صبر کردن بر آن بلاء امتحانی بود از خدای تعالی .

(وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ) این آیت عطفست بر آیت اول و نیز یاد کن چون اعلام کرد خدای تعالی شما را و تفعل بمعنی أفعال آمده است نحو قولهم توعدته و أوعدته پس تأذَّن بمعنی آذن است و الایذان الاعلام و أصله إيقاع الشيء في الأذن، و این نیز نعمتی است از خدای تعالی که اعلام کرد شما را که اگر شکر من کنید نعمت شما زیادت کنم و گفته اند الشکر قید النعم و صید لها ، شکر نعمت حاصل قید است و بند است رها نکند آنرا تا برود و نا آمده راصید است بگیرد و بدام آرد ، و از اینجا است حدیث حضرت أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه علیه که فرمود « إذا وصلت إليكم أطراف النعم فلا تنفروا أقصاها بقلّة الشكر لها ، گفت چون اوایل نعمت بشما رسد آخر آنرا مرمانید باندگی شکر کردن . و بیان کردیم که شکر اعتراف بود بنعمت منعم باضرنی تعظیم او ، و وجوب او از بدیهه عقل دانند بضرورت و وجه وجوب او آنست که خدای تعالی وعده داد بشکر کردن زیادت نعمت و تهدید کرد بکفران نعمت انقطاع او و گفت اگر کفران کنی عذاب من سخت است یعنی عذاب کنم آنرا که کفران نعمت کند چه بر ترک واجب مستحق عقوبت باشد .

(وَقَالَ مُوسَىٰ 'إِن تَكْفُرُوا) آنکه حکایت کرد از آنکه موسی بآن کافر نعمتان گفت إن تکفروا اگر کفران کنید نعمت خدای را شما و هر که در زمین است بیکبار خدای را هیچ نقصان نکند که خدای بی نیاز است از شکر شما . أبوادریس خولانی روایت کرد از ابوذر غفاری از رسول که گفت خدای تعالی وحی کرد ببعض انبیاء در بعض کتب خود « عبادی لو أن أولکم و آخر کم و إنسکم و جنکم اجتمعوا علی أتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلک فی ملکي شیئاً . عبادی لو أن أولکم و آخر کم و إنسکم و جنکم اجتمعوا علی أفجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلک فی ملکي شیئاً . عبادی لو أن أولکم و آخر کم و إنسکم و جنکم اجتمعوا فی صعید واحد فسئلوا فی حوائجهم فاعطیت کلاً منهم ما سئلوا لم ینقص ذلک فی ملکي شیئاً الا بمقدار ما یغمس أحد کم الابرة فی الیم فلینظر بهم یرجع ، گفت بندگان من اگر اولتان و آخرتان و پری

و آدمیان مجتمع شوند بر پرهیز کارتر دل مردی (۱) در ملک من هیچ نیفزاید ، بندگان من اگر اولتان و آخرتان و آدمی و پریتان جمع شوند بر فاجر تر دل مردی از ملک من هیچ بنکاهد. بندگان من اگر اولتان و آخرتان و آدمی و پریتان جمع شوند در يك صعيد و جمله از من حاجتهای خود بخواهند و من همه را حاجت روا کنم از ملک من هیچ بنکاهد الا بمقدار یکی از شما سوزنی در دریائی زند بنگر تاچه آب بر گیرد و قوله (حمیدٌ) محتمل است که بمعنی مفعول باشد و بمعنی فاعل. و بمعنی مفعول چنانست که بیان کردیم که مستحق حمد و شکر باشد و ستوده و پسندیده. و بمعنی فاعل چنان باشد که حمد کند آنان را که شکر نعمت او کنند و غنی است از شکر شاکران تا اگر نکند او را نقصانی نباشد و اول لایقتر است اینجا برای آنکه معنی آن بود که اگر خلائق همه کافر شوند و شکر او نکنند او بی نیاز است از شکر ایشان و در ذات خود حمید است اگر حمد او بکنند و اگر نه او مستحق حمد است و بکفران کافران آن از او بشود که مستحق حمد و شکر باشد .

قوله (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آنکه حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت « أَلَمْ يَأْتِكُمْ » شما نیامد و شما نرسید خبر آنانکه پیش شما بوده اند از امم سالفه و قوم گذشته آنکه بدل کرد بر سبیل بیان ایشان را گفت قوم نوح بودند و قبیله عاد بودند که قوم هود پیغمبر بودند و قبیله ثمود بودند که قوم صالح بودند .

و آنانکه پس ایشان بودند که عدد ایشان و تفصیل احوال ایشان کس نداند مگر خدای تعالی (جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با حجج و بیانات و آیات و علامات و أدله و معجزات ، ایشان رد کردند دستهایشان با دهنهایشان ، در او چند قول گفتند عبدالله مسعود گفت و ابن زید معنی آنست که انگشت پنجم برایشان گزیدند چنانکه گفت « و إذا خلوا عضوا علیکم الا نسامل من الغیظ » وجه دوم حسن گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بردهن ایشان نهادند برای تسکیت تا ایشان را خاموش کنند و منع کنند از دعوت کردن ، وجه سیم آنست که انگشتان خود بر لب خود نهادند اشارت کننده بایشان که خاموش باشید چنانکه یکی از ما گوید دیگری را که انگشت بر لب یعنی خاموش باش آنکه این بگوید بزبان بدست اشاره کند تنبیهاً علی هذا المعنی و این قول عبدالله عباس است و اختیار فرآء ، وجه چهارم گروهی گفتند که دست پیغمبران بگرفتند و بر دهنهایشان نهادند برای تسکیت بر سبیل

(۱) یعنی همه ماندهم شوند بر اینکه دل همه آنها مانند دل پرهیز کارتر آنها باشد .

استخفاف و اهانت و این قول مقاتل است . وجه پنجم آنست که مجاهد گفت مراد بید نعمت است نه ید جارحه یعنی نعمت پیغمبران رد کردند و «فی» بمعنی با باشد یعنی کفران نعمت کردند . وجه ششم آنست که گروهی گفتند معنی آنست که رد کردند و از دعوت پیغمبران چیزی را قبول نکردند و نعمت بودی برایشان و این رد بزبان و دهان کردند و «فی» بمعنی باست در این وجه نیز . و قول شاعر با استشهاد این آورد :

وَ أُرْغَبُ فِيهَا عَنْ لَقِيطٍ وَأَهْلِهِ وَالْكِنْفِي عَنْ سَنَبِيسٍ لَسْتُ أُرْغَبُ (۱)

یعنی اُرغَب بها، و این بیت شاعری می گوید که دختری داشت آن دختر را لقیط و سنبس می خواستند او گفت اُرغَب فیها ای بها ای بنته من باین دخترم رغبت کنم از لقیط و بایشان ندهم و بقبیلۀ سنبس دهم و از ایشان رغبت نکنم . وجه هفتم آنست که عبد الله عباس گفت بروایتی دیگر که چون سخن رسولان بشنیدند و کلام خدای، دست یعنی انگشت در دندان گرفتند بتعجب . وجه هشتم آنست که اخفش و ابو عبیده گفتند این کنایت است از ترك اجابت یعنی اجابت نکردند انبیارا و عرب کسی را که جواب کسی باز ندهد و سخن او قبول نکند گویند : ردّ یده فی فیده، و قتیبی اختیار آن کرد که انگشت گزیدند برایشان از خشم و استشهاد کرد بر این بقول شاعر

« يَرُدُّونَ فِي فِيهِ عَشْرَ الْحَسُودِ »

یعنی ایشان حسود را چنان بخشم آرند تا هر ده انگشت بایشان بگزد . و قال آخر فی

هذا المعنى :

قَدْ أَفْنَى أَنَا مَلَهُ أَرْمَةٌ فَأَضْحَى يَعْضُ عَلَيَّ الْوِظِيفَا (۲)

(وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ) و گفتند این کافران پیغمبران را که ما کافریم بآنچه شما را بآن فرستاده اند و ما در شکیم از آنچه شما ما را بآن دعوت میکنید شکی مریب یعنی موجب ریت و تهمت .

قوله (قَالَتْ رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان را جواب دادند و گفتند (أِنِّي اللَّهُ شَكُّ) در خدای شکی نیست که آفریدگار آسمانها و زمینهاست برای آن گفتند که ایشان مقرر بوذند که آسمان و زمین خدای آفرید نه بتان جماد فی قوله «وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ» آنکه گفتند این خدای که در او شك نیست و آفریننده آسمانها و زمین است میخواند شماراتا

(۱) آن دختر را از لقیط باز میدارم و از اهل لقیط هم، اما از سنبس منع نمیکنم .

(۲) از سختی غم و اندوه انگشتان خود را نابود کرد بگزیدن و چنان شد که بیخ انگشت و مچ

را می گزد .

بیاه‌رزذتان قوله (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) اولی‌تر آنست که «من» صله باشد و سیبویه گفت نشاید در موجب «من» زیادت کردن. و ابوعلی گفت تبعیض است و از اینجا گفتند «من» بدل است یعنی بمغفرت بدل کند آن گناه شما و آنکه گفت «من» تبعیض است گفت تابعی گناهاتان بیامرزد و شاید که «من» تبیین باشد و شمارا تأخیر کند تا بوقت مسمی و نامبرده یعنی اوقات آجال ایشان و وقت هر گشان تا تعجیل نباید کردن بر عذاب برایشان بکفرشان پیش حلول آجالشان. ایشان جواب دادند پیغمبران را و گفتند شما همچو ما آدمیانید فرشتگان نه و غرض شما در این آنست تا ما را از دین و طریقه پدران ما بر گردانید و از معبودانی که ایشان می‌پرستیدند بر این دعوی که میکنید حجت روشن بیارید.

رسولان ایشانرا جواب دادند و گفتند همچنین است ما آدمیانیم چون شما ولیکن ما را بر-شما مزیتی هست از فضل و منت خدای که خدای منت نهد بر آنکه خواهد از بندگان و آن نعمت اختیار و اجتناب ماست بتحمید رسالت و تخصیص ما بنعمت نبوت آنچه گفتید حجتی بیارید ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان خدای چو آنچه اقتراح میکنید از معجزات جز مقدور خدا نیست آنکه گفتند مؤمنان بر خدای تو کل کنند و بر جز او تو کل نکنند برای این معنی ذکر خدای بر تو کل تقدیم کرد کقوله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آنکه گفتند.

(وَمَا لَنَا - الْآيَةُ) ما را نباشد که تو کل نکنیم بر خدای و خدای تعالی ما را هدایت از اَلطاف و توفیق و تمکین و إِزَاحَهُ عِلت و نصب أدله که ما باین آلات و اسباب طریق حق و راه راست یافتیم بنظر در أدله. قوله (وَ قَدَدُ هَدِينَا) و احوال راست یعنی تا حال این باشد ما را نرسد که جز بر خدای تو کل کنیم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم و جمله متوکلان که خواهند که تو کل ایشان معتمد بود بر خدای تو کل کنند قوله تعالی :

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي

وگفتند کسانی که کافر شدند بر پیغمبران خود را بدر آوریم شما را از زمین ما یا برگردید در

مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۷) وَ

کیش ما پس وحی فرستاد بسوی آنها پروردگارشان هر آینه هلاک کنیم ستمکاران را و

لَنْسُكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۸)

هرآینه ساکن سازیم شما را زمین را از بعد آنها اینست برای آنکه ترسید مقام مرا و ترسید وعید مرا

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۹) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ

طلب فتح کردند و نومید شد هر گردن کس ستمیزه گر از پس او جهنم است و نوشیده میشود از آب

صَدِيدٍ (۲۰) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا

چرک و چون جرعه جرعه مینوشد و نزدیک نیست فرو برد آنرا و آید او را مرگ از هر مکانی و نیست

هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۲۱) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ

او مرده و از عقب او شکنجه سخت است داستان آنانکه کافر شدند بپروردگار خود کارهاشان

كَرَّمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ

مانند خاکستر است که سخت شود بآن باد در روز تند بادی که توانا نباشند از آنچه کسب کردند بر چیزی

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۲۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ

اینست آن گمراهی دور آیا ندیدی که خداوند آفرید آسمانها و زمین را بر راستی اگر بخواهد

يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۲۳) وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۴) وَ بَرَزُوا

می برد شما را و می آورد بآفرینشی تازه و نیست این بر خداوند دشوار و ظاهر شدند

لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَبَلَ

برای خدا همگی پس گفتند ناتوانان مر آنان را که تکبر کردند بتحقیق ما بودیم مر شما را پیرو پس آیا

أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۲۵) قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ

شماها بینیاز شده اید از ما از شکنجه خدا از چیزی گفتند اگر هدایت کردی ما را خدا

لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاكُمْ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصٍ (۲۶)

هرآینه هدایت کردیم شما را یکسانست بر ما خواه بنالیم یا صبر کنیم نیست برای ما هیچ گریزی

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لِمَا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ

و گفت شیطان چون گذشت کار بتحقیق خدا وعده کرد شما را وعده حق و وعده کردم شما را

فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ (۲۷) إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ

پس خلاف کردم و نباشد مرا بر شما ها هیچ سلطنتی مگر آنکه دعوت کردم شما را

فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا

پس اجابت کردید مرا پس ملامت نکنید مرا و ملامت کنید خود هاتان را نیستم من فریاد رس شما ها و نه
 أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِهَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ
 شما فریاد رسید مرا بتحقیق من کافر شدم با آنچه شرک گرفتید مرا از پیش بتحقیق ستمکاران مر آنها را
 عَذَابُ أَلِيمٌ (۲۸) وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
 شکنجه دردناکست در آمده شوند کسانی که گرویدند و کردند کار های شایسته بهشتی را که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۹)

روانست از زیر آن نهر ها جاویدانند در آن بفرمان پروردگار آنها تحیت آنها در آن سلام است

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا
 آیا ندیدی چگونه زد خدا داستانی کلمه پاکیزه را مانند درخت پاکیزه که بیخش برجاست و فرع آن
 فِي السَّمَاءِ (۳۰) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
 در آسمان است میدهد خوردنیش هر هنگام بفرمان پروردگار خود و میزند خدا داستانش را

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۳۱) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ
 برای مردم شاید پند گیرند و داستان کلمه ناپاک چون درخت ناپاک است که جنه آن

مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۳۲) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ
 از بالای زمین است نیست مر آنها هیچ قراری ثابت میکند خدا آنان را که گرویدند بکفتار

الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۳۳)

ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند خدا ستمکاران را و میکند خدا آنچه را میخواهد

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۳۴)

آیا ندیدی بسوی کسانی که بدل کردند نعمت خدا را بکفران و در آوردند قومشان را بسرای هلاکت

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسُّ الْقَرَارُ (۳۵) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ

جهنم را در آیند آنها و بد قرار گاهيست و قرار دادند برای خدا مانند ها تا گمراه شوند از راه او

قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۶) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا

بگو بهره گیرید پس بتحقیق جایگاه شما بسوی آتش است بگو مر بندگانم را کسانی که گرویدند

يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَدَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ

بر پا دارند نماز را و نفقه کنند از آنچه روزی دهیم آنها را پنهان و آشکارا از پیشتر که بیاید روزی که
لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالَ (۳۷) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ

نه بیع است در آن و نه دوستی خداست آنکه آفرید آسمان ها و زمین را و فرستاد از

السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ

آسمان آبی را پس بدر کرد از آن از میوه ها روزی را برای شما و رام کرد برای شما کشتی را

لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

تا روان شود در دریا بامر او و رام کرد برای شما نهر ها را و مسخر کرد برای شما آفتاب را و ماه را

دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا

شتابنده و رام کرد برای شما شب را و روز را و داد شما را از هر آنچه خواستید و اگر بشمارید

نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۸).

نعمت خدا را تعداد نتوانید کرد آنرا بتحقیق آدمیزاد ستمکار کفران کننده است

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ - الْآيَةُ) خدای تعالی در این آیت حکایت قول

کافران کرد که با پیغمبران شان گفتند گفت گفتند کافران ناگرویدگان رسولان فرستاده را

بایشان ما شمارا از زمین و شهرهای خود بیرون کنیم (أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا) یا بادین ما

آئید این «او» بمعنی ای آن او یا آن است نظیر قول القائل لالزمناك أو تعطيني حقى المعنى

إلى أن تعطيني أو إلا أن تعطيني حقى واینجا إلا لا یقتر است ، و اگر گویند که بر قاعده خود

است بمعنی التخییر روا باشد ومعنی آن بود که شما مخیرید خواهید بادین ما آئید و در شهر

ما مقام کنید و خواهید بر دین خود می باشید و از زمین ما بروید. چون ایشان از این دلتنگ

شدند خدایتعالی وحی کرد بایشان که من این کافرانرا هلاک بر آرم و شما را در زمین بنشانم

بجای ایشان از پس هر گ ای شان تا آنچه ایشان را تمنا بود در حق پیغمبران پیغمبران در حق

ایشان بدیدند (مِنْ بَعْدِهِمْ) ای من بعد موتهم (ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي) این آنان

راست که از مقام من بترسند یعنی من مقامه بین یدی و مثله قوله « و أما من خاف مقام ربه »

ای مقامه بین یدی ربه ، و اضافه کرد مصدر را بامفعول و فاعل را إضمار کرد و مانند این در

کلام عرب و قرآن بسیار است منها قولهم ندمت على ضربك أي على ضربى إياك و سررت برؤيتك

ای برؤیتی إياک و قوله «لایسئم الانسان من دعاء الخیر» ای من دعائه الخیر و قوله «تجعلون رزقکم» ای رزقی ایا کم، و بعضی دیگر گفتند معنی آنست که «ذلک لمن خاف مقامی» ای قیامی علیه و حفظی اسبابه و اعماله، این آنان راست که بترسند از قیام من براو و حفظ من باحوال و اعمال او، بیانه قوله «أفمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت» ای حافظ علیها اعمالها اخفش گفت «ذلک لمن خاف مقامی» ای عذابی، و مراد بمقام دوزخ است ای مقام المخلوق المعد للعذاب (وَخَافَ وَعَیْدِ) واز وعید من بترسد.

و قوله (وَاسْتَفْتَحُوا) ای استنصروا و طلبوا الفتح و النصره و مثله قوله «وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا» و قیل: «استفتحوا» ای استقضوا من قولهم للحاکم فتأخ و قوله «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» ای احکم. عبدالله عباس گفت و مقاتل که معنی آنست که این کافران باستنصار و استحکام با پیغمبر انشان رجوع با خدای کردند و گفتند بار خدایا اگر اینان راست می گویند مارا عذاب کن چنانکه خدایتعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله تعالی «ائتنا بعذاب الله إن کنت من الصادقین» و قوله «إذ قالوا اللهم إن کان هذا هو الحق من عندک فأمطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم» مجاهد گفت و قتاده که مراد رسولانند یعنی پیغمبران بخدای استعانت کردند و استنصار و استحکام و برایشان دعا کردند و مثله قوله «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الفاتحین» و قول نوح «انی مغلوب فانتصر» یعنی بار خدایا حاکم تو باش میان ما و قوم ما (وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ) و خائب و نومید شد هر جباری معاند حق که باحق بستهید (۱) و از حق برگردید این قول مجاهد است قتاده گفت عنید آن بود که استنکاف کند از گفتن لا اله الا الله. مقاتل گفت متکبر باشد، این زید گفت مخالف حق باشد و عنید و عنود و معاند هر سه یکی باشد و أصله من العند و هو الجانب قال الشاعر:

إِذَا نَزَلْتُ فَأَجْعَلَانِي وَسَطًا إِنِّي كَبِيرٌ لَا أُطِيقُ الْعَنَدًا

قوله (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ) لفظ وراء مستعمل است هم درپیش و هم درپس، و اینجانبین محتمل است هر دورا، و خلف لایق تر است یعنی دوزخ از پیش ایشان است (۲) و برره ایشانست

(۱) ستهیدن ستیزه و مجادله کردن باشد.

(۲) راجع بکلام آخر نیست که گفت خلف لایق تر است بلکه راجع بمفهوم سخن پیش است.

و ایشان را گذر بر آنجاست، و این چنان است که گویند الموت و راک، مرگ در پیش تو است و بر امام تفسیر دادند این آیت را که «وکان ورائهم» ای امامهم، جز که این دو شاهد (۱) محتمل است هر دورا و قال الشاعر:

أُتُوْعِدُنِي وَرَاءَ بَنِي رِبَاحٍ كَذَّبْتَ لَيْقَظُصْرَانَ يَدَاكَ دُونِي (۲)
ای امام بنی رباح و قال آخر:

أَتْرُجُو بَنُو مَرْوَانَ سَمْعِي وَطَاعَتِي وَ قَوْمِي تَمِيمٌ وَ الْفَلَاةُ وَ رَائِيَا (۳)
ای امامی و از جمله آنچه خلف لایق تر است قولهم: الموت و راک و قول الله «وکان ورائهم ملك» ای خلفهم و قول الشاعر:

عَسَى الْهَمُّ الَّذِي أُمْسَيْتَ فِيهِ يَكُونُ وَرَاءَهُ فَتَحُّ قَرِيبٌ (۴)
یعنی فرحی بدنبال آن غم باشد و گویند مرگ بدنبال تو است و من ذلك قول الشاعر:
وَ إِنْ نِجَارِي يَا بَنَ عَمٍّ مُخَالِفٌ نِجَارِ اللَّثَامِ قَابِغْنِي مِنْ وَرَائِيَا (۵)
یعنی من خلفی، و ابو عبیده گفت هما من الاضداد، و بعضی محققان بروجهی تفسیر دادند که جامع بود هر دورا گفتند و راء آنرا گویند که پس از مرد باشد بروجهی که لامحال باورسد و از او در گذرد و پیش او بشود چنانکه گویند البرد و راک سرما از پس تو است سرما در آید و بمرد رسد و پیش بشود. زجاج گفت و راء آن باشد که از تو متواری و پوشیده باشد و از اضداد نیست
قال الشاعر:

-
- (۱) يك شاهد الموت و راک است و شاهد دیگر «وکان ورائهم ملك» که میتوان بمعنی خلف گرفت چنانکه بیاید .
(۲) آیا مرا می ترسانی از آنکه بنی رباح در پیش اند دروغ گفتمی و دستهای تو از آن کوتاه خواهد شد نزد من .
(۳) آیا فرزندان مروان اطاعت و فرمانبرداری مرا امید دارند با اینکه بنی تمیم قوم من هستند و بیابان در پیش من است .
(۴) امید است این اندوهی که شبانه داشتم گشایش نزدیک در پیش داشته باشد .
(۵) براستی که نژاد من ای پسرعمو بانژاد مردمان پست و فرومایه مخالفست، پس مرا از دنبال طلب نما .

حَلَفْتُ وَلَمْ أَتْرِكْ لِنَفْسِكَ رَيْبَةً وَ لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ لِلنَّمْرِ مَذْهَبٌ (۱)
 ای بعدالله واین را برای توسع بر خلف حمل کنند (وُيَسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ) وایشان
 را آب دهند از آبی که زرد آب باشد از خون و ریم که از زیر کافران بیاید قتاده گفت آنچه از
 فروج و ریشهای ایشان پالوده باشد محمد بن کعب و ربیع انس گفتند که غسله اهل دوزخ باشد و آن
 خون و ریمی باشد که از فروج زانیاں بیرون آید. در خبر می آید که ولید عبدالملک روزی در
 بعضی حجره های زنان رفت مست. جامع قرآن نهاده بود بر گرفت و باز کرد بر سبیل تفأل تاچه
 بر آید بر آمد «و استفتحوا و خاب کل جبار عنیده» و از آن بخشم آمد و جامع بنهاد و کمان خواست
 و تیر و چندان تیر بر آنجازد که پاره پاره کرد، و این بیت هارا می خواند :

أَتُوْعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ فَهِيَ أَتَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيْدٌ
 إِذَا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَالِيْدُ (۲)

و بعضی اهل سیر گفتند که آن ولید یزید عبدالملک مروان علیه اللعنه بود و از جمله نادقه
 بود و از جمله اشعار زندقه او این بیتها است :

أَتُوْعِدُ نِي الْحِسَابِ وَ لَسْتُ أَذْرِي أَحَقُّ مَا تَقُولُ مِنْ الْحِسَابِ
 فَقُلْ لِلّٰهِ يَمْنَعْنِي طَعْمِي وَ قُلْ لِلّٰهِ يَمْنَعْنِي شُرَابِي (۳)

قوله (يَتَجَرَّعُهُ) فرو برد آنرا یعنی این کافران جرعه و شربت را من الجرع وهو شرب
 الماء جرعة جرعة (وَلَا يَكَادُ يُسْبِغُهُ) و نزدیک نباشد که فرو برد آنرا، بعضی گفتند «یکاد»
 زیادت است یعنی و لایسیغه و این قول نیک نیست برای آنکه «یکاد» رافائده جلیل هست و آن
 آنست که نه گوارانده بود و نه نزدیک آنکه بگوارد. و مانند این در قرآن و کلام عرب بسیار
 (۱) سوگند خوردم و برای توشکی نکذاشتم و بعد از خدا انسان راهی ندارد و جواب قسم در

بیت بعد از آنست که گوید:

لئن كنت قد بلغت عنى خيانة ليلبلك الواشى اغش واكذب

اگر از من بتو خیر خیانتی رسیده است آن سخن چین دروغگو خیر رسانده است. شعر از نابغه
 است خطاب با نعمان منذر.

(۲) شعر معنی قبیحی دارد و واضح و حاجت بترجمه نیست و از این جا توان دانست که مردم باختیار
 دین اسلام را پذیرفته بودند نه بزور شمشیر، و جنگ برای دفاع معاندان بود چون اگر اکثر مردم خود ایمان
 نداشته و خلفای بنی امیه غالباً دشمن پیغمبر بودند در زمان آنها همه از اسلام بر میکشند و دین اسلام
 هم مانند دین مسیلمه از میان برداشته میشد .

(۳) آیا مرا از روز شمار میترسانی و من نمیدانم آنچه تو میگوئی درست باشد بخدا بگوی من

از خوراک و شراب باز دارد .

است ، قال الله تعالى «ولا یکاد یبین» ای لایتأتی منه البیان ، و قال «لم یکدیراها» ای لم یرها ولم یقرب أن یریها . ابوامامه روایت کرد از رسول که گفت آن شربتی باشد که چون بدست اودهند نفرتی عظیم حاصل شود اورا و چون بنزدیک روی برد گوشت و پوست رویش ریخته شود و چون بخورد امعایش پاره پاره شود و از زیرش بیرون آید چنانکه حقتعالی گفت «وسقوا ماء حمیماً قطع أمعائهم» و قال «یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقاً» (وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَکَانٍ) عبدالله عباس گفت من کل جهة از هر جهتی و جائی ، حقتعالی گفت مرگ باو آید از هر جائی و هر جانبی از جهات از پیش و پس و چپ و راست وزیر و بالا ، ابن جریج گفت و ابراهیم التیمی که از هر جای از اندامش تا از بن هر موی مرگی بر آید اورا و این بر طریق مبالغت است ضحاک گفت حتی من ابهام رجليه تا از انگشت پایش و این را موت خواند گفتند مراد شدايد و بلاء است (وَ مَا هُوَ بِمَیَّتٍ) و با این همه مرده نباشد و بنمیرد تا بازرهد و جمع کردن میان این و آن اعنی نفی و اثبات ازدو وجه بود: یکی از این وجه که گفتیم که مراد بموت نه مرگ است بل مراد أهوال و شدايد است آنرا مرگ خوانند بر توسع تا مناقضه نباشد بنفی و اثبات ، و اما اگر موت بر حقیقت حمل کنند خدای تعالی اورا زنده کند هر گه که بمیرد چنانکه گفت «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها» (وَ مِنْ رَأْیِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ) و در پیش او عذابی ستر بود و گفتند از پس او عذابی باشد عظیم و گفتند از پس این عذاب او عذابی باشد غلیظ (مَثَلُ الذِّینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ - الْآیة) حقتعالی در این آیت مثل زد اعمال کافران را و تشبیه کرد آنرا بخاکستری که باد سخت بر او مسلط شود تا هیچ برجای نماند ، و در رفع اعمالهم دو قول گفتند یکی آنکه بدل مَثَل است بدل اشمال و التقدير مثل اعمال الذین کفروا و از بدل اشمال حق بدل این باشد که آنرا اصل کنند و مقصود ، چنانکه سلب زید ثوبه ای سلب ثوب زید و جاءنی القوم أشرافهم ای جاءنی أشراف القوم و قوله «یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فيه» ای عن قتال الشهر الحرام ، و میرد گفت «اعمالهم» مرفوع است بابتداء و (کَرَمَادٍ) خبر او است و رماد خاکستر باشد (اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ) باد باو سخت شود در روزی که باد سخت آید کس نتواند که از آن چیزی باز دارد و غرض تشبیه آنستکه آن عمل که ایشان می کنند همچنان باطل و بی حکم باشد و آنرا ثبات و ثوابی نبود چنانکه خاکستر را در روز باد سخت و قوله (یَوْمِ عاصِفٍ) در او دو قول گفتند یکی یوم عاصف ریحه روزی که بادش سخت آید کس نتواند که از آن چیزی باز دارد و غرض تشبیه آنستکه آن عمل که ایشان می کنند باطل باشد و یکی آنکه

«یوم ذی ریح عاصف» کقولهم لیل نائم ویوم ما طرای ذات نوم و ذومطر، و ظاهر آیت صورت احباط دارد و عند تأمل دلیل است بر بطلان احباط (۱) و آنکه هر کجا در قرآن احباط است مراد نفی وقوع و قبول است از اصل و بن، برای آنکه باتفاق اعمال کافرانرا هیچ وقوعی نباشد تا چیزی ماند که آنرا احباط کنند با این همه حقتعالی بر توسع آنرا تشبیه کرد بر ماد حاصل که باد آنرا متفرق کند بظاهر حصول اعمال نه بوقوع حکم و استحقاق ثواب بر او و كذلك قوله «و قدمنا إلی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً» و معنی آیت آنست که اعمال کفار را اگر چه بظاهر حصولی هست بحکم وقوع و استحقاق آنرا محصولی نباشد و با خاکستری ماند که بروز سخت باد بر او گماشته شود تا در عالم متفرق کند و کس نتواند که آنرا ضبط کند (ذَلِکَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِیدُ) اختیار کفر و اصرار بر اوضالی و گمراهی باشد دور.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) گفت نبینی که خدایتعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت نه بعیب و بازی. حمزه و کسائی خالق السموات و الارض خواندند بر اسم فاعل، و باقی قرآء خواندند خلق بر فعل ماضی (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ) اگر خدای خواهد شما را ببرد و خلقی و جماعتی دگر را بیارد نو.
(وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ) و این بر خدای دشوار نیست.

(وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا) حقتعالی گفت برون آیند روز قیامت از گورها برای خدا یعنی برای عرض بر خدای، آنکه وصف آن مجادله و مناظره کرد که میان ایشان رود گفت (قَالَ الضُّعْفُؤُا) ضعیفان و مستضعفان گویند متکبران و جباران را ما در دنیا تبع شما بودیم و شما اقتداء کردیم ما را از عذاب هیچ کفایت خواهید کردن و بعضی از عذاب ما بر- خواهید داشتن؟ و تبع جمع تابع باشد کحارس و حرس و غایب و غیب و راصد و رصد و باقر و بقر، زجاج گفت روا باشد که مصدر بود بجای وصف نهاده. و متبوعان و مستکبران گویند (لَوْ هَدَيْنَا اللَّهَ) اگر خدای ما را هدایت دادی و راه نمودی بخلاصی ما نیز شما را

راه می نمودیم چون ما را برای خود راه خلاصی پیدا نیست برای شما چه خواهیم کردن (سَوَاءٌ عَلَيْنَا) راست است بر ما و بنزدیک ما اگر جزع و زاری کنیم و اگر صبر و شکیبائی کنیم (مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ) ما را محیص و مهربی نیست، يقال: حاص فلان عن کذا یحیص حیصاً

(۱) چند بار در این کتاب سخن از احباط و بطلان آن بمیان آمد و مؤلف بیان کرد و اعتناء بقول بعض اهل حدیث که احباط را صحیح میدانند نباید کرد چون فریب لفظ خوردند و تعقل معنی نکردند.

و حیوفاً و حیصاناً و منه قولهم وقع فلان فی حیص بیص اى فی امر لا یدری یتقدم او یتأخر ، مقاتل گفت این آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیائید تاجزع کنیم پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندارد ، گویند بیائید تا صبر کنیم پانصدسال صبر کنند هم سود ندارد و عند آن گویند «سواء علینا أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محیص».

(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ لَفْظَ مَاضِيٍّ اسْتِوْجِبَتْهُ مَرَادٌ مُسْتَقْبَلٌ يَعْنِي سَيَقُولُ الشَّيْطَانُ ابْلِيسُ كَوَيْدٌ «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» چُون كَار كَزَارِدِه شُود و مِیَان مَرْدِمَان حَكْم بَكَنْدند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ . مقاتل گفت این سخن در دوزخ گوید چون اهل دوزخ در دوزخ گرفتار شوند منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس بر آن منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او را ملامت کردن گیرند در آن اضلال و اغواء که او کرده باشد، او گوید (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ) خدای شما را وعده داد، وعده و نوید حقیقتی درست و من نیز شما را وعده دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و سلطانی و حجتی نبود بیش از آنکه شما را دعوت کردم و مرا اجابت کردید (فَلَا تَلُوْا مُوْنِي) مرا ملامت نکنید خود را ملامت کنید و این آیه من ادلّ الدلیل است علی فساد مذهب المجبّره که اگر خدا یتعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی (وَلَوْ مُوا أَنْفُسَكُم) گفتی خدایا مرا ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست (مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ) من بفریاد شما نرسم و شما نیز بفریاد من نرسید چه هر يك از ما بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت یقال استصرخنی فأصرخته اى استغاثنی فأغثته و اصله من الصراخ و هو الصياح والصریح المصرخ (إِنِّي كَفَرْتُ) من کافر ام روز بآن شرك که بمن آوردید و مرا شريك خدای گفتید شما در دنیا بمن ایمان داشتید من امروز بایمان شما کافر ام . حمزه خواند بمصرخي بکسریاء و اصل مصرخینی بوده است نون جمع برای اضافت بیفتاد دویاء مجتمع شدند یکی یای جمع و یکی یای اضافه آنگه یاء در یاء ادغام کردند و یاء دوم را تحريك بایست کردن برای ادغام، آنگه تحريك بکسر کرد حمل کرد علی المجزوم فاذا حرّك حرّك بالكسر و آنگه بفتح خواند اختیار أخف الحركات کرد . آنگه حقیقتی از این حکایت بگذشت از خود می گوید که کافران و ظالمان را عذابی مؤلم سخت باشد . عقبه بن عامر روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت در حدیث شفاعت که عیسی علیه السلام گوید «ذلکم النبی الامی» این آن پیغمبر مکی است که من بشارت دادم باو و خدای تعالی مرا گوید برخیز و شفاعت کن برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوئی بر آید که شنوندگان از او خوشتر هیچ بوئی نشنیده باشند و شفاعت کنم خدای تعالی قبول

شفاعت من کند و مرانوری دهد از فرق تا قدم. کافران گویند ابلیس را که مؤمنان را شفیعی پدید آمد و برای ایشان شفاعت کرد و ایشان را بخواست و مشفع شدند ما را شفیعی نیست جز تو برخیز و برای ما شفاعت کن که ما بتواقنداء کردیم او برخیزد از مجلس او تنی و گندی بر آید که کس چنان نشنیده باشد آنگه ایشان را بطعمه دوزخ کنند ، عند آن ابلیس گوید «إِنَّ اللَّهَ وَعْدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ»

قوله (وَ أَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا) آنگه حقتعالی وصف کرد جای مؤمنان را گفت أما مؤمنانی که عمل صالح کنند ایشان را به بهشت هائی برند که در زیر درختان آن جویها میرود و ایشان در آنجا مخلد و مؤبد باشند (يَا ذُنُوبَ رَبِّهِمْ) بفرمان خدایشان و «باء» تعلق دارد بقوله «و ادخل» یعنی ایشان را به بهشت بفرمان خدای برند و روا بود که «بخالدین» تعلق دارد (تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ) تحیت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بریکدیگر کنند و تحیت فرشتگان ایشان را سلام بود. آنگه حقتعالی ایمان و کفر را مثل زد به دو درخت گفت نمی بینی ای محمد یعنی نمیدانی که چگونه مثل زد خدای تعالی گفت کلمتی پاکیزه چون درختی پاک است. مفسران گفتند مراد بکلمه پاک گفتن لا إله إلا الله است بیان «إليه يصعد الكلم الطيب» و مراد بدرخت پاک درخت خرما دلیلش حدیث ابن حباب است که گفت أبا العالیه وقتی ها بنزدیک من آمدی روزی بیامد که نماز بامداد کرده بودم برخاستیم و بنزدیک انس مالک شدیم طبقی رطب بیاورد. پیش ما بنهاد انس گفت بخور یا أبا العالیه که این از آن درخت است که خدای تعالی گفت:

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ) آنگه انس گفت روزی رسول ﷺ صاعی بسر (۱) بیاوردند و این آیه بر خواند و غرض او آن بود که درخت پاک درخت خرما است و در کلام محذوفی هست و التقدير كَثْمَرَةُ شَجَرَةُ طَيِّبَةٍ برای آنکه معلوم است که تا درخت خوش نباشد میوه او خوش نباشد و اگر بر عموم حمل کنند گویند : طیب منظرها و نضارتها و ظلتها و ثمرتها، بهتر باشد. و بعضی دیگر گفتند مراد بکلمه دعوت رسول است خلق را بایمان و عمل صالح و برای آن کلمه خواند آنرا که آن دعوت بکلمات و کلام راست شود. ابوظبیان گفت از عبدالله عباس که این درختی است در بهشت اصل آن ثابت و راسخ در زمین چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین بر جای بنماند و برگ بر نیارد چه درخت آب از عروق خورد و عروق او در زمین

(۱) بسرغوره خرما است .

باشد (وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ) و شاخ آن درخت از بلندی و رفعت در آسمان است اصلها ثابت و فرعها نابت اصلها راسخ و فرعها شامخ اصلها اصیل و فرعها طویل اصلها منیع و فرعها رفیع اصلها غیر بال و فرعها متعال اصلها راس و فرعها نام راس اصلها تحت الثری و ثماره الی النجم العلی ، و فرع لاینال طویل (۱) همچنین این کلمه اُغْنَى شاهده أن لاله الا الله در دل مؤمن ثابت و راسخ است اصل او و آن ایمان است از توحید و عدل و نبوت و امامت ، تصدیق این بدل است و فرع او عمل صالح ، چنانکه گفت «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» رسول گفت «مثل الاسلام كمثل الشجرة الثابتة الايمان بالله أصلها والصلاة الخمس جذوعها والزكوة فرعها و صيام شهر رمضان لحاؤها و حسن الخلق ورقها» مقاتل حیان (۲) گفت از کلبی از عبدالله عباس از رسول که او گفت «ان لله عموداً من نور اسفله تحت الارض السابعة ورأسه تحت العرش فاذا قال العبد أشهد أن لا اله الا الله وأن محمداً عبده ورسوله اهتز العرش و تحرك العمود فيقول الله عز وجل اسكن ، فيقول : كيف أسكن وأنت لم تغفر لقاتلها» خدای تعالی را عمودی است از نور اصل آن در زیر زمین هفتم است و بالای آن در زیر عرش چون بنده گوید لاله الا الله محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبند حقتعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم و تو هنوز گوینده کلمات را نیامرزیده ای؟ حقتعالی گوید «یا ملائکتی و ساکن السموات أشهدوا أنى قد غفرت له» فرشتگان و ساکنان آسمانهای من بر من گواه باشید که او را بیامرزیدم . بعضی اهل معانی گفتند آنچه مشبه است باصل علم است و آنچه مشبه است بفرع عمل است از آنجا که بنای عمل بر علم است چنانکه فرع از اصل پیدا شود آنکه درخت را وصف کرد که هر حینی بر بیآورد .

(تَوْتِي) أى تعطى و اكل میوه باشد و در حین خلاف کردند. عبدالله عباس گفت بیک روایت مراد بحین ششماه است و این قول سعید جبیر و قتاده و حسن است، و روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام و مذهب ما اینست و اگر کسی نذر کند که حینی روزه دارد بنزد ما او را ششماه روزه باید داشت برای این آیت و بمابثت عن آل محمد . مجاهد و عکرمه و ابن زید گفتند مراد یکسال است، عکرمه گفت عمر عبدالعزیز کس فرستاد بمن و گفت من نذر کرده ام که غلامی در خیانتی که کرده است یادستش ببرم یا حینی باز دارم او را. گفت دستش مبر ولیکن یکسالش بازدار که من از عبدالله عباس شنیدم که حین دواست حینی که شناسند و حینی که نشناسند اما آن حینی که نشناسند قوله «ومتاع إلى حین» و قوله «ولتعلمن» نبأ بعد حین» و این حین که

(۱) جمله اخیر ظاهراً مکرر است و احتیاج بدان نیست .

(۲) مقاتل در مفسران سه تن هستند یکی از آنان ابن حیان و دیگر ابن سلیمان و سیمی ابن بشیر

شناسند قوله «توتی اكلها كل» حین باذن ربها، از میان یکسال تا سر سال باشد. ربیع انس گفت هر بامداد و شبانگاه باشد برای آنکه هر بامداد و شبانگاه این کلمه با عملی که مؤمن کرده باشد بآسمان برسد. سعید بن المسيّب گفت مراد دوماه است برای آنکه خرما بدرخت دو ماه بیشتر نباشد. وضحاك گفت هر ساعتی از ساعات شب و روز اگر تابستان باشد و اگر زمستان آنرا حین خوانند و مراد آن است که مؤمن خالی نباشد در هیچ وقت از اوقات از اعمال خیر. اهل اشارت گفتند وجه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت از اینجا که تمام نباشد إلا بسه چیز عرقی ثابت و اصلی قائم و فرعی عالی همچنین ایمان و اسلام بسه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان بیانش حدیث امام الجن والانس امام علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء از پدران از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه از رسول ﷺ که گفت «الایمان معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان» (۱) حمید طویل روایت کرد از انس مالک که رسول گفت «مثل هذا الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان أصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها، والتأخی فی الله نباتها، و حسن الخلق ورقها، والكف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة إلا بشجرة طيبة لا یکمل الایمان إلا بالكف عن محارم الله» گفت مثل این دین چون درختی است رسته ایمان بخدا اصل اوست و زکاة شاخ اوست و روزه بیخ او است و برادری کردن بایکدیگر برای خدا نبات او است و خوی نیک برگ او است باز ایستادن از حرام میوه اوست، چنانکه درخت تمام نشود إلا بمیوه و همچنین ایمان تمام نشود إلا بباز ایستادن از محارم، و حکمت در آنکه آنرا بدرخت خرما تشبیه کرد آنست که از همه درختان درخت خرما است که بآدمی بماند از آنجا که هر درخت را که سر ببرند بارها دگر شاخ از او و پیرامن او برآید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشک شود و نیز برگ بر نیارد چون آدمی که بعد آنکه سرش ببرند نیز زنده نماند دگر آنکه تا او را ابر نیفکنند و پیوند نکنند بر نیارود (۲) و آدمی هم چنین بود رسول گفت «خیر المال سکه مأبورة» (۳)

(۱) چنانکه گفتیم ایمان در مذهب شیعه و اکثر اهل سنت همان اقرار قلبی است و اقرار بزبان دلیل آنست و عمل بارکان جزء ایمان نیست و بارها مؤلف تحقیق این معنی کرده است و مقصود از این عبارت نه آنست که فاسق کافر باشد یا منزلتی میان ایمان و کفر بلکه چون مؤمن عمل نکنند فائده کامل از ایمان نبرده مانند آن که گویند مالدار بخیل فقیر است.

(۲) ابر آنست که گرد شکوفه خرما می نرود در شکوفه خرما می ماده ریزند و اگر چنین کنند میوه آن نیکو شود.

(۳) «خیر المال مهرة مأبورة و سکه مأبورة - الحدیث» کذا فی القاموس.

و فرس مأموره گفت بهترین مال رسته نخل بود پیراسته ابر افکنده واسبی که بسیار زاید عبد الله عمر گفت رسول صحابه را گفت آن کدام درخت است که برگ بنیفکند و آن درخت مانند تر هر چیزی است بمؤمن؟ هر کسی از درختان بدوی چیزی می گفتند مرا در دل آمد که درخت خرما باشد شرم داشتم گفتن رسول فرمود درخت خرما است من پدر را گفتم این حال گفت اگر گفته بودی «کان احب الی من حمر النعم» دوست داشتمی از شران سرخ موی، دگر آنکه درخت خرما از فضله تربت آدمی بر آمد چنانکه روایت کردند که رسول گفت «أکر مواعماتکم» عمگان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمگان ما کدام اند گفت درختان خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدایتعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند خدای تعالی از آن درخت خرما آفرید (و یضرب الله الأمثال للناس) و خدای تعالی برای مردمان مثل می زند تا همانا ایشان اندیشه کنند آنگه کفر و شرک را در برابر آن بر عکس آن مثل زد بدرختی پلید گفت:

(وَ مِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ) وهی کلمه الکفر والشرك (كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ) با درختی ماند پلید که بیخ آن از زمین کنده باشد، و الاجتنات الاستیصال بر کنند و بر زمین بیندازند آنرا قراری نباشد و از او هیچ نیاید و اگر چه برگ سبز دارد و شاخ نیز دارد چون بیخ آبخورد ندارد نه برگش سبز بماند و نه شاخش تر بماند مؤرج (۱) گفت اشتقاق اجتنات از جثه است ای اخذت جثها ای أصلها و نفسها او را ثباتی و بقائی نباشد و همچنین اعتقاد و مذهب و طریقه کافرانرا هیچ اصلی و بقائی نیست آنگه گفت:

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ) گفت خدای تعالی بفضل و کرمش مؤمنان را بر جای بدارد بسخن درست یعنی قول لا اله الا الله چون اینقول از ایشان درست و بر جای باشد لطف گردد ایشانرا و قدم ایشان بر جای بدارد و آن لطف از قبل خدای بود برای آنکه مکلف اوست و ممکن و مبین برای آن با خود حوالت کرد (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ) درزندگانی دنیا و در آخرت گفتند در آخرت عندسؤال گور که گور اول منزل است از منازل آخرت و گفتند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْقَبْرِ در گور می خواهد که گور در دنیا باشد و فِي الْآخِرَةِ عندالبعث چون برانگیزد او را. مقاتل گفت این تثبیت آنستکه چون بنده مؤمن را در گور نهند و خاک بر او راست کنند خدای تعالی فرشته ای را بفرستد نام او رومان تاباید

(۱) مؤرج سدوسی یکی از لغویان مشهور است و نام او مکرر در این کتاب آمده است.

و براو سلام کند و گوید همین ساعت دو فرشته منکر سیاه ببالین تو خواهند آمدن تا ترا از دین و اعتقاد تو بپرسند نگر تا نترسی از ایشان و چنانکه در دنیا دانستی جواب دهی از خدا و رسول و امام و کتاب ، این بگوید و برود ، بر اثر او دو فرشته می آیند سیاه و غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آوازشان چون بادقاصف هر یکی مقمعه ای از آتش بدست گرفته ایشانرا منکر و نکیر گویند در گور آیند و خدای تعالی بنده را زنده کند اورا باز نشانند و گویند «من ربك ومن نبيك ومن امامك وما دينك وما كتابك» خدایت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و امامت کیست؟ و دینت چیست؟ و کتابت کدام است؟ او چنانکه داند بگوید «الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و علی امامی» آن فرشتگان اورا گویند «مرحباً بك عشت سعیداً و مت شهیداً» تازنده بودی سعید بودی و چون بمردی شهیدی «اللهم أرضه كما أرضاك» بار خدایا خوشنودش کن چنانکه ترا خوشنود کرد. آنکه در چپه ای از بهشت در گوراو گشایند تا نسیم بهشت بر او میوزد و تحفه های بهشت باومی آرند آنکه اورا گویند «نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوا بگاہ خود فذلك قوله «يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا» و اگر مرد کافر بود خدای تعالی این تلقین نفر ماید و آن فرشته را نفرستد ناگاه منکر و نکیر در آیند و اورا گویند «من ربك؟ ومن نبيك؟ وما دينك؟ وما كتابك؟ ومن امامك؟» او گوید لا ادری نمیدانم گویند «لا دریت و لا اهدتیت» یعنی مدانیا و راه میابیا «عشت عصياً و مت شقیاً» تازنده بودی عاصی بودی و چون بمردی شقی مردی «نم نومة النهوش» بخسب چنانکه مار گزیده خسبد ، آنکه دری از درهای دوزخ در روی او گشایند و از آن مقمعه آتش یکی بر سر او فرو کوبند که همه گور او آتش گیرد او شقه بزند که همه حیوانات بشنوند الاجن و انس و هر چه بشنود او را لعنت کند فذلك قوله (وَ يُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ) یعنی خذلان کند کافران را و با خود رها کند ، و گفتند مراد آنستکه خدای هلاک کند ظالمان را. عبدالله عباس در این آیت گفت چون بنده مؤمن را وفات رسد فرشتگان ببالین او حاضر آیند و براو سلام کنند و اورا ببهشت بشارت دهند و چون جنازه او بر گیرند تشییع کنند چون وقت نماز کردن بود براو نماز کنند چون او را دفن کنند با او در گور شوند خدای اورا باز زنده کند و او را در گور باز نشانند و از او سؤال کنند که «من ربك؟ ومن نبيك؟ وما شاهدتك» خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و شهادت تو چیست گوید «الله ربی ، و محمد نبی اشهدان لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله» آنکه گور بر او فراخ کنند مد بصر چندانکه چشم زخم

او باشد (۱) ابوسعید خدری روایت کند که ما با پیغمبر بودیم در جنازه ای گفت ایها الناس بدانید که این امت را ابتلا کنند در گور چون مرد را در گور نهند و قوم از او برگردند فرشته ای می آید بدست او مطرقه باشد و خدای او را زنده کند و آن فرشته او را باز نشاند و گوید چه می گوئی؟ اگر مرد مؤمن بود گوید « اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله » آن فرشته گوید صدقت . راست گفتی: آنکه دری از دوزخ برگشاید و گوید بنگر اگر کافر بودی این جای تو بودی اما چون مؤمنی خدای تعالی آنجای را بدین جای بدل کرد برای تو ، و دری از بهشت در گور او گشایند و گور بر او فراخ کنند (۲) و اما کافر و منافق را گوید چگوئی؟ او گوید لا ادری . ندانم او را گویند لادریت ولا اهتدیت . مدانیا و راه میابیا (۳) ! آنکه دری از بهشت برگشایند و او را گویند در نگر اگر تو مؤمن بودی این جای تو بودی، اما چون کافر شدی بدل کردند آنجا را بدینجای و دری از دوزخ بر او گشایند آنکه آن فرشته از آن مطراقی بسر او فرو کوبد که خلایق بشنوند مگر جن و انس ، بعضی صحابه گفتند یا رسول الله هیچ کس نباشد که فرشته با مطراقی بر سر او بایستد و الا بترسد و او چیزی نتواند گفتن ، رسول فرمود « یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا » ابوهریره گفت مرد در گور آواز نعل آنانکه از جنازه او بازگردند بشنود اگر مؤمن بود نماز او بر بالینش باشد و زکاة او بر راستش و روزه بر چپش و افعال خیر و صدقه و صلح و رحمت و فعل معروف و احسان با مردمان بر پائینش ، چون فرشته عذاب خواهد تا از قبل بالین فراز آید نمازش گوید ترا از قبل من مدخل نیست ، و من رها نکنم ترا و راه ندهم ، باز بدست راست شود زکاة گوید از پیش من راه نیست ترا ، بدست چپ فراز شود ، روزه بر گردانندش پسائین شود فعل خیرات رها نکند، او را گویند باز نشین ، او باز نشیند ، او را چنان نماید که آفتاب فرو خواهد شدن . گوید رها کنید تا نماز کنم . که نباید که فایت شود گویند نماز نتوان کردن آنچه ما ترا پرسیم جواب ده گوید چه می پرسید؟ گویند چگوئی در این مرد که بیامد و این دعوت که کرد! گوید محمد را میگوئید؟ گویند آری! گوید گواهی دهم که او پیغمبر است صادق

(۱) چشم زخم همان است که ما امروز چشم انداز میگوئیم و در برهان مذکور نیست .

(۲) از اینجا گویند که این سؤال و جواب و نعمت و نعمت در قبر و فراخ کردن آن از عالم غیب است نه عالم شهادت چون شاید مؤمنی در جوار کافری مدفون باشد و اگر گور مؤمن را بقدر چشم انداز او فراخ کنند کافر هم در بهشت میافتد و هیچ جای برای جهنمیان نمیماند .

(۳) الفی است که غالباً در فارسی بفعل دعا الحاق میکنند مانند مبارک باد او مبادا که گمراه شوی .

و راستگوی در آنچه گوید ، گویند بر این بودی و بر این مردی و بر این خیزی ان شاء الله .
 آنکه گور بر او فراخ کنند مقدار هفتاد گز و نورانی کنند آنکه دری از بهشت بر گور او گشایند
 و گویند بنگر که خدای تعالی برای تو چه معد نهاده او شادمانه شود ، و آنکه دری از دوزخ
 بر گشایند و گویند بنگر که خدای تعالی از تو چه صرف کرده است اگر کافر بودی و عاصی
 جای تو اینجا بودی ، او را غبطه و سروری بیفزاید آنکه روح او را در تن
 مرغی از مرغان بهشت نهند (۱) که در بهشت می‌پرد و جسم او خاک شود تا باز آفریدن . و
 ذلك قوله « يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا » ابورافع روایت کرد که
 رسول در بقیع غرقدمی رفت و من با او بودم سه بار گفت لاهدیت لاهدیت لاهدیت . ابورافع
 گفت من پنداشتم که مرا میگوید گفتم یا رسول الله چه جرم کرده‌ام گفت خطاب با تو نیست
 خداوند این گور را از من می‌پرسند ، میگوید نشانم او را ، چون نگاه کردند گوری بود که
 آن ساعت آب بر او ریخته بودند . صاحبش را دفن کرده . سهل بن عمّار العکلی گفت یزید بن
 هارون را پس مرگ او در خواب دیدم گفتم « ما فعل الله بك » گفت دو فرشته بیالین من آمدند
 غلیظ منکر ، مرا گفتند خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست ؟ من محاسن
 سفید بدست گرفتم گفتم این از من می‌پرسید و من هشتاد سال خلقان را باین دعوت کرده‌ام ،
 برگشتند و برفتند (وَ يُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ) و اضلال کند خدای ظالمان را یعنی الخذلان و
 الحرمان و التخلیه و التمکین و المنع من الثواب و الاهلاك (وَ يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ) و خدای
 آن کند که او خواهد .

قوله (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) گفت آنان را نه بینی که بدل
 کردند نعمت خدای را بکفران در برابر نعمت تا بایست که شکر کنند کفران کردند ، مفسران
 گفتند مراد بنعمت خدای رسول است و آنانکه این کفران کردند کفّار قریش بودند که خدای
 تعالی بر رسول برایشان منت نهاد و نعمت کرد و ایشان قدر آن ندانستند و بآن کافر شدند ،
 أبو الطفیل عامر بن واثله گفت از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که گفت در این آیت که ایشان
 کفّار قریش بودند روز بدر کشته آمدند . و از عمر خطاب روایت کردند که در این آیه

(۱) در بعض روایات ما آمده است که روح مؤمن نزد خداوند گرامی تر از آنست که آنرا در حوصله

مرغی نهند بلکه آنرا در بدنی نهند مانند بدنوی در این جهان که اگر بینی شناسی کیست و این روایت
 دویم را بر اول ترجیح داده‌اند و اگر روایت اول صحیح باشد آنرا تأویل باید کرد باینکه چون بدن
 مثالی رقیق است و بهر جا ظاهر و حاضر تواند شد آنرا بمجاز و تشبیه مرغ نامیدند .

هما الافجران من قریش بنوامیه و بنوالمغیره آن دو قبیله فاجرند از قریش : بنوامیه و بنوالمغیره اما بنوالمغیره خدای تعالی روز بدر ایشان را بروی در آورد ، اما بنوامیه ایشان را روزی چند فرا گذاشت . عبدالله عباس گفت ترسایان عربند جبلة بن ایهم و اصحابش (وَ اَحْلَوْا قَوْمَ مَعْمُومٍ دَارَ الْبَوَارِ) و فرود آوردند قوم خود را بسرای هلاک، آنکه بیان کرد سرای هلاک را گفت دوزخ است .

(جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا) که ایشان ملازم آن باشند و بد جای قراری است آن ، و بوار هلاک بود : يقال بارالشیء یبور بوراً اذا هلك و بطل قال ابن الزبیری :

یا رَسُولَ الْمَلِئِکِ اِنْ لِسَانِی رَاتِقٌ مَا فَتَقْتُ اِذَا اَنَا بَوْرٌ (۱)
(وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَاداً) و کردند خدای را انداد . جمع ندّ و الندّ المثل و التّدا للضدّ و گفتند کلمه از اضداد است و گفتند ندّ مثلی باشد که مقاومت و مقابله دیگری را بشاید که با اومضاده کند تا جمع بود میان هر دو معنی (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ) کوفیان خواندند لیضلّوا بفتح یاء و کسر ضاد من الضلال تا گمراه شوند از راه او ('قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنْ مَصِيرَکُمْ اِلَى النَّارِ) بگو که برخوردار شوید روزی چند بمتاع دنیا که باز گشت شما با دوزخ است ، اگر چه صورت امر است مراد تهدید است .

('قُلْ لِعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا) آنکه امر کرد رسول را تا مردمان را نماز فرماید گفت بگو بندگان مرا آنان را که ایمان آورده اند تا نماز پبای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفعه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی آید که در آن روز نه بیع و فروختن باشدو نه دوستی بایکدیگر . وفعال مصدر فاعل باشد يقال خاله' یخاله' 'مخاله' و خلالاً من الخله وهی الموده قال امرؤ القیس :

صَرَفْتُ الْهُوٰی عَنِّهِنَّ مِنْ خَشِيَةِ الرَّدٰی
وَ كَلَسْتُ بِمَقْلِي الْخِلَالَ وَ لَا قَالِی (۲)

و مثله قوله (یَوْمٌ لَا بِنِعْ فِیهِ وَلَا خِلَالَ) مراد روز قیامت است که آن زوزی باشد

(۱) ابن زبیری ملحد بود و بخدا و قیامت معتقد نبود و هجو پینمبر می گفت نموذ بالله چون فتح مکه شد خون او را هدر فرمود اما ابن زبیری ایمان آورد و ایباتی چند در توبه خود گفت از جمله این بیت یعنی ای فرستاده خداوند زبان من میپیوندد آنچه را پیش از این شکافت وقتی من هالک بودم .
(۲) دل از زنان برکندم از ترس هلاکت والا نه دوستی من آنها را ناپسندیده است و نه من دوستی آنان را

که در او بیع و دوستی نبود .

قوله (اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) خدای تعالی در این آیت نعمت‌هایی که بآن منت‌نهاد بر خلقان برشمرد و گفت او آن خدا است که بیافرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و بآن آب درختها برویانید و از آن درختان میوه بیاورد تا روزی بود شما را ، و نصب او بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود در جای حال ای رازقاً لکم ، و از نعمت‌های او بر شما آنست که مسخر کرد شما را کشتی تا در دریا می‌رود بفرمان او (۱) ، و نیز جوی‌های آب شما را مسخر کرد از فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن تا می‌رود با آنجا که شما خواهید و نیز آفتاب و ماه مسخر کرد (دَابَّسِينَ) دُوبُ مَرُورِ الشَّيْءِ عَلَى عَادَةِ مَا مِنْ الدَّابِّ وَ هُوَ الْعَادَةُ ، و عبد الله عباس گفت دُوبِهَا فِی طَاعَةِ اللَّهِ ، دگر مفسران گفتند دُوبُ و سیرایشان در منافع خلقان است از میوه پختن و کشت پروردن و جز آن ، و نیز شب و روز شما را مسخر کرد و مَذَلَّلٌ تَا مَتَعَاقِبِ مِی بَاشَنْدِ چُونِ شَبِ بَرُودِ رُوزِ دَر آیدِ چُونِ رُوزِ بَرُودِ شَبِ دَر آیدِ بَا تَعَاقِبِ ضِیَاءِ وَ ظَلَمَتِ وَ زِیَادَتِ وَ نَقْصَانِ (وَ آتِیْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ) و بداد شما را از هر چه خواستید از او ، و مِی تَبْعِیضِ رَاسْتِ وَ دَر مَحَلِّ نَصْبِ اِفْتَادِ عَلَی اَنَّهُ مَفْعُولٌ بِهِ وَ التَّقْدِیْرِ وَ آتَا كُمْ بَعْضُ مَا سَأَلْتُمُوهُ بَدَادِ شَمَارَا بَعْضِی اِزْ اَنْچِه اِزْ اُو خَوَاسْتِیْدِ وَ كَفْتَنْدِ مَفْعُولٌ بِه اِزْ كَلَامِ مَحْذُوفِ اسْتِ وَ التَّقْدِیْرِ آتَا كُمْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ سَأَلْتُمُوهُ شِئاً وَ «مَا» نَكْرَه مَوْصُوفَه اسْتِ چنانکه می‌بینی و گفته‌اند مراد بکل جل الشیء و معظمه است . چنانکه گفت : «وَ اَوْتِیْتِ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ» وَ قَوْلُهُ «وَ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَیْءٍ» وَ اِیْنِ عَلَی التَّكْثِیْرِ وَ التَّغْلِیْبِ بَاشْدِ وَ حَسَنِ بَصْرِی وَ ضَحَّاكِ وَ سَلَامِ خَوَانْدَنْدِ «وَ آتَا كُمْ مِنْ كُلِّ» بِالتَّنْوِیْنِ عَلَی تَقْدِیْرِ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ مَا سَأَلْتُمُوهُ بِر اِیْنِ قِرَاةِ «مَا» مَفْعُولٌ بِه بَاشْدِ وَ ضَحَّاكِ مَا حَمَلِ كَرْدِ بِر نَفْیِ وَ كَفْتِ مَعْنَى اَنْسْتِ كِه وَ آتَا كُمْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ مَا لَمْ تَسْأَلُوهُ وَ بَسِیَارِ چِیْزِهَا بَدَادِ شَمَا رَا كِه نَخَوَاسْتِیْدِ وَ رَا هِ بَآنِ بَنَمُودِ شَمَا رَا (وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ) وَ اِگَر نِعْمَتِ خَدَایِ خَوَاسْتِیْدِ تَا بِر شَمَارِیْدِ نَرَسِیْدِ وَ نَتَوَانِیْدِ شَمَرْدَنْ اَنْرَا اِزْ كَثْرَتِشِ وَ بِشَكْرِ اَنْ نَرَسِیْدِ بَدَلِ وَ زَبَانِ وَ جِهْدِ

(۱) عوام و بعضی متکلمین گویند تسخیر کشتی برای انسان دلیل وجود پروردگار نیست چون هر چه سبب طبیعی دارد بنظر آنان متعلق بسبب طبیعی است و احتیاج بخداوند ندارد نعوذ بالله و گویند خلق آسمان و زمین و فرستادن باران از آسمان را توان دلیل بر خالق گرفت اما حرکت کشتی در دریا خود ما کشتی ساختیم و خود پارو میزنیم و باد آنرا میبرد، و در جواب گوئیم هر چیز که سبب طبیعی دارد باز مخلوق خدا است و باراده او که آن اسباب را آماده کرده است .

جهدی، (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) آدمی از دأب و عادت او آنست که ظلم کند و چیزی نه بجای خود نهد و نعمت بر او خدای کند او دیگری را شکر کند و عبادت . و گفتند ظالم نفس خود است و کافر است بنعمت منعمش و بناء فعول و فعّال مبالغت را باشد ، و گفتند معنی آنست که آدمی موصوف است باین دو صفت فی حالتی النعمة والشدّة. در شدت ظلوم است بجزع و شکایت و در نعمت کافر است بجمع و منع ، قوله تعالی :

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ

و چون گفت ابراهیم پروردگارا قرار ده این شهر را امن و دور دار مرا و پسران مرا که پرستیم

الْأَصْنَامَ (۳۹) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ

بتها را پروردگارا بتحقیق آنها گمراه کردند بسیاری از مردم را پس هر که پیروی کرد مرا پس بتحقیق او

مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۰) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ

از منست و هر که نافرمانی کرد مرا پس بتحقیق توئی آمرزنده مهربان پروردگارا بتحقیق مسکن دادم باره

مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ

از فرزندانم را بوادی غیر کشتزار نزد خانه تو که محترم است پروردگارا که برپا دارند نماز را پس بگردان

أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۴۱)

دلهایی از مردمان را مایل بسوی آنها و روزی کن آنها را از میوه ها شاید آنها شکر گزارند

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

پروردگارا بتحقیق تو آگاهی آنچه را میپوشیم و آنچه را آشکارا داریم و پوشیده نیست بر خدا هیچ چیزی

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي

در زمین و نه در آسمان حمد مر خدا را که بخشید مرا بر پیری اسمعیل و اسحاق را بتحقیق پروردگار من که

لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۴۲) رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ

هر آینه شنونده دعاست پروردگارا قرار ده مرا برپا دارنده نماز و از فرزندانم را پروردگارا و اجابت کن

دُعَاءَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۳) وَلَا تَحْسَبَنَّ

دعاء مرا پروردگارا بیا مرز مرا و پدر و مادرم را و مرگروندگان را روزیکه برپا میشود حساب و میند ار

اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ

خدارا بی خبر از آنچه میکنند ستمکاران جز این نیست تأخیر افکند آنها را برای روزیکه خیره گردد در آن

الْأَبْصَارُ (۴۴) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ

دیده ها که شتابندگان باشند بردارندگان سرهاشانرا برنمیگردد بسوی آنها دیده آنها و دلها شان

هَوَانًا (۴۵) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَا تَسِيبُ الْعَذَابُ * فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا

تهی از فهم است و بترسان مردم را روزیکه آیدشان عذاب پس گویند آنها که ستم کردند پروردگارا پس اندازمارا

إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ (۴۶) نُجِبُ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ

تا مدت نزدیک پذیریم خواننده ترا و پیروی کنیم پیغمبرانرا آیا و نه بودید سوگند میخوردید از

قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۷) وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ

پیش که نیست مر شمارا هیچ زوال و آرام گرفتید در مسکنهای آنها که ستم کردند خودهاشانرا و روشن شد

لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ * وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ

برای شما چگونه کار کردیم بآنها و زدیم برای شما مثلها را و بتحقیق مکر کردند مکرشانرا و نزد خداست

مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۸) فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ

مکر آنها و نزدیک بود مکر آنها که برطرف شود از آن کوهها پس میندازد خدا را خلاف کننده و عده خود

رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴۹) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ

پیغمبران خود را بتحقیق خدا غالب انتقام کشنده است روزیکه بدل کرده شود زمین غیر زمین و آسمانها

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۵۰) وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقْرَنِينَ فِي

و آشکار گردند بسوی خدای یگانه مقهور سازنده و می بینی گنهکاران را این روز بسته شده در

الْأَصْفَادِ (۵۱) سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ * لِيَجْزِيَ اللَّهُ

زنجیرها پیراهنشان از قطران است و میپوشد روهاشانرا آتش تا جزا دهد خدا

كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۲) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ

هرکسی را آنچه بیشه کرده بتحقیق خدا زود حسابست این است رسانیدنی برای مردم و

لِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرُوا أُولُوا الْأَلْبَابِ *

تا ترسانیده شوند بآن و تا بدانند که او خدای یگانه است و تا پند گیرند خداوندان خردها

قوله تعالى (وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا) حقتعالی گفت یاد

کن ای محمد و این فعل مقدر عامل باشد در ظرف زمان که «اذ» است چون گفت ابراهیم برسبیل

دعا و تضرع رب خدای من و پروردگار من این شهر را یعنی شهر مکه را ایمن کن یعنی شهری

که مردم در او ایمن باشند . و هذا من باب قولهم لیل نائم و نهار صائم ای ینام فیه و یصام فیه «بلداً آمناً» ای یؤمن فیه شهریکه مردم در او ایمن باشند حقتعالی این دعا باجابت مقرون کرد و این شهر را که مکه است چنان ایمن کرد که هیچ وحش و مرغ در او خائف نباشد از خصم خود تا گرگ و میش و شیر و گاو و باز و کبوتر در او بیگجای باشد (۱) و از ایشان گزندی نیاید بر یکدگر و اگر کسی ده کس را بکشد و در آنجا گریزد، تا آنجا بود ایمن بود اگر خداوندان خون او را ببینند تعرض نرسانند چه آن حرم خدا است که هر که در او بود محرم و محترم بوده (وَ أَجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ) و پرهیزان مرا و پسران مرا از آنکه بت پرستیم یقال جنبته السوء أجنبته وأجنبته إجناباً و جنبته تجنبياً هر سه بنام تعدی باشد به دومفعول قال الشاعر فی الثلاثی :

وَ تَنْفُضُ مَهْدَهُ شَقَقًا عَلَيْهِ
وَ تَجْنُبُهُ فَلَا تُصْبِي الصُّوَابَا (۲)

و اصنام جمع صنم باشد و آن تمثالی بود مصور بصورتی قال رؤبة :

وَهَافَةُ كَالزُّورِ يَحْكِي صَنْمُهُ
يَضْحَكُ عَنْ أَشْنَبِ عَذْبٍ مِثْلَمُهُ (۳)

معنی آیه آنست که الطاف که عندان ایشان اجتناب کنند از عبادت اصنام بایشان پیایی دارد. آنکه گفت.

(رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ) بار خدایا بآن بتان گمراه بکردند بسیاری مردمان را یعنی بعبادت ایشان بسیار مردم گمراه شدند چون عند وجود ایشان بود با ایشان حوالت کرد آنکه گفت (فَعَنْ تَبِعْتَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) بار خدایا هر که تابع و پیرو من باشد او از من است و از خودش جدا نمیکم و فرقت نمیکنم او را بر خود از این . گفت رسول سلمان

(۱) ظاهراً معنی آنستکه خداوند مردم را امر کرد با آنکه حرم مکه را امن نگاهدارند و تعرض بدیگری نکنند و اگر کسی مانند حجاج حرمت آن خانه شکست خلاف امر پروردگار کرد بمصیان منافی حکم خدا نیست .

(۲) صوَاب بیضه کیک و مانند آنست جمع آن صُببان . یعنی گهواره او را میفشاند از جهت مهربانی باو و تخم جانوران موزی را از آن دور میکند .

(۳) در تفسیر طبری گوید در وصف زنی است و هافه خادمه کلیسا است و زور مهتر ترسایان و از ملثم مراد دهان است و اشنب دندان آبدار و عذب گوارنده و ضمیر صنمه به زور راجع است و ملثم به اشنب و این بیت از ارجوزه طویلی است زیاده از چهارصد بیت رؤبه در مدح ابوالعباس سفاخ گفته است و از او چیزی خواسته .

را که سلمان بمن اهل البیت (وَمَنْ عَصَانِي) وهر که درمن عاصی شود تو خداوند بخشاینده و آمرزنده‌ای تاویل این بردو وجه بود اما آنکه عصیان او بکفر و عبادت اصنام باشد آنکه این مشروط باشد بتوبه یعنی توبیامرزی و رحمت کنی چون توبه کند که تو آمرزنده و بخشاینده‌ای و وجه دیگر آنکه عصیان را حمل کنند بر دون کفر و گویند مراد آنست که هر که بمن ایمان آرد آنکه نافرمانی کند مرا بآنچه دون کفر باشد تو خدای او را بیامرزی و وجه سیم در آیت آنست که روا بود که در شرع او قطع نبوذ بر عقاب کفار لامحال ، چه این بعقل ندانند بسمع داند ، و روا بود که در شرع او قطع نبود بر این ، قوله (فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) جمله است اسمی و محل او جزم است علی جزاء الشرط والتقدير ومن عصانی لتغفر لهم و ترجمه .

(رَبَّنَا) بار خدایا من بنشاندم از فرزندان خود بعضی را و « من » تبعیض راست ای اسکنت بعض ذریتی و شاید که معنی آن بود که از فرزندان خود که پیش از این بیان کردم بوادی که در آنجا زرعی نباشد و کشتی یعنی زمین مکه (عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ) بنزدیک خانه حرام تو ، قتاده گفت یعنی خانه‌ای که تو حرام کرده‌ای آنرا بحرمت تا استحلال نکنند محرمت تو آنجا از صید و قطع اشجار و جز آن اگر گویند چگونه گفت عند بیتک المحرم و آنجا خانه نبود خانه از آن پس بنا کردند ، جواب گوئیم معنی آنستکه بجای خانه حرام در اول بیت المعمور اینجا نهاده بود تا بعد طوفان نوح باسما ن بردند ، جواب دیگر آنکه بنزدیک جائی که آنجا خانه حرام بنا خواهند کردن و قصه آیت آنستکه سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت چون ابراهیم را عَلَيْهِ السَّلَامُ از ساره فرزند نمیبود از آنجا که او پیر شده بود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ دل در فرزند بسته بود و ساره کنیز کی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت این را بتو دادم تا باشد که خدای تعالی ترا فرزندی دهد که از من نمی باشد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ با هاجر خلوت کرد خدایتعالی او را از هاجر اسماعیل داد و آن نور محمدی که در پیشانی پدران پیغمبر عَلَيْهِ السَّلَامُ بودی انتقال افتاد با اسماعیل ساره را از آن رشک عظیم آمد و دل تنگ شد که او را می بایست که آن شرف او را بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی با ابراهیم ناخوش شد و گفت نخواهم که هاجر پیش من باشد و نیز او را به بینم حق تعالی گفت ابراهیم را عَلَيْهِ السَّلَامُ او را دورنج منمای و چون او با تو مروّت کرد با او مانند آن کن ، اینان را از پیش او ببر . ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت بار خدایا کجا برم اینان را ؟ گفت آنجا که ترا فرمایم آنکه جبرئیل را بفرستاد و گفت ایشان را بزمین مکه بر جبرئیل در پیش افتاد و میرفت و ابراهیم بر اثر او میرفت با هاجر و اسماعیل هر کجا بجای خوش برسید که آبی و گیاهی و عمرانی و آبادانی و خصبی و نعمتی بودی گفتی یا جبرئیل

اینجا فرود آریم اینان را؟ گفتی نه که فرمان نیست، تا برسیدند بزمین مکه و آن زمینی است که در او آبی و گیاهی نباشد و زمینی است شوره و سنگلاخ که کشت بر او نروید، جبرئیل گفت اینجافرو نه اینان را و برو، ابراهیم ایشان را آنجا بنهاد و بر گردید بفرمان خدای هاجر گفت یا خلیل الله ما را بر که رهامیکنی او هیچ جواب نداد آخر گفت خدای فرمود ترا که مرا اینجا رها کنی؟ گفت آری! گفت خدای تعالی ما را ضایع نگذارد آنگاه آن قدر آب که در بن مشك مانده بود بایشان رها کرده برفت ایشان آن آب بخوردند و تشنه شدند و کودک تشنه شده و او را شیر نماند نگاه کرد نزدیکتر کوه باو و کوتاه تر صفا بود بر آنجا دوید تا هیچکس را ببیند و یا آوازی شنود؟ هیچکس را ندید از آنجا فرود دوید و بر کوه مروه دوید و نیز کسی را ندید دیگر باره بر کوه صفا دوید دگر باره بر کوه مروه تا هفت بار بگردید دربار هفتم آوازی شنید ضعیف از اینجانب و از آنجانب نگرید کس را ندید دیگر باره همان آواز شنید گفت ای خداوند این آواز! من ترانمی بینم و آوازت میشنوم اگر توانی تا فریاد رسی بکن که هلاک شدیم، آن فرشته ظاهر شد و بنزدیک اسماعیل آمد و پای او بگرفت و در زمین می مالید چشمه آب از زیر پای او روان شد و سردر بیا بان نهاد هاجر از آنجا که رنج دیده بود و عزت آب در آنجا، پاره ریک گرد آن بر کرد تا پراکنده ضایع نشود. رسول ﷺ گفت «رحم الله امی هاجر» خدای بر - مادرم هاجر رحمت کند اگر آن آب رها کردی همه بادیه بر رسیدی و آب روان بودی چون خاک گرد آن بر کرد آب بایستاد آنجا، آب میگرفت تا غدیری شد این است که امروز چاه زمزم است و آن فرشته او را بشارت داد که این چاهی خواهد بود که حاجیان اینجا از این چاه آب خورند، و اینجا خانه کند پدر این کودک که خلائق عالم از جوانب بزیارت این خانه آیند. پس خدای تعالی از آن رفتن هاجر از صفا بمروه و از مروه ب صفا آنرا رکنی کرد از ارکان حج و آن سعی است بین الصفا و المروه و جماعتی از قبیله جرهم آنجا میگذشتند از دور مرغان دیدند که گرد آن جایگه می پریدند گفتند بهر حال می باید که آنجا آب بود که مرغان جائی گرد آیند که آب بود، کسی را بفرستادند تا بنگرد چون بیامد زنی را دید و کودکی تنها پس بیامد و ایشان را خبر داد ایشان بیامدند و گفتند ای زن تو کیستی و اینجا تنها چه میکنی و این کودک که است و این آب از کجا آمد اینجا که این زمینی است که تا سیصد و چهار صد گز نکنند آب نباشد گفت این پسر ابراهیم است خلیل خدای او ما را اینجا آورد بفرمان خدای تعالی، گفتند این آب کراست؟ گفت این مراسم خدای برای ما پدید کرده است، گفتند شاید تا ما اینجا

فرود آئیم و تو ما را از این آب نصیبی دهی و ما تو را از این متاع که داریم نصیبی کنیم و همسایه تو باشیم تا تو تنها نباشی؟ گفت روا باشد، ایشان آنجا فرود آمدند. و باقی قصه در سورة البقره گفته شده و آنکه اسماعیل از ایشان زنی خواست و هاجر فرمان یافت و ابراهیم آنجا آمد فی قوله «وَاتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و قوله (رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ) از جمله دعاء ابراهیم یکی دگر آن بود که گفت بار خدایا برای آنکه تا فرزندان من نماز بیای دارند. چنان ساز که دل های گروهی مردمان بایشان مایل شود. «من» تبعیض راست، سعید جبیر گفت اگر نگفتی «من الناس» و گفتی «أَفئدة الناس» همه عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان آنجا رفتندی بحدج و قوله «تهوی إلیهم» ای تمیل إلیهم و تنجدد إلیهم من هوی إذا انحدر، يقال هوی یهوی هویاً اذا سقط، وهو یهوی هویاً اذا اشتهی و أحب. و جاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدند آنجا. (وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ) بار خدایا از میوه هائی که اهل دگر شهرها را که خداوندان آنند روزی کرده روزی کن تا همانا شا کر شوند نعمت ترا.

(رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ) آنکه گفت بار خدایا تو دانی آنچه ما پنهان داریم و آنچه آشکارا داریم، عبدالله عباس گفت مرادیأس و اندوه کار هاجر و اسماعیل است اگر بر زبان رانیم و نرانیم تو دانی، و دگر مفسران حمل بر عموم کردند از همه نپانها و آشکارها و آن اولیتر است لعموم الفائدة: آنکه گفت (وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ) «ما» نفی است و پوشیده نماوند بر خدای تعالی هیچ چیز در آسمانها و زمین، و «من» زیادت است مؤکد نفی. آنکه سپاس داری کرد خدای تعالی را و شکر کرد گفت سپاس آن خدای را که مرا به پیری اسماعیل و اسحاق بداد، و اسماعیل از هاجر و اسحاق از ساره و این از آن پس گفت که خدای تعالی او را اسحاق بداد از ساره، و قصه آن در سوره هود برفت (إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ) که خدای من شنونده دعا است یعنی اجابت کننده دعا است، و منه قولهم «سمع الله لمن حمده» ای اجاب الله لمن دعاه.

(رَبِّ اجْعَلْنِي) بار خدایا مرا چنان کن که نماز بیای دارم یعنی از الطاف که بآن نماز بیای دارم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) و از فرزندان من «مبن» تبعیض راست (رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ) بار خدایا بپذیر دعای من یعنی نماز و عبادت من، و از آنجا است قول رسول «الدعاء هو العبادة» و فی روایة اخرى «الدعاء مخ العبادة» بعضی دگر گفتند چنانکه نماز را دعا خواندند دعا را

نماز خوانند اینجا (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي) بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا ، و این دلیل میکند که مادر و پدر ابراهیم مؤمن بوده‌اند چه نشاید که او کافر مصر بر کفر را دعا کند بغفران (وَ لِلْمُؤْمِنِينَ) و مؤمنان را نیز بیامرز روزی که حساب بایستد و مراد بقیام ظهور است کقیام الساعة و قیام السوق و قیام الحرب علی ساقها ، قال « وقامت الحرب بنا علی ساق » روزی که حساب ظاهر شود و سخت گردد ، آنکه حقتعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت :

(وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا) گمان مبر که خدای غافل است از آنچه ظالمان می کنند ، و سهو و غفلت یکی باشد و مرجع هر دو با نفی علم باشد ، و معنی آیت آنست که بحق ایشان برسم و جزاء ایشان بسزا بدهم ولیکن تأخیر می کنم (يُؤَخِّرُهُمْ) جمله قرآء یؤخرهم خواندند بیاء خبراً عن الله تعالی ، و ابو عمرو خواند « تؤخرهم » بنون خبراً منه تعالی عن نفسه علی سبیل التعظیم ، و تأخیر می کنیم ایشان را برای روزی که چشمها در او شاخص و متحیر شود . و شخوص البصر آن باشد که چشم گشاده بماند که برهم نیاید و چشم متحیر چنین باشد . و این کنایت است از هول و فزع و شدت روز .

(مُهْطِعِينَ) ای مسرعین شتاب زدگان باشند ، و نصب او بر حال بود . سعید جبیر گفت دویدن باشد چون دویدن گرگ مجاهد گفت ممد بین النظر . کلبی گفت ناظرین . ضحاک گفت شدید النظر من غیر آن یطرف ، می نگرند و چشم برهم نزنند . مقاتل گفت مقبلین الی النار . روی بدوزخ نهاده باشند و اصل اطع اسراع بود . قال الشاعر :

فِي مُهْطِعٍ سَرَّحٍ كَأَنَّ ذِمَامَهُ فِي رَأْسِ جَذَعٍ مِنْ أَرَكَ مُشَدَّبِ (۱)

(مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ) سرها برداشته . قتیبی گفت مقنع آن باشد که سر بردارد و چشم در پیش دارد و در چیزی ننگرد چنانکه چشم از آن بر ندارد و منه الاقناع فی الصلاة . حسن بهری گفت روز قیامت همه کس را روی بجانب آسمان باشد کس با کس ننگرد . و اصل کلمه من قنع باشد و اقع غیره من باب حفرت بئراً و احفرت زیداً بئراً اذا جعلته حافراً لها ، همچنین اقتنع ای جعل نفسه قانعاً فی النظر الی السماء أو الی ما بین یدیه لایرفع طرفه منه آنکه استعمال کردند فی رفع الرأس والنظر الی السماء قال الشماخ :

يُبَاكِرُنَ الْعِضَاهَ لِمُقْنِعَاتِ نَوَاجِدُهُنَّ كَالْحَدَاءِ الْوَقِيعِ (۲)

(۱) مال چرنده و تندرو که گوئی افسار آن بالای ساق درخت اراکی منفرد و جدا بسته است .

(۲) عضاه جمع عضه درختی است یعنی شتابان میروند شتران سوی درخت عضاه و سرها بر آورده

دندانسان مانند داسهای تیز .

یصف إبلاً یرعی الشجر، شجر العضاء یقول یبا کرن العضاء برؤس مرفوعات نواجذها کالفؤوس (۱) الواقعة علیها .

وقال الراجز :

أَنْغَضَ نَحْوِي رَأْسَهُ وَ أَقْنَعَا كَأَنَّ نَمَاءَ بَصَرَ شَيْئًا اطْمَعَا (۲)

(لا یرتد إلیهم طر فہم) نظرایشان بایشان نیاید کالشاخص ببصره چشم برهم نزنند (وَأَفْنِدُتُهُمْ هَوَاءٌ) عبدالله عباس گفت یعنی دلہای ایشان خالی باشد از همه چیز . مجاہد گفت و ابن زید دلہای ایشان چون ہواست دراو هیچ علمی و چیزی جای نمی گیرد . سعید جبیر گفت دلہای ایشان مضطرب است آنرا قراری نیست درسینہ ایشان از خوف و فزع ، و این همه وصف روز قیامت است بشدت و صعوبت و هولناکی .

(وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَا تَبِيتُهُمُ الْعَذَابُ) بترسان مردمان را ای عہد از روزیکہ عذاب بایشان آید . و نصب «یوم» بر مفعول دوم «أنذر» است نہ بر ظرف ، قتادہ گفت قوله « و أفندتہم ہواء » یعنی دلہای ایشان بحلق رسیده است کقوله تعالی « وبلغت القلوب الحناجر » واصل کلمہ از ہواست کہ جو باشد . قال حسان :

أَلَا أُبْلِغُ أَبَا سُفْيَانَ عَنِّي فَأَنْتَ مُجَوِّفٌ نَخْبٌ هَوَاءٌ (۳)

وقال زهير :

كَأَنَّ الرَّحْلَ مِنْهَا فَوْقَ صَعْلٍ مِنَ الظَّلْمَانِ جُؤُؤُ جُؤُؤُ هَوَاءٌ (۴)

گفته اند شتر مرغ را دل نباشد . وقال الآخر :

وَلَا تَكُ مِنْ أَخْذَانٍ كُلِّ يَرَاعَةٍ هَوَاءٌ كَسَقَبِ الْبَابِ جُوفٍ مَكَا سِرُهُ (۵)

(۱) فؤوس جمع فأس بمعنی داس ووقع بمعنی تیزاست و چون فعیل بمعنی مفعول باشد بجای مؤنث

هم لفظ مذکر استعمال میشود .

(۲) گردانید سوی من سرش را و بلند کرد گویا دیده است چیزی کہ اورا بطمع آورده .

(۳) نخب مرد بد دل و ترسندہ و ہوا خالی است یعنی ابوسفیان دل درسینہ ندارد .

(۴) گوئی پالان او بالای جوجہ شتر مرغی است کہ سینہ اش خالی است یعنی قلب ندارد و دل نداشتن

کنایہ از ترسان بودن است و شتر مرغ نزد عرب معروف است بحمق و ترس و سرعت گریز و حیوان شناسان

عصر ما گویند شتر مرغ میتواند سی تا چهل کیلو متر در یک ساعت بدود باندازه يك اسب و این شاعر رفتار

شتر خود را بآن تشبیه کرده است .

(۵) یعنی دوست مباش بامرد کم خرد و سبک مغز . خدن دوست است یراعه نی میان تھی و ہوا*

(فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) گویند کافران و ظالمان (رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ) بار خدایا ما را باز پس دار تا بوقتی نزدیک. معنی آنستکه ما را بادنیا برو دردنیا مارا مهلت ده تا ما اجابت دعوت تو کنیم و متابعت پیغمبران تو کنیم، و جزم این فعلها بر جواب امر است ایشان را بر سبیل تقریر و ملامت گویند نه سوگند خورده بودی پیش از آنکه ما را زوالی نخواهد بودن از دنیا و انتقالی باسرای آخرت. و آیه دلیلست بر آنکه اهل آخرت مکلف نباشند چه اگر مکلف بودند ایشان را حاجت نبود بآنکه از خدای تعالی خواستندی که ما را بادنیا برتاما توبه کنیم و عمل صالح، آنجا توبه کردند و ایمان آوردندی و بمقصود رسیدندی «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» جز برفع نشاید برای آنکه اگر بنصب خوانند جواب باشد لایق نبود بمعنی برای اینکه قول ایشان موقوف باشد بر انذار رسول ﷺ ایشان را فی قوله «وَأَنْذِرِ النَّاسَ».

قوله (وَ سَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا) حقتعالی گفت شما در خانه آن ظالمان که بر خود ظلم کردند بنشستید (وَ تَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ) و روشن شد شمارا که ما با ایشان چگونه کردیم از انواع عذاب و قوله «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» در جای فاعل تبیین است ای و تبیین لهم کیفیت عذابهم (وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ) و برای شما مثلها زدیم (وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرًا مُّمًّا) و ایشان یعنی کافران مکر خود بکردند (وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرٌ مُّمٌّ) و بنزدیک خدای است مکر ایشان یعنی جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه (وَ إِنْ كَانَ مَكْرٌ مُّمٌّ لِيَتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ) قراءت عامه بکسر لام است لام اول و نصب لام دوم. «وَ إِنْ» بمعنی ماء نفی است، و المعنی و ماکان مکرهم لتزول منه الجبال و لام برای تأکید نفی است. مثل قوله «ماکان الله لیذرا المؤمنین» «و ماکان الله ليعذبهم» یعنی مکر ایشان بآنجا نباشد که کوهها از او زایل شود. و مراد بزوال کوه زوال امر رسول است و زوال قرآن، این کنایت است از این دو گانه، یعنی مکر ایشان بآنجا نرسد که کاری بزایل کند، در ثبات و دوام چون کوه است که بمکر هیچ ما کرو حیلست هیچ محتال زایل نشود، و کسائی و ابن جریج خواندند لَتَزُولَ بفتح لام اول و رفع لام دوم و بر این قراءت إن مخففه باشد از ثقیله و معنی آن بود که وان مکرهم أو وإنه کان مکرهم لتزول منه الجبال، و این لام آنستکه با آن مخففه بیکجای باشد، کقوله «وان کانت لکبیره» و هو کتوله «وانها لکبیره» جز که با مخففه لام لازم بود و باه ثقله

*هم بمعنی خالی و تهی است همانکه مردم عصر ما خلاه گویند و سقب بان چوب بلند از درخت بان که مفز آنها تهی است و مکاسر جمع مکسر است که چوب را بازمایش شکندند تا درون آن بدانند سخت است یا سست و جوف مکاسره یعنی بشکستن پوک بودن آن معلوم میشود.

جایز ، آنکه معنی آن باشد که مکر ایشان از شدت و صعوبت بآنجاست که کوهها از اوزایل شود و این برسبیل استعظام و استنصاب مکر ایشان باشد، چنانکه گفت «ومکروا مکراً کباراً» و کبار مبالغه باشد در کبیر ، و مثله فی الاستعظام ، قوله تعالی «تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدأ» و مثله قول الشاعر :

ألم تر صدعاً فی السماء مبیناً علی ابن لبیننی الحارث بن هشام (۱)

وقال اوس بن حجر :

ألم تکسف الشمس شمس النهار مع النجم و القمر الواجب (۲)

وقول الآخر:

الشمس طالعة لیست بكاسفة تبکی علیک نجوم اللیل و القمر (۳)

و درشاز گفتند امیر المؤمنین علی علیه السلام و عبدالله مسعودوا بی خواندند «وإن کادم کرهم» و اگرچه بنزدیک آنستکه از مکر ایشان کوهها زایل شود، و در بعضی تفسیرها آورده اند از امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه و جماعتی مفسران که مراد باین مکر مکر نمرود است که خدای بآن مثلزد، و آن آن بود که ابراهیم علیه السلام اورا گفت من تورا دعوت میکنم باخدای آسمان و او گفت من خدای زمینم من نمیدانم که در آسمان خدائی هست، او گفت غیر از خدای آسمان و زمین خدای نیست و اگر تو در ملک زمین دعوی میکنی دانی که تورا در ملک آسمان هیچ نرود جز این آفتاب و ماه و ستارگان بر این صفت بفرمان خدای روانند. او گفت بآسمان روم و بنگرم تا این خدای آسمان چیست، آنکه چهار بچه کر کس بگرفت و ایشان را می پرورد و گوشت میداد تا بزرگ شدند و قوی گشتند ، بعد از آن تابوتی بساخت و آن را دو در ساخت یکی بیالایکی بزیور و در آن تابوت نشست و دیگری را باخود در آنجا نشاند و آن تابوت در پای کر کسان بست و عصای فرا گرفت و پاره گوشت بر سر آن عصابست و از بالای آن تابوت بر پشت آن تابوت فرو برد چنانکه کر کسان بآن گوشت می نگریدند و بطمع آن گوشت بر بالا

(۱) آیا نمی بینی در آسمان شکافی است آشکارا بر فرزند لبینی که حارث بن هشام نام دارد و لبینی

نام زنی است و او مادر حارث بود .

(۲) آیا نگرفت خورشید روز و ستارهها خاموش نشدند باماه غروب کرده .

(۳) خورشید طلوع کرده اما چنان روشن نیست که ستارگان شب و ماه را بپوشد و کسف کند بلکه با

وجود او زمانه تاریک است و خورشید بر تو گریه میکند «نجوم اللیل و القمر» مفعول کاسفه است و تبکی علیک،

جمله معترضه و در لسان العرب بوجه دیگر نیز روایت کرده است «الشمس کاسفة لیست بطالعة».

می‌پریدند چون در هوا دور برفتند نمرود مصاحبش را گفت آن در که بر بالا است بگشا و بنگر تا با آسمان نزدیک شدیم یا نه؟ او در بگشاد. گفت آسمان هم آنجاست که بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن ما گفت در زیر بگشا و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم، او در بگشاد و فرو نگرید گفت زمین مانند دریائی سبز می‌بینم و کوه‌ها مانند دودی سیاه، گفت رها کن تا برویم درها فرو کردند و کر کسان می‌پریدند تا چندان پریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن گفت درها بگشا و بنگر، او در بالا بگشاد و بنگرید. گفت آسمان همان می‌نماید که از زمین می‌نمود، در زیر بگشاد و بنگرید گفت زمین چون دودی سیاه می‌نماید (۱) و آوازی شنید که گفت: ایها الطاغی این ترید، ای طاغی کجا می‌روی؟ عکرمه گفت که با او در تابوت غلامی بود باتیر و کمان، چون با نجا رسید که بیش از آن نتوانست رفتن تیری بینداخت باز پس آمد خون آلود، او گفت «کفیت امر السماء» کار آسمان کفایت شد مرا. و فرآه گفت تیر در مرغی آمد که در هوا بود، و گفتند در ماهی آمد که در دریائی از دریاهاى هوا بود. آنکه نمرود بفرمود تا عصاره‌ها را گرفته کرد و آن سر که بر او گوشت بود بزیر کردند کر کسان رو بزیر نهادند. حقتعالی این مکر را وصف کرد با آنکه بحدی است که کوه از او زایل شود علی سبیل التوسع والمبالغة:

(فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ) گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدیر فلا تحسبن الله مخلف رسله وعده، قال الشاعر:

تَرَى الثَّوْرَ فِيهَا مَدْخِلَ الظِّلِّ رَأْسَهُ
وَ سَائِرُهُ بَادِرٌ إِلَى الشَّمْسِ أَجْمَعِ (۲)

والتقدیر مدخل رأسه الظل، و اگر این تقدیر نکنند در آیه روا باشد چه وعده متعدی است بدو مفعول، اضافت فاعل روا باشد باهریکی از او و اگر چه معنی آنکه روشن تر بود که اضافت با مفعول اول کنند، چنانکه با فعل صریح با هر کدام تقدیم کنی رواست، يقال أخلفت فلاناً الوعد و اختلفت الوعد فلاناً. و در شاذ خواندند «مخلف وعده رسله» علی تقدیر مخلف رسله وعده، و استشهاد کردند بر این قراءت بقول الشاعر:

فَزَجَّجْتُهَا بِمِزْجَةٍ .
زَجَّ الْقَلُوصَ أَبِي مَزَادَةَ (۳)

ای زج ابی مزاده القلوص، و این قراءت معتمد نیست، برای آنکه فصل نشاید کردن

(۱) این عمل بسیار شبیه بمردم عصر ما است که بهستن چند کیلومتر پندارند فضای جهان را مسخر خود ساختند مانند کیکی که بقدر پهنای ناخنی بجهد و گمان دارد محیط زمین را در نور دیده است

(۲) وصف گاوی است که فقط سر خود را زیر سایه کرده پندارد همه تن او در سایه است.

(۳) طعن زدیم او را بنیزه کوتاه مانند آنکه ابو مزاده نیزه بر شتر جوان میزند.

بین المضاف والمضاف الیه الا بالظرف کقول الشاعر :

كَأَنَّ أَصْوَاتَ مَنْ إِبْغَاهِينَ بِنَا أَوَاخِرِ الْمَيْسِ أَصْوَاتُ الْفَرَارِيِّجِ (۱)

حق تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول ﷺ گفت مپندار که خدایتعالی وعده ای که داد پیغمبران خود را خلاف کند چه خلف وعده بر او خلاف باشد ، و وعده او پیغمبران را نصرت و ظفر و دولت دادن و دست دادن بر کافران بود (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ) که خدایتعالی عزیز است، ظلم را با او راه نبود و خدایتعالی خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان .

(يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) گفتند عامل در یوم انتقام است ای یتیم من الظلمة یوم . حق تعالی گفت من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز این زمین ، یعنی روز قیامت ، و در تبدیل زمین خلاف کردند ، بعضی گفتند صورت این زمین بگردانند با صورتی دیگر و مرجع این قول باختلاف تألیف بود ، عبدالله عباس و عبدالله مسعود و انس مالک و مجاهد گفتند زمین را بدل کنند بزمینی از سیم سفید که بر او گناه نکرده باشند و روایت کردند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که او گفت زمین سیم گرداند خدایتعالی و آسمان را زر . سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند زمین را بدل کنند بزمینی چون قرص سفید تا مؤمنان از زیر پای خود میگیرند و میخورند . و این از آنجاست که سهل بن سعد گفت که رسول ﷺ فرمود که « یحشر الناس یوم القیمة علی أرض بیضاء غراء یتضاعف کقرصة النقی لیس فیها معلم لآحد » روایت کردند از عبدالله مسعود که زمین قیامت از آتش باشد و اهل قیامت از آنجا مینگرند و غرفات بهشت می بینند و حوریان را می بینند و مردم از گرمای آن آتش چنان شود که عرق لکام بردهان ایشان کند . عبدالله عباس گفت زمین همان باشد آکام و آطام و جبال و بلندی کوه های او بدل کنند چنانکه شاعر گفت :

فَمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ الذِّينَ عَهْدُهُمْ وَلَا الدَّارُ بِالذَّارِ الَّتِي كُنْتَ تُعْرِفُ (۲)

و بیان این قول قوله تعالی « و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً ولا أمتاً » و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که مکان خلقان و مواضع ایشان از زمین بدل کنند گروهی را بر زمین بهشت برند و گروهی را بزمین دوزخ ، مسروق روایت کرد از عایشه که او گفت که من از رسول پرسیدم از این آیت که « یوم تبدل الارض غیر

(۱) گوئی آواز انتها چوب پالان شتران از اینکه مارا بسرعت میبردند مانند آواز جوجه ها

است و میس درختی بزرگ و سخت است که از آن چوب پالان شتر میساختند :

(۲) نه مردم آن مردمند که من با آنها آشنا بودم و نه سرای آن سراسر که می شناختم .

الارض « گفتم یا رسول الله خلقان در این وقت کجا باشند که زمین را بدل کنند؟ گفت بصراط (وَالسَّمَوَاتِ) تقدیر آنست و تبدل السموات غیر السموات ، ولیکن برای دلالت کلام براو بیفکند و تبدیل آسمان بآنتار کواکب و تکویر آفتاب و خسوف قمر و انقطار و انشقاق آسمان باشد ، و قرآن باین جمله ناطق است (وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) و خلقان برون آیند از گورها برای خدا یعنی عرض بر خدای و برای محاسبه و برای ثواب و عقاب و این حذف کرد لدلالة الکلام علیه ، آنکه وصف کرد خدای را بآنکه یکی است بی مثل و مانند و قهار است مسلط بر قهر بندگان و معنی اوراجع باشد باقادری .

(وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ) حقتعالی در این آیت گفت یکی از احوال و شداید این روز یعنی روز قیامت آن باشد که تو خلقان را می بینی و گناهکاران را و مجرم فاعل جرم باشد. کالمذنب فاعل الذنب (مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) مقرنین ای مشدودین الی قرنائهم . هر یکی از ایشان باقرینی از آن اودرهم بسته باشند و گفته اند که دستهای ایشان بغل یا گردن بسته باشند ، و گفته اند هر یک را بادیوی در سلسله باهم بسته باشند . و قرنت الشيء بالشيء و قرنت بینهما ای جمعت بینهما ، و التقرین تکثیر الفعل منه و هذا قرین ذلك أي مثله و یقرن الیه « فی الاصفاء » رجمع صدف و صدف قید باشد و غل هم چنین . و صدف الرجل إذا قیدته و صدفته لتکثر الفعل و قال عمرو ابن کلثوم :

فَأَبُوا بِالْتِهَابِ وَ بِالسَّبَايَا وَ أَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مُصَفَّدِينَ (۱)
و اصفدته إذا أعطيته و قال الاعشى :
تَضَيَّفْنَهُ يَوْمًا فَأَكْرَمَ مَجْلِسِي وَ أَصَفَدَنِي عَلَى الزَّمَانَةِ قَائِدًا (۲)
و قال الذبیانی :

هَذَا الثَّنَاءُ فَإِنْ تَسَمَّعَ لِقَائِهِ فَمَا عَرَضْتُ أُنَيْتَ اللَّعْنِ بِالصَّفَدِ (۳)
و عطارا از آنجا صدف خوانند که بند پای معطی شود چنانکه متنسبی گفت : «ومن وجد

(۱) بازگشتند باغارت و اسیران و پادشاه زادگان در بند بسته .

(۲) اعی نایبنا بود گوید روزی مهمان او شدم مرا گرامی داشت و بنده ای برای بردن و راهنمایی بمن بخشید که در یک جای با جبار مقیم نیاشم و در بعض کتب بجای تضیفت مهمان شدم تنصفت است یعنی نصیف خواستم و نصیف بنده است .

(۳) ستایش تو است اگر بگوینده گوش فراداری مقصود من همین است و من برای عطارد حضور تو نیامدم ایبت اللعن تحیتی است ملوک را در آن عهد .

الاحسان قیداً تقیداً ، (سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانِ) پیرهن‌های ایشای از قطران باشد و احده
سربال ؛ قال امرؤ القیس :

[وَمِثْلُكَ بَيْنَآءِ الْمَوَارِضِ طِفْلَةٌ] لَعُوبٍ تَنْتَسِينِي إِذَا قُمْتُ سِرْبَالِي (۱)

و قطران این باشد که در شتر مالند و در او چند لغت است ، قَطْرَانِ قَطْرَانِ قَطْرَانِ بفتح
قاف و کسرا و اسکان طاء و فتح قاف و کسرتاء ، قال ابوالنجم :

جَوْنٌ كَأَنَّ الْعَرَقَ الْمَسْفُوحَا أَلْبَسَهُ الْقَطْرَانِ وَالْمُسُوحَا (۲)

و برای آن گفت که از قطران باشد که آتش باو مسرعتر باشد ، و از عبدالله عباس
روایت کردند که او خواند سرابیلهم من قطران ای من نحاس ذائب . پیراهن ایشان از مس
گداخته باشد. والقطر النحاس من قوله «آتونی افرغ علیه قطراً» اذا بلغ حره النهایه گرمای
او بغایت رسیده باشد . (وَ تَفْشَى وَ جُوهَهُمُ النَّارُ) و آتش روی ایشان را بازپوشد .
(لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ) تا خدای جزای کند هر کسی را بآنچه کرده
باشد و آیت دلیل استحقاق میکند بر آنچه جزا بر عمل باشد (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) که
خدایتعالی زود شماراست بر آن معانی که گفته شده است .

('هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ) ابن زید و جماعتی مفسران گفتند هذا اشارت است بقرآن . این
قرآن بلاغ است یعنی بیانست مردمان را . و گفته اند تبلیغ است ، از تو بمردمان رسانیدن .
(وَ لِيَسْذَرُوا بِهِ) و تا ایشان را بترساند و اعلام کند باتخویف (وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ
وَاحِدٌ) و تا بدانند که او خدائی است که او را مثل و مانند و شریک و شبیه نیست (وَ لِيَذَكَّرَ
أُولُو الْأَلْبَابِ) و تا اندیشه کنند خداوندان عقلمها که فکر و اندیشه نظر برایشان واجب است .
والله ولی التوفیق .

(۱) چه بسیار دختر سپید رخسار خردسال مانند تو و شوخ و بازیگر با من بودند که وقتی از کنار آنها
برخاستم پیراهن را فراموش کردم .

(۲) اسپ سیاهی که گوئی عرق ریزان بر تن او قطران و پلاس سیاه پوشانده است .

(سورة الحجر)

این سوره مکی است فی قول قتاده و مجاهد . و عدد آیاتش نود و نه بود ، و کلماتش ششصد و پنجاه و چهار کلمه است ، و حروفش دو هزار و هفتصد و شصت حرف است . و روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره حجر بخواند خدایتعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنکه بر رسول ﷺ استهزاء کردند .

(((سورة الحجر تسع وتسعون آیه وهی مکیه)))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الرّاءِ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۲) رَبِّمَا يُوذُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا

این است آیتهای کتاب و قرآن روشن بسا آرزو کنند کسانی که کافر شدند اگر بودند

مُسْلِمِينَ (۳) ذَرُهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ (۴)

کردن نهادگان بگذار آنها را بخورند و بهره ور شوند و مشغول کنندشان آرزو و پس زود باشد بدانند

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَهِيَ كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۵) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا

و هلاک نکردیم هیچ دهی را مگر و مر آنها را وقت نوشته معلوم است پیشی نکیرد هیچ امتی اجل خود را

وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۶) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۷)

و تأخیر نیفتند و گفتند ای آنکه فرستاده شد بر او قرآن بتحقیق تو هر آینه دیوانه ای

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَأِئِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ (۸) مَا نَنْزِلُ الْمَلَأِئِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا

چرا نمیآوری بما فرشتگان را اگر هستی از راستگویان نمیفرستیم فرشتگان را مگر بر راستی و نباشند

إِذَا مُنظَرِينَ (۹) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۰) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا

آنکه مهلت داده شدگان بتحقیق ما فرستادیم قرآن را و بتحقیق ما مر او را نگاهبانیم و بتحقیق ما فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ (۱۱) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۲)

پیش از تو در فرقه های پیشینیان و نیامد آنها را هیچ فرستاده ای مگر بودند بآن استهزاء میکردند

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۴)

اینچنین در می‌آوریم آنرا در دل‌های گنهکاران نمی‌گردند بآن و بتحقیق گذشته سنت پیشینان
و لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۵) لَقَالُوا إِنَّمَا
و اگر گشائیم ما بر آنها دری را از آسمان پس اکثر اوقات در آن بالا روند هر آینه گویند جز این نیست

سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۶) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا

بسته شده چشم‌های ما بلکه ما تمیم گروهی سحر کرده شده و بتحقیق قرار دادیم در آسمان برجها و آراسته کردیم آنرا

لِلنَّازِحِينَ (۱۷) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۸) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ

برای نکرندگان و نگاه داشتیم آنرا از هر دیو رانده شده مگر آنکه بدزدی داشته گوش را

فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۹) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَّ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا

پس پیرو شده او را پاره آتشی هویدا و زمین را کشیدیم آنرا و افکندیم در آن کوه‌ها و رویانیدیم در آن

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۲۰) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۱)

از هر چیزی سنجیده و قرار دادیم برای شما در آن معیشت‌ها و کسیرا که نیستید مراورا روزی دهندگان

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ

و نیست هیچ چیز مگر نزد ماست خزینهای آن و نفرستیم آنرا مگر باندازه معلوم و فرستادیم بادها را

لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۳)

آبستن کننده پس فرستادیم از آسمان آبی را پس سیراب نمائیم شما را از آن و نیستید مرا آنرا خزینه داران

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۴) وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ

بتحقیق ما هر آینه ما زنده میکنیم و میمیرانیم و ما تمیم میراث برندگان و بتحقیق دانستیم پیشی گیرندگان

مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۵) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ

از شما را و بتحقیق دانستیم واپس ماندگان را و بتحقیق پروردگارت او بر میانکیزد آنها را بتحقیق او

حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۶) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ (۲۷) وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ

درستکار داناست و بتحقیق آفریدیم آدمی را از گل خشک از لای بد بو شده و جن را آفریدیم او را

مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۸) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأْنِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ

از پیش از آتش سوزان و چون گفت پروردگارت تو مرا فرشتگان را بتحقیق من آفریدم آدمی را از گل خشک

مِنْ سَمَاءٍ مَسْنُونٍ (۲۹) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۳۰)

از لای بد بو شده پس چون باعتدال آوردم او را و دمیدم در او از روح خود پس بیفتید مرا در اسجده کنان

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۱) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)

پس سجده کردند فرشتگان همه آنها دسته جمع مگر دیو انکار کرد که باشد با سجده کنندگان

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۳) قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ

گفت ای دیو چه شد تو را که نباشی با سجده کنندگان گفت نباشم من که سجده کنم مر آدمی را که

خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۴) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۵) وَإِنْ

آفریدی او را از گل خشک از لای بد بو شده گفت بدر شو از آن پس بتحقیق توئی رانده و بتحقیق

عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۶) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۷) قَالَ

بر تست لعنت تا روز رستخیز گفت پروردگارا پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت

فإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۳۸) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۹) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي

پس بتحقیق تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم گفت پروردگارا بسبب گمراه کردن تو مرا

لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۱)

هرآینه آراسته کنم برای آنها در زمین و هرآینه بفریبم آنها را همه را مگر بندگانت را از آنها خالص شدگان را

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۲) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ

گفت این راهی است بر من راست بتحقیق بندگان من نیست مرترا بر آنها تسلطی مگر آنکه پیروشد ترا

مِنَ الْغَالِبِينَ (۴۳) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۴) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ

از گمراهان و بتحقیق جهنم هرآینه وعده گاه آنهاست همگی برای آن هفت در است برای هر دری

مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۵)

از آنها پاره ایست قسمت شده

قوله تعالى (الرَّاءِ نِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ) تلك بمعنى هذه است اشارت است بآیات

قرآن ، اگر گویند چگونه عطف کرد قرآن را بر کتاب و هر دو یکی است و این عطف الشيء على نفسه باشد جواب آنست که گوئیم لاختلاف اللفظين كقوله :

« وَ هِنْدُ أْتِي مِنْ دُونِهَا النَّأْيُ وَ الْبُعْدُ ،

و « مبین » من أبان باشد واوهم لازمست و هم متعدی. چونکه لازم بود معنی آن باشد

که کتابی روشن ، و چون متعدی باشد معنی آن بود که روشن کننده
(رَبِّهَا يَوْمَ التَّيْنِ كَفَرُوا) اهل مدینه و عاصم خواندند ربما بتخفیف باء ، و باقی
قرآء بتشدید ، و از ابوعمر و هردو روایت کرده اند ، قطرب گفت و سدّی ربّ و ربّه و ربما و
ربّما و ربّما همه لغت است . سیبویه گفت « ما » در رب . بر دو وجه شود یکی نکره موصوفه
باشد و یکی کافه چون نکره موصوفه باشد منفصل نویسند رب ما کقول الشاعر :
رُبُّ مَا تَكَرَّرَ النَّفْسُ مِنَ الْأَمْرِ لَهُ فَرَجَةٌ كَحَلِّ الْعِقَالِ (۱)
ای ربّ شیء تکرره النفوس ، و ما در این وجه اسم باشد و چون کافه بود مادر او حرف
بود و پیوسته نویسند چنانکه شاعر گفت :

رَبِّهَا أَوْ فَيْتُ فِي عِلْمٍ يَرْفَعَنَّ تَوْبِي سِهَالَاتُ (۲)

و برای آن کافه گویند که این حرف را از عمل منع کند و او را مقید کند للدخول
علی الفعل ، چه ربّ از خصایص اسماء است و در فعل نشود چون ما کافه با او پیوندند در فعل
شود چنانکه بینی در إن و اخواتش فی قولك إنّما و أیّما و كأنّما و لکنّما و لیتما و لعلمّا ، هم
منع کند این حروف را از عمل و همچنان کند . او را که در افعال شود . و ربما در فعل ماضی
شود چنانکه در بیت دیدی «ربما أوفیت فی علم» و در آیت در فعل مستقبل شده است برای
آنکه آن حکایت حالی است آینده که در حکم و معنی چون ماضی است یعنی اینگار که احوال
قیامت از آنچه لامحاله خواهد بودن در وجود آمد ماضی و منقضى شد و کأنّ قد وقع از آنجا
حقتعالی بسیار جایها خبر داد از احوال قیامت بلفظ ماضی فی قوله « و نادى اصحاب النار » و
نادی اصحاب الجنة « إلى أمثال ذلك . و گفته اند «ما» بمعنی نکره . موصوفه است : کأنّ قال
ربّ و دّرّ بودّ الذین کفروا لو کانوا مسلمین ، و معنی آن باشد ای بس تمنا که خواهند کردن
کافران که کاشکی ایشان مسلمان بودندی در دنیا تا ایشانرا بقیامت سود داشتی اما بتخفیف
برقرآء آنکه تخفیف کرد برای آن کرد که حرف مضاعف است و حروف مضاعف را تخفیف
بسیار کنند چون إن و أن و کأن و لکن ، قال الهذلی فی التّخفیف :

أزْهَبُ هَبْرُ إِنْ يَسِيبِ الْقَدَالُ فَإِنِّي رَبُّ هَيْضَلٍ مَرَسٍ يُحْفُ هَيْضَلٍ (۳)

(۱) چه بسیار کسانی که چیزی را ناپسندیده دارند و در آن گشایشی باشد آسان مانند باز کردن

بند پای شتر .

(۲) بسا برکوهی بالا رفتم که بادشمال جامه مرا بر میداشت .

(۳) شمر از ابو کبیر هذلی است و هیضل لشکریان بسلاح آراسته و مرس سخت . شاعر گوید اگر*

و معنی ربُّ تقلیل باشد برعکس معنی کم که تکثیر باشد چنانکه ابوتمام گفت :

عَسَىٰ وَطَنٌ يَدُنُوهُمْ ۖ وَ لَعَلَّآ
وَ إِن تَعْتَبِ الْأَيَّامُ فِيهِمْ فَرُبَّمَا (۱)

یعنی که اعتبار و ارضاء روزگار کم باشد، و معنی آنکه گوید ربُّ رجل لقیته یعنی منکر مباش که من نیز مردی را دیده باشم . و معنی آن بود در آیت که مبتدع نبود اگر چه اندک بود که کافران از آن حال که در قیامت بینند تمنای آن کنند که کاشکی ایشان مسلمان بودندی در دنیا تا ایشانرا بقیامت سود داشتی ، ابو موسی روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت روز قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله باشند . کافران بر سبیل طعن گویند آن مسلمانانرا ، نه شما مسلمان بودید و نماز میگذاردید و روزه میداشتند امروز آن اسلام شما و نماز و روزه شما از شما غنا نکرد با ما اینجا گرفتارید . ایشانرا سخت آید خدایتعالی برای ایشان خشم گیرد بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند ، عند آن اهل دوزخ از کافران تمنای کنند که کاشکی تا ایشان مسلمان بودندی تا از دوزخ باز گشتندی چنانکه مسلمانان باز گشتند . آنگه رسول ﷺ این آیه بخواند . عبدالله عباس گفت روز قیامت خدایتعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کند و مؤمنان به بهشت شوند که کافران تمنای آن کنند که کاشکی ما مسلمان بودیم . آنگه حقتعالی بر سبیل تهدید و وعید کافران بارسول میگوید :

(ذَرُّهُمْ) رها کن این کافرانرا ، لفظ امر است و مراد تهدید و وعید (يَا كُفُّرًا وَا
يَتَمَتُّعُوا) تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام برانند (وَيُلْبَسُهُمُ
الْأَمَلُ) و امید ایشانرا مشغول کند (فَسَوْفَ يَعْتَمُونَ) که روزی آید که ایشان بدانند
و بال عاقبت فعلشان و آن روز قیامت باشد که احوال خود را و احوال مؤمنان بینند ، و آنانکه
گفتند این آیت منسوخ است بآیت قتال خطا گفتند ، برای آنکه گمان بردند باینکه صیغه
امر است یعنی که اول در بدایت کار خدای رسول را گفت اینانرا فرا گذار تا هر چه خواهند
بکنند آنگه بآیت قتال منسوخ کرد و گفت « اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم » و این آنگه
بود که « ذرهم یا کفروا و يتمتعوا » امر بودی بر حقیقت و این امر نیست تهدید است و مراد نپی

* پس سر من سفید (یعنی به پیری رسیدم چون پس سردی تر سفید میشود از شقیقه ها) ای بسا لشکریان مسلح
را که بلشکر دیگر مدد میشدند پراکنده کردم و در بعض کتب لفت بهیض .
(۱) امید است وطن و منزل آنان نزدیک شود و اگر روزگار درباره آنها ماری و خورسند
کند گاهی بندرت این عمل از او دیده میشود .

است چنانکه گفت «اعملوا» ما شتم ، قوله «واستغز من استطعت منهم بصوتك - الايه » چه اگر این آیتها و مانند این امر باشد خدای تعالی امر بقبیح کرده باشد تعالی عن ذلك علواً کبیراً آنکه گفت :

(وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ) حق تعالی گفت ما هیچ شهر هلاک نکردیم إلا و آنرا نوشته معلوم بود و اجل مسمی که ایشانرا تا آنوقت مهلت داده بودند از مقتضای حکمت پیش از آن هلاک نفرمود ایشانرا و نیز بازپس نداشت ، و ذلك قوله :
(مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) هیچ امت سبق نبرد و از پیش بنشود اجل خود را و نه نیز بازپس دارند ایشانرا ، «مانفی» است در هر دو جای و «من» زیادت است .
(وَقَالُوا) گفتند یعنی کافران (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ نَزَّلَ عَلَيْنِهِ الذِّكْرُ) ای آنکس که قرآن براو انزال کرده اند ، و مراد بذکر قرآن است یعنی ﷺ (إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) تودیوانه ای از استبعاد ایشان دعوی نبوت را این سخن گفتند و عجب از ایشان که یکبار میگفتند ساحر است و یکبار میگفتند دیوانه است و دیوانگی بآن لایقتر باشد (۱) که يك شخص را باین دو صفة متناقض صفت کنند چه سحر بغایت زیر کی و حیلت و عقل کار بستن توانکردن و دیوانگی ضد این باشد .

(لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ) چرا بما نیارید فرشتگانرا ، ولولا ولوما کلمه تحضیض باشد و «ما» نفی است و معنی هر دو هلاً باشد و قال الشاعر :
تَعْدُونَ عَقْرَ النَّيْبِ أَفْضَلَ مَجْدِكُمْ بَنِي ضَوْطِ أَيْ لَوْلَا الْكَمِي الْمَقْطَرِ (۲)
و قال ابن مقبل :

لَوْ مَا الْحَيَاءُ وَ لَوْ مَا الدِّينُ عِبْتُكُمْ بَبَعْضِ مَا فِيكُمْ إِذْ عِبْتُمَا عَوْرِي (۳)

(۱) یعنی گویندگان باین نسبت اولیترند .

(۲) شما کشتن و بی کردن شتران را بالاترین بزرگی و دلیری خود می شمارید ای فرزندان ضوطری چرا دلیری را بر زمین افکنده ندیدیم بدست شما . و بنی ضوطری نام قبیله ایست .

(۳) اگر شرم و دین نبود شمارا نکوهش میکردم ببعضی عیبهای شما چون يك چشم نداشتن را بر من عیب گرفتید گویند تمیم بن مقبل سال خورده بود و یکچشم نداشت بر قبیله ای گذشت و تشنه بود و آب خواست دو دختر از قبیله فدحی آب آوردند و او را سخریه میکردند آب نخورد و بگذشت مادر آن دختران بیرون آمد و هرچه جهد کرد او را برگرداند و آب دهد او راضی نشد مادر گفت برگرد و آب بنوش و هر يك از این دو دختر که بیشتر ترا خوش آید بتو عقد میکنم او برگشت و آب خورد و این حکایت را

اگر چه لوما در بیت نه بمعنی تحضیض است برای آن آورد تا بدانند که ما بمعنی لابلو پیوند یعنی اگر راست میگوئی در این دعوی نبوت چرا فرشتگانرا بما نیاوری حق تعالی جوابداد و گفت :

(ما نُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ) حمزه و کسائی و حفص عن عاصم خواندند بنون خبراً عن الله تعالی علی سبیل التعظیم ، و باقی قرآء بقاء خواندند « ما تنزل » علی وزن تفعل و- التقدير تنزل ، والملائكة ، مرفوع خواندند باسناد این فعل باو ، وأبو بکر عن عاصم خواند « ما تُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ » بضم تاء وفتح نون علی مال م یسم فاعله و رفع الملائكة باسناد الفعل المجهول إليه . حجت حمزه و کسائی قوله « إنا نحن نزلنا الذكر » وقوله « ولو أننا نزلنا إلیهم » الملائكة » وحجت آنکس که بر فعل مجهول خواند قوله تعالی « ونزل الملائكة تنزیلاً » قوله « إلا بالحق » ما فرشتگانرا فرو نفرستیم إلا بحق و راستی . در این حق اختلاف کردند بعضی گفتند مراد حق است که خلاف باطل باشد یعنی برای حکمتی و مصلحتی که ما دانیم نه برای اقتراح مجال ایشان . و بعضی گفتند مراد باین حق مرگست یعنی ما فرشتگانرا برای جان سندن ایشان فرستیم . حسن و مجاهد گفتند مراد عذاب استیصال است چنانکه در عهد پیغمبران مقدم بود (وما كانوا إذا منظرین) و آنکه ایشانرا مهلت و تأخیر نباشد برای آنکه چون فرشتگانرا معاینه بینند ملجأ شوند تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاکشان باشد ایشانرا هیچ مهلت نبود و «إذا» اینجا ملغی است عمل نیست او را ، برای آنکه میان اسم و خبر کان افتاده است . و ممکن است که انتظار که بمعنی إمهال است از روی اشتقاق إفعال بود از نظر که انتظار باشد ، ای جعله منتظراً لذلك الاجل المؤخر و روا بود که مشتق بود از نظر تفکر و همزه ازاله را باشد ای أزلت عنه الفکر فی ذلك الشيء المترقب وأمنیه لاجل الامهال و دروجه اول من باب أحفرت زیداً بئراً باشد ، و دروجه دوم من باب عربت معدته إذ افسدت وأعربتھا إذا أصلحتها .

(إنا نحن نزلنا الذکر) آنکه گفت مائیم که این قرآن فرورستاده ایم نه آنکه شما گمان بردید که بافته و انداخته عجز است یا اساطیراً و لینانست (و إنا له لحافظون) و ما نگاهدارنده اوئیم از زیادت و نقصان و زوال و ابطال چنانکه گفت « لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل » و گفتند مراد آنست که ما نگاهداریم این قرآن را تا بقیام الساعه برای آنکه حجت

* آوردیم تا مکارم اخلاق بعضی مردم معلوم گردد چنانکه راضی نیستند حاجتمندی از آنها محروم باز گردد .

همه مکلفانست تا بقیامت، و بعضی دگر گفتند کنایه در «له» راجع است بارسول ﷺ بجائی گفت یعنی او را نگاه داریم از دست مشرکان و بی دینان نظیره فی قوله «والله يعصمك من الناس» .
(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) گفت ای محمد ما پیش از تو رسولان فرستادیم در امم سالفه. مفعول به بیفکند از کلام لدلالة الکلام علیه و التقدير ، ولقد أرسلنا من قبلك رسلا . و «شیع» جمع شیعه باشد وهی الفرقة والطائفة ، عبدالله عباس وقتاده گفتند: شیع امم باشد لمتابعة بعضهم بعضاً .

(وَمَا يَا تَيْهِيْمٌ مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا كَاوْا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ) وازایشان هیچ پیغمبر بامتش نیامد الا باو استهزاء کردند و از او فسوس داشتند و این برای تسلی رسول ﷺ گفت تا او بداند که این معامله که کافران با او میکنند پیش از این بادگر پیغمبران کرده اند .
(كَذٰلِكَ نَسْلِكُكُهٗ فِي قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ) هم چنین بریم در دل کافران . سلوك لازم باشد و سَلَكَ متعدی یقال : سَلَكَ فُلَانٌ الطَّرِيْقَ سَلَكَتَهُ اَنَا و فرق میان ایشان بمصدر پیدا شود چنانکه گفتیم ، و مراد بسلك ادخالست علی تأویل الاحضار بالقلب تا بدل ایشان بگذرانیم و یادر دل ایشان افکنیم ، و در ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست ، حسن بصری گفت و بلخی و جیائی که ضمیر راجع است باذکر که قرآنست یعنی ما حدیث قرآن و اندیشه در او در دل ایشان افکنیم تا با او ایمان آرند و نیارند چنانکه بامت سلف کردیم برای ابلاغ حجت را تا حجت بر ایشان متوجه شود و این از باب لطف باشد . و بعضی دگر گفتند ضمیر عاید است باستهزاء یعنی ماستهزاء به قرآن در دل ایشان بگذرانیم تا اجتناب کنند نه برای آن تا استعمال کنند ، ایشان بر کار گرفتند و اجتناب نکردند، و نشاید تا این سلك بمعنی خلق کفر باشد در دل ایشان چنانکه مجبیره گفتند برای آنکه :

(لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ) بنفی ایمان حوالت باایشان است و اضافت باایشان . و دگر (۱)

مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است و اگر خلق کفر او کردی در دل ایشان بایستی تا ایشان معذور بودندی نه ملوم و یقال سلکه یسلکه سلکاً و سلک هوسلو کاً، و قال عدی بن زید :

وَ كُنْتُ لِزَاوِ خَصْمِكَ لَمْ أُعْرَدْ وَ قَدْ سَلَكَوْكَ فِي يَوْمِ عَصِيْبِ (۲)

(۱) یعنی دلیل دگر براینکه مراد ازآیه جبر نیست آنکه این لفظ در مورد ملامت آمده است

(۲) ملازم دشمن تو بودم و در دفع اوستی نکردم در حالی که ترا بروز سختی کشانیده بودند

خطاب بنعمان مندر است .

و قال آخر :

حَتَّىٰ إِذَا أَسْلَكُوهُمْ فِي قَتَايِدَةٍ ۖ ثَلَاثًا كَيْمَا تَطْرُقُ الْجَمَالَ لَ الشُّرُودَا (۱)
(وَ قَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ) وَ سُنَّتْ وَ طَرِيقُهُ پِشِينِگَان بَرَايِن گِذْشْتِه اِسْت ، وَ دَر
مَعْنَى اِيْن دُو قَوْل گِفْتِنْد يَكِي اَنَكِه دَر هَلَاك اَنَا نَكِه بَر كَفَر اِصْرَار كَرْدِنْد يِعْنَى ظُهْر اَيَات
وَ اِعْلَام مَعْجَزَات وَ گِفْتِه اِنْد سُنْت اَوَّلِيْن بَر اِيْن رَفْتِه اِسْت كِه اِيْنَا ن مِي كِنْد اَز تَكْذِيْب رِسْوَلَا ن
كَفْرَا ن نِعْمَت خِدَاوْنْد جِهَان .

(وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ - الْآيَةُ) حَقْتَعَالَى دَر اِيْن اَيْت قَطْع طَمَع رِسْوَل
كَرْد اَز اِيْمَان اِيْشَا ن عِنْد نَزْوَل اَيَات وَ ظُهْر مَعْجَزَات ، گِفْت اِگَر مَادِرِي اَز دَر هَا ي اَسْمَان
بَر گِشَايِيْم وَ اِيْن كَاْفِرَا ن هَمِه رُوْز بَر اَسْمَان مِي شُوْنْد بَر خَرَق عَادَت هَم اِيْمَان نِيَا رِنْد بَل گُوِيْنْد
(اِنْمَا سَكَّرْت اَبْصَارُنَا) اِبْوَعْبِيْدِه گِفْت مَعْنَى سَكْرَت غِشِيْت بَاشْد چِشْم مَا رَا پُوْشِشِي بَر -
هَادِه اِنْد وَ اِيْن اَن اِسْت كِه دَر عِبَارَت مَا گُوِيْنْد چِشْم اِفْسَا مِي كِنْد فِلَان (۲) يِعْنَى چِشْم مَا رَا
بِجَادُوئِي چِيْزِي بَكْرَد كِه مَا مَرئِيَات عَلِي حَقَايِقْهَا اِدْرَاك نَمِي تُوَا نِيْم كَرْد ، وَ اِيْن اِصْلِي نِدَا ر
اِيْن حَدِيْث عَوَام اِسْت ، وَ دَر اِيْن اَيْت حَكَايْت كَاْفِرَا ن اِسْت . عِبْدَاللّٰهُ عَبَا س گِفْت « سَكْرَت اَبْصَارُنَا »
اَي سَدَّت . چِشْم هَا بِيْسْتِه اِنْد مِّنَ السَّكْرِ وَ هُوَ السَّدُّ ، وَ السَّكْرُ خِلَافُ الشَّقِّ ، وَ حَسَن گِفْت سَحْرَت
مَا رَا مَسْجُوْر كَرْدِه اِنْد وَ بَا مَا جَادُوئِي كَرْدِه اِنْد ، قَتَا رِه گِفْت اِخْذَت چِشْم هَا ي مَا فَرُو گِرْفْتِه اِنْد ،
وَ اِيْن كَثِيْر تَنهَا خُوَا نْد سَكْرَت بَتَخْفِيْف كَا ف مِّنَ السَّكْرِ الَّذِي هُوَ السَّدُّ وَ هُوَ سَكْرُ النَّهْرِ (۳)
وَ السَّكْرُ الْفِعْلُ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ بِنَدْبِ بِيْسْتِه رَا سَكْرُ خُوَا نْد وَ سَكْرُ بَفْتَح سِيْن مَصْدَرُ بَاشْد كَالْقَبْضِ
وَ الْقَبْضُ وَ النَّقْضُ وَ النَّقْضُ ، وَ بَعْضِي مَفْسِرَا ن گِفْتِنْد مَعْنَى اَيْت اَنَسْت كِه اِگَر دَر اَسْمَان بَر گِشَايِيْم
بَر اَنَا نَكِه گِفْتِنْد « لَوْ مَا تَأْتِيْنَا بِالْمَلَائِكَةِ » وَ هَمِه رُوْز فَرِشْتِگَا ن بَر اَسْمَان مِي شُوْنْد اِيْشَا ن نِيْز
اِيْمَان نِيَا وِرْزِدُو قَوْلِه (فَظَلُّوْا فِيْهِ يَعْزُجُوْنَ) نِسْبَت اِيْن فِعْلُ بَا فَرِشْتِگَا ن كَرْدِنْد اِيْن قَوْلِ عِبْدَاللّٰهِ
عَبَا س اِسْت وَ بِيْشْتَر مَفْسِرَا ن (بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ) بَل مَامَرْدِمَا نِيْم بَا مَا سَحْر كَرْدِه

(۱) قنایده نام گردنه است یعنی تا وقتیکه آنها را بگردنه قنایده آورده و راندند مانند آنکه شتران

رمیده را میرانی و در بعض کتب این بیت را به عبد مناف نسبت داده اند .

(۲) در زمان ما میگویند چشم بندی .

(۳) سکر سدی است که بر نهر میبندند برای آب و در قصاید عربی شیخ سعدی است :

حبست بجفنی المدامع لاتجری فلما طغى الماء استطال على السكر

یعنی به پلک چشم جلو اشک را گرفتم تا آب طغیان نمود و برسد غلبه کرد .

و این مَجد بر ما سحر و جادوئی کرده است .

(وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا) حقتعالی در این آیت دلایل و آیات و آثار بیان کرد که بآن استدلال کنند بر خدایتعالی گفت ما کردیم در آسمان برجها و منازل کواکب و این دوازده برج است که منازل سیاره است و آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است (وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ) و ما بیاراستیم آسمان را بر این ستارگان برای آنانکه نظر کنند و تأمل در آن .

(وَ حَفِظْنَاهَا) و ما نگاه داشتیم آنرا از هر شیطانی و دیوی ملعون مطرود .

(إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ) إِلَّا آنکس از شیاطین که او سمع دزدد که از پس او برود ستاره روشن . و استثناء منقطع است اینجا بمعنی لکن برای آنکه حکم مستثنی بخلاف حکم مستثنی منه است ، و روا بود که استثناء متصل بود برای آنکه از ایشان محفوظ نباشد و اگر چه بشهاب ممنوع باشند . عبدالله عباس گفت شیاطین از آسمان مججوب نبودند بر آسمان شدند و خبر آسمان بزمین آوردندی و إلقاء کردند بر کسَهته چون عیسی عليه السلام از مادر بزاد ایشانرا از سه آسمان منع کردند (۱) و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسالت آمد ایشانرا از جمله آسمانها منع کردند هیچ کس از ایشان نبود خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده بشنود إلا و ستاره ای که آنرا شهاب می خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد چون اینحال پدید آمد شیاطین برابلیس آمدند و اینحال با او بگفتند او گفت در زمین حادثه ای پدید آمده است در زمین بگردید چون بمکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن می خواند . بعضی دیگر گفتند که این شهاب ایشانرا بسوزد چنانکه بکشد بل عضوی از اعضای ایشان تباہ کند و بهری را مخبئ گرداند ، با غول بیابانی (۲) شود که مردم را در بیابان گمراه کند ، یعقوب ابن عتبة بن أحنس بن شریق گفت اول کسی که از این قذف نجوم برسیدند قبيلة ثقیف بودند

(۱) از این عبارت معلوم میشود پیش از بعثت خاتم انبیاء (ص) شهاب دیده میشد و مؤید آنست روایتی که زهری از حضرت زین العابدین (ع) از امیرالمؤمنین روایت کرده است که پیغمبر (ص) باجماعتی از صحابه نشسته بودند ستاره ای بدوید و روشن شد پیغمبر فرمود شما در جاهلیت چه میگفتید هرگاه چنین حادثه میافتاد گفتند مردی بزرگ بدنیا آمد یا از این جهان رفت فرمود ستاره برای ولادت یا وفات کسی افکنده نمیشود الی آخر الحدیث و گویند در کتب یونانیان هم ذکر این ستاره های دونده هست والله العالم .

(۲) باحرفی است برای صیورت یعنی مبدل بفول شود .

بنزدیک عمرو بن امیه آمدند و او مردی بود از بنی‌علاج و راهی وزیرک بود و او را بگفتند که این حادثه که در آسمان پدید آمده است عجب است (۱) از قذف نجوم او گفت بنگرید اگر این نجوم معروف است که مردم شناسند و بآن راه برند و از جمله آنواء باشد در تابستان و زمستان این آخر دنیا است و هلاک خلق خواهد بود و اگر آن برجای خود است و این دگر ستاره‌هاست آن کاری است که خدای باین خلق می‌خواهد .

(وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا) و زمین را بکشیدیم یعنی بگستریم (وَاللَّقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ) و بر او افکندیم کوه‌ها برجای ورواسی جمع راسیه باشد من الرسو وهو الثبوت (وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ) و برویانیدیم در زمین هر چیزی سخته و وزن کرده ، این زید گفت مراد حبوب است که موزون باشد و گفت «فیها» ای فی الجبال در کوه‌ها برویانیدیم معادن چون زر و سیم و مس و آرزیز و سرمه و زرنیخ هر چه او از معادن بیرون آید. اگر گویند چرا موزون گفت مکیل و معدود نگفت و بیشتر نبات مکیل باشد یا معدود گوئیم ، اما ابو مسلم محمد بن بحر گفت برای آنکه غایت و انتهای مکیلات هم با وزن شود چون طعام گردد و هم چنین معدودات چون مغز او بیرون کنند ، و جواب معتمد از این سؤال آنست که مراد بموزون نه سخته بر حقیقت است اینما مراد آنست که حاصل و واقع بود بمقدار حاجت من غیر زیاده علیه و لا نقصان منه تا پنداری بقصد بر سخته اند بر وفق حاجت بحسب اقتضاء مصلحت و از اینجاست قول مالک بن اسماء بن خارجه الفزاری (۲) که گفت :

وَحَدِيثِ أَلْذَّهِ هُوَ مِمَّا
يَنْعَمُ النَّعَاءُ تُونَ يوزنُ وَزناً
مَنْطِقُ صَائِبٌ وَيَلْحَنُ أَحْيَاناً
وَ خَيْرُ الْحَدِيثِ مَا كَانَ لِحْناً

(۱) از این حکایت استفاد می‌گردد که این حادثه در زمان پیغمبر (ص) اتفاق افتاده و مردم پیش از آن ندیده بودند و جمع میان این کلام و روایت سابق آنستکه گاهی تیر شهاب بسیار میشود که آنرا تانثر النجوم گویند و در سال ۳۲۹ هجری هم اتفاق افتاد و آن چیز تازه بود که هر وقت با آسمان نگاه میکردند شهاب‌های بسیار از هر طرف آسمان روان بود و آنکه پیش از آن دیده بودند ستاره باران نبود بلکه نادراً شهابی دیده میشد .

(۲) مالک از شعرای دولت بنی‌امیه است در وصف شبی گوید که بر تل بونی زنانی خوشبوی و خوشکوی دیده در آنجا فرود آمد بعیش نشست گوید گفتگوئی که از آن لذت میبرد و مردم در نعت و مدح آنچیزها گویند و موزون و باندازه بود سخنی درست و گاهی کنایه و بهترین سخن آنستکه کنایه باشد.

ای تعریضاً غیر مصرّح بهومثله فی المعنی قال الشاعر :

لَهَا بَشَرٌ مِثْلُ الْحَرِيرِ وَمَنْطِقٌ رَفِيقُ الْخَوَاشِي لَا هُرَاءَ وَلَا بَرْدٌ (۱)

(وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ) و کردیم : شمارا در زمین وجوه معایش و معایش جمع معیشت باشد یعنی وجوه مکسب و تجارت و آنچه بآنچیزی بدست آرند و تعیش کنند (وَ مَنْ كَسَبْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ) و نیز آنان را که شما روزی ایشان ندهید یعنی وحوش و دواب و انعام، و « مَنْ » در آیت بمعنی ما باشد برای آنکه عقلا راست (۲) اینجا چنانکه گفت « فَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ » و محل « مَنْ » جر است عطفاً علی قوله « لَكُمْ » ای و لمن لستم ، یعنی شما را و وحوش را این قول کوفیانست و انشد و افیه :

هَلَا سَأَلْتَ بِنْدِي الْجَمَاجِمَ عَنْهُمْ وَأَبِي نَعِيمٍ ذِي اللِّوَاءِ الْمُخْرِقِ (۳)

و این بنزدیک بصریان درست نیست چو عرب نگویند مررت بد و زید تا حرف جر نیارند و گویند و بزید و گفتند محل « مَنْ » رفع است عطفاً علی محل قوله « معایش » یعنی و لکم فیها معایش و مَنْ لستم له برازقین من الوحوش و الدواب و الانعام . اگر گویند محل او نصب است عطفاً علی قوله « معایش » اولیتر باشد و روشن تر و بی تعسف تر . و التقدير و جعلنا ای جعلنا لکم فی الارض معایش و انعام و دواب لستم له برازقین .

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) هیچ چیز نیست إلا خزائن آن بنزدیک ما

است گفتند مراد بخزائن خدا مقدورات اوست و از اینجا است در دعاء ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ « لَا يَنْفَخُ خَزَائِنُهُ » یعنی مقدوراته مقدورات او را نهایت نیست تا هر وقت چندانکه خواهد ایجاد کند از هر جنسی آنچه با آنکه در مقدر چنین است ایجاد جز بحسب مصلحت و اندازه نفرماید و ما آنرا نفرستیم إلا باندازه معلوم مقدر .

(وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ) حمزه تنها خواندالریح بر لفظ واحد و ابو عبیده گفت این را

وجهی شناسم که موصوف واحد باشد و صفة جمع من قوله « وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ » جز که اختلاف

(۱) آنزن را پوستی است مانند حریر و سخنی باریک و بتعریض و کنایه نه سخن بیهوده و بی لطف.

(۲) برای آنکه « مَنْ » خاص عقلا است اینجا آنرا بمعنی « ما » باید گرفت که وحوش و امثال آنرا

مشمول شود .

(۳) ذوالجمام نام جایی است که در آن جنگی واقع شد و شاعر گوید چرا در آن جا از قوم

منظور من نپرسیدی و از ابی نعیم که حامل پرچم فرسوده بود از بس در جنگها برده اند، و شعر را باختلاف روایت کرده اند .

باد درجات بجاری مجری جمع کند. مبرّد گفت روا بود که ریح بجنس کند آنکه آن صالح بود جمع را و واحد را و هذا علی ضعف گفت اینهم ضعیف است. و کسائی گفت هذا من باب قولهم ارض أغفال وثوب أخلاق است، و این وجهی باشد برای آنکه موصوف واحد است و صفت جمع و این را نظایر دیگر است و اگر چه بسیار نباشد منها قولهم أرض سبابس، و فرآء هم این وجه گفت و أنشد:

جاء الشتاء و قهبيصي أخلاق شرادِمُ يضحكُ منه الثواق (۱)

اسم ابنه، و بواقی قرآء ریح خواندند بجمع، اما قوله «لواقح» جمع لاقحه باشد و آن آبستن بود، و آنجا ملقح بایست از روی معنی یعنی آبستن کننده جز که من باب لیل نائم و سرّ کاتم باشد لاقح هم لازمست و هم متعدی و ریح لواقح آن باشد که میخ را جمع کند تا از او باران زاید و درخت را باردار کند (۲) و آنکه ابر پراکنده و برگ ریز و ضدّ این باشد آنرا عقیم خوانند، و گفته اند لواقح بمعنی ملاقح است چنانکه نهش بن حری گفت:

لَيْبِكَ يَزِيدُ ضَارِعٌ لِحَبْصُومَةٍ وَنَخْتَبُطُ مِمَّا تَطْبِخُ الطَّوَايِحُ (۳)

ای المطاوح، و گفتند علی معنی التشبیه باشد که قولهم حایض و طاهر و طامث ای ذات حیض و طهر و طمث و ضدّه ناصبه ای ذونصب قال النابغة:

كَلْبِنِي لِهَمٍّ يَا أَمِيْمَةٌ نَاصِبٍ وَآيِلٍ أَقَاسِيهِ بَطِيءِ الْكَوَاكِبِ (۴)

ای منصب ذونصب، ای و أرسلنا الریح ذوات القاح، قتاده و ابراهیم و ضحاک گفتند یعنی تا آب در ابر نهد و این بر آن قول باشد که لاقح بمعنی ملقح باشد چنانکه گفتیم و عبدالله مسعود گفت بادهم لاقح و هم ملقح، لاقح بود چون آب بردارد و ملقح بود چون القا کند برابر (فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران (فَأَسْقَيْنَا كُمُوهُ) و آنرا بسقی و شربت و خورد زمین و کشت شما کردیم یقال سقینه فیما یشربه بغیه چون بدست بدهی تا بدهن باز خورد سقیت گوئی و چون بدهی تا با کشت دهد أسقینه گوئی و گفتند هر دو

(۱) زمستان آمد و پراهن من کهنه و پاره پاره است پسر من بدان میخندد.

(۲) برگرد نر را بر ماده افکند.

(۳) باید برای یزید بگرید آنکه در خصومتی فرو مانده و نیاز بیاوردارد و آن طالب معروفی

که آواره از حوادث روزگار است و لیبک را بسیاری بصیغه مجهول روایت میکنند یعنی باید بگریند برای

یزید گوئی کسی پرسد گریه کن که باشد گوید در پاسخ وی که ضارع یا مختببط.

(۴) ای امیمه مرا واگذار با اندوهی پر آزار و شبی که ستارگان آن کند میروند و از آن رنج میبرم.

یکمعنی دارد چنانکه سری و آسری ، قال الشاعر :

سَقَى قَوْمِي بَنِي تَجْدٍ وَ أَسْقَى نُمَيْرًا وَ الْقَبَائِلَ مِنْ هِلَالٍ

و روا بود که مراد آنست که مکننا کم ما تمکین کردیم شما را از خوردن پس اسقاء بمعنی تمکین باشد از خوردن و دادن .

(وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِجَازِينَ) شما آنرا نتوانید نگاهداشتن چه در مقدور شما این نبود سفیان گفت یعنی منع توانی کردن (وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ) و ما زنده کنیم مردگان را و مرده کنیم زندگان را و مرگ و زندگانی با امر ماست و چون خلاق عالم را بمیرانیده باشیم میراث ایشان برداریم و آنچه ایشان دارند از اموال و املاک بما بماند تا بمنزلت و ارث باشیم آنرا .

(وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ) و ما دانیم از شما هم مستقدمان را و هم متأخران را ، عبدالله عباس گفت مراد بمستقدمان مردگانند و بمستأخران زندگان ، عکرمه گفت مستقدمان آنانند که آفریده نه اند و مستأخران آنانند که آفریده اند ، قتاده گفت مستقدمان گذشتگانند و مستأخران آنانند که در اصلا ب پدرانند شعبی گفت أوائل و أواخر خلقان را خواست ، مجاهد گفت مستقدمان قرون اول را خواست و مستأخران امت محمد ﷺ ، حسن گفت مستقدمان متقدمانند در طاعت و مستأخران آنانند که متخلف بودند در عمل صالح و گفته اند مراد متقدمان در صفهای نماز و قتالند و مستأخران در صفوف ، عبدالله عباس گفت در عهد رسول ﷺ مردان بنماز جماعت آمدندی و زنان نیز ، مردان بصفهای اول بایستادندی و زنان بصفهای آخر . آنکس که از ایشان در دل او ریبتی و تهمتی بودی از مردان خویشتن با صف آخر داشتی تا دزدیده بزنان نگاه میکردی و از جماعت زنان نیز هم چنین آنکه در دل او تهمتی بودی خود را در صف اول زنان داشتی تا بمردان نگاه کند و در میان زنان زنی سخت بجمال بود و مردان در حق او بردو وجه بودند بعضی آن بودند که خویشتن بصف اول انداختندی بقصد تا او را نه بینند و دل با او مشغول نشود و بعضی آن بودند که خویشتن را بصف آخر افکندی تا دزدیده باو نگاه کردندی چون مردم بسجود شدند ، خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت من بأحوال این هر دو عالم و قصد و نیت هر دو گروه دانم از اینجا رسول ﷺ فرموده «خیر صفوف الرجال أوّلها و شرّها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرّها أوّلها» ربیع انس گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول ﷺ مردمان را تحریرص کرد برصف

اول مردم مبادرت و مزاحمت کردند و بنوعدره سرایهای ایشان دور بود از مسجد چون ایشان رسیدند صف اول و دوم گرفته بودند ایشان گفتند یا رسول الله ما آن سراهارا بفروشیم و بنزدیک مسجد سراهارا بخریم تا فضل صف اول ما را فوت نشود خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت من عالم باحوال و نیت شما و نیز باحوال آنانکه پیش از شما بمسجد آیند این حاجت نیست اگر سرای شما دور است تا مسجد، خطوات شما در رفتن بیشتر است، تا بمسجد بهر خطوه خدایتعالی شما را حسنتی میفرماید ایشان دلخوش شدند، اوزاعی گفت مراد آن است که من دانم که اند که نماز را تقدیم کنند باوّل وقت و آنان که اند که نماز تا آخر وقت، مقاتل گفت مراد متقدمان و متأخرانند در صف قتال و کارزار، ابن عیینه گفت مراد بآیت کافر و مسلمان است یعنی آنکه اقدام کند بر اسلام یا متأخر شود از اسلام. آنکه گفت خدایتعالی باختلاف احوال و درجات و منازل اینان از تقدّم و تأخر همه را زنده کند و در موقف عرض جمع کند که او خدائی است که آنچه کند بحکمت کند و در آنچه کند مصلحت داند. آنکه از آنجا بقصه آدم آمد تا چون واسطه احوال و آخر کار بگفت از اوّل چیزی گفته باشد تا مکلفان در همه اندیشه کنند گفت .

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) ما بیافریدیم آدم را (۱) (مِنْ صَلْصَالٍ) از گل خشک شده که آنرا صلصله و صوتی باشد پیش از آنکه آتش بدو رسد چه آتش باو رسد او را فخار خوانند، عبدالله عباس گفت صلصال گلی پاکیزه باشد که آب از او برود و متشقق شود چون برهم زنند آنرا قعقه و آوازی باشد. مجاهد گفت گلی باشد بوی بگردانیده من قولهم صل اللحم إذا أنتن پس این بناء مضاعف رباعی باشد از او (مِنْ حَمَاءٍ) از خرهی (۲) گلی باشد آب بسیار باو ملازمت کرده باشد تا سیاه شده باشد (مَسْنُونٍ) سالخورد من السنین، عبدالله عباس گفت گلی باشد متغیر اللون والرائحة معنی همین است که خرهی بود بوی بگردانیده، و مجاهد و قتاده همین گفتند، فرّاء گفت اصله من سنت الحجر بالحجر إذا حککت به چون سنگ بر سنگ سایند سنت گویند و آنرا که حاصل آید از سونش او را سنین و سنانه گویند آن گلی سوده که در او هیچ سنگی و ریگی نباشد و منه المزاب، فسان را از آنجا مسن گویند که

(۱) این گونه تعبیر در قرآن و کلمات عرب بسیار است آدم گویند و از آن نوع انسان خواهند

اگر کسی گوید خداوند همه افراد انسان را از گل آفرید صحیح است زیرا که ماده انسان خاک است و پس از مردن و زوال صورت انسانی باز خاک میگردد .

(۲) خره در لغت فارسی لجن است و گل خیسیده .

کارد باو بسایند . سیبویه گفت المسنون المصورسنة الوجه و آن نهاد روی باشد و قال ذوالرمة
 تريك سنة وجه غير مقرفة ملساء ليس بها خال ولا ندب (۱)

ابوعبیده گفت مسنون ای مصبوب من سنت الماء ای صبیته .

(وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ) عبدالله عباس گفت جان ابوالجن

است پدر جنیان ، مقاتل گفت ابلیس است او را خدایتعالی بیافرید پیش از آدم از آتش و سموم ،
 عبدالله عباس گفت گرمی گرم باشد چنانکه گرمای او کشنده بود ، کلبی گفت از ابوصالح از
 عبدالله عباس که سموم آتشی باشد که آنرا دود نبود و صواعق از آن بود و آن آتشی بود میان
 آسمان و زمین حجاب چون خدایتعالی عذابی فرماید حجاب بدرد و بر زمین آید و بسوزد آنرا
 که فرموده باشند ، و آن هده که پیش از آن شنوند او از خرق حجاب باشد ، ضحاک گفت
 از عبدالله عباس که ابلیس از جمله حی است از احیای فرشتگان که ایشان را جان خوانند و
 برای آن او را جان خوانند که از چشم ما پوشیده است من جنه اداستره ، ابواسحق گفت در
 نزدیک عمرو بن الاصم شدم گفت ترا حدیثی گویم گفتم بگو گفت از عبدالله مسعود شنیدم که او
 گفت این باد سموم که می بینی جزئی است از هفتاد جزء از آن سموم که خدایتعالی فرمود:
 « وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ » .

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ) عامل در ظرف مضمَر است یعنی و اذکر یاد کن ای محمد چون گفت

خدای تو فرشتگان را (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا) من بخواهم آفرید خلقی (۲) را از صلصال و حماء
 مسنون بر آن تفسیر که گفتیم :

(فَإِذَا سَوَّيْتُهُ) چون راست بیافرینم او را و تمام کنم خلق او را و منه خلق فسوی .

ای تام ، (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) و روح خود در او دمم و اضافت روح با او اضافه الفعل
 إلى فاعله باشد و او مختص است بقدرت بر آن (فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ) برو درائید پیش
 او بسجده امر من وقع يقع و قوعاً و نصب ساجدین بر حال باشد و سجود فرشتگان آدم را سجود
 اکرام و اجلال بود نه سجود عبادت .

(فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) فرشتگان جمله بیکبار پیش آدم بسجود

در آمدند و قوله « كلهم » تأکید است ملائکه را و « أجمعون » همچنین تأکید تأکید است ، و

(۱) روئی بتو مینماید که هیچ عیب در آن نیست و نه نشان خال و زخم .

(۲) یعنی بشر را که در آیه بان تصریح شده و بشر و انسان مراد یکدیگرند و خداوند آدم

ابوالبشر و نوع انسان را در يك حکم آورده است .

فرق میان کلّ و أجمعون آنست که کلّ بیکبار تأکید باشد و یکبار نباشد و أجمعون هرگز نبود که نه تأکید بود، و يقال جاءنی کلّ القوم و جاءنی القوم کلّم و لا يقال جاءنی أجمعون و لا رأیت أجه عین حتی یکون تأکیداً تابعاً لما قبله .

(! لا إِبْلِيسَ) همه سجده کردند مگر ابلیس که اباہ کرد و امتناع از آنکه سجده کند ، و کلام در آنکه ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نه باستقصاء برفته است ، و نیز این قصه بتمامی در سوره البقره (١) أما اجماع است بر آنکه مأمور بود بسجود آدم آنانکه گفتند از فرشتگان بود گفتند استثناء متصل است ، و آنانکه گفتند از جن بود گفتند استثناء منقطع است (قال يا إِبْلِيسُ) خدایتعالی گفت ای ابلیس چیست ترا که با این ساجدان سجده نکردی آدم را ؟ جواب داد که :

(لَمْ أَكُنْ لِلسَّجْدِ) من سجده نکندم خلقی را که تو او را از گل خشک آفریده ای از خرهی سالخورده یا بر آن اقوال که برفت . حقتعالی او را گفت (فَأَخْرَجُ مِنْهَا) برون رو از بهشت و گفتند از آسمان (فَأَنْتَكَ رَجِيمٌ) که تو رانده و ملعون و مطرودی و لعنت بر تو است تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت (رَبِّ فَأَنْظِرْ نِي) بارخدا یا اکنون که مرا براندی و لعنت کردی مرا مهلت ده و تأخیر کن تا روز قیامت .

حق تعالی فرمود (فَأَنْتَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ) تو از جمله مهلت دادگانی تا بروز وقت معلوم و بعضی گفتند مراد روز قیامت است بر حسب سؤال او بعضی گفتند مراد نفخ اول است چه بنفخ اول تکلیف زائل شود و بدو هم هلاک شوند و بسوّم بعث باشد ایشان را و ابلیس را من بین الخلائق تنها باجماع تا آنگاه ابقاء نکند خدایتعالی . و بعضی دیگر گفتند این وقتی است که خدای را معلومست ما را معلوم نیست ، و حق تعالی این را بیانی فرمود و ما روا داریم که آنوقت بگذشت و ابلیس هلاک شد چه ما را طریقی نیست بر ابقاء او و این هر دو قول قریب است و گفتند نشاید که خدای تعالی اعلام کند مکلف را مدت اجل تا مغری نشود بقبیح اما آنکه شاید که دعاء کافران اجابت کند یا نه ؟ اجابت او بر سبیل مصلحت بوده بر وجه تعظیم و همانا

(١) اما آنچه در سوره بقره گفت راجع بآدم بود عین آنرا در اینجا نسبت ببشر و نوع انسان داد چون مقصود شناختن نوع است تا انسان بداند در عرض سایر حیوانات نیست و روحی که در او دمیده شده و از آدم پاوارث رسیده سزاوار آن است که فرشتگان سجده او کنند و ابلیس همت براغواوی او گماشته نه چنانکه مادیان و دهریان پندارند انسان هم حیوانی است بی تکلیف هنگام موت فانی می شود وجود او عبت است .

اگر او را دعا نکردی صلاح در بقای او بودی ابلاغاً لحجته وإعذاراً وإنداراً وتريضاً فی-
التكليف لعظم المنزلة. آنکه ابلیس گفت (رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي) بارخدا یا بآن إغواء وإضلال
که مرا کردی تا بدانی که اول کس که جبر گفت ابلیس بود و اول کس که عدل گفت آدم
بود فی قوله «ربنا ظلمنا أنفسنا» ابلیس میگوید ما را تو گمراه کردی و آدم میگوید بار خدایا
ما ظلم کردیم بر خود اگر از آدمی اقتداء بآدم کن و اگر از مذهب ابلیس بهتر میآید تودانی
بیش از آن نیست که روزی خواهد آمد که هر کس را به پیش رو خود باز خوانند «یوم ندعو
کل اناس بامامهم» ابلیس گفت این إغواء که مرا کردی (لَا زَيْنَ لَكُمُ فِي الْأَرْضِ) در
زمین بر فرزندان آدم تزیین کنم (وَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) و همه را گمراه کنم چون در
این حدیث اندیشه کنی ابلیس در جبر بامجامله تر است چه إغوای خود تنها باخدای حوالت
کرد و إغوای جمله خلقان بخود حوالت کرد. و «باء» فی قوله «بما أغويتني» بعضی گفتند قسم است
كقولهم بالله ودرست آنست که بامجاز است چنانکه: والله بما أوليتني لاشكر نك. آنکه استثناء
کرد از خلقان جماعتی را که دانست که مکر او و کید او برایشان کار نکند.

گفت مگر بندگان مخلص تو و آن معصومانند که هر کس که جز معصوم باشد کیدا ابلیس
بر او کار کند مدنیان و کوفیان و شامیان خواندند بفتح لام بر آنکه مفعول باشد یعنی آنانکه
تو ایشان را برگزیده و خالص کرده و توفیق و هدایت و نگاهداشته بلطف و عصمت و مکیان
و بصریان بکسر لام خواندند علی انهم فاعلون یعنی بندگانی که عبادت خالص بکرده اند ترا
خدایتعالی گفت ابلیس را.

('هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ ') یعقوب خواند در عشر (۱) ودرشاذ ابن سیرین و قیس
ابن عباده و حمید خواندند «صراط علی» بتنوین بر آنکه علی صفت صراط باشد ای رفیع کقوله
«ورفعناه مکاناً علیاً» و عامه خواندند «علی» مستقیم» بر آنکه علی حرف جر باشد دخل علی ضمیر
المتكلم عن نفسه. آنکه در معنی او دو قول گفتند یکی آنکه معنی او تهدید و وعید است کقول
القائل لمن يهدده طريقك علي، راه تو بر من است و گذرتو بر من است و من برره توام و ترا از من
گزیر نیست کقوله تعالی «ان ربك لبالمرصاد» و قولی دیگر آنست که «هذا صراط علی» ای علی
بیانه و ایضاحه این راهی است که بیان آن و حجت آن بر من است که روشن کنم تا مکلّفان در

(۱) یعنی در قراءت عشر چون هفت قراءت معروف باجماع متواتر است و در قراءت سه تن اختلاف

است یعقوب و خلف و ابوجعفر و مجموع اینها ده قراءت میشود و هر چه غیر این ده باشد باتفاق شاذ
است و خواندن آن جائز نیست .

آن گمراه نشوند آنکه گفت :

(إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ) بندگان من ترا برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی چه ایشان بعصمت من معصوم باشند و بعضی دیگر گفتند مراد آن است که ترا بر بندگان من سبیلی نباشد جز وسواسی اما بقهر و غلبه با ایشان چیزی نتوانی کردن . بعضی دیگر گفتند ترا بر دل ایشان راهی نیست ، سفیان عیینه گفت معنی آن است که تو بندگان مرا در گناهی نه افکنی که عفو من از آن تنگ شود تا کام تو بر آید از اغواء و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغواء کنی من بیکساعت بیامرزم آنکه استثناء کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس کند (إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) إِلَّا آنانکه پیرو تو باشند از غاویان و نادانان ، آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را و گفت :

(وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَهَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ) دوزخ موعدا ایشان است جمله و آن راهفت در باشد هر دری جماعتی را بخشیده (۱) (مِنْهُمْ) یعنی من اتباع ابلیس ، روایت کردند از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه که او گفت دانید که درهای دوزخ چگونه باشد گفتند همچنان که درهای ماست گفت نه درهای دوزخ چنین باشد و دستها بر هم نهاد و گفت خدایتعالی بهشتها بر عرض نهاده و دوزخ بر درکات طبقات یکی از زیر دیگر در که أسفل را جهنم گویند و بالای آن لظی است و بالای آن حطمه و بالای آن سقراست و بالای آن جحیم است و بالای آن هاویه . عبدالله سنن روایت کرد از ضحاک در این آیت که او گفت دوزخ را هفت دراست و آن هفت در که هست بهری بر بالای بهری نهاده بر در اول اهل توحید باشند ایشان را باندازه گناه عقوبت کنند آنکه بیایند (۲) و در دوم جهودان باشند و در سوم ترسایان و در چهارم صابیان باشند و در پنجم گبرکان باشند و در ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان و ذلك قوله « إِنْ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ » انس مالک روایت کرد از بلال که رسول ﷺ یکروز در مسجد مدینه نماز میکرد تنها زنی اعرابی بگذشت خواست که در قفای رسول نماز کند در مسجد رفت و دور کعت نماز در قفای رسول بکرد و رسول ﷺ ندانست که کسی در پی او نماز میکند این سوره بر گرفت چون باین آیت رسید زن اعرابی نعره بزد و بیفتاد بیهوش شد رسول ﷺ چون سلام باز داد گفت آب بیارید آب بیاوردند و بر روی او زدند باهوش آمد رسول ﷺ فرمود یا اعرابیّه چه حال است ترا گفت بگذشتم تو تنها نماز

(۲) یعنی خارج شوند از دوزخ

(۱) بخشیده ترجمه مقسوم است یعنی قسمت کرده .

میکردی خواستم تادر قفای تودور کعت نماز کنم یا رسول الله اینکه گفتم «وإن جهنم لموعدهم أجمعین لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم» این کلام خداست یا کلام توست گفت لابل کلام خداست اعرابیه گفت و او یلاه هرعضوی از اعضای من بخشیده خواهد بودن بردری از درهای دوزخ رسول ﷺ گفت خلقان را بر بردری از درهای دوزخ عذاب کنند علی قدر اعمالهم گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مال ندارم جز هفت بنده ترا گواه کردم که همرا آزاد کردم هر یکی را بردری از دوزخ جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده اعرابیه را که خدای تعالی درهای دوزخ را بر تو حرام کرد و درهای بهشت را بر روی تو بگشاید قوله تعالی :

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۶) أَذْخُلُوها بِسَلَامٍ آمَنِينَ (۴۷) وَ نَزَعْنَا مَا فِي

بتحقیق پر هیز کاران در بهشتها و چشمه سارها یند در آیند آنرا سلامت ایمنان و بدر آوریم آنچه در

صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۸) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ

سینه های آنهاست از کینه برادران بر کرسیها رو برو نمیرسد آنها را در آن تعبی و نیستند آنها

مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۹) نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ (۵۰) وَأَنَّ عَذَابِي

از آن بیرون شده آگاه کن بندگانم را بتحقیق منم من آمرزنده مهربان و بتحقیق شکنجه من

هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۱) وَ تَبَتُّهُمُ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۲) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا

آن شکنجه ای دردناکست و آگاه کن آنها را از مهمانی ابراهیم چون درآمدند براو پس گفتند

سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُهُنَّ (۵۳) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۴)

سلام گفت بتحقیق ما از شما ترسناکیم گفتند مترس بتحقیق ما مژده میدهم ترا به پسر دانای

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ (۵۵) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ

گفت آیا مژده میدهم ترا بر آنکه رسید مرا پیری پس بچه مژده دهید مرا گفتند مژده میدهم ترا بحق

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاقِنِينَ (۵۶) قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۷)

پس مباش از نومیدان گفت و کیست نومید شود از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۸) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۹)

گفت پس چیست کار بزرگ شما ای فرشتگان گفتند بتحقیق ما فرستاده شدیم بسوی گروه گناه کاران

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۶۰) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۱)

مگر آل لوط بتحقیق ما رهانیم آنها را همگی مگر زنش را تقدیر کردیم ما بتحقیق آن از ماندگانست

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۲) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۳) قَالُوا بَلْ

پس چون آمدند آل لوط را فرستادگان گفت بتحقیق شما گروهی بیگانگانید گفتند بلکه

جِنَّاتِكَ يَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۴) وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۵)

آمدیم ترا بجهت آنچه بودند در آن شك میکردند و آمدیم ترا بر راستی و بتحقیق ما راستگویانیم

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

پس بدر بر اهل خود را بپاره ای از شب و پیرو شو عقب آنها و باید آگاه نشود از شما کسی و بروید هر کجا

تُؤْمَرُونَ (۶۶) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۷)

امر شدید و گزارش دادیم بسوی او این امر را که دنباله این گروه بریده که صبح کنندگان بودند

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۸) قَالَ إِنَّ هُوَلَاءِ ضِيفِي فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۹)

وآمدند اهل شهر که شادی میکردند گفت بتحقیق این گروه مهمانند مرا پس رسوا نکنید مرا

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ (۷۰) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۱) قَالَ هُوَلَاءِ بَنَاتِي

و بترسید خدای را و رسوا مکنید مرا گفتند آیا نه بازداشتیم تو را از جهانیان گفت این گروه دختران منند

إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۲) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۳) فَأَخَذْتَهُمْ

اگر باشید کنندگان سوگند بجان تو بتحقیق آنها هر آینه در مستی خودشان فرو میروند پس گرفت آنها را

الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ (۷۴) فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۵)

فریاد که صبح کنندگان بودند پس گردانیدیم زبرش را زبرش و بارانیدیم بر آنها سنگ از سجیل

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۶) وَإِنَّا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ (۷۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ

بتحقیق در این هر آینه آیتهاست برای صاحب فراست و بتحقیق آن هر آینه راهیست پابرجا بتحقیق در این

لَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لِظَالِمِينَ (۷۹) فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ

هر آینه آیتست برای گروهندگان و بتحقیق بودند اصحاب ایکه هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از آنها

وَإِنَّهُمْ لِبِلَامٍ مُّبِينٍ (۸۰) وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۱) وَآتَيْنَاهُمْ

و بتحقیق آنها هر آینه در راهی روشنند و بتحقیق تکذیب کردند اصحاب حجر پیغمبران را و دادیم آنها را

آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۲) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آهِنِينَ (۸۳) فَأَخَذْتَهُمْ

آیات خود را پس بودند از آن روگردان و بودند می تراشیدند از کوهها خانه های جای امن پس گرفت آنها را

الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ (۸۴) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۵) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ

فرياد که صبح کردند پس کفایت نکردشان آنچه بودند کسب میکردند و نیا فریدیم آسمانها

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۶)

و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر برستی و بتحقیق رستخیز آینده است پس درگذر گذشتن نیکو

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۷) وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۸)

بتحقیق پروردگار تو اوست آفریننده دانا و بتحقیق دادیم ترا هفت از مثانی و قرآن بزرگ

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَانخَفِضْ

درازمکن دودیده خود را بسوی آنچه بهره مند کردیم بآن اصنافی را از آنها و محزون مباش بر آنها و فروشکن

جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۹) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۹۰) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ

بالت را برای گروندگان و بگو بتحقیق منم من بیم کننده آشکارم چنانکه فرو فرستادیم بر

الْمُقْتَسِمِينَ (۹۱) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۲) فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلْتَهُمْ

قسمت کنندگان کسانی که گردانیدند قرآن را پاره پس سوگند بیوردگار تو هر آینه میپرسیم آنها را

أَجْمَعِينَ (۹۳) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۴) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

همگی را از آنچه بودند میکردند پس آشکارا کن بآنچه امر شدی و رو بگردان از مشرکان

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۶) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ (۹۷)

بتحقیق ما کفایت کردیم از تو استهزاء کنندگان را آنان را که قرار دهند با خدا خدائی دیگر پس زود میدانند

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۸) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ

و بتحقیق میدانیم که تو تنگ میشود سینه تو بآنچه میگویند پس تسبیح گو بحمد پروردگارت و باش از

السَّاجِدِينَ (۹۹) وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ *

سجده کنان و بپرست پروردگارت را تا بیاید ترا مرگ

قوله تعالى (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) حق تعالی چنانکه در آیه اوست در ترغیب

و ترهیب مکلفان چون ذکر دوزخ بکرد و وعید او ، ذکر بهشت کرد و نعیم ، گفت « ان المتقين »

متقین و پرهیزکاران و خدای ترسان فردای قیامت در بهشتها باشند در درختها و چشمها از

آب و می و شیر وانگین .

(اَدْخُلُوها بِسَلَامٍ اَمْنِینَ) این از جمله آن جایهاست که گفتیم عرب اضرار قول کند و التقدير یقال لهم گویند ایشان را که در این بهشت هاروید بسلامت ایمن از همه آفت و حسن بصری در شاذ خوانند «ادخلوها» علی الخبر علی مال یمسم فاعله یعنی برند ایشان را با آنجا و باقی قرآء بر امر .

(وَنَزَعْنَا) و پاک بکنیم آنچه در دلهای ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد (اِخوانًا) نصب بر حال است از مفعول و ایشان در آنحال برادرانی باشند یکدگر را، بر سریرها روی در روی کرده، و سرر جمع سریر باشد کجدیر و جدر .

(لَا یَسْتَهُمُ فِیْهَا نَصَبٌ) ایشانرا در آنجا رنجی نرسد و ایشانرا از آنجا بیرون نکنند و نصب تعب و ماندگی باشد از بار گران کردن .

(نَبِیُّ عِبَادِی) آنکه رسول را گفت خبرده بندگان مرا که من غفور و رحیم آمرزگار و بخشاینده و عذاب من عذاب سخت است و این غایت وعد و وعید است که حق تعالی در این دو آیه بگفت مختصر، ابن ابی ریحاح (۱) روایت کند و اواز جمله صحابه است که رسول ﷺ یروز از در بنی شیبه در مسجد الحرام آمد و ما جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم، ما را گفت چرا میخندید و بگذشت چون بنزدیک سنگ سیاه (۲) رسید باز گردید و گفت جبرئیل آمد این ساعت و گفت خدای میگوید چرا بندگان مرا نومید میکنی و این آیه آورد «نبیء عبادی اُنئی انا الغفور الرحیم» قتاده گفت ما را روایت کردند از رسول ﷺ که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچکس از هیچ حرام نپرهیزد و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن در عبادت هلاک کنند .

(وَنَبَّئْنَهُمْ عَنْ ضَیْفِ اِبْرَاهِیمَ) آنکه در قصه ابراهیم ﷺ و آمدن فرشتگان باو بر صورت مهمانان گرفت گفت خبر ده نیز ایشانرا از مهمانان ابراهیم و لفظ ضیف صالح باشد واحد و تنبیه و جمع و تذکیر و تأنیث را برای آنکه مصدر است من ضافه یضیفه ضیفاً

(۱) کلمه مختصر اینجا هیچ تناسب ندارد شاید تصرف ناسخان کتاب است . ابن ابی ریحاح از صحابه

رسول (ص) عبدالله نام داشت و در عبارت سند تصحیف است در تفسیر طبری از مصعب بن ثابت از عاصم بن عبدالله از ابن ابی ریحاح یعنی عطا از مردی از اصحاب رسول خدا روایت کرده است و در درالمثنو

گوید از طریق عطاء بن ابی ریحاح از مردی از اصحاب رسول خدا (ص)

(۲) یعنی حجر الاسود .

إذا نزل به و أضافه إذا أنزله مهمان ضیف باشد و میزبان مضیف و این جایگاه مراد جمع است . لقله «از دخلوا علیه» و مراد آن فرشتگانند که با ابراهیم آمدند بشارت اسحق و هلاک قوم لوط .

(إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ) یعنی واذکر حین دخلوا علیه و شاید تا «نبئهم» عامل باشد در او یعنی و نبئهم وقت دخولهم ای عن وقت دخولهم (۱) آنکه ظرف متسع فیه باشد یعنی مفعول (۲) به چون در پیش ابراهیم عليه السلام رفتند و سلام کردند ، ای قالوا نسلم سلاماً ، نصب بر مصدری باشد محذوف الزوائد ای قالوا نسلم تسليماً ابراهیم عليه السلام گفت (إنا منكمم وجيلون) ما از شما میترسیم و سبب ترس او بگفتیم در سوره هود و آن آن بود که ایشان طعام نمیخوردند او گمان برد که ایشان مگری خواهند کردن فرشتگان جواب دادند (لا تووجل) مترس که ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم دانا .

ابراهیم عليه السلام گفت (أَبَشْرْتُمُونِي) مرا بشارت میدهی (عَلِيَّ أَنْ مَسْنَى الْكَبِيرِ) ای مع أن مسنی الکبر کقولهم فلان علی صغرسنه یقول الشعر ای مع صغرسنه ، چگونه بشارت میدهی مرا و من پیرشدم و بچه چیز مرا بشارت میدهی ، نافع خوانند (فبیم تبشرون) من البشر من الثلاثی المجرد من الزیاده و اکتفا کرد بیک نون از نون جمع و بکسره از یاء اضافه و باقی قرءاء تبشرون ای تبشروننی بتشدید من التبشیر ، یعنی عجب باشد که ما را پس از این پیری و عمر که بر ما گذشت فرزند باشد ایشان گفتند (بشرناک بالحق) ما ترا بشارت بحق و راستی و درستی میدهیم نگر تا از جمله نومیدان نباشی . ابراهیم گفت که باشد که از رحمت خدای نومید شود إلا گمراهان .

آنکه گفت (فَمَا خَطْبُكُمْ) چه حال است شما را و چه قصه است ای فرستادگان ایزد تعالی ؟ گفتند بدانکه ما را بقومی کافران فاسقان فرستاده اند و آن قوم لوط بودند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را از پیوستگان و خویشان مؤمن و اتباعی که او را هستند از مؤمنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم از آن حال و عذاب ، إلا زن لوط از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد بود ، و این استثناء از استثناء است برای آنکه قوم مهلک اند مگر آل لوط ، و زن از ایشان مستثنی است و ملحق بهالکان برای آنکه مستثنی دوم ملحق

(۱) یعنی خبرده آنها را از مهمانان ابراهیم و از وقت داخل شدن آنان .

(۲) ظرف عن وقت دخولهم است چون جار و مجرور در حکم ظرف است آنکه عن را حذف

کردند برتوسع در ظرف و وقت دخولهم مفعول به شد بی حرف جر .

باشد بجملة اول و مثال او چنان بود که گویند لفلان علي عشره إلا خمسة إلا ثلاثة ، اول پنج بیرون باید بردن تا پنج بماند بر او آنکه از پنج سه بیرون باید آوردن و اضافه کردن با پنج مستثنی تا بر او هشت درهم بماند (قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ) که ما تقدیر کردیم که او از جمله گذشتگان و هالکان باشد و قيل من الغابرين ای باقین فی العذاب که او بر عذاب بماند و ابن کثیر خواند قدرنا بتخفيف و هماغنان قدرت الشيء أقدره قدرأ و قدرته تقدیراً .

(فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ) چون فرشتگان بخانه لوط آمدند لوط ایشان را گفت شما چه قومید که من شما را نمی شناسم ایشان جواب دادند که ما آن کار را آمده ایم که این کافران قوم تو در آن شك میکنند و آن عذابست .

(وَ آتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ) و ما راستی و درستی بتو آورده ایم و ما در این خبر از جمله راستگویانیم ، از حق تو آنست ای لوط که از میان این قوم بروی و اهلت را که مؤمنانند و بتو گرویده اند با خود ببری ، و آنکه گفت قوله :

(فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ) با تعدیه راست آنکه گفت اسری لازم است بباء متعدی کرد و آنکه گفت اسری متعدی است گفت بباء بمعنی مع است . کقولهم اشتریت الدار بآلاتها ای مع آلاتها (بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ) ای فی قطع من اللیل در پاره ای از شب (وَ اتَّبِعْ أَذْوَارَهُمْ) یعنی تو نیز از پی ایشان برو نباید تا از شما کسی باز پس نگردند چه اگر باز پس نگریدندی عاصی بودندی ، و درست آنست که بر توسع و مجاز است یعنی تیمار باز پس ماندگان مبری و بهیچ وجه باز نه ایستی (وَ أَمْضُوا حَيْثُ أَنْزَلْنَاكُمْ) و بروید آنجا که شمارا فرموده اند . عبدالله عباس گفت شام بود . مقاتل حیثان گفت جائی بود که آنرا مجمع خواندند .

(وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ) و ما بپرداختیم از آن کار اهلاک قوم لوط و گفتند قضی بمعنی وحی است یعنی و اوحینا إليه و دلیلش آنکه بصله الی تعدیه فرمود نظیره « و قضینا الی بنی اسرائیل الکتاب - الآیه » (أَنْ دَابِرَ هَؤُلَاءِ) و ان مع اسمها و خبرها در محل نصب باشد علی انه بدل من ذلك الامر ، و روا بود که فعل دگر اضرار کنند و التقدير و اخبرنا « أَنْ دَابِرَ هَؤُلَاءِ » خبر دادیم که بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال بایشان رسیده چون در صبح آیند و نصب « مصبحین » بر حال است از مفعول چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان به لوط فرود آمده اند شادمان گشتند و در شادی ایشان دو قول گفتند یکی آنکه این فرشتگان بر صورت مردان پاکیزه بودند و دوم آنکه ایشان این معامله خبیث از فجور با غریبان کردند و قوله (یَسْتَبْشِرُونَ) محل او نصب است بر حال یعنی مستبشرین .

لوط گفت اینان مهمان من اند مرا رسوا مکنید عند آنکه ایشان بدر سرای آمدند و إلحاح کردند که ایشان را بدست ماده .

(وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ) و از خدای بترسید و مرا شرمسار و مخزی مسازید و رسوا و خجل مگردانید ، من الخزایه . و قيل ، من الخزی ، يقال خزاه الله فهو مخزی ، و أخزاه فهو مخزی لغتان فعل وأفعال بمعنی واحد .

(قالوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ) گفتند نه ما ترا از جهانیان نهی کردیم ، و آن آن بود که ایشان را با لوط شرط شده بود که آن معنی از فجور که کردند با اهل شهر نکنند و لوط را گفتند ما را با تو شرط آنست که غرباء را حمایت نکنی و در خانه خود نبری تا دست ما بر ایشان مطلق باشد مراد به «عالمین» غرباء اند .

(قال هؤلاء بناتی إن كنتم فاعلين) لوط گفت من این دختران را فدا میکنم تا مهمانان من محروس باشند این دخترانرا بنکاح بشما دهم بر مهری که شما خواهید اگر شما آنچه من گویم بکنید . گفتند مراد ایمانست یعنی اگر اول ایمان آرید و روا باشد که معنی آن باشد که اگر این معنی که بگویم بکنی من نکاح البنات ، و أما اسلام ایشان روا بود که مشروط بود در ضمن آیه و ذکر نکرد برای آنکه ایشانرا معلوم بود ، و نیز روا باشد از شرع او تحریم إنکاح الکهار نبود ، دختر بکافر نباستی دادن ، و گفتند این خطاب بایک دورئیس کرد چه دختران او بقوم نرسیدندی و گفتند دختران امت را خواست که پیغمبر پدر امت باشد تا جواب سؤال سائل باشد اگر گویند دختران بهمه قوم نرسیدی بنکاح ، گروهی باین آیه تمسک کردند فی جواز إتيان النساء فی إدمارهن و تفسیر چنین کردند که ان کتم فاعلین لما انتم فاعلون من مواقع الغلمان و آن درست نیست برای آنکه در آیه این شرح و تفصیل نیست وجهی ندارد حمل کردن بر آن . آنکه قدیم تعالی برای تسلیه لوط بجان او قسم یاد کرد و گفت :

(لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) گفت بجان تو که ایشان در این مستی و جهالت متحیر شوند و راه نبرند ، و گفته اند خطاب با رسول ماست ، و بیشتر مفسران بر این اند و این حدیثی باشد معترض در میان این قصه علی سبیل الاعذار و الاذار و العمر و العمر لغتان ، يقول العرب : أطل الله عمرک و عمرک ، و رفع او بر ابتداء است و خبر مضمرة و التقدير لعمرک قسمی چنانکه ازید منطلق و آنرا لام ابتدا گویند و لام تأکید گویند ، و اگر بجای لام

و او قسم بودی اسم مجرور بودی چنانکه و عُمْرِكُ و صوتک، و مراد بسکرة جهل و غفلت است و العمه التحیر و التردد. و مجاهد گفت یترددون عبدالله عباس گفت یتمارون. قتاده گفت یلعبون. ابوالجوزا روایت کند از عبدالله عباس که گفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید گرامی تر بر او از محمد مصطفی ﷺ نه بینی که بحیاء هیچکس سوگند یاد نکرد مگر بجان او گفت «لعمرک إنهم لفی سکرتهم یعمهون» .

(فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ) بگرفت ایشانرا بانگ و آواز و آن آن بود که جبرئیل علیه السلام بانگ برایشان زد. (مُشْرِقِينَ) در وقت آفتاب بر آمدن و اشراق اینجا بجای اصبح است و نظیره أضحی و امسی اذا دخل فی الشروق و الصباح و الضحی و المساء و مثله أعرق و أنجد و أغار اذا دخل العراق و نجد و الغور. و نصب او بر حال است از مفعول .

(فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا) ها آن شهرهای ایشانرا زیر و زبر کردیم و اینقصه در سورة هود بتامی گفته ایم (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ) بیارا نیدیم برایشان سنگها از سنگ گل. گفته اند معرب است و گفته اند مراد بسجیل موسوم است من السجل وهو الكتابة و منه السجل لكتاب العهد بیانه قوله « حجارة من طین مسومه » ای معلّمة و گفته اند مراد من سجين است الا آنکه نون به لام بدل کردند و معنی آنکه من بعض درکات النار سنگها بود از سجين دوزخ فرستاده (لَا يَاتِ لِلْمُتَوَسِّمِينَ) دراینکه رفت آیاتی و علاماتی هست و اعتباری متوسمان را. مجاهد گفت للمتفرّسين. قتاده گفت للمعتبرين یقال توسّمت فيه الخیر و تفرست بمعنی. ابن زید گفت للمنظرين . ضحاک گفت للنظرين ابو عبیده گفت للمتبصرين و اقوال از روی معنی متقارب است و متوسّم متفعّل باشد از وسم، و وسم نشان بود، یعنی آنکه در علامت نگاه کند تا از او استدلال کند و مرجع معنی با تفکر بود قال الشاعر :

أَوْكَلْنَا وَرَدَتْ عَظَاظُ قَبِيلَةٍ
بَعَثُوا إِلَيَّ عَرِيفَهُمْ يَتَوَسَّمُ (۱)

وقال آخر :

تَوَسَّمْتُ فِيهِ الْخَيْرَ لَمَّا عَرَفْتَهُ
وَقُلْتُ لِعَرِيسِي الْمَرْءُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ (۲)

(۱) عطاظ بازاری بود نزدیک مکه که مردم قبایل در وقت معین بدانجا میرفتند و با خرید و فروش اتمه مختلف اشعار نیز میخواندند و یکدیگر گرامی شناختند شاعر گوید هر گاه قبیله ای در عطاظ وارد میشد نماینده ای از خود پیش من میفرستادند که در سمت و قیافه من بدقت بنگرد یعنی همه قبایل عرب مایل شناختن من بودند .

(۲) نشانه خیر در او دیدم وقتی او را شناختم و بجفت خویش گفتم فلان از آل هاشم است .

ای تطلب الوسم وهو العلامة .

(وَ إِنَّمَا لَبِيسَ بَيْبِلٍ مُّقِيمٍ) «و آنها» یعنی مدینه سدوم که هلاک کردند به عذاب راهی است مقیم ثابت، و گفتند آنها یعنی آن آیات و دلالات زایل نیست بل برجای است آنرا که خواهد که درو اندیشه کند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ) و در این حدیث که رفت آیتی و دلالتی است مؤمنانرا و تخصیص ایشان بآن کرد که منتفع ایشانند .

(وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) و جماعت و اصحاب ایکه و بیشه درختان، ظالم بودند، و «إِنْ» مخففه است از ثقیله بدلالات لزوم لام در خبر او ، والتقدير و إنه كان أي وإن الشان و الامر كان اصحاب الايكة لظالمين . حسن گفت ایکه درختان باشد و جمعش أیک کشجرة و شجر قال امیه :

كَبُكَا الْحَمَامِ عَلَى فُرُو عِ الْأَيْكِ فِي الطَّيْرِ الْجَوَانِحِ (۱)

و گفتند درختان بهم در شده باشد ، و گفته اند بیشه باشد ، و مراد قوم شعیب اند ایشان اصحاب درختان و بیشه ها بودند و وجه معایش ایشان از آنجا بود، خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و باهل مدین ، و أما اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای ایشانرا بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه بظلة و آن ابری بود که بر آمد و از او آتشی بیامد و ایشانرا بسوخت . (فَانتقمنا منهم) ما از ایشان کینه بکشیدیم بعد از آن بود که خدایتعالی گرمائی بر ایشان گماشت هفت روز که هیچ آسایش نبود ایشانرا از آن آنکه ابری بر آمد ایشان بسایه ابر گریختند و چنان دانستند که ایشانرا در آن راحتی خواهد بودن از آن ابر آتشی بیامد و ایشانرا بسوخت (وَإِنَّهَا) و آن هر دو یعنی این دو مدینه یکی مدین و یکی سدوم که شهر قوم لوط بود (لَبِإِمامٍ مُّبِينٍ) راهی روشن است و راه را امام خواند برای آنکه بدو اقتداء کنند .

(وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ) و اصحاب حجر رسولان مارا بدروغ

داشتند گفتند شهرهای ثمود را حجر خوانند و آن میان شام و مدینه است . قتاده گفت حجر

(۱) مانند گریه کبوتر بر شاخ درختان در میان مرغان که آماده نشستن باشند و جنح میل کردن

مرغ است به نشستن و نح در کلمه جوانح يك سبب خفیف افزون بر وزن شعراست و آنرا جائز می شمارند و در بعض کتب معتبر بجای فی الطیر الجوانح فی النسن الجوانح است یعنی مانند کبوتران در میان شاخهایی که از هر طرف متمایل می گردند و این صحیح تر است . باری امیه بن ابی الصلت این بیت و قصیده را در مرثیه کشتگان بدر گفته است چون به پیغمبر ایمان نیاورده بود .

نام وادی است. جابر عبدالله انصاری و عبدالله عمر گفتند ما با رسول ﷺ بشمود بگذشتیم ما را گفت در سرای این ظالمان مشوید الاگریان ترس آنرا که نباید بشما رسد آنچه بایشان رسید. آنکه گفت آنقوم صالح بودند خدای تعالی همه را هلاک کرد إلا یک مرد که او در حرم خدای بود که بحرمت حرم او را هلاک نکردند گفتند یا رسول الله او چه مردی بود گفت نام او ابورغال بود (۱) آنکه رسول بانک بر ناقه زد و او را بجنبا نید و سبک از آنجا برفت.

(وَ اتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا) ما آیات و دلالات خود بایشان دادیم یعنی اصحاب حجر و مراد ناقه است که قصه آن رفته است (فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ) ایشان از آن عدول و اعراض کردند یعنی از تفکر در آن.

(وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) و باستانند و از کوه خانه‌ها از سنک کنند ایمن از آنکه آب آنرا ویران کند و آتش نسوزد و بگشت روزگار ویران نشود و نصب آمین بر حال باشد از فاعل.

(فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ) آواز بگرفت ایشانرا یعنی صبحه عذاب و هلاک در وقت آنکه در بامداد آمدند یقال اصبح اذا دخل فی الصباح، و نصبش بر حال است از مفعول. (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) هیچ غنا و کفاف نکرد از ایشان آنچه ایشان میکردند از کسب مال و ملک، و گفته اند از عمل که پنداشتند که چیزی هست از عبادات اصنام کفایت بودی. آنگاه چون طرفی از قصص گفت آنکه خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد گفت:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ) و ما نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه در میان آنست إلا بحق و راستی و درستی (وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ) فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ) و قیامت لامحال خواهد آمدن تو اینانرا عفو کن عفو کردنی نیکو. گفتند آیت منسوخ است بآیه قتال. (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) خدای آفریننده داناست آنچه کند بعلم و حکمت و مصلحت فرماید آنگاه بر طریق منت نهادن بر رسول ﷺ گفت:

(وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ) ما دادیم ترا ای محمد (سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي) هفت از مثنائی. مفسران در این خلاف کردند بعضی گفتند مراد سوره فاتحه است برای آنش سبع المثنائی خواند که هفت آیت است و الفاظش مثنئی و مکرراست، و گفته اند برای آن مثنائی خواند که در دور کعت

(۱) بعضی گویند ابورغال نام مردی است که اصحاب فیل را چون آهنگ خرابی کعبه داشتند بمکه زاهنائی کرد و قبر او را عرب رجم میکردند و بعضی گویند وی غلام شعیب بود و الله العالم.

نماز قراءتش مثنی شود ، و این قول از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده اند و از عمر خطاب و عبدالله عباس و سعید جبیر و ابن جریج و عطا و حسن و ابوالعالیه و ابراهیم نخعی و ابن ابی ملیکه و عبدالله بن عبید بن عمیر و مجاهد و ضحاک و ربیع انس ، و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت الحمد لله رب العالمین هفت آیت است يك آیت از آن آیات بسم الله الرحمن الرحیم است و آن سبع المثانی و ام القرآن است و فاتحة الكتاب است ، ابی کعب گفت من نماز میکردم نمازی تطوُّع ، رسول ﷺ مرا آواز داد من جواب ندادم چون فارغ شدم پیش رسول رفتم گفتم لبیک یا رسول الله گفت چرا جواب ندادی مرا چون ترا بخواندم؟ گفتم یا رسول الله نماز میکردم گفت ألم تسمع الله تعالی يقول «یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاکم» ، آنگاه مرا گفت ترا خبر دهم بعظیم تر سورتی که در قرآنست پیش از آنکه از مسجد بیرون شوم چون ساعتی بیود دست من گرفت و برپای خاست من گفتم یا رسول الله آن وعده که مرا دادی بگوی گفت آری الحمد لله رب العالمین هی سبع المثانی سورة فاتحه است که سبع المثانی است . هم ابی روایت کرد که رسول ﷺ گفت بآن خدائی که جان من با امر او است که خدایتعالی در تورا و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره ای از این فاضل تر و بزرگوار تر انزال نکرد که تو بر خواندی و من فاتحة الكتاب بر رسول خوانده بودم گفت انها سبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت ، این سبع المثانی است و قرآن عظیم آنکه مرا دادند ، و اخبار در این معنی بسیار است و اگر این سوره را هیچ فضیلتی نبودى جز آنکه خدای این دریک چیز نهاد و همه قرآن دریک چیز ، و گفت « ولقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم » و عبادۀ صامت روایت کرد از رسول ﷺ که گفت فاتحة الكتاب عوض است از همه قرآن و هیچ سوره از او عوض نیست از اینجا که اگر همه قرآن مثلاً در یکر کعت نماز بخوانند بی فاتحه آن رکعت درست نباشد و اگر هیچ دگر نخوانند و فاتحه بخوانند نماز درست باشد لقوله ﷺ « لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب » و بعضی دگر گفتند این سوره را مثانی برای آن خوانند که بخشیده است (۱) میان خدای تعالی و بنده بدو قسمت است ، در آن خبر که روایت کردند که خدایتعالی گفت « قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی » چون بنده گوید « بسم الله الرحمن الرحیم » خدایتعالی گوید « مجدنی عبدی » چون گوید « الحمد لله رب العالمین » خدایتعالی گوید « حمدنی عبدی »

(۱) یعنی بخش کرده و تقسیم شده است .

بنده من شکر من گفت چون گوید « الرحمن الرحیم » خدایتعالی گوید « اثنی علی عبدی » بنده من بر من ثنا گفت چون گوید « مالک يوم الدين » گوید « مجدنی عبدی » بنده من مجد من گفت چون گوید « إياك نعبد و إياك نستعين » گوید « هذا بينی و بين عبدی » این میان من و بنده من است چون گوید « اهدنا الصراط المستقیم » خدایتعالی گوید « هذا لعبدی و لعبدی ما سئلتی » این بنده مراست و بنده مراست آنچه خواست ، و گفته اند برای آنکه مقسم است بدو قسمت يك نيمه ثنا و يك نيمه دعا يك نيمه حق ربوبیت و يك نيمه حظ عبودیت ، و گفته اند برای آنکه مقسم است بدو قسمت اهل آسمان نماز بآن کنند و چنانکه اهل زمین نماز بآن کنند و گفته اند برای آنکه دوبار انزله بود یکبار بمکه و یکبار بمدينه ، حسين بن فضل گفت هر یکبار که این سوره فرود آمد هفتاد هزار فرشته با او فرود آمدند و سبب آن بود که هفت کاروان بیکبار از بصری و اذرعان از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر بیکروز در آمدند در مدينه و در آنجا انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع مال ، مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردمانی . جبرئیل آمد و یکبار دیگر فاتحة الكتاب بیاورد و گفت این هفت آیه شمارا بهتر است از آن هفت کاروان و دلیل این تأویل قوله تعالی « لا تمدن عينيك إلى ما متعنا به - الاية » و گفته اند برای آن سبع مثنی خواند آنرا که اول او « الحمد لله رب العالمين » است و این اول کلمتی است که آدم گفت چون او را عطشه آمد و آخر کلمتی باشد که اهل بهشت گویند چنانکه گفت « و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمين » و گفته اند برای آنکه حق تعالی این سورت مستثنی کرد و مدخر برای این امت چنانکه در چند خبر برفت و گفته اند برای تشیی ای تصرف اهل الذعارة والشرارة عنها أهل شر را از شرباز دارد ، و گفته اند برای آنکه نیمه او ثناست بر خدای تعالی . و بعضی دیگر از علماء ما گفته اند مراد بسبع مثنی این سوره های دراز است و آن سوره البقره و آل عمران و النساء و المائده و أنعام و أعراف و توبه بیک جای است ، و مجاهد روایت کرد از عبدالله عباس که سبع المثنی هی السبع الطوال و اینقول عبدالله عمر است و ابوبشر و جعفر بن المغیره و مسلم بن البطين ، و سعید جبیر در يك روایت و مجاهد و عبید بن سلمان از ضحاک . ثوبان روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت « إن الله تعالی أعطانی السبع الطوال مكان التوراة و أعطانی المئين مكان الانجيل و أعطانی المثنی مكان الزبور و فضلنی بالمفصل » گفت خدای تعالی مرا بجای توراة این هفت سوره دراز داد ، و بجای

انجیل مئین یعنی سوره‌ها که کما بیش صد آیه است ، و بجای زبور مرامثانی داد ، و آنکه مرا تفضیل داد بسورت‌های مفصل (۱) ، عایشه روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او این هفت سوره دراز بگیرد او خبری باشد یعنی عالمی باشد ، عبدالله عباس گفت این هفت سوره را برای آن سبع مثنائی خواند که فرایض و احکام و حدود در او مثنائی است ، طاووس گفت و أبو مالک و عوفی از عبدالله عباس که قرآن همه مثنائی است گفت نه بینی که خدای میگوید «اللّٰهُ الَّذِي نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا» گفتند قرآن را برای آن مثنائی خواند که احکام و قصص در او مثنائی است ، و بر اینقول مراد بسبع مثنائی هفت سبع قرآن باشد . آنکه در کلام محذوفی باشد و هو وهی القرآن العظيم ، و بعضی أهل معانی گفتند بر اینقول و او مفخم است و التقدير ولقد آتيناك سبعاً من المثنائی و القرآن العظيم على البديل بدل الكل من الكل ، و بعضی دیگر گفتند عطفه علی نفسه لاختلاف اللفظین کما قال : « و هند أتى من دونها النأى والبعد » و کما قال آخر :

إِلَى الْمَلِكِ الْقَرِيمِ وَ ابْنِ الْهَيْبِ
وَ لَيْثِ الْكُتَيْبَةِ فِي الْمَرْدَحِمِ (۲)

و بعضی دیگر گفتند مراد بسبع مثنائی هفت معنی است که قرآن بر آن مشتمل است از امر و نهی و بشارت و إنذار و مثل و قصص و تذکیر النعم .

قوله (لا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ) حق تعالی بر سبیل دلخوشی و تسلی رسول ﷺ گفت یا محمد خطاب با او و مراد او و امت ، گفت چشم کوتاه دار چشم مکش بآنچه ما این کافرانرا بآن تمتع کرده ایم (أزواجاً منهم) (أى أصنافاً من الكفار ، و مراد بزواج صنف و نوع است اینجا کقوله تعالی «سبحان الذي خلق الأزواج كلها» انس مالک روایت کند که یکروز گله شتر بر رسول ﷺ بگذشت بغایت حسن رسول ﷺ دست بر چشم نهاد و گفت خدای تعالی مرا چنین فرمود و این آیت بخواند (وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) و آندوه مدار برایشان . در معنی او دو قول گفتند : یکی آنکه آندوه مدار بر نعمتی که ایشان را دادم و تر اندادم ، و قولی دیگر آنکه آندوه مدار برایشان که مال ایشان باچه خواهد بودن (وَ اخْفِضْ) و نرم دار بالت یعنی جانب باایشان نرم دار و بر فق و مدارا باایشان زندگانی کن با آنانکه پیرو تواند از مؤمنان .

(وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ) بگویی ای محمد که منم آن ترساننده بیان کننده ، در خبر است که یکروز عبدالله مسعود بدر حجره رسول ﷺ آمد و در بزد رسول فرمود من علی الباب ؟ گفت أنا یا رسول الله رسول ﷺ بخشم آمد و گفت أنا و أنا وهل لمخلوق يقول أنا

(۱) همه سوره در عهد پیغمبر (ص) مرتب بود . (۲) بسوی پادشاه بزرگوار بزرگ زاده و شیر لشکر گاه .

چون در بگشادند و عبدالله مسعود در آمد و اثر خشم بر روی رسول بدید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام؟ گفت یا ابن مسعود ندانی که هیچ مخلوقی را نرسد که گوید انا (۱)؟ گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم. حق تعالی چون او این ادب نگاهداشت گفت اینهمه جهان را حرامست جز ترا بگو بر اطلاق که «إني أنا النذير المبين».

(كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ) گفت من شمارا از عذابی میترسانم که فرود آید بشما. چنانکه بمقتسمان جهودان و ترسایان آمد که قرآن مجزا و مبعوض و مقسم کردند به بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، و گفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض. عکرمه گفت مقتسمان کافران قریش بودند بر طریق استهزاء قرآن بر خود ببخشیدند سوره سوره یکی می گفت این سوره مراست، و دیگری می گفت این سوره مراست مجاهد گفت جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مقسم و مبدد کردند. مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای مکه ببخشیدند تا چون حاج روی بمکه نهادند می گفتند نگر دعوت این مرد که برخاسته است قبول نکنید که او ساحر است. یکی میگفت شاعر است. یکی میگفت کاهن است. و یکی میگفت عرفا است. ولید المغیره بر در مسجد الحرام نشسته بود چون او را پرسیدندی از رسول گفتی او چنان است که ایشان گفتند. مقاتل حیان گفت قومی بودند که قرآن بخش نمودند بعضی گفتند سحر است، و بعضی گفتند سم است. و بعضی گفتند فسانه او لینان است و بعضی گفتند بافته او است. ابن زید گفت آنان بودند که سو گند خوردند که صالح را شبیخون کنند و این آیات بر خواند. «وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض ولا يصلحون. قالوا تقاسموا بالله لنبئنه» و اصل کلمه اقسام افتعال باشد إما من القسم أو من القسم یا از سو گند.

(أَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) «الذین» در موضع جر است بدل مقتسمین. آنانکه قرآن را معضی بکردند یعنی عضو عضو و جزء جزء، و بعضی گفتند اصل او من عضیت الشیء تعضیة إذا جعلته أعضاء و أجزاء قال رؤبه: «وَلَيْسَ دِينَ اللَّهِ بِالْمَعْضَى» ای مفرق و قال آخر: وَعَضَى بَنِي عَوْفٍ وَأَمَاعِدُ وَهُمْ فَأَرْضَى وَأَمَّا الْعَزْ مِنْهُمْ فَفَيْرًا (۲) قوله بنی عوف ارادشاتهم و فرقههم فی البلاد و قیل أراد عضهم بلسانهم و قطعهم ثم أبدل الباء من الاء. بعضی دگر گفتند جمع عضه یقال عِضُهُ و عِضُونَ كَكَبْرِهِ و كَكْرِينِ و قَلْبَهُ و قَلْبَيْنِ و عِزَّةٌ

(۱) بسیار ائمه و صلحاء و بزرگان دانا، گفتند از خویش بدین کلمه تعبیر کردند و کسی آن را حرام نداند اما درباره مواضع گفتن آن خلاف ادب است.
(۲) این بیت را در تفسیر طبری نیز شاهد آورده است شاعر گوید کونین عوف را پراکنده ساخت و دشمنان آنها را خشنود کرد و عزت را از آنها بازگردانید.

کتابخانه شخصی

وعزین (۱) واصله عضه لام الفعل او بیفکندند چنانکه از شفة بیفکندند واصله شفة بدلالة قولهم فی الجمع شفاء وحذفوا من الشاة واصلها شاهة وجمعها شياه ، و معنی عضه دروغ و بهتان باشد ، و منه الحدیث «لا یعضه بعضکم بعضاً» والعضیه الکذب. یعنی قرآن را نسبت با دروغ کردند و معنی قول اول آنستکه قرآن را مفرق بکردند علی أحد معینین إماماً ایمان ببعضی و کفر ببعضی و إماماً در تسمیه او سحر و کهنات و أساطیراً و لاین خواندند قرآن را .

(فَوَرَبِّكَ - الآیة) «فا» تعقیب راست و «واو» قسم را ، گفت بخدای تو که ما پیرسیم ایشان را بقیامت از آنچه درد دنیا کرده باشند. انس روایت کرد که رسول ﷺ گفت در این آیه ایشان را پیرسند از کلمه لاله الا الله . عبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد إلا خدای تعالی او را پیرسد فیما بینه و بینة گوید «یا ابن آدم ماذا غرتك منی؟» چه مغرور کرده است ترا از من؟ «یا ابن آدم ماذا عملت فیما عملت وما اجبت المرسلین؟» چه کردی و چرا کردی و پیغمبران را چه جواب دادی؟ در خبر است از امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه الصلاة والسلام که گفت هیچکس نباشد و إلا در قیامت او را از چند چیز پیرسند : «عن عمره فیما افناه؟ وعن شبابه فیما ابلاه؟ وعن ماله من این تکسبه؟ و این وضعه؟ وعن ولايتنا أهل البيت» گفت او را از این پنج چیز پیرسند از عمرش که درجه فانی کردی، و از جوانیش که درجه سر بردی ، و از مالش که از کجا جمع کردی ، و کجا نهادی و از ولایت ما اهل بیت. سؤال کردند که مناقضه از میان این آیت و قوله تعالی : «فیومئذ لا یستل عن ذنبه إانس ولا جان» بچه زائل کنید؟ گوئیم از این چند جوابست یکی آنکه عبدالله عباس گفت پیرسند ایشان را که چه کردید برای آنکه او عالمتر است از ایشان باحوال ایشان و إنما ایشان را پیرسد که چرا کردید قطرب بر این وجه اعتماد کرده گفت سؤال بر دو وجه باشد سؤال استعمال و استفهام باشد ، و سؤال توبیخ و تقریع که چرا کردید ، و بچه ایمنی و دلیری کردید . جواب دگر آنستکه عکرمه گفت از مولایم پرسیدم عبدالله عباس این سؤال گفت روز قیامت روزی است دراز و در او موافق باشد و مکلفان را در یک موقف پیرسند و در دگر موقف پیرسند . گفت نظیر این آیتها قوله تعالی : «هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون» و قوله «ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون» جوابی دگر این گفتند پیرسند ایشان را از آنچه در حال طفولیت و نقصان عقل کرده باشند .

(فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ) قیام کن بآنچه ترا فرموده اند . عبدالله عباس گفت اظهار کن

(۱) کره گوی معروف است وقله بازیچه کودکان که در عهد مالک و دودک گویند و سابق غوک چوب

میگفتند و عزه گروه مردمست .

آنچه ترا فرموده اند. ضحاک گفت أعلم، اعلام کن. أخفش گفت أفرق. مورّج گفت إفصل فصل کن. سیبویه گفت اقض حکم کن، و أصل کلمه من الصدع و هو الفصل و الفرق قال ابو ذویب وَ كَأَنَّهُنَّ رِبَابَةٌ وَ كَأَنَّهُ يَسْرُ يُفَيْضُ عَلَى الْقِدَاحِ وَ يَصْدَعُ (۱) و «ما» مصدریه است و التقدير اصدع بالامر، و تحقیق معنی آنست که قیام کن بآنچه ترا فرموده اند که آن کار که مأمور به است بشکافی و بیان روشن کنی. عبیده بن عبیده گفت رسول ﷺ کار نبوت پوشیده میداشت تا این آیه فرود آمد بر خاست و اظهار دعوت کرد. مجاهد گفت مراد آنستکه در نماز بقراءت آواز بردار (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) و از مشرکان إعراض کن و بر گرد. آنکه این آیات را بآیت قتال منسوخ کرد، و ممکن است حمل کردن آیت را بروجی که نباید گفت که منسوخست و آن چنان بود که گویند مراد باعراض نه آنست که ایشان را با خود رها کن تا هر چه خواهند کنند. بل مراد آن است که از دوستی و خویشی و طمع بایمان ایشان واستمالت ایشان بر این وجه اعراض کن، و آیت مخصوص بود بمشرکان که معلوم از حال آن بود که ایمان نیارند بقرینه.

قوله (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) ما کفایت کردیم ترا کار این مستهزئان. و نظم معنی آیت آنست که قیام کن باظهار دعوت چنانکه تورا فرمودیم. تواز کس مترس که ما کفایت کنیم ترا شر و اذیت دشمنان، چنانکه کفایت کردیم تورا شر مستهزئان و ایشان پنج کس بودند از رؤسای قریش و لید مغیره مخزومی، و عاص وائل سهمی، و الاسود بن المطلب و آن آن بود که رسول ﷺ بر او دعا کرد گفت «اللهم اعم بصره» بارخدا یا چشمش کور کن و او را بمرگ فرزند بنشان، و أسود بن عبدیغوث، و الحارث بن قیس بن الطلاطله (۲) راوی خبر گوید که اینان هر پنج گرد خانه کعبه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت «کیف تجد هذا؟» چگونه می یابی این را و اشاره کرد بولید مغیره گفت بد بنده است گفت خدای کفایت کرد تورا شر او. او از آنجا بیامد بر دی یمانی پوشیده و جامه در پای میکشید بمردی تیر تراش بگذشت

(۱) ابو ذویب هذلی قصیده ای گفته است در مرثیه فرزندان خود که بطاعون در گذشتند و این بیت از آن قصیده است و گوید هیچ حیوان وحشی که پناهگاه دارد در قتل کوهها از مرگ نرهد حتی گور خر که بطول عمر مشهور است و گویند هزار سال یا بیشتر عمر میکند و این بیت در وصف گور خر نرو چند ماده او است و آنها را تشبیه کرده است به ترکش یا تیردان که تیرهای قمار را در آن مینهادند یعنی گویی گور خر نر مرد قمار است و مسادگان تیرهای قمار که تیرها را بهم میزند و پراکنده میکند.

(۲) بعضی حارث بن قیس را غیر حارث بن طلاطله دانسته و شماره آنان را شش تن گفته اند.

از خزاعه پاره‌ای از آن چو بها که از تیر افتاده بود دردامن او آویخت اورا کبر رها نکرد که بخصب و آن ازدامن بگیرد همچنان میرفت پیرایه (۱) تیر بساق او بسود و بخراشید و ریش شد. سرایت کرد آن از بیمار شد و بمرد، عاص وائل بگذشت جبرئیل گفت یا محمد چگونه میبایی این را گفت بدبنده است خدای را این، جبرئیل اشاره کرد بزیر پای او گفت «کفایت هذا» کفایت کردند تورا شر او او بر نشست باد و پسر خود و بتماشا (۲) رفت چون بمقصد رسیدند فرود آمد و پای بر زمین نهاد خاری در پای او شد او بانگ بر گرفت که مرا کژدم بگزید بجستند چیزی نبود پایش از آن بیاماسید تا چند گردن شتری شد و بمرد، اسود بن المطلب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله چگونه میبایی این را؟ گفت بد بنده ایست ای جبرئیل گفت تورا کفایت کرد ندو اشارت کرد بچشم او خدای تعالی اورا کور کرد، عبدالله عباس گفت جبرئیل بر گی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش بدر آمد چنانکه سر بدیوار میزد تا بمرد، کلبی گفت جبرئیل بیامد و او در زیر درختی نشسته بود. او جبرئیل را دید که آهنگ او کرد غلامی با او بود باواستغاثه کرد بغلام گفت مرا از این نگاهدار و سر بر آن درخت میزد و روی بر خار و خاشاک میزد و فریاد می‌خواست (۳) غلام میگفت ما کس را نمی‌بینیم که با تو چیزی میکند مگر تو، چندان سر بر آن درخت زد تا بمرد و میگفت قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت، و اسود بن عبدیغوث بگذشت جبرئیل گفت چگونه مردی است این؟ گفت بد بنده ایست خدای را با آنکه خال من است، گفت شرش کفایت شد از تو و اشارت کرد بشکم او او مستسقی شد و آب و آماس بر او پیدا آمد و از آن بمرد. کلبی گفت از سرای بدر آمد باد سمومش بزد سیاه شد چون حبشی گشت بخانه آمد اورا نشناختند از سرایش بیرون کردند و او در کویها و بازارها میگشت و میگفت قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت تا آنکه که بمرد، حارث بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه می‌بایی این را؟ گفت بد بنده ایست این، جبرئیل اشارت بسر او کرد و گفت کفایت کردند تورا چندان خون وزیم از بینی او آمد که بمرد. عبدالله عباس گفت او ماهی شور بخورد تشنگی بر او غالب شد چندان آب بخورد که شکمش بترقید و بمرد، فذلک قوله «انا کفیناک المستهزئین».

(۱) پیرایه البته تصرف نویسندگان است و صحیح آن تراشه است یا کلمه دیگر که نمی‌دانیم چگونه

تصحیف شده.

(۲) یعنی با یکدیگر راه رفتن تفاعل است از مشی.

(۳) یعنی فریاد درس می‌خواست یا فریاد او بلند می‌شد.

(اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) محل او نصب است بر بدل مستهزئان از آنکه با خدای تعالی خدای دیگر گیرند در عبادت، (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) بدانند ایشان آنچه کرده باشند . و مورد آیت مورد تهدید و وعید است آنکه بر سبیل تسلی رسول ﷺ گفت :
 (وَ لَقَدْ نَعَلْنَا الْآيَةَ) ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست که تو را دل تنگ میشود با آنچه این کافران می گویند از تکذیب تو و استهزاء بر تو . تو پناه با من ده که خدای توأم و تسبیح بحمد و شکر من و از جمله سجده کنندگان باش ، و در خبر آمده است که چون رسول را کاری پیش آمدی پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی .
 (وَاعْبُدْ رَبَّكَ - الْآيَةَ) و خدای را پرست تا آنکه که یقین بتو آید یعنی مرگ ، و تقدیر او آنکه یقین باو تعلق دارد .

ام العلاء روایت کرد از زنی از جمله أنصاریان که عثمان بن مظعون را وفات آمد ما او را تجهیز کردیم و رسول ﷺ در آمد من می گفتم رحمت بر تو باد ای عثمان مظعون گواهی دهم که خدای تو را اکرام کرد . گفت تو چه دانی که خدای با او چه خواهد کردن . ما گفتیم چگونه باید گفتن یا رسول الله ؟ گفت « اما هذا فقد جاءه اليقين » اما این را یقین باو آمد یعنی « مرگ والله انی لارجو له الخير » بخدا که من برای او خیر امید میدارم . آنکه گفت « من مات على خير عمله فارجو له خيراً ، ومن مات على شر عمله فخافوا عليه ولا تيسوا » هر که بر عمل خیر میرد بر او امید خیر دارید ، و هر که بر عمل بد میرد بر او و نومیدمشوید ، و حضرت أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه فرمود « ما رأيت يقيناً أشبه بالشك من الموت » من هیچ یقین ندیدم که بشك بهتر ماند از مرگ یعنی یقین است بحقیقت و مردمان با او چنانند که کسی شك باشد . یعنی نه عمل آنان میکنند که مرگ یقین دانند . الصحيح از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه عليه قال : « ما رأيت يقيناً أشبه بالشك فيه أشبه بالشك » لایقین فيه من الموت » در خبر است که چون این آیت آمد رسول ﷺ گفت مرا نفرموده اند که مال جمع کنم و از جمله تاجران باشم ، ولیکن مرا وحی چنین آمده است که تسبیح کن بحمد خدا و از جمله ساجدان باش و مرا پرست تا مرگ بتو آمدن ، و بعضی اهل معانی گفتند یعنی تا آنگاه که علم ضروری حاصل آید تو را بنزول مرگ چه عمل تا آنکه نافع باشد و پس از آن عمل را اثری نبود و در معنی فرقی نیست . والله يوفقنا لما يحسنه ويرضاه .

(سورة النحل)

بدانکه این سوره مکی است الی قوله «وإن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به» تا بآخر سوره
 وصد و هیجده آیه است ، و دو هزار و هشتصد و چهل کلمه است ، و هفت هزار و هفتصد و هفت حرف
 است ، و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره النحل بخواند
 خدای تعالی او را حساب نکند بر آن نعمت که او را داده باشد در دنیا و او را مزد آنان دهد که وقت
 مرگ وصیتی نیکو کنند .

((سورة النحل مائة وثمان وعشرون آیه وهی مکية))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲) يُنَزَّلُ

آمد فرمان خدا پس شتاب مکنید منزله است او و برتر از آنچه شریک سازند میفرستد

الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ

فرشتگان را با روح از امرش بر هر که میخواهد از بندگانش که بیم کنید که نیست خدائی

إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۳) خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴)

مگر من پس بپرهیزید آفرید آسمان ها و زمین را بحق بالا تر است از آنچه انبیا سازند

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۵) وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ

آفرید آدمی را از نطفه پس آنگاه او خصمی است آشکارا و چهارپایان را آفرید آنها را برای شما

فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۶) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ

در آن پوششی و بهره ها و از آن میخورید و مرشما را در آن تجملی است هنگامیکه می آورید

وَ حِينَ تَسْرَحُونَ (۷) وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا

و وقتی که بچرا رها کنید و میکشند بارهای شما را بسوی بلدی که نباشید رسنده آن را مگر

بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ (۸) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ

به تعب نفسها بتحقیق پروردگار شما مهربان رحم کننده است و اسب ها و استرها و خرها را

لَتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمُونَ (۹) وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا

تاسوارشوبد آنرا و آرایشی و میآفریند آنچه را نمیدانید و بر خداست راه میانه و از آنها

جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۰) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

منحرف است و اگر بخواهد هر آینه هدایت میکند شمارا همه را اوست آنکه فرستاد از آسمان آبی را

لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۱) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ

برای شما بعضی از آن آشامیدنی و از آن درختی است در آن میچرانید میرویانند برای شما بآن کشت را

وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

و زیتون را و خرماستان را و انگور را و از همه میوه ها بتحقیق در این هر آینه آیتست

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجُومَ

مرگروهرها که تفکر کنند و رام کرد برای شما شب را و روز را و آفتاب را و ماه را و ستارگان

مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۳) وَمَا ذَرَأَّا لَكُمْ

رام شده گانند بفرمانش بتحقیق در این هر آینه آیتهاست برای گروهیکه میفهمند و آنچه آفرید برای شما

فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۴) وَهُوَ الَّذِي

در زمین که غیرهم بود رنگهایش بتحقیق در این هر آینه آیتست برای گروهیکه پند میگیرند و اوست آنکه

سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَآءٍ لِكُلِّ شَيْءٍ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُعْلَمُونَ (۱۵) وَهُوَ الَّذِي

رام کرد دریا را تا بخورید شما از او گوشت تازه و بیرون آفرید از آن زیوری را که میپوشید آنرا

تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۵) وَ أَلْقَى

و بینی کشتی را شکافنده در آن و تا بجوئید از بخشش او و شاید شما ها شکر گذارید و افکند

فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۶)

در زمین کوه ها را مباد میل کند بشما و نهر ها و راه ها را شاید شما راه یابید

وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۷) أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ

و علامت ها را و بستاره آنها هدایت یابند آیا پس آنکه میآفریند مانند کسی است که نمیآفریند

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۸) وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ

آیا پند نمیگیرند و اگر شمار کنید نعمت خدا را نه شمار توانید آنرا بتحقیق خدا آمرزنده

رَحِيمٌ (۱۹) وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ
 مهربان است خدا میداند آنچه را پنهان کنید و آنچه آشکار کنید و آنانکه میخوانند از غیر

اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۱) أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۲)
 خدا را نمی آفرینند چیزی را و خود آفریده اند مردگانند غیر زندگان و نفهند

أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۳) إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمُ
 که کی برانگیخته شوند خداوند شما خدای یگانه است پس آنانکه نمیکروند بروز رستخیز دلهاشان

مُنْكَرَةً وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۴) لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۲۵)
 ناشایسته است و آنها تکبر کنندگانند حق است که خدا میداند آنچه را میپوشند و آنچه را آشکار کنند

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۶) .

بتحقیق او نه دوست دارد تکبر کنندگان را

قوله تعالى (أتى أمر الله) قتاده گفت سوره مکی است إلى قوله « والذين هاجروا في الله من بعد ما ظلموا » و بر قول دیگران از اول سوره بمکه فرود آمد۔ إلى قوله « كن فيكون » و باقی بمدینه فرود آمد . مجاهد گفت اولش مکی است و آخرش مدنی . شعبی گفت همه مکی است إلى قوله « وإن عاقبتم » حق تعالی گفت « أتى أمر الله » آمد فرمان خدای در این فرمان خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد قیامت است و گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون خدای تعالی آیه فرستاد « اقتربت الساعة و انشق القمر » کافران یکدیگر را گفتند چه میگوید قیامت نزدیک رسید اینک می گوید دست بداری تابنگیریم که چه خواهد بود چون روزی چند بر آمد اثری نبود با سرکار خود شدند و گفتند ما چیزی نمی بینیم از این حدیث خدای تعالی آیه فرستاد که « اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون » بترسیدند روزی چند مترصد می بودند چون چیزی نبود گفتند ای چه ما اثری نمی بینیم آنرا که می گفتم خدای تعالی آیه فرستاد « أتى أمر الله فلا تستعجلوه » فرمان خدای آمد و معنی آنکه آید و خواهد آمد و اگر چه لفظ ماضی است مراد استقبال است ولیکن برای آنکه خواهد بود و زود خواهد بود حق تعالی گفت فکأن قد حصل پندار که حاصل آمد، چنانکه احوال قیامت بیشتر بر لفظ ماضی گفت من قوله « ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار » « ونادی اصحاب الاعراف » و غیر ذلك من الآيات .
 راوی خبر گوید چون آیه آمد رسول ﷺ از جای بجست مذعور و ترسیده و مردم سرسوی

آسمان کردند و گمان چنان بردند که همان ساعت قیامت خواهد بودن تا جبرئیل گفت («فلا تَسْتَعْجِلُوهُ») تعجیل مکنید آن را مردم ساکن شدند ، رسول ﷺ گفت « بعثت أنا و الساعه کھاتین و أشار باصبعیه » مرا و قیامت را بیکجا فرستادند چنانکه این دو انگشت بیکجایند . عبدالله عباس گفت از اشراط و اعلام قیامت یکی بعث رسول است تا در خبر است که چون جبرئیل از آسمان بزمین میآمد بوحی برسول ما ، فرشتگان آسمانها گفتند « الله اکبر قد قامت الساعه » قیامت برخاست یعنی نزدیک شد . بعضی دیگر از مفسران گفتند مراد بفرمان خدای عذاب تیغ است و این جواب نضربن الحارث بود که چون گفت « اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك - الایه » چون استعجال عذاب کرد خدای این آیت فرستاد « أتى أمر الله فلا تستعجلوه » فرمان خدای یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنید نضربن حارث را روز بدر بصر بکشدند ضحاک گفت امر الله احکام و حدود و فرائض است و قوله « فلا تستعجلوه » چنانست که گفت « فلا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی إلیک وحیه » اینقول ضعیف است برای آنکه در هیچ خبر نیامد که صحابه استعجال کردند با حکام شرع پیش از آنکه فرود آمد امام استعجالان عذاب از مشرکان بسیار بودند («سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ») منزّه است او و متعالی از آنکه با او شریک آرند و تسبیح در لغت بر چهار قسمت آمد یکی بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله « سبحان الذی أَسْرَى بَعْبَدَهُ » و بیشتر لفظ سبحان بر این معنی است و علی هذا قول الشاعر :

أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي فَخْرُهُ
سُبْحَانَ مَنْ عَلَقَمَةَ الْفَاخِرِ (۱)

دوم بمعنی استثناء فی قوله «لولا تسبحون» ای هلا تستثنون ، وسیم بمعنی نماز فی قوله «فلولا أنه كان من المسبحين» ای من المصلين . وقوله «سبح اسم ربك» وقوله «فسبح بحمد ربك» چهارم بمعنی نور چنانکه در حدیث آمد «لولا سبحات وجهه» ای نور وجهه ، حمزه و کسائی خواندند «تشر کون» بقاء خطاب حملا علی قوله «فلا تستعجلوه» و باقی قراء بیاء .

(« يُنزَلُ الْمَلَأِئِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ ») عامه قراء خواندند ينزل بضم یاء و کسر زای من التنزیل و اضافه الفعل إلى الله تعالی (۲) و بیشتر مکیان و بصریان بتخفیف زای خواندند من الانزال . و روح و کسائی و سهل خواندند ينزل الملائكة بضم یاء و فتح زای فعل مجهول و رفع الملائكة باسناد الفعل المجهول إليها . فرو فرستند فرشتگان را بالروح ای بالوحی و برای

(۱) می گفتم وقتی خبر فخر کردن او بمن رسید چه نامناسب و دور است از علقمه که فخر کند .

(۲) خداوند در تمهید نعیم خویش ذکر مخلوق خود کرد ابتداء به اشرف چون در خلق اشرف

مقدم است و از ملائکه و روح آغاز نمود .

آن وحی را روح خواند که دلها باو زنده شود چنانکه تن بروح زنده شود. عطا گفت بنبوت نظیره « یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده » قتاده گفت مراد بروح رحمت است. ابو عبیده گفت بالروح ای مع الروح یعنی جبرئیل، وباء بمعنی مع است «من امره» از فرمان او. «من» بمعنی ابتدای غایت است یعنی نزول ایشان از فرمان خدای باشد (عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) بر آنکه خواهد از بندگانش و مِنْ بمعنی تبیین است (أَنْ أَنْذِرُوا) که بترسانید (أَنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا) خلقان را اعلام کنند که جز من خدائی نیست و محل آن مع الفعل نصب است بنزع الخافض والتقدير ينزل الملائكة بأن انذروا انه لا إله إلا هو محله النصب بوقوع الانذار عليه. آن با اسم و خبر در محل نصب است بآنکه مفعول انذار است (أَنَا فَأَتَقُونَ) از من بترسید و از معاصی من اجتناب کنید (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) که او آفرید آسمان و زمین را بحق (۱) (تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) او متعالی است از آنکه با او شریک گویند، حمزه و کسائی نیز اینجا تشر کون خواندند بتاء.

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ) آدمی را بیافرید از آبی که از میان پشت و سینه بیرون آید که خدای از او بعبادت فرزند آفریند و نیز آب اندک را بتازی نطفه خوانند و اشتقاق او من نطف إذا قطر باشد (فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ) این اذرا اذاء مفاجات خوانند کقولم فتحت الباب فاذا زید بالباب، یعنی بس نبود میان آنکه ما آدمی را از آبی اندک مهین حقیر بیافریدیم که نگاه کردید خصمی جدل از میان برون آمد و خصیم فعیل است بمعنی مفاعل کالا کیل و الجلیس والندیم والصدیق و قوله «مبین» ای ظاهر من أبان اذا تبین گفتند آیت در آبی بن خلف الجمحی آمد که استخوان پوسیده بر گرفت و پیش رسول آورد و آن را بدست بمالید تا خرد شد و برباد داد آنکه گفت تو میگوئی که این زنده خواهد شد خدای تعالی آیت فرستاد «أولم یر الانسان إنا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين» در سوره یس تا بآخر سوره و این آیه نیز در این قصه آمد.

(وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا) و انعام و چهار پای بیافرید برای شما از شتر و گاو و گوسفند (لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ) شمارا در آن گرمی هست یعنی در اصواف و اوبار و اشعار آنچهها که از او بافند پوشش را و لحاف را و جامهها که شمارا به زمستان گرم دارد (۲) (وَمَنْفَعٌ) ای و لكم

(۱) پس از ذکر ملائکه و روح ذکر آسمان کرده که اشرف اجسام است و مقدم است در خلقت جسم بالنسبه بزمن آنکه ذکر انسان در قوس صعود و خلق هر چیز برای وی .
(۲) ترکیب اجزای پشم و کرک از عناصر و اجزائی است که طبعاً مانع بیرون رفتن حرارت است و هیچ چیز مانند آن مناسب پوشش حیوان نیست و از پنبه و اجسام دیگر این فائده نباید واگر *

فیه منافع و شمارا در آن چهارپای نیز منافع است . (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) و از گوشت آن می خورید .

(وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ) و شمارا در آن جمالی هست . (حِينَ تُرِيحُونَ) آنکه که نماز شام با خانه آری (وَ حِينَ تَسْرَحُونَ) و بامداد چون بچره بری یعنی شمارا بر دیگران بآن فخر است که شمارا گله شتر یا گاو یا گوسفند بچره رود بامداد و شبانگاه با پیش شما آید یقال أراح العاشية تريحها إذا رجع بهارواحاً إلى مراحتها فراحت هي، و سرحها يسرحها إذا اذهب بها و السرح إذهابها إلى المرعى والسروح ذهابها ، سرح هم لازمست و هم متعدی بمصدرتوان فرق کرد کالرجع و الرجوع و النشر و النشور قال الشاعر:

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَسْرَحْ سُومًا وَلَمْ يُرِحْ سُومًا فَلَمْ تَعُطْ عَلَيْهِ الْأَقْرَابُ (۱)
 (وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ) و این چهارپایان رخت و بنه و بار گران شما بشهرها برند که اگر ایشان نبردندی و شمارا بایستی بردن نرسیدی بآنجا إلا بجهد و رنج تن، و الشق المشقة، عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپای نهاده است آنجا زرع و نبات و میوه نباشد و شق الشيء نصفه و نیز آیت را بر این معنی تفسیر دادند یعنی بآن شهر نرسید و إلا نیمه قوت شما برود و شق بفتح الشین مصدر شقت الشيء شقاً و قيل الشق والشق لغتان كالرطل والرطل والجص و الجص و منه قول الشاعر بالفتح والكسر :

وَ ذِي إِبِلٍ يَسْعَى وَ يَحْسَبُهَا لَهُ أَخِي نَصَبٍ مِنْ شَقِّهَا وَ دُؤْبٍ (۲)
 (إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ) که خدای بر شما مهربان و بخشاینده است که این همه حیوانات برای شما بیافرید تا این رنجها بردارد از شما و شما را این منافع باشد در او بحکم حق . (وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ) و این نامی است جنس را نرو ماده و سایر انواع در او داخل باشند

* خداوند خالق با حکمت و تدبیر و عالم بخواص اشیاء نبود خاصیت پشم و دیگر اجسام نمی دانست و میان آنها امتیاز نمی داد برای حیوان انتخاب پشم نمی کرد و در زمینهای سرد قطب پوست های پر کرک و لطیف مانند سنجاب و قاقم برای آنها نمی آفرید .

(۱) هر گاه مرد چندان نرو تمند نباشد که چهارپایان بامداد بچراگاه فرستد و شامگاه بازگرداند خویشان بر وی مهربان نیستند .

(۲) بسا خداوند شتران که میکوشد و شتران را از آن خود می داند و صاحب رنج و مشقت است از زحمت آنها .

و اورا از لفظ او واحد نیست و چون لفظ واحد است جمعش کنند بر خیول و مثله الابل والحمیر والنساء والبقر والرهط والبالغال استران جمع بغل باشد (وَالْحَمِيرَ) اسم جنس است و همچنین خرا (لِتَرْكَبُوهَا) تا بر نشینید (وَ زِينَةَ) نصب او بر مفعول له است و نیز تا شمار از یتنی باشد . بعضی فقهاء باین آیت تمسك کردند در تحریم گوشت اسب و استر و خر و اینمذهب حکم است و مالك و ابوحنیفه و اصحابش ، گفتند خدای تعالی گفت این حیوانات ر کوب و نشستن راست و آنکه در آیه اول گفت خوردن راست ، و این درست نیست برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و این درست نبود بنزدیک محققان . و اما شافعی و اصحابش گفتند گوشت اسب حلالست و روا باشد خوردن و بنزدیک ما گوشت اسب مکروهست و گوشت خر مکروه تر و گوشت استر از همه مکروه تر چه دلیلی نیافتیم بر تحریم این گوشتها و اخبار متفاوت یافتیم بهری متضمن تحلیل است و بهری متضمن تحریم عمل کردیم علی الکراهة مراعات الاخبار و جمعاً بینها .

أما بنزدیک فقهاء (۱) خلافی نیست در تحریم گوشت استر و خر اهلی (وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ) خدای تعالی چیزها را آفریند که شما ندانید بعضی مفسران گفتند مراد آنست که در بهشت چیزهایی بیافریند که شما ندانید و فهم و وهم شما بآن نرسد «مما لعین رأّت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» (۲) قتاده گفت مراد آنست که در میوه کرم آفریند و در جامه لبنك (۳) از آنجا که شما ندانید . ضحاک گفت از عبدالله عباس مراد آنست که بر راست عرش جوئی هست از نور چندانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا جبرئیل هر وقت سحر در او شود و غسل کند نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال و عظمتش بر عظمت آنکه خود را بیفشاند خدای تعالی بهر قطره ای که از او بچکد هزار فرشته بیافریند که از ایشان هفتاد هزار

(۱) یعنی فقهای اهل سنت .

(۲) بسیاری از اهل عصر ما گویند این چیزها که ما ندانیم و خداوند می آفریند باید از جنس مرکوب باشد تا با کلمات پیش متناسب بود و با آیه پس از این که ذکر سبیل و راه کرده مربوط گردد و بین مرکوب و راه ذکر مخلوقی نه از این جنس متناسب نیست و آنرا حمل بر مرکوبهای عصر جدید کردند مانند ترن و طیاره چنانکه خداوند ساختن کشتی را بخود نسبت داد در سوره زخرف دور نیست ساختن طیاره و ترن را نیز بخود نسبت دهد چون بالهام و عقلی است که او بانسان داد و خواصی است که او در طبایع اشیاء قرار داد والله العالم .

(۳) لبنك بر وزن پلنك کرمی باشد که آنرا دیرك خوانند و بهری ارزه خوانند .

در بیت المعمور شوند، و در خانه کعبه که تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد.

(وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ) برخداست بیان راه حق کردن و قصد راه راست باشد شبهاً بالقصد الذی هو واسطة الامور بین الاسراف والتقصیر همچنین راه راست که میانه دویی راه باشد آن را قصد خوانند همانا اصل او از قصد بود که فعل است برای آنکه قصد سالکان بآن باشد پس قصد بمعنی مقصود باشد کالرضی بمعنی المرضی، و گفتند معنی آنست و علی الله القصد بکم الی الطريق المستقیم بر خداست که شمارا بره حق رساند و ره راست بمعنی لطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقرار و تمکین و إزاحت علة و نصب أدله (وَمِنْهَا جَائِرٌ) و از راهها بعضی هست که جائر است و از ره حق بر گردیده و «من» تبعیض راست و قوله «جائر» من باب لیل نائم و نهار صائم باشد برای آنکه راه عدول نکند از استقامت، رونده عدول کند و روا بود که راه چون کثر باشد آنرا جائر خوانند لانه یجور و یمیل بصاحبه عن سنن الصواب فهو إذاً جائر بسالکه بر این وجه بر ظاهر خود باشد و از ظاهر عدول نباید کرد. و سبیل مؤنث است در لغت اهل حجاز و گفته اند لفظش واحد است و معنی جمع برای آن مؤنث باشد و مراد بقصد السبیل دین مسلمانی است و مراد بجائر جهودی و ترسائی و هر چه جز ره حق باشد از ملل کفر، جابر عبدالله گفت مراد بقصد السبیل بیان شرائع است، عبدالله مبارک گفت مراد سنت است و بجائر مراد أهواء و بدع. بیانه قوله «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ» و در مصحف عبدالله هست و منکم جائر و این قوت آن قول باشد که کلمه من باب نهاره صائم باشد (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَايَكُمْ أَجْمَعِينَ) و اگر خدای خواهد همراه هدایت دهد این مشیت جبر و قهر است چنانکه بیان کردیم فی قوله «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلِّمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تَكْفُرُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» تو اگراه خواهی کرد یا محمد یعنی اگراه نه کار تو است اگراه خدای تواند ولیکن نکند از آنجا که حکمت راه ندهد و گفته است «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و هر آیه که مانند آنست تفسیر او این باشد که گفتیم من قوله: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» و قوله «وَلَوْ شَاءَ لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هَدِيهَا» برای آنکه ارادت اختیاری خود هست و کرده است، موقوف نباشد بر شرطی، قوله:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) او آن خداست که فرود آورد برای شما از آسمان آبی

یعنی آب باران (لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ) شمارا از آن خورش است و از آن درختان شما را پرورش است بهری شرب شماست و بهری شرب درختان شماست تا آنرا آب باران می پرورد و بهری از آن میوه دار باشد و بهری از آن برای هیزم و دربرگ او چهارپای شما علف است.

وقوله (فِيهِ تَسْبِيْمُونَ) ای ترعون أنعامکم وبقال سامت السائمة إذا رعت وأسميتها إذا رعتها ورعى هم لازمست وهم متعدی وسوم جز لازم نباشد وقال الاعشى :

وَمَشَى الْقَوْمُ بِالْعِمَادِ إِلَى الرَّوْحَى وَ أَعْيَا الْمُسِيمَ أَيْنُ الْمَسَاقِ (۱)

و اصل او ابعاد السائمة فی المرعى و منه السوم فی البيع لارتفاع فی الثمن و الزيادة فيه و منه قوله **تَسْبِيْمُونَ** « لا يدخلن أحدکم فی سوم أخیه » ای لا یزید علیه فی الثمن إذا أراد شراء و منه قولهم سامه الخسف إذا كلفه لانه العلو و الشطط .

(يُنْبِتُ لَكُمْ) میرویانند علی الحال یا برویانند دراستقبال برای شما عامه قراء خواند یبنت بالیاء والمعنی یبنت الله. و عاصم بروایت مفضل و حماد و یحیی بنون خواندند علی إخبار الله عن نفسه (به) بآن یعنی بدان آب باران (الزرع) انواع کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و ازهمه میوهها (إن فی ذلک) در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که نظر و تفکر کنند .

(وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) و مسخر بکرد برای شما شب و روز و آفتاب و ماء و ستارگان تا برای منافع شما میگردید بعلم او بمصالح شما و قوله « مسخرات » نصب بر حال است از مفعول و حفص خواند عن عاصم (وَالنَّجْمُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ) برابتداء و خبر و باقی قراء بنصب هر دو خواندند عطفاً علی ما فی قوله « اللیل والنهار » و التسخیر التذلیل و منه السخریه لان الساخری تذلل المسخور منه (إن فی ذلک) در این آیاتی و دلالاتی هست عاقلان را . (۲)

(وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ) ما موصوله است و محل او نصب است عطفاً علی قوله « و سخر لكم اللیل

والنهار » و نیز مسخر کرد آنچه آفرید برای شما و الذرء الخلق یقال ذرأ الله الخلق و برأهم ای خلقهم و اصل کلمه اظهار الشيء بالایجاب باشد و منه ملح ذرانی (۳) اذا كان ظاهر البیاض (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) نصب او بر حال است از مفعول و رفع الوانه بمختلف است لان اسم الفاعل یعمل عمل الفعل . بالوان

(۱) این بیت را در تفسیر طبری بوجه دیگر روایت کرده است و جای دیگر ببارت دیگر منقول

است و معنی آن است که مردم با مهتر خود سوی روحی رفتند (ناحیتی در شام) و بتب افکند راننده را کوفتگی رانند .

(۲) این آیات ترغیب در علوم طبیعی است خصوصاً در حال حیوان و نبات و فوائد و حکمی که

خداوند در آنها بکار برده است تا از آن بخالق پی برند و اگر گوئی بسیاری از اصحاب این علوم شاگرد گوئیم توجه بسیار به صنعت آنان را از صانع باز داشته همه کس چنین نیست .

(۳) ملح ذرانی را در اصطلاح ما نمک ترکی می گویند و در بعض کتب طبی اندرانی تصحیف است .

و انواع مختلف که يك بايك نماند. الوان شاید تا حمل کنند بر حقیقت و شاید تا حمل کنند بر انواع و شاید که حمل کنند بر هر دو وجه ، بنزدیک ما هر لفظ بیکبار عبارت توان کردن از دو معنی مختلف و از حقیقت و مجاز و این مسئله ایست از اصول فقه (۱) که يعبر باللفظة الواحدة عن المعنيين المختلفين و عن الحقيقة و المجاز كقولهم «إذا غاب الشفق فصل العشاء الآخرة» أراد الحمرة والبياض معاً . و «إذا لمست جاريتك فأعد الطهارة» و أراد اللبس والجماع معاً (إن في ذلك لآية) در این آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند . و قوله (يَذْكُرُونَ) اصله يتذكرون قلبت التاء ذالاً ، ثم أُدغمت في الذال .

(وَهُوَ السَّيِّدُ السَّخِرُ الْبَحْرِيُّ) و آن خداست که مسخر کرد دریا را تا از آنجا که گوشت تازه می خورید. مراد ماهی است . و از این آیه نتوان دانست که هر ماهی که در دریاست حلال است (۲) بل بیشتر انواع ماهی اِحرام است او مکروه و از ماهی حلال آن باشد که فلوس دارد و آنچه بر او فلس نباشد نباید خورد «و طریاً» بهمزه نشاید برای آنکه اصل او از طرو و طراوت است (وَتَسْتَخْرِجُوا) و نیز تا برون آرید از او یعنی از دریا (حَلِيَّةٌ) حلی که در پوشی از لؤلؤ و مرجان و انواع خرز که از دریا بر آرند . یحیی بن اسماعیل گفت مردی نزدیک باقر عليه السلام آمد و او را گفت بر حلی زنان زکاة باید داد؟ گفت نی هی كما قال الله تعالى «حلية تلبسونها» (۳) (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ) و کشتیها بینی دراو مواخر ، عبدالله عباس

(۱) این مسئله در اصول فقه است که آیا میتوان لفظ مشترك را در بیش از يك معنی استعمال کرد یا جائز نیست در صورتی که اجتماع آنها ممکن باشد مانند دوش در فارسی که مشترك است هم شب گذشته را از آن می خواهند و هم دوش بمعنی منكب و پشت شانه و سعدی گوید :

آن سیل که دوش تا کمر بود امشب بگذشت خواهد از دوش

دوش در مصرع اول بمعنی گذشته است و ممکن نیست از آن معنی منكب خواست اما در مصرع دوم هر دو ممکن است و سعدی هر دو را خواسته هم شب گذشته و هم منكب . از علمای اصول آنها که در ادب مهارت دارند جائز می شمارند و آنها که در ادب ضعیفند و بقیاس و عقل اعتمادشان بیشتر است جائز نمی دانند و استعمال در حقیقت و مجاز هم بر این قیاس ، و صاحب این کتاب همه را جائز میدانند . (۲) چون «لحماً طریاً» مجمل است نه مطلق .

(۳) اگر در حلیه زکاة بود باید در قلیل و کثیر آن زکاة داد چون نصابی برای آن از شرع

معهود نیست و اگر کسی يك مروارید بیرون آورد حلال نیست مگر زکاة آنرا بدهد و این برخلاف اطلاق

گفت جواری یعنی رونده سعیدجیر گفت معترضة پدید آمده قناده ومقاتل گفتند مقبله ومدبره روی فرا کرده بهری و بهری پشت بر کرده بیکبار، حسن بصری گفت مواقر گران بار. فرآء و أخفش شقاقة للماء بصورها بسینه آب می شکافند، مجاهد گفت مواخر دافع الرياح والرياح لايدفعها، او بادرا دفع کند و باداو را دفع نکند، ابو عبیده گفت صوايح آواز کننده، ومواخر فواعل باشد واحدتها ماخرة من المخر وهو الدفع والشق، والمخر صوت هبوب الرياح إذا اشتد و مخر الارض شقتها، و يقال: امتخرت الريح وتمخرتها إذا نظرتها من أين تهب، و منه الحديث «إذا أراد احدكم البول فليتمخر الريح» أي لينظر من أين مجراها وهبوبها فليسد دبرها لئلا يرد عليه البول و اصل كلمه دفع وشق است چنانکه گفتيم (وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) و نیز مسخر کرده است برای شما دریا تا طلب کنید از فضل و نعمت او یعنی طلب روزی کنید در او بطریق تجارت (۱) (وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و تا همانا شا کر باشید و شکر خدا کنید. (وَ النِّقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَواسی) و از جمله نعمتهای او بر شما آنست که کوهها بر زمین افکند تا زمین را چون میخ باشد، ورواسی صفت محذوفی است ای جبالات رواسی من رسیت ای ثبت و واحدتها راسیة (أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) ای لئلا تمید بکم. تا شما را نلخشانند (۲) و مادیمید ای مال یمیل، و مثله قوله «بین الله لكم أن تذلوا» برای آنکه بیان برای نفی ضلال باشد، و فرآء گفت در هر دو آیه معنی آن است که کراهة أن تمید بکم و کراهة أن تذلوا یعنی این کرد که نخواست که شما گمراه شوید یا زمین بگردد بشما، واصل امید الحركة والاضطراب و الاكفاء (۳) و هب منبه گفت خدایتعالی زمین بیافریدمی جنبید چنانکه کشتی باشد بر سر آب و گفتند بار خدایا کس بر آنجا آرام نتواند گرفتن خدای تعالی در شب کوهها بیافرید و میخ زمین کرد و فرشتگان ندانند تا خدای تعالی کوهها از چه آفرید (۴) و روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت چون خدای تعالی زمین بیافرید زمین آرام نمی گرفت گفت بار خدایا بر من جماعتی خواهی آفریدن که تورا آزارند و معصیت کنند و پلیدیها بر من اندازند خدای تعالی کوهها بر او افکند تا مؤتد شد بعضی شما می بینید و بعضی نمی بینید و این ائما بر طریق

(۱) بتجربه ثابت است که هر قوم در کشتی رانی و دریا نوردی بیشترند در ثروت از دیگران بیشترند.

(۲) در برهان قاطع گوید لخشیدن بمعنی لغزیدن است.

(۳) اكفاء: قِدر و اِناء و ارونه کردن و ریختن. آن است که در ظرف باشد.

(۴) بروایت و هب بن منبه اعتباری نیست چون وی از پنجم روایت نکرده و برای فرشتگان روز

و شب یکسان است.

تمثیل باشد (۱) و اِمّا از قول فرشتگان که بر زمین موکلند (وَ أَنْهَاراً) ای و جعل لکم انهاراً (وَ سُبُلًا) و برای شما راهها و جویها کرد، و نصب او بر فعل مقدر باشد چنانکه گفتیم من قوله «وجعل» و معطوف نباشد علی قوله و «القی» که معنی ندارد و مثله قول الشاعر:

«عَلَّقْتَهَا تَبْنًا وَمَاءً بَارِدًا» ای و سقیتها ماء بارداً ، و مثله قول الشاعر:

تَسْمَعُ فِي أَجْوَاهِیْنِ صَرْدًا وَ فِي الْيَدَیْنِ جُسَاءً وَ بَدْدًا (۲)

ای و تری فی الیدین برای آنکه درشتی دست و شکافهای او مسموع نباشد مرئی باشد (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) تا باشد که شما راه برید بمقاصدی که شمارا باشد .

(وَ عِلَامَاتٍ) ای و جعل لکم علامات و شما را در زمین علامات و نشانها کرد از کوهها و جز کوهها که شماراها بآن بشناسید. بعضی مفسران گفتند اینجا کلام تمام است که و علامات آنکه ابتدا کرد و گفت (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) و ستاره راه برند ایشان ، حجر بن کعب و کلبی گفتند اینهمه يك حدیث است و مراد آن است که کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب، مجاهد و ابراهیم گفتند مراد بهردو نجوم است که بهری علاماتند و بهری هدایت راشیند سدّی گفت مراد ثریا و بنات النعش و فرقدین و جدی که مردم باو راه برند و قبله بشناسند قتاده گفت خدایتعالی ستاره سه کار را آفرید یکی زینت آسمان را ، و دوم رجوم شیاطین ، و سیم علاماتی که باو راه برند و هر که جز این گوید برای خود گوید چیزی که او را بآن علمی نباشد .

(أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ) آنکه ملامت کرد و توبیخ آنان را که عبادت اصنام کردند گفت آنکه خالق باشد قادر باشد بر انشاء خلق چنان باشد که نیافریند و نتواند آفریدن (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) هم اندیشه نکنید تا چگونه تسویه کنید میان قادر و عاجز و عالم و جاهل و زنده و مرده چون این هر دو جمله را صورت استفهام است ، و مراد تقریر و توبیخ نظیره قوله : «هذا خلق الله فأروني ماذا خلق الذين من دونه» و قوله «أروني ماذا خلقوا» . آنکه چون بسیاری نعمتهای خود را تفصیل داد باز نمود که نعمت او نه چندان است بر خلقان که

(۱) یعنی زمین را تشبیه بانسان فرمود و بزبان حال نطق کند و مقصود از زمین قطعات خشکی است که در اول خلقت بر روی آب پدید آمد چون آب بر همه کره احاطه داشت و اندکی از زمین از قعر دریا برجست و از آب بدر آمد و باطن زمین هم اکنون مایع است و بسنگینی کوهها استوار گشته و گرنه پیوسته میلرزید.

(۲) سردگذاشتن تیر از نشانه است و صدای آن شنیدن است و جساء خشکی بند دست و بدد جدا بودن دستها از هم دیدنی است و این بیت در تفسیر طبری بوجه دیگر نقل شده است .

آن را حد و حصر باشد و شمار با و رسد گفت :

(وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) اگر خواهید تا نعمت خدای بشمارید و آن را در عدد آرید نتوانید چو آن را حدی و حصری نیست. واصله احصاء افعال من الحصى که سنگریزه است ، آنکه معنی آن باشد که احصی ای جعل معه الحصى برای آنکه آن کس که چیزی شمارد که بانگشت حساب بر نتواند گرفتن بحصى و سنگریزه نگاهدارد پس شاید که من باب احفرت زیداً بئراً باشد ای جعل معه حصى، و شاید که الف اِزاله را باشد که سنگریزه شمرده در دست بهر عدد که مقصود بود یکی بیندازد من باب عربت معدته و اعربتها إذا ازلت فسادها باشد.

(وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ) آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای داند آنچه پوشیده دارید و آنچه آشکارا دارید و اسرار و اعلان مصدر باشد و سر و علانیه اسم باشد یعنی بر من پوشیده نیست افعال و احوال و اقوال شما آنچه در دل دارید و آنچه بر زبان برانید و آنچه در شب پوشش کنید و آنچه با آشکارا کنید و مثله قوله « سواء منكم من أسر القول و من جهر به - الاية » .

(وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) یعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و یحیی و حلمی «یدعون» بالياء خبراً عن الغائب، و دیگر قرآء بقاء خطاب آنکه حقتعالی بنوعی دگر تنبیه کرد گفت آنان را که شما میخوانید و می پرستید خالق نماند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده اند .

(أَمْواتٌ) آنکه آن را بند زد (۱) گفت مرد گانند و جماداتند ، آنگاه آن را بند دیگر زد گفت : (غیر اُحیاء) زنده نیستند . و قوله «اموات» مرفوعست بخبر ابتداء محذوف ای هم اموات و «غیر احياء» بر سبیل تأکید است و گفتند مراد آن است که مرد گانند که هرگز زنده نبوده اند قوله : (وَ مَا يَشْعُرُونَ أَتَانُ يُبْعَثُونَ) در او دو قول گفتند یکی آنکه مراد اصنام اند یعنی اصنام ندانند که ایشان را کی زنده کنند . آنکه از ایشان خبر چنان داد که از عقلاء برای آنکه کفار ایشان را بجاری مجرای عقلاء کردند و علماء ایشان را معبودان ساختند و این مسئله چند جای برفت . و قولی دیگر اینکه این معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند . و قولی دگر آنکه مراد کافرانند یعنی کافران ندانند که ایشان را کی زنده خواهند کرد . و قول اول اولیتر است و قریب تر بمعنی برای آنکه تا چنانکه نفی حیات و قدرت

(۱) یعنی تأکید کرد .

کرد از ایشان نفی علم کرده باشد تا تنبیه بود بر آنکه ایشان نیز نه قادرند و نه عالم و نه حی ندانند که مردگان را کی زنده خواهند کرد «وایان» بمعنی متی باشد.

(إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ) خدای شما يك خداست خلاف آنکه جمله فیر ق اهل باطل گفتند علی اختلاف اصنافهم من الثنویة والنصاری و المجوس و عبدة الاصنام و أصحاب الطبائع و غیرهم (فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) آنانکه بقیامت ایمان ندارند دلهای ایشان منکرند حق را و حق نمی شناسند از آنجا که نظر و اندیشه نمیکنند. و اضافت إنکار با دل کرد در آیت و اگر چه فعل از جمله ایشان صادر باشد از آنجا که محل فعل و آلت فعل اعنی إنکار دل است و معانی را که آلت درودل باشد بر توسع گویند از فعل دل است (وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) و ایشان متعظم و متکبرند و مستنکف از آنکه سر بحق فرود آرند.

(لَا جَرَمَ) ای حق و وجب و اجباست و درست که خدایتعالی داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و حقتعالی دوست ندارد متکبران را، و در کتب أوائل هست که خدایتعالی گفت «الكبرياء ردائي والعظمة إزاري فمن نازعني واحداً منهما ألقيته في النار» کبریا ردای من است و عظمت إزار من هر که منازعه کند بامن در یکی از این دو او را در دوزخ افکنم. قوله :

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۷) لِيَحْمِلُوا

و چون گفته شود مر آنها را چه چیز فرستاد پروردگار شما گفتند افسانه گذشتگان است تا بردارند

أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ الْأَسَاءُ

بارگناهشانرا تمام روز رستخیز و از گناهان کسانی که گمراه کنند آنها را بغیر دانشی آگاه باش بد است

مَا يَزِرُونَ (۲۸) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ

آنچه بر میدارند بتحقیق کید کردند کسانی که از پیش بودند پس آمد خدا بنیان آنها را از بنیانها پس افتاد

عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۹) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بر آنها سقف از بالا شان و آمد شان شکنجه از جائی که نمیفهند پس روز رستخیز

يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ

رسوائی دهد شان و میکوبد کجا باشند شریکانم آنانکه بودید خلاف میکردید در آنها گفتند آنانی که

أَوْ تَوَالِ الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۳۰) الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ

داده شدند دانش بتحقیق رسوائی امروز و بدی بر کافران کسانیکه میمیرانندشان فرشتگان ظالمی اُنفسیهم فالتوا السلم ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیما بما ستم کنندگان خودهاشان پس افکندند صلح را نباشیم که بکنیم از بدی آری بتحقیق خداوند داناست بآنچه کنتم تعملون (۳۱) فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين (۳۲)

بودید میکردید پس درآئید در های جهنم را همیشگی در آن پس بداست جایگاه متکبران

و قيل للذين اتقوا ما ذا انزل ربكم قالوا خيرا للذين احسنوا

و گفته شد مر آنانرا که پرهیز کردند چه چیز فر و فرستاد پروردگار شما گفتند خوبی را برای آنانکه نیکوئی کردند

في هذه الدنيا حسنة و لدار الآخرة خیر و لنعم دار المتقين (۳۳) جنات عدن

در این دنیا خوبی است و هرآینه خانه آخرت بهتر است و خوباست خانه پرهیزکاران بهشتهای عدن

يدخلونها تجري من تحتها الأنهار لهم فيها ما يشاؤون كذلك يجزي الله

در آیند آنرا روان است از زیرش نهرها مر آنها را در آنست آنچه میخواهند اینچنین جزا دهد خدا

المتقين (۳۴) الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُ نَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ

پرهیزکاران را آنانکه میمیرانند آنها را فرشتگان پاکان میگویند سلام بر شما درآئید بهشت را

بها کنتم تعملون (۳۵) هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي أمر ربك

بآنچه بودید شما میکردید آیا مینگردند مگر آنکه آمدشان فرشتگان یا بیاید امر پروردگار تو

كذلك فعل الذين من قبلهم و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون (۳۶)

اینچنین کردند کسانیکه از پیش آنها بودند و نه ستم کرد آنها را خدا ولیکن بودند خودهاشان را ستم میکردند

فأصابهم سيئات ما عملوا و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون (۳۷) و قال

پس رسید آنها را بدیهای آنچه میکردند و فروگرفت آنها را آنچه بودند بآن استهزاء میکردند و گفتند

الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا ولا

کسانیکه شرك آوردند اگر خواستی خدا نمی پرستیدیم ماها از غیر او از چیزی ما و نه پدران ما و نه

حرمنا من دونه من شيء كذلك فعل الذين من قبلهم فهل على الرسل إلا البلاغ

حرام کردیم ما از غیر او هیچ چیز را اینچنین کردند آنانکه از پیش آنها پس آیا بر پیغمبر هست مگر رسانیدن

الْمَبِينُ (۳۸) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

هویدا وبتحقیق برانکیتیم در هر گروهی پیغمبری را. آنکه بپرستید خدا را و بپرهیزید بت را
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا

پس از آنها کسی را هدایت کرد خدا و از آنها کسی سزاوار شد بر او گمراهی پس سیر کنید در زمین پس بنگرید
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (۳۹) إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

چگونه باشد سرانجام تکذیب کنندگان اگر کوشنده باشی بر هدایت آنها پس بتحقیق خدا رهبری نکند
مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۴۰) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ

هر کرا گمراه کرد و نیست مر آنها را یاری کنندگان و سوگند خوردند بخدا سخت قسمها شانرا بر نمیا نگیرد
اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَ عَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۱) لِيَبَيِّنَ لَهُمْ

خدا آنکه میمیرد آری وعده ایست بر او بر راستی ولیکن بیشتر مردم نمیدانند تاروشن شود بر آنها
الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۴۲) إِنَّا

آنکه اختلاف میکردند در آن و تا بدانند آنها که کافر شدند که آنها بودند دروغگویان جز این نیست
قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۳)

گفت ما هر چیز را چون خواستیم آنرا آنستکه میگوئیم مر آنها را باش پس میشود

قوله تعالى (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ -الآية) حقتعالی در این آیت بیان کرد

که چون گویند این کافران را که این که خدای شما را فرستاده است چیست یعنی این قرآن؟

ایشان گویند افسانه پیشینگان است ، و این برای آن گفتند که در قرآن بعضی قصص اوائل

است و حقتعالی این قصص بنوعی معجز فرستاد برون از مصلحت و لطف که در او هست برای

آنکه ایشان عالم بودند باحوال رسول ﷺ و ولادت او در میان ایشان بود و نشو و تر بیت او پیش

ایشان بود و دانستند که او هرگز پیش کسی نرفت که قصه او ایل داند و بر کسی نخواند و با

کسی ننشست و با کسی اختلاط نکرد و چیزی نوشت و نوشته بر نخواند ، آنکه همچنانکه

در کتب ایشان بود از قرآن برایشان میخواند تا بدانند که آنچه میگوید از وحی میگوید و

إلا او غیب از کجا میداند آنچه او برسبیل اظهار معجز ایراد کرد ایشان بر سبیل طعن باز

گفتند که آنچه خدای بر محمد ﷺ باز فرستاد نیست إلا افسانه پیشینگان . و اساطیر افاعیل باشند

السطر و هو الكتابة و واحدتها اسطارة و أسطورة و این بناهای مبالغه است یعنی آنچه أوائل نوشتند در کتابهاشان .

(لِيَحْمِلُوْهُ اَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) این لام صورت لام غرض دارد و بمعنی لام عاقبت است بر آن وجه که شرح دادیم که پندارید غرض این کافران آن بوده است تا حمل اوزار خود کنند و بعضی اوزار آنانکه اتباع ایشان بودند از آن جد و استقصاء مبالغه که میکردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان باضلال، و اوزار اَثقال باشد واحدهاوزر. آنکه گناهان را بآن تشبیه کردند از آنجا که آن نیز بر گردن و پشت بار گران باشد و سلاح را از اینجا اَوْزَار الْحَرْب گویند فی قوله «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا» ای حتی تضع اهل الحرب السلاح . و قوله «اَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً» نصب او بر حالست و برای آن گفت «كاملة» که وزر گناه ایشان و یاران و وبال و عقوبت آن بتمام و کمال بر ایشان باشد که ایشان کرده اند و از ایشان صادر بوده است بجمیع وجوه و حقایق . قوله (وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّوْنَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ) «من تبعض راست و نیز بهری اوزار و اثقال اتباع خود که ایشان را اضلال میکنند و باضلال میخوانند اینجا برای آن بهری گفت و در اول جمله که آنجا برداعیان باضلال بیشتر از وبال دعوت نباشد وبال فعل بر فاعلان باشد و عمل متبوعان اوزار اتباع بر سبیل توسع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان باشد، و مثل این در معنی قول النبی ﷺ «من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من أجره شيء، و من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من وزره شيء» هر که اوستنی نیکو نهد مزد آن او را باشد و مزد آن کس که بر او عمل کند یعنی مثل مزد آنکه بر آن عمل کند تا بروز قیامت بی آنکه از مزد آن چیزی بکاهانند، و هر که سنتی بد نهد و وبال آن او را باشد و وزر و وبال آن کس که بر آن عمل کند یعنی مثل وزر آن تا بروز قیامت بی آنکه از وزر و عقاب او چیزی بکاهانند (أَلَا سَاءَ مَا يَزْرُونَ) الا بد چیزی است آنچه ایشان حمل میکنند یعنی بد میکنند آن اضلال که میکنند اتباع خود را و «ما» نکره موصوفه است و المعنى والتقدير بئس شيئاً أي بئس الشيء شيئاً يحملونه.

(قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنکه حقتعالی گفت مکر کردند آنانکه پیش ایشان بودند و اصل مکر قتل باشد بحیله یا بجهد مضرت و منه امرأة مذكورة إذا كانت محكمة الخلق (فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ) خدای تعالی بنیان ایشان آمد یعنی قصد کرد، اتیان

اینجا بمعنی قصد باشد. حقتعالی بناهای ایشان را قصد کرد از قاعده خود و بیرون کرد تاسقف و آسمانه خانه بسرایشان فرود افتاد از بالا، سؤال کردند از مطاعن قرآن و گفتند چون بگفت (فَخَرُّوا عَلَيْهِمْ السَّقْفُ) آسمان برایشان فرود افتاد «من فوقهم» گفتن چه فائده باشد و آسمان خانه جز از جهت فوق نباشد پس این چون حشوی است که در تحت او معنی نیست. گوئیم از این چند جواب گفتند اهل توحید: یکی آنکه فائده (مِنْ فَوْقِهِمْ) آنست که سقف بیفتاد و ایشان در زیر آن بودند برای آنکه روا باشد که سقف فرود آید و ایشان در زیر آن نباشند چنانکه یکی از ما گوید خَرُّوا عَلَيَّ دَارِي و اگر چه او در زیر آن نباشد بمعنی فسد علی پس این فائده بزرگ باشد و معنی که اگر این لفظ نبود مفهوم نگشتی. و وجهی دیگر آنکه علی بمعنی عن باشد ای عنهم، و المعنی عن کفرهم و ضلالهم چنانکه شاعر گفت:

أرْمِي عَلَيْهَا وَهِيَ فَرَعٌ أَجْمَعُ وَهِيَ ثَلَاثُ أَذْرَاعٍ وَ إصْبَعُ (۱)

علیها ای عنها لان العرب يقول رميت علیها پس علی بجای عن بنهاد چون چنین باشد از کلمه «من فوقهم» چاره نباشد تا بدانند که ایشان را این عذاب باستحقاق بود. وجه سیم آنست که علی بمعنی لامست برای آنکه لام خلاف علی باشد و نقیض او، و عرب نقیض را بر نقیض حمل کنند چنانکه نظیر را بر نظیر حمل کنند، و يقول: خَرُّوا عَلَيَّ لَوْجِهَهُ ای علی وجهه قال الله تعالی «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» و قال الطرماح في وصف ناقة:

كَأَنَّ مَحْوًا أَمَا عَلِي تَفَنَّا تَهَا مَعْرَسُ خُمُرٍ وَ قَمَعَتُ لِبَجْنَا حِ (۲)

ای علی جناح وهی عظام الصدر و عرب لفظ علی در مثل این مواضع در شکر بکار دارند يقولون شهد علیه، و دعا علیه، و فسد علیه امره، و خرب علیه منزله، و قيل علیه ای کذب فی حقه، و قال الشاعر:

وَ لَكِنَّ قَدَّ أَنَا نِي أَنْ يَحْنِي يُقَالُ عَلَيْهِ فِي بَقَعَاءَ شَرِّ (۳)

(۱) از آن کمان تیر میاندازم و آن از بالای قصب یعنی نی ساخته شده است و گویند کمان عربی که از بالای نی بسازند شکاف نمی خورد، و اندازه آن سه ذراع و یک انگشت هم بیشتر. این بیت از حمید ارقط است.

(۲) مقصود شاعر از محوی آن جای زمین است که سینه شتر هنگام خفتن بر آن سائیده میشود و معرس خمر گویند نشانه حصیر خرماست بر پهلوی آنکه بر حصیر تکیه زند یا بخوابد و شاعر جای سینه شتر را به نشانه حصیر تشبیه کرده است والله العالم.

(۳) در مجلد اول صفحه ۲۶۹ گذشت.

و اینطریقه بیان کرده ایم در سوره البقره فی قوله « و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان » وجه چهارم آنست که برای تأکید گفت و زیادت بیان چنانکه « ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور » و دل جز در سینه نباشد. والله اعلم بمراده (وَآتَيْنَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ) و عذاب از جائی بایشان آمد که ایشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نکردند چنانکه در مثل گفته اند من مأمنه یؤتی الحذر ، مرد حذر کننده را از آنجا گیرند که ایمن باشد و از آنجا حذر نکند (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ) آنکه حقتعالی گفت اینکه در آیه اول برفت در دنیاست پس از آن روز قیامت خدای تعالی ایشان را بخزی و نکال کند و ایشان را دلیل و مبین کند . (وَ يَقُولُ) و گوید ایشان را (أَيْنَ شَرَكَايَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ) کجایند آن شریکان من یعنی آن شریکانی که بامن بداشتید و در حق ایشان مخاصمت و مخالفت میکردید چرا امروز حاضر نه اند تا از شما دفعی کنند، و مشاقه مخالفت باشد چنانکه تو در شقی و نیمه ای باشی و خصمت در شقی دیگر. و نافع خواند «تشاقون» بکسر نون علی تقدیر تشاقوننی ، آنکه يك نون بیفکند برای تخفیف زا و یاء بیفکند اکتفاء بالکسرة عنها (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) عند این حال عالمان گویند و آنان که ایشان را علم داده باشند یعنی پیغمبران و ائمه و مؤمنان (إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ) که امروز عذاب و نکال و خزی و لعنت بر کافران خواهد بود (الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ) آنکه وصف کرد ایشان را گفت آنان که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالم نفس خود باشند و قوله (ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ) نصب او برحالت از مفعول (فَالْقَوْمَ الَّذِينَ) گردن بنهاندند و تن بدادند و دلیل شدند و با مرگ حيله نداشتند چیز آنکه گفتند (مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ) ما شرکی نیاوردیم و بدی نکردیم و این از آن جایهاست که اضرار قول کردند در او فالتقدیر : فالقوا السلم وقالوا ما كنا نعمل من سوء . «ما» نفی است و کان برای آن آورد تا دلیل کند که فعل ماضی است و این را حکایت الحال گویند یعنی ما بد کردار نبودیم و المعنی عندنا و فی اعتقادنا و ظننا تا جواب آن باشد که سؤال کنند و گویند چگونه روا باشد که عند ملاقات فرشتگان و اعلام مرگ که وقت إلباء باشد دروغ گویند (بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بل خدای تعالی عالم است بآنچه شما کردید .

(فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) اینجا نیز هم قول مضمراست و التقدير و قيل لهم ادخلوا گویند ایشان را بدرهای دوزخ در شوید (خَالِدِينَ فِيهَا) نصب او برحالت (فَلْيَبْئِسَ

مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) بدجائی است متکبران را دوزخ، مخصوص بالذم از کلام بیفکند لدلالة المعنى عليه والتقدير بئس مَثْوَى المتكبرين جهنم آنکه وصف متقیان و حکایت کلام ایشان کرد چون پرسیدند ایشان را که خدای چه فرستاد یعنی در کتاب خدا چه گوید(قالوا خيراً) گفتند خیر و نیکی نصب او بر فعلی مقدر است یعنی انزل ربنا خيراً. ودر قصه اول ما بعد قول رفع آورد من قوله «أساطير الاولين» ای هی اساطیر الاولین چو مؤمنان مقر بودند بنزول قرآن، کافران مقر نبودند بل گفتند منزل نیست از آسمان چه اساطیر الاولین است و اساطیر منزل نباشد، سیبویه گفت در رفع که «ذا» بمعنی الذی است و «ما» استفهامی است ای ما الذی انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین علی تقدیر هو اساطیر و در دوم ماذا بمنزلات یکی اسم است التقدير أي شيء انزل ربکم قالوا خيراً علی تقدیر انزل خيراً پس در اول بدل مرفوعست و در دوم بدل منصوب، هردو قول نیکوست آنکه حقتعالی حکایت رها کرد و در کلامی گرفت مستأنف گفت (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ) آنان را که نیکوئی کنند در این سرای دنیا نیکوئی باشد ایشان را (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ) و سرای آخرت بهتر باشد ایشان را یعنی در هردو سرای نیکوکاران را نیکی باشد جز که در آخرت بهتر بود ایشان را آنکه گفت (وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ) و مخصوص بالمدح بیفکند از کلام لدلالة المعنى عليه و التقدير و نعم دار المتقين الجنة چنانکه مقدر است آنجا که «ولبئس مَثْوَى المتكبرين جهنم» و نیک سرائی است متقیان و پرهیزکاران را بهشت، آنکه وصف کرد آن بهشت را گفت:

(جَنَّاتٌ عَدْنٍ) و رفع او بر بدل دار المتقين است و روا بود که مخصوص بالمدح او باشد چنانکه نعم عون الرجل غلام زید. بهشتها مقام و عدن اقامت باشد يقال: عدن بالمكان اذا اقام به. (يَدْخُلُونَهَا) که این پرهیزگاران در آنجا شوند و از صفت او آن است که از زیر درختان او جویها می رود (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ) ایشان را باشد در آنجا هر چه خواهند «لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْيُنُ» (كَذَلِكَ يَجْزِي اللهُ الْمُتَّقِينَ) چنین پاداش دهد خدای متقیان را.

(الَّذِينَ) محل او نصب است و صفت متقیان آنان که فرشتگان جان ایشان بردارند (طَيِّبِينَ) در آنحال که ایشان پاکیزه باشند و نصب او بر حال است از مفعول «يقولون» گویند فرشتگان ایشان را که سلام بر شما باد در بهشت شوید با آنچه کرده اید از ایمان و عمل صالح. در هردو آیه دلیل است بر آنکه جزاء از ثواب و عقاب بر عمل بود فی قوله (بِمَا كُنْتُمْ

تعمَلُون) جماعتی مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که مشرکان عرب در ایام موسم مردان را بر راه‌ها نشانده بودند تا مردمانی که از احیای عرب آمدندی ایشان را بنقیر افکندندی از رسول ﷺ پس چون ایشان گفتندی کفار مکه را «ماذا انزل ربکم» ایشان گفتندی «اساطیر الاولین» چون بمکه آمدندی از صحابه رسول ﷺ پرسیدندی که «ماذا انزل ربکم» گفتندی «خیراً» آنکه حق تعالی در این آیات ذکر هر دو گروه کرد و ذکر حیات و ممات و منقلب و بازگشتگان الی قوله «طیبین یقولون سلام علیکم» محمد کعب القرظی گفت چون جان مؤمن بحنجره رسد و کار بر او سخت شود فرشته‌ای بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو بادای دوست خدای خدایت سلام می کند و بشارت باد تو را ببهشت. آنکه حق تعالی با حدیث کفار شد و توییح ایشان گفت :

(هَلْ يَنْظُرُونَ) والمعنی هل ينظرون و این نظر اینجا بمعنی انتظار است چه گوش میدارند این کافران إلا آنکه فرشتگان با ایشان آیند، در او چند قول گفتند: یکی آنکه بانزال عذاب بر ایشان. قول دگر بقبض ارواح ایشان. قول دگر بر حسب اقتراح ایشان که ایشان گفتند «لوما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین» قولی دگر علی سبیل الاستعظام والاجلال کما قال تعالی «هل ينظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة» و این طریقه بیان کردیم باستقصاء در سورة البقره، در این آیت همچنان باشد (اَوْ یَأْتِيْ اُمْرُ رَبِّكَ) تا فرمان خدای تو آید یعنی روز قیامت حق تعالی گفت (کَذٰلِكَ فَعَلَّ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آن کافران که پیش ایشان بودند همچنین کردند یعنی این کافران در این کفر آوردند و اقتراح محال کردند بایکدیگر مانند، نظیره قوله «كذالك کذب الذین من قبلهم» و قوله «كذالك قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم» آنکه گفت خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد تعالی علو اکبراً ولیکن ایشان بر خود ظلم کردند بترك نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر بر ایمان و ضلال برهدی.

(فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا) بایشان رسید بدی آنچه کردند یعنی عقاب آنچه کردند و مراد بسیئه اینجا عذاب است نظیره قوله و جزاء سیئة سیئة مثلها سیئة اول معصیت است و دوم عقاب (وَ حَاقَ بِهِمْ) فرود آمد و در رسید بایشان جزاء و وبال آن استهزاء که میکردند (وَقَالَ الَّذِیْنَ أَشْرَكُوا) حق تعالی در این آیه بیان کرد که مشرکان جبر چگونه گفتند مشرک که جبر گوید مع کفره قدری باشد گفتند اگر خدا خواستی نپرستیدمانی بدون

او هیچ چیزی را یعنی معبودی دیگر نگر فتمانی جز او نه ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی آنچه کردیم از بحیره و سایه و وصیله و حام حق تعالی گفت (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) همچنین کردند آنانکه پیش ایشان بودند آنکه گفت در اینکه ایشان کردند و گفتند خدای راهیچ منع نیست و پیغمبران او را هیچ تقصیری نیست بر پیغمبران چه باشد مگر بلاغی روشن که برسانند آنچه فرموده باشد ایشان را .

(وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا) حق تعالی گفت من در هر امت و گروهی و قرنی و جماعتی پیغمبری فرستادم از ایشان (أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ) ای بآن اعدوا بآنکه خدای پرستید و گفتند معنی آن است فقالوا و أمرُوا أَنْ اعْبُدُوا ، گفتند قوم خود را که خدای را پرستید در وجه اول باء محذوف است و در وجه دوم قول لدلالة الكلام عليه (وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) و از طاغوت پر هیزید و طاغوت هر چه بدون خدای او را پرستند و گفته اند فعلوت باشد من الطغیان (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ) بهری از آن امتان آن بودند که خدای ایشان راهدایت کرد بالطف و تمکین و مقربات و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند و بهری آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب برایشان واجب شد و ضلال اینجا ضلالت باشد از ره بهشت، و روا باشد که خبر باشد از آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مرد عبارت از این معنی بلفظ (حَقَّتْ) کرد ای وجبت آنکه گفت (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) بروید در زمین و بنگرید تا چگونگی بود عاقبت کار آن مکذبان که پیغمبران را تکذیب کردند و بدروغ داشتند .

(إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ) آنکه خطاب کرد با رسول ﷺ و گفت اگر چه تو حریصی بر ایمان ایشان (فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ) کار در حرص تو بسته نیست و خدای هدایت نکند آنرا که او گمراه باشد یعنی الطافی که با مؤمنان کند با کافران نکند از آنجا که داند که ایشان را لطف نباشد . و وجهی دیگر آنکه حکم نکند بهدایت آن کس که حکم کرده باشد بضللال او . و وجهی دیگر آنکه حکم نکند اهل دوزخ را بنهشت . کوفیان خواندند « فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي » بفتح یاء و کسر دال علی إضافة الفعل إلى اسم الله و باقی قرء خواندند « لایهدی » بضم یاء و فتح دال بر فعل مجهول و بر این قراءت معنی آن بود که ان الله لایهدی من یضله علی تقدیر لایهدی مضله یعنی آنرا که خدا اضلال کند بر این معنی که گفتیم کس او را هدایت نتواند کردن خلافاً علی الله، و خلاف نکردند در « یضل » که یاء مضموم است و ضاد مکسور من الاضلال و تقدیر اعراب او این است فان الله مضله غیر مهدی بر آنکه الله

مبتداء باشد و مضل مبتدای دوم و غیر مهدی خبر مبتداء دوم و مثال او این بود که **إِنْ زَيْدٌ أَلَا** یضرب من یکرمه علی تقدیر **إِنْ زَيْدٌ أَلَا** غیر مضروب من یکرمه (**وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**) و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد ، «ما» نفی است و «من» زیاده جاءت لتأكيد النفي (**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَأُيَبِّعَنَّ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ**) ابوالعالیه گفت سبب نزول آیت آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود باهم گفتگوئی کردند مسلمان گفت با آن خدای که خلقان را زنده کند پس از مرگ که چنین و چنین کنم مشرک گفت تو امیدواری که پس از مرگ کسی زنده خواهد شد آنکه سوگندی خورد مغلظ با خدا اگر هیچ مرده زنده بشود و خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت سوگند خوردند بخدای «جهد أيمانهم» غایت سوگندشان و نصب او بر مصدری باشد لامن لفظ الفعل و مثله **أُرْسَلُ الْعِرَاقَ** ای ارسل الابل معترك العراق . حق تعالی گفت (**بَلَىٰ وَوَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا**) نصب او بر مصدری است محذوف الفعل و التقدير بلی و عدالله و عدأ واجباً بلی خدا وعده داد واجب براو والا بیشتر مردمان ندانند. و روا بود که نصب او بر مفعول له باشد و التقدير بلی یبعثهم لوعده و عدهم بالبعث . و در خبر است که خدای تعالی گفت « **كذبني ابن آدم ولم يكن له ان يكذبني** ، و شتمنی ولم ينبغ له أن يشتمني » گفت فرزند آدم مرا بدروغ داشت و او را نبود که مرا بدروغ دارد و مرا دشنام داد و نشاید او را که مرا دشنام دهد. اما تکذیب او مرا آن است که سوگند خورد که من مردگان را زنده نخواهم کردن فی قوله « **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَأُيَبِّعَنَّ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ** » و اما شتم او مرا آنست که گفت « **اتخذ الله ولداً** » خدای فرزند گرفت « **وَأَنَا الْوَاحِدُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ** ولم يكن له كفواً أحد » قوله :

(**لَيُبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ**) این لام تعلق دارد بفعلی که « **وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا** » دلیل است بر او و التقدير و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلی لیبیعنَّ و عدأ علیه حقاً لیبیین . گفت کافران گفتند خدا مردگان را زنده نکند جواب داد که بلی زنده کند ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچه در او خلاف کردند (**وَلَيُعَلِّمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**) و نیز تا بدانند کافران که ایشان دروغ زن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی قولهم « **لَا يُبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ** » .

(**إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ - الْآيَةِ**) و معنی آیت آن است که ما چون خواهیم که فعلی کنیم از احياء موتی و جز آن مرا رنجی نرسد و مشقتی نباشد ، از طریق مثل (۱) بیش از آن نباشد

(۱) از طریق مثل گفت برای آنکه علمای ما خطاب معدوم را جازئ نمیدانند و حضرت امیر المؤمنین

(ع) فرمود کلمه کن همان ایجاد است و سرعت اطاعت ممکن را تمثیل به کن فیکون کرد .

که گوید کن بیاش ، بباشد ، و این برسبیل تقریب است بخاطر ماو برطریق تشبیه ، چنانکه یکی از ما چون کاری خواهد بفرماید بلفظ امر و عقیب آن مأمور به حاصل آید و همچنین عقب اراده او مراد حاصل آید چون از فعل او باشد و باین بیان که کردیم باطل شود سؤال طاعنان که طعن زدند و گفتند از دو بیرون نباشد یا مقذور را در حال عدم گوید کن یادرحال وجود گوید. اگر در حال وجود گوید موجود را کن بیاش وجهی ندارد، و اگر معدوم را گوید خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد. جواب آن است که گفتیم این نه برسبیل حقیقت است بر توسع و مجاز و تشبیه است، و بعضی متکلمان محققان از اصحاب اشعری باین آیه تمسک کردند و استدلال کردند باو بر قدم قرآن ، و گفتند چون خدای تعالی خلق که آفریند و فعل که کند باین قول کند که کن اگر این کلام محدث باشد این را نیز کلامی و قولی باید و این قول را نیز قولی حتی یودی الی مالا یتناهی پس باید تافعل محدث بکلام نامحدث کند و این گوینده فاضل را شرم نیاید از چنین فضل و عرض کردن اینفضل و گمان برد که خدای تعالی فعل بکلام کند ، نداند که خدای تعالی فعل بقادری کند . إما بقدرت بنزدیک ایشان (۱) ، بدلیل آنکه اگر قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض و سالیان میگفتی کن فعل حاصل نشدی باتفاق پس او را در فعل کردن بگفتار کن حاجت نیاید چه اینقول نه مقتضی فعل است نه آلت فعل بر- سبیل توسع و تشبیه است چنانکه گفتیم ، دگر آنکه اگر چنین بودی قدم عالم لازم آمدی برای آنکه چون قول کن قدیم باشد و عقیب آن بلافضل فعل حاصل بود باید تافعل باقول بیکجای حاصل باشد در ازلو آنکه در ازل موجود باشد قدیم بود و قدیم را بر محدث تقدم باید بمالا یتناهی از تقدیر اوقات ، و آنکه بتقدیر بریکوقت متأخر نباشد محدث نباشد و چون محدث نباشد بکن حاجت نبود او را. قوله:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

کسانیکه هجرت کردند در راه خدا از پس آنچه ستم کشیدند هرآینه منزلت دهیم آنها را در دنیا خوبیرا

وَلَا جُرْأَلِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۴) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۵)

وهرآینه مزد آخرت بزرگتر است اگر باشند بدانند کسانیکه شکیبایشوند و بر پروردگارشان توکل کنند

(۱) قادری و قدرت هر دو بیک معنی است چون یاء در قادری مصدری است الا آنکه اشاعره بقدرت

تعبیر میکنند و آنرا از صفات قدیمه زائده بر ذات می دانند و دلالت کلمه قادری بر متصور ایشان واضح نیست.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ
و نفرستادیم از پیش تو مکر مردانی را که وحی کردیم بسوی آنها پس سؤال کنید اهل ذکر را اگر باشید
لَا تَعْلَمُونَ (۴۶) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا

که نمیدانید بچتها و نوشته ها و فرستادیم بسوی تو قرآن را تا واضح کنی برای مردم آنچه
نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۷) أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ

فرستاده شد بسوی آنها و شاید آنها ببیندیشند آیا ایمن شدند آنانکه مکر کردند بدیهارا که فرو برد خدا
بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۸) أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ

بآنها زمین را یا بیاید آنها را شکنجه از جایی که نمیدانند یا فرو گیردشان در گردیدن آنها
فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۹) أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ

پس نباشند آنها بمعجز آوردن گان یا فرو گیردشان بر ترسناکی پس بتحقیق پروردگار شما هر آینه رؤوف

رَحِيمٌ (۵۰) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّسُوا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ

مهربان است آیا ننگریستند بسوی آنچه آفرید خدا از چیزی میافتد سایه آن از راست و چپ
سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۵۱) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ

سجده کنندگان برای خدا و آنها کوچک شد گانند و مرخدارا سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از
دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۵۲) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا

جنبنده و فرشتگان و آنها تکبر نمیکنند میترسند پروردگارشانرا از زیرشان و میکنند آنچه
يُؤْمَرُونَ (۵۳) وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ

مأمور میشوند و گفت خدا نکیرید خدایان را دو تا جز این نیست که او خدای یگانه است پس مرا
فَارْهَبُونِ (۵۴) وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ

ترسناک باشید و اوراست آنچه در آسمانها و زمین است و مر اوراست دین فرض شده آیا پس غیر خدا را
تَتَّقُونَ (۵۵) وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۶)

میترسید و آنچه شماراست از نعمتی پس از خداست پس چون رسید شمارا بدی بسوی او رومیآوردید
ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۷) لِيَكْفُرُوا

پس چون بازداشته گزند را از شما آنکاه گروهی از شما پروردگار شان شرک آورند تا کافر شوند

بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَمَشَّعُوا فَسَوْفَ تَعْمُونَ (۵۸) وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا

بآنچه دادیمشان پس بهره‌ور شدید پس زود بدانید و قرار میدهند برای آنچه نمیدانند بهره‌را از آنچه

رَزَقْنَاهُمْ تَأْتِيهِمْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ

روزی کردیم آنها را سوگند بخدا هر آینه پرسیده شوید از آنچه بودید میبافتید و قرار میدهند برای خدا دختران را

سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۶۰) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ

پاکست او و مر آنها را است آنچه میخواهند و چون مرده داده شود یکی آنها بدختر میگردد رویش سیاه و او

كَبِيمٌ (۶۱) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ

غیظ خورنده باشد میپوشاند از گروه از بدی آنچه مرده داده شده بآن آیان نگاه میدارد آنرا بخواری با نهان دارد آنرا

فِي الثَّرَابِ إِلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۶۲) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّ وَ لِلَّهِ

در خاک آگاه باش بد است آنچه حکم میکنند برای آنانکه نمیکروند برستخیز داستان بدیست و مر خدا را است

الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۳) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ

داستان بالا تر و اوست غلبه کننده درستکار و اگر فراگیرد خداوند مردم را بستم کردن آنها و انکذار

عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنَّ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً

بر آن هیچ جنبنده ای‌ذا ولیکن عقب اندازد آنها تا مدتی نامبرده پس چون آمد مدت آنها تأخیر نکنند ساعتی

وَ لَا يَسْتَفِدُّونَ (۶۴) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْفُرُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنْ لَهُمْ

ویشی نکیرند و میگردانند برای خدا آنچه را ناخوش دارند و میگویند زبانهاشان دروغ را که مر آنها را

الْحُسْنَىٰ لِأَجْرٍ أَنْ لَهُمُ النَّارُ وَ أَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۵) تَأْتِيهِمْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

خوبیست ناچار مر آنها را آتش است و بتحقیق آنها پیش افتادگانند سوگند بخدا بتحقیق فرستادیم بسوی

أُمَّمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَمَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ أَعْمَاهُمْ فَهُمْ وَ لَيْسَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

گروهی پیش از تو پس آراسته کرد برای آنها دیو کردارهاشان را پس اوست دوستدار آنها امروز و مر آنها را شکنجه

أَلِيمٌ (۶۶) وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى

دردناکست و فرستادیم ما بر تو کتاب را مگر تا روشن کنی برای آنها آنچه را اختلاف کردند در آن و هدایت

وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۷) وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

و رحمتی برای گروهی که میکروند و خدا فرو فرستاد از آسمان آبی را پس زنده کرد بآن زمین را پس مردنش

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۸).

بتحقیق در این هر آینه آیتست مرگروهی را که میشوند
 قوله تعالی (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ - الآیة) «الذین» در موضع رفع است بابتداء
 و قوله «لنبوئهم» در جای خبر اوست حق تعالی گفت و آنانکه هجرت کردند در راه خدا و
 برای خدا از مکه بمدینه آمدند و هجر و هجران مفارقت باشد و هجرة فعله باشد از او و
 این بناء هیئت را بود کالجلسة والمشیة والقعدة (۱) ودر شرع مخصوص است برفتن از مکه بمدینه
 پیش از فتح مکه از اینجا گفت رسول ﷺ «لا هجرة بعد الفتح» این هجرت شرعی است و آنکه
 گفت «لا هجرة بعد ثلاث» این هجرت لغوی است یعنی نشاید که مسلمانان از یکدیگر ببرند
 و یکدیگر را رها کنند بالای سه روز پس این اسم از اسماء مخصوصه است کالصوم والحج (مِنْ
 بَعْدِ مَا ظَلِمُوا) پس از آنکه برایشان ظلم کردند مفسران گفتند آیت در شأن بلال و صهیب
 و عمار و خباب و عابس و ابوجندل بن سهیل آمد و جماعتی، که مشرکان بمکه ایشان را عذاب
 کردند، قتاده گفت مراد امت محمدانند که از ظلم اهل مکه بچستند و بجهشه شدند آنکه خدای
 مدینه را دار هجرت رسول کرد، تا رسول ﷺ بآنجا شد و صحابه، و آنجا انصار پدید
 آمدند او را، و ایواء کردند (لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً) گفتند انزلهم المدينة و اطعمهم
 الغنیمه ایشان را بمدینه فرود آورم و غنیمه بطعمه ایشان کنم، یقال بوأته موضع کذا فتبوا أی
 انزلته فنزل ولا ونون تأکید جواب قسمی مقدر است ای والله لنبوئهم، در خبر است که عمر
 خطاب چون چیزی بمهاجر دادی گفتمی «خذ بارك الله لك فيه هذا ما وعدك الله في الدنيا» این
 آن است که خدای تعالی تو را وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاد در بهشت بهتر است آنکه
 این آیه بر خواندی و معنی آیه آنکه در دنیا با ایشان احسان کنیم (وَأَلْجُرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ)
 و ثواب آخرت مهتر و بهتر باشد اگر بدانند ایشان. آنکه وصف کرد ایشان را گفت «الذین
 صبروا» آنان که صبر کردند بر بلا و مشقت کافران مکه و بر خدای تو کل کنند در نجات و
 رستگاری از ایشان. قوله :

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ) گفت ما نفرستادیم از پیش
 تو إلا مردانی که بایشان وحی کردیم. گفتند سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند خدای
 از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد و اگر رسولی بما فرستد إلا فرشته نباشد حق تعالی

(۱) یعنی بهیئت راه رفتن و نشستن و قعدة و جلسه هر دو بمعنی نشستن است بدو لفظ مختلف و با

اختلاف حالت سابقه .

این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو پیغمبری جز مردانی نفرستادیم از بشر و وحی کردیم بایشان و برای آن گفت «إِلَّا رَجَالًا» تخصیص کرد مردان را که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان زنانند و دختران خدایند چنانکه گفت «وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثاً» (فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) پرسید از اهل ذکر اگر ندانید عبدالله عباس و مجاهد گفتند مراد باهل ذکر اهل کتابند و بعضی دیگر گفتند مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و جز او و ابن زید گفت مراد اهل قرآنند . رمانی و أزهري و زجاج گفتند مراد باهل ذکر اهل علمند باخبار امتان گذشته از مؤمن و کافر. و ذکر ضد سهو باشد و مرجع او با علمست . جابر جعفی روایت کرد از باقر عليه السلام که گفت «نحن اهل الذکر» ما اهل ذکریم از ما باید پرسیدن .

(بِالْبَيِّنَاتِ) خلاف کردند در آن که این باء تعلق به چه دارد بعضی گفتند تعلق با رسلنا دارد و «إِلَّا» بمعنی غیر است و تقدیر این است و ما ارسلنا بالبیّنات والزبر غیر رجال و مثله قولهم ما ضرب إلا اخوك عمراً أى ما ضرب عمرأ غیر اخيك وقال اوس بن حجر :

أَبْنِي 'لَبَيْتِي' لَسْتُمْ بِبَيْدِ إِلَّا يَدٌ لَيْسَتْ لَهَا عَضُدٌ (۱)

أى غير يد و قال الله تعالى «لو كان فيهما آلهة إلا الله» اى غير الله وقال الشاعر :

'نَبَيْتُهُمْ' عَذُّ بُوا بِالنَّارِ جَارَتَهُمْ وَ هَلْ يُعَذَّبُ إِلَّا اللهُ بِالنَّارِ (۲)

اى غير الله، بعضی دیگر گفتند فعلی دیگر مقدر است : و ما ارسلنا من قبلك إلا رجالا ارسلناهم بالبیّنات ، و مثله قول الاعشى :

وَلَيْسَ 'مَجْبِرًا' إِنْ أَتَى الْحَيَّ 'خَائِفٌ' وَ لَا 'قَائِلًا' إِلَّا 'هُوَ الْمُتَقَيَّبُ' (۳)

والمعنى قال انه المتغيب « بِالْبَيِّنَاتِ » اى بالدلائل والحجج (وَالزُّبُرُ) اى بالكتب يعنى ما پیغمبرانی را که فرستادیم از آدمیان بحجتها و کتابها فرستادیم و زبر جمع زبور باشد

(۱) لبینی نام زنی است . یعنی ای فرزندان لبینی شما دست نیستید یعنی یاری کسی نمی توانید کرد مگر دستی هستید که بازو ندارد .

(۲) این بیت را گویند کسائی از عرب نقل کرده و قائل و موضوع آن معلوم نیست یعنی خبر شدم که آنان همسایه خویش را با آتش عذاب کردند و آیا کسی غیر خدا احدی را با آتش عذاب میکند ؟

(۳) متغیب مسافر است و مجبر پناه دهنده . در مذمت مردی است که چون کسی از بیم دشمن بقبيله او پناه برد او را پناه نمیدهد و سخنی نمی گوید غیر يك سخن ' می گوید او مسافرت کرده است و نصب متغیب بقطع است و شعر در مجمع البیان بوجه دیگر نقل شده است .

فِعُولُ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ وَ اشْتِقَاقُ اَوَازِ زَبْرٍ اسْتِ وَ اَنْ نُوْشْتِنَ بِاَشْدَ (وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ) وَ مَا فَرَسْتَادِيْمُ بِتَوَايِنِ قِرْاَنِ تَابِيَانِ كُنِيْ بَرَايِ مَرْدَمَانَ اَنْچِهْ بِتَوَفَرِ سْتَادِهْ اَنْدَ (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ) وَ تَا بِاَشْدَ كِهْ اَنْدِيْشِهْ كَنْدُ .

(اُفَا مِنْ الذِّدِيْنَ مَكْرُوَا السِّيِّئَاتِ اَنْ يَخْسِفَ) هَمْزِهْ اسْتِفْهَامِ اسْتِ وَ مَعْنَى تَقْرِيعِ وَ تَوْبِيْحِ كَفْتِ اِيْمَنِ شَدِهْ اَنْدَ اَنَّا نَ كِهْ مَكْرٌ مِيْكَنْدُ وَ بَدِيْهَا مِيْ اَنْدَا زَنْدَ اَزْ كَاْفِرَانَ مَكِهْ وَ جَزَا اِيْشَانَ اَزْ مَشْرَكَانِ كِهْ خُدَايِ تَعَالَى زَمِيْنَ فَرُوْ بَرْدِ بَا اِيْشَانَ ، وَ كَفْتِهْ اَنْدَ اِيْنَ اَزْ مَقْلُوْبِ اسْتِ يَعْنَى اِيْشَانَ رَا بَزَمِيْنَ فَرُوْ بَرْدِ وَ اِيْنَ دَرْتَا زِيْ رَا سْتِ اسْتِ دَرْ پارِسيْ مَقْلُوْبِ مِيْ نَمَايْدِ بَرَايِ اَنَّا كِهْ دَرْ فِعْوَلِ اَوَّلِ «بَاء» دَرْ اَمْدِهْ اسْتِ يَقَالُ خَسَفَتْ عَنْهُ اِذَا غَارَتْ خَسْفًا وَ خَسَفَ الْقَمْرُ اِذَا اسْوَدَّ خَسُوفًا وَ خَسَفَ اللهُ بِهْ الْاَرْضَ خَسْفًا (اَوْ يَا تِيْهَهُمُ الْعَذَابُ) يَاعْذَابُ بَا اِيْشَانَ اَيْدِ اَزْ اَنْجَا كِهْ اِيْشَانَ نَدَا نْدُ .

(اَوْ يَا خِذْهُمْ فِيْ تَقْلِيْبِيْهِمْ) يَابْغِيْرِدِ اِيْشَانَ رَا دَرْ كَشْتَنِ اِيْشَانَ وَ اَمْدَنْشَانَ دَرْ رَا هِا وَ سَفْرَهَا وَ پَشْتِهَا وَ رُوْدِهَا (فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِيْنَ) اِيْشَانَ خُدَايِ رَا عَا جَزِ تَتَوَا نْدَ كَرْدَنِ (اَوْ يَا خِذْهُمْ عَلَيَّ تَخَوْفٍ) يَابْغِيْرِدِ اِيْشَانَ رَا بَرْتَخَوْفِ . كَلْبِيْ وَ ضِحَاكُ كَفْتَنْدُ تَخَوْفُ تَفْعَلُ بِاَشْدَ بِاَشْدَ اَزْ خَوْفِ يَعْنَى گِرُوْهِيْ رَا بْغِيْرِدِ بَعْذَابِ وَ گِرُوْهِيْ رَا رِهَا كَنْدُ تَا اَنَّا نَكِهْ مَانْدِهْ بِاَشْدَ بِاَشْدَ كِهْ بَتَرَسَنْدُ بَعْذَابِ اَنَّا هَلَاكُ شَدْ گَانَ كِهْ مَبَادَا كِهْ مِثْلِ اَنَّا بَا اِيْشَانَ رَسْدِ ، وَ دِيْگَرِ مَفْسِرَانَ كَفْتَنْدُ مَرَادُ بِتَخَوْفِ تَنْقِصِ اسْتِ وَ مَرَادُ تَقْصَانِ اِيْشَانَ اسْتِ بِهَلَاكِ يَعْنَى نَقْصَمِ مِنْ اطْرَافِهِمْ وَ نَوَاحِيْهِمْ شَيْئًا بَعْدُ شَيْءٍ . يَقَالُ : تَخَوْفَهُ الدَّهْرُ وَ تَخَوَّنَهُ اِذَا تَنْقَصَهُ وَ اَخَذَ مَالَهُ وَ تَحَوَّفَهُ اِذَا تَنْقَصَهُ وَ اَخَذَ مِنْ حَافَاتِهْ وَ قَالِ الشَّاعِرُ :

تَخَوْفَ السَّيْرِ مِنْهَا تَامِكًا قَرْدًا كَمَا تَخَوْفَ عَوْدَ النَّبْعَةِ السَّفْنِ (۱)
وَ قَالِ اَآخِرُ :

تَخَوْفَ عَدُوِّهِمْ مَالِيْ وَ اَهْدِيْ سَلَسِلَ فِي الْحُلُوْقِ لَهَا صَلِيْلُ (۲)
وَ اَزْ عَبْدِ اللهِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ كَرْدَنْدُ كَفْتِ عَلَيَّ تَخَوْفُ اَيُّ عَلَيَّ تَقْرِيعِ (فَاِنْ رَبِّكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيْمٌ) كِهْ خُدَايِ شَمَا بَرِ شَمَا مَهْرَبَانَ وَ بَخْشَايَنْدِهْ اسْتِ بَرَايِ اَنَّا تَعْجِيْلِ نَمِيْفَرِ مَايْدِ بَعْتَابِ وَ مَهْلَتِ دَا دِهْ اسْتِ اِيْنَ كَاْفِرَانَ رَا تَا بِاَشْدَ كِهْ اَنْدِيْشِهْ كَنْدُ وَ بَارَاهِ حَقِّ اَيْنِدُ .

(۱) راه رفتن کوهان بزرگ و فربه ناقه را لاغر و نزار کرد چنانکه چوب درخت نیب را رنده

می تراشد و باریک میکند .

(۲) عَدُوٌّ مانند عدوان مصدر است بمعنی ستم کردن یعنی ستم آنان مال مرا اندک ساخت و زنجیرهایی

در گردن انداخت که آواز می دادند .

(أَوْلَمْ يَرَوْا) حمزه و کسائی و خلف خواندند اولم تروا بتای خطاب و باقی قرآء بیاء خواندند خبراً عن الغائب حملاً علی « قوله أن یخسف الله بهم الارض » و قوله « اویأتیهم » و قوله « اویأخذهم » حق تعالی گفت نمی بینید و نظر نمی کنید و اندیشه نمی کنید (إلی ما خلق الله) بآنچه خدا آفریده است بر عموم گفت و اگر چه لفظ صالح است خصوص را آنکه بمن تبیین تخصیص کرد و گفت (من شیء) از چیزی و مراد باین شیء جسمی قائم است که اورا سایه باشد بقرینه (یتقیوا ظلالاته) و معنی لفظ آنست که یرجع من فاء إذا رجع . عبدالله عباس گفت یرجع من موضع الی موضع از جای با جای میشود سایه آن بگردیدن آفتاب از او و بعضی دگر گفتند یتقیو ای یقع فیہ من القیء وهوالظل بعد الزوال و آن سایه را که بامداد باشد پیش از زوال آفتاب آن را ظل گویند و آنکه از پس زوال باشد فیء خوانند من فاء إذا رجع قال الشاعر :

فَلَا الظِّلُّ مِنْ بَرِّ الدُّحَى تَسْتَطِيعُهُ وَلَا القِيءُ مِنْ بَرِّ العَشِيِّ تَدُوْقُ (۱)
(عَنْ الیَمِینِ وَالشَّمَائِلِ) از راست و چپ برای آنکه بامداد که آفتاب بر آید سایه چیزها از دست راست قبله بیفتد باز چون زوال آفتاب بیاید سایه آن چیزها از دست چپ بیفتد و برای آن یمین بوحدان گفت و شمائل بجمع که آن واحد در جای جمع نهاد چنانکه شاعر گفت :

بِفِی السَّامِیَةِ التُّرْبُ إِنْ كَانَ هَدْنِي رَزِيَةٌ سِبْلٍ مُخْتَدِرٍ فِي المَصَارِعِ (۲)
أراد بأفواه و قال آخر :

الْوَارِدُونَ وَ تَسْمُ فِي ذُرَى سَبَاءٍ قَد عَضُّ أَعْنَاقَهُمْ جِلْدُ الجَوَامِيسِ (۳)

أراد الجلود و وجهی دگر آنکه یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد واحد و جمع را و ابو عمرو و یعقوب خواندند « تتقیو » بتاء و باقی قرآء بیاء ، آنکه بتاء خواند برای آن گفت که جمع است و جمع مؤنث باشد و آنکه بیاء خواند گفت ظلالات بوزن واحد است چون جدار و حمار . و قوله (سجداً لله) ای مائلات من قولهم سجدت النخلة اذا مالت و اسجدت

(۱) در وصف زنی است که نه هنگام چاشت یعنی پیش از ظهر تاب نشستن در سایه دارد و نه هنگام

عصر و از سردی آزار می بیند .

(۲) بجای المصارع الضراغم است در غالب کتب یعنی در دهان آنها که از مصیبت من شاد میشوند

خاک باد اگر مصیبت آن شیر بجهت نیزار در میان شیران مرا آشفته کرده باشد .

(۳) در وصف اسیرانی است که با طائفه تیم گرفتار سبائیان شدند و دوالها از پوست گاو میش گردن

آنها را آزرده است .

الناقاة إذا أملت لها لتر كبها آنکه آن میل را بر سبیل تشبیه سجده خواند . مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند بأول روز همه سایه‌های چیزها خدای را سجده کند و بآخر روز همچین . عبدالله عمر گفت که رسول ﷺ گفت هیچ چیز نباشد و إلا خدای را پیش از نماز پیشین و پس از زوال سجده کند آنکه این آیت بر خواند « يَنْفِيئُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْمَيْمِنِ وَالشَّمَائِلِ سُجْدًا لِلَّهِ » و همچین در خبر آمد که چون کافر سجده کند بترا سایه او سجده کند خدای را و تأویل آیت و اخبار آنست که گفتیم (وَهُمْ دَاخِرُونَ) ای صاغرون خاضعون ، يقال دخره دخرأ إذا أذلّ ، و دخر هو إذا ذلّ قال ذوالرمه :

فَلَمْ يَبْتَقِ إِلَّا دَاخِرًا فِي مُخْتَلِسٍ وَ مَنْجَجِرٍ فِي غَيْرِ أَرْضِكَ فِي جَحْرٍ (۱)
و وجهی دیگر گفتند در تأویل آیت که «سجداً لله» و قوله (وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ)
و قوله « و إن من شيء إلا يسبح بحمده » أي يدلُّ على خالق له مستحقّ للوجود والتسبيح
خدای را سجده کنند هر چه در آسمانها و زمین است بر این تأویل که گفتیم (من دابة) «من»
تیین راست از روند (والملائكة) و نیز فرشتگان او را سجده کنند (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ)
و تکبر نکنند و بزرگواری .

(يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ) ترسند از خدای خود از بالای ایشان و در تأویل او
دو قول گفتند: یکی آنکه یخافون عقاب ربهم من فوقهم علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه
مقامه . و عقاب که آید از بالا سر ایشان آید . و وجهی دیگر آنکه چون خدای تعالی موصوف
است بأنه علیّ و متعال بر سبیل توسع فوق در حق او إجراء کرد ، و وجهی دیگر آنست که
این کنایت است از قدرت و قهر و غلبه چنانکه ما قاهر را گوئیم زبر دست است . و مثله قوله
« وهو القاهر فوق عباده » و قوله حكاية عن فرعون « و انا فوقهم قاهرون » (وَيَقْعَلُونَ مَا
يُؤْمَرُونَ) و بکنند این فرشتگان آنچه ایشان را فرمایند و هیچ نافرمانی نکنند چنانکه
گفت « لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون » و گفتند معنی آیت آنست که هر چند در
اوست همه خاشع و خاضع اویند چنانکه گفت « ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها » قوله « و الملائكة »
تخصیص ایشان بذکر با آنکه ایشان از جمله آنانند که در آسمان و زمین اند جاری مجرای
آنست که گفت و ملائکته و رسله و جبریل و میکال و قوله « و إذ أخذنا من النبيين ميثاقهم

(۱) بعضی این بیت را نسبت بفرردق دادند و مخیس زندان است و دخر بمعنی خوار و منجحر

دور از مردم در کنجی مقام گرفته که یارای بیرون آمدن و معاشرت ندارد یعنی از دشمنان تو نماند مگر
کسیکه خوار و در زندان است یا بجای دور نفی شده و در کنجی بزلت نشسته ،

ومنك ومن نوح، و این را تخصیص بذکر خوانند. و وجهی دیگر آنست که ملائکه را برای آن عطف کرد بردا به که ملائکه را بر زمین دست نباشد. و وجهی دیگر آنکه اعتقاد ایشان در فرشتگان آن بود که دختران خدایند خدای تعالی گفت ایشان نیز مرا بندگان خاضع و ساجدند (وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا لِلْهِنِ اثْنَيْنِ) آنکه حکایت آن بکرد که خدای تعالی خلقان را بتوحید فرمود گفت خدای فرموده «لاتتخذوا» مگیرید دو خدای چو او بر حقیقت یک خداست (فَأَيَّيَ فَا رَبُّوْنَ) از من بترسید و ضمیر منصوب منقل برای آن تقدیم کرد تا دلیل کند که معنی آنست که از من ترسید و از چیز من نترسید و مثله قوله «ایاک نعبد وایاک نستعین» ای نعبد لانعبد غیرک و نستعینک لا غیرک و مثله قول الشاعر :

إِيَّاكَ أَدْعُو فَتَقْبَلْ مَلْفِي (۱) ، وقولهم في المثل إِيَّاكَ أَعْنِي واسمعي يا جارة .

(وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) اوراست هر چه در آسمانها و زمین است (وَ لَهُ الدِّينُ وَاِصْبًا) ای الطاعه . دین اوراست یعنی طاعت و اخلاص اوراست و اصبا ای دائماً ثابتاً ، عبدالله عباس گفت و اصبا ای واجباً ، و اینقول مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید است و منه قوله «و لهم عذاب و اصب» ای دائم ، يقال : منه و صب الدين يصب و صباً و وصوباً قال أبو الاسود :

لَا أُبْتَغِي الْحَمْدَ الْقَلِيلَ بَقَاؤُهُ يَوْمًا يُذَمُّ الدَّهْرُ أَجْمَعُ وَاِصْبًا (۲)
ای دائماً . و قال حسان :

غَيْرَ تَهْ الرِّيحُ تَسْفِي بِهِ وَ هَزِيمٌ رَعْدُهُ وَاِصْبًا (۳)

و و صب ألم باشد از رنج خستگی بدوام عمل يقال منه و صب يوصب و صبا فهو و اصب قال الشاعر :

لَا تَغْمَزُ السَّاقَ مِنْ أَيْنٍ وَلَا وَصْبٍ وَلَا يَعْصُ عَلَيَّ شَرْسُوفُهُ الصَّفْرُ (۴)

(۱) ترا میخوانم و بس پس تملق مرا بپذیر .

(۲) من نمیخواهم ستایش کردن را که اندک میماند در روزی که همه جهان را ذم میکنند همیشه

(۳) در وصف آثار منزل محبوب گوید که باد بوزیدن و خاک انگیختن آنرا تغییر داد. هم باران بسیار که رعد آن همیشگی بود .

(۴) صفر بیماری شکم است و شرسوف آن دنده ای است که جانب شکم قرار دارد و صف سلامت زنی است که هرگز مانده و کوفته نشده است که ساق پای خود را برای آرام کردن درد بفشارد و بیماری شکم دنده های او را نیاز زده است و بعضی گویند صفر ماری است در شکم که چون کسپکه گرسنه شود شرسوف او را میگزرد و شمر کنایه از آنست که وی گرسنه نهانده است .

بعضی اهل معانی گفتند معنی آیت آنست که طاعت او را رسد که دارند و اگر چه در او و صب و تعب باشد چه طاعت بر وجه عبادت جز خدای را نسزد که منعم است بر مکلفان باصول نعم (أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ) از جز خدا می ترسید؟ استفهام است بر سبیل انکار و تفریح . (وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) در «ما» دو وجه گفتند یکی آنکه بمعنی الذی است و لکن متضمن است معنی جزاء را برای آن در جواب او فاء می آید و مثله قوله « قل ان الموت الذی تقرون منه فانه ملائیکم » و يقول القائل « مالک فهولی » و نشاید تا گوید « مالک » برفع لام « فهولی » بافاء ، برای آنکه این خبر است نه بر طریق جزاء ، و وجه دوم آنست که « ما » جزاء است و فعل در او مضمّر باشد و تقدیر آنکه : وما یکن من نعمة فمن الله . و هر چه هست از نعمت از خداست چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان موقوف است بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل است پس همه نعمت ها مضاف است با او بهری باصالت و بهری با آنکه بواسطه ، همه نعمت اوست (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ) پس آنکه چون بلائی برسد و آفتی و بیماری (فَالْيَسِيرَةَ تَجَشَّرُونَ) باو گریزید و فزع با او کنید و او را بخوانید و استغاثه باو کنید ، و اصل او از جوار باشد و آن آواز گاو بود چون آوازی منکر کند از ترس یا از گرسنگی ، و قال الاعشى یصف بقرة :

وَصَافَتْ ثَلَاثًا بَيْنَ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ
وَ كَانَ التَّكْبِيرُ أَنْ تَضْفِيفَ وَ تَجَارَا (۱)

و قال ایضاً :

و ما أَيْبَلِيُّ عَلَى هَيْكَلِ
تَرَاوِحُ مِنْ صَلَوَاتِ الْمَلِيكِ
بَنَاهُ وَ صَلَّبَ فِيهِ وَ صَارَا
طَوْرًا سُجُودًا وَ طَوْرًا جَوَارًا (۲)

و قال عدی بن زید :

أَبِينِي وَ اللَّهُ فَأَقِيلَ خَلْقِي
بَاسِلِ كَلْتِمَا سَلَى جَارُ (۳)

(۱) ضافت بمعنی غمگین شد آمده است و کج شدن و میل کردن و جوار بانگ گاو است .

(۲) ایبلی راهب نصاری است و هیکل معبد آنان و صلب درست کردن و نصب صلیب و صار روی بجانبی کردن و تراوِح بنوبت کاری کردن یعنی آن راهب که معبدی خود بنا کرده و صلیبی گذاشته و روی بجانب آن دارد بنوبت در نماز خداوند یاد رسیده است یادرناله وزاری ، تضرع او سخت تر از من نیست .

(۳) این بیت را بدین صورت که در کتاب است جز حمل بر تصحیف نتوان کرد و مانند بعض اییات دیگر احتمال آن نتوان داد که باندک تغییر روایت دیگری است چنانکه امثال آن بسیار گذشت باری آنکه نزدیکتر بر رسم الخط کتاب می نماید در میان روایات مختلف اینست :

(«ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ») چون آن بلاء کشف کند و بردارد و بر گشاید از شما که بنگرید جماعتی از شما باو شرک آرند تا در رنج و بلا باشند اخلاص بیشتر کنند چون بلا برود باسر کفر و شرک روند .

(لِيَكْفُرُوا) تا کفران آرند بآن نعمت که ما ایشان را داده باشیم (فَتَمَتُّوْا) برخوردار شوید که بدانید مآل و عاقبت کفر خود و این بر سبیل تهدید و وعید گفت (وَيَجْعَلُوْنَ لَهَا لَا يَعْشُرُوْنَ) آنگه باز نمود که این کافران از مال و آنچه ما ایشان را نصیب داده ایم و روزی کرده نصیبی میکنند آنرا که میدانند از بتان که ایشان مستحق آنند چو در ایشان خیری و شری و نفعی و ضری نیست و شرح این در سوره الانعام رفته است فی قوله « وجعلوا لله مما ذرء من الحرث والانعام نصيباً - الايه » آنگه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت (تَاللهِ) بخدا که ایشان را بپرسند از آنچه میکنند و آن دروغ که می گویند و فرا میبافتند . آنگه حق تعالی بیان کرد آن محال را که ایشان گفتند و اعتقاد کردند از آنکه فرشتگان را دختران خدا خواندند گفت :

(وَيَجْعَلُوْنَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ) می کنند خدای را دختران . و این جعل بمعنی تسمیه است و مثله قوله « وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثاً » حقی تعالی خود را از آن تنزیه کرد («سبحانه») منزّه است و دور از آنچه باو لایق نباشد (وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ) و ایشان را باشد آنچه خواهند و آرزوی ایشان بود از پسران و فرزندان نرینه و محل «ما» از اعراب محتملست دو وجه را : یکی نصب حملاً علی قوله « و يجعلون لله البنات و لهم ما يشتهون » من البنين ، تامفعول «يجعلون» باشد و وجه دیگر رفع بر ابتداء و لهم در جای خبر او باشد و التقدير و لهم البنون (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ) چون بشارت دهند یکی از ایشان را بفرزندی مادینه همه روز سیاه روی باشد از اندوه و ظلّ از اخوات کان باشد در عمل و معنی آن باشد که همه روز کاری کند و مصدر او ظلول باشد (وَهُوَ كَذِبٌ) عبدالله عباس گفت حزین . ضحاک گفت کمید و آن دلتنگی باشد که دم نزند از دلتنگی و اشتقاق او از کظامت بود و آن بستن سرقربه باشد (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ الْآيَةِ) پنهان میشود از مردمان از بدی آن بشارت

* إِنِّي وَاللَّهِ، فَأَقْبَلْ حَلْفِي لِأَبِيْلٍ كَلَّمَا صَلَّى جَارُ

خطاب بنعمان منذر می گوید وقتی بروی خشم گرفته بودم بن خدا سوگند ، سوگند مرا باور کن ، چون راهبی هستم که هر گاه نماز کند لابه وزاری نماید .

که او را داده باشند آنگه اندیشه می کنند که از دو کار بد با او چه کنند (اُبْمَسِكُهُ عَلِيٌّ هُونٍ) بدارد او را برهوان و مذلت و خواری (اُمُّ يَدُسُهُ فِي التَّرَابِ) یا در خاک پنهان کند یعنی واد کند و او را زنده در گور کند و الهون الهوان قال الشاعر : «لست بوقاف على الهون» وقال الحطيئة :

قَالَمَا خَشِيتُ الْهُونَ وَالْعَيْرُ مُمْسِكٌ عَلِيٌّ رَغْمِهِ مَا أُتْبِتَ الْخَيْلَ حَافِرُهُ (۱)
 (الأساء ما يحكمون) الا و بد حکمی است آنچه ایشان میکنند و آن آن بود که در جاهلیت کسی را دختر آمدی او را زنده در گور کردی از دو وجه یکی ترس درویشی چنانکه خدای تعالی گفت « ولا تقتلوا اولادكم خشية اطلاق » و دیگر آنکه تا ناسزائی بخواستن فرزند نباید چنانکه شاعر ایشان گفت در تشکی از مثل این حال :

تَبَغَى ابْنُ كُوَيْزٍ وَالسَّفَاهَةُ كَسَامِيهَا لَيْسْتَادَ مِنَّا أَنْ شَتَوْنَا لِيَالِيَا
 فَمَا أَكْبَرُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي حَزَاوَةٌ بِأَنْ أُتْبِتَ مَزْرِيًّا عَلَيْكَ وَزَارِيَا
 فَلَا تَطْلُبُنَّهَا يَا بَنَ كُوَيْزٍ فَإِنَّهُ غَذَا النَّاسِ مُذْ قَامَ النَّبِيُّ الْجَوَارِيَا
 وَإِنَّ الَّتِي حُدَّتْ تَتْمُمُوا فِي أَنْوْفِنَا وَ أَعْدَاؤِنَا مِنَ الْإِبَاءِ كَسَاهِيَا (۲)

چون اسلام آمد خدای تعالی در این معنی آیات فرستاد و نهی کرد از این و رسول ﷺ بر این تهدید کرد و عمی بود فرزدق را نام او صعصعه و چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده است او را چند شتر بهدیه فرستادی تا او در وجه تجهیز او کردی و او را زنده دفن نکردی فرزدق این در جمله مفاخر خود باز گفت فی قوله :

وَ عَمِّي الَّذِي مَنَعَ الْوَائِدَاتِ فَأَحْيَا الْوَيْبِدَ وَ لَمْ يُؤْتِدِ (۳)

«الأساء ما يحكمون» نظیره قوله: «الكم الذكروه الا انثى تلك اذا قسمة ضيزى» .
 (لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ الْآيَةِ) گفت آنان را که بقیامت ایمان ندارند از کافران ایشان را مثل بد باشد از احتیاج بفرزند و شهوت فرزند نرینه و کراهت مادینه خوف

(۱) چون از خواری و مشقت ترسیدم بگریختم و خراست که برخلاف میل مجبور باشد بماندن امامم اسبراضی نشود باینکه اسب را نگاه دارد کنایت است از آنکه آزاد مرد در سختی نمی ماند و تن بخواری نمی دهد اما دون همت برنج می سازد .

(۲) این ابیات و شرح آن در صفحه ۱۸۲ از مجلد اول گذشت .

(۳) عم من کسی است که منع کرد آنرا که دختران را زنده بگور کند دختران را زنده کرد

و نکذاشت مدفون شوند .

درویشی و رغبت نا کردن اکفاء در وی و اقرار دادن بر بدی خود بیخلف چنانکه رسول ﷺ گفت «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدَاءً وَهُوَ خَلَقَكُمْ ثُمَّ تَقْتُلُ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ ثُمَّ أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» گفت بزرگتر کبیره آنست که با خداهمتا بداری و او آفریدگار تو است و فرزند را بکشی ترس آنرا که با تو نان خورد، پس آنکه با زن همسایه زنا کنی (وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) و خدای را باشد و او را رسد مثل بلندتر، بعضی مفسران گفتند مراد شهادت آن لایله إلا الله است و بعضی اهل تأویل گفتند مراد بمثل صفت است یعنی صفات بد مذمومه کافران راست و صفات علیا و مثل اعلی و اسماء حسنی خدای راست از آنجا که لایق باو اینست و لایق بایشان آنست (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و او خدائی است عزیز و محکم کار.

(وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ) اگر چنانکه خدای تعالی مردمان را بگیرد بظلمی که میکنند از کفر و معصیت بر خود و ظلم بر غیر رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده را و قوله (عَلَيْهَا) کنایتی است از زمین کنایه عن غیر مذکور کقوله «حتی توارت بالحجاب» (وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُ مُمْ) ولیکن بفضل و کرم خود تأخیر می کند ایشان را و مهلت میدهد تا بوقت مسمی نامزد کرده و آن منتها آجال و انقضاء اعمار ایشان باشد چون آنوقت آمده باشد که در سابق علم صلاح ایشان در حیوة تا آنجا بود، يك ساعت در پیش ندارد.

(وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْفُرُونَ) و میکنند خدای را آنچه ایشان کارهند آنرا از دختران یعنی آنچه بخود نمی پسندند بخدای می پسندند (وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ) و زبان ایشان وصف دروغ می کند یعنی زبانشان دروغ می گوید و اضافه فعل بآلت برای تحقیق اضافه فعل کرد با فاعلش كما قال الله «بما قدمت يدك» «و بما کسبت ایدیهم» (أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَى) دروغ آنست که ایشان می گفتند که ایشان را نیکوئی خواهد بودن و محل «أَنْ» مع اسمها و خبرها نصب است بر بدل کذب. و عبدالله عباس و حسن بصری در شاذ خواندند «و تصف ألسنتهم الكذب» بضم کاف و ذال و رفع باء بر صفت السنه و هو جمع کذوب کرسول و رسل و صبور و صبر و شکور و شکر یعنی وصف میکند زبانهای دروغ ز نشان که ایشان را نیکی خواهد بودن لاجرم حقا که ایشان را دوزخ خواهد بودن (وَ أَنَّهُمْ مُفْسِرُونَ) عبدالله عباس گفت انهم منسیون فی النار ایشان را در دوزخ فراموش کنند سعید جبیر گفت مبعدون بدور کرده باشند، مقاتل گفت متروکون رها کرده باشند. قتاده گفت معجلون الی النار ایشان را بدوزخ شتابانند، فرآء گفت مقدّمون الی النار ایشان را تقدیم کنند و پیش از همه کس بدوزخ برند، نافع خواند «مفرون» بکسر راء مخفف ای مسرفون «و ابو جعفر خواند بکسر راء مشدّد ای مقصرون

مضیعون امرالله تقصیر کرده باشند و فرمان خدا ضایع کرده .

(تَاللهِ) بخدای و این تاء از جمله حروف قسم است و بدل و او است و در هیچ اسم نشود مگر در این يك اسم که الله است (لَقَدْ أَرْسَلْنَا) بخدا که ما فرستادیم پیغمبران را بامتانی که از پیش تو بودند چنانکه تورا باین فرستادیم شیطان برای ایشان اعمال ایشان بیاراست اعمالی خبیث که ایشان بر آن بودند از روی إغراء و إغواء و وسوسه (فَهَوَّ وَ لِيُثْمِرَ الْيَوْمَ) او امروز دوست ایشان است و متولی کار ایشان و بایشان اولی تر (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد .

(وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ) آنکه حق تعالی باز نمود که غرض من در کتاب فرستادن بتو چیست . گفت ما نفرستادیم کتاب قرآن را بتو إلا برای آن تا بیان کنی آنچه را که در آن خلاف میکنند از دین و احکام (وَ هُدًى) و بیانی باشد ایشان را و لطفی و رحمتی بر- خصوص گروهی را که ایمان آرند محل هدی و رحمت نصب عطفاً علی محل قوله « لیبین » برای آنکه تقدیر این است که الا بیانا و هدی و رحمة و نصب جمله بر مفعول له باشد .

(وَ اللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) و خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و زمین را زنده کرد با و پس آنکه مرده بود این بر سبیل توسع و تشبیه است زمین خشک بی بر بی منفعت را مرده خواند برای آنکه در او نفعی و خیری نباشد و زمین بازرع و نبات را زنده خواند برای نفع و نمو و زیادتی (إِنَّ فِي ذَلِكَ) در این فعل که بیان کرد از باران فرستادن از آسمان و زمین شکافتن « بینات » آیاتی و بیناتی و علاماتی و دلالاتی هست آنرا که بشنوند بگوش دل و در او اندیشه کنند . قوله تعالی :

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ

و بتحقیق مر شمارا در چهار پایان عبرتی است مینوشانیم شمارا از آنچه در شکمهای آنهاست از وسط سرگین

وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۹) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ

و خون شیر صاف گوارا برای نوشندگان و از میوه ها خرما و انگور ها فرا میگیرید از آن

سَكْرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۷۰) وَ أَوْحَىٰ

شیرینی را و روزی خوبرا بتحقیق در این هر آینه آیتست برای گروهیکه میفهمند و وحی فرستاد

رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ يَبُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۷۱)

پروردگار تو بسوی زنبور عسل که فرا بگیر از کوهها خانه ها و از درخت و از آنچه بنا نهند

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ
پس بخور از همه میوه ها پس رهرو باش راه پروردگارت را بانقیاد و بدر آید از شکم آن آشامیدنی
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۷۲)
که غیرهم بود رنگهایش در آن شفاست برای مردم بتحقیق در این هر آینه آیتست برای گروهی که تفکر کنند

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ بَعْدَ
و خدا آفرید شمارا پس میمیراند شما را و از شماها کسی است که باز میگردد بسوی پست تر عمر تانداوند او از پس
عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۳) وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا
علم چیز را بتحقیق خدا داناست و توانا و خدا برتری داد بعضی شما را بر بعضی در رزق پس نیستند

الَّذِينَ فَضَّلُوا بَرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ
کسانیکه برتری داده شدند باز گرداننده روزی آنها بر آنچه مالک شده دستهایشان پس آنها در آن برابرند
أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۴) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ
آیا پس بنعمت خدا انکار میگردند و خدا قرارداد برای شما از خودها تان جفتها و گردانید برای شما
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ
از جفتهای شما پسران و پسر زادگان و روزی کرد شمارا از پاکیزهها آیا پس به بیهوده میگردند و بنعمت

اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۵) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ
خداوند آنها کافر میشوند و میپرستند از غیر خدا آنچه را مالک نباشند برای آنها روزی را از آسمانها
وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۶) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ
و زمین چیزی را و نمیتوانند پس نزنید برای خدا داستانها بتحقیق خدا میداند و شماها

لَا تَعْمُونَ (۷۷) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مِنْ رِزْقِنَاهُ
نمیدانید زد خدا داستان بنده زر خریده را که توانا نباشد بر چیزی و هر کرا روزی دادیم
مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
از خود روزی خوب پس او میبخشد از او نهان و آشکارا آیا یکسان باشند حمد خدای را بلکه بیشتر آنها
لَا يَعْمُونَ (۷۸) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ
نمیدانند و زد خدا داستان دو مرد که یکیشان گنگ اند که نه توانا باشد بر چیزی و

هُوَ كُلٌّ عَلَىٰ مَوْلِيهِ أَيُّهَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
 او گرانبار باشد بر مولایش هر کجارو آورد او نه آورد بخوبی آیا یکسان باشد او و آنکه میفرماید بر راستی
 وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۹) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ
 و او بر راه راست باشد و مر خدا راست نهانی آسمانها و زمین و نیست امر رستخیز
 إِلَّا كَلِمَةٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸۰) .

مگر مانند بهمزدن چشم یا آن نزدیکتر باشد بتحقیق خدا بر هر چیز تواناست

قوله تعالی (وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ - الْآيَةَ) قدیم تعالی در این چند آیه تذکیر کرد
 مارا و یاد داد بعضی نعمت‌های او بر ما تا ما شکر آن کنیم تا آن نعمت بر ما پاینده شود و زیاده
 گردد ، و نیز برای آن تا ما اندیشه و نظر کنیم در او و مارا علم بر علم و بصیرت بر بصیرت
 زیادت شود تا مستحق ثواب شویم . گفت شما را در این چهار پایان عبرتی هست از شتر و گاو و
 گوسفند ، و عبرت آن باشد که چون در نگرند اعتبار بر گیرند . و اینجا در جای دلالت است
 ('نَسْقِيكُمْ') شراب میدهم شمارا . نافع و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند «نَسْقِيكُمْ» بفتح
 نون آنکه اهل لغت خلاف کردند در آنکه فرق چه باشد بین سقی و اسقی . بعضی گفتند هر دو
 بیک معنی باشد و هر دو لغت است کقولهم سری و اسری ، و بقول لبید استشهاد کردند که گفت
 سَقَى قَوْمِي بَنِي بَجْدٍ وَ اسَقَى
 نَسَمِيرًا وَ الْقَبَائِلَ مِنْ هِلَالِ (۱)

کسائی گفت سقیته آن باشد که او را یک شربت دهی ، و اسقیته آن باشد که او را شربی
 دائم کند ، از جوئی یا از شیر چهار پای . بهر دگر گفتند سقیته ماء و اسقیته جعلت له شیر بائی
 نصیباً پس آنچه بدست بدهی تا بدهن باز خورد فعل از او سقیته آید ، و آنچه بدهی تا زرع از او
 باز خورد اسقیته گویند . بهری دگر گفتند سقیته بیدی و اسقیته دعوت له بالسقیا ای قلت له
 سَقَاكَ اللَّهُ . قَالَ ذُو الرِّمَّةِ :

وَقَفْتُ عَلَى رَبِيعٍ لِمَيْتَةٍ نَاقَتِي
 وَأَسْقَيْتُهُ حَتَّى كَادَ مِمَّا أُبْثَثُ
 فَمَا زِلْتُ أُبْكِي عِنْدَهُ وَأَخَاطِبُهُ
 تُكَلِّمُنِي أَحْجَارُهُ وَمَلَاعِبُهُ (۲)

و قوله (مِمَّا فِي بُطُونِهِ) در آنکه چرا کنایت مذکر گفت و در پیش جمع رفته است
 و جمع مؤنث باشد خصوصاً جمع تکسیر سه قول گفتند: یکی آنکه انعام و نعم بیک معنی آمده

(۱) در صفحه ۵۷ گذشت .

(۲) ناقة خود را بر منزل میه نگاهداشتم و پیوسته نزد او میگریستم و با او خطاب میکردم و بسرشک*

است و در او رد "کنایت با واحد کرد . سیبویه گفت اسم واحد بر افعال آمده است و آنشد :

«و طاب ألبانُ اللقاحِ فَبَرَدُ» ذَهَبَ إِلَى اللَّسْبَنِ (۱)

دوم آنکه حمل بر معنی کرد یعنی بطون ما ذکرناه من الانعام كما قال الصلتان العبدی:

إِنَّ السَّهَاحَةَ وَالْمُرُوءَةَ ضَمْنَا قَبْرًا بِعَرَوْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ (۲)

ولم تقل ضمتنا لانه ذهب الى الجود والاحسان . سیم آنکه او در معنی ای است یعنی نسقیکم من بطون ای الانعام بهالین برای آنکه نه همه چهارپا شیر دارد، و ابو عبیده و اخفش گفتند نعم اهرام تذکیر کنند و هم تأنث . آنکه تأنث کند برای جمع کند، و آنکه تذکیر کند برای لفظ کند . قال الشاعر فی تذکیره :

فِي كُلِّ عَائِمٍ نَعَمٌ يَخُونُهُ يَلْقَعُهُ قَوْمٌ وَ يُنْتَجُونَ

بِأَنَّهُ تَوَكَّى فَلَا يَخُونُهُ (۳)

و بعضی تفسیر دادند علی الشیء والشخص چنانکه شاعر گفت :

و عَفْرَاءٌ أَدْنَى النَّاسِ مِنِّي مَوَدَّةٌ وَعَفْرَاءٌ عَنِّي الْمُعْرِضُ الْمُتَوَانِي (۴)

و قال آخر :

إِذِ النَّاسُ نَاسٌ وَ الْبِلَادُ بَغِيضَةٌ وَإِذَا أُمَّ عَمَّارٍ صَدِيقٌ مُسَاعِفٌ (۵)

(مِنْ بَيْنِ فَرثِ و دَمٍ) از میان سر گین و خون بشما شیری دهد خالص گوارنده

خوردند گان را نه بوی سر گین دارد نه رنگ خون ، عبدالله عباس گفت چهار پای چون علف بخورد و در کرش او قرار گیرد سر گین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان . پس قدیم تعالی جگر را بر این قسم مسلط کرده است تا این هر سه ببخشد خون بر گها فرستد و شیر

* آب می پاشیدم تا چنان شد که گوئی سنگها و بازی گاهها بامن سخن می گفتند .

(۱) یعنی ضمیر «برده» را که به ألبان بر میگردد چنان فرض کرد که بلبن بر میگردد و آن مفرد است .

(۲) رادی و مردی در قبری گنجانیده شدند که در مرواست بر راه روشن .

(۳) در هر سال چهار پایان بدست می آورند گروهی آنها را آبتن میکنند و میزایانند و مصرع سیم را

در جای دیگر ندیدیم و از جهت معنی مربوط بدو مصرع سابق نیست و نوکی و انوك احمق است .

(۴) عفرآء نام زنی است گوید عفرآء در دوستی نزدیکترین مردم است بمن و عفرآء هم از من روی

گردانیده و در وصل من سستی مینماید .

(۵) در آن هنگام که مردم مردم بودند و شهرها چنانکه دلها خواهد و ام عمار دوست و یار بود .

بیستان و فرث در کرش رها کند . و نصب او بر مفعول دوم نسقیکم است .
 قوله (ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ) ای نسقیکم من ثمرات النخيل والاعناب ، و نیز شراب میدهیم شمارا از میوهها جمع ثمره باشد درختان خرما و انگور یعنی انواع خرما و انگور و روا باشد که او استیناف بود و التقدير ویتخذون من ثمرات النخيل والاعناب «من» تعلق دارد باین فعل محذوف اتکالا علی بیانہ من بعد بقوله « یتخذون منه » بر این قول او عطف نباشد (تَتَّخِذُونَ مِنْهُ) میگیرید از او . ضمیر عاید است با معنی و هو ما یخرج من الشجر من الثمر برای آن تذکیر کرد . (سَکَرًا) قومی گفتند مراد بسکر خمر است و بروزی نیکو سر که است و دوشاب و خرما و مویز و آنچه حلال است از آنچه از خرما و انگور گیرند ، گفت از او خمر میگیرید و روزی نیکو . و آنانکه این قول گفتند گفتند این آیه پیش از تحریم خمر آمد هنوز خمر حرام نبود برای آنکه نشاید که خدای تعالی بحرام منت نهد حرام محذور و ممنوع باشد ، و در آیه دلالت بر آنکه حرام روزی نباشد که خدا حرام را قسمتی کرد و روزی را قسمتی . اگر حرام روزی باشد این قسمت محال باشد ، و این قول که گفتیم مراد بسکر خمر است قول عبدالله مسعود و عبدالله عمرو و سعید جبیر و ابورزین و ابراهیم و حسن و مجاهد و کلبی و ابن ابی لیلی ، و یک روایت از عبدالله عباس که او گفت سکر آنست که از میوه ایشان حرام است و رزق حسن آنچه حلالست . قتاده گفت اما سکر خمرهای اعاجم باشد و روزی نیکو این سر که و دوشاب . شعبی گفت سکر آن باشد که باز خوردند (۱) و رزق حسن آنچه بخورند آنرا بر مشروب تفسیر داد و این را بر ما کول . عوفی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت حبشه سر که را سکر خوانند . بعضی دگر گفتند سکر نبید سکر باشد از نقیع خرما و مویز چون سخت شود و عصیر مطبوخ و این قول ضحاک و شعبی است بر روایت مجالد و قول نخعی و ابوروق است . و ابی گفت از عبدالله عباس که سکر نبید التمر باشد و گفت رسول ﷺ گفته است خمر آن بود که از انگور گیرند و سکر از خرما و نقیع از انگبین و مرز از گاورس و غیرا از گندم (۲) و من که رسولم نبی میکنم شما را از هر چه مستی کند . ابو عبیده گفت سکر طعم باشد یقال هذا «سکر لک» ای طعم و «أشده» : « جَمَلْتُ عُتْبَةَ الْأَكْرَمِينَ سَكْرًا »
 (إنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) در این آیتی هست و علامتی و دلیلی مرعاقلان را که خرد کار بندند .

(۱) بقرینه کلام باز خوردن بمعنی آشامیدن و نوشیدن ترجمه شرب است و خوردن ترجمه اکل و در فارسی فرق میان خوردن و باز خوردن را بدین وجه جای دیگر نیافتیم . (۲) مشهور از اُرن است .

(وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) وحی کرد خدا بنحل یعنی إلهام داد ایشان را و مرجع معنی إلهام با علم بود جز که علم در عقلاء مستعمل باشد و إلهام در جز عقلاء ، و نحل منج (۱) انگبین باشد و یکی از آنرا نحله گویند من باب تمر و تمره (أَنْ اتَّخِذِي) که بگیری از کوهها خانها برای خود و نیز از درختان (وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) و از آنچه مردم چفته می بندند. ابن زید گفت مراد چفته رز است ، و بعضی دگر گفتند مراد سقهاست . ابو عبیده گفت وحی در کلام عرب بر وجوه است و وحی نبوت کقوله تعالی « إِنَّا وَحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوحينا إِلَى نوحٍ » و وحی بمعنی امر باشد کقوله تعالی « و اوحینا الی ام موسی أن أرضعیه » و گفته اند این وحی هم إلهام است و القاء فی القلب ، و وحی بمعنی اشارت است فی قوله « و اوحی إلیهم أن سبحوه بکرة و عشیاً » ای أشار . و وحی بمعنی اسرار آمد یقال اوحی إلیه کلاماً اذا أسراً لیه ، و منه قوله « یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً » و الوحی الکتابه ایضاً کما قال لیبید : « کما ضمن الوحی سلامها » و اصل وحی القاء الشیء الی الغیر الی وجه الاسرار ، و وحی را تعدیه هم بلام کنند و هم بالی قال الله تعالی « بان ربک اوحی لها » و بیشتر بالی تعدیه کنند ، و قال العجاج : « وَحَىٰ لَهَا الْقَرَارَ . فَاسْتَقَرَّتْ » .

(ثُمَّ كَلَّمَتْهُم مِّنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) و نیز از جمله وحی که نحل را داد آنست که گفت گفتیم او را که از هر میوه پا کیزه بخورد (۲) این « کل » اینجا بمعنی استغراق نیست بل چنان

(۱) منج بمعنی زنبور است و وحی که بحیوان میآید همانست که حکماء قوه واهمه گویند و مدرک معانی جزئیة است و تسلط این قوه در حیوان بمنزلت تسلط عقل است در انسان و در زمان ما از آن بظورت و غریزه تعبیر میکنند و حرکت حیوان مانند حرکت پلک چشم انسان است که بمجرد اشاره انگشت بی اختیار بسته میشود یا مانند آنکه گوشش سنگین است چون خواهد درست بشنود دهان خود را باز میکند تا هوا از راه دهان از مجرائی که میان دهان و گوش است صدا را بقوه سامعه برساند و هر عملی که از مقدار فکر و اندیشه عامل آن بیشتر است آنرا بالهام خداوندی نسبت باید داد چون عمل زنبور بیش از میزان اندیشه او است البته بالهام خدائی است .

(۲) علمای این فن گویند غذای زنبور عسل گرد گلهاست و آنرا کارگران از صحرا میآورند و در خانه پهلوی هر طفل و جوان که هنوز قدرت پرواز ندارند میگذارند بامقداری عسل واز برای ملکه هم غذای خاص شاهانه که برای ویتامین بسیار باغذای دیگران فرق دارد و در تفصیل آن بکتاب خاص این علم رجوع باید کرد و فاسلکی سبل ربك ذللاً اشاره بهمه گونه اعمال نحل است باری زنبور عسل از آیات بزرگ الهی است که هیچ فکر ملحد و مادی و اتباع داروین و امثال او توجیه آنرا باسباب طبیعی نمیتواند کرد و جز باعتراف بوجود خالق حکیم و عالم مدبر که بالهام او این اعمال صورت می گیرد بنوع دیگر حل نمیشود .

است که گفت «ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً» و قوله «وأوتیت من کل شیء» و قوله «تدمر کل شیء بأمر ربها» از هر میوه و شکوفه پاکیزه خوش بوی خوش طعم (فأسلکی سبل ربك ذللاً) و براه خدا برو ذلول یعنی مطیع و فرمان بردار. بعضی گفتند حال است از نحل و بعضی دگر گفتند حال است از سبل بر قول اول حال باشد از فاعل و بر قول دوم حال باشد از مفعول یعنی هیچ راه بر تو دشوار نباشد که خواهی تا آنجا روی (۱) آنگه گفت (بخرج من بطونها شراباً مختلفاً ألوانه) گفت از شکم او بیرون می آید شرابی بر رنگهای گوناگون از سفید و سرخ و زرد (۲) (فیه شفاء للناس) در او شفاست مردمان را. در ضمیر خلاف

(۱) خانه ساختن زنبور عسل بالهام خداوندی است چون خانه های مسدس منظم که می سازد از کمترین مقدار موم بیشترین گنجایش حاصل میشود و خانه هایشان دو طبقه است هنگامی که در کوه یا درختان بیابان خانه کنند منحصر بهمان دو است و در کندوهای مصنوعی هم دو بدو طبقه چندی که گنجایش کندو باشد قعر هر خانه بشکل هرمی است که از سه سطح لوزی شکل فراهم آمده رأس و برجستگی های يك طبقه در فرو رفتگی های طبقه زیر آن قرار گرفته است و تجربه کرده اند که اگر سطحی از موم بشکل مربع یا شکل دیگر که دلخواه زنبور نیست بوسیله قالب مصنوعی پایه ریزی کنند و زنبور را در آن رها کنند او بقوه الهام الهی متابعت آن پایه غلط نمیکند و خود بشکل صحیح دیوارها را بالا می آورد در کتب نصاری آمده است که یکی از نوادهای کاسینی منجم معروف فرانسه لوزی قعر خانه ها را اندازه گرفت زاویه بزرگ آن ۱۰۹ درجه و ۲۸ دقیقه بود و زاویه کوچکتر ۷۰ درجه و سی و دو دقیقه مردی دیگر برای مهندس بزرگ و معروف آلمانی موسوم به کونیک نوشت اگر کسی خواهد بکمترین مقدار مصالح بزرگترین گنجایش هرمی بسازد که از سه سطح لوزی فراهم آید زوایای لوزی چه خواهد بود او بحساب دیفرانسیل حل معضل کرده در جواب نوشت قعر ۲۶ درجه ۱۰۹ و قعر ۳۴ جه ۷۰ بی آنکه بداند سؤال راجع بخانه زنبور است دو دقیقه با یکدیگر تفاوت آمد. پس از وی مهندس دیگر بدقت حساب کرد و نام او ماگ لورن و چنان یافت که آن دو دقیقه خلاف هم در حساب اول تقریب و مسامحه است. حیوان شناس بزرگ معاصر ما لئون برتن پس از نقل این حکایت گوید سخن فیثاغورس درست آمد که می گفت هیچ چیز تا در عالم غیب با هندسه سنجیده نشود باین علم نمی آید ما گوئیم در این معنی آیه کریمه قرآنست «وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم» و نیز فرموده و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال.

(۲) غده های خاص هست که از آن موم می تراود مانند شیراز پستان و غده های دیگر که عسل میدهد و این کارها را زنبور کارگر انجام میدهند بالهام الهی و ملکه امر و نهی ندارد بلکه تنها مادر است و تخم می گذارد و غذا بهتر می خورد و عمرش طولانی تر است و هر وقت خانه هارا از عسل پر کرد و جمعیت مملکت بسیار شد با گروهی از اعمال بجای دیگر هجرت میکنند.

کردند که عاید با کیست مجاهد گفت با قرآن یعنی در قرآن شفا است مردمان را ، و باقی مفسران گفتند راجع است با شراب یعنی عسل و این لایق است بظاهر. در خبر است که مردی بنزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله برادرم را از درد شکم رنج می باشد گفت اسقه عسلا برو انگبین ده او برفت و انگبین داد باز آمد و گفت یا رسول الله سود نداشت گفت برو انگبین ده «صدق الله و کذب بطن اخیك» خدا راست گو است و شکم او دروغ زن برفت و انگبین داد او را نیک شد . عبدالله مسعود گفت «العسل شفاء للناس والقرآن شفاء لما فی الصدور» انگبین شفای مردمان است و قرآن شفای دلهاست یعنی من الشک والشبه وهم او گفت «علیکم بالشفائین القرآن والعسل» بر شماست که این دو شفا بکار دارید یکی قرآن و یکی انگبین و لفظ ناس اگر چه ظاهر عموم است حمل او بر اغلب باید کرد و شفا دهنده خداست بر حقیقت و لیکن با سباب (إن فی ذلک) در اینکه رفت آیاتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند .

(وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ) خدای بیافرید شما را (ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ) پس وفات دهد شما را و جان باز ستاند بر اختلاف احوالتان بهری را بطفولیت و بهری را بپرنائی و بهری را بکهل و بهری را رها کند (إلیٰ أُرْدَلِ الْعُمُرِ) تا بعمری رذل تر فرومایه تر یقال رذل یرذل رذالة و رذلت أنا فهو مردول . عبدالله عباس گفت معناه أسفل العمر . مقاتل گفت پیری بغایت ، ابن زید گفت یعنی خرف و فرتوت . و بعضی دیگر گفتند هفتاد سال باشد او بعضی ذکر گفتند هفتاد و پنج سال باشد و این روایت اصبع نباته است از امیر المؤمنین علی ﷺ (لَکِی لَا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئًا) تا نداند چیزی پس از آنکه دانست یعنی در این عمر از پیری و خرفی که باشد باز باحال طفولیت شود از نادانی هم چنان نادان شود که اول بود ذکر و حفظ و ذهن و عقل نقصان یابد، و این لام صورت لام غرض دارد و لام عاقبت است بر آن تفسیر که بیان کردیم چند جایگاه (إِنْ اللَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ) که خدایتعالی دانا و تواناست از تغییر و تصریف خلقان بر آن جمله که میخواهد .

(وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ) آنکه بیان تفاوت اُرزاق کرد بحسب مصالح گفت خدای تفضیل میدهد بهری را از شما بر بهری در باب روزی بحسب مصلحت . چو حق تعالی قسمت روزی متفاوت فرموده است چنانکه صلاح خلق شناخت در اندکی و بسیاری و آنان را که روزی فراخ است یا تنگ . صلاح او در آنست لقوله تعالی « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولكن ینزل بقدر ما یشاء» آنکه بخل مردمان را وصف کرد گفت (قَفَا الَّذِینَ فَضَّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَکَتْ أَمْیَانُهُمْ) آنان را که ایشان را در روزی فضله

کردند و زیادتى داده اند زیادتى و فضله با آنان نمیدهند که زیر دستان ایشانند از بندگان و پرستاران را و رعایا و خدمتکاران تا متساوى شوند در این باب این روا نمیدارند و روا میدارند که اصنام و طواغیت را در عبادت با من مساوات کنند و انباز دارند و این بر سیل مذمت و ملامت گفت در حق ایشان این قول عبدالله عباس است و قتاده و مجاهد و وجهی دیگر گفتند معنی آنست که اینان بر ایشان که مفضل و منقوص اند در باب مرزوقى یکى اند هر دو گروه مرتزقند از جهت من چو بی قوه و معونت من کس را روزى نتواند داد (أَفَبَيْنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ) اینان نعمت خدای انکار میکنند ، و عاصم بروایت ابو بکر خواند «تجحدون» بقاء خطاب حملا على قوله «والله خلقكم ثم يتوفيكم» و دیگران بیاء خواندند خبراً عن الغائبين لقوله تعالى «فهم فيه سوء» عبدالله عباس گفت آیه در ترسیان نجران آمد که ایشان گفتند «المسیح ابن الله» حق تعالی این آیت فرستاد بر سیل مثل که ایشان با من در عبادت شریک روا میدارند و با خود در روزى روا نمیدارند. و مثله قوله فی سورة الروم «ضرب لكم مثلاً من انفسكم هل لكم مما ملکت ايمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیہ سوء» و جعل الله لکم من انفسکم ازواجاً» حق تعالی باین آیه منت نهاد بر خلقان گفت خدای تعالی برای شاهم از شما بیافرید زنانی را که در استیناس جفت شما باشند و شمارا در ایشان قضاء شهوت و نسل و اولاد باشد و ایشان راهم از جنس شما آفرید تا شما را انس باشد. و گفته اند مراد حواء است که خدای تعالی او را از پهلوی چپ آدم آفرید (وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ) و کرد شمارا از زنان شما فرزندان نرینه و برای آن تخصیص کرد پسران را که ایشان پسران شادمانه شوند و بدختران دلتنگ (وَ حَفَدَةَ) عبدالله مسعود و نخعی و سعید جبر و أبو الضحی گفتند مراد بحفده اصهارند یعنی أختان الرجل علی بناته دامادان یعنی شوهران دختران خود ابن حبیب گفت بر عبدالله مسعود قرآن میخواندم باین آیه رسیدم مرا گفت دانی تا حفده چه باشد گفتم حشم مرد گفت نه ولیکن دامادان او باشند ، و این روایت والبی است از عبدالله عباس . عکرمه گفت و حسن و ضحاک و مجاهد خدم و حشم باشند، و ابو مالک گفت و مجاهد بروایتی أنصار و أعوان مرد باشند من قول العرب حفده إذا أعانه قال جمیل :

حَفَدَ الْوَالِدُ حَوْهْنًا وَأَسْمَتُ بِأَكْفِهِنَّ أُرْمَةً الْأَجَالِ (۱)

عطا گفت فرزندان و فرزندان زادگان مرد باشند. قتاده گفت چاکران مرد باشند، مقاتل و

(۱) در وصف زنان خوش گذران و ثروتمند است که کنیزکان گرد آنها بید و خدمت میکنند و زمام

شتران بدست آنها سپرده است .

کلبی گفتند بنین فرزندان کوچکند و حفده فرزندان بزرگ ، مجاهد و سعید جبر گفتند فرزند فرزندان باشد ، ابن زید گفت پسران زن باشند از شوهر دیگر ، قتیبی گفت اصل او از حفداست و آن متابعت گام باشد و سرعت مشی یعنی اینان مسرع باشند در خدمت و نصرت مرد و در دعای و تر آمده است «اللهم إنا إليك نسعي ونحفده، أي نسرع قال الراعي :

كَلَّفْتُ مَجْهُولَهَا نُوقًا يَمَانِيَةً إِذَا الْخُدَاةُ عَلَى أَكْسَائِهَا حَفَدُوا (۱)

و فعله از جمله بناهای جمع فاعل باشد کالسفره و البررة و الحمله . (وَ رَزَقَكُمْ مِنْ الطَّيِّبَاتِ) روزی کرد شمارا از ملاذومشتهیات حلال پاکیزه (أَسْبَابِ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ) بیاطل ایمان می آرند . عبدالله عباس گفت مراد اصنام است و بنعمت خدای کافر ندیعی توحید او . و گفته اند مراد بیاطل شیطان است که ایشان را بحیره و سایبه و وصله و حام فرمود (وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ) یعنی محلات که خدای تعالی مباح کرده باشد کافرند .

(وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و میپرستند فرود خدای و گفته اند جز خدای را (مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا) «ما» نکره موصوفه است چیزی که مالک و قادر نیست بر آنکه ایشان را روزی دهد از آسمان و زمین نه از آسمان باران تواند آورد و نه از زمین نبات برویاند و قوله (سَيُنَا) فرأء گفت نصب او بر آنست که مفعول رزق کرده است کانه قال أن يرزقهم شيئاً و مثله قوله : «أوَاطعام في يوم ذي مسغبة يتيما» و قوله «ألم نجعل الأرض كفاتاً أحياء و أمواتاً» جز که این نصب بر حال است و آن مفعول به و التقدير تکفتم احياء و أمواتاً ، و وجهی دیگر نصب او آنست که بدل «رزقا» باشد و التقدير لا يملك فيهم رزقا لا قليلاً ولا كثيراً (وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ) و نتوانند و قادر نباشند .

(فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ) با خدای تعالی اشباه و امثال فرو مدارید و او را یکی دانید که خدا داند خطای آن کس که او با خدای مثل و مانند بدارد و شما ندانید خطای آن از صواب برای آنکه نظر نکرده اید تا شمارا بعلم رسانند . آنکه حق تعالی مثل زد گفت : (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا) خدای مثلی زد و آن آنست که بنده مملوك که بر هیچ قادر نباشد یعنی مالك خود نباشد و تصرفاتش مملوك بود بر او و آنکه ما او را روزی دهیم از خزائن خود روزی نيك و او از آنجا نفقه میکند پنهان و آشکارا راست باشند باهم یعنی راست نباشند ، استفهامی است بمعنی خجد در معنی او و قول گفتند : یکی آنکه خدای تعالی مثل زد بنده بی مال بی تصرف

(۱) راه مجهول را بماده شتران یمانی سپردم که حدی خوانان بر پلاس روی آنها نشسته و

مملوك را بكافر، و مؤمن را مثل زد بمرد سخی مالدار، یعنی چنانکه آن دو با یکدیگر راست نباشند اینان نیز با یکدیگر راست نباشند، اینقول عبدالله عباس و قتاده است، مجاهد گفت مثل زد خدایتعالی اصنام ایشان را ببندۀ چونین و خود را مثل زد بآزاد سخی بسیار مال بسیار خرج آنکه گفت راست باشد با یکدیگر و این بر سبیل توبیخ و تقریر کافران گفت تا تنبیه کند ایشان را بر خطاء ایشان در عبادت اصنام و ترك عبادت خدای آنکه گفت (هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ) راست نباشد بحمدالله و منته. بعضی دیگر گفتند الحمد لله برای آن گفت که این اصنام را که ایشان می پرستند مستحق هیچ حمد نیستند، انما حمد و سپاس بر حقیقت خدای راست. آنکه گفت (بَلْ أَكْثَرٌ مِّمَّ لَا يَعْلَمُونَ) بل بیشتر مردمان ندانند یعنی کافران که این اندیشه نکرده باشند و تفکر ندانند و ایشان بیشترین قوم بودند آنکه مثلی دیگر زد گفت :

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ) مثل زد دو مرد را یکی گنگ که او قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجزی مدبری باشد و او را وبال و بار گران باشد بر پسر عمش هر کجا فرستد او را چون باز آید چیزی نیارد از مدبری و بی زبانی که نداند که مردمان چه گویند و او را چه جواب باید داد، او راست باشد با مردی عادل که عدل کند و عدل فرماید و بره راست باشد؛ این مثلی است که خدایتعالی زد اصنام بی صورت بی قدرت بی علم را با خود که قادر بی آلت است و عالم بر کمال است و حی بی آفت است، قادر است بر هر چه خواهد چنانکه خواهد این دو بهم راست نباشد، یعنی کدام عاقل باشد که عبادت خدای موصوف باین صفات کمال رها کند و بت پرستد. و گفته اند مثل مؤمن و کافر زد چنانکه گفتیم در آیت اول و هر دو وجه محتملست والله أعلم بمراده. و قوله (وَهُوَ كَلٌّ) فالكل الثقل. آنکه بر سبیل مبالغه وصف کرده هر دو را بمصدر كقولهم برّ و عدل و صوم و كلّ عن الامر اذا ثقل عنه فلم ينبعث اليه كلاً و كلّ لسانه إذا ثقل فلم ينبعث في الكلام، و كلّ الرجل من الاعياء كلالاً بهذا المعنى و كلّ السكين كلولا و كلّه إذا لم يطرده، پس اصل همه یکی است. عطا گفت آیت در او بی خلف آمده و در حمزه عبدالمطلب. (وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ) آنکه گفت خدای راست علم غیب در آسمانها و زمینها و او مختص است بعلم غیب و جز او نداند (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ) و کار قیامت نیست در سرعت چنانکه یکی از شما چشم برهم زند یا نزدیکتر و این تشبیهی است بر سبیل مبالغه و خدا بر همه چیز قادر است از این و جز از این. آیت در کافران آمد که استعجال می کردند قیام ساعت را و از رسول ﷺ می پرسیدند که « آیا آن مرسیها » کی خواهد بودن؟ گفت بگوی ای محمد که این غیب

است جز خدای نداند جز آنست که زود خواهد بود، و از چشم برهم زدن زودتر خواهد بود بر طریق مثل . قوله تعالی :

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ

و خدا بیرون کرد شمارا از شکمهای مادرهای شما نمیدانستید چیزی را و قرار داد برای شما گوش

وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۱) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي

و چشمها و دل هارا شاید شما شکر گذارید آیا ندیدند بسوی مرغهای رام شده در

جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۲) وَاللَّهُ

هوای آسمان نگاه ندارد آنها را مگر خدا بتحقیق در این آیه است برای گروهی که میگردند و خدا

جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا

قرار داد برای شما از خانه های شما آرام گاهی و قرار داد برای شما از پوستهای چار پایان خانه ها

تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا

که سبک شمارید آنها روز سفر کردنتان و روز ایستادن شما و از پشمهای آن و کرکهای آن و موهای آنها

أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۸۳) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ

رختها و بهره ای تا هنگامی و خدا قرار داد برای شما از آنچه آفرید سایه ها و قرار داد برای شما

مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ

از کوهها پوشش ها و قرار داد برای شما پیراهن ها که نگهدارد شمارا از گرما و پیراهن ها که نگهداردتان

بِأَسْكُمُ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَامُونَ (۸۴) فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

از جنگتان همچنین تمام کند نعمت را بر شما شاید شما گردن نهید پس اگر روگردانید پس جز این نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۵) يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۶)

بر تست رسانیدن هویدا میشناسند نعمت خدا را پس انکار میکنند آنها را و بیشتر آنها کافر اند

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۷)

و روزی که برانگیزیم از هر فرقه گواهی را پس نه رخصت داده شود مرگسا نیز که کافر شدند و نه آنها طلب کرده شوند

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) وَإِذَا

و چون ببینند آنها که ستم کردند شکنجه را پس نه سبک شود از آنها و نه آنها مهلت داده شوند و چون

رَأَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هُوَ لَآءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا

دیدند کسانی که شرک آوردند شریکان خودشان را گفتند پروردگارا این گروهند شریکان ما کسانی که بودیم. ما

نَدْعُهُمْ مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۹) وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ

میخواندیم از غیر تو پس افکندند بسوی آنها گفتار را بتحقیق شما هر آینه دروغگویانید و افکندند بسوی خدا

يَوْمَ مِثْدِ السَّلَامِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۹۰) الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ

این روز صلح را و گمراه شدند از آنها آنچه بودند مییافتند کسانی که کافر شدند و اعراض کردند از

سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۹۱) وَيَوْمَ نَبْعَثُ

راه خدا افزودیم آنها را شکنجه بالای شکنجه آنچه بودند فساد میکردند و روزی که برانگیزیم

فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا

در هر گروهی گواهی بر آنها از خودهاشان و آوریم تو را گواه بر این گروه و فرستادیم

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۹۲) إِنَّ

بر تو کتاب را روشن کننده برای هر چیز و هدایت و رحمتی را و بشارتی برای گردن نهادگان بتحقیق

اللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

خدا میفرماید بعدالت و احسان و بخشش کردن خداوندان خویشی و باز میدارد از زشتی ها و بد کرداری

وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۳) وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَفْضُوا

وستمگیری و پنددهد شما را شاید شما پندگیرید و وفا کنید بعهد خدا چون عهد کردید و نشکنید

الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۴)

قسمها را پس از استوار کردن و بتحقیق گردانیدید شما خدا را بر شماها ضامن بتحقیق خدا میداند آنچه را میکنید

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَضَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا

و نباشید مانند آنکه گسیخت رشته خود را از پس توانائی میکردید سوگند های خودتان را بخیانت

بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيْسِنَّ لَكُمْ

میان شما که باشد گروهی که آن گروه افزون از گروهی جز این نیست میآزماید شما را خدا بان و ناروشن کند برای شما

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۵) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

روز رستخیز آنچه را بودید در آن اختلاف میکردید و اگر بخواهد خدا قرار دهد شما را گروهی تنها

وَالَّذِينَ يُضِلُّوا مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَسْتُمْ لَنَا بِعَمَلِكُمْ (۹۶)

ولیکن گمراه کننده هر کرا میخواهد وره نماید هر کرا میخواهد وپرسیده شوید از آنچه بودید میکردید

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا

ونگیرید سوگندهاتان را غدیری میان شما پس بلغزد قدمی بعد از استواری آن و بجشید بدی را بسبب

صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۷) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

اعراض کردن از راه خدا و مر شماراست شکنجه بزرگ و نخرید بعهد خدا بیهای اندک

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۸) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا

بتحقیق آنچه نزد خداست آن بهتر است شمارا اگر باشید گروندگان آنچه نزد شماست فنا میشود و آنچه

عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۹)

نزد خداست باقیست و جزا دهیم آنانکه صبر کردند اجرشان را بخوبتر آنچه بودند میکردند

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

هر که کرد کار شایسته از مرد یا زن و او گرونده است پس زنده داریم او را زندگی پاکیزه

وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۰) فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ

و پاداش دهیم ایشان را اجرشان را بنیکوتر آنچه بودند میکردند پس چون قراءت کنی قرآنرا پس پناه ببر

بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۱۰۱) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ

بخدا از شیطان رانده شده بتحقیق او را نیست برایش فرمانروائی بر کسانی که گرویدند و بر

رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۱۰۲) إِنَّمَا سُلْطٰنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ

پروردگارشان توکل کنند جز این نیست سلطنت او بر کسانی است که دوست دارند او را و آنانکه آنها

بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۳) .

بآن مشرکانند

قوله تعالی (وَ اللَّهُ أَنْخَرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ - الآية) در این آیت خدایتعالی

هنت نهاد بر بندگانش و گفت خدای بیرون آورد شما را از شکم مادرانتان (لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا)

شما چیزی ندانستید برای آنکه شما را عقلی و علمی نبود این جمله که « لا تعلمون » است در

محل حال است ای غیر عالمین (وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ) و شما را

گوش و چشم و دل آفرید که آلت بینائی و شنوائی و دانائی است تا همانا شما را که شکر

این نعمت بگذارید، و «جَعَلَ» بمعنی خَلَق است در این آیت متعدی بیک مفعول .

(أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْءِ السَّمَاءِ) آنکه ما را تنبیه فرمود بر نظر گفت نمی بینند این مرغان را در هوای آسمان یعنی این هوا که میان آسمان و زمین است و قوله «مسخرات» نصب بر حال است از مفعول و حمزه و يعقوب «الم تروا» خواندند بقاء خطاب و باقی قرآء بباء بر خبر غایب «فی جواء السماء» جو این فتق و گشادگی است میان آسمان و زمین قال الانصاری :

وَيُنَالُهَا فِي هَوَاءِ الْجَوِّ طَالِبَةً وَلَا كَهَيْذِ الَّذِي فِي الْأَرْضِ مَطْلُوبٌ (۱)
 (ما يَنْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ) جز خدایتعالی کیست که قادر است بر آنکه امساک ایشان کند و آن آلت دهد ایشان را از جناح و بال که ایشان بآن در هوا بایستند (إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ) در این آیاتی و علامات و دلالاتی است آنان را که بخدای تعالی ایمان دارند. آنکه منت نهاد بر بندگانش بنوعی دگر از نعمت گفت (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا) گفت خدا! آنست که کرد شمارا از این خانهها که در او نشسته اید سکنی و سکن جائی مسکون باشد و بنای فعل در مفعول بسیار است كالنقض والقبض والخلف و این مساکنی است که شمارا باشد در حضر (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) و شمارا نیز کرد از پوست چهارپایان خانهها که سبک باشد بر شما و سبک دارید آنرا شما (يَوْمَ ظَعْنِكُمْ) روز رحلت و سفرتان یعنی خیمهای ایدم و جز ایدم از پوست چهارپایان و نیز آنرا بشاید که در سرایها و جایها بنا کنند و بزنند برای خفت را . نافع و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» بتحریر عین، و باقی قرآء بتسکین عین خواندند و هما لغتان مثل سَمِعَ و سَمِعَ و سَمِعَ و سَمِعَ و سَمِعَ و بهر و بهر يقال ظعن الرجل ظعنا اذا ارتحل والظعينة اليهودج ، وبذلك سميت المرأة في اليهودج ظعينة و جمعها ظعاین (وَمِنْ أَصْوَافِهَا) أي وجعل لكم من اصوافها (وَأَوْبَارِهَا وَأَشْمَارِهَا أَثَاثًا) صوف گوسفند را باشد و شعر بزرا و وبر شتر را و اثاث متاع خانه باشد و اینجا مراد گلیم و زیلو و نمد است و آنچه از این موها کنند و بافند. خلیل گفت اصل او از کثرت است و اجتماع بعضی با بعضی من قولهم شعرايث اي كثيرواث شعره يَأْتِ أَثَاثًا كَثْرًا وَالتَّفُّ قَالَ امرؤ القيس :

(۱) ويلمهاكلامه ايست در مقام تعجب گویند اصل آن ویل لامها وای بر مادرش و در نظیر آن عوام

فارسی گویند ای بابا کسیکه در آسمان طالب است و تسلط دارد نه مانند کسی است که در زمین است و در پی او می گردند یعنی قدرت بر فرار ندارد .

« أُثِثَ كَقِدْوِرِ النَّخْلَةِ الْمَثْمَثِ شَكِيلٍ (۱) »

وقال الشاعر في الاثاث :

أما جتتك الظعائنُ يومَ بانوا ^{بذی الزبی الجمیل من الاثاث (۲)}
 (وَمَتَاعًا) و آلتی که بآن تمتع کنید (الی حین) تا بروز گاری یعنی ایام حیوة تابوقت
 وفات و گفته اند تا آنکه که کهن شود و از کار بیفتد .

(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا) آنکه نوعی دگر نعمت یاد داد گفت خدای
 تعالی کرد برای شما از آنچه آفریده است سایه ها تا شمارا بآن استراحت باشد از گرمای
 آفتاب از سایه درختان و سقفهای دیوارها (مِنْ الْجِبَالِ أَكْنَانًا) و شمارا از کوه غارها ساخت
 که شمارا بازپوشد و آسایش بود از سرما و گرما واحدها کن و هو ما یواریک (وَ جَعَلَ لَكُمْ
 سَرَابِيلًا) واحدها سر بال و کرد شمارا پیرهنها که شمارا وقایت کند و باز پاید (۳) از گرما از
 انواع ملابس از پنبه و کتان و خز و قز ، أهل معانی گفتند : اراد تقییم الحر والبردفا کتفی
 بذکر أحدهما عن الآخر مراد آنست که این پیرهنها شمارا باز پاید از سرما و گرما جز که
 اکتفا کرد بذکر یکی از دیگر (وَ سَرَابِيلٌ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ) و نیز پیرهنها که شمارا در
 کارزار نگاهدارد از زره و جوشن و آنچه در کار زار دارند و اراد تقییم مضرّة بأسکم فحذف
 المضاف و أقام المضاف الیه مقامه یعنی آفت کار زار از شما بگرداند و شما را نگاهدارد از
 وقع سلاح و طعن نیزه و ضرب شمشیر . عطای خراسانی گفت قرآن بر حسب عادت و آلت عرب
 آمد نه بینی که خدا گفت من الجبال أکناناً و آنچه برای ما در زمین سهل پدید کرد بیشتر و
 بهتر است ولیکن ایشان اصحاب جبالند و زمین ایشان کوهستان است همچنان گفت « ومن
 أصوافها و اوبارها و أشعارها » و آنچه برای ما پدید کرد از ابریشم و خز و قطن و کتان
 بیشتر و بهتر است (۴) ولیکن ایشان اهل بادیه اند و ایشان را چهار پای باشد و أثاث ایشان

(۱) وصف انبوهی موی زنی میکند که مانند خورشه خرما و شاخهای آن درهم است .

(۲) ترا برانگیزاند و مشوش کرد زندهای کجاوه نشین آن روز که جدا شدند بازی نیکو و پیرایه ها .

(۳) یعنی حفظ کند و پائیدن حفظ کردن است .

(۴) آن حکمت که در پشم و کرک هست و آن عجائب که در خلقت آن برای پوشش جانوران تعبیه
 شده است در ابریشم و کتان و پنبه حاصل نمیشود و از این جهت برای نگاهداری حیوان خداوند پشم
 آفرید نه پنبه انسان هم که مرضش از اختلاف حرارت و برودت هوا پدید آمده است باید عضو آفت زده
 را با پشم ببوشد و به پنبه سود ندارد از این جهت خداوند برای حفظ پشم را ذکر کرد و غیر پشم آن فائده *

بیشتر از موی چهارپایان بود و همچنین گفت «تقیکم الحر» و آنچه سرما باز دارد بهتر باید ولیکن بلاد ایشان گرمسیر است برای آن منت که نهاد بیاز داشت گرما نهاد ، کذلک قوله «من جبال فیها من برد» و این تلج و برف که مارا باشد بیش از آن و به از آن و بی آفت تر از آنست ، ولیکن در بلاد ایشان نباشند و نشناسند آنرا ، این جواب طاعنی است اگر باین چیزها بر قرآن طعن زند (کَذَلِكَ لِيَتِمَّ لَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْهِمْ) نعمت خویشتن همچنین بر شما تمام میکند تا باشد که شما اسلام آرید و گردن نهید و طاعت دارید اورا، از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند تسلموا بفتح اللام من السلامة تا مگر شما سلامت یابید از آفت گرما و سرما و آفت کارزار و این از روی معنی نیکوست جز از شواذ قرآنست .

(فَإِنْ تَوَلَّوْا) آنگه گفت اگر اینان روی بر گردانند و از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و بر تو هیچ تاوان نیست انما بر تو بلاغ و بیان است بر تو آنست که برسانی و بیان کنی از آن پس آنچه ایشان کنند از کفر و نافرمانی و بال آن برایشانست آنگه ایشان را وصف کرد و گفت :

(يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا) ایشان نعمت خدای می شناسند و می دانند ولیکن ججود و انکار می کنند. سدی گفت مراد بنعمت اینجا یگه رسوست ﷺ . مجاهد گفت مراد این نعمت هاست که در این سوره بر شمرده است ایشان گفتند این خود ما راست بهری موروث و بهری مکتسب. کلبی گفت ایشان گفتند چون رسول ﷺ این نعمتها برایشان شمرده که این از خداست ولیکن بشفاعت خدایان ما. عون بن عبدالله گفت این آنست که یکی از ما گوید لولا فلان اگر نه فلان بودی، اضافت نعمت خدای با دیگران کنند (وَ أَكْثَرُ هُمْ الْكَافِرُونَ) و بیشتر ایشان کافرند (وَيَوْمَ نَبْعَثُ) آنگه بر سبیل تهدید و وعید تذکیر کرد رسول را و مراد امت گفت یاد کن ای محمد آنروز که ما برانگیزیم از هرامتی و قرنی گواهی یعنی پیغمبران ایشان را مراد روز قیامت است نظیره «فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید- الآیه» (ثُمَّ لَا يُؤْذِنُ الْكَافِرُونَ) آنگه دستوری ندهند کافران را در آنکه عذری خواهند یا توبه کنند نظیره قوله «ولا يؤذن لهم فیعتدرون» (وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) ای لایمکنون من إرضاء الله وایشان را استرضا نکنند یعنی تمکین نکنند از آنچه توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و نیز ایشان را تمکین کنند از آنکه با دنیا آیند و توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و این آیه دلیلست بر بطلان * را ندارد. نیز آن اکنان و منزل کلاه و سایر بیان که در کوه است بدست قدرت آفریده شده است در دلالت بر حکمت او واضح تراست از خانه که انسان در زمین سهل بدست خود می سازد .

مذهب نجار، و آنکه گوید در قیامت تکلیف بود و خلقان مکلف باشند و ایمان و توبه قبول کنند چه آنجا خلقان ملجأ باشند و با إلجاء تکلیف نبود و برای مذهب لازم آید که هیچ کافر و فاسق بدوزخ نشود برای آنکه چون بهشت و دوزخ و منافع و مضار آن بینند ملجأ شوند توبه و ایمان، توبه کنند و ایمان آرند لامحال و همه به بهشت روند.

(وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ) و نیز چون ظالمان عذاب بینند و دوزخ عیان شود ایشان را بعد از آنکه بخبر شنیده باشند از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نیز ایشان را مهلت ندهند و این آیه نیز دلیل بطلان این مذهب است.

(وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَهُمْ) گفت چون بینند مشرکان شریکان خود را یعنی بتان را که عبادت کرده باشند (قَالُوا رَبَّنَا) گویند خدای ما (هُؤُلَاءِ) اینان انبازان مایند در عبادت تو که ما اینان را خوانده ایم و پرستیده بدون تو (فَالْتَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ) ایشان جواب دهند گویند دروغ می گوئید ما شمارا دعوت نکردیم با لهیت خود و بعبادت خود، شمارا نگفتیم مارا پرستید (إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ) شما در این دعوی دروغ زنیذیقال: أَلْقَيْتَ إِلَيْهِ الْقَوْلَ إِذَا خَاطَبَهُ و إلقاء القول عبارة عن الكلام لانه يلفظ عن فيه أى یرمیه .

(وَ الْتَقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ) ای الاسلام و بیندازند ایشان آن روز بخدای اسلام و استسلام یعنی کافران روز قیامت بخدا ایمان آرند و گردن نهند فرمان اورا خاضع شوند چو روز قیامت علوم ضروری باشد و هیچ کس را شك و شبهه نباشد چو هر چه بخیر شنیده باشند به عیان بینند چنانکه گفت «ثم لترونها عين اليقين» (وَ وَصَلُ عَنْهُمْ) ما کاورا يَفْتَكِرُونَ) و گم شود از ایشان آنچه در دنیا ساخته و فرا بافته باشند بدروغ از اصنام و اوئان آنچه بدون خدا پرستیده باشند و از ایشان هیچ غذا نکند و سود ندارد .

(الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) آنا نکه کافر شدند و از راه خدا که شرع و منہاج مسلمانانست اعراض نمایند یا دیگرانرا منع کنند از آنکه در اسلام آیند یکی از حدود باشد و یکی از صدق (زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ) ما بیفزائیم ایشان را عذاب بر بالای عذاب . عبدالله مسعود گفت در آیه که زیادت عذاب کثر دمانی باشند که ایشان را دندانها باشد چون درختان خرما . عبدالله عباس گفت و مقاتل و ابن زید این زیادت عذاب پنج جوی باشد از مس گداخته چون آتش ، از زیر عرش بیرون می آید (۱) ایشان را بآن عذاب کنند سه بر

(۱) چون دوزخ عذاب آن از عالم آخرت است باعتبار آن ملاء اعلایش گویند چنانکه در آیه کریمه است و بالملاء الاعلی اذ یختصمون، و عرش در اینجا تعبیر از عرش روحانی و ملاء اعلاست برای تعظیم عذاب و*

مقدار روز و دو بر مقدار شب . و سعید جبیر گفت مارانی باشند و کژدمانی که کمینه ماران چنبد شتر بُختی باشند و کمینه کژدمان چند شتری باشند که بیک زخم که بزند تا چهل سال ساکن نشود و گفته اند آن باشد که از گرمای دوزخ بنالند و بستوه آیند خدای تعالی زهم‌ریزی پدید آرد و سرمائی که ایشان از آن بگریزند و در میان آتش شوند . و گفته اند زیادت عذاب آنست که امثال آن عذاب که بر اتباع ایشان باشد برایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را چنانکه گفت و ائقلا مع ائقالهم، و گفته اند مراد آنست که عذاب ایشان مضاعف کنند (بها كانوا يُفسِدُونَ) بآن فساد که ایشان در زمین کرده اند از کفر و منع مردمان از ایمان . و «ما مصدریه است ای بفسادهم .

(وَ يَوْمَ نَبْعَثُ) و یاد کن ای عهده‌آروز که ما برانگیزیم درهرامتی گواهی برایشان هم از ایشان یعنی روز قیامت که ما پیغمبران را برانگیزیم تا برامت گواهی دهند و برای آن گفت از ایشان که هر پیغمبر که خدا فرستاد بقومی از ایشان و از قبیله و شهر ایشان فرستاد (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلٰی هٰؤُلَاءِ) و تورا بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان که تو پیغمبر اینانی و از اینانی و «شهِدَاء» اول منصوب است بر مفعول به و دوم منصوب است بر حال (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ) و فرستادیم کتاب قرآن بر تو (تَبَيَّنَا لِكَوْنِ شَيْءٍ) بیان و شرح هر چیزی ، و تفعال بناء مبالغه باشد و نصب او بر مفعول له است ای للبيان والهداية و روا بود که مصدری بود در جای حال ای مبینا و هادياً (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً) و لطفی مقرب بطاعات و خیرات و رحمتی و بخشایشی از خدای تعالی بر بندگانش بعاجل و آجل (وَ بُشْرٰى) و بشارتی و مژده ای مسلمانان را که فرمان خدای را گردن نهاده باشند آنکه گفت :

(اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ) خدای تعالی بعدل و احسان امر میفرماید با مردمان و عدل در کلام عرب راستی باشد و معادله مناصفه باشد و عدل تنگ بار باشد برای آنکه معادل صاحبش بود، و الی گفت از عبدالله عباس که عدل توحید است اینجا و احسان ادای فرایض . روایتی دگر از او آنست که عدل شهادت ان لاله الا الله است و احسان اخلاص بجا آوردن در او . عطا گفت عدل آنست که با او انباز نداری و احسان آنست که او را پرستی چنانکه پنداری که او را می بینی . مقاتل گفت عدل توحید است و احسان عفو کردن از مردمان

* سوزش آن نه برای تشریف و تکریم و اینکه در روایت آمده است بهشت در زیر عرش است و دوزخ در زیر دریاها و قعر زمین در مقام توهین و پستی دوزخ است که راه فرار نیست و گرنه هر چه در زیر طبقه هفتم باشد هم مبداء آن از عرش رحمن است و تری آب قعر زمین از باران آسمان .

و گفته اند العدل فی الافعال و الاحسان فی الافوال . آنکه در فعل عادل باشد و در قول محسن این قولها که مفسران گفتند دلیل آنست که عدل از توحید جدا نیست تا بدانند که موحد نبود آنکه عدلی نبود (۱) (وَ اِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ) وصله رحم کردن بصلات و عطیات ، و ایتاء إعطاء باشد یعنی خویشانرا بر " کردن و عطا دادن (وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) و نهی می کند از فحشاء . عبدالله عباس گفت مراد بفحشاء زناست و بمنکر آنچه در شریعت اسلام نشناسند و بغی ظلم و کبراست ابن عیینه گفت عدل استواء السرّ و العلانیة . آن بود که نهان و آشکارا راست بود ، و احسان آنست که سرت از علانیة نیکوتر باشد . و فحشاء و منکر گفت آنست که آشکارت از نهان نیکوتر باشد (يَمِطُّكُمْ) پند میدهد شما را تا باشد که متعظ شوی . قتاده گفت خدای تعالی ما را در این آیه مکارم اخلاق میفرماید و معالی آن و ما را نهی میکند از دنیای اخلاق و مذام و سفاسف آن . عبدالله مسعود گفت از این جامع تر در قرآن آیتی نیست . شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس که یکروز رسول در خانه مکه نشسته بود عثمان بن مظعون بگذشت و هنوز ایمان نیاورده بود تبسمی کرد با رسول ﷺ حضرت گفت بیا بنشین بیامد و در برابر رسول بنشست و با رسول حدیث میکرد رسول چشم در آسمان زد و مینگریست و چشم بتدریج فرود می آورد تا بجانب دست راست چشم فرود آورد و روی بآن جانب کرد کالمصغی إلی أحد چون کسی که گوش با کسی دارد و سر میجنبانید چون کسی که مستفهم باشد چیزی را آنکه دگر بار چشم رها کرد در آسمان چون کسی که از پی چیزی نگردد ساعتی نیک ، آنگه روی با من کرد و راست بنشست عثمان بن مظعون گفت یا محمد تامن باتو می نشینم ندیدم که چنین کردی که امروز ، این برای چه کردی ؟ این چشم در آسمان رها کردن بدو نوبت و گوش باز کردن و سر جنبانیدن چرا بود ؟ با که می گفتی و از که می شنیدی ؟ رسول خدای گفت بدانکه رسول خدای بمن آمد و پیغامی آورد مرا گفت این آیه که « ان الله یأمر بالعدل والاحسان - الی قوله - لعلکم تذكرون ، آیت بر او خواند . عثمان مظعون گفت اسلام از آن روز در دل من قرار گرفت و رسول ﷺ را دوست بداشتم . عکرمه روایت کرد که رسول ﷺ این آیه بر ولید مغیره خواند گفت یا بن اخ باز خوان چون رسول ﷺ باز خواند گفت إن لله والله لحلاوة وإنّ علیه لطلاوة ، وإنّ اعلاه لمثمر ، وإنّ أسفله لمغدق ، وما هو بقول البشر گفت والله که در او حلاوتی هست و بر او طراوتی و نازکی (۲) هست و - الای او میوه دار

(۱) یعنی جبریان که عدل را از اصول مذهب نشمرند .

(۲) البتّه ترجمه طلاوت است که بمعنی دلپذیری است یعنی سخن چنانست که هر کس شنود پسندد *

است وزیر او شاخ آوراست (۱) و این نه کلام آدمیان است. قوله «ان الله يأمر بالعدل والاحسان» امر بعدل بر سبیل وجوب است و احسان بر سبیل ندب و در آیه دلیلت است که امر از حکیم هم بواجب باشد و هم بمندوب. و «ایتاء ذی القربی» در تفسیر اهل بیت چنان است که مراد بذی القربی اهل بیت رسول اند علیه وعلیهم السلام، و مراد بایتاء دادن خمس است آنجا که گفت «فَأَنَّ اللَّهَ خَمَسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» و گفته اند «وینهی عن الفحشاء» مراد معصیتی است که مرد کند با نفس خود که ظاهر نبود بر دیگران، و منکر معصیتی بود که ظاهر شود بر دیگران تا برایشان واجب بود که از آن نهی کنند. و بغی معصیتی باشد متعدی بغیر و این لفظ بلیغ تر است در این معنی از ظلم چه ظلم هم بر نفس خود باشد و هم بر غیر و در این قول جواب است از سؤال سائل اگر گویند نه فحشاء و منکر و بغی یکی باشد چرا تکرار کرد.

(وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ) خدای تعالی در این آیه مکلفان را فرمود که چون عهد کنید با خدا بآن عهد وفا کنید و آن عهد که وفا کردن آن واجب بود هر فعلی باشد نیکو که او در آن عهد کند با خدا و نذر کند که بکنند یا نکند و بر آن عزم کرده باشد و فایبر آن واجب بود و خلاف آن نشاید کردن. اما چون چیزی به از آن پیش آید بنزدیک فقهاء کفار ه عهد سوگند بکنند و بنزدیک ما بر او کفار ه نباشد (وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا) و سوگند را نقض مکنید پس از آنکه استوار و مؤکد بکرده باشید، و توكید لغت اهل حجاز است فانهم يقولون وَ كَسَدَتْ الْأَمْرُ تَوْكِيدًا وَ لَغَتُ أَهْلِ نَجْدٍ أَكْسَدَتْ تَأْكِيدًا . نهی است ما را از نقض عهد و مخالفت سوگند الا ما أخرجه الدليل من نذر المعصية وعهدها، و در آیه دلیل است بر آنکه نذر معصیت را وفا واجب نبود و منعقد نباشد، چو اگر منعقد بودی بظاهر این آیت نقضش روا نبود و نقض در بناء معلوم است و در رسن، فأما در معانی، معنی او مخالفت باشد كالفعل و الترك و الامر و النهی و التوبة و العهد (۲) آنکه اگر آن چیز حق باشد نقضش باطل بود و اگر باطل بود نقضش حق باشد (وَ قَدْ جَاءَكُمْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَتَفِيلًا) «واو» حال است یعنی نقض عهد نکنند و حال آنکه خدا را بر خود کفیل و ضمین کرده باشید و در ضمان و

* و دلش بدان نداد شود و در نهران قلب جای گیرد و کتاب اگر صحیح باشد از مؤلف عبارة اخیری و نقل بلازم است یا تازگی بوده و مصحف گشته چون بمعنی اصل نزدیکتر است.

(۱) شاخ آور یعنی دارای شاخهای بسیار و تناور بمعنی دارای تنی فربه و بزرگ و امثال آن در

فارسی با کلمه آور بسیار است.

(۲) البته توبه مخالف عهد نیست شاید بجای آن و النقض صحیح باشد.

کفالت کرده‌اید که وفا کنید. بعضی مفسران گفتند اگر چه حکم آیه عام است آیه در آن آمد که بارسول ﷺ بیعت کردند خدا فرمود ایشان را که وفا کنید. مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند آیت در سوگند اهل جاهلیت آمد آنکه حق تعالی مثل زد ناقض عهد را گفت:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزَاهُمْ) گفت مبادید چنانکه آن زن که ریمان خود را تاب باز دهد پس از آنکه محکم کرده باشد: و در قوهٔ دو قول گفته اند: یکی آنکه بمعنی ابرام و احکام است، و یکی آنکه القوة الطاقه من الجبل يك تو (۱) از رسن را قوه خوانند و جمعها القوی. کلبی و مقاتل گفتند این زنی بود کم خرد از قریش و او را ریطه بنت عمرو گفتندی و هو عمرو بن کعب بن سعد بن زید بن مناة بن تمیم، و لقب او جعل بود او دو کی بکرده بود مقدار يك ارش و نهکی (۲) در سر آن کرده مقدار انگشتی و باد ریسۀ بزرگی درخور آن در او افکنده و پشم و موی رشتی بآن و پرستاران را فرمودی تا از آن میرشتندی از بامداد تا نماز پیشین چون نماز پیشین بودی بفرمودی تا آنچه رشته بودندی تاب باز دادندی خوی و عادت او بر این بود (۳) (أَنْكَأَتْ) ای انقاصاً واحداً نکت و نقض و هما فعل بمعنی مفعول. حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند ببندند و بشکنند باین زن که قصه او برفت (تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ) سوگند خود را بدخل مکنید در میان شما و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بوجه فساد، و گفتند دخل و دغل بیک معنی باشد و هو من الابدال کالمدح و المدءه برای آنکه خاوعوین از یک مخرچند و از جمله حرف حلقند، و

(۱) يك تو بمعنی يك لا و يك تاراست و درهم ستوق گویند معرب سه تو آنکه سه لای تو بر تو دارد و تشبیه افلاك کنند بتویهای پیاز.

(۲) ظاهراً ترجمه حجة است که بر سر دوک مینهادند و باد ریسۀ تخته گردی است که بر آخر دوک نصب میکنند تارشته‌ها از دوک بیرون نیفتد و درهم نشود.

(۳) قول صحیح تر در تفسیر آنستکه اشاره بزنی خاص و معهود نیست چون غالب مفسران این زن را بتعیین نمی‌شناختند و خداوند تعریف به مجهول نمی‌کند بلکه مثل زد خداوند شکستن عهد را بیاز کردن ریمان پس از رشتن چنانکه مثل زد کلمه طیبه را بشجره طیبه و کلمه خبیثه را بشجره خبیثه نه درختی معهود و خاص و مثل زد صدقه در راه خدا را بدانده کشته که هفت خوشه بر آورد در هر يك صدانه نه آنکه دانه خاص بدین صفت در خارج موجود باشد اما جماعتی از مفسرین پیوسته جزئیات و مشخصات و مادیات را به از کلیات و مجردات درك نمیکنند و همه چیز را بطبیع خود حمل بر يك فرد معهود میکنند و مؤلف قول آنها را نقل کرده است.

برای آن دخل گویند آنرا که داخل القلب باشد و هو فعل بمعنی مفعول كالقبض والنقض ، دخل بمعنی مدخول است ، و گفته اند دخلاً ای غلاً و غشاً ، و يقال انا علم دخیل فلان ودخلته و دخلته و دخلته و دخلته ای سیره و باطنه ، حق تعالی ایشان را وصف کرد که ایشان سوگند را دست افزار کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند که بر زبان رانند سوگند بر سبیل غل و غش خوردند . و گفتند آیت در شأن کسانی آمد که ایشان با قومی سوگند خوردندی چون قومی را بیش از آن و به از آن یافتندی آن سوگندها رها کردند و ایشان سوگند خوردندی . و نصب او بر مفعول دوم باشد از اتخاذ (أن تكون أمة هي أربي من أمة) برای آنکه گروهی از گروهی بیشتر باشند چنانکه گفتیم . و ربازیادت بود ، ومنه الربا فی البیع ، و منه قوله « اهتزت و ربت » ای انتفخت و زادت (إنما يبدلوكم الله به) خدا شمارا بآن امتحان میکند یعنی در تکلیف . و باشما معامله آنان میکند که چیزی ندانند بیازمایند تا بدانند ، و این امتحان از آنجاست که مردی با جماعتی عهده کند آنکه جماعتی را یابد به از ایشان و بیش از ایشان دلش مطالبت آن کند که کاشکی عهد با اینان کرده بودمی . خدایتعالی گفت من آنجایکه امتحان ثبات قدم شما میکنم تا کیست از شما که ثابت قدم است و جانب خدا مراعات میکند و عهد نگاه می دارد . آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدا بیان کند روز قیامت برای شما آنچه در آن خلاف می کنید .

قوله (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) گفت اگر خدا خواستی شما را یک امت کردی یعنی همه را جمع کردی بقهر بر ایمان تا میان شما خلاف نبودی و همه یک ملت و یک مقاتلت بودی یا چنانکه گفت « ولو شاء الله لجمعهم على الهدى » و چنانکه گفت « ولو شاء الله لجعل الناس امة واحدة » و این مشیت جبروا کراه است چنانکه گفتیم درد گر جایها (وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ) ولیکن اضلال کند بخذلان یا بر طریق حکم بضلال و تسمیه بگمراهی و یا بمعنی اضلال از ره بهشت و ثواب (و يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) و هدایت دهد آنرا که خواهد به انواع الطاف و تمکین و زیادت الطاف . آنکه بر سبیل وعید گفت برسند شمارا روز قیامت از آنچه کرده باشید .

(وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ) آنکه گفت این سوگندها را دست افزاره نکنید و خدیعت و غل و خیانت مسازید در آنچه میان شما باشد چنانکه سوگند خورید با کسی تا بر- شما اعتماد کند و از مکر و غوائل شما ایمن گردد آنکه سوگند را خلاف کنید و عهد بشکافید

(قَفَّيْزِلْ قَدَمٌ بَعْدَ نُبُوتِهَا) تا پای بخزد پس از آنکه برجا باشد و این عبارت باشد از هلاک. عرب آنکس را که مبتلا شود پس از سلامت باورطه افتد ، اورا گویند زل قدمه وقال الشاعر:
 سَتَمْنَعُ مِنِّي السَّبِقَ إِنْ كُنْتَ سَابِقًا وَتَقْتُلُ إِنْ زَلَّتْ بِكَ الْقَدَمَانِ (۱)
 یعنی إِنْ أَخْطَأْتُ مراد آنست که سو گند بدروغ مخورید و در عهد و سو گند خیانت
 مکنید که پس هلاک شوید و دره معصیت افتید ، و نصب او علی جواب النهی بالفاء باشد و باضمار
 أَنْ وَالتقدير فتنزل قدم لکم بعد ثبوتها یعنی قدم شما. وروا بود که قدم معاهد ایشان خواست یعنی
 او نیز دلیر شود بر سو گند خلاف کردن و نقض عهد کردن و این زلّت قدم ایشان بود (وَتَذُوقُوا
 السَّوْءَ) ای العذاب و عذاب بچشید (بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) «باء» مجازات راست
 و «ما» مصدری است ای بصدّ کم بمنع که کرده اید مردمان را از ره خدایتعالی یعنی از دین مسلمانی
 (وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) شمارا عذابی عظیم باشد .

(وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا) و مخرید بعهد خدا بهای اندک یعنی عهد خدای
 تعالی مفروشید بهای اندک ، و این از جمله مقلوب باشد و «اشتری» بمعنی بیع باشد و مقلوب
 را امثله بسیار گفته ایم من قولهم «استوی العود علی الحرباء» و غیر ذلك و التقدير استوی الحرباء
 علی العود . و وجهی دیگر که کلام بآن بر ظاهر ماند آنست و لا تبدلوا بعهد الله بدل مکنید بهای
 اندک از حطام دنیا بعهد خدای تعالی یعنی عهد خدا از دست رها مکنید و حطام دنیا بستانید ،
 و این وجهی سدید است برای آنکه در مبیعه دنیا معاوضه باشد که خریدار و فروختار (۲)
 هر دو معاوضه می کنند این متاع می دهد و آن بعوض بهای دهد (إِنْ مَاعِنِدَ اللَّهُ) آنچه بنزدیک
 خداست شما را بهتر است از ثواب خدایتعالی اگر شما دانید. و «ما» موصوله است برای آنکه
 «ما» از «إِنْ» جدا باید نوشت که اسم است و آنجا که ما کافه بود و حرف باشد پیوسته نویسنده فرقا
 بینهما و هذا من علم الخط (۳) و قوله (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) دو وجه دارد: یکی آنکه اگر

(۱) اگر بر من پیش اقی تو مرا از آن بازمی داری و اگر پای تو بلغزد میکشی و در نسخه طبری «سیمنع
 منك و تقطع ان زلت» بنظر مناسبتر میرسد یعنی اگر پیش افتادنی باشی ترا از آن منع کنند و اگر پای تو
 بلرزد خود منقطع و بریده شوی و درمانی .

(۲) فروختار فروشنده است در آن عهد مستعمل بود و در زمان مانیت .

(۳) امداد رسم الخط قرآن تعبد و متابعت نسخ اولیه قرآن واجب است و این نکته را مراعات
 نباید کرد مثلا «انما» در همه جای قرآن باید موصول نوشته شود مگر در «انما توعدون لات» در سوره انعام
 که قرآنها قدیم از زمان پیغمبر (ص) که مقطوع نوشته بودند و باید متابعت کرد و در این آیه نحل چون صاحب*

شما چیزی دانید . و دوم آنکه اگر شما دانید فضل مابین العوضین که چه تفاوت است ثواب خدای را بر آنکه شما اختیار کرده‌اید از حطام دنیا . آنکه تفصیل داد آنرا و بیان کرد گفت (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) آنچه بنزدیک شماست برسد و آنرا بن درآید از حطام دنیا ، و آنچه بنزدیک خداست از ثواب و نعم بهشت آن باقی بماند (وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا) عاصم خواند بنون علی اخبار الله من نفسه ، و باقی قرآء بیا خواندند اسناداً علی اسم الله تعالی . و پاداشت دهیم یا خدا پاداشت دهد آنرا که صبر کنند و بر عهد خدا وفا کنند بر سر آء و ضراء مزد و ثواب ایشان (يَا حَسَنُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) بنیکوتر آنچه ایشان کرده باشند چه ثواب خدا بهر حالی بهتر و بیشتر از عمل ماست .

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا) آنکه گفت هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکو از مردان و زنان (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) « واو » حال راست . و او مؤمن باشد ما او را زنده داریم زندگانی خوش . مفسران خلاف کردند در این حیاة طیبة . سعید جبیر و ضحاک و عطاء گفتند مراد روزی حلالست برای آنکه مرد عاجل در راحت بود و آجلا از تبعه ایمن بود و این روایت ابو مالک و ابو ربیع است از عبدالله عباس . حسن بصری گفت وزید و وهب بن منبه مراد قناعت است و این روایت عکرمه است از عبدالله عباس . مقاتل حیآن گفت العیش فی طاعة الله زندگانی در طاعت خدا ضحاک گفت هر که ایمان دارد و عمل صالح کند اگر درویش بود و اگر توانگر زندگانی او خوش بود ، و هر که او تارك بود عمل صالح و ذکر خدای را زندگانی او ناخوش بود ، ابو بکر و راق گفت مراد حلاوت طاعت است . والبی گفت از عبدالله عباس سعادت است . مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند مراد حیاة بهشت است که زندگانی إلا در بهشت خوش نباشد (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) و ما جزای طاعت ایشان و مزد ثواب ایشان دهیم نیکوتر آنچه کرده باشند . ابو صالح گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر کس گفت ما بهترین و فاضلترین خدای تعالی این آیت فرستاد « من عمل صالحاً » الی قوله (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ) تقدیر آیه آنست فاذا اردت قراءة القرآن . چون قرآن خواهی خواند . و مثله قوله « إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ » یعنی إذا

از آن عهد مرد و گونه نوشته شده برای ما هر دو وجه جائز است و حکم در هر کلمه که بما متصل شود مانند اینما و کلاما و بیثما همین است که متابعت باید کرد و عجب آنکه « فاینما تولوا فثم وجه الله » در آیه ۱۰۹ بقره متصل است « اینما تکتونوا یأت بکم الله جمیعاً » در آیه ۱۴۲ همان سوره منفصل بفاصله یک ورقه و دلیلی جز متابعت ندارد .

اردتم القيام إلى الصلوة . چون بنماز بر خواهید خاستن و مثله قول الشاعر :

« إِذَا طَحْنَتْ فَابْدِئِي بِالسُّنَّةِ »

یعنی إذا أردت الطحن . (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) پناه باخدای ده از شیطان رجیم، و استعاذه طلب پناه کردن باشد و این را سین طلب گویند و گفتند عاز و استعاذ بیک معنی باشد و «باء» از صله این فعل است و همچنین يقال : عاز بكذا من فلان ، و شیطان رجیم را شرح رفته است در اول کتاب ، و اما حکم آیه بدانکه این امر امر است بمندوب بدلاله اجماع اگر دلیل نبودی از روی ظاهر محمول بودی بروجوب چو حکم او امر قرآن این باشد که حمل او بروجوب کنند . و اتفاق جمله فقها است که استعاذه پیش از قراءت قرآن در نماز و جز نماز سنت است جز مالک که او گمت استعاذه در نوافل ماه رمضان باید کرد و تمسك کرد بدیویشی که از رسول ﷺ روایت کرد که «إِنَّهُ كَانَ يَفْتَتِحُ الصَّلَاةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و تأویل این حدیث آنست که یفتتح القراءة. او افتتاح قرآن باین سوره کردی بینی که اجماع است که افتتاح نماز بتکبیر کنند. پس معلوم شد که خبر متروک الظاهر است و دلیل صحت این قول که گفتیم پس از اجماع حدیث جبر بن مطعم است که او گفت رسول را دیدم که نماز می کرد گفت : « الله اكبر كبيراً و الحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرة و اصيلاً اعوذ بالله من الشيطان الرجيم من نفخه و نغثه و همزه » عبدالله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد ، و نغث او شعر باشد ، و همز او دیوانگی . آنکه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علماء گفتند وقت استعاذه پیش از قراءت باشد أبو هريره گفت پس از قراءت باشد و این مذهب داود است ، و مالک در قیام ماه رمضان هم این گفت که پس از قراءت باشد و احتجاج بظاهر قرآن کردند و دلیل صحت این قول حدیث ابوسعید خدری است که گفتند رسول ﷺ پیش از قراءت گفتی اعوذ بالله من الشيطان الرجيم أما محل اودر نماز مذهب ما و مذهب شافعی و عامه فقهاء آنست که محل او در اول رکعت باشد پیش از قراءت ، و شافعی گفت اگر در هر رکعتی بگویند پیش از قراءت نیکو باشد جز که اثر نیامده است بأو. و ابن سیرین گفت در هر رکعتی بگویند پیش از قراءت أما جهرو إخفات باستعاذه اگر نماز از آن باشد که قراءت در او با إخفات خوانند باتفاق آواز بر نیاید داشتن باستعاذه، و اگر نماز آن باشد که جهر کنند باو استعاذه جهر نباید کردن بنزدیک ما و بیشتر فقهاء ، و شافعی را در او دو قول است و اختیار اصحاب او بر إخفات است تا فرق باشد میان قرآن و جز قرآن. أما لفظ استعاذه بنزدیک ما و نزدیک شافعی و بیشتر فقهاء آنست که

بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم چه نص قرآن اینست و اخبار متواتره بر این لفظ آمد و در اخبار مسلسلات می آید باسناد از زر حبیث که او گفت بر عبدالله عباس خواندم اعوذ بالله السميع العليم گفت نه چنین است بگو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم چو من بر رسول ﷺ خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت بگو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، و رسول ﷺ گفت من بر- جبرئیل چنان خواندم و جبرئیل گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی مقریان برانند که استعید بالله من الشيطان الرجيم .

(«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ») «إِنَّهُ» ضمیر شأن و کاراست گفت شأن و کار چنین افتاد که او را سلطان و دست و قهر نیست بر مؤمنان که تو کل بر خدا کنند ، سفیان گفت مراد آنست که او بقره کس را حمل نکند بر گناه در دست او جز و سوسه نیست .

اما سلطان او و فرمان او بر آنان روان باشد که تولا باو کنند (وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ) در ضمیر خلاف کردند فی قوله «به» بعضی گفتند راجع است بانام خدای تعالی یعنی والذین هم بالله مشرکون. سلطان او بر متولیان او باشد و بر آنانکه بخدا شرك آرند ، و بعضی دگر گفتند کنایه راجع است باشیطان برای آنکه بسباق این آیه لایق تر است . آنکه آنرا دو معنی گفتند یکی آنکه شرك صورت نبندد جز میان دو کس فرقی نباشد میان این قول و قول اول در معنی برای آنکه بخدا شرك معنی آن باشد که خدایا شريك شيطان گوید و این هر دو از روی معنی یکی باشد ، و وجه دیگر آنست که «به» ای بسببه و غروره و سوسه ، و آنانکه بغرور و سوسه شيطان مشرک شوند و مثله قولهم صار فلان بی رئیساً ، فلان بمن رئیس شد یعنی بسبب من و سعی من قوله تعالی :

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ

و چون بدل کردیم آیتی را بجای آیتی و خدا دانا تر است بآنچه می فرستد گفتند جز این نیست تو بر بافنده ای

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۴) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ

بلکه بیشتر آنها نمیدانند بگو فرستاد آنرا روح القدس از پروردگارت بر راستی تا استوار شوند آنانکه

آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۵) وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ

گرویدند و هدایت و مژده برای گردن نهندگان و بتحقیق میدانیم که آنها میگویند جز این نیست می آموزد او را

بَشْرَى لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ

بشری زبان آنرا که الحاد کنند بسوی او کلام عجمی است و این زبان عربی هویدا است بتحقیق آنانکه

لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۷) إِنَّمَا يَفْتَرِي

نمیکروند بآیت‌های خداوند هدایت نکند آنها را خدا و مر آنها را شکنجه دردناکست جز این نیست میبافند

الْكُذِبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۱۰۸) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ

دروغرا آنانکه نمیکروند آنها بآیت‌های خدا و آنکروه آنها دروغگو باشند هر که کافر شد بخدا از پس

إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ

گرویدنش مگر آنکه اکراه شد و دل او آرام شد بگرویدن ولیکن آنکه گشاده کرد بکفر سینه را پس بر آنها

غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۹) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

خشمی است از خدا و مر آنها را شکنجه بزرگست این بسبب آنستکه دوست دارند زندگانی دنیا را بر آخرت

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۱۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ

و بتحقیق خدا هدایت نکند گروه کافران را آنکروه کسانی اند که مهر بنهاد خدا بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان

وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۱۱) لَأَجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۱۲)

و دیده‌هایشان و آنکروه آنها بیخبرانند حق است که آنها در رستخیز آنها زیانکارانند

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا

پس بتحقیق پروردگارتو برای کسانی که هجرت کردند از بعد آنکه آزمایش شدند پس جهاد کردند و شکیبا گردیدند

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۳) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ

بتحقیق پروردگارتو از پس آن آمرزنده مهربانست روزی که میاید هر کسی کارزار کند از نفس خود و

تُوقَى كُلُّ نَفْسٍ مَاعَمَلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۴) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً

دریافت شود هر کسی آنچه آورده است و آنها نهستم کرده شوند و زد خدا داستانی از دهی که بودند ایمن

مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ

آرام شده که آید آنرا روزی آن فراوان از هر مکانی پس کافر گردید بنعمت‌های خدا پس چشاند آنرا خدا

لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۴) وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلٌ مِنْهُمْ

کسوت گرسنگی را و ترس را بجهت آنچه بودند میکردند و بتحقیق آمد آنها را پیغمبری از آنها

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۵) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ

پس تکذیب کردند او را پس گرفت آنها را شکنجه و آنها بودند ستمکاران پس بخورید از آنچه روزی در شمارا

اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۶) إِنَّمَا

خدا حلال پاکیزه و شکر گوئید نعمت خدا را اگر میباید خدا را میپرستید اینست و جز این نیستکه

حَرَمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ

حرام کرد بر شما مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه صدا کرده شد برای غیر خدا بآن پس هر که مضطر شد نه

بِأَيْغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ

سرکشی کننده و نه از حد گذرنده پس بتحقیق خداوند آمرزگار مهربانست و مگوئید مر آنچه را میستاید

أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ

زبانهای شما دروغ را این است حلال و اینست حرام تا بر بافتند بر خدا دروغ را بتحقیق کسانی که میبافند

عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفَاحُونَ (۱۱۸) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۹) وَعَلَى الَّذِينَ

بر خداوند دروغ را رستگار نمیشوند بهره ایست اندک و مر آنها را شکنجه دردناکست و بر کسانی که

هَادُوا حَرَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

یهود شدند حرام کردیم آنچه را خواندید بر تو از پیش و نه ستم کردیم آنها را ولیکن بودند خود هاشان را

يَظْلِمُونَ (۱۲۰) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ

ستم میکردند پس بتحقیق پروردگار تو برای کسانی که کردند بدی را بنادانی پس توبه کردند از پس

ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۱) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً

این و اصلاح کردند بتحقیق پروردگار تو از پس آن آمرزنده مهربانست بتحقیق ابراهیم بود گروهی

قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۲) شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَيْهِ وَ

قنوت خوان برای خدا پاک رأی و نبود از مشرکان شکر گذارنده برای نعمتهای خود برگزید آنرا و

هَدَيْهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۳) وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ

هدایت کرد او را بسوی راه راست و دادیم او را در دنیا نیکوئی و بتحقیق او در آخرت از

الصَّالِحِينَ (۱۲۴) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

سایستگانست پس وحی کردیم بسوی تو که پیرو باش نیش ابراهیم پاک رأی و نبود از

الْمُشْرِكِينَ (۱۲۵) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ

مشرکان جز این نیست فرار داده شد شبیه بر کسانی که اختلاف کردند در آن و بتحقیق پروردگار حکم میفرماید

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۶) اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ

میان آنها روز رستخیز در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند بخوان براه پروردگار خود بدانند

وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِدَن ضَلَّ

و اندرزی نیکو و جدال کن آنها را بآن که آن نیکوتر است بتحقیق پروردگارت او دانان تراست بآنکه گمراه شد

عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۷) وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا

از راه او و او دانان تر براه یافتگانست و اگر عقوبت کردید پس عقاب کنید همانند آنچه

عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ الصَّابِرِينَ (۱۲۸) وَ اصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ

شکنجه شدید بآن و اگر شکیب ورزیدید آن بهتر است شکیبایانرا و شکیب ورز و نیست صبر تو

إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۹) إِنَّ اللَّهَ مَعَ

مکر بخدا و محزون مشو بر آنها و مباش در تنگی از آنچه مکر میکنند بتحقیق خدا با

الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ *

کسانی است که پرهیز کردند و آنانکه نیکوئی کردند

قوله تعالى (وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ) حق تعالی در این آیه احوال کفار گفت و قول ایشان

را برایشان عیب کرد. گفت چون ما بدل کنیم آیتی را بآیتی، یعنی آیتی منسوخ کنیم بآیتی دیگر

اما قرائةً أَوْ حَكْمًا، إمّا از روی قراءت یا از روی حکم یا از هر دو وجه، چنانکه بیان آن رفته

است و تبدیل رفع چیزی باشد از جای خود و وضع دیگری بجای او (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ) و او

إمّا حال را باشد، و إمّا استیناف کلامی دیگر را. و خدای تعالی عالم تراست بآنچه فرود فرستد از

آسمان که صلاح مکلفان در چیست آنچه فرماید کردن بحسب صلاح مکلفان فرماید در تکلیف

(قَالُوا) این کافران گفتند (إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَنٌ) تو نیستی مگر دروغ زنی که این کلام از خود

می نهی. آنکه گفت (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) «بل» اضراب باشد یعنی آن نیست که ایشان می گویند

سبب آنست گفتن ایشانرا که بیشتر ایشان نمی دانند که این آیه وحی خداست و این نسخ احکام و

قراءت بفرمان اوست.

(قُلْ) بگوای پیغمبر (نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ) که این قرآن جبرئیل فرود آورد از خدی

عزّ وجل بحق و راستی و درستی (لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا) تا مؤمنان را با لطف و توفیق بر جا بدارد

(وَهُدًى وَبُشْرًا) و تاهدایت و لطف باشد و بشارت و مرشد گانی مسلمانانرا. یعنی این قرآن. و

موضع هدی و بشری نصب باشد علی انه مفعول له ، وروا بود که مصدر باشد در جای حال ای هادیاً و مبشراً . آنکه رسول را ﷺ تسلیه کرد و دلخوشی داد و گفت ما می دانیم .

(وَأَلْقَدْنَا نَعْلَمُ) و بر ما پوشیده نیست که ایشان میگویند تو را که محمدی این قرآن آدمی می آموزد ترا . علماء در این بشر خلاف کردند . عبدالله عباس گفت مردی بود آهنگر در مکه بنام بلعام ترسا بود و اعجمی زبان بود رسول ﷺ او را دعوت میکرد و چیزی میآموخت و قتها بنزدیک او شدی . مشرکان مکه گفتند این قرآن محمد را بلعام می آموزد . و عکرمه و قتاده گفتند غلامی بود ولید مغیره را نام او نفیس و چیز دانستی خواندن ، رسول ﷺ او را قرآن میآموخت ، مشرکان گفتند محمد را این قرآن آن غلام می آموزد . فرآء گفت غلامی بود حویطب بن عبدالعزی را نام او عایش و اعجمی بود و مسلمان شد و نیک مسلمانی بود بنزدیک رسول بسیار آمدی و از او قرآن آموختی قریش گفتند محمد این قرآن از او می آموزد . خدای تعالی این آیه فرستاد محمد بن اسحاق گفت غلامی بود نصرانی رومی بنده مردی حضرمی رسول ﷺ بنزدیک مروه با او بسیار نشست مشرکان حوالت قرآن بدو کردند خدای تعالی این آیه فرستاد . طلحة بن عمر گفت خدیجه و قتها بنزدیک این غلام رفتی بمهماتی که او را بودی مشرکان گفتند این غلام خدیجه را می آموزد ، خدیجه محمد را . خدا این آیه فرستاد عبدالله بن مسلم الحضرمی گفت ما را دو غلام بودند از اهل عین التمر یکی را یسار گفتند و یکی را حبار و شمشیر گر بودند در مکه و تورا و انجیل دانستندی خواندن و قتها رسول ﷺ برایشان بگذشتی بایستادی و قراءت ایشان می شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد سدی گفت در مکه غلامی ترسا بود او را بومیسره گفتند و رومی زبان بود رسول ﷺ و قتها بر او بنشستی مشرکان گفتند این قرآن محمد را او می آموزد . ضحاک گفت مراد باین بشر سلمان فارسی است ، و بعضی علماء گفتند این قول سدید نیست برای آنکه سلمان بمدینه اسلام آورد و این آیه بمکه فرود آمد . قوله (لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ) زبان آنکس که ایشان باو میل میکنند و حوالت میکنند پارسی است و مراد بلسان لغت است . من قوله فلان يتكلم بلسان العرب و بلسان الروم ای بلغتها ، و منه قوله تعالی «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ای بلغه قومه و قال الشاعر :

لِسَانُ السَّوِّءِ تَهْدُوهُ إِلَيْنَا وَجِئْتَ وَمَا حَسِبْتُكَ أَنْ تَجِيئَا (۱)

و قوله «يلحدون» حمزه و کسائی خواندند يَلْحِدُونَ بفتح ياء و حاء از بنای ثلاثی ، و باقی قرآء يُلْحِدُونَ خواندند بضم یا و کسر حا من الالحاد . يقال الحد يلحد الحاداً فهو ملحد و

(۱) پیغام و سخن بدرا برای ما تحفه میفرستی آمدی و گمان نداشتم که بیائی .

لحد یلحد لحداً فهو لاحد وذاك ملحدو لقتان، وقیل لحده فی القبر فهو ملحدو وألحد فی الدین فهو ملحدو إلا لحد المیل عن الصواب ومنه اللحد لمیله عن سنن القبر. حق تعالی گفت زبان آنکس که ایشان میل میکنند باو و نسبت میکنند باو این قرآن را که أعجمی است یقال: رجل أعجم وأعجمی إذا کان غیر فصیح وإن کان من العرب، ورجل عجمی منسوب إلى العجم وإن کان فصیح اللسان (وهذا لسان عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) واین قرآن لغتی است عربی منسوب با عرب و روشن و مبین است در او اشکالی نیست .

(إن الذين لا يؤمنون بآيات الله لا يهدى لهم الله) آنکه حق تعالی خبر داد که آنان که بخدا ایمان ندارند خدا ایشانرا هدایت ندهد یعنی لطف نکند بایشان لطفی که بامؤمنان شاید کرد چو اگر بایشان کند ایشانرا لطف نباشد یا حکم نکند بهدایت ایشان و ایشانرا مهتدی نخواند یا ایشانرا هدایت نکند بهشت این هر سه تاویل محتمل است (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشانرا عذابی مولم دردناک باشد و حمل کردن هدایت را بر ثواب در این آیت اولی تر است بقرینه ولهم عذاب الیم چو این از احکام آخرت باشد (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) گفت بحقیقت آنکس دروغ فرا بافد بر خدا که بآیات خدا ایمان نیارد. رد است این آیه بر آنانکه گفتند «انما يعلمه بشر» و گفتند چه فرامی بافد این قرآن (وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) و آنانکه چنین کنند دروغ زن باشند «وهم» عماد باشد و بصریان فصل خواندند او را و معنی او تحقیق باشد چنانکه قائل گوید هؤلاء هم الرجال. عبدالله بن ابی حدره گوید رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتم یا رسول الله مؤمن زنا کند؟ گفت باشد که کند. گفتم زدی کند؟ گفت باشد که کند گفتم دروغ گوید؟ گفت نه «انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله» اگر خبر درست باشد این کذب مخصوص باشد بالكذب على الله بدروغ بر خدا باعتقاد جواز آن، و از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت ایا کم والكذب فانه مجانبا للإيمان گفت دور باشید از دروغ گفتن که دروغ گفتن مجانبا ایمان است یعنی با ایمان بیکیجای نباشد بر این تاویل که گفتیم .

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ) نحو بیان خلاف کردند در این «من» و محل او از اعراب. کوفیان گفتند «من» شرط است و محل او رفع است بابتداء و قوله «مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» بدل است از او و قوله «فَعَلَيْنَهُمْ غَضَبٌ» این جمله جواب هر دو شرط است برای آنکه دو جمله است شرطی متعلق بیکدیگر قالوا ومثله قول القائل من يأتنا فمن يكرمنا منهم فله منا الأكرام، و بصریان گفتند «من» موصوله است «واو» بدلت از آن جمله که در پیش رفت

من قوله «إنما يفترى الكذب الذين» من بدل الذين است یعنی انما يفترى الكذب غیر المؤمنین الكافرون. آنکه استثناء کرد از ایشان مکرهان را گفت (إلا من أكرهه) مگر آنرا که مکره باشد که حکم او مخالف این حکم باشد و روا بود که «من» استقهای باشد و معنی آن باشد که که باشد که کافر شود از پس ایمان إلا آنکس که او مکره باشد. یعنی هیچ عاقل اختیار اِرتداد نکند و نه اظهار کلمه کفر از پس ایمان الا برسبیل اِکراه و این وجهی قریب است والله اعلم بمراده. عبدالله عباس گفت آیه در عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش را یاسر و مادرش سمیه و صهیب و صهبارا و بلال را و خناب را و سالم را و ایشان را عذاب می کردند بانواع عذاب. اما سمیه را در میان دو شتر بسته بودند و عذاب می کردند و رسنی از لیف بافته بودند و سر او را گره بر زده و بر سر او می زدند تا کور شد و او میگفت خدا یکی است تا او را بکشند، و گفتند نیزه بر اندام او زدند و او را بکشند، و یاسر را نیز در عذاب بگشتند. عمار یاسر چون چنان دید گفت پس فسوس باشد که مراد اسیری بکشید آنچه ایشان میخواستند از دشنام و نابایست در حق رسول ﷺ بگفت او را رها کردند و یاسر و سمیه اول کسی بودند که در اسلام ایشان را بگشتند. قتاده گفت بنوالمغیره عمار را بگرفتند و در چاه میمون کردند و گفتند اگر بمحمد کافر شوی و الا این چاه بر تو بینباریم (۱) او آنچه ایشان میخواستند از او بگفت با کراه ایشان او را دلش بایمان مطمئن و ساکن بود رسول را خبر دادند که عمار کافر شد گفت «کلا إن عماراً ملیء ایماناً من قرنه إلى قدمه و اختلط الايمان بلحمه و دمه» گفت عمار پراز ایمان است از سر تا پای و ایمان بگوشت و خون او آمیخته است عمار بنزدیک رسول ﷺ آمد گریان و می گفت یا رسول الله شرمسارم از کلمه ای که نه باختیار بل به اِکراه بر زبان من رفته است رسول ﷺ آب چشم او می سترد و می گفت هیچ باک نیست اگر دگر بار در مثل این حال گرفتار شوی و از تو خواهند تا مانند آن گوئی بگو که بر تو حرج نیست. خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و عمار از جمله اَجلاء و بزرگان صحابه بوده است و او را در اسلام جدُّ و جهد قدم و قدمی تمام بوده است. راوی خبر گوید که آنروز که مسجد رسول ﷺ بنا می کردند رسول ﷺ صحابه را تحریص و ترغیب میکرد و می گفت هر کس که او خشتی بر گیرد فله کذا و کذا او را چندین و چندینی ثواب باشد. هر یکی از صحابه میرفتند و یک خشت میآوردند مگر عمار که او میرفت و دو دو خشت میآورد

رسول ﷺ گفت چرا خشت دودو می آری که رنجور شوی گفت یا رسول الله واحدة منك و واحدة منی. یکی برای خودم می آرم و یکی برای تو. چه قدر تو از آن رفیع تر است که ترا رها کنند تا خشت برداری و نمیخواهم آن ثواب که گفתי ترا نباشد یکی بنصیب خود می آرم و یکی بنیابت تو رسول ﷺ گفت جزاك الله خيراً و رسول او را خبر داد و گفت « ستقتك الفئة الباغية و آخر زادك ضياح من لبن » گفت ترا گروه باغیان کشند و آخر زاد تو شربت شیر باشد با آب آمیخته، و این حدیث از رسول ﷺ پیش بشنیدند تا روز صفین عمار در لشکر امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام بود و منادی برآمد و آواز داد و گفت « یا خیل الله ارکبی » ای لشکر خدا بر نشینید عمار پاره ای خطمی بر سر نهاده بود و سر خواست شستن روا نداشت که چندانی توقف کند که آن خطمی از سر فرو شوید سلاح خواست و پیوید و بکارزار آمد و اسب را ناورد می داد و میگفت :

نَحْنُ ضَرْبٌ بِنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ
ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقْبِيلِهِ
أَوْ يَرْجِعَ الْحَقُّ إِلَى سَبِيلِهِ
فَالْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ
و يُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ
يَا رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنٌ بِقَبِيلِهِ (۱)

و مبارز می افکند از چپ و راست تا مجروحش بکردند و جراحت بسیار بر اندامش بکردند بیامد و آبی خواست شربت شیر باو دادند او آن شربت بستد و گفت « صدق الله و صدق رسوله » چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی اند از قتال امیر المؤمنین باز ایستادند. عمر و عاص گفت نمی دانید شما که او را علی کشت که اگر علی او را بکارزار نیاوردی او کشته نشدی ایشان خوشدل شدند و با سرکارزار شدند، امیر المؤمنین را بگفتند که عمر و چه گفت ای ملعون اگر چنین باشد پس هر کسی را که رسول بکارزار برد در بدر و حنین و احد و دیگر وقایع همه را پیغمبر کشته باشد و در مسائل پسر کو آ که امیر المؤمنین را پرسید، از عمارش پرسید، گفت « خالط الايمان لحمه و دمه و هو محرّم علی النار » ایمان با خون و گوشت عمار آمیخته شده است و آن بر آتش حرام است و اخبار در فضایل عمار بسیار است. مجاهد گفت آیت در جماعتی مسلمانان آمد اهل مکه که ایمان آوردند مهاجران گفتند اگر هجرت نکنید و بامدینه نیائید از ما هیچ نیاید برخاستند تا بامدینه آیند قریش ایشان

(۱) ما شما را برای تنزیل قرآن زدیم و مغلوب ساختیم امروز بر تأویل قرآن میزنیم چنانکه

سرها از جای خود دور کنیم و دوست را از دوست خود غافل سازیم تا حق بر او برگردد ای

پروردگار من من بقول قرآن ایمان دارم .

را در راه بگرفتند و عذاب کردند ایشان کلمه کفر بگفتند بر کراهت خود. محمد بن سیرین گفت آیه در عیاش بن اُبی ربهعه آمد و او از جمله مهاجران بود و او سخت طاعت دار مادر و پدر بود و او بر بود بمادرش مادر از مکه پیغام فرستاد و گفت من نذر کرده ام که طعام سیر نخورم و در سایه ننشینم تا تورا نبینم و این پیغام بردست برادری فرستاد از آن عیاش برادر او بود از مادر و کافر بود و کافری دیگر با او بود او از آنجا که بر مادر مهربان بود گفت بروم و مادر را به بینم و باز آیم صحابه او را گفتند مرو که مادرت چون گرسنه بود طعام بخورد و چون از آفتابش رنج بود باسایه شود او گفت بروم و با برادری که فرعون (۱) نام داشت و کافر بود در راه افتاد و با کافری دیگر مکی چون بمیان راه رسیدند آن کافران تیغ بر آهیختند (۲) و گفتند اگر بمحمد کافر شوی، واگر نه ترا بکشیم چون دید که حال حال اِکراه است کلمه کفر با اِکراه بر زبان راند خدایتعالی آیت فرستاد. مقاتل گفت آیه در جرّه آمد بنده عامر الحضرمی که او مسلمان بود و سیدش او را بر کفر اِکراه می کرد او برای دل سید اظهار کلمه کفر کرد و دلش با ایمان ساکن بود خدایتعالی در حق او این آیه فرستاد و پس از آن خواجه او نیز ایمان آورد ایمان او نیکو بود قوله (وَ لَکِنَّ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا) ولکن آن کس که دل خود مشروح کرده باشد بکفر دل باز گشاده برای قبول کفر . و این عبارت از آنکه آن کس که او قصد کند بکفر و عامداً کافر شود (فَعَلَّیْهِمْ غَضَبٌ) در اول ضمیر با لفظ برد در دوم بامعنی برای آنکه یکی موحد است و یکی مجموع برایشان خشم باشد از خدا ، و خشم از خدا ارادت عقاب بود بمستحق (وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) و ایشان را عذاب عظیم بود، و در آیه دلیلست بر آنکه کفر و ایمان بدل تعلق دارد و آنچه بر زبان بود حکایت کفر و ایمان باشد .

أما حکم آیت اجماع علماست بر آنکه آنرا که او را روا باشد که ، آنچه او را اِکراه کنند بر کفر یا بر معصیتی ، بکند (۳) و آنچه دون قتل بود اولی تر آن بود که تحملی کند برای خدا تا ثوابش بیشتر باشد. اما اِکراه در بیع و عتق و سایر عقود شرعی آن عقداً اِکراه

(۱) عیاش برادر اُبی جهل بود. (۲) آهیختن بهاء بمعنی آختن بر کشیدن شمشیر است و بیرون آوردن آن از غلاف . (۳) یعنی اجماع علماست بر آنکه اگر کسی را اِکراه کنند بر کفر یا معصیتی جائز است آن کار را بکند و بهتر است تحمل کند و مرتکب کفر و معصیت نشود بالجمله تقیه مجوز معصیت است نه موجب آن مگر در قتل که نه مجوز است و نه موجب و کسی را که مجبور کنند بقتل دیگری باید از آن امتناع نماید و اسلاً تقیه نکند .

نبنند باتفاق ، اما طلاق: فقها در او خلاف کردند . اهل عراق طلاق مکره روا دارند و گویند واقع باشد ، و همچنین گویند در اِکراه بر نذر و سوگند و رجعت و آنچه مانند این بود ، و مذهب اهل بیت و مالک و اوزاعی و شافعی آن است که طلاق مکره و نذر و سوگند او بر نیفتد و اینقول بیشتر صحابه است . و شعبی را در طلاق قولی هست و آن آنستکه گفت چون اِکراه از سلطان باشد واقع نبود و چون از سلطان نباشد واقع بود .

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - الآیة) «ذلك» اشارت است بعذاب و غضب گفت آن برای آنست که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیا را بر آخرت و خدای تعالی هدایت ندهد کافران را بر آن تاویلها که گفته شده از لطف و حکم و تسمیه یاراه بهشت .

(ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ) پس خدای تو ای عَجْر آنان راست یعنی رضای خدای تو و ثواب او علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه آنان راست که هجرت کنند و وطن خود رها کنند و از مکه در موافقت رسول با مدینه آیند پس از آنکه ایشان را مفتون کرده باشند و ممتحن بعذاب چنانکه قصه آن گذشت در حدیث عمار و جز او (ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبِرُوا) آنکه جهاد کنند و صبر کنند برایمان و هجرت و جهاد (إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا) ای بعدالفتنة خدای تو از پس آن فتنه غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد ایشان را و رحمت کند . گفتند آیت در عیاش بن ابی ربیعہ آمد برادر ابو جهل از رضاعت و ابو جندل بن سهیل ابن عمر بن الولید بن المغیره و سلمة بن هشام و عبدالله بن اسید الثقفی . مشرکان ایشان را عذاب کردند تا بعضی التماس ایشان بجا آوردند و این فتنه در آیه اینست ، آنکه هجرت کردند تشویر زده ، حقتعالی برای تسلیت ایشان چون از ایشان اخلاص دانست این آیه فرستاد در حق ایشان . حسن و عکرمة گفتند آیه در عبدالله بن سعد بن ابی سرح آمد و او کاتب پیغمبر بود مرتد شد و برگشت و بامکه شد رسول ﷺ روز فتح مکه بفرمود تا او را بکشند عثمان در حق او شفاعت کرد رسول ﷺ رها کرد او را و پس از آن اسلام آورد و اسلامش درست شد خدایتعالی آیه فرستاد و اگر این روایت درست باشد او اول منافق بوده باشد چو ارتداد از مؤمنان در وجود نیاید برای وجوهی که گفتیم . عبدالله عامر خواند فتنوا بفتح فاء و تاء اعتباراً بقوله «ثم جاهدوا و صبروا» و باقی قرءاء فتنوا خواندند اعتباراً بقوله «إلا من أكره» ، آنکه جهاد کنند و صبر کنند بر جهاد و بلیات (۱)

(۱) ترجمه ثم جاهدوا و صبروا است که سابقاً هم گذشت و تکرار آن شاید برای تمهید فنوا است

یعنی فتنه شوند آنکه جهاد و صبر کنند بر بلیات .

(یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا) گفت یاد کن ای عَجَل آن روز که آید هر نفسی و جدل می کند از خویشتن و خصومت می کند برای خود . و «عن» برای آن آورد کانه قال دفعاعن نفسها (وَتُوقَفُ كُلُّ نَفْسٍ) و بدهند هر نفسی را تمام آنچه کرده باشند (وَمُمْ لَا يُظْلَمُونَ) و برایشان ظلم نکنند و حق ایشان نقصان نکنند . صالح المری روایت کند عن جعفر بن زید که یکروز عمر خطاب کعب احبار را گفت یا کعب ما را وعظی کن و تنبیهی ، گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که اگر فردای قیامت مثل عمل هفتاد پیغمبر بیاری بر تو تاراتی و حالاتی آید و در آن حال تو را هیچ همت نباشد مگر نفس خود را و دوزخ زفیری بزند که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل منتجب نماند و الا بزانو در آید تا ابراهیم می آید و می گوید بار خدایا تو دانی که من خلیل توأم و از تو هیچ نمیخواهم بادرجه خلّت که مراست الانفس خود . و تصدیق این در کتاب خداست آنجا که گفت «یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها» عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که فردای قیامت میان مردمان بانواع خصومت باشد تا خصومت با جان و تن افتد جان گوید بار خدایا مرا تو آفریدی و از فعل تو صادر شدم مرا دستی گیرنده ندادی پائی رونده ندادی چشمی بیننده . تن گوید بار خدایا مرا بیا فریدی بمانندپاره هیزم در دستم گیرائی نبود و در پایم روانی نبود و در چشم بینائی نبود این روح آمد چون شعاع نور او یافتم زبانم گشاده شد و دستم گیرنده شد و پایم رونده شد بار خدایا عذاب او را کن . خدای تعالی برای ایشان مثلی زند که نابینائی و مبتلائی در دیوار بستنی شوند که در او درختان خرما بود نابینا گوید من نمی بینم که خرما کجاست مبتلا گوید که من می بینم ولی نمی توانم گرفتن . نابینا گوید مبتلا را من تو را بردارم تا تو خرما گیری . نابینا مقعد را بردارد تا او خرما بگیرد عذاب بر هر دو باشد که هیچ دو بی یکدیگر بکار نیامدندی (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً) حق تعالی گفت بزد خدای تعالی مثلی قریه دهی و شهری یعنی مکه (کانت آمینة) ایمن بود هذا من باب نهاره صائم و لیله قائم یعنی مردم در او ایمن بود کس را در او خوفی نبود (مُطْمَئِنَّةً) شهر آرمیده حاجت نبود مردم را با انتقال از شهری برای انتجاع چنانکه عرب را عادت بود (يَا أَيُّهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ) روزیشان می آمد نوش و گوارنده و بسیار از هر جائی که اندیشه نبود ایشان را از بر و بحر آنجا می بردند نظیره قوله «یجیبی إلیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا» (فَكَفَّرَتْ بِأَنَّهُمْ اللَّهُ - الآیة) بنعمت خدا کافر شدند خدای تعالی بچشاند ایشان را لباس گرسنگی و ترس ایشان را امتحان کرد بگر سنگی

هفت سال ، و رسول فرمود تا عرب طعام با آنجا نبرند بر عادتتی که ایشان را بود چه انواع طعام مکه از برون آرند که آنجا زرع باشد تا کار ایشان بتنگی و سختی بجائی رسیده که استخوان سوخته میخورند و مردار و خون تا رؤساء مکه در این باب با رسول سخن گفتند و گفتند انکار که تورا با مردمان معادلتی هست این زنان و کودکان از گرسنگی میزند . رسول ﷺ بفرمود تا طعام آنجا نبرند تا طعام فراخ شد برایشان و ایشان هنوز مشرک بودند (وَالْخَوَافِ) و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سرایای او که گرد مکه میگردیدند (۱) و یکروایت از ابو- عمرو آنست که الخوف خواند بنصب عطفاً علی قوله «لباس» در «قریه» سه قول گفتند: عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند مکه است ، و روایت کردند از حفصه که او گفت مدینه است . سلیمان بن حسن گفت که ما در آن وقت که مردمان بر عثمان خروج کردند با حفصه بنت عمر از مکه می آمدیم او در راه خبر عثمان پرسید از دو سوار که از مدینه می آمدند گفتند هم محصور بالمدينة او در مدینه چون محبوسی است سرای بر او حصار کرده اند . حفصه گفت مدینه آن شهر است که خدا گفت «ضرب الله مثلاً قرية- الآیة» و دیگر مفسران گفتند مراد مدینه است نامعین هر شهریکه باشد که غرض خدا مثل است فاما قوله «بانعم الله» در واحد او سه قول گفتند : یکی نعمة كسدة و أشدد و یکی نِعْمٌ من قول العرب كُنَّا فِي أَيَّامِ طُعْمٍ وَنِعْمٍ وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ وَدَّيْتُ يُدَى يُقَالُ فُلَانٌ وَدَى وَالْقَوْمُ أَوْدَى وَقَوْلُ سَيْمٍ جَمَعَ نِعْمَاءً بِأَسَاءٍ وَأَبْوَسُ وَضُرَاءُ وَ أَرْضٌ قَالَ الشَّاعِرُ :

وَ عِنْدِي فُرُوضُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَلَّهُ

فَبُؤْسًا لِذِي بُؤْسٍ وَ نِعْمًا لِأَنْعَمٍ (۲)

و این جمع قلیل باشد و قوله (بما كانوا يصنعون) این باء را مجازات خوانند و یا بدل ای جزاء ما كانوا يصنعون او بدله و برای آن لباس گفت که این عذاب بر ایشان مشتمل بود کاللباس علی لابسه کانه قال اذا قهم عذاباً شاملاً بهم مشتملاً عليهم .

(وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ) بایشان آمد یعنی باهل مکه پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد ﷺ (فَكَذَّبُوهُ) بدروغ داشتند او را و دروغ زن خواندند. کذباً به إذا نسبتاً إلى الكذب

(۱) اگر این تفسیر صحیح باشد آیه مدنی است نه مکی .

(۲) خیر و شر نزد من هست همه گونه بدی برای صاحب شر و خیر برای نیکان و در تفسیر طبری این بیت را شاهد برای قول دوم آورده است و چنین نقل کرده فیوس لذی بؤس و نمم بانعم و مناسب کلام مؤلف ما آنست که روایت شعر چنین باشد فباساء ذی بؤس و نعماء انعم . بهر حال کلام مؤلف خالی از تکلف نیست

(فَآخِذْهُمْ بِالْعَذَابِ) عذاب ایشان را بگیرفت. (وَهُمْ ظَالِمُونَ) «او» حالت در آن حال که ایشان ظالم بودند و عذاب ایشان بدست رسول بود. چون ایشان را بکشت بیدرود دیگر وقایع، و این عذاب که گفت « فاذا قهالله لباس الجوع والخوف ». آنکه ایشان را برسبیل اباحت بصورت امر گفت :

(فَكُلُوا) بخورید از آنچه خدا شمارا روزی کرده است (حلالاً) نصب او برحالت از مفعول (طَيِّبًا) پاکیزه (وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ) و نعمت خدای را شکر کنید اگر او را میپرستید و اِضافت نعمت با او می کنید و معنی نه آن است که اگر او را عبادت نمی کنید شکر جز او کنید بل معنی آنست که چون دعوی عبادت او می کنید شکر او را کنید که نعمت شما از اوست، و برای آن گفتیم که این اباحت است بصورت امر چو خدای تعالی این را مرید نیست که در ارادت این غرضی نیست، و این ارادت عبث باشد و خدای تعالی منزّه است از عبث. چون اباحت کرد آنچه روزی است بیان کرد آنچه نه روزی است بل حرام است تا از آن اجتناب کنند گفت (إِنَّمَا حَرَّمَ) بحقیقت خدا حرام کرد بر شما مردار آنچه جان از او برفته باشد نه بکشتن و تذکیه (وَالْدَّمَ) و خون و گوشت خوک (وَمَا أَهْلُ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ) و هر ذبیحه که عند آن جز نام خدا برده باشند و نه بنام خدا کشته باشند این جمله حرامست (فَمَنْ اضْطُرَّ) هر که او مضطر شود و ضرورت او را بآن آرد که از این چیزهاش تناول باید کرد (تَغْيِرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ) که او باغی و عادی نباشد، و نصب «غیر» برحالت، و شاید که استثناء بود. و اختلاف اقوال در باغی و عادی بگفتیم در سورة المائدة، و درست اقوال آن است که باغی آن باشد که خروج کند بر امام عادل، و عادی آنکه تعدی کند بر غیر در راه زدن، و گفته اند غیر باغی غیر طالب للمیته «ولا عاد» ای لایتعدی شعبه یعنی بی آنکه طلب کند یا از رخصت در گذرد و آن مقدار را امساک رمق بود بی آنکه بسیری رساند خود را (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) خدایتعالی غفور و رحیم است بیامرزد او را و رحمت کند بر او. نه اینجا بر او حرج باشد و نه بقیامت بر او تبعه باشد.

(وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ) «ما» موصوله است و گفته اند مصدری است. حق تعالی گفت مگوی آن را که وصف میکند زبانهای شما آنرا بدروغ، و نصب کذب بوصف است یقال: و صفته کذا و بكذا ای ولا تقولوا لوصف ألسنتکم الکذب. اگر «ما» مصدریته گویند و اگر موصوله گویند تقدیر آن باشد ولا تقولوا الذی تصفه ألسنتکم ضمیر

محذوف باشد و قوله (هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ) محل او نصب است بوقوع الفعل علیه . و عبدالله عباس خواند الكُذْبُ بضم كاف و ذال و رفع باء علی انه نعت للاسنة وهو جمع كذوب . یعنی آنچه زبان دروغ زنا نتان میگوید و وصف میکند . حسن بصری خواند « الكذوب ، بالجر علی انه صفة «لما» ای و لاتقولوا للكذب الذي تصفه ألسنتكم هذا حلال و هذا حرام و این وجوه از روی معنی قریب است جز که در قراءت مشهور نیست در شواذ است . حق تعالی نهی کرد عرب را و جز عرب را از آنکه از خویشان تحلیل و تحریم کنند . آنکه گفت این وصف که شما می کنید اینان را بحلال و بحرام دروغ است چه آنچه حلالست حرام می گوئید و آنچه حرامست حلال میخوانید ، و آن بخلاف راستی است پس دروغ باشد چو دروغ چیزی بود که مخبر بخلاف آن باشد و مراد آنچه ایشان حرام کردند از بحیره و سایبه و وصیله و حام و قولهم « مافی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی أزواجنا » ای غیر ذلك من الجهالات . آنکه حق تعالی باز نمود که غرض شما در این باب آنست تا دروغ بر خدا فرا بآید . آنکه گفت آنان که دروغ بر خدا فرا بافند ایشان فلاح و ظفر و بقاء نیابند و از این خیر محروم باشند و قوله :

(مَتَاعٌ قَلِيلٌ) خبر مبتداء محذوفست و التقدير ما هم فيه من حطام الدنيا متاع قليل اینکه ایشان در آنند از متاع دنیا متاعی است اندک و تمتعی که عنقریب با فنا شود (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشان را در آخرت عذاب بی سخت مولم باشد بتحلیل حرام و تحریم حلال . (وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا) آنکه گفت و بیان کرد که ما حرام کردیم بر جهودان (مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ) آنچه قصه آن باتو بگفتم و مراد آنکه قصه آن برفته است در سوره الانعام فی قوله « وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا » آنکه گفت (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ) ما اینکه کردیم برایشان ظلمی و ستمی نکردیم و بخشی و نقصانی نکردیم حظ ایشانرا . چو تحلیل و تحریم در شرع بحسب مصالح باشد ، ولیکن ایشان بر خود ستم کردند بکفر و معصیت که کردند عند آن مصلحت ایشانرا بگشت (۱) بعضی محلات برایشان حرام کردیم عقوبه لهم علی ذلك .

(ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ) گفت پس از اینکه رفت ، خدای تو ای محمد آنانرا که ایشان جهالت و داعی جهل از اعتقادات باطل و ظنون بد که ایشانرا بود

(۱) یعنی مصلحت تغییر کرد .

کفر و معصیت کردند آنگه توبه کردند و از آن پشیمان شدند ، و عزم کردند که بامانند آن رجوع نکنند ، و مصلح شدند ایشانرا آمرزنده و بخشاینده است و قوله (مِنْ بَعْدِهَا) ضمیر عاید است با توبه و قوله (لَسَعُورٌ رَحِيمٌ) هر دو خبر مبتدا است الذی هو قوله «ان ربك» و گفتند خبر در جمله اول محذوف است حذفه اتکالا علی الخبر الثانی و قوله «للذین» تعلق دارد این لام بقوله «غفور رحیم» ای غفور رحیم لهم .

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ) گفت ابراهیم خلیل عليه السلام امتی بود . آنگه در او خلاف کردند بعضی مفسران گفتند ای اماماً یقتدی به ابراهیم امامی مقتدا بود که خلقان در خیر باو اقتداء کردند (۱) عبدالله مسعود گفت کان معلماً للخیر و او بعضی صحابه رسول را وصف کرد «بانه کان امة قانتاً» او را گفتند این ابراهیم بود گفت دانی تا معنی امة قانتاً چه باشد؟ گفتند بگو! گفت امت معلّم خیر باشد و قانت مطیع و این مرد چنین است. مجاهد گفت برای آنش امت خواند که در عهد او مؤمن او بود و اهل عصر او همه کافر بودند آنجا که منفرد بود بدین مسلمانی حق تعالی او را امت خواند . و منه قول النبی صلى الله عليه وسلم «یبعث زید بن عمرو بن نفیل امة وحدة يوم القيمة» قتاده گفت برای آنش امت خواند که اهل هیچ دین نبودند و الا او را بپسندیدند از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان . شهر بن حوشب گفت در هر روز گسار خدای تعالی زمین بیرکت دعای چهارده کس بدارد جز بعهد ابراهیم که در روزگار او جز او مؤمن نبود که خدا بیرکت او زمین برجا بداشت و اهل زمین را روزی داد برای این او را امت خواند . بعضی دیگر گفتند برای آنش امت خواند که هر خصلت که در امتی و عالمی باشد پراکنده در او مجموع بود چنانکه شاعر گفت :

وَلَيْسَ لِلَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

و گفتند برای آنش امت خواند که قوام امت باو بود ، و امت فعله باشد من امة إذا أتبعه و قصده پس فعله بمعنی مفعول باشد كالطعمة واللحمة . و غیر ذلك ، و این قوت آن قول است که گفتند بمعنی امام است . «قانتا» ای دائم الطاعة . دائم طاعت بود والقنوت دوام الطاعة و دوام القيام فی الصلاة . آنگه بعرف شرع عبارت است از آن دعاء که در رکعت دوم نماز قبل الرکوع بعد القراءة خوانند «الله» مطیع بود خدا را (حَنِيفًا) مسلمان بود آنگه اشتقاق او یا

(۱) چون وزن فعله بضم فاء بسیار بدین معنی آید مثل قدوة یعنی کسیکه باید بدو اقتداء کردو

اسوة یعنی کسیکه باید بدو تاسی جست و حرمة چیزی که احترام باید کرد و امة آنکه باید اورا پیشوا گرفت و مثل این است کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی شما بهترین قدوه و مقتدای مردمید .

از میل باشد یا از استقامت چنانکه بیان کردیم ، و اُحْتَفَ گویند مایل القدم را ، و نیز آنرا که همه پای او بر زمین نشیند ، و از جملهٔ مشرکان نبود .
 (شَاكِرًا لِّالْاَنْعُمِ) و نیز شاکر بود نعمتهای خدا را . و شکر اعتراف باشد بنعمت منعم باضربی تعظیم او (اِحْتَبَّيْهِ) برگزید خدایتعالی او را (وَهَدِيْهِ) و راه نمود او را بانواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمان نیست و دین حق (وَ اَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً) و ما او را در دنیا نیکی دادیم از خَلَّتْ و رسالت و ثنای نیکو . مقاتل حیّان گفت یعنی آن نمازها که او را فرمودند و بآن تخصیص کردند او را و گفتند بتکلیف امت ما که بر او صلوات فرستند فی قوله «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد کما صلّیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید» ، و گفتند مراد باین حسنه فرزندان مطیعند که او را داد در وقت پیری و نومیدی ، و گفتند قبول عام خواست که او را بود در همهٔ امتان (وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ) و او در آخرت از جملهٔ صالحان باشد و نیکان و بنزدیک خدایتعالی در درجه و منزلت ایشان تا جمع باشد او را خیر دنیا و آخرت ، و بعضی دگر گفتند در آیت تقدیم و تأخیری هست و مجاز او اینست : وَ اَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و انه لمن الصّٰلِحِيْنَ .
 («نَمَّ» اَوْ حِينَا اِلَيْكَ) گفت آنکه وحی کردیم بتو (اِنْ اَنْبِئْتُمْ بِمِثْلِ اِبْرٰهِيْمَ) که ملت و دین او را متابعت کن یعنی اقتداء کن با او در دعوت با دین خدا از توحید و عدل و نبی از کفر و شرک و بر طریق و سیرت او برو . مراد نه آنست که بر شرع او عمل کن چو رسول ما ﷺ بشرع هیچ پیغمبر متعبّد نبود علی وجه الاقتداء به و المتابعة له چو اگر چنین بودی از امت او بودی و آن پیغمبر به از او بودی چو پیغمبر به از امت باشد و مقدی به از مقتدی بود و این خلاف اجماع است . اما اگر بعضی مسائل باتفاق موافقت باشد آنرا بادیگر شرع پیغمبران پیغمبر ﷺ مکلف که باشد بآن نه بر سبیل متابعت و اقتداء بایشان باشد بل بر سبیل اتفاق شرعین باشد و لفظ اتباع بر توسّع و تشبیه باشد لانفاق الفعلین فی الصورة ، و گفتند مراد بملت تکالیف عقلی است علی هذا التأویل (حَنِيفًا) نصب او بر حال باشد . روا بود که از فاعل بود تا حال باشد از رسول ﷺ و روا بود که از مفعول بود تا حال بود از ملت ابراهیم (و ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ) و ابراهیم ﷺ از جملهٔ مشرکان نبود و برای آن تکرار فرمود نفی شرک را از ابراهیم که مشرکان گفتند ما بر ملت ابراهیمیم ، و جهودان و ترسایان همین گفتند تا خدایتعالی رد کرد بر ایشان بقوله «ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً

وماکان من المشركين ، آنگه گفت (إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ) گفت روز شنبه بر آنان کزود که در او خلاف کردند حسن بصری گفت معنی آنکه برایشان کردند یعنی بد بود برایشان ، و ایشان را نبود (۱) بل بر ایشان بود از آنجا که ایشان را در این روز لعنت کردند و مسخ کردند برای آنکه در این روز تعدی کردند و ماهی گرفتند که بر ایشان حرام بود فی قوله « كما لعننا أصحاب السبت » ، فی قوله « ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت » و اختلاف ایشان در این روز که بعضی گفتند این روز حلال است ، و بعضی گفتند حرام است ، بعضی گفتند أعظم الايام است بحرمت ، و بعضی گفتند نیست ، بر یکشنبه است ، و بعضی دیگر گفتند معنی آیه آنست که خدای تعالی تعظیم روز شنبه واجب نکرد إلا بر آنانکه در او خلاف کردند از جهودان و آن بود که خدای تعالی تعظیم روز آدینه برایشان واجب کرد و عبادتی فرمود ایشان را در این روز . ایشان خلاف کردند و گفتند ما این تعظیم روز شنبه را کنیم خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید و روز آدینه نماز دیگر (۲) فارغ شد ، و روز شنبه بیاسود ، و آن روز را تعظیم کنیم خدای تعالی عند آن تکلیف تعظیم روز شنبه . ایشان سخت کرد و براینقول تقدیر آیت آن بود که إنما جعل السبت فرضا على الذين اختلفوا فيه من اليهود ، و گفتند اختلاف ایشان در شنبه و یکشنبه بود که جهودان گفتند شنبه فاضل تر است ، و ترسایان گفتند یکشنبه . کلبی گفت خدای تعالی موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را فرماید که تعظیم روز آدینه کنند خلاف کردند و گفتند ما جز شنبه را تعظیم نکنیم که شنبه آن روزی است که خدای تعالی در او بیاسود از خلق اشیاء و خلاف کردند بر موسی عليه السلام چون عیسی بیامد و ترسایان را تعظیم روز آدینه فرمود خلاف کردند و گفتند ما امروز نخواهیم چه مارا نباید که عید ما پس از عید ایشان بود ما از اول اسبوع روز یکشنبه عید کنیم (۳) فهذا

(۱) ایشانرا نبود یعنی بسود ایشان نبود برایشان بود یعنی بزبان ایشان بود کلمه اولرا ترجمه

لام جاره عربی و دوم را ترجمه علی گرفته است و لام برای نفع است چنانکه عا برای ضرر .

(۲) یعنی وقت نماز عصر .

(۳) روز جمعه اگر عید شود آخر همه است . و شنبه اول هفته و اگر روز شنبه عید شود یکشنبه

اول هفته است و چون در خاطر مردم آنوقت این معنی مرکوز بود که شنبه عید و کشنبه اول خلقت و اول هفته است نصاری گفتند ما اول هفته را عید میگیریم و یهود آخر هفته را تا عید ما شش روز مقدم باشد نه جمعه را گیریم که بارتکاز ذهنی روز ششم هفته است و نزد یهودان اول هفته شنبه است و آخر هفته جمعه است و ظاهراً این فیه اصلی ندارد و کلبی بخدس و احما . نیز مناسبت فکر خود گفته است .

هو اختلافهم فی قول الکلبی، همام بن منبه روایت کند از ابوهریره که رسول ﷺ گفت «نحن الآخرون السابقون يوم القيامة» ما آخرین امتان و پیغمبران و سابقانیم روز قیامت. «غیر آنهام اوتوالکتاب قبلنا» جز آنستکه ایشان را پیش از ما کتاب دادند و ما را پس از ایشان مردمان تبع مایند، امروز ما راست، یعنی آدینه، و فردا جهودان راست یعنی شنبه، و پس فردا ترسایان را یعنی روز یکشنبه. مکحول گفت عمر خطاب را بر جهودی چیزی بود اورا مطالبه کرد و سوگند خورد بخدا که محمد را بر همه آدمیان بگزید که مفارقت نکند از او تاحق خود نستاند از او. جهود گفت خدای محمد را بر نگزید بر خلقان. عمر تینچه بر روی او زد جهود گفت میان من و تو حا کم ابوالقاسم باشد یعنی رسول ﷺ پیش رسول آمدند جهود حکایت کرد آنچه رفته بود، رسول ﷺ عمر را گفت اما بر آن لطمه که بر او زدی دل او خوش کن، و اما تو ای یهودی بشنو بدانکه آدم صفی الله بود و ابراهیم خلیل الله و موسی نجی الله و عیسی روح الله و انا حبیب الله بلی یا یهودی خدای تعالی امت مرا دونام از نامهای خود اشتقاق کرد اورا اسلام نام است امت مرا مسلم خواند و اورا مؤمن نام است امت مرا مؤمن خواند بلی یا یهودی شما روزی طلب کردید که آن روز خدا ذخیره کرده بود ما را و آن روز آدینه است امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را، بلی یا یهودی شما در روز گار پیش مائید و ما پس شما تئیم در مدت؛ ولیکن پیش شما تئیم در قیامت. بلی یا یهودی بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در شوم و بر اوصیاء پیغمبران تا وصی من در شود و بر امتان تا امت من در شوند.

قوله (اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ - الآية) آنکه حق تعالی رسول را امر کرد گفت دعوت کن خلقان را باراه خدایتعالی یعنی بادین خدایتعالی «بالحکمة» باسخن درست (وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ) وپند نیکو (و جَادِ لَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) و مجادله کن و مناظره با ایشان بر وجهی که نیکوتر باشد (۲) مفسران گفتند معنی آنستکه ایذاء مکن ایشان را و رسالت

(۱) حکما گویند تقدم بر پنج قسم است بالعلیه و بالطبع و بالرتبه و بالفضلیه و بالزمان و عوام پندارند تقدم منحصر در تقدم زمانی است و اهل حدیث گویند متبادر از تقدم زمان است و صحیح همان است که از این احادیث معلوم میشود که منحصر بزمان نیست.

(۲) حکما گویند اقسام علم منطق از جهت ماده پنج است یکی آنکه بیرهان و دلیل بقینی مطلبی را بردیگری ثابت کنند، دوم آنکه بدلیل ظنی و مرغوب، سوم آنکه بمسلمات خصم وی را مجاب کنند بوجه نیکو، چهارم آنکه مغالطه کنند و بسخنان باطل هر خصم فائق گردند پنجم آنکه بشعر و تخییل حجت*

گذازدن رها مکن، و بعضی مفسران گفتند این آیت منسوخ است بآیت قتال (إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ) خدای تو عالمتر است بآنکس که گمراه شود از راه او که دین حق است و عالمتر است بآنکه بر راه راست و طریق هدایت باشد و این بر سبیل تهدید و وعید است.

(وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ) مفسران گفتند این سوره مکی است مگر این سه آیه که در آخر اوست من قوله «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ» تا بآخر سوره که در حق کشتگان أحد آمد و سبب نزولش آن بود که چون مسلمانان بدیدند که مشرکان چه قتل کردند از مسلمانان و چه مثله کردند و کسان را شکم بشکافتند و خصوصاً حمزه بن عبدالمطلب را رضی الله عنه و گفتند از مسلمانان کس نماند که او را مثله نکردند مگر حنظله بن راهب را که پدرش أبو عامر الراهب بأبوسفیان بود برای آن حنظله را از مثله رها کردند. مسلمانان چون چنان دیدند گفتند اگر ما را دست باشد برایشان بدتر از این و بیشتر از این کنیم که ایشان کردند، و مثله کنیم که در عرب کس بکس نکرده بود، و حمزه عبدالمطلب را هند بنت عتبه مثله کرده بود و شکم بشکافته و جگر او بگرفته خواست تا بخورد در دهانش سنگ شد تا بینداخت رسول را ﷺ بگفتند رسول گفت حمزه از آن گرامی تر است بر خدا که بعضی از او بآتش بسوزد چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ خدای تعالی نخواست تا خون حمزه بأحشاء هند مختلط شود (۱) آنکه گفت رحم الله حمزه خدا بر حمزه رحمت کناد که من او را نشاختم إلا فعّال خیر بود و رحم پیوند و اگر نه آنستی که قومی مجزون شوند بر این رها کردمى تا خدا او را از شکم جانوران حشر کردی. آنکه گفت اگر خدا مرا ظفر دهد برایشان هفتاد کس را عوض حمزه مثله کنم خدای تعالی این آیه فرستاد «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ» اگر عقوبت کنید بمثل آن کنید که ایشان کرده باشند شمارا و لفظ عقوبت فی قوله «بمثل ما عوقبتم» مجاز است چو آن از ایشان ابتداء بود و ابتداء عقاب نباشد عقاب آن باشد که عقب فعل باشد بر وجه استحقاق جز که برای ازدواج لفظ آنرا عقاب خواند مثل قوله «و جزاء سیئة سیئة مثلها» و قوله «فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه» و این را نظایر بسیار است و اگر صبر کنید (هُوَ خَيْرٌ) آن بهتر باشد یعنی صبر بهتر باشد صابران را. رسول ﷺ گفت صبر کنم و آن عزم که کرده

* آور ند خداوند بیه وجه اول امر فرمود چون مغالطه و شعر مناسب اثبات اصول و فروع دین نیست. اول فرمود سوی پروردگار خویش خوان بعقل و دلیل و حکمت و آنرا حکما برهان گویند دوم بدلیل ظنی و مرغوب و پند و موعظه و آنرا حکما خطاب گویند و از این دو گذشته مجادله در سخن و اسکات مخالف را بوجه نیکوکن و آنرا حکما جدل گویند و این از معجزات علمی قرآن است. (۱) پس مأکول جزء آکل میشود.

رها کرد (۱) عبدالله عباس وضحاک گفتند این از پیش نزول سوره براءة بود. آنکه که خدای تعالی رسول را فرموده بود که قتال با آنکس کن که با تو قتال کند و ابتداء بقتال مکن چون سوره براءة فرود آمد و خدایتعالی جهاد فرمود این آیه منسوخ بکرد. آنکه او را حث کرد بر صبر کردن و ترغیب کرد گفت :

(وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ) صبر کن که صبر تو نیست مگر بخدای بمعونۀ الله و توفیقه تو بتوفیق خدا صبر توانی کردن (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) و دلتنگ مباش بر اعراض و عدول ایشان از تو (وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ) و مباش در تنگی از مکاری که ایشان میکنند این کثیر خواند اینجا و در سوره النمل فی ضیق بکسر ضاد و باقی قرآء بفتح ضاد خواندند. بعضی گفتند دو لغت است بیک معنی. و بعضی فرق کردند گفتند الضیق فی القلب والصدر والضیق فی العیش والمساکن وأبو عمرو گفت بصریان گفتند ضیق بفتح غم باشد و بکسر شدت. قرآء گفت کوفیان گفتند هر دو لغت است مثل رطل و رطل. و قتیبی گفت ضیق تخفیف ضیق باشد کهین وهین ولین ولین و براین تأویل صفت موصوفی محذوف باشد کانه قال : ولاتک فی أمر ضیق مما یمکرون «ما» مصدریه است ای من مکرهم .

(إِنْ أَلَّفَ اللَّهُ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) که خدا بامتقیان و پرهیز کارانست (وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) و با آنانکه نیکوکاران باشند. هرم بن حیسان را گفتند مارا وصیتی کن گفت اوصیکم بالآیات الأواخر من سوره النحل «أدع إلى سبيل ربك - إلى آخر السورة» گفت براین آیات کار کنید که در آخر سوره نحل است این سه آیه و قوله «مع» بمعنی نصرت و معاونت است

(سوره بنی اسرائیل)

بدانکه این سوره صدو یازده آیه است، و هزار و پانصد و سی و سه کلمه. و شش هزار و چهارصد و شصت حرف است.

و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت که هر که او سوره بنی اسرائیل بخواند دلش رقیق شود آنجا که ذکر مادر و پدر است خدای تعالی او را در بهشت

(۱) بعید می نماید که پیغمبر (ص) چنان از خشم و کین بی اختیار شود که بی امر پروردگارا زاده امری فرماید و خداوند بدان راضی نباشد و شاید اصلا این قصص حدس و تخمین راویان است و آیات این سوره بظاهر مکی است نه مدنی و منسوخ بودن این آیت را حدس این عباس است .

دو قنطار مزد بدهد و قنطاری هزار و دوویست اوقیه باشد هر اوقیه بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیا است .

((سورة بنی اسرائیل مائة واحدى وعشرة آیه مکیه)))

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
منزه است آنکه گردانید بنده خود را شبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی
الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲) وَآتَيْنَا
آنکه برکت دادیم دور آنرا تا بنمائیم او را از آیات خود را بتحقیق اوست شنوا بینا و دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۳)

موسی را کتاب را و گردانیدیم آنرا هدایت برای فرزندان یعقوب که فرا مکبید از غیر من کارگذاری

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۴) وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
اولاد آنرا که برداشتیم با نوح بتحقیق او بود بنده شکر گزار و حکم فرمودیم بسوی اولاد یعقوب

فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَتَعَلَّنَّ عَلُورًا كَبِيرًا (۵) فَإِذَا جَاءَ
در کتاب هر آینه فساد کنید در زمین دو مرتبه و هر آینه برتری یابید برتری بزرگ پس چون آمد

وَعَدُ أُولَئِهَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ
مرتبه اولشان برانگیختیم بر شما بندگان خودمان را صاحبان ستیز سخت پس نهفته بودند در خانه‌ها و

كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۶) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
بود وعده کرده شده پس باز گردانیدیم شمارا کرتی بر آنها و مدد کردیم شما را بمالها و پسران

وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۷) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
و گردانیدیم شمارا بیشتر از راه شمار اگر نیکوئی کنید نیکوئی کنید برای خود هاتان و اگر بد کردید

فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا
پس مر آنراست پس چون آمد وعده آخرت تا بد کنند رویای شما را و تا در آیند مسجد را چنانکه

دَخَلُوهُ أَوْلَ مَرَّةٍ وَ لِيُنَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَّبِيرًا (۸) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ

درآمدند آنرا اول بار و تا هلاک کنند آنچه را برتری دادند هلاک کردنی شاید پروردگار شما که رحم کند شما را
وَ إِن عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۹) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ
و اگر برگردید بازگردیم ما و گردانیدیم جهنم را برای کافران زندان بتحقیق این قرآن

يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ

هدایت کند آنکه را آن راستست و مژده دهد گردندگان را کسانی که میکنند کارهای شایسته را

أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۱۱) وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا

که مر آنها را اجر بزرگست و بتحقیق آنانکه نمیکروند برستخیز آماده کردیم برای آنها شکنجه

أَلِيمًا (۱۲) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۳)

دردناک و میخواند آدمی ببدی خواندنش را بنیکوئی و باشد آدمی شتابنده

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

و گردانیدیم شب را و روز را دو علامت پس نیست کردیم آیت شب را و گردانیدیم آیت روز را روشن کننده

لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ

تا بجوئید برتری را از پروردگار خود و تا بدانید شمار سالها و حساب را و هر چیزی را تفصیل کردیم آنرا

تَفْصِيلًا (۱۴) وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

تفصیلی و هر آدمی را لازم کردیم کتاب او را در گردنش و بدر آوریم برای او روز رستخیز

كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۵) إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ حَسِيبًا (۱۶)

کتابی می بیند او را گشوده بخوان کتاب خود را پس برای تو امروز بر تو شمار کننده

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ

هر که راه یافت پس جز این نیست راه یافته برای خود و هر که گم شد پس جز این نیست گمراه میشود بر خود و نه بردار بردارنده

وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَدِّينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۷) .

بار دیگری را و نباشیم شکنجه کننده گان تا برانگیزیم پیغمبری را

قوله تعالى (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا - الآية) «سبحان» مصدر است از

بناء سَبَّحَ يَسْبُحُ تَسْبِيحًا وَسَبَّحْنَا، و نصب او بر مصدر است و تقدیر او آنستکه أَسْبَحَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ

سبحانا. آنکه فعل بیفکند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، ومثله وعدا الله و کتاب الله ای وعد و عدا و کتب کتابا. جز که اینجا اضافه مصدر با فاعل است، وأبو عبیده گفت أهل مدینه گفتند سبحان اسمی است بجای مصدر نهاده چون کفران، وقال امیة بن أبی الصلت :

سُبْحَانَهُ نَمَّ سُبْحَانًا يَعُودُ لَهُ وَقَبْلَنَا سَبَّحَ الْجُودِيُّ وَالْجَمْدُ (۱)

و بعضی دیگر گفتند نصب او بر نداست و التقدير یاسبحان الله ومعنی او تنزیه باشد و تبعید از هر چه باو لایق نباشد. طلحة بن عبید الله گفت از رسول ﷺ پرسیدم که معنی سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء دور بکردن از خدای هر بدی و بمعنی نماز هم آمده است کقوله فلولا کان من المسبِّحین ای من المصلِّین و نماز نافله را سبحة گویند و در حدیث آمده است کان ابن عمر یصلی سبحة فی المسجد الذی یصلی فیہ المکتوبة یعنی عبدالله عمر نماز نافله هم در آن مسجد کردی که نماز فریضه کردی و بمعنی استثناء آمده است فی قوله «فلولا یسبحون» ای فهلا یستثنون و این لغت بعضی یمینان است، و سبحة بمعنی نور آمده است در آن خبر که «لولا ذلك لا حترقت من سبحات وجهه» ای نور وجهه، و مبرر گفت وجه این آن باشد که اگر بیننده ای بدیدی گفتی سبحان الله، و در جای تعجب آمده است أعشى گفت :

أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي فَخْرُهُ سُبْحَانَ مِنْ عَظَمَةِ الْفَاخِرِ (۲)

و در بعضی احادیث آمده که یکی از جمله بزرگان گفت هرگز ندانستم که گفتن سبحان الله معصیت باشد حتی دخلت علی فلان تادر نزدیک فلان کس شدم مردی حاضر بود آنجا نامه آوردند و پیش صاحب صدر بنهادند او بر گرفت و میخواند این مرد که حاضر بود گفت سبحان الله صاحب صدر گفت چه خواستی باین تسبیح گفت تعجب آنکه چون فلانی چنین مخاطبه بنو نویسد مرد در خشم شد و بفرمود تا او را حاضر کردند بر او استخفاف کرد و او را بر نجانید من گفتم این آنجاست که سبحان الله گفتن بر این وجه معصیت باشد. «الذی أسرى» آنکه ببرد بنده اش را یقال سری سری سری، و أسرى سری اسراء لغتان و هو سیر اللیل، و بر اینقول «باء» تعدیه را باشد. بعضی دیگر گفتند سریت سری لازم باشد و أسریت غیری اسراء متعدی و بر اینقول یا هر چه زیاد باشد و مثله «تنبت بالدهن» قال الشاعر :

و لَيْلَةَ ذَاتِ الدَّجِي * سَرَيْتُ لَمْ يَتَسَنَّيْ عَنْ سُرَاهَا لَيْتُ (۳)

- (۱) منزه است خداوند و تنزیه باو باز میگردد پیش از ما کوه جودی و جمادهم اورا تسبیح کردند
 (۲) وقتی فخر و نازش اورسید گفتم ای عجب که علقمه هم بخود می نازد. * در طبری بی روی ندی
 (۳) چه شب تاریکی یا پادانی سیر کردم و مرا از سیر کردن باز نداشت ای کاش و آرزوی راحت.

نصب او بر طرف باشد و بعضی علماء گفتند تنکیر او دلیل کرد بر آنکه این اسراء در بعضی شب بوده است و دلیل اینقول قراءت حدیقه و عبدالله مسعود است: «من اللیل» (من المسجد الحرام) «من» ابتداء غایت راست و «إلی» در برابر او انتهاء غایت را، در این دو روایت است یکی (۱) آنکه رسول ﷺ گفت من در مسجد الحرام بودم در حجره میان خفته و بیدار که جبرئیل آمد و براق آورد و این روایت انس است و مالک بن صعصعه. و روایت دیگر آنست که رسول ﷺ گفت مرا از حجره امهانی بآسمان بردند، و تأویل کردند این آیه را بر آنکه حرم را جمله مسجد خوانند و این روایت کلبی است و ابوصالح از امهانی که او گفت رسول را ﷺ از حجره من بآسمان بردند نماز خفتن بکرد و بخفت و من با او نماز خفتن بکردم و بخفتم و او را در نماز گاه رها کردم بیدار نشدم تا او مرا بیدار کرد برای نماز بامداد مرا گفت برخیز یا امهانی تا ترا حدیث عجب گویم گفتم یا رسول الله احادیث و اقوال تو همه عجایب باشد. آنکه نماز بامداد بکرد چون فارغ شد بگفت بدانکه دوش چون نماز خفتن بگزاردم جبرئیل آمد و منم آنجا نشسته بودم مرا گفت برخیز و برون آی، من برخاستم و بیرون شدم، فرشته ای ایستاده بود و اسبی، مرا گفت بر نشین بر نشستم هر کجا بنشینی رسیدی دستهایش دراز شدی و پایها کوتاه، و هر کجا بفرازی رسیدی پایهایش دراز شدی و دستهایش کوتاه تا به بیت المقدس بر رسیدم و آنجا نماز بکردم - وساق الحدیث الی آخره - اکنون نماز بامداد با شما بکردم، مقاتل گفت شب معراج پیش از هجرت بیکسال، و گفتند یکبار بود و گفتند دو بار یکبار از مسجد الحرام و یکبار از حجره امهانی بنت ابی طالب و گفته اند بسیار بارها بود (إلی المسجد الأقصى) بمسجد دور تر یعنی مسجد بیت المقدس برای آتش اقصی خوانند که دورتر مسجدی است که آنرا زیارت کنند (الذی بارکننا حوله) آن مسجد که ما برکت کردیم بر پیرامن آن گفتند از آن آبها و جویها و درختان میوه خواست

(۱) اختلاف در روایت از دو جهت است یکی آنکه در روایت اول رؤیای نبوت بود و در روایت

دوم در بیداری. جهت دوم آنکه در روایت اول از مسجد الحرام بود و در روایت دوم از خانه امهانی و روایت اول دست آویز آنهاست که معراج را بروح و رؤیای صالحه گویند و عامه اهل اسلام امروز برخلاف آن گویند و معراج را جسمانی دانند و جماعتی از قداما که آنرا روحانی میگویند اکنون منقرض گشتند و محمد بن اسحق صاحب سیره توقف کرده گوید خداداند چگونه بود بر رؤیا یا بیداری، باری معراج بر رؤیا چندان عجیب نیست که اهل مکه منع کنند و جماعتی از مسلمانان برگردند از اسلام لابد تعجب آنان از جسمانی بود و خود پیغمبر که حقیقت معراج خود را میدانست فرمود تعجب نکنید من در خواب دیدم.

مجاهد گفت برای آنش مبارك خواند که مقرر آنبیاء بود و مهبط فرشتگان و وحی خدای تعالی و آن صخره و سنگ که خلقان را روز قیامت از او حشر کنند آنجاست (لِئُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) تا ما با او نمائیم از آیات و علامات و عجایب ما (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) که خداوندی شنوا و بیناست . اما قصه دراز است و در او اختلاف بسیار و در او حشو بسیار آورده اند و خلاف بسیار کرده اند و روایات ضعیف ، و ما آنچه معتمد است بر سبیل اختصار بگوئیم إن شاء الله تعالی بدانکه مسلمانان خلاف کردند در معراج بعضی گفتند نبود و نفی کردند ، بعضی گفتند رفتن رسول ﷺ بیشتر تا بیت المقدس نبود که ظاهر قرآن بیش از این نیست و آن معتزله اند ، و جماعتی دیگر گفتند رسول ﷺ این در خواب دید و آن نجاریانند ، و بعضی حشویان گفتند روح او بمعراج بردند و تن او درمکه بود (۱) . و آنچه درست است آنست که رسول ﷺ را بآسمان بردند بنفس و تن او و آسمانها بر او عرض کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه گفت «عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمراتها و عرضت علی النار حتی اتقيت حرها بیدی» چنانکه در سیاقه قصه بیاید و اما سیاق قصه بر روایت انس ابن مالک و ابوهریره و عبدالله عباس و عایشه و ام هانی و مالک بن صعصعه باختلاف الفاظ و اتفاق معانی ، و حدیث بعضی داخل است در حدیث بعضی ، آنست که رسول ﷺ گفت من بمکه بودم و بین النائم واليقظان میان خفته و بیداری . بیک روایت گفت در حجر بودم و آن جائی است از پس خانه کعبه ، و بیک روایت در خانه ام هانی جبرئیل ﷺ آمد و مرا گفت برخیز من برخاستم و بیرون آمدم مرا فرمودند تا بآب زمزم غسل کردم و بیک روایت إنائی بیاوردند و آب کوثر باخود داشتند با آب زمزم بیامیختند و مرا فرمودند تا از آن آب وضو کردم ، و احادیث شق البطن و غسل القلب این حدیث منکر است عقلا و شرعاً و وجوه فساد آن گفته شود إن شاء الله تعالی فی قوله «ألم نشرح لك صدرك» آنکه مرا از مسجد بیرون آوردند بر در مسجد براق استاده بود اسبی بود از خر مهتر و از استر کهتر و دنبالش چون دنبالشتر بود و برش چون براسب بود، رویش چون روی آدمیان، دست و پایش چون دست و پای شتر بود و سم او چون سم گاو و سینه اش چون یاقوت سرخ بود و پشتش چون در سفید بود زینی از زین های بهشت بر او نهاده و او را دوپیر بود چون پرتاووس، رفتش چون برق بود و يك گام او

(۱) یعنی اخباریان عامه چون آنها معراج روحانی گفتند اما اخباریان شیعه بمعراج جسمانی قائلند

بلکه بعضی از آنها مبالغه و غلو بآن حد رساندند که معراج روحانی را کافر دانستند.

يك چشم زدن بود. آن اسب را پیش من کشیدند و گفتند بر نشین که این اسب ابراهیم خلیل است که بر او خانه کعبه رازیارت کردی چون خواستم تا بر نشینم سرباز زد جبرئیل گفت بیارام ای براق که بهترین خلق بر تو خواهد نشست و این فخر که ترا خواهد بود از جنس تو هیچ چهار پایان را نیست گفت بلی ای جبرئیل ولیکن بشرطی و آن آنست که فردای قیامت چون من بسیار پیش او کشند بامن شرط کند که جز بر من ننشیند که من طاقت مفارقت او ندارم رسول ﷺ شرط کرد گفت دست بر پشت او نهادم خوی (۱) بریخت از حیا و شرم و چنان متطاطی شد تا نزدیک آن بود که شکم بر زمین نهد. و در روایت سلیمان اعمش و عطاء بن السایب از امیر المؤمنین ﷺ و شعبی از عبدالله مسعود که رسول ﷺ گفت چون جبرئیل آمد و مرا از حجره امهانی بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان اسبی را گرفته که آنرا براق می گفتند بسلسله از زر بسته رویش چون روی آدمیان و خدش چون خد اسب، برش از مروارید بمرجان سرخ برآموده (۲) و موی پیشانیش از یاقوت سرخ و گوشهایش از زهره سبز و چشمهایش چون زهره و مریخ، اغر محجل پرهایش چون پر کر کس دنبالش چون دنبال گاو شکمش چون سیم سفید بود و گردن و سینه و پشتش چون زر سرخ جبرئیل ﷺ عرق او را بمالید و او را پیش من کشید من بر نشستم او ساعتی میرفت بگام و ساعتی می دوید و ساعتی می پرید و جبرئیل بردست راست من بود از من مفارقت نمی کرد و روی بجانب بیت المقدس نهادیم از دست راست آوازی شنیدم که می گفت یا محمد یکساعت بایست از تو چیزی پرسم من براندم التفات نکردم چون پاره ای بر فتم از دست چپ ندائی شنیدم که یا محمد یکساعت بایست من براندم التفات نکردم چون از آنجا بر فتم عجزی پیش من آمد آراسته بانواع زینت مرا گفت یا محمد توقف کن تا ترا چیزی گویم من اسب براندم و باو نگاه نکردم. چون از آنجا بگذشتم جبرئیل را گفتم یا جبرئیل آن که بود که مرا ندا کرد از دست راست؟ گفت آن داعیه جهودان بود نیک کردی که جوابش ندادی اگر جوابش دادی امت تو بجهودی میل کردند. گفتم آن که بود که از چپ مرا ندا کرد؟ گفت آن داعیه ترسایان بود اگرش جواب دادی امت تو بترسائی میل کردند. گفتم آن عجز که بود که از پیش من باز آمد مرا گفت توقف کن گفت آن زن دنیا بود اگر او را جواب دادی امت تو بد دنیا میل کردند. چون از آنجا بر فتم دو انای پیش من آوردند یکی آب در او بود و یکی را خمر. من انای آب بستم و باز خوردم چون خمر عرضه کردند گفتم نخواهم که سیراب شدم. جبرئیل مرا گفت نیک کردی که خمر

(۱) بروزن «ری» بمنی عرق انسان و حیوان باشد.

(۲) آراسته و زینت کرده.

نخواستی و الامت تو مولع شدندی بخمر خوردن . گفت از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می کشتند حالی بدرو می آمد و می درویدند و دگر باره می کشتند من گفتم جبرئیل را اینان که اند؟ گفت این مجاهدانند در سبیل خدا، حسنات ایشان مضاعف می کنند هفتصد ضعف آنچه نفقه کنند از مال خدا عوض باز دهند ایشان را . از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم مردمانی را بگرفته بودند سرهای ایشان بسنگ می کوفتند هر که که بکوفتندی دگر باره درست شدی بار دیگر بسنگ بکوفتندی هم چنین من گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت اینان آنانند که در نمازهای فریضه تقصیر کرده و در نماز کسلانی کرده اند و نماز خفتن نا کرده بخته اند . اینان را هم چنین عذاب می کنند تا روز قیامت، از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم هر یکی رارقعه از خر قه پاره بر- عورت نهاده ایشان را بجانب دوزخ میرانند چنانکه چهار پایان را بضریع و زقوم حمیم و سنگهای دوزخ گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت آنانکه زکاة مال ندادند اینان باین عذاب گرفتارند تا قیامت «وما ظلمهم الله . وما الله بظلام للعبید» از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم پاره گوشت پاکیزه پخته در پیش ایشان نهاده و پاره گوشت پلید خام ، گوشت پاک رها میکردند و گوشت پلید می- خوردند من گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت اینان گروهی اند از امت تو که ایشان رازانان حلال پاکیزه باشد ایشان را رها کنند و تعرض حرام کنند و از زنان همچنین شوهران خود را رها کنند و میل بمردان نامحرم کنند . آنکه گفت در راه (۱) چوبی دیدم که هر کس از آنجا بگذشت جامه اش بدرید و اندامش بخراشید گفتم ای جبرئیل این چیست؟ گفت این مثل مردمانی است از امت تو که براهها نشینند و راه زنند آنکه این آیه بر خواند «ولا تقعدوا بكل صراط تعدون» آنکه بمردی بگذشتم که پشت های همزم بسیار جمع کرده بود و دیگر بر آن بالا می نهاد و درهم بسته می خواست تا بر گیرد نمی توانست گفتم جبرئیل را این کیست؟ گفت این مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان پیش او باشد و او بآن قیامت نتواند کردن دگر میستاند و اضافه میکند بآن ، گفت از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهایشان بمقاریض آهنین

(۱) پیغمبر اکرم (ص) همه این چیزها را در راه بیت المقدس دید و گروهی از همین روایات چنان دانستند که معراج روحانی است چون در راه بیت المقدس این گونه امور ظاهر نیست که همه بچشم جسمانی ببینند و این دیدن ها خاص چشم نبوت بود و جواب آنست که دیدن این امور بچشم روحانی منافی آن نیست که رفتن آن حضرت بمسجد اقصی ببدن جسمانی باشد و گر نه آنچه در آسمانها مشاهده فرمودم بچشم روحانی بود و اگر بالفرض کسی بوسیله دیگر در کره ماه و مریخ و کرات دیگر سماوی پیاده شود بهشت و دوزخ و ملائکه را نخواهد دید مگر چشم روحانی داشته باشد .

می‌بریدند باز هم چنان میشد که بود، من گفتم اینان که‌اند؟ جبرئیل گفت هؤلاء خطباء القننة گفت این خطیبان فتنه‌اند. گفت آن‌نگه برسیدم بجائی که سوراخی بود کوچک از او گاوی بزرگ بیرون آمد و می‌خواست تا باز بجای خود شود نمی‌توانست گفتم ای جبرئیل این چیست؟ گفت این مثال مردی است که سخن از ذهن بیرون اندازد بزرگ پس پشیمان شود و خواهد تا سخن گفته را بازپوشد نتواند. گفت از آنجا بگذشتم بوادئی رسیدم بوئی شنیدم خوش و آوازی گفتم ای جبرئیل این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت این بوی بهشت است و آواز خازنان اوست می‌گوید بار خدایا آنچه مرا وعده کرده‌ای انجام فرمای که شرف و عزّ من بلند شد و سندس و استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم من بسیار شد و اکواب و اباریق و آب و شیر و می و انگین من بغایت رسید آنچه بمن وعده کرده‌ای بقرمای تا بمن آرند گفت «لك كل مؤمن ومؤمنة» گفت تراست هر مؤمنی و مؤمنه‌ای که ایمان آرد بمن و پیغمبر من و بمن شرك نیارد و عمل صالح کند. هر که از من ترسد ایمن شود و هر که از من چیزی خواهد بدهمش و هر که بمن قرضی دهد مکافاتش کنم و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم که من خداوندی‌ام که جز من خدائی نیست و وعده خلاف نکنم «قد افلح المؤمنون تبارك الله أحسن الخالقين» بهشت گفت راضی شدم. گفت از آنجا بگذشتم و آوازی منکر شنیدم از وادئی و بوئی کریمه گفتم ای جبرئیل این چه بوی است و چه آواز است؟ گفت این بوی دوزخ است و آواز زبانیان او که میگویند بار خدایا آنچه وعده کرده‌ای ما را بده که سلاسل و اغلال من و زقوم و حمیم من و سعیر و ضریع من و غساق و عذاب من بسیار شد و قعر من دور شد و گرمای من سخت شد گفت تراست هر مشرکی و مشرکه و کافری و کافره و خبیثی و خبیثه و کلّ جبار لایؤمن بیوم الحساب دوزخ گفت راضی شدم. پس برسیدم بجائی جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن اینجا فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت بطیبه یعنی بمدینه و الیها المهاجر ان شاء الله (۱) از آنجا بر فتم چندانکه خدای خواست مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی؟ گفتم نه گفت بطور سینا که خدای تعالی باموسی مناجات کرد از آنجا بر فتم و بجائی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی؟ گفتم نه. گفت به بیت اللحم که مولد عیسی علیه السلام است از آنجا بر فتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگان را دیدم آنجا که از آسمان فرود آمده

(۱) آنچه پیغمبر (ص) تا اینجا دید بین مکه و مدینه بود هنوز بمسجد اقصی نرسیده.

بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند و بشارت دادند بکرامت از جهت خدایتعالی و مرا گفتند السلام عليك یا اول یا آخر یا حاشر جبرئیل را گفتم این چه خطاب است که اینان میگویند گفت میگویند سلام بر تو ای اول یعنی تو اول کسی که فردای قیامت از گور برخیزی، و آخر بآن معنی که ختم و آخر پیغمبرانی، و حاشری بآن معنی که حشر قیامت بتو و امت تو برخیزد برفتیم تا بدز مسجد بیت المقدس رسیدیم جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم و او اسب مرا در حلقه در مسجد بست بخطامی از حریر بهشت و گفت این آن حلقه است که پیغمبران چهارپایان خود در او بستندی، چون اینجا آمدندی چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم آنجا، و در حدیث ابوالعالیه چنان است که گفت ارواح پیغمبران را آنجا دیدم (۱) از عهد ادریس و نوح تا بروز گار عیسی علیه السلام خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فرشتگان کرده بودند. من گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت اینان برادران تو اند از انبیاء و رسولان قریش دعوی می کنند که خدای را انباز است، و جهودان و ترسایان میگویند خدای را زن و فرزند است. بپرس از این پیغمبران تا خدای را شریک هست و ذلك قوله تعالی «واسئل من ارسلنا قبلك من رسلنا أجمعنا من دون الرحمن آلهة یعبدون» ایشان اقرار دادند خدای را بر بویبت و توحید. آنکه همه را جمع کرد و با فرشتگان بصفها بداشت و دست مرا گرفت و در پیش ایشان داشت تا با ایشان امامت نماز کردم دور کعت نماز کردم آنکه پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین بر خدایتعالی ثنا گفتند بآن نعمت که برایشان کرد. ابراهیم گفت سپاس آنخدا را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملك عظیم داد و مرا امت قانت کرد که خلقان بمن اقتداء کنند و آتش نمرود بر من برد و سلام کرد، آنکه موسی بر خدا ثنا گفت گفت سپاس آن خدا را که بامن سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بدست من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد و از امت من قومی را کرد که بحق راه نماید و بحق داد دهند، آنکه داود بر خدا ثنا گفت، گفت سپاس آنخدا را که مرا ملك عظیم داد و مرا زبور پیاموخت و آهن را نرم کرد بردست من و کوهها را مسخر من کرد تا بامن تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب. آنکه سلیمان بر خدا ثنا گفت و گفت سپاس آن خدا را که باد را مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثل کردند و ذلك قوله «یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثل و جفان کالجواب و قدور راسیات» و منطق الطیر مرا پیاموخت و مرا بداد هر فضلی و مرا ملکی داد که کس را

(۱) بید نیست رفتن به بیت المقدس بجسم باشد و دیدن ارواح انبیاء بچشم روحانی و آنرا دلیل

روحانی بودن معراج نباید شمرد.

از پس من نباشد . آنکه عیسی علیه السلام بر خدا ثنا گفت بقوله الحمد لله الذي جعلني كلمة منه
سپاس آنخدا را که مرا کلمتی کرد از او و مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید
و مرا کتاب و حکمت بیاموخت و تورات و انجیل و در دست من مرده زنده کرد و آگه و ابرص
را بدای من شفا داد و مرا رفع کرد و پاک کرد و مرا و مادرم را پناه داد از شیطان رجیم ، آنکه
من گفتم شما همه بر خدا ثنا گفتید و من نیز بر خدا ثنا گویم با حسانی که با من کرد سپاس خدا
را که مرا بر حمت جهانیان کرد و مرا بکافه الناس فرستاد بشارت و انذار و قرآن بر من انزل
کرد که در او بیان همه چیزی کرده (۱) ، و امت مرا بهترین امتان کرد و امت مرا امت وسط کرد
و امت مرا اولینان و آخرینان کرد ، و مرا شرح صدر کرد و بار گران از من فرو نهاد ، و ذکر
من رفیع کرد و مرا بفتح و خاتم کرد . ابراهیم علیه السلام گفت فبهذا فضلكم ، محمد باین بر شما
فزون آمد آنکه سه اناء بیاوردند سر پوشیده یکی را آب بود و یکی را شیر و یکی را می . من
انای آب بستدم و باز خوردم اُنْد کی و اناء شیر بستدم و تمام باز خوردم . چون خمر عرض
کردند من گفتم مرا حاجت نیست که من سیراب شدم مرا گفت این بر امت تو حرام خواهند
کردن ، مرا گفتند اگر آب بسیار میخوردی امت تو بفرق مبتلا می شدند . و اگر خمر می
خوردی امت تو بخمر مولع میشدند و اجتناب نمی کردند . آنکه جبرئیل علیه السلام دست من بگرفت
و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج (۲) بر او نهاده بود و آن صخره بیت المقدس
است پای معراج بر آن سنگ بود و بالای آن باسماں پیوسته بر صفتی که از آن
نکو تر هیچ ندیده بودم يك قائمه از یاقوت سرخ بود و يك قائمه از زمرد (۳) و پایه های او
یکی از سیم بود و یکی از زر و یکی از زمرد مکلل بدر و یاقوت و این آن معراج است که
ملك الموت از او پدید آید چون قبض ارواح کند و آن آنگاه بود که بیمار را چشم رها شود
و متحیر بماند آن بود که معراج بر او ظاهر شود او از حسن آن متحیر بماند (۴) جبرئیل
علیه السلام مرا از آنجا بر پر گرفت و بر آن معراج مرا باسماں دنیا برد و در بزد گفتند کیست
گفت جبرئیل است گفتند با تو کیست گفت چهره است گفتند چهره را بفرستادند گفت آری گفتند

(۱) و جعل امتی هم الاولون والاخرون .

(۲) معراج بمعنی نردبام است و از این روایت معلوم می گردد که براق برای سیر تا مسجد اقصی

بود و از آنجا تا آسماں بمعراج یعنی نردبام بالا رفت .

(۳) مراد از قائمه دو طرف نردبام است که عمودی قرار میگیرد و پایه های آن عرضی است .

(۴) یعنی محتضر هنگام مرگ همان نردبام را می بیند که فرشته خدا از آن فرود آید برای قبض

روح و آنرا که محتضر ببیند بچشم آخرتی ببیند چون دیگران که بر گرد بستر اویند آنرا نبینند .

مرحباً به حیاء الله من أخ ومن خلیفه فنعلم الاخ ونعم الخلیفه و نعم المچیء جاء. تحیت کناد خدا او را از برادری و از خلیفه که نیک برادری و نیک خلیفه و نیک آمدی و در بگشادند وما در رفتیم (۱) من در آسمان دنیا میرفتم خروسی را دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش بود گردن دوتا کرده دو بال داشت که اگر برافراشتی بمشرق و مغرب برسیدی چون شب بآخر رسد او پرها باز کند و بهم باز زند و خدا را تسبیح کند و گوید سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال لا اله الا الله الحي القيوم . چون خروسان زمین آواز او بشنوند جمله با آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال برهم زنند . چون او ساکن شود خروسان زمین نیز ساکن شوند . چون دگر باره او بجنبند و آواز کند بتسبیح خروسان زمین همچنین کنند بموافقیت او و جواب او (۲) ، رسول ﷺ گفت تا او را دیدم مرا آرزوی اوست که دگر باره باز بینم او را ، از آنجا بگذشتم بفرشتهای رسیدم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه ای از برف که نه آتش برف را می گداخت و نه برف آتش را می کشت ، تسبیح او این بود که با آواز فصیح می گفت «اللهم یا مؤلفاً بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادك المؤمنین» گفتم ای جبرئیل این کیست ؟ گفت این فرشته ایست او را حبیب گویند خدا او را موکل کرده است بر اکناف

(۱) این آسمانها که در اخبار معراج است نه بوصف آسمانهای هیئت قدیم است و نه آنکه متجددین مانند شهرستانی در الهیة والاسلام و غیر آن گفته اند چون در هیئت قدیم افلاک را قابل خرق و التیام نمیدانستند که بتوان از آن گذشت هر چند دلیل آنها منحصر بفلک نهم بود در اصطلاح شهرستانی آسمان عبارت از مدارات و خطوط موهومی است یا طبقات فضا که گذشتن از همه جای آن ممکن است و محتاج بدر و گشودن و بستن نیست مگر تأویل کنند بتمثیل و تشبیه وامکان گذشتن از یکجا و عدم عبور از جای دیگر ، و این گونه تأویل را عامه مسلمانان نمی پذیرند برای آنکه نظیر این را از قدمای معتزله در معراج روحانی و آسمان روحانی پذیرفتند پس طریقه صحیح آنست که آسمانهای معراج را نه بر افلاک هیئت قدیم تطبیق کنیم و نه بر طبقات فضا که متجددان گویند بلکه معنی آنرا بخدا و رسول واگذاریم و بظاهر آن اعتراف کنیم و کرد فضول نگردیم .

(۲) اگر گوئی وقت ظهر و سحر در اصقاع زمین مختلف است چگونه در یکوقت که خروس آسمانی میخواند همه بصدادرمی آیند در جواب گوئیم آنکه در بالای آسمان است محیط بزمان است و گذشته و حال و آینده نسبت با او مساوی است مانند قول کلی که بر جزئیات منطبق میگردد مثلاً منجم گوید در وسط اقلیم چهارم ۷ ساعت بعد از ظهر غروب است هر کسی این سخن را بر ظهر و غروب خود تطبیق میکند همچنین خواندن آن خروس بر همه اوقات منطبق است .

آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمین را و تسبیح او آنست که گفتم از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است . آنکه از آنجا بگذشتم بفرشته‌ای رسیدم بر سریری نشسته که همه دنیا جمع کرده بود و در پیش او نهاده و در دست اولوحی بود از نور. او در آن لوح می‌نگرید و از چپ و راست نگاه می‌کرد و بر هیئت مردی دلتنگ حزین بود گفتم یا جبرئیل این کیست؟ که من بهیچ فرشته بنگذشتم که مرا از او خوفی در دل آید جز این فرشته گفت ما همه چنین خائفیم از او و او ملك الموت است موکل بقبض ارواح ، و از همه فرشتگان کار او بارنج تراست من گفتم که کفی بالموت طامة فقال ما بعد الموت اطم و أعظم گفتم مرگ بس باد طامة و انبارنده گفت آنچه از پس مرگ است عظیم تر است و هایل تر، گفتم یا جبرئیل هر که بمیرد لابد او را ببند گفت آری گفتم من می‌خواهم تانزد اوروم و براو سلام کنم و از او چیزی بپرسم جبرئیل عليه السلام مرا پیش او برد و من براو سلام کردم او جبرئیل را بشارت گفت کیست این؟ گفت این محمد است نبی الرحمة پیغمبر رحمت و رسول عرب . مرا گفت مرحباً نبی- الرحمة و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد بکرامت و مرا گفت بشارت باد ترا ای محمد که من همه آثار خیر درامت تومی بینم من گفتم الحمد لله المنان بالنعم گفتم این لوح چیست که در دست داری؟ گفت لوحی است که آجال خلق در او نوشته گفتم نام آنان که قبض روح ایشان کرده‌ای در روزگار گذشته؟ گفت آن در لوحی دیگر است گفتم یا ملك الموت تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین کردن و تو بر جای خود نشسته‌ای؟ گفت نمی‌بینی که همه دنیا پیش من است از مشرق تا مغرب و دست من بهمه جا میرسد دنیا در پیش من بمنزله خوانیست که پیش کسی نهاده تا چنانکه خواهد دست دراز می‌کند و از آنجا که خواهد می‌گیرد چون بنده را اجل نزدیک رسد من در او نگرم و در اعوان خود نگرم. أعوان من بشناسند بنظر من در او، و بنظر من بدانند که قبض روح اومی باید کرد معاجلة قبض روح او کنند چون روح او بخلق او رسد از پیش من باشد و بر من پوشیده نبود دست فرار کنم و جان او بستانم تولى آن قبض کس جز من نکند کار من چنین بود با خلقان خدا در قبض ارواح ، من از حدیث او بگربستم . چون از او بگذشتم رسیدم بفرشته دیگر عابس الوجه کریه المنظر شدید البطش ظاهر الغضب من در او نگریستم از او بترسیدم سخت، گفتم یا جبرئیل این فرشته کیست که من از او سخت بترسیدم؟ گفت ما همه در ترس از او بدین منزلتیم این مالکست خازن دوزخ تا خدا او را بیافرید باز نخندیده است و هر آنچه روز آید خشم و عبوس او زیادتست بردشمنان خدا و براهل معصیت تا از ایشان انتقام کشد گفتم مرا نزدیک او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزدیک او برد من براو سلام کردم و جبرئیل

سلام کرد اوسر بر نداشت جبرئیل گفت یا مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است پیغمبر عرب سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد گفتم چند گاه است تا دوزخ را می تابی گفت از آن گاه که خدا دوزخ آفرید تا با کنون و همچنین تا بقیام ساعت خواهم تافتن . جبرئیل را گفتم تا طرفی از دوزخ را بمن نماید گفت طرفی از دوزخ بمحمد نمای او یک گوشه بر گشاد در فشی بر آمد از دوزخ آتشی سیاه دودی کدر تاریک با او که آفاق از آن پر شد من از آن هولی عظیم و کاری منکر که وصفش ندانم بگفتم، هوش از من برفت و نزدیک بود تا جانم هلاک شود از آنجا بگذشتم فرشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز خدا نداند فرشتگان بودند در میان ایشان که ایشان را رویها بود بر سینه و بر پشت و بر هر روی دهنها بود در هر دهنی زبانها بود بهر - زبانی خدای تعالی را تسبیح می کردند بانواع لغات. و در خبری آمد که رسول ﷺ گفت «رأیت لیلۃ اُسری بی ملکاً له ألف ألف رأس علی کل رأس ألف ألف وجه علی کل وجه ألف ألف فم فی کل فم ألف لسان یسبح الله تعالی بکل لسان بألف ألف لغة » گفت شب معراج فرشته ای را دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار (۱) روی بود و بر هر روی هزار هزار دهن بود و در هر دهنی هزار هزار زبان بود تسبیح می کرد خدا را بهر زبان به هزار لغت . یکروز بر خاطر این فرشته بگذشت که همانا در آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد خدای تعالی گفت مرا بنده ایست که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح و ثواب تو است گفت بار خدایا دستور باشد تا من بزمین روم و او را به بینم؟ حق تعالی او را دستوری داد او بیامد بر این بنده مو کل بود سه شبانه روز او را یافت که جز فرایض نمیگذارد جز که در تعقیب فرایض کلماتی می گفت . گفت بار خدایا من نمی بینم که او عبادت گران میکند گفت بلی او در عقب نماز کلماتی می گوید که آن بلیغ تر از تسبیح تو است و آن کلمات اینست «سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله أن یسبح و کما هو أهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله . والحمد لله کما حمد الله شیء و کما یحب الله أن یحمد و کما هو أهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله . ولا إله إلا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله أن یهلل الله . و کما هو أهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ، والله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله أن یکبر و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله » این کلمات در باب تسبیح و تهلیل از گفتار و تسبیح تو بلیغ تر است رجعنا إلى سیاقه الحدیث . از آنجا بگذشتیم برسیدیم بمردی تمام خلق

(۱) یعنی این شماره هارا بالهام الهی دانستم نه باحصا کردن.

نیکو صورت دراو هیچ ضعفی و نقصانی نبود چنانکه در مردمان تمام سال باشد بردست راست او دری بود از آنجا بوی خوش می‌دمید و بردست چپ او دری بود از آنجا بوی کریه می‌آمد هر گه که بادست راست نگریدی بآن در شادمانه شدی و بخندیدی چون بادست چپ نگریدی دلتنگ شدی و بگریستی. گفتم ای جبرئیل این کیست؟ گفت این پدرتواست (۱) آدم و این در که بر راست اوست در بهشت است و آن در که در چپ اوست در دوزخ است چون بنگرد از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد، و چون ببند که از فرزندان او یکی را بدوزخ برند دلتنگ شود و بگرید. گفت از آنجا بر فتمیم تا با آسمان دوم جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام گفت در بگشائید گفتند تو کیستی گفت جبرئیل گفتند با تو کیست؟ جبرئیل گفت محمد گفتند خدا او را بفرستاد گفت آری گفتند حیاء الله من أخ ومن خلیفة فنعم الاخ ونعم الخلیفة ونعم المچیء جاء، در بگشادند و مادر رفتیم در آسمان دو بر نارا دیدم من گفتم یا جبرئیل این دو بر نا کیستند؟ گفت یکی عیسی مریم است و یکی یحیی زکریا پسران خاله یکدگرند. از آنجا بر فتمیم با آسمان سیم جبرئیل گفت در بگشائید، این گفتند، و جبرئیل هم آن جواب داد، و اهل آسمان سیم مرا همان تحیت گفتند. در آسمان سیم مردی را دیدم که او را بر خلقان در حسن چندان تفضیل بود که

(۱) سهیلی در روض الانف شرح سیره ابن هشام دیدن انبیارا بر حالات خود پیغمبر منطبق کرده است و گوید این مناسب علم تعبیر است و هر کس پیغمبری را در خواب ببند دیدن او حکایت از چیزی دارد که شبیه حال آن پیغمبر بود از شدت و رخاها آنگاه گوید حال پیغمبر در مکه و هجرت آن حضرت بمدینه برای شکنجه و آزار کفار شبیه بحضرت آدم ابوالبشراست که در جنت امن و امان بود و او را ابلیس از بهشت بیرون کرد حضرت رسالت نیز ابتداء در آسمان اول آدم را دید و در آسمان دویم عیسی و یحیی را دید که مبتلا بیهود بودند و حالت دوم خود پیغمبر هم در آغاز ورود مدینه ابتلا بیهود بود و در آسمان سیم یوسف را دید که بدولت و ملک رسید و بر برادران ظفر یافت و عفو کرد و حالت سیم پیغمبر همچنین بود که در مدینه کار اسلام بالا گرفت و بر اهل مکه ظفر یافت و عفو کرد و در آسمان چهارم ادریس را دید معلم خط و کتابت و مروج علم و حالت چهارم پیغمبر پس از فتح مکه دعوت خلق شد بدین حق و نامه نوشتن بملوک و دعوت امم و در آسمان پنجم هارون را دید که محبوب قوم بود و محترم و او را تعظیم کردند و حالت پنجم پیغمبر همچنین شد میان عرب و غیر آنانکه بدولت و عزت رسیدند و در آسمان ششم حضرت موسی را دید و او با بیگانگان جنگ کرد و اهل توحید را در منازل آنان مسکن داد و دیدن ابراهیم در آسمان هفتم دلیل حج است و در آخر امر آنحضرت بحجة الوداع رفت با هفتاد هزار مرد و الله العالم.

ما را در شب بدر باستارگان گفتم ای جبرئیل این کیست؟ گفت برادر تو است یوسف عليه السلام از آنجا بر فتمیم با آسمان چهارم جبرئیل در بزد گفتند با تو کیست؟ او گفت محمد نبی الرحمة و رسول العرب و ایشان مرا تحیت کردند و در بگشادند و ما با آسمان چهارم رفتیم در آنجا مردی را دیدم پشت باز داده بجائی گفتم یا جبرئیل این کیست؟ گفت ادریس است که خدایتعالی او را رفیع کرده است باین جای بلند و او پشت بدیوان خلایق باز نهاده است که در آنجا امور و احوال ایشان است. از آنجا بر فتمیم تا با آسمان پنجم رسیدیم در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند چنانکه بدگر آسمان کرده بودند و ما در آسمان رفتیم مردی را دیدم نشسته و پیرامن او قومی و او برای ایشان حدیث می کرد و قصه می گفت من گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و اینان که اند؟ گفت این هارون است که محبوب بنی اسرائیل بود و این قوم پیرامن او بنی اسرائیلند امت او و امت موسی. از آنجا بر آسمان ششم رفتیم جبرئیل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند در آسمان ششم مردی را دیدم نشسته چون مرا دید بگریست گفتم جبرئیل را این کیست؟ گفت این مهسی عمرانست گفتم چرا می گرید؟ گفت برای آنکه بنو اسرائیل دعوی کردند که از او گرامی تر خدا را بنده نیست و تواز پس او بسالهای دراز آمده و پایۀ تو اینست و نیز می گوید هر پیغمبری را فخر بامت باشد و نیز امت تو از امت او بیشترند و بهتر، از آنجا بر فتمیم تا با آسمان هفتم در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند همچنان آنانکه پیش ایشان بودند در آسمان هفتم مردی که را دیدم بر در بهشت بر کرسی نشسته و بنزدیک او جماعتی نشسته بودند با جامهای سفید، و جماعتی دیگر که در گونه ایشان کدورتی بود بر فتمیم و در آبی رفتند و از آن آب خویشتن بشستند گونه ایشان صافی شد بعضی صفا، و از آنجا بر آمدند و در جوئی دیگر شدند و از آن جوی غسل کردند ألوان ایشان نیک صافی شد بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند من گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و اینان که اند پیرامن او و این جوئیا چیست؟ گفت این پدر تو است ابراهیم خلیل الله عليه السلام و او اول کس است که بر زمین پیر شد، و اما این جماعت که روی ایشان سفید شد و صافی آنانند که آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم ایمان آوردند و ایمان خود بظلم و فسق مختلط و پوشیده نکردند، و اما اینان که در ألوان ایشان چیزی بود آنانند «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» عمل صالح باعمل بد بر آمیخته اند آنکه توبه کردند خدای تعالی توبۀ ایشان را قبول کرد. و اما این جوئیهای سه گانه یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم عليه السلام پشت بخانه باز داده بود گفتم یا جبرئیل این خانه چیست؟ گفت بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند

تأقیامت نوبت باولینان نرسد. از آنجا بر فتمیم تا بسدره المنتهی رسیدیم درختی دیدیم بر او بر کها بود هر بر گی چندانکه دنیا را سایه کند و بر او بری بود و میوه چون نبق بزرگی چند قلمه هجر (۱) از زیر آن درخت چهار چشمه بود دو ظاهر و دو پنهان اما آن دو ظاهر نیل و فرات (۲) بود، و اما دو جوی پنهان بیهشت میرفت و از اصل او چهار جوئی بدر می آمد از آب و می و شیرو انگبین و می قوله تعالی «مثل الجنة التي وعد المتقون فيها أنهار من ماء غير آسن» و این درخت بر حد آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن در زیر کرسی است. رسول ﷺ گفت چون بسدره المنتهی رسیدم می شناختم که درخت سدره است بشاخ و بر گش جز که نوری بر آن درخت نشست از نورهای خدای تعالی که وصف آنکس نداند و هو قوله «إذ يغشى السدرة ما يغشى» و از فرشتگان که عدد ایشان جز خدا نداند بر صورت ملخ زرین بیامدند و بر آن درخت نشستند و چندان فرشته بود گردا گرد پیرامن آن که عدد ایشان جز خدا نداند. و در مسائل عبدالله سلام آمد که رسول ﷺ از سدره المنتهی پرسید گفت درختی است در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است بر هر شاخی هزار هزار ازک است (۳) بر هر ازکی هزار هزار برگ گست هر برگ گی چندانکه هزار هزار کردوس فرشته را سایه کند هر کردوسی هزار هزار فرشته و گفت مقام جبرئیل در میان آن درخت است با آنجا رسیدم جبرئیل باز ایستاد مرا گفت پیش رو بگفتم یا جبرئیل تو پیش رو گفت نه تو بر خدا گرامی تری از من و مقام من بیش از این نیست و ذلك قوله «وما منّا الا له مقام معلوم» و روایت دیگر آنست که جبرئیل ﷺ رسول را پیش کرد و او بر اثر اومی رفت تا برسیدیم بحجابی که آنرا حجاب فراش زر گویند جبرئیل حجاب را بجنبانید گفتند کیست؟ گفت جبرئیل است و محمد بامن است و فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا در بر گرفت و جبرئیل از من باز ایستاد من جبرئیل را گفتم در چنین جای مرا می کنی گفت یا محمد اینجا نهایت مقام خلقان است هیچکس را نیست که از این حجاب در گذرد و هیچ فرشته زهره ندارد تا پیرامن این حجاب گردد و مرا

(۱) یعنی با اندازه کوزه های هجر و هجر جائی است که کوزه های بزرگ میساختند و دو کوزه آن يك

بار شتر بود و در بعضی روایات کر آمده است که مقدار قلین یعنی دو کوزه از آن کوزه ها کراست.

(۲) دور نیست فرات و نیل زمین از آنجا جاری باشند زیرا که هر نعمت زمینی از آسمان است و آنکه

نفع و برکتش ظاهرتر است از محلی اشرف از عالم ملکوت جاری است.

(۳) در برهان قاطع ازغبین نقطه دار آورده گوید آنچه از شاخهای درخت بپرند و پیرایش دهند

و آنرا برمی جمله گویند.

بحرمت تو دستوری دادند تا بنزدیک حجاب رفتم گفتم این فرشته که صاحب حجاب الذهب بود مرا برد تا بحجابی که آنرا حجاب اللؤلؤء گویند حجاب بجنبانید صاحبش گفت تو کیستی؟ گفت من صاحب حجاب زرم و عَجْر بامن است رسول عرب فرشته موکل بر حجاب تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فرشته بستند و برد تا بحجابی دیگر همچنین حجاب بجنبانید آن فرشته گفت کیست؟ گفت صاحب حجاب اللؤلؤء و محمد که رسول عرب است با من است او تکبیر کرد و مرا بستند بدگر حجاب رسانید و بصاحب حجاب سپرد چنین مرا از حجاب بحجاب می بردند تا هفتاد (۱) حجاب ببریدم سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از حجاب تا بحجاب پانصد ساله راه پس از آنجا رفرفی سبز فرو گذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد چشم من در آن خیره می شد و مرا بر آن رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش دیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت خدای تعالی مرا بمسند عرش مقرب کرد و آنجا که مستند اوست مرا برسانید و از عرش قطره ای بچکید و بر زبان من آمد بطعمی که چشندگان از آن شیرین تر نچشیده اند خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولین و آخرینان و زبان من بر گشاد پس از آنکه کند گشته بود از آن هیبت و عظمت من گفتم «التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات» خدای تعالی گفت «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته» من گفتم «السلام علينا وعلى عبادالله الصالحين» خدای تعالی مرا گفت یا محمد دانی تاملاء اعلا در چه خصومت کرده اند؟ گفتم بار خدایا تو عالم تری که علام الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود ای محمد تو دانی تادرجات چه باشد و حسنات چه باشد گفتم بار خدایا تو عالم تری گفت: «أما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکرهات، و المشی علی

(۱) شاید این عدد کنایه از کثرت باشد زیرا که در بعض روایات دیگر هفتاد هزار و بیشتر هم آمده

است و خداوند جل و علا منزله است از آنکه مانند ملوک بر تخت نشیند و پشت حجابها پنهان شود و حاجیان مردم را از ورود بی دستوری او منع کنند بلکه هو اقرب الیکم من جبل الوریث و هر وقت هر کس خواهد با خدا سخن کند میتواند و این حجابهای غیر منتهای اجسام ملکوتینند مظاهر مراتب امکانی میان هر ممکن و واجب، و ممکن هر چه در سیر کمالی ترقی کند بوجوب نخواهد رسید گرچه نزدیکتر شود و پیغمبر (ص) در مقام قرب بمنزلتی رسید که هیچ فرشته را نظیر آن ممکن نشد و این حجابها نه از آن جنس است که تصور شود انسان بفرض قطع فضای نامتناهی این جهان و گذشتن از منظومه های شمس و کهکشانها بدانها رسد و بچشم ظاهر بیند بلکه اجسامی است ملکوتی که اشرف کائنات پس از احاطه بر عوالم ملکوت که بمراتب از این عالم بزرگتر است بدیدن و گذشتن از آن نائل آمد و الله العالم .

الاقدام إلى الجماعات ، وانتظار الصلوة بعد الصلوة ، وأما الحسنات فافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد بالليل و الناس نیام » گفت درجات اسباغ وضو باشد در مکر و هوات ، و پبای رفتن بجماعات و انتظار نماز از پس نماز ، و أما حسنات سلام کردن بر همه کس ، و طعام دادن بهر کس ، و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند . آنکه گفت یا محمد « آمن الرسول بما انزل إليه من ربه » من گفتم نعم ای رب گفت « والمؤمنون كل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لان فرق بین احد من رسله - كما فرق اليهود والنصارى - » بار خدایا رسول تو و مؤمنان ایمان آرند بخدای تعالی و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدانمی کنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان و ترسایان کردند گفتند « تؤمن ببعض و نکفر ببعض ». گفت مؤمنان چه گفتند ؟ گفتم گفتند « سمعنا و اطعنا أی سمعنا قولك و اطعنا امرک » گفت راستی گفتمی « سل تعطه » بخواه تا بدهندت گفتم : « غفرانك ربنا و الیک المصیر » گفت : « غفرت لك و لامتك » بیامرزیدم ترا و امت ترا « سل تعطه » بخواتات بدهند گفتم : « ربنا لاتؤاخذنا إن نسينا او أخطانا » بار خدایا مارا مگیر اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم گفت « قدرفعت الخطأ و النسیان عنك و عن امك و ما استکرهوا علیه » گفت بیامرزیدم ترا و امت ترا خطا و نسیان از ایشان بر گرفتم این دو چیز و آنچه ایشان را بر آن دارند بکره من گفتم « ربنا ولا تحمل علینا إصرأ كما حملته علی الذین من قبلنا » بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش ما بودند یعنی جهودان . حق تعالی گفت : « ذاك لك و لامتك » ترا و امت تراست من گفتم : « ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به » بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم حق تعالی گفت بکردم آن باتو و امت تو . گفتم : « ربنا اعف عنا من الخسف » مارا عفو کن از خسف « و اغفر لنا من القذف » و مارا بیامرز از قذف « و ارحمنا من المسخ » و مارا ببخشای از مسخ « أنت مولانا » تو خداوند مائی مارا نصرت ده بر کافران حق تعالی گفت کردم این بتو و امت تو . گفتم بار خدایا پیغمبرانی را که پیش من بودند کرامت دادی ، ابراهیم را خلیل گرفتی و باموسی سخن گفتمی و ادریس را مکن بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم دادی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چیست گفت یا محمد ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه باموسی سخن گفتم و ترا فاتحة الكتاب دادم و خواتم سورة البقرة و آن از کنزهای عرش است و از پیش تو بهیچ امت ندادم و ترا بجمله اهل زمین فرستادم بسپاه و سفید و جن و انس و از پیش تو هیچ پیغمبری را چنین نفرستادم و بر^ه و بحر زمین را بمسجد و ظهور تو کرده ام و امت ترا فیء و غنیمت حلال کردم و پیش از تو کس

را نبود و ترا بترس نصرت کردم تا دشمنان تو از تو می ترسند بر یکماه راه و قرآن که سید کتابها است بر تو انزل کرده و ذکر تو رفیع کردم تا هر چه ترا یاد دادم از شرایع دین خود همه یاد داری و ترا بجای توریة مثنای دادم و بجای انجیل یاسین دادم و بجای زبور حم و ترا بمفصل تفضیل دادم و ترا شرح صدر کردم و بارگران از تو فرو نهادم و امت ترا بهترین امتان کردم و امت ترا امت وسط کردم و ایشان را اول و آخر کردم «فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین» آنچه ترا یاد دادم بستان و از جمله شاکران باش و آنچه بامن چیزها گفت که مرا نفرمود که باشما گویم آنچه بر من و بر امت من پنجاه نماز فرض کرد چون برگشتم مرا بر آن رفرف سبز نهادند تا بسدره فرود آمدم جبرئیل را می دیدم از پس پشت خود بدل، چنانکه از پیش روی می دیدم او را بچشم (۱) جبرئیل مرا گفت بشارت باد ترا ای محمد که تو بهترین خلقانی و گزیده خدا از پیغمبران آنچه ترا داد کس را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل تو بجائی رسیدی که هیچکس از اهل آسمان و زمین آنجا نرسد گوارانده باد ترا این کرامت و آنچه ترا داد از رفعت منزلت این بستان و خدای را بر آن شکر کن که او شاکران را دوست دارد. آنچه جبرئیل گفت یا محمد بیای تا ترا ببهشت برم و با تو نمایم آنچه ترا خدا نهد است تا ترا رغبت بیفزاید در آخرت، و زهدات بیفزاید در دنیا آنچه فرومی آمدیم از باد سبکتر و از تیر تندتر تا ببهشت رسیدیم بفرمان خدا مرا دل ساکن شد و هوش بامن آمد جبرئیل را می پرسیدم از آن عجائبی که در علین دیده بودم (۲) از دریاها و آتشفشانها و نورها و جز آن او گفت سبحان الله آن سراپردها حرس رب

(۱) اصحاب معرفت گویند انسان در سیر الی الله که از این عالم متوجه عالم اعلی گردد آغاز سیر صعودی او من الخلق الی الحق آنکه سیر فی الحق باشد و چون باز گردد آغاز نزول سیر من الحق الی الخلق پس سیر فی الخلق بالحق و آنچه از خلق بیند در بازگشت غیر آن است که پیش از سفر من الخلق میدید چون اکنون هر چه بیند بالحق است و چون معراج را قیاس با سفار سالکین الی الله کنیم از آغاز آن تا رسیدن بسدرة المنتهی نظیر سفر اول است و سیر در حجب و تکلم با خداوند تا بازگشتن بسدرة المنتهی کمال سیر فی الحق و نزول از سدرة المنتهی سفر من الحق الی الخلق بالحق و آنچه جبرئیل را هنگام بازگشت بدل و چشم از قدام و خلف دید برای آنست که مشاهده خلق در سفر ثالث بالحق است و بر حسب مرتبه کاملتر از آنکه در سفر اول بیند .

(۲) اگر گوئی چون پیغمبر از جبرئیل بگذشت و آنجا که وی راه نداشت راه یافت و چیزها دید که جبرئیل ندیده بود پس افضل بود از جبرئیل و با خبرتر و بخداوند نزدیکتر پس چه معنی داشت که مبهمات و مجهولات خود از جبرئیل پرسد و این دلالت بر اعلمیت جبرئیل دارد در جواب گوئیم دور نیست که جبرئیل بمنزله جاسوس وی باشد در بعضی عوالم و این دلالت بر افضلیت وی نکند چنانکه *

الغزوة است که بعرش او محیط است آن پرده است میان خلایق و میان عرش و حجابهای او و نور او و اگر نه آن حجابها بودی هر چه در زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو دیدی بیشتر است و عجب تر من گفتم سبحان الله العظیم ما اُکبر عجائب خلقه آنکه گفتم یا جبرئیل آن فرشتگان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریاها صف در صف کشیده پنداشتی بناهایند از ارزیز (۱) ریخته گفت یا رسول الله ایشان روحانیانند (۲) که خدای تعالی می گوید و یوم یقوم الروح و الملائکة صفاء الروح الاعظم از ایشانست که روز قیامت بیک صف باشند و همه فرشتگان بیک صف باشند آنکه از پس آن اسرافیل است گفتم یا جبرئیل آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد عرش در آمده اند گفت آن کروبیانند که اشراف و عظامای فرشتگانند و هیچ فرشته زهره ندارد که در ایشان نگرند و شأن ایشان از آن عظیم تر است که من وصف ایشان بتوانم کردن و وصف ایشان آن بس که معاینه دیدی آنکه جبرئیل مرا در بهشت بگردانید هیچ جای نماند در بهشت و إلا بر من عرض کرد و بمن نمود کوشکها دیدیم از زرد در و یا قوت و زبرد و درختان دیدم از زر سرخ شاخهای آن از لؤلؤ سفید و بیخ آن از سیم سفید در زمین مشک از فر فرو شده تا چنان دیدم و بشناختم که گوئی درج و غرف و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از این مسجد (۳) که سالهاست که در اومی آیم و می شوم و در بهشت جوئی دیدم از آب سفید تر از شیر

* هدهد بسبا رفت و از آن ملک خبر یقین آورد برای سلیمان که سلیمان نمیدانست و این دلیل بر اعلمیت هدهد نیست

و چشم برای عقل جاسوسی میکند و اخبار حسی را بدو میرساند و افضل از عقل نیست .
(۱) ارزیز قلمی است و آن فلزی است معروف و سفید .

(۲) روحانیان اگر جسم نباشند مجردند و بچشم ظاهر دیده نمیشوند و اگر جسم باشند همچون آنها را عالم ملکوت گویند .

(۳) بسیار فرمود که بهشت یا دوزخ را دیدم در عرض جدار یعنی دیوار مسجد و غیر آن اما در معراج احاطه کلی بجزئیات عالم ملکوت یافت و فرق میان کشفی که در آنشب بر آن حضرت شد با کشف های دیگر احاطه و کلیت است و چنانکه گاهی انسان در این جهان بشهری سفر میکند و یک جزء آنرا اجمالا می بیند و گاه به بیشتر شهرها و در هر یک مدتها میماند و بتفصیل آن واقف می گردد عالم ملکوت از این جهان بسیار واسعتر و بزرگتر است و آن احاطه که پیغمبر (ص) بر آن عوالم در شب معراج دست داد برای هیچ بشر اتفاق نیفتاد و آنها که گویند در خواب دید او را با سمان بردند مطلب را بسیار سست و کوچک گرفتند و بحقیقت آن پی نبردند و گرنه چه جای ذکر سبحان است اگر مردی در خواب بیند با سمان رفته است .

شیرین تر از انگبین، ریگ آن از در* و مرجان و گل او از مشک اذفر، جبرئیل گفت این حوض کوثر است که خدای تعالی بتو داده است فی قوله « إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكُوْثِرَ » ماده او از تسنیم است که از زیر عرش بیرون می آید و از آنجا منشعب می شود بسراها و کوشکها و غرفهای مؤمنان و ذلك قوله « عیناً یسرب بها عباد الله » آنگه در بهشت می رفتیم تا بدرختی رسیدیم که از آن نیکوتر درخت نبود بشکل و منظر و تداخل اغصان، از هر لونی که خدا آفریده است بر آن درخت بود جز سیاهی، از او بوئی شنیدم که در بهشت از آن خوشتر بوئی نشنیده بودم بر او میوه ای بود مانند قلمها (۱) بزرگ از هر میوه که خدای تعالی آفریده است در آسمان و زمین از ألوان و أنواع مختلف بر رنگ مختلف و بطعم مختلف و بوی مختلف و بطبع مختلف من از حسن او بتعجب فرو ماندم گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت این درخت طوبی است که خدای تعالی گفت «طوبی لهم و حسن مآب» و بسیاری از امت تو را در سایه آن حسن مقبل باشد و در بهشت آن دیدم که «لأعین رأی و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» که هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست از همه پرداخته و تمام کرده و معدن نهاده گوش صاحبش می دارند (۲) تا با وسپارند مرا عظیم آمد آنچه دیدم و گفتم «لمثل هذا فلیعمل العاملون» آنگه از آنجا بیامدیم دوزخ بر من عرض کردند تا من سالسل و أغلال آن دیدم و ماران و کژدمان او و حمیم و زقوم او غساق و یحموم او در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لب شتر و جماعتی موکل بر ایشان که لبهای ایشان می بریدند و سنگها از آتش در دهن ایشان می نهادند و از زیر ایشان می افتاد من گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت اینان آنانند که مال یتیمان خورده اند و ذلك قوله «إِن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إِنما یأکلون فی بطونهم ناراً» از ایشان بگذشتیم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانه های فراخ بود و ایشان بر رهگذر قوم فرعون بودند چون آل فرعون بایشان رسیدندی ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیفتادندی تا آل فرعون بر ایشان برفتندی و ایشان را در زیر

(۱) قله سبوی بزرگست .

(۲) یعنی منظر صاحبانشان هستند . در سیر اول که پیغمبر (ص) از زمین با آسمان می رفت بهشت را نزدیک آدم دید مجمل و چون از سفر من الحق الی الحق بازگشت بوجه دیگر تفصیلی مشاهده فرمود چنانکه گفتیم سفر فی الخلق پس از بازگشت سفر بالحق است و مشاهده خلق پس از بازگشت غیر آنست که پیش از سفر الی الحق مشاهده می شد مانند طبیعی که پیش از خواندن طب گیاهی را بشناسد با آنکه پس از کمال علم و مهارت در آن نظر کند اما ذات پیغمبر (ص) از تشبیه بطیب ناقص منزهست .

پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بردوزخ عرضکردندی کما قال تعالی :
 « النار يعرضون عليها غدواً و عشياً » گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت آنانند که را خورده اند
 در دنیا و ذلك قوله « الذين يأكلون الربا لا يقومون إلا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من
 المس » از آنجا برفتیم زنان را دیدم بیستانها آویخته و بعضی بپایها آویخته سرنگونسا رگفتم
 اینان که اند ، گفت آنانند که در دنیا زنا کرده اند و فرزندان را کشته اند از آنجا برون آمدم
 و روی بجانب زمین نهادیم و فرو می آمدم از آسمانی تا آسمانی چون بنزدیک موسی رسیدم
 مرا گفت چه کردی و چه دیدی و چه فرمودند ترا و امت ترا ، گفتم هر چیزی و کرامتی و
 بر من و بر امت من پنجاه نماز فرض کردند گفت من مردمان را بهتر آزموده ام از تو و با ایشان
 مقاسات بیشتر از تو کرده ام ، امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان ضعیف ترین امتانند
 مراجعت کن بخدا تا تخفیف کند . من مراجعت کردم و تخفیف خواستم ده نماز مراستر (۱)
 کرد تا چهل شد باز آمدم گفت چه کردی گفتم ده تخفیف افتاد و چهل ماند گفت امت تو طاقت
 چهل نماز ندارند مراجعت کن و تخفیف خواه مراجعت کردم ده دیگر تخفیف افتاد همچنین
 مراجعت می کردم تا با پنج آمد موسی گفت از این نیز تخفیف خواه گفتم من از خدای شرم
 دارم بیش از این مراجعت کردن خدای تعالی گفت باین پنج نماز که فرض کردم هر نمازی را
 ده ثواب باشد هر که این پنج نماز بجا آرد همچنان باشد که پنجاه نماز گذارده و این خبر ضعیف
 است و ما برای سیاق حدیث آوردیم و آنکه در روایت آمده است ، و اگر چه این را تأویل گفته
 اند که روا بود که مصلحت باول پیش از مراجعت اقتضای پنجاه نماز کرده باشد آنکه عند
 مراجعت مصلحت بگردد و همچنین تا پنج نماز آمدن هر بار که مراجعت نباشد مصلحت آن
 مقدار بود چون مراجعت کند مصلحت بگردد چه آنچه متعلق باشد بمصلحت باوقات و اشخاص
 و اسباب مختلف شود و این وجهی است که مشایخ ما در تأویل این حدیث گفته اند

وسید رحمه الله در تنزیه الانبیاء هم این وجه گفت جز که این خبر باطل است از وجهی
 دگر و آن آنست که نسخ الشيء قبل دخول وقته یکون بقاء ، نسخ چیزی قبل فعله
 روا نباشد و قبل دخول وقته روا نباشد که بقاء بود و بقاء بر آنکس روا بود که عالم
 بود بعلم محدث و قدیم تعالی از این منزه است (۲) پس این حدیث از این وجه که گفته

(۱) ظاهراً اصطلاح مستوفیان قدیم است بمعنی قلم کشیدن و خط زدن .

(۲) بقاء آنست که خداوند چیزی مقدر فرماید یا بدان حکم کند پس از آن تغییر دهد و در مذهب

شیعه بقاء باطل است گرچه دیگران بمانسبت میدهند اما شبهه از گفتار بعض اهل حدیث برخاسته چنانکه *

شد معتمد نیست. گفت آنکه باز گشتم و جبرئیل در صحبت من بود تا با خوابگاه خود آورد مرا اینهمه در یکشب بود از این شبهای عادت‌ی که هست من سید ولد آدمم ولا فخر و لوای حمد بدست من باشد ولا فخر و آدم و هر که پس از آدم است روز قیامت در زیر لوای من باشد ولا فخر و کلیدهای بهشت و دوزخ بدست من باشد ولا فخر و أجل من نزدیکست پس از اینکه من آیات و عجایب خدای دیدم و همه هوا و مراد من آنست که با جوار رحمت خدا شوم بسا مرافقت این دوستان از اولیای خدای تعالی و آنچه دیدم از لقای ثواب خدای تعالی برای اولیائش «وما عند الله خیر و أبقى» رسول ﷺ گفت چون ما از معراج باز آمدیم بوادی ذی-طوی جبرئیل ﷺ را گفتم یا جبرئیل این قوم مرا باور ندارند چون با ایشان این حدیث کنم. عبدالله عباس گفت بامداد این شب که رسول را بمعراج بردند نشسته بود دلنگ از آنکه دانست که کس سخن او را باور ندارد که بیک شب با آسمان شده باشد و هفت آسمان برید و بهشت و دوزخ بدید، ابوجهل باو بگذشت بیامد و بپهلوی او بنشست و بر طریق استهزاء او را گفت بتازگی ترا از خدا چه فایده بود، گفت آری دوش مرا بیت المقدس بردند گفت بیک شب بیت المقدس شدی و باز آمدی، گفت بلی، ابوجهل گفت اینکه با من گفتی با این قوم بگو گفت بگویم آواز داد که یامعشر بنی کعب بن لوی بیائید بشنوید که چه می گوید، گفتند چه می گوید؟ گفت می گوید که دوش مرا بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان بتعجب و تکذیب یکی دست برهم می زد و یکی دست بر سر می نهاد و یکی صفیر می زد و هر منگری که بود می کردند و جماعتی از آن مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن نفاق بر گشتند و مرتد شدند و گفتند این دروغی صریح است، مشرکان آن جماعت محققان صحابه را گفتند به بینید تا محمد چه می گوید که مرا بیک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند گفتند راست می گوید و ما او را بیش از این و بدیع تر از این باور داریم گفتند چگونه؟ گفتند ما او را باخبر آسمان و وحی خدای تعالی باور می داریم بر رفتن بیت المقدس بیک شب چرا باور نداریم (۱)، آنکه

* نسبت تحریف قرآن بامیدهند و ما از آن تبری می جوئیم و تفصیل این معنی را در حاشیه وافی و شرح اصول کافی نوشته ایم و بطبع رسیده هر کس خواهد بدان رجوع نماید.

(۱) از این انکار و تعجب کفار و اقرار مؤمنان معلوم می گردد که معراج بخواب دیدن نبود زیرا که رسول (ص) میدانست که در حقیقت بمالم بالا سیر کرده یا در خواب دیده است و بر خود آنحضرت مشتبه نبود و اگر در مقابل انکار کفار میفرمود خواب دیدم به مسجد اقصی رفتم کسی تعجب نمی نمود و انکار نمی کرد آنها سفر جسمانی فهمیدند که انکار کردند و رسول (ص) آنانرا بر این اعتقاد تقریر کرد*

در میان قوم جماعتی بسیار بودند که آن سفر کرده بودند و آن را دیده ، وعلاماتی که در آن راه بود و مسجد، دیده بودند، مرا گفتند اگر راست می گوئی نشانهای راه با ما بگویی من می-گفتم و علامات مسجد همچنین نزدیک آن بود که بعضی مشتبه شود بر من حق تعالی مثال آن در برابر من بداشت در پیش سرای عقیل تا من در او می نگریدم و می گفتم گفتند « والله اما النعت فقد اصاب » اما وصف همه راست می گوید و نشان راست می دهد و ایشان دانستند که او آن راه نکرده است (۱) وایشان را کاروانی بشام بود ، گفتند یا محمد خبر کاروان ما چه داری ، گفت ایشان را بروحا رها کردم شتری گم کرده بودند و جایها طلب شتر می گشتند در رحل ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم برسدیم و آن قدح آب باز خوردم (۲) و قدح تهی با جای نهادم چون در آیند پرسیداز ایشان تا در قدح آب یافتند گفتند این آیت دیگر است گفت فلان و فلان بر شتری نشسته بودند شتر ایشان از من بر مید و فلان را بینداخت و دستش بشکست چون در آیند بنگرید تا همچنین باشد که گفتم گفتند این آیتی دیگر است گفتند این کاروان که بخاص ماتعلق دارد خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگو گفت ایشان را بتنعیم رها کردم و مشغول بودم از وصف ایشان آنکه حق تعالی مثال آن نصب چشم من کرد تا من در او می نگریدم و نشانها يك يك می گفتم که عدد ایشان و عدد اشتران ایشان چند است و چه بارها دارند و گفتم اکنون به حَزوره رسیده اند و مردمان را نام می گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان شتری است نر خاك رنگ بر او دو غراره سرخ رنگ دوخته نهاده است چون آفتاب بر آید ایشان در آیند از پس این کوه گفتند این آیتی دیگر است آنکه بدویدند و ره بنه مراقبه می کردند و بر آمدن آفتاب و می گفتند والله که محمد قصه ای عجب می گوید آنکه انتظار طلوع شمس می کردند تا باشد که آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغ زن

* پس باید بهمین معتقد بود گرچه در ضمن سیر جسمانی اشیاء ملکوتی را نیز در راه بیت المقدس مشاهده فرمود چنانکه گذشت و ابوجهل و امثال وی متکرر کشف نبوت هم بودند بطوریکه بشر بتواند بتفاسیل اماکن دور آگاه گردد نرفته و نزدیک نشده اما نه بحد انکار سیر جسمانی و در زمانی که پیغمبر محراب مسجد مدینه را مقابل خانه کعبه نصب فرمود و گفت حجباها از پیش چشم من برداشته شد تا قبله را دیدم از منافقین انکاری نقل نشد و ظاهرست که انکار معراج راجع بر رفتن بجسم بود والله العالم .

(۱) باتفاق مورخان پیغمبر در سفر تجارت شام تا بیت المقدس نرفته و منتهای سفر او بصری بود .

(۲) باز خوردن بمعنی نوشیدن و آشامیدن استعمال کرده و نظیر آن در سوره نحل در تفسیر «سکراً

ورزقاً حسناً» گذشت .

کنند یکی از میان قوم گفت هذه الشمس قد طلعت والله که آفتاب بر آمد و دیگری گفت والله هذه الابل قد طلعت يقدمها جمل اورق و فيها فلان و فلان كما قال گفت اينك كاروان بيامد با طلوع آفتاب شترى اورق در پيش ايشان ايستاده و آنان را که گفت همه در کاروانند چنانکه او گفت والله که مانند اين نديديم و نشنديديم ان هذا لسحر ميبين اين سحرى است روشن. اگر گویند خدای تعالی گفت «أسرى بعبده ليلامن المسجد الحرام الى المسجد الاقصى» او را گفت بمسجد اقصی بردم نگفت او را با آسمان بردم؟ جواب آنست که گوئيم ابتدای معراج إسرائ بود بمسجد اقصی از آنجاش بمعراج بر آسمان بردند و اگر اول بار گفتی او را با آسمان بردم ايشان را تعجب بیش بودی و در تکذيب مبالغه بیشتر کردندى ، اول گفت در اين صورت که او را بمسجد اقصی بردم چون اين در دلشان قرار گرفت حديث معراج و آنکه او با آسمان شد و بعرش نزديك شد در سورة والنجم بگفت فى قوله «ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى» (۱) قوله (وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) آنکه گفت ما موسى را کتاب داديم يعنى توراة و وجه اتصال آيت بايت مقدم آنست که كما أسرينا بمحمد آتينا موسى الكتاب چنانکه محمد را با آسمان برديم موسى را کتاب داديم (وَجَعَلْنَاهُ) و کرديم او را يعنى کتاب توراة را (هُدًى) تبيان و لطف بنى إسرائيل و شايد که ضمير راجع بود باموسى و مراد لطف باشد چه پيغمبرامت را لطف باشد تا هدى بمعنى هادى بود كقولهم رجل عدل و زور و فطر و صوم لفظ مصدر باشد بمعنى فاعل (أَلَا تَتَّخِذُوا) أى بأن لا تتخذوا و «أن» مع الفعل در محل نصب باشد بتضمين (۲) هذا الفعل الظاهر فعلا يليق به وينصبه والتقدير وأوحينا إليهم أن لا تتخذوا، عامة قرآء تتخذوا خواندند بتاء خطاب ، و ابو عمرو و عبدالله عباس و مجاهد خواندند بياء و اين اختيار ابو عبیده است گفت برای آنکه خبر است از ايشان و در مثل اين جا يگانه هر دو روا باشد و مثله قوله «قل للذين كفروا ستغلبون و تحشرون» هر دو خوانده اند بتاء و ياء و هر دو محتمل است و معنى دارد. ما ايشان را گفتيم و وحى کرديم با ايشان که و کيلى نگیرند بدون من، يا گفتم مگيرى و کيلى بدون من .

(ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) در نصب [ذريته] دو وجه گفتند یکی آنکه مفعول اول لا تتخذوا است، و تقدير آنکه لا تتخذوا ذريته من حملنا مع نوح و كيلا. و وجه دوم آنکه منصوب است

(۱) در سیره حلبیه گوید خلاف است که معراج درجه تاریخ بود بعضی ۱۷ یا ۲۷ ربیع الاول یا ۲۷ ربیع الآخر یا ۲۹ رمضان یا ۲۷ رجب و بعضی گویند در شوال و بعضی در ذی القعدة و پیش از هجرت بود بيكسال یا دو سال یا سه سال . (۲) يعنى آتينا موسى متضمن معنى اوحينا است .

برنداء و این وجه بهتر است کانه قال یا ذریة من حملنا مع نوح و برای آن گفت «ذریة من حملنا مع نوح» که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را آدم دوم خواندند چو در عهد او جهان بطوفان خراب شد و مردم همه هلاک شدند جز آنانکه در کشتی بودند پس از ایشان هر چه در عالم هستند از نسل ایشانند پس این خطاب بمثابه آنست که یا بنی آدم، و تقدیر چنان است که یا ذریة من حملنا مع نوح فی السفینة. و مورد آیت مورد تهدید و توبیخ است کانه قال یا بقیة الالهالکین چنانکه ما گوئیم یا بقیة السیف. آنکه نوح را مدح کرد گفت (إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا) که نوح بنده شاکر بود مراد فعول بناء مبالغه باشد در فاعل. و در خبر است که شکر او آن بود که او چون طعام خواستی خوردن گفتی: بسم الله و چون فارغ شدی گفتی: الحمد لله. و این مطابق این خبر است که رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَىٰ عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا» گفت خدا از بنده راضی شود که طعامی بخورد و شرابی باز خورد (۱) و خدای را بر آن شکر گوید، و در خبری دیگر آمد که او را برای آن شکور خواند که چون طعامی بخوری گفتی «الحمد لله الذي أطعمني ولو شاء أجاجني» و چون شربت باز خوردی (۲) گفتی «الحمد لله أسقاني ولو شاء أظماني» و چون نعلین در پای کردی گفتی «الحمد لله الذي حذاني ولو شاء أحفاني» و چون قضای حاجت کردی گفتی «الحمد لله الذي أخرج عني أذاه في عافية ولو شاء حبسه» قوله تعالی :

(وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَمَّا تَلَّ الْقَوْمُ فِي قَوْمِهِ عَلَىٰ كَثِيرٍ أَلَّا يُعْبَدُوا إِلَّا بِهِ) و بمعنی فصل حکم فی قوله «والله يقضى بالحق» و بمعنی أمر فی قوله «وقضى ربك أن لا تعبدوا إلا إياه» و بمعنی إخبار وإعلام فی هذه الآية «وقضينا إلى بني إسرائيل في الكتاب» وأصله كلمة من الإحكام والاطمأنان من قوله «فمنهم من قضى نجبه» و من قوله «فوكزه موسى فقضى عليه» و مرجع این اقسام همه با اوست من قوله «فقضين» أى اتم خلقهن و أحكمه «وقضى ربك» أى أمر على وجه المبالغة و اتمام البيان لهم والدليل قول الشاعر :

وَ عَلَيْهِمَا مَسْرُودَاتَانِ قَضَاهُمَا
دَاوُدُ أَوْ صَنَعَ السَّوَابِغَ تَبَعُ (۲)

(۱) چنانکه گفتیم مؤلف باز خوردن را بسیار بمعنی آشامیدن استعمال کرده است .

(۲) در قصیده ابو ذؤبب هذلی است که در مرثیه فرزندان خویش گفت و آنان بطاعون هلاک شده بودند و گویده هیچکس را از مرگ گزیر نباشد حتی گورخران وحشی و نماده که بالای کوهها زیست میکنند اگر چه بر تن آنها زره بافته باشد از صنعت داود یا تابع .

أى أحكمهما وأتم نسجهما. حق تعالی در این آیه گفت ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توراة که شما دو بار در زمین فساد کنید و خون بناحق ریزید و ظلم و غلو و عتو کنید و تجبر و تکبر کنید و این خبری است که خدای تعالی داد ایشان را برسبیل معجز برای آنکه این خبر است از غایبات و مخبر بر وفق خبر آمد و این نتوان دانستن جز باعلام علام الغیوب و همچنین خبر دادن رسول ما ﷺ ایشان را باین قصه هم بروجه معجز بود. آنکه گفت :

(فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا) چون وعده مرگت اول و کثرت نخست آید یعنی چون ظلم و تعدی بنی اسرائیل بغایت رسد ما بفرستیم برایشان خطاب با ایشان کرد که بفرستم بر شما و معنی بعث در آیه تخلیه و تمکین برسبیل خذلان بجزاء کفر و معصیت ایشان چنانکه گفت «إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَذُّعًا لَهُمْ أَوْ أَكْثَرُ» اینقول حسن بصری است و أبوعلی گفت معنی امر است پیغمبران و پادشاهان بنی اسرائیل را بقتال ایشان برسبیل جهاد (عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ) بندگان ازان ما ، خداوندان قوت و شجاعت سخت . عبدالله عباس و قتاده گفتند آنکه مبعوث و مسلط بود برایشان در نوبت اول جالوت بود تا آنکه که خدای تعالی او را هلاک کرد بردست داود در مملکت طالوت . سعید بن المسیب گفت بخت نصر بود ، سعید جبیر گفت سنخاریب بود ، حسن بصری گفت عمالقه بود ندقوله (فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ) بجستند میان سراها والجوس تخلیل الدیار طالباً ما فیها والجوسان أيضاً مصدر له وقال حسان :

وَمِنَّا الَّذِي لاقى بِسَيْفِ مُحَمَّدٍ فَجَاسَ بِهِ الْأَعْدَاءَ عَرَضَ الْعَسَاكِرِ (۱)
و گفته اند جوس طلب باستقصاء باشد (وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) آن وعده ای بود لامحاله کائن و بودنی و کردنی در قرب وجود بمثابة کرده آنکه گفت :

(ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ) پس از ایشان ما شمارا دولت و کثرت و رجعت دادیم و شمارا دست بایشان قوی کردیم و مدد کردیم شمارا بمالها و فرزندان نرینه یعنی شمارا مدد و عدد دادیم تا توانگر و بسیار شدید (وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) و شمارا کردیم بیشتر بانصار و اعوان و نصب او بر تمیز است. زجاج گفت روا بود که نفیر جمع نفر بود که عبید فراء گفت گفته اند نام مردی است که خدای تعالی او را بر گماشت تا بخت نصر را بکشت و ملک با بنی اسرائیل داد حذیفه بن الیمان گفت در قصه این آیات من قوله « وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ - إِلَى قَوْلِهِ - وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا » که رسول ﷺ گفت چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد ببردند و پیغمبران

(۱) از ماست کسیکه شمشیر محمد در دست بنبرد رفت و در میان دشمنان در آمد در لشکریان

انبوه و بسیار، و عرض عساکر کناپه از لشکر بسیار است مانند ابر که آسمان پوشد و آن بدل اعداست .

را کشتن گرفتند خدای تعالی ملک پارس بخت نصر را برایشان مسلط کرد و ملک پادشاهی او هفتصد سال بود بیامد بالشکری بسیار بدر بیت المقدس فرود آمد و آن را حصار داد و بگشاد و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی بن زکریا بکشت (۱) و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهر را بغارت داد و سلب و حلی^۱ بیت المقدس و از آن جمله صد هزار و هفتاد هزار گردون (۲) گران بار از مالها و از حلی^۲ ایشان از آنجا بیاوردند. حذیفه گفت من گفتم یا رسول الله بیت المقدس همانا جای بزرگوار بوده است گفت اصل آنرا سلیمان بن داود بنا کرد و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و خشتش سیم بود و ستونهایش زر بود از آن مالها که خداداده بود سلیمان را و شیاطین مسخر او بودند تا آنچه او میخواست می آوردند. از اقصای عالم. بخت نصر اینهمه مالها برد و بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود آنجا برد و ایشان در دست او صدسال بماندند ایشانرا به بندگی می داشت و بخت نصر و لشکرش گبر بودند (۳) و در میان این بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبر زادگان بودند خدای تعالی بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان پارس را نام او کورش (۴) و او مردی بود مؤمن که برو و بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستان و حلی

(۱) این قصه صحیح نیست حتی ثعلبی در قصص الانبیا که از نقل اباطیل و اراجیف باک ندارد این قصه را باطل شمرده و گوید یحیی بن زکریا سالهای بسیار پس از بخت نصر بدنیا آمد .
(۲) گردون عرابه و گاری است.

(۳) گبر باصطلاح زمان ما زردشتیانند و بخت نصر زردشتی نبود و باید دانست بعض افسانه‌های بی‌اصل و سخنان مبالغه آمیز را که مفسران ما از یهود و دیگران گرفته در ضمن تفسیر آورده‌اند نباید با اصل مفاد قرآن آمیخت آنچه از قرآن استفاده میشود آنست که معبد بیت المقدس دوبار آباد شد و دوبار ویران و این در تاریخ یهود مشهور است آبادی اول از آغاز دولت آنان بود تا زمان بخت نصر که ویران شد و یهودیان پراکنده شدند و دوبار دوم از زمانی بود که کورش پادشاه فارس آنانرا بازگردانید و بیت المقدس را ساخت و همچنان آباد بود تا در عهد رومیان تیطوس آنرا تخراب کرد و یهودیان پراکنده شدند و آیه قرآن اشاره باین دواست و جنگها که میان بنی اسرائیل و دشمنان واقع شد و منجر بشکست آنان و تصرف بیت المقدس شد بسیار است هیچیک بدان حد نرسید که مستأصل گردند و مورخین نصاری آنها که باسلام و قرآن عنایت داشتند قول مفسران را متمم قرآن دانسته و میان آنها امتیاز ندادند اما اصل مفاد قرآن مطابق تاریخ آنها صحیح است و حضرت موسی (ع) در اول و آخر سفر مثنی باین خرابیها و آبادیها خبر داده است و اقوالی که مفسران از علمای یهود و دیگران اقتباس کرده چنانکه لازم نقل روایات شفاهی است در آن اشتباه و تصرف بسیار شده است و نصاری اغلاط آنانرا موجب طعن بر قرآن دانستند نعوذ بالله .
(۴) کورش از پادشاهان فارس است مؤسس سلسله هخامنشی که در تاریخ ایران معروف نیست و ایرانیان*

بیت المقدس از او بستان و باز جای خود بر، او بر رفت و با بخت نصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت المقدس باز گرفت و باز جای آورد و بنی اسرائیل پس از آن بچند سال بر- طاعت و استقامت با ستاندند بارد گرباسر معصیت شدند خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد نام او انطناحورس (۱) بغزاء بنی اسرائیل آمد تا به بیت المقدس آمد و اهلس را به بردگی برد بیت- المقدس را بسوخت و ایشان را گفت ای بنی اسرائیل اگر باسر معصیت شوید ما با شما بر سر غارت و سبی شویم بنی اسرائیل باسر معصیت شدند خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد از روم نام او فاقس بن اسایوس (۲) بیامد و با ایشان کارزار کرد در بر و بحر و بر ایشان غارت کرد و حلی بیت المقدس بیاورد و بیت المقدس را بسوخت آنکه رسول ﷺ گفت مهدی در روزگار خود حلی بیت المقدس با جایگاه فرماید بردن در هزار و هفتصد کشتی و خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند . محمد بن اسحاق بن یسار گفت از جمله آنچه بر- موسی آنزله کرد خدای تعالی در جمله اخبار بنی اسرائیل و احدثی که ایشان کنند این بود که

* بیش از اسلام از علم و کتاب بی بهره بودند و تاریخ مملکت و پادشاهان خود را نمی دانستند حتی نام کورش و سلسله هخامنشی را نشنیده بودند و مورخین عرب پس از اسلام بگمان اینکه ایرانیان خود از تاریخ خود باخبر ترند هم تاریخ ایران را از عجم فرا گرفتند و افسانه های متداول کتب آنها را تاریخ پنداشتند و سلسله پیشدادیان و کیان که هرگز حقیقت نداشت و سلاطین افسانه را مانند جمشید و لهراسب و کیقباد و کیخسرو در تاریخ نوشتند و در بعضی تفاسیر که نام کورش آمده است از یهود باسر یانان عراق گرفته شده است چون آنان تاریخ حقیقی ایران را می دانستند و در کتب خود نوشته بودند و امروز هم مردم تاریخ هخامنشی و نام سلاطین آنها را از کتب نصاری و مبادی یونانی فرا گرفته و آموخته اند و گر نه در زمان ساسانی ایرانیان غیر تاریخ سلسله ساسانی که معاصر بودند نمی دانستند و آنها را باغلو و مبالغه آمیخته بود .

(۱) کلمه صحیح آن انطیاخوس یا انطیاکوس است و او یکی از کسانی است که بیت المقدس را فتح کرد چون این شهر بارها مورد حمله واقع شد اما مقصود خداوند از این دوبار یکی خرابی بخت نصر است و دیگری تیطوس و سپاسیانوس چون در این دوبار یهود پراکنده شدند و هیچ از معبد نما ند و در جنگ های دیگر مغلوب می شدند نه مستأصل .

(۲) نام صحیح او فلاویوس و سپاسیانوس است که شهر را محاصره کرد و در هنگام محاصره باهراطوری روم برگزیده شد حصار شهر را بپسر خود تیطوس سپرد و خود بروم رفت تیطوس هم شهر را گشود و ویران کرد و معبد را فرو ریخت و یهودیان را متفرق کرد چنانکه هنوز پراکنده اند و معبد خراب بود تا به بعد عمر که مسجد اقصی در جای آن بنا کردند و آنچه مؤلف در این روایت آورده صحیحترین اقوال است اگرچه بتصرف ناقلین تصحیف و تحریف چندی در آن واقع شده است .

در این آیات گفت من قوله « و قضینا إلى بنی اسرائیل فی الكتاب إلى قوله. وجعلنا جهنم للكافرين حصیراً » و بنی اسرائیل چون أحداث ایشان بسیار شدی خدایتعالی پیغمبری فرستادی بایشان تا اعدار و انذار کند و تجدید احکام توراہ کند تا چون عذاب بایشان آید خدایتعالی عذر انگیزخته باشد و اول وقعتی که ایشانرا افتاد بسبب أحداث و جنایات که می کردند آن بود که پادشاهی نام او حزقیاه هم از ایشان بر ایشان پادشاه شد و در روزگار او خدایتعالی شعیا بن امصا (اموص) را به پیغمبری فرستاد و او از پیش زکریا و یحیی و عیسی آمد و او آن بود که بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی عليه السلام و محمد گفت بشری اوریشلم أن یأتیک را کب الحمار و من بعده صاحب البعیر، گفت بشارت و مرثده باد ترا ای پادشاه (۱) که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او مردی که صاحب شتر باشد. مدتی این مرد پادشاهی کرد در بنی اسرائیل و مقام او در بیت المقدس بود چون مدت او بسر آمد وفات او نزدیک رسید و شعیای پیغمبر با او بود خدایتعالی سنخاریب ملک بابل را برایشان مسلط کرد بیامد با شصدهزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند و حزقیاه ملک را بیماری رسیده بود و قرحه ببالش بر آمده بود چون خبر سنخاریب بشنید و دلتنگ شد شعیای پیغمبر بنزدیک او آمد گفت یا ملک بنی اسرائیل چه تدبیر می داری در کار سنخاریب گفت من بیمارم چنین که تو می بینی ولیکن خدا بر تو هیچ وحی کرد در باب سنخاریب؟ گفت نه ایشان در این بودند خدای وحی بشعیای پیغمبر کرد که پادشاه را بگوی که وصیت بکن و خلیفه فرادار بر قوم، شعیا گفت ای ملک خدا وحی کرد بمن که ترا بگویم که وصیت بکن و خلیفتی فرادار چون پادشاه این بشنید از شعیا روی بقبله آورد و بگریست و دعاء و تضرع کرد و بدلی مخلص و نیستی صادق خدایرا بخواند و گفت «اللهم رب الارباب إله الآلهة قدوس المقدسین یارحمن یارحیم یا رؤف الذی لا تأخذہ سنة ولا نوم اذ کرنی بفعلی و عملی و حسن قضائی علی بنی اسرائیل و کان ذلک کلامک و انت اعلم به منی سری و علانیتی» خدایتعالی دعای او بشنید و صدق نیت او بشناخت، وحی کرد بشعیایا که پادشاه را بگو که صدق نیت تو بدانستم دعای تو اجابت کردم و اجل تو تأخیر کردم تا پانزده سال و او را و لشکر او را از سنخاریب (۲) برهانیدم شعیا بیامد و پادشاه را خبر کرد او در حال تندبست شد و

(۱) یعنی از اوریشلم پادشاه آنجا مراد است.

(۲) سنخاریب پادشاه آشور بود و پایتخت وی نینوا نزدیک موصل و قصه محاربه او با حزقیاه و هلاک لشکریان او در کتاب دوم ملوک از کتب مقدسه یهود مذکور است و گویند ۱۸۵ هزار از لشکریان او یکشنبه هلاک شدند اما اسارت او با پنج کس بدین تفصیل که اینجا نقل شده در کتاب آنان مذکور نیست بلکه پس از هلاک لشکریانش از محاصره اورشلیم پشیمان شده بنینوا رفت نزدیک بیست سال پس از آن سلطنت کرد. و چنانکه گفتیم اشتباه و تصرف در این روایات بسیار است.

درد از او برفت و او در شکر خدا بیفزود و در تضرع ، و پیغمبر را گفت از خدا در خواه تا باز نماید ما را بوحی تا ما باین پادشاه ظالم سنخاریب که بما آمده است چه کنیم خدایتعالی وحی کرد که من شرّ او کفایت کردم شما را و فردا که شما برخیزید همه بمرده باشند مگر سنخاریب با پنج کس که او زنده ماند چون بدگر روز بود منادی ندا کرد که یا ملک بنی- اسرائیل خدا ترا شرّ دشمن کفایت کرد و ایشان را هلاک کرد پادشاه از شهر بیرون آمد لشکر گاه بر جای بود و هیچ آدمی زنده نبود آنجا بفرمود تا سنخاریب را طلب کردند او را نیافتند در میان مردگان ، کس بفرستاد بطلب او تا او را بگرفتند با آن پنج کس که مانده بودند و از آن پنج یکی بخت نصر بود و ایشانرا بند بر نهادند و پیش او آوردند، او چون ایشان را بدید بروی افتاد پیش خدا شکر آن نعمت را، و از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود آننگه سر برداشت و سنخاریب را گفت چون دیدی نعمت خدای بر ما و نصرت او ما را و دمار و هلاک بر- آوردن از شما و ما و شما غافل از آن، سنخاریب گفت نشنیده بودم که نعمت خدا بر شما عظیم است و نصرت و رحمت او شما را پیاپی است پیش از آنکه آنجا آمدم نصیحت کنندگان مرا گفتند مرو آنجا که تو با خدای بنی اسرائیل نه بسی (۱) من نصیحت نشنیدم و نپذیرفتم شقاوت مرا دامن گرفت و قلّت عقل کار بستم لاجرم در بلا افتادم حزقیاه خدایرا شکر کرد زیادت آنکه امیری را بفرمود که این اسیران را با پادشاه ایشان همچنین در بند در شهر بگردان و برایشان ندا کن که این جزای آنکس است که برخدا دلیری کند ایشانرا ببرند و هفتادروز در شهرها بگردانیدند و هر روز هر یکی را دو نان جوین بیش ندادند سنخاریب کس فرستاد بپادشاه بنی اسرائیل و گفت ما را کشتن از این آسان تر است بفرمای تا ما را بکشند که ما را چنین زندگانی نمی باید او بفرمود تا ایشانرا با زندان بردند بر آنکه بکشند خدایتعالی وحی کرد به پیغمبر که بفرما پادشاه را تا سنخاریب را باین پنج کس رها کند تا ببابل روند و خبر دهند مردمان را از آنچه خدا کرد بایشان، ملک ایشان را رها کرد و گفت بروید و مردمان را خبر دهید آنچه خدا با ما و شما کرد، ایشان برفتند و بابل شدند و سنخاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصه بایشان بگفت دانایان قوم گفتند ما ترا گفتیم مرو که کس با خدای بنی اسرائیل بر نیاید این در مرت اول بود و سنخاریب از آن پس هفت سال بماند آنکه بمرد و پسرزاده اش را خلیفه کرد بر قوم و بخت نصر در بابل در ملک او هفده سال مقام کرد. آننگه خدای تعالی حزقیاه را وفات داد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک قتال کردند و یکدیگر

را بکشتند و خونهای بسیار ریخته شد شعیا ایشان را وعظ می کرد و پند می داد از او قبول نکردند. و خدایتعالی وحی کرد بشعیا که برخیز و این وحی من به بنی اسرائیل برسان و از قبل من این پیغام برایشان بگذار. او برخاست و گفت « یاسماء استمعی ویا ارض أنصتی فان الله یرید ان یقصد شأن بنی اسرائیل » گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار خدایتعالی می-خواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید آنچه گفت بدانید که خدایتعالی بنی اسرائیل را بنعمت پرورد و برای خود برگزیده است و بکرامت برگزید و بر بندگان تفضیل داد و ایشان چون گوسفندان ضایع بودند که شبان نداشتند رمیدگان را باز آورد و گم شدگان را جمع کرد و شکستگان را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاغران را فربه کرد و فر بهان را نگاهداشت چون اینهمه نعمت بکرد با ایشان، بطر گرفت ایشان را بایکدیگر بسروزدن (۱) در آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی درست نماند که شکسته پناه با او دهد وای بر این امت گناهکار که نمی دانند که آفت ایشان از کجاست و شتر دارند که گیاه زار او کجاست تا آنجا شود و چهار پای داند که آخر علف او کجاست قصد آن جایگاه کند و این قوم از بهائم باز پست ترند که نمی دانند که خیر ایشان از کجا می آید و ایشان خداوندان عقل و بصائرند خرو گاو نه اند من برای ایشان منلی خواهم زدن تا گوش و هوش دارند بگوی ایشان را چه گوئید در زمینی که مدتی دراز خراب و موات باشد در او عمران نبود و آنرا خداوندی بود قوی حکیم روی با زمین کند بعمارت و نخواهد تازمینش خراب شود دیواری محکم گرد آن بر آرد و در آنجا کوشکی بنا کند و کاریزی بیارد و در آن زمین درختان بنشانند انواع غرس از خرما و نار و زیتون و انگور و انواع میوه و این عمارت بنفس خود تولا کند بروجه مبالغت و بر آنجا نگاهبانان بر گمارد حفیظ امین قوی و منتظر می باشد میوه آنرا چون وقت آن در آید که درختان ببر آید بر درختان بجای میوه خرنوب ببر آید گویند بد زمینی است این سزای آنستکه دیوارش ویران کنند و کوشکش پست کنند و جویش بینبارند و غرسش بسوزند تا باز همچنان شود که بود خراب موات که در او عمران نباشد، آنچه گفت خدا می گوید این دیوار بست امت منست و این کوشک شریعت من است و این جوی کتاب منست و این قیم پیغمبر منست و درخت نشانده ایشانند و بر درختان که خرنوب آمد (۲) افعال زشت ایشان و من در این باب برایشان آن حکم کنم که ایشان بر خود کنند، این مثلی است که

(۱) یعنی بشاخ زدن

(۲) خرنوب کبراست

خدایتعالی برایشان بزد تقرب می کنند بمن بگاو و گوسفند کشتن و گوشت و خون آن بمن نرسد و من گوشت آن نخورم و تقرب بمن آن باشد که پرهیز گار باشد و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان آلوده است از آن و جامهای ایشان از آن رنگین، مسجدهای نگارنده و پاکیزه می کنند و دل‌های ایشان پلید است و تنهای ایشان مدنس است مرا چه حاجت است بمسجد نگاهستن و آن جای نشست من نیست و بناهای آن رفیع کردن و مرا در آنجا آمد و شد نیست من فرمورم تا مسجدها رفیع کنند بذکر من و تسبیح من و عبادت و نماز برای من، می گویند! گر خدا قادر بودی بر آنکه دل‌های ما را اعلام کردی بکردی، ای شعیا دو چوب خشک بگیر و آنرا بمجمع ایشان برو آن چوبها را برابر ایشان بدار و بگویی که ای چوبها خدا شما را میفرماید تا یکی شوید هم چنان کرد آن دو چوب یکچوب گشت خدایتعالی گفت ایشانرا که من قادرم بر آنکه دوچوب خشک را که عقل ندارد میان ایشان الفت دهم قادر نباشم بر آنکه میان شما الفت دهم؟ و چگونه نتوانم تادل‌های شما را اعلام کنم و دل‌های شما من نگاشته‌ام و من ترا آفریده، می گویند ما روزه می‌داریم روزه ما پذیرفته نمی‌شود و نماز می‌کنیم نماز ما مقبول نمی‌شود و صدقه می‌دهیم صدقه ما و زکاة ما نمی‌پذیرد و دعای ما نمی‌مانند ناله مرغان و می‌گوئیم با آواز بهائم آواز مامسموع نیست و دعای ما اجابت نمی‌کند و پیرس از ایشان تا چه منع است از اجابت دعای ایشان من أسمع السامعینم وأبصر الناظرین و أقرب المجیبین وأرحم الراحمین برای آنستکه خزینه من کم شده است یارستهای من از خیر بسته شده است؟ نه دستهای من بروزی و رحمت گشاده است تا چنانکه خواهم می‌بخشم و می‌بخشایم؟ نه کلید خزاین بنزدیک منست جز از من کس نداند گشادن؟ یا برای آنستکه رحمت من تنگ شده؟ لابل رحمت من فراخ است بهمه چیزها و از سر رحمت من همه رحمت کنندگان بر یکدیگر رحمت کنند. یا بخلی مرا دریافته است؟ نه من اکرم الا کریمینم؟ اگر ایشان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دل‌هایشان منور شود بر رحمت ولیکن ایشان دین بدنیا بفر و خته‌اند و بدنبال هوای نفس می‌شوند و نمی‌دانند که دشمن تر دشمن ایشان را نفس ایشانست من روزه ایشان چگونه بپذیرم و آن بدروغ و ریبت مشوب است و روزه گشادن ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دل‌های ایشان مایل است بدشمنان و محاربان من و صدقات ایشان چگونه زاکمی شود و ایشان مال دیگران صدقه می‌دهند نه مال خود، مزد و ثواب کرا باشد؟ خداوندان مال را باشد که از ایشان غصب کردند. یا دعای ایشان چگونه اجابت کنم و آن قولی است بر زبان که یقین دل با او مصاحب نیست من دعای آنکس اجابت کنم که

از صدق دل دعا کند مرا و آواز ضعفاء و مساکین بر درگاه من مسموع باشد و علامت رضای من رضای درویشان باشد اگر اینان بر درویشان رحمت کنند و ضعیفان را بخود نزدیک دارند و انصاف مظلوم بدهند و مظلوم را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حق یتیم و بیوه بایشان رسانند و هر حق وری (۱) را با حق خود رسانند من نور چشم ایشان باشم و سمع گوش ایشان باشم و عقل دل‌های ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دل‌ها و عقل‌هایشان بر جا دارم . چون کلام من می‌شنوند و رسالت من بایشان میرسد می‌گویند اقاویلی منقول است و احادیثی متوازن است و تألیف سحره و کهنه است و می‌گویند اگر ما خواهیم چنین بگوئیم و بر علم غیب از وحی شیاطین مطلع شویم آنکه می‌خواهند تا از من پوشیده دارند و من بر اسرار و ضمائر ایشان مطلعم و نهان و آشکارای ایشان دانم، و من حکم کرده‌ام آنروز که زمین و آسمان آفریدم حکمی که بر خود واجب کردم و در پیش آن اجلی مؤجل نهادم اگر دعوی علم غیب می‌کنند بگو تا بگویند که آن کی خواهد و چگونه خواهد بود و انصار و اعوان او که خواهد بود؟ چه در قضای من رفته است آنروز که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در مزدوران کنم و مملکت در شبانان کنم و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در اندکان و شهرها در بیابان و علم در جاهلان و حکم در امیان و من از این جمله پیغمبری خواهم فرستادن امی از میان جماعتی جاهلان گم شده در میان ایشان (۲) مزدی که درشت نباشد و بدخوی نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بخصوصت بر زبان او فحش نرود جامع باشد خصال خیر را بخوی کریمان باشد، سکینه لباس او بود، بر شعار او باشد، و تقوی ضمیر او باشد، و حکمت معقول او باشد، و صدق و صفا طبیعت او باشد، و عفو و معروف خلق او باشد، و عدل سیرت او باشد، و هدی پیش رو او باشد، و اسلام ملت او باشد، و احمد نام او باشد باو راه نمایم گمشدگانرا، و بیاموزم باو جاهلانرا، و باو ذایع گردانم بی‌نامانرا، و باو معروف گردانم مجهولانرا، و باو بسیار کنم اندکانرا، و باو عزیز کنم ذلیلانرا، و جمع کنم پراکنندگانرا، و جمع کنم دل‌های مختلف و هواهای پراکنده‌را، و امتان متفرق را . و امت او را بهترین امتان کنم که امر معروف و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص . نماز برای من

(۱) یعنی صاحب‌ودارای حق مانند سخنور و پیشه‌ور یعنی صاحب سخن و صاحب پیشه .

(۲) از اینجا مقبیس از کتاب اشعیا (ع) است در باب چهل و دوم و ما عین عبارت آنرا در کتاب

راه سعادت که در اثبات نبوت نوشته‌ایم در صفحه ۱۷۴ نقل کرده هر کس خواهد با نجا رجوع کند و البته در عبارت منقول اینجا تصرفاتی شده است .

کنند. در عبادت من گاهی در قیام باشند گاهی در قعود و گاهی در رکوع و گاه در سجود. در ره من جهاد کنند صف زده برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند. در نشست و خفتن و خاستن و گشتن و مقام کردن خود مشغول باشند بتسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید من، و طهارة نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند، قربان بخونهای خود کنند، کتابهای ایشان دلهای ایشان بود. شب عابدان باشند و بروز شیران، و این فضل من است بآنکس خواهم که من خواهم. چون شعیا از این خطبه برداخت و این کلام بآخر آورد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا او را بکشند از ایشان بگریخت خدایتعالی درختی برای او شکافت تا او در آنجا بگریخت و درخت فراهم آمد شیطان بیامد و گوشه جامه او از درخت بیرون کشید تا ایشان بدانستند تدبیری ندانستند در بیرون آوردن او از آنجا جز آنکه اره بیاوردند و او را در آن درخت بریدند (۱). خدایتعالی از پس او در بنی اسرائیل خلیفه فرا داشت نام او ناشیه (۲) بن اموس و در عهد او خضرا به پیغمبری بفرستاد و نام او ارمیا ابن حلقیا بود، و او از سبط هارون بن عمران بود و او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستینی سفید نشست چون برخاست سبز بود. و گفتند برای آن خضر خوانند او را که هر کجا بنشستی از زمین گیاه سبز شدی. خضر در میان ایشان برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید عهد و احکام تورا، و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت تا آسیا بر خون بگردانید و قصه او در سورة البقره برفته است. این نوبت دوم بود (۳) که بنی اسرائیل در زمین فساد کردند و غلو و تکبر چون حال چنین بود ارمیا بگریخت و در بیابان شد جائی که جز وحوش نبود و بخت نصر بیامد و ولایت شام بستد و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد و رفت آنکه برخواست گشتن (۴) لشکر را بفرمود تا هر یکی سپری که داشت پر از خاک بیاورد و در بیت المقدس انداخت تا اثر آن ناپدید شد و کوهی خاک پدید آمد. آنکه بر گشت باغنیمت بسیار و بردگان بنی اسرائیل آنگاه از آن اسیران و بردگان

(۱) در روایت یهود هم نسبت اره کردن بحضرت اشعیا داده اند بعضی روایات ما این نسبت بزکریا پدر حضرت یحیی داده شده ظاهراً اشتباه است.

(۲) تصحیف کلمه ایست که صحیح آنرا بدست نیاوردم.

(۳) ظاهراً نوبت اول بود چون پیش از بخت نصر چنین خرابی به بیت المقدس راه نیافته و پراکندگی برای یهود اتفاق نیفتاده بود.

(۴) بر گشتن خواست.

هفتاد هزار کودک را برگزید چون وقت قسمت غنیمت بود ملوک و امرای لشکر او گفتند نصیب ما از غنیمت ترا (۱) این کودکان بنی اسرائیل را بر ما قسمت کن ، همچنان کرد هر یکی را از ایشان چهار کودک برسد از جمله ایشان دانیال بود و خبثیا و عزاریا (۲) و میشایل و هفت هزار از اهل داود پیغمبر بودند و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش ابن یامین و سه هزار از سبط اشرف بن یعقوب و چهارده هزار از سبط زبالون بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و چهارده هزار از سبط یهودا بن یعقوب و چهارده هزار از سبط روبیل و لاوی پسران یعقوب و بخت نصر جمله بنی اسرائیل را سه گروه نهاد گروهی را بکشت و گروهی را اسیر و برده کرد و با خود بیابان برد و گروهی را بشام رها کرد . بهری گفتند این واقعه دوم بود ، و بعضی گفتند واقعه اول بود (۳) که خدایتعالی گفت . «فاذا جاء وعد اولیها» چون وعده نوبت اول بود از آن دو گروه و اولی تأنیث اول باشد و فعلی مقصور در تأنیث أفعال تفضیل قیاسی مطرد است کلا کبر و الکبری والاصغر والصغری «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید» ای ذی قوه منیعة و شجاعة شدیدة . و البأس والبؤس الشدة . یعنی بخت نصر و اصحاب او . و ابتداء کار بخت نصر که ابن جریج روایت کرد از یعلی بن مسلم از سعید جبیر (۴) که او گفت مردی از بنی اسرائیل اینتصه می خواند در توراة که خدایتعالی در قرآن حکایت آن باز گفت فی قوله «فاذا جاء وعد اولیها - الایه» بگریست و دفتر درهم زد و گفت این مرد را که هلاک بنی-

(۱) یعنی از سائر غنائم نصیب خود را بتو بخشیدیم .

(۲) شاید حنانیا و عزریا .

(۳) چنانکه گفتیم واقعه اول بود .

(۴) البته مفسران ما این حکایات را از علمای یهود شنیده و فرا گرفته بودند یهودیان هم در نقل قصص دقت کافی نکرده یا خودشان چنانکه باید از تفصیل کتب خود مطلع نبودند و در روایت های شفاهی اشتباهات بسیار راه یافته از این جهت اعتبار بدانها نیست و اصل این قصه را مؤلف از عرائس ثعلبی نقل کرده است در قصه ارمیا و غرض ما از این کلام آنستکه خوانندگان اگر خطا و غلط در این حکایات بینند آنرا نسبت بآئمه (ع) یا پیغمبر (ص) ندهند و مربوط بقرآن نشمارند مردم صدر اول می خواستند تفصیل این حکایات را بدانند و چاره را منحصر در استفسار از علمای اهل کتاب دانستند و حق آنست که تفصیل آن لازم نبود و اصل موضع عبرت در قرآن مذکور و در اخبار متواتر است و بخت نصر را همه مردم میشناسند و تسلط او بر یهود و خرابی بیت المقدس و اسارت یهود متواتر است اصل و منشا و سبب ملك و گزارش او بتفصیل و جزئیات اخبار اولیها لازم نیست .

اسرائیل در دست او خواهد بود با من نمای ، در خواب دید مردی را که او را می گفت این مرد را که تو می خواهی به بینی درویشی ضعیف است ببا بل اورا بخت نصر گویند و این اسرائیلی مردی توانگر بود بر خاست و مالی بر گرفت و غلامانی که داشت و قصد سفر کرد مردم اورا گفتند کجا میروی ؟ گفت بتجارت و آمدتا ببا بل و سرای بمزد گرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را می خواند و با ایشان بر و اکرام می کرد تا درویشان سر باو نهادند . او پرسید که در این شهر هیچ درویش ماند که اینجا نیامد و از من چیزی نستد ؟ گفتند کسی نماند الا يك درویش که او بفلان محله باشد و اورا بخت نصر گویند بیمار است بآن سبب بر تو نتوانست آمدن . غلامان را گفت خیزید تا آنجا رویم بر خاسته و آنجا رفته و او را بدیدند و پرسیدند و گفتند نام تو چیست ؟ گفت بخت نصر غلامان را گفت این را بر گیرید و با خانه ما برید تا این را تعهد کنیم که این بس اسیر و در مانده است . او را بر گرفتند و با خانه بردند و تعهد کردند تا نیک شد . او را جامه داد و برگ کرد چون خواست تا باز جای رود او را گفت من بخواهم رفتن هیچ کاری و حاجتی هست ترا ؟ بخت نصر بگریست مرد گفت چرا می گویی ؟ گفت از مفارقت توو از آنکه اینمه نعمت که کردی بجای من و مرا دسترس نیست تا تورا مکافاتی کنم . اسرائیلی گفت بلی در دست چیز است با من عهد کن که چون تو پادشاه شوی سخن من بشنوی و جانب من مراعات کنی . گفت ای مرد بر من استهزاء می کنی از آنکه من درویشم گفت استهزاء نمی کنم حقیقت می گویم چندا نکه می گفت او بیش از آن نمی گفت که استهزاء می کنی بر من و عهد نکرد با او مرد بگریست و گفت همانا خدایرا در این چیزی هست که من اینمه رنج بردم و مقصود من حاصل نشد و این حدیث بر کتاب خود نوشت چون روزگار باین بر آمد ، صیحون پادشاه پارس بود ، در بابل بود ، گفت تدبیر آن باید ساخت که طلیعه بزمن شام فرستیم تا بنگرد تا هیچ فرصتی هست مارا بر آن ، گفتند روا باشد ، آنکه یکی را اختیار کرد و صد هزار مرد باو داد او برفت با برگ و ساز تمام این بخت نصر در مطبخ او بود بطمع آنکه تا چیزی باو دهد تا بخورد چون بشام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار سوار و پیاده بی حد دنداناش کند شد و دانست که هیچ نتواند کردن بخت نصر بیامد و در شام رفت و در مجالس ایشان می گردید و ایشان را می گفت چه منع می کند شما را از آنکه بروید بزمن بابل و آن شهر بستانید که خزینهای جهان نهاده است آنجا بردارید چه آن شهر حصنی ندارد و آنجابس لشکر نیست ایشان گفتند ما اهل کارزار نه ایم و ما کارزار عادت نکرده ایم . بخت نصر بیامد و صاحب طلیعه را بگفت باو باز گشت و صیحون را بگفت

آن شهر است بس قوی و لشکر بسیار و من هیچ طمع ندیدم آنجا صیحون از سرکار برفت بخت نصر در لشکر می گردید و می گفت بنزدیک من خبری است از اخبار شام و سرتی از اسرار آن باکس نگویم مگر باملك این می گفت تا زبان بزبان بملك رسید و او را بخواند و گفت این چیست که از تو می گویند : گفت بلی یاملك من در شام رفته ام و احوال ایشان تفحص کرده و بشناخته و آن قصه با او بگفت، و اما فلان که تو او را فرستادی بر ظاهر شهر فرود آمد و از احوال شهر خبر نداشت و این تفحص که من کردم او نکرد مدتی باین برآمدی که روز پادشاه گفت اگر چنان باشد که لشکری فرستیم بر بقعة ناگاه تا بشام روند و اگر بگشایند و الا باشد که اثری کنند و نکایتی، گفتند روا باشد. آنکه گفت که باشد که این کار را بشاید ؟ هر کس می گفت فلان و فلان . ملك گفت آن مرد باید که مرا خبر داد که همانا در او کفایتی هست و دهائی تابنوبت اول آن کرد که گفت ، مراورا بخواند و گفت لشکری بر گیر و بشام شو . او بیامد از میان لشکر چهار هزار مرد خیاره بگزید و بشام رفت و غارت کرد و بستد و سرهای ایشان و سرها و نهانیهای ایشان بیرون آورد و ذلك قوله «فجاسوا خلال الدیار» در مدت آنکه بخت نصر (۱) بشام بود صیحون ملك پارس فرمان یافت لشکر خواستند تا خلیفه اختیار کنند تا بجای او بنشینند گفتند توقف باید کردن تا این قوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشکرند و خیار قومند ، چون بخت نصر باز آمد شام بگشاده بود و چیز بسیار آورد بلشکر اُنْدَك . گفتند پادشاهی این را شاید او را پادشاه کردند. سدی گفت باسنادش که در بنی اسرائیل

(۱) بخت نصر پادشاه بابل معروف ترین پادشاهان قدیم و در ظلم و خونریزی مثل است و هم در آبادی کشور همتی عجیب داشت بعضی مورخان باغهای معلق بابل را که ارم ذات العماد است نسبت با او می دهند و سدها و کانالها و نهرهای بسیار از شط فرات و دجله برای مزارع کشید و گویند نه عشر کتابخانه های بابل که بر آجر بخیط میخی منقوش است بنام او است و تاریخ سلطنت او چنان در نظر مردم قدیم مشهور بود که بسیاری از یونانیان پس از وی ، بلکه پس از اسکندر هم مبدعه تاریخ را از سلطنت بخت نصر می گرفتند چنانکه نصاری از میلاد مسیح (ع) و بخت نصر فرزند نبوپالاسار پادشاه بابل بود و از جانب پدر بچنگ مصریان رفت و فرعون نکو را مغلوب ساخت و پس از پدر پادشاهی نشست و چهل و دو سال پادشاهی کرد و در این مدت چند بار با بنی اسرائیل مصاف داد تا آخر الامر صدقیام سلطان اسرائیلیان را اسیر کرد اما ارمیای پیغمبر را که در زندان وی بود آزاد ساخت و با احترام بیابیل برد و سایر اخبار ویرا در تواریخ باید خواند که امروز بدست آوردن تفصیل آن آسانست و در این ابواب کتابها بسیار نوشته اند بالجمله بخت نصر نزد دینداران از منفورترین و ظالمترین ملوک و نزدهاها دنیا برای نظم و آبادی معظم و مکرم است .

یکی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خراب بیت المقدس بردست غلام یتیم خواهد بود بیوه‌زادی از اهل بابل که او را بخت نصر گویند، و این خواب کسی دیده بود که خوابهای او راست بود. این مرد برخاست و ببابل آمد و نشان او می‌پرسید تا راه نمودند او را باین غلام برفت و بخانه مادر او فرود آمد و گفت پسرت بخت نصر کجاست؟ گفت برفته است تا همیشه گرد کند. ساعتی بود غلامی می‌آمد و پشته هیزم می‌آورد این اسرائیلی سه درم باو داد و گفت برای ما طعامی و شرابی بیار او برفت و بدرمی نان خرید و بدرمی گوشت و بدرمی خمر. این طعام بخوردند و شراب باز خوردند (۱) روز دوم و سوم همچین کرد چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند اسرائیلی گفت من سه روز است که در سرای تو میزبانی کردم مراحقی واجب شد گفت بلی گفت مرا بر تو آرزویی هست و آن آنستکه برای من امانی بنویسی که اگر تو وقتی پادشاه شوی مرا از تو امان باشد گفت سخریه می‌کنی از من. گفت نه حقیقت می‌گویم گفت این چه حدیث است مرا پادشاهی از کجا باشد؟! گفت ترا از این هیچ زیانی نیست و بسیار إلحاح کرد مادرش گفت مراد او بده اگر تو را پادشاهی نباشد هیچ زیانی نبود بتو از آن. او امانی بنوشت برای او که او ایمن است مرد گفت اگر من امان خواهم که بر تو عرض کنم و بتوانم بتو رسیدن از زحمت لشکر گفت نوشته بر سر کله کن و بردار تا من ببینم. آنکه مرد او را جامه و عطا داد و برگشت و با بنی اسرائیل شد، و پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را مقرب داشتی و اکرام کردی و با او در کارها مشورت کردی و از او فتوی پرسیدی و از فرمان او در نگذشتی و این پادشاه زنی داشت و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر و آن زن پیر شده بود پادشاه خواست تا زنی جوان کند زن گفت چرا این دختر مرا بزنی نکنی که جوان و با جمال است گفت نکنم تا از یحیی نپرسم اگر رخصت دهد چنین کنم. از یحیی پرسید یحیی گفت تورا حلال نباشد بر او نکاح بستن، پادشاه زن را بگفت آن زن حقد یحیی در دل گرفت و گفت من با او کیدی کنم که از آن باز گویند رها کرد تا پادشاه بشراب بنشست دختر را بیاراست با انواع جامه‌ها و زیورها و او را گفت برو پادشاه را ساقی گری کن تا مست شود خویشتن بر او عرضه کن و در خود طمع افکن او را چون خواهد که تعرض تو کند منع کن او را و بگو حاجت تو روا نکنم تا تو حاجت من روا نکنی. چون گوید حاجت چیست بگو سر یحیی زکریا خواهم که پیش من آرند در طشتی، او برفت و پادشاه را شراب داد تا مست شد چون مست شد تعرض او کرد گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا نکنی گفت

(۱) باز خوردن را مؤلف کتاب بمعنی نوشیدن و آشامیدن استعمال کرده است.

حاجت تو چیست؟ گفت سر یحیی در این طشت بفرمای تا پیش من آرند، او گفت و یحک چیزی دیگر خواه که این ممکن نیست گفت مرا حاجت جز این نیست. چندان بگفت تا پادشاه کس فرستاد تا یحیی را بکشند و سر او در طشتی پیش او بردند آن سر بزبان فصیح می گفت لایحل لک تورا حلال نیست و خون او در آن طشت می جوشید بفرمود تا پاره ای خاک بر آن ریختند خون از بالای خاک بر آمد پاره ای خاک دیگر بر او ریختند از بالای آن بزیر آمد چندانکه خاک بیشتر میریختند خون غالب می شد تا چندانی خاک بر او ریختند که با باره شهر راست شد این خبر بصیحون رسید لشکری ساخت تا آنجا فرستد بکارزار چون خواست تا برایشان امیری بدارد بخت نصر بیامد (۱) و گفت مرا بر این لشکر امیر کن که آن مرد را که آن بار فرستادی ضعیف بود و من در شام رفته ام و احوال شهر و مردمان شناختم. او را امیر کرده لشکری باو سپرد او برفت و در شهر فرود آمد و شهر را حصار می داد و هیچ ممکن نبود گشادن مقامش دراز شد و لشکر بی برگ شد خواست تا باز گردد پیر زنی بدر آمد از شهر و در لشکر گاه آمد و گفت مرا پیش امیر برید او را پیش بخت نصر بردند گفت شنیدم که باز خواهی گشت این شهر را ناگشاده و مقصودی حاصل نکرده. گفت آری که مقام دراز شد و لشکر را برگ نماند گفت من تورا تدبیری بیاموزم که این شهر تورا گشاده شود بشرط آنکه آنرا کنی که من گویم و آنرا رها کنی که من گویم گفت همچنین کنم گفت تدبیر آنستکه فردا لشکر تو بچهار قسمت کنی و بچهار گوشه شهر فرستی هر قسمتی را بگوشه ای بداری و بگوئی تا دست بر آسمان دارند و بگویند بار خدایا بحق خون یحیی زکریا که این شهر گشاده کنی تا گشاده شود. و بروایتی دیگر آنستکه گفت بگوی انا نستفتحك بالله لدم یحیی بن زکریا که این شهر گشاده کنی ما گشادن تورا ای شهر برای خون یحیی زکریا می خواهیم. گفت چون این بگفتند از چهار سوی باره شهر بیفتاد و لشکر در شهر شد آن زن بیامد و او را بسر خون یحیی زکریا آورد و گفت خون بر سر این خون میریزد مردم را بر این خون میکش تا ساکن شود او چندان مردم بر سر آن خون بکشت تا هفتاد هزار آدمی را بکشت ساکن نشد تا آنکه که آن زن را که زن پادشاه بود بدست آوردند خون او بر آن خون ریختند تا ساکن شد آنکه آن عجز گفت اکنون دست بدار از خون ریختن که خدایتعالی چون پیغمبری را بکشند راضی نشود تا

(۱) چنانکه گفتیم حضرت یحیی (ع) سالها پس از بخت نصر بدنیا آمد و صاحب عرائس هم با آنهمه روایات ضعیف که در کتاب خود آورده این روایت را باطل شمرده است و مؤلف نیز بدان اشاره خواهد کرد.

کشندگان او و هر که در خون او سعی کرده بود و رضاداده بکشند و ایشان جمله کشته شدند و علامتش آنستکه این خون ساکن شد و آن مرد که آن امان نامه داشت بیامد و عرض کرد او را و اهلیت او را امان داد و بخت نصر بیت المقدس را خراب کرد و بفرمود تا حیفهای آن کشتگان در انداختند و او وجوه و معروفان بنی اسرائیل را با خود بابل برد باسیری و دانیال در میان ایشان بود و رأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغمبران، چون بزمین بابل رسید پادشاه مرده بود او را پادشاه بابل کردند و چون دانیال را بدید و بیازمود و عقل و رأی و حلم او و دیانت او بدید او را اِکرام کرد و مقرب گردانید تا نزدیک او متمکن شد. وهب بن منبه گفت بخت نصر در آخر عمر در خواب دید صمنی سرش از زر و سینه از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و ساقها از گل خشک (۱) آنکه سنگی دید که از آسمان بیفتاد بر او آمد و او را پست کرد، و آنکه آن سنگ بزرگ می شد تا چندان شد که از مشرق تا بمغرب رسید و درختی دید که بیخ او در زمین بود و سرش در آسمان و مردی بر سر آن درخت تبری در دست و منادی ندا می کرد که شاخه های این درخت بزن تا مرغان از او تبرا کنند و سباع و وحوش از زیرش بشوند. این خواب را از دانیال پرسید دانیال گفت تعبیر این خواب آنستکه این صنم که دیدی توئی و فرزندان تو و پادشاهانی که از پس تو باشند اما سرش که از زر بود آن توئی که بهترین ایشانی و سینه که از سیم بود پسر تو باشد (۲) که از تو تا او، چندان فرق باشد که از زر تا سیم، و شکم او که از مس بود پادشاهی است که از پس او باشد بتراز او، و رانها که از آهن بود دیگری باشد پس او فروتر از او، و پایها که از گل کوزه گران بود پادشاهی باشد ضعیف و او باز پسین ایشان باشد. و اما آن سنگ که از آسمان بر او آمد و او را پست کرد و آنکه بزرگ می شد تا همه زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدایتعالی در آخر زمان بفرستد که ملک و ملت او از شرق تا بغرب برسد. و اما آن درخت که دیدی مرغان بر شاخهای او و سباع در زیر او و آنکه فرمودند که آن درخت بزن تعبیر آنستکه خدایتعالی تورا مسخ کند. بامرغی

(۱) در کتاب دانیال گوید سرش از زر بود و سینه و بازویش از سیم و شکم و رانش از برنج و

ساقهایش بخشی از گل و بخشی از آهن بود.

(۲) تعبیر دانیال موافق کتاب اوچنانست که هر يك از قطعات صنم اشاره بدولتی است نه پادشاهی

خاص پس زر دولت بابل است که در کمال قوت و بهجت و ثبات بود پس از آن دولت هخامنشیان فارس و برنج دولت اسکندر که دولت فارس را برانداخت و دو ساق پا اشاره بتقسیم جهان است میان دودولت روم و فارس اشکانی یا ساسانی و آن سنگ آسمان که همه آنها را زایل کرد دولت اسلام است.

کند که کر کس باشد که پادشاه مرغانست آنکه خدایت بمسوخ باشیری کند که پادشاه سباع است آنکه مسخت کند با گاوی که قویترین دواب است. هفت سال همچنین در این باشی ودلت داند آنچه بر تومی رود که تابدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست و او قاهر است همه چیزی را که دون اوست و آنچه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بر جای بماند . پس بر نیامد از این حدیث که گبرکان حسد بردند بردانیال و قربت بخت نصر او را بخود. بیامدند و گفتند یا ملک تو دانیال را چنین مقرب می داری و او خدای را پرستد و ذبیحه شما نخورد و دین شما ندارد او و اصحاب او ، بخت نصر کس فرستاد او را حاضر کرد و گفت مرا گفتند که شما دین من ندارید و معبود مرا نپرستید و ذبیحه ما نخورید دانیال گفت اجل همچنین است ما خدای آسمان و زمین را می پرستیم و دین شما نداریم و ذبیحه شما نخوریم. او بخشم آمد و فرمود تا چاله ای فراخ بکنند و دانیال را با پنج کس از قوم او در آنجا کردند آنکه شیران را گرسنه بگردند و در آنجا کردند و ایشان بصید رفتند و گفتند چون باز آئیم از اینان جز استخوان مانده نباشد چون باز آمدند و باو نگریدند ایشان را یافتند نشسته و شیران پیش او خفته و دیگر با ایشان نشسته جمله هفت کس بودند . بخت نصر گفت اینان شش کس بودند هفتم از کجا آمد؟ گفتند ما نمی دانیم. آن هفتم فرشته ای بود که خدایتعالی فرستاده بود تا ایشان را نگاهدارد از آنجا بر آمد و طپانچه بر روی بخت نصر زد و خدایتعالی او را مسخ کرد و او بر مید و در بیابان با وحوش و سباع مختلط شد و هفت سال ممسوخ می بود گاهی بصورت کر کس و گاهی بصورت شیر و مدتی بصورت گاو ، چنانکه دانیال گفته بود در تعبیر خواب او، و هب گفت از آن پس خدایتعالی ملک باو داد و هب را پرسیدند که ایمان آورد یا نه گفت اهل کتاب در او خلاف کردند، بعضی گفتند ایمان آورد و توبه کرد ، و بعضی گفتند او پیغمبران را کشته بود و مسجدها سوخته خدایتعالی توبه او قبول نکرد . سدی گفت سبب هلاک او آن بود که در نوبت دوم که بخت نصر دانیال را مقرب داشتی گبرکان حسد کردند گفتند دانیال مردی است که بول باز نتواند داشت و او مجالست ملوک را نشاید بخت نصر خواست تا بیازماید کس فرستاد او را بخواند در شب و طعام بخوردند و دربان را گفت اگر کسی بیرون آید تا اراقتی کند آن چوب بر سر او زن و اگر گوید بخت نصرم گو مرا بخت نصر فرموده است. خدایتعالی آن رنج بر دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود با اراقت و بخت نصر را حاجت آمد برخاست و از سرای بیرون آمد تبختر کنان جامه در پای فکنده و شبی تاریک بود دربان برخاست و آن چوب بر سر او زد گفت من بخت نصرم گفت مرا بخت نصر فرمود و چندان می زد بر سر او تا او را بکشت این

روایت سدی است. محمد بن اسحاق گفت سبب هلاک او آن بود که چون ملک زمین او را مسخر شد خواست تا تعرض ملک آسمان کند و آن قصه در سورة البقره بگفتیم در حدیث نمرود و مثل آن روایت کرد در بخت نصر و گفت هلاک او به پشه بود که در دماغ او شد و دماغ اومی - خورد و همه راحت او در آن بود که چیزی بر سر او می زدند تا آسایش یافتی گفتمی چون من بمریم مغز من بشکافید تا خود چیست دراو (۱) همچنان کردند از مغز او پشه پدید و خلقان بدانستند که کس با خدایتعالی مصادت نتواند کرد، و خدایتعالی بنی اسرائیل را از محنت برهانید و تورا که سوخته بودند بر ایشان مجدد کرد بزبان عزیز عَلَيْهِ السَّلَام، و گفتند آنان را که کشته بودند بخت نصر و قومش ایشان را بدعای عزیز زنده کرد و از آن پس مدتی در نعمت بودند و ذلك قوله . « ثم رددنا لكم الكرّة عليهم » این قصه بخت نصر است و بدایت و کارهلاکش، جز آنستکه بیشتر اهل سیر و تواریخ و اخبار انبیاء بر آنند که اول گفتیم که بخت نصر بکار زار بنی اسرائیل آنگه آمد که ایشان شعیا را بکشند در عهد ارمیای بن حلقیا و آن وقعه الاولی بود . آنگه حق تعالی گفت : « فاذا جاء وعد اولیما بعثنا علیکم عبدا لنا اولی بأس شدید » یعنی بخت نصر و لشکر او، و گفتند از عهد ارمیا و تخریب بخت النصر بیت المقدس را تا بقتل یحیی زکریا چهار صد سال و شصت و یکسال بود . برای آنکه گفتند از عهد خراب بیت المقدس تا بآنکه که آباد کردند در عهد کورش احشویرس اصفهبد بابل از قبل بهمین اسفندیار (۲) هفتاد سال بود و از آنکه که آبادان کردند تا آنکه که اسکندر رومی بشدو جور کرد (۳) باملك خود هشتاد و هشت سال بود و از ملك اسکندر تا بمولد یحیی زکریا

(۱) اجازه کالبد شکافی داد .

(۲) کورش سلطان دیگر است و احشویروش که خشایارشا گویند پادشاه دیگر اولی شروع با بادی بیت المقدس کرد و دویم بانجام رسانید اما بهمین بن اسفندیار نامش در تورا نیست و بجای وی ارتحشتماد کور است که یونانیان ارتاگزگرس می گفتند و این تعبیریونانی اردشیر است و او را بدر از دست توصیف می کردند چنانکه بهمین را در افسانه های ایرانی دراز دست گفته اند و از اینجا بنظر میرسد که در ذهن ایرانیان عهد ساسانی سلاطین هخامنشی که پادشاهان واقعی بودند با پادشاهان افسانه سلسله کیان در آمیخته بود تنها دارای اکبر را فراموش نکرده بود و دارای اصر را که مغلوب اسکندر شد اما او را بنظر فرزند دارای اکبر می دانستند باری تاریخ صحیح ایران قدیم را یهودیان و یونانیان و سریانیان می دانستند .

(۳) البته عبارت کتاب مصحف است و اصل عربی عرائس که این جمله ترجمه او است چنین است
ثم من بعد عمرانه الی ظهور الاسکندر علی بیت المقدس و احصاره ملکها و ضمها الی مملکتها ثمانیه و*

ﷺ سیصد و شصت و سه سال بود، و آنچه صحیح و معتمد است در این باب آنستکه محمد بن اسحاق بن یسار روایت کرد که چون بنی اسرائیل با شام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند پس از آنکه بخت نصر خراب کرده بود و بنی اسرائیل را برده کرده و عزیر فرمان یافته بود بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای برایشان نعمت میگرد و پیغمبران میفرستاد و اعذار و انذار میکرد و ایشان بر این نمیفزودند که خدایتعالی گفت « فریقاً کذبوا و فریقاً یقتلون » تا با آخر پیغمبران که فرستاد بایشان زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام و اینان از نبیرگان داود بودند زکریا بمرد، و یحیی را بکشتمند بسبب نهی او از نکاح دختر زن عبدالله عباس گفت نهی او از دختر برادر بود محمد بن اسحاق گفت چون عیسی را با آسمان بردند و یحیی را بکشتمند، و بعضی اهل سیر گفتند زکریا را نیز بکشتمند خدایتعالی پادشاهی را برایشان مسلط کرد از پادشاهان بابل که او را خردوس (۱) گفتند بالشکری عظیم پیامد تادرشام رفت و شام بگشاد آنگه امیری را نصب کرد که او را نبورزادان گفتند و او را بشهر فرستاد و گفت من با خدای خود عهد کرده ام اگر بر اهل بیت المقدس ظفر یا بم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در جوی بلشکر گاه من رسد إلا که دگر کس نماند از ایشان. اکنون تو بشهر رو و از ایشان چندان بکش که خون ایشان در جوی بلشکر گاه رسد این امیر بشهر آمد و بقر بانگاه ایشان شد خونی دید از آن جای که بر می جوشد پرسید که این خون چیست؟ گفتند این خون قربان است که ما بکردیم از ما قبول نکردند برای این می جوشد و ما هشتصد سالست که این جا قربان می کنیم

* ثمانون سنه، یعنی از آنکه که آباد کردند تا آنکه که اسکندر رومی غالب شد بر بیت المقدس و پادشاه آنجا را در حصار انداخت و پدر حضور خود خواست و آنرا بملك خود ملحق ساخت هشتاد و هشت سال بود و صحیح آنستکه اسکندر بیت المقدس را محاصره نکرد و با یهود جنگ نمود بلکه چون به بیت المقدس آمد معبد و رؤساء و علمای دین را احترام بسیار کرد و وضع آنجا را بحال خود ثابت گذاشت و از اسکندر خاطره نیک دارند .

(۱) این حکایت هم از عرائس ثعلبی منقول است و صحیح همان است که پیش از این گفتیم که خرابی بار دوم که منجر بهر، آکنده شدن بنی اسرائیل شد و تاکنون پراکنده اند در عهد سلطنت رومیان بود بدست تیطوس فرزند و سپاسیانوس و بهترین و صحیحترین کتاب در تاریخ این وقایع از مسلمانان کتاب انس الجلیل است تألیف یکی از علمای حنابله در قرن دهم و خردوس از پادشاهان بابل فعلا در خاطر ندارم اما این کلمه شبیه بکلمه هرودوس از رومیان است که او هم بر بیت المقدس تاخت و با یهود جنگ کرد .

هیچ قربان مردود نشد بر ما مگر این یکی گفت دروغ می گوئی. آنکه بفرمود تا بر آن خون مردم کشتن گرفتند تا هفت صد هزار مرد و هفتاد هزار از جمله رؤساء و معروفان ایشان و زنان ایشان را نیز بکشتند خون ساکن نشد بفرمود تا هفت هزار دیگر از مردان و زنان بر سر آن خون کشتند هم ساکن نشد. چون بدید که خون ساکن نمی شود گفت و یلکم یا بنی اسرائیل بامن راست گوئید و الا چنان کنم که از شما کس نماند که با ددر آتش کند که دیر است که شما بمراد خود زندگانی میکنید اکنون بلا بستران آمد چون بدیدند که فائده ای نیست گفتند راستی آن است که ما را پیغمبری بود ما را نهی کردی از کارهای بسیار که در آن سخط خدایتعالی بودی و اگر ما فرمان او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشتیم این خون اوست از آن گاه بر می جوشد و ساکن نمی شود و او ما را خبر داده است باین واقعه و بلیه که ما در آنیم و ما او را باور نداشتیم نبور زادن گفت نام او چه بود؟ گفتند یحیی ز کریا گفت این حدیث راست است دیدی خدای تعالی انتقام چنین کشید برای اولیای خود آنکه بروی در افتاد بسجده و خواص خود را گفت بروید و این لشکر خردوس را برون کنید از شهر و درهای شهر ببندید آنکه بیامد و بر سر آن خون بایستاد و گفت ای خون یحیی ز کریا خدای تو و ما داند که چه رسید بنی اسرائیل را برای تو ساکن شو بفرمان خدایتعالی پیش از آنکه از بنی اسرائیل کس نماند آن خون ساکن شد بفرمان خدا و نبور زادن قتل از ایشان برداشت و گفت ایمان آوردم با آنچه بنی اسرائیل ایمان داشتند بآن و گواهی دادم که جز خدا خدائی نیست، و خدایتعالی وحی کرد پیغمبری که در آنوقت بود که نبور زادن حیون صدوق و حیون بزبان عبرانی حدیث الایمان بود گفت این مرد نومسلمان مردی راستینه است. آنکه نبور زادن گفت که این دشمن خدا خردوس مرا گفته است که چندانی از شما بکشم تا خون در این جوی بلشکر گاه او رسد و من نتوانم فرمان او را عصیان کردن آنکه بفرمود تا خندقی عظیم بکنند و گفت بروید و آنچه دارید از گاو و گوسفند و شتر بیاورید بیاورند بفرمود تا میکشند و خون ایشان در آن جوی میریختند و تنهای ایشان در خندق می انداختند تا چندان بکشت که خون بلشکر گاه رسید و آن کشتگان را بفرمود تا بیاورند و بر سر آن حیوانات و چهار پایان کشته افکندند و چون خون بلشکر گاه خردوس رسید گفت بس کن از قتل و کشتن که خون بمارسید. آنکه از آنجا بر گرفت و بیابل رفت و قتلی عظیم در بنی اسرائیل برفت این وقعه دوم بود که بنی اسرائیل فرود آمد در فتنه و فساد دوم که کردند چنانکه حق تعالی از ایشان باز گفت :

(وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ) در این دو قول گفتند یکی آنکه قضینا

بمعنی علمناست و مراد بکتاب تورا است. و عبدالله عباس گفت «قضینا» بمعنی حکمت و مراد بکتاب لوح محفوظ است و «الی» بمعنی علی است یعنی قضا کردیم بر بنی اسرائیل در لوح محفوظ و معنی آن باشد که ما را از ایشان چنان معلوم بود. بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم. و وجه اول بهتر است برای آنکه کلام با او بر ظاهر خود است. و تفسیر این قضا بر فعلی باید کرد که بآلی متعدی شود چون وحی. و وحی اینجا بمعنی إلهام و إعلام باشد، و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی «وقضینا الیه ذلك الامر ان» دا برهؤلاء مقطوع مصبحین «ای او حینا الیه لتفسدن فی الارض مرتین که فساد کنید در زمین دوبار: نوبت اول ببخت نصر مقهور شدید، و نوبت دوم به خردوس. چنانکه ذکر آن برفت پس در شام بنی اسرائیل رایتی (۱) بر نداشتند و ملک از شام و نواحیش باروم و یونان افتاد جز آنکه بقایای بنی اسرائیل بسیار شدند در عالم و پراکنده شدند و ایشان زادیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او. ملک نبود ایشان را اما نعمت و عزت و منفعت بود در گربار بطر بگرفت ایشان را احداث پیشه گرفتند و تغییر و تبدیل کردن گرفتند خدایتعالی ططوس بن اسالوس (۲) الرومی را بر ایشان مسلط کرد تا شرهای ایشان را خراب کرد و ایشان را آواره کرد و ریاست نیز از ایشان بستد بشومی معاصی ایشان و زلت و مسکنت برایشان زد و ایشان را ذلیل و مهین کرد بجزیت، و بیت المقدس خراب شد تا ایام عمر خطاب از آن پس مسلمانان عمارت کردند آن را. ابو بشر گفت سعید جبیر را پرسیدم از این آیات گفت اما آنانکه جاسوا و اخلال الدیار اصحاب را بخوری (۳) بود و لشکر او آنکه گفت «ثم رددناکم الکرثة علیهم» - الی قوله - «فاذا جاء وعد الآخرة» و قوله «عبادنا اولی باس شدید» بخت نصر و لشکر او که بیت المقدس خراب کردند بار دیگر خدایتعالی دولت بنی اسرائیل داد فی قوله «عسی ربکم ان یرحمکم و ان عدتم عدنا» گفت اگر با سر معصیت شوید ما با سر عقوبت شویم ایشان با سر معصیت شدند خدای تعالی ملک روم را بر ایشان مسلط کرد. بار دیگر چون بمعصیت رجوع کردند خدایتعالی پادشاه

(۱) رایتی و علمی بر نداشتند یعنی ملک و دولتی نداشتند.

(۲) اسالوس مصحف و سپاسیا نوس است و از کتب نصاری معلوم می شود که هر دوس پیش از میلاد با یهود بیت المقدس نبرد کرد و ططوس ۷۰ سال پس از میلاد عیسی (ع) و آنکه پس از وی مجمع یهود را بالکل پراکنده ساخت در سال ۱۳۲ بود.

(۳) ظاهراً سنخاریب آشوری.

ری را برایشان مسلط کرد و نام او اوروم اوزن (۱) بود که باره رجوع کردند بامعصیت خدای تعالی شاپور ذوالاکتاف را برایشان مسلط کرد (۲) قتاده گفت در این آیات قضائی کردند بر-

(۱) البته اگر چنین پادشاهی در آن عهد درری بود از پارتها یعنی اشکانیان است ولی نسامی شبیه باین کلمه در سلاطین اشکانی بخاطر ندارم و مورخان نصاری یکی از اشکانیان موسوم بملاش را از دشمنان یهود نام برده اند و در کتب نصاری آمده است که در عهد پارتها یکی از جماعت یونانی مآب یهود موسوم به ژازون از طرف پادشاه سلوکید ریاست هیکل را بدست آورد اما دینداران یهود از یونانی مآبها سخت متنفر بودند و آنها را از ملت خود نمیشمردند و آلت سیاست یونانی و مروج آداب و اخلاق کفار و بت پرستان میدانستند و البته مردی یونانی مآب را با این صفت بریاست روحانی قبول نمیکردند و ژازون هم فتوی داد مردم در نمایشخانه ها برهنه شوند مانند یونانیان و از قیود شرم و حیای شریعت موسی بیرون آیند تا یونانیان آنها را با خود متساوی الحاق دانند و نزد آنها سرشکسته نباشند و از این قبیل اعمال مخالف شریعت برای رضای خاطر سلوکیان میکرد و در جوار مسجد بیت المقدس تماشا خانه تأسیس نمود و چنان در یونانی مآبی غلو داشت که سایر متفقین وی در مرام هم از وی بیزار شدند و بعللی ناچار شد فرار کند الی آخره و نام ژازون در کتب لغت و دائرة المعارف نصاری مذکور است و باید دانست در آن عهد دین حق شریعت موسی (ع) بود و یگانه قوم مرحد یهود بودند وقتی جانشینان اسکندر آنجا را ضمیمه یونان کردند و یونانیان عالم و متمدن بودند یهودیان بدین خود چسبیده آداب و اخلاق و قوانین ملکی یونان را نمی پذیرفتند و مانند مسلمانان صدر اول میخواستند بطب و ریاضی و علوم اکتفا کنند و بطالسه بخلاف خود اسکندر میخواستند قانون و اخلاق و عادات خود را بجای اخلاق و قوانین شرعی میان یهود رواج دهند تا آنها مطیع محض باشند و گروهی از قوم یهود متملق طرفدار آنها بودند و یونانی مآب شمرده میشدند.

(۲) از جنگ شاپور ذوالاکتاف و تسلط وی بر بیت المقدس نیز خبری نشنیده ام هر چند بیهودیان بابل سخت می گرفت اما خسرو پرویز بر آنجا تاخت و تسخیر کرد و در آن زمان یهودیان معبد و دولتی نداشتند و سلاطین روم بعض معابد بخاطره مسیح (ع) تعمیر کرده بزیارت آن میرفتند. حاصل کلام در تفسیر آیه شریفه آنست که یکبار مسجد را داود و سلیمان (ع) ساختند و بخت نصر ویران کرد و این عمارت و ویرانی اول است که فرمود «وعدا ولیهما» و بار دیگر در زمان پادشاهان هخامنشی ساخته و آباد شد و آنرا طیطوس رومی ویران ساخت و این عمارت و خرابی دوم است که در «فاذا جاء وعد الاخرة» بدان اشاره فرمود و پس از آن آباد نشد مگر در زمان خلافت عمر بن الخطاب بدست مسلمانان و این وقایع دیگر که در این تفسیر و دیگر تفاسیر آمده چندان مهم و مستأصل کننده نبود که آیه قرآن را بر آن حمل کنند و اسامی اشخاص در بعض قصص چنان مصحف است که بافتن آن در کتب تواریخ سهولت ممکن نیست و یهود خود آبادی اول و دوم همچنان گویند که ما گفتیم.

این قوم چنانکه بینی در این آیت بنوبت اول جالوت بر ایشان مسلط شد و هم الذین جاسوا خلال الدیار ثم ردنا لکم الکره علیهم پس دولت با ایشان داد در آیام داود عَلَيْهِ السَّلَامُ او جالوت را بکشت آنکه پس از آن چون باسر معصیت شدند و تغییر و تبدیل بخت نصر بر ایشان مسلط شد فی قوله « فاذا جاء وعد الآخرة ليسووا وجوهكم » پس باز بر ایشان رحمت کرد، فی قوله : « عسى ربکم ان یرحمکم » پس باسر معصیت شدند خدای رسول را بر ایشان مسلط کرد تا بهری را بکشت و بهریرا جزیت بر نهاد و این مذلت بر ایشان بماند تا بقیامت . وقوله (لَتَنفُسِدُنَّ) لام و نون تا کید جواب قسمی محذوف است و التقدير والله لتفسدن (وَ لَتَتَعَلَّنَّ) ای و لتستکبرن (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِیْهِمَا) عبدالله مسعود گفت فساد اول ایشان کشتن ز کریا بود ، و این روایت ابو صالح است از عبدالله عباس، و محمد بن اسحاق گفت ز کریا بمرگ بمرد و انما شعیا بود که او را بکشتند (۱) (فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ) ای دخلوا الدیار و تخللوا طالبین ما فیها، و عبدالله عباس خواند « فحاسوا » بالحاء الغیر المعجمه و معناها واحد . ابن جریر گفت طافوا یعنی میگردیدند . قتیبی گفت عاقبوا و افسدوا . ابو عبیده گفت طلبوا (وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) ای کائناً واقعاً لامحالة .

(ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ) ای الرجعة والدولة . حق تعالی گفت ما پس از آن شما را یعنی بنی اسرائیل را و خطاب با ایشان است دولت دادیم و روزگار با شما دادیم و شما را مدد دادیم بمالها و فرزندان (وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِیْرًا) و کردیم شمارا بیشتر عدد و مجاهد گفت اکثر رجالا . بعضی دگر گفتند اکثر انصاراً، و اصل او آن باشد که جماعتی که چون استعانت کند در نصرت او بروند و مسارعت نمایند . و این فعلیل بمعنی فاعل است کالتقدير والقادر و العليم والعالم .

(إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ) حق تعالی در این آیت باز نمود که هر کس که چیزی کند از نیک و بد با خود کند، نیکی برای خود و بدی بر خود . گفت اگر نیکوئی کنید برای خود کنید یعنی خیر آن و ثواب آن شمارا باشد و اگر اساعت و بدی کنید عقاب و وبال آن بر شما باشد . وقوله (وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) بعضی اهل معانی گفتند مراد آن است که فعلیها و لام بمعنی علی است برای آنکه عرب نقیض بر نقیض حمل کنند چنانکه نظیر بر نظیر و مثله قوله « فسلام لك من اصحاب الیمین » ای عليك و محمد بن جریر گفت فلها ای

(۱) و این قول صحیحتر است و بدان اشاره کردم .

فالیها أساء . من قولهم أحسن إلى فلان و أساء إليه كما قال « بأن ربك أوحى لها » أي إليها فالیها جزائها، جزاء آن إساءت با او کنند . و اگر بر ظاهر رها کنند روا باشد ، ومعنی آنکه فلها عقابها . عقاب آن اساعت اورا باشد نه دیگریرا . و حسین بن الفضل گفت ای فلها رب یغفر الایساءة اورا خدای هست که اساعت بیامرزد این قولی خوش است جز آنکه ظاهر برو دلیلی نمیکند (فإِذَا جَاءَ وَوَعْدُ الْآخِرَةِ) ای المرّة الْآخِرَة چون وعده باری دگر آمد از آن دوبار که گفت « لتفسدن فی الارض مرتین » و نوبت اول را گفت « فإِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولَیْهِمَا » این نوبت باز پسین بود و این نوبت دیگر بر قولی قتل یحیی ز کریا بود و بر قولی دیگر قصد کشتن عیسی علیه السلام تا خدای تعالی او را با آسمان برد از میان ایشان خدای تعالی پارس و روم را برایشان مسلط کرد حردوس را و ططوس (۱) را که قصه ایشان برفت و قوله (لَیْسَ وُؤًا وَجُوهَکُمْ) آن لام تعلق دارد بمحذوفی که نسق کلام بر او دلیل میکند و هو قوله « بعثنا علیکم عبداً لنا » چون در نوبت اول بعثنا در ظاهر کلام بود در وعده کرت آخری این فعل بیفکند اعتماداً علی الموجود فی الکلام ، و التقدير فاذا جاء وعد الاخرة بعثنا علیکم عبداً لنا لیسوا و جوهکم علی قراءة من قرء بالجمع أو عبداً لنا لیسوا و جوهکم یعنی چون نوبت وعده دوم آمد و شما با سر فساد رفتید بسر شما فرستادم بنده مسلط را تاروی شمارا غمگین کند . کسائی خواندند نسوء و جوهکم بنون اضافت با خدای تعالی بر سبیل تعظیم اعتباراً بقوله بعثنا و قضینا و ردنا و آمدنا و این قراءت از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند و بیان این قراءت اُبی است لنسوء و جوهکم بنون تأکید خفیف کقوله لنسفعن بالنصیة، و دگر قرءاء کوفه خواندند بیاء و آنکه آنراد و تاویل بود إما آنکه اضافت با خدا بود ای لیسوء الله و جوهکم و إما لیسوا . لوعد و العبد الملك المسلط ، و باقی قرءاء خواندند لیسوا و جوهکم بر جمع اسناد الی « عبداً لنا اُولی باس شدید » و علامت نصب حذف نون است یعنی ما ایشانرا برانگیختیم تارویهای شمارا غمگین کنند (۲) یقال : ساءه مساءة

(۱) از این کلمه معلوم میشود حردوس از فارس بود و ططوس از روم و جائی حردوس را از

بابل ترمرد .

(۲) تیطوس هم در تباهی و فساد مانند بخت نصر خانه را خراب و یهود را پراکنده ساخت اما

در بی آبرویی و رفتار شامت آمیز و اظهار شادی از آزار یهود و انتقامجویی نامردانه و استهزاء بدین و مذهب یهود و مخالفت با اعمال شریعت از بخت نصر درگذشت زیرا که بخت نصر هیچ این اعمال نکرد بلکه دانشمندان را محترم میداشت و دین موسی (ع) را استهزاء نمیکرد و از این جهت خداوند اینجافرمود « لیسوا و جوهکم » و در باره بخت نصر نفرمود و مورخان یهود گویند هر دو فاجعه مسجود و کشتار مؤمنین با اینکه سالها بین آنها فاصله بود در یکروز نهم آب اتفاق افتاد و مقتولین مسجد در *

إِذَا أَحْرَزْنَاهُ (وَلَيْدٌ خَلْوًا الْمَسْجِدَ) وتادرمسجد بیت المقدس شوند چنانکه نوبت اول (وَلَيْتَبَرُّوا مَا عَلَوْا) و تا هلاک کنند آنرا که بر او غالب شده باشند از دیار و اموال شما هلاک کردنی من التبار وهو الهلاک ، ولام روا بود که لام غرض باشد علی سبیل العذاب و العقوبة لهم ، و شاید که لام عاقبت بود بر آن تفسیر که گفته ایم فاما قوله « لیسؤوا و جوهکم » بوجه کنایت کرده از جمله تن کما قال الله تعالی « کل شیء هالك إلا وجهه » کقوله « وجوه یومئذ ناظرة » و « وجوه یومئذ باسرة » و « وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مسنبشرة » و غیر ذلك و کقول النابغة .

أَقَارِعُ عَوْفٍ لَا أَحَاوِلُ غَيْرَهَا وَجُوهٌ قَرُودٍ تَبْتَغِي مَنْ تُجَادِعُ (۱)
مراد در آیات و بیت ذوالوجه است .

(عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ) آنکه رسول را گفت بگو به بنی ائیل که همانا خدای بر شما رحمت کند اگر توبه کنید و رجوع کنید باطاعت او و برای آن عسی گفت تا اعتماد نکنند و اتکال و تقصیر نکنند در طاعت خدا بل تا میان خوف و رجا باشند ، و قطع نکنند بر رحمت تا مغری نشوند بقبح و مفسران گفتند « عسی » در قرآن از خدا واجب باشد ، و وجه اول معتمد است . (وَإِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا) و اگر با سر گناه شوید ما بر سر عقوبت شویم بر قول عبدالله عباس . قتاده گفت با سر معصیت شدند خدایتعالی بردست رسول ایشان را عقوبت کرد بقتل و أسر و جزیت و مذلت و مسکنت (وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا) ما دوزخ را بزندان کافران کردیم من الحصر الذي هو الحبس والحصر احتباس البطن ، و منه الحصار لانه تحبس من فيها ، والحصور البخیل لتحبسه المال وسمى الملك حصيراً لاحتجابه عن الناس قال الشاعر :

وَ مَقَامَةٍ غُلِبَ الرَّقَابِ كَأَنَّهُمْ جِنُّ لَدُنِي بَابِ الْحَصِيرِ قِيَامِ (۲)

✽ فاجمه دوم بیشتر از اول بودند و تیطوس برسم رومیان سیرک و تماشاخانه ترتیب میداد و دینداران و پارسایان یهود را که با این اعمال آشنا نبودند مجبور می کرد بتماشاخانه روند و بازی کنند و بساطعمه درندگان می شدند و یهودیان را مجبور میکرد که وجوه شرعی که برای مسجد و عبادت معین بود صرف چیزهاییکه نزد بت پرستان از خیرات شمرده می شود نمایند .

(۱) بنی قریع بن عوف نزد نعمان بن منذر از نابغه سمایت کرده بودند و خشم او را بر نابغه بر انکیخته و مقصود از اقارِع عوف آنانند گوید این مردم که من قصد هجای دیگری نخواهم کرد بوزینگانند و در جستجوی آنکه کسیرا بیابند تادشنام دهند .

(۲) مقامة گروه مردم است گوید گروهی سطر گردن که گوئی جنیانند نزدیک دربار پادشاه ایستاده .

ای باب الملك والحصر الذى هو الجمع والعد من هذا لأن فیهما معنی المنع ، وحسن بصری گفت مراد حصیر است که تما فکنند ای فراشاً و مهاداً ، و گفت عرب بساط خود را حصیر خواند .

(إِنْ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) گفت این قرآن هدایت کند و راه نماید و لطف باشد بطریقی و ملتی که آن راست تر است و مستقیم تر (وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ) و مژده دهد مؤمنان را که عمل صالح کنند بآنکه ایشان را مزدی بزرگ و ثوابی عظیم بود برایمان و عمل صالح که کنند .

(وَأَنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) و نیز خبر می دهد آنان را که بقیامت ایمان ندارند ما نهاده ایم و بجا رده (۱) برای ایشان عذابی سخت درد ناک . قوله (وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ) و دعا میکند آدمی دعای بد یعنی نفرین همچنانکه دعای خیر کند یعنی در حال ضجارت و ملالت بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربای خود اگر چه در وقت دوم پشیمان بود و این قول عبدالله عباس است نحو قوله : اللَّهُمَّ الْعَنُو أَهْلَكَ وَ دَمْرَ عَلَيْهِ . و اگر خدا اجابت کند برو سخت آید . و قولی دیگر آنست که آدمی بتعجیل طلب چیزهائی کند که او را بتر باشد بگمان انتفاع چنانکه دعا کند تا آنکه آنچه او را بهتر باشد و آیت در معنی جاری مجری آن بود که گفت «و عسى أن تكرر هوا شيئاً وهو خير لكم- الآية» (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) و آدمی همیشه شتابزده بوده است بعضی گفتند از مفسران مراد آنست که در جمله کارها مستعجل است ، و بعضی دگر گفتند مراد آنست که آدمی عجول است در دعای بد که وقت دوم بر آن پشیمان شود این قول مجاهد است و جماعتی از مفسران . عبدالله عباس گفت یعنی ضجر است ، صبر ندارد بر سر آء و ضراء بعضی دگر مفسران گفتند مراد بانسان آدم است . سلمان فارسی گفت خدای تعالی اول از آدم سرش آفرید که حواس

* بودند این بیت را نسبت به لبید داده اند و این پادشاه نعمان بن منذر و باید دانست که بعید می نماید این آیه اشاره بآبادی و اسارت سیم یهود باشد بلکه در آغاز حکم بد و فساد و دو اسارت فرمود صریحاً و برای آنکه معلوم گردد جبر نیست و همه وقت برای بندگان راه خدا باز است فرمود هنوز هم اگر توبه کنید و باز آئید همان عزت اولیه باز میگردد و اگر بفساد برگردید ما هم بعباد بر میگرددیم و در واقع چنان شده که یهود پس از خرابی دویم بیت المقدس از اجتماع و عمل باحکام تورا و قربانی و سایر اعمال در بیت المقدس مایوس شدند و کتاب های دیگر نوشتند بنام تلمود و گمارا و باینها عمل میکنند چون عمل بنص تورا برای آنها ممکن نبود مگر در بعض احکام .

(۱) یعنی آماده کرده .

بر اوست تا او مینگرید و دیگران دامهای او میآفرید و او اعتبار میگرفت و نماز دیگر بود خدای تعالی پایهای او را روح در آفرید یعنی حیاة . او گفت «اللهم عجل خلقى قبل غروب الشمس» بار خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آنکه آفتاب فرو شود فذلك قوله «وكان الانسان عجولا» ضحاک گفت از عبدالله عباس که چون روح بنا ف آدم رسید تعجیل کرد خواست تا بر خیزد نتوانست فذلك قوله «وكان الانسان عجولا» حمل کردن بر عموم اولیتر باشد .

(وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ) گفت ماشبو روز را دو آیت و دو علامت دلالت کردیم بر وجود و وحدانیت ما و بر کمال قادری و عالمی ما (فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ) بستر دیم آیت شب را . ابو الطفیل گفت پسر کو^۱ا پرسید امیر المؤمنین علیه السلام را از این سواد که در میان ماه است گفت آن آیت شب است که خدای تعالی آنرا محو کرد آن اثر محو است (۱) . عبدالله عباس گفت خدای تعالی نور آفتاب هفتاد جزء کرد و نور ماه همچنین آنکه از نور ماه شصت و نه جزء محو کرد و با آفتاب داد اکنون آفتاب را صد وسی و نه جزواست از نور و ماه را یکجزو (وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) و آیت روز را بینا کردیم یعنی روشن و تابنده . ابو عمرو بن العلاء گفت یعنی بصر بها و هذا من باب ليله قائم و نهاره صائم . کسانی گفت هو من قول العرب أبصر النهار إذا أضاء وصار بحالة يبصر بها . بعضی دیگر اهل علم گفتند هذا من باب قولهم رجل مجرب إذا كان ذا إبل جربى و رجل معطش إذا كان ذا إبل عطاش ، و قال كفرة ذى الثلاثة (۲) المعطش ، و رجل مضعف إذا كان اصحابه ضعفاء فذلك النهار مبصرة إذا كان اهله بصراء (لَتَبْتَئَهُوا) آنکه غرض پیدا کرد گفت تا طلب کنید در این روز روشن فضل و نعمت و روزی خدای (وَ لَتَمَنَّوْا عِدَدَ السَّنِينَ وَالْحِسَابِ) و تا بدانید عدد سالها و حساب (وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلاً) و هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی . عکرمه گفت از عبدالله از رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی چون چیزها بیا فرید از نور عرش دو آفتاب آفرید ، اما آنکه در سابق علم او آن بود که آنرا محو خواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آنرا دون آفتاب آفرید در جرم و برای آن ما کوچک می بینیم آنرا که مسافتی سخت بعید است (۳) و اگر خدای نور ماه بر حد نور آفتاب رها کردی مردم شب از روز نشناختندی مزدوران ندانستی که از کی تا کی کار کنند و روزه دار ندانستی که از کی تا کی روزه دارد وزن ندانستی

(۱) یعنی بر روی ماه که آیت شب است محو آفریدیم .

(۲) هکذا (۳) ماه را کوچک می بینم چون دور است منافی آن نیست که آفتاب دور تر باشد و اگر

نور ماه باندازه آفتاب بود شب راهم روشن میکرد .

که عده چند گاه دارد و مسلمانان ندانستی که وقت نمازشان کی باشد و وقت حجشان کی باشد و وام دار ندانستی که حلول أجل او کی باشد و ندانستی که وقت زرع و حصادشان کی باشد و ندانستی که کی بیاسایند و کی طلب روزی کنند خدای تعالی بحسن نظرش برای بندگان جبرئیل را بفرستاد تا پر خود سه بار بر روی ماه بمالید تا روشنائی او باین مقدار آمد که می بینند تا شب از روز جدا باشد و ذلك قوله « وجعلنا الليل والنهار آیتین » .

(۰) وَ كُنْ لِنَاسٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ) عبدالله عباس گفت معنی آنست که هر آدمی را عمل و کردارش در گردن او کنند تا از او جدا نشود و بعضی دیگر گفتند آنچه تقدیر کرده اند او را و براو (۱) ، طائره ای ماله و علیه مقاتل و کلبی گفتند طائره ای خیره و شره نیک و بدش با او باشد از او مفارقت نکند تا حساب او بر آوردن. حسن گفت یمنه و شوْمه خجستگی و نا خجستگی او آنکه گفت یا بن آدم ترا نامه ای هست بر افراخته و دو فرشته مو کل یکی بر دست راست و یکی بر دست چپ چون فعلی بکنی بر تو نویسند و بر گردن تو کنند. مجاهد گفت طائره عمله و رزقه ، مراد عمل و روزی مرد است و گفت هیچکس از مادر نزاید والا بر گردن او ورقی باشد بر آنجا نوشته که او شقی است یا سعید . اهل معانی گفتند. مراد بطائر آن حکم است که بر او کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطائر عبارت کرد بر عادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها (۲) . و ابو عبیده و قتیبی گفتند مراد حظ اوست از خیر و شر و قولهم طار سهم فلان بکذا و جری له الطائر بکذا . در شاز حسن و مجاهد و ابورجاء خواندند طیره بی الف. و تخصیص گردن برای آن کرد که آن جای علامت و داغ بود و جای قلاده و طوق و گفتند برای آنکه عرب باو کنایت کنند از زمت و وجوب نبینی که گویند مرا بر گردن او و امی است و در گردن او عهدی و سوگندی است و کذا فک رقبة و عتق رقبة (وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ) یحیی بن وثاب خواند یخرج بیاء إضافة الی الله تعالی یعنی خدا برون آرد و بر قراءت عامه نخرج بنون ما برون آوردیم حملا علی قوله «ألزمناه طائره فی عنقه» و یعقوب خواند و در شاز حسن و مجاهد و ابن محیصن یخرج بیاء مفتوح و ضم راء علی الفعل الثلاثی علی تقدیر و یخرج الطائر له یوم القیمة و نصب کتاباً بر حال است و گفتند تقدیر آنست و یخرج له الطائر

(۱) او را یعنی بسود او و براو یعنی بزبان او چنانکه عوام اهل زمان ما گویند بر له او یا

بر علیه او .

(۲) مرغ که بر جائی نشسته بر میانگیزند اگر سوی راست پربد یا چپ از آن فال میگیرند و

عاقبت کار خود از آن استنباط میکنند از این جهت طائر گویند و از آن عاقبت و سعادت و شقاوت خواهند.

فیصیر کتاباً، و أبو جعفر خواند یخرج بضم یاء وفتح راء علی الفعل المجهول والتقدير ویخرج الطائر له یوم القیمة (کتاباً) نصباً علی الحال (یَلْقَیْهِ مَنْشُوراً) که آدمی آن نامه را افراخته بیند و ابن عامر و أبو جعفر خواندند «یلقاه» بضم یاء و تشدید قاف یعنی یلقی الانسان ذلك الكتاب منشوراً چنانکه مفعول اول که فعل با او مسند است مقدر باشد و هاء ضمیر کتاب باشد و محل نصب بود علی المفعول الثانی . أبو السوار العدوی این آیت بخواند و گفت نشرتان و طیبۀ گفت سه حال است نامه ترا در دو حال بر افراخته باشد و در یک حال نور دیده، تازه ای نامه تو افراخته است هر چه خواهی املا میکنم که چون بمیری نامهات در پیچند باز چون بقیامت ترا زنده کنند نامهات بازوا کنند .

(إِقْرَأْ كِتَابَكَ) مضموری هست در آیت وهو قوله فیقال له گویند او را، این از آن جایها است که گفتیم إضمار قول کنند لدلالة الكلام علیه خداوند نامه را گویند بر خوان نامهات را قتاده گفت فردای قیامت آنکس که نیز خواننده نباشد نامه خود را خواند (كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) بس است نفس تو بر تو محاسب تو یعنی تو خود حساب خود بکن حسن بصری گفت عدل کرده باشد آنکه ترا محاسب تو کند و حساب تو با تو افکند .

(مِنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ) هر که اجتهاد کند و نظر و ره راست یا بد برای خود کند یعنی ثواب آن او را باشد (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه شود بترك نظر و طلب علم بر خود گمراه شود یعنی عقاب و وبال آن بر او باشد (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) و هیچ بر-گیرنده بار دیگری بر نگیرد یعنی بگناه گناهکاری دیگری را عقوبت و وبال آن نکنند و بیان کردیم که اصل وزر ثقل و گرانی باشد (وَمَا كُنْتُمْ مُعْتَدِينَ) و ما عذاب نکنیم هیچ امت را تا پیغمبری بایشان نفرستیم که انذار و اعداز کند و تنبیه کند ایشان را اقامت حجت و قطع عذرا تا حجت ما بلیغ باشد بر مکلفان قوله تعالی :

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ

و چون خواستیم که هلاک گردانیم دهی را فرمائیم ناز پروردگانش را پس تبهکاری کنند در آن پس راست شد

عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هُنَّ أَمْراً تَدْمِيراً (۱۸) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ

بر آن گفتار پس وارون سازیم آنرا وارونی و چند هلاک کردیم ز قرون ها از پس نوح و بس است

بِرِّبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبيراً بَصِيراً (۱۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا

پروردگار تو بلزشهای بندگانش آگاه بینا آنکه باشد بخواهد شتاب را شتابیم برای او در آنچه

نَشَاءَ لِمَنْ زُرَيْدٌ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا (۲۰) وَ مَنْ أَرَادَ

خواهیم برای آنکه بخواهیم پس بگردانیم برای او جهنم را در آید نکوهیده رانده شده و هر که بخواهد

الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا (۲۱) كَلَّا

آخرت را و کوشید برای آن کوشیدنش را و او گرونده باشد پس آن گروه باشد کوشیدنش جزا داده شده همه را

نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۲) أَنْظِرْ

فرزوارانیم این گروه و این گروه از بخشش پروردگار تو و نباشد بخشش پروردگارت باز داشته بنکر

كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۳)

چگونه برتری دادیم پاره شانرا بر پاره ای و هر آینه آخرت بزرگتر مرتبه ها و بزرگتر برتریهایند

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۴) وَ قَضَى رَبُّكَ

قرار مده با خدا خدایان دیگری را پس بنشین خوار شده فرو گذاشته و امر فرمود پروردگارتو که

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا

نپرستید شما جز او را و به پدر و مادر نیکویی را اگر برسند البته نزد تو پیری را یکی آنها را یا هر دو

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۵) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ

پس مگو مر آنها را اف و بانگ مز آنها را و بگو مر آنها را گفتار خوش و فرو آور برای آنها بال

الدُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۶) رَبُّكُمْ

مذلت را از رحمت و بگو پروردگارا رحمت کن آنها را چنانکه پروردند مرا بکوچکی پروردگارشما

أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ (۲۷) فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۸)

داناتر است آنچه در نفسهایتانست اگر باشید شایستگان پس بتحقیق او باشد مهربان گشت کنندگان را آمرزنده

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَدِّرْ بَدْرًا (۲۹) إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا

وبده خداوند خویشی را حق او را و فقیر را و وامانده معبر را و گزاف کاری مکن بتحقیق گزاف کنندگان باشند

إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۳۰) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ

برادران شیاطین و باشد دیو مر پروردگارش را ناسپاس و اگر روگردانی از آنها بجهت جستن رحمتی از

رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۳۱) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ

پروردگارت که امید واری آنرا پس بگو مر آنها را گفتاری آسان و مگردان دست را برهم بسته بسوی

عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۳۲) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

گردند و نکشا آنرا تمام کشودن پس بنشیننی نکوهیده پشیمان بتحقیق پروردگارت فراخ کند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۳) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةً
برای هر که میخواهد و تنگ میکند بتحقیق او باشد ببندگان آگاه بینا و نکشید فرزندان خود را از ترس
إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا (۳۴) وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْنِيَّ
درویشی ما روزی دهیم آنها را و شمارا بتحقیق کشتن آنها باشد لغزش بزرگ و نزدیک مروید زنا را

إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۵) وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ

بتحقیق آن باشد زشتکاری و بد راهیست و نکشید نفس آنچنانرا که حرام کرد خدا مگر براسی و هر که
قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ
کشته شد بستم پس بتحقیق گردانیدیم برای خونخواهش حتی را پس گزاف نکند در کشتن بتحقیق او هست

مَنْصُورًا (۳۶) وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا

یاری کرده و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر آنچه آن خوبتر باشد تا برسد بلوغش را و وفا کنید
بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۷) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ
بعهد بتحقیق عهد باشد پرسیده و وفا کنید پیمانها را چون پیمائید و بسنجید بسنجیدن راست

ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۸) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ

اینست خوبتر و نیکوتر است از پایان و نیاگهی آنچه را نیست مرترا بآن آگاهی بتحقیق گوش
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۹) وَلَا تَمْسَسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ
و چشم و دل همه آنکروه باشد از آن پرسیده شده و مرو در زمین شادان بتحقیق تو

لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا (۴۰) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ

در نیایی زمین را و نرسی کوهها را بدرازی همه آن باشد لغزش آن نزد پروردگارت تو
مَكْرُوهًا (۴۱) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
ناپسندیده اینست از آنچه وحی فرستاد بسوی تو پروردگارت تو از حکمت و قرار مده با خدا خدایانی دیگر

فَتَلَقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۴۲) .

پس افتی در جهنم نکوهیده رانده شده

قوله تعالى (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا - الآية) بدانکه ظاهر این آیت بآن ماند که خدایتعالی میگوید چون ما خواهیم که شهری هلاک کنیم بفرمائیم مترفان و منعمان آن شهر را تا فسق کنند در آنجا پس عذاب برایشان واجب شود و ما ایشانرا هلاک بر آریم و اگر چنین باشد خدایتعالی امر بفسق کرده باشد و نشاید که خدای تعالی امر کند بفسق گوئیم از این چند جواب است . یکی آنکه مأمور به از کلام محذوف است و تقدیر آنستکه امر نا هم بالطاعة ففسقوا فيها ما ایشان راطاعت فرمائیم ایشان نافرمانی کنند و واجب نبود که برای آنکد ذکر فسق عقیب امر باشد که او مأمور به باشد نبینی که گویند امر ته فعصی و دعوته فأبی ای امر ته بالطاعة فعصی و دعوته إلی الرشد فأبی و إهلاک بمجرد خود نه حسن باشد و نه قبیح ، بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم بود قبیح بود و اگر بوجه استحقاق یا امتحان بود حسن باشد و اراده خدا تعلق ندارد إلا باهلاکی مستحق نیکو . اگر گویند چه فایده است در تعلق اهلک بأول گفتن إذا أردنا أمرنا ، و إرادات اهلک را حسن نکند اگر قبیح باشد ، و این اراده یا تعلق دارد باهلاک مستحق یا نامستحق ، اگر مستحق بود بمعاصی متقدم نه باین فسق که در آیه ذکر کرده است ، فائده نباشد تعلق او را بامر ، و اگر تعلق دارد باهلاکی که مستحق بود باین فسق که در آیت هست ، این آن است که از آن میگریزید شما ، برای آنکه مؤدی است بآنکه خدایتعالی مرید بود اهلک نامستحق را و جواب از این آنست که گوئیم این اراده تعلق ندارد الا باهلاک مستحق بمعاصی متقدم . و آنچه وجه حسن تعلق این اراده است بامر مذکور در آیت فی قوله إذا أردنا أمرنا ، آنست که در تکرار امر بطاعت اعدار و انذار است و تنبیه و اقامت حجت بر فاسقان تا چون عصیان کنند پس از تکرار امر مستحق وعید و اهلک باشند فکانه قال تعالی و إذا أردنا أن نهلك قرية بما استحقوا من الهلاك بما فعلوه من الكفر و العصيان امر نا هم مرة بعد اخرى و کررنا عليهم الامر اعداراً لهم و إنذاراً و ایجاباً للحجة عليهم . و جواب دوم در تأویل آیت آنست که امر نا مترفها صفت قریه باشد و جواب اذا نبود فکانه قال اذا أردنا أن نهلك قرية من صفتها أنا أمرنا مترفها بالطاعة ففسقوا فيها و بر این جواب اذا را جوابی نبود در ظاهر آیت برای آنکه در کلام دلالت است بر حذف او و نظیر این آیت فی حذف جواب اذا قوله حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدین - الایه و جوابی نیست اذا را در طول این کلام برای آنکه از او مستغنی اند و مثله قوله الهذلی :

حَتَّىٰ إِذَا أَسْلَكُوهُمْ فِي قَتَائِدَةٍ سَلَاةٍ كَمَا تَطْرُدُ الْجُمَاةَ الشُّرَدَا (۱)

و جواب اذا نیامد در این کلام برای آنکه از او مستغنی اند، بیت آخر قصیده است . و وجه سیم در جواب آیه آنست که ذکر اراده در آیه مجاز و اتساعت و این عبارت باشد از آنکه معلوم بود از حال قوم و مال کار ایشان و تفسیر آیت چنین باشد که چون ما شهری را هلاک خواهیم کردن و مثله قوله «جداراً» یزید ان ینقض «دیواری که بخواست افتادن و مثله اذا اراد التاجر أن یفتقر أته النوائب من کل وجه چون بازرگان زیان خواهد کردن و این آن ارادت است که آنرا برکاد تفسیر میکنند یعنی اذا کدنا ان نهلك قرية و معنی آنکه اذا قرب هلاک قریه جددنا علیهم الامر و کررناه ففسقوا فیها فحق علیها العذاب . و وجه چهارم آنکه در کلام تقدیم و تأخیری هست و تلخیص در تقدیر او آنکه اذا امرنا متر فی قریه الطاعة ففسقوا فیها فحق علیها القول اردنا یعنی چون اهل شهری را بفرمائیم تا طاعت کنند ایشان ببدل آن فسق و عصیان کنند تا عذاب بر ایشان واجب شود ما خواهیم تا ایشانرا هلاک کنیم پس هلاک بر آریم ایشانرا یعقوب خواند و در شاذ حسن و قتاده و ابو حیوه امرنا بالمد ای اکثر نامن قولهم القوم یأمرون امرأ اذا کثروا و امرتهم ای اکثرتهم و قال لبید :

كُلُّ بَنِي حُرَّةٍ مَصِيرُهُمْ قُلٌّ وَ إِنَّا أَكْثَرُوا مِنَ الْعَدَدِ
 إِن يُغَبِّطُوا يَهْبِطُوا وَإِنَّا أَمْرُوا يَوْمًا يَصِيرُوا لِلنَّهْلِكِ وَ النَّقْدِ (۲)

و ابورجاء العطاردی و ابو عثمان النهدی و ابو العالیه و ربیع و مجاهد خواندند امرنا بتشدید المیم ای سلطناهم و جعلناهم امراء و این هر دو قراءت برای آن اختیار کردند که گفتند امر و تکلیف عامست همه مکلفانرا اختصاص ندارد بمترفان دون درویشان و دیگر فراراً من ذلك السؤال فأما قول النبي ﷺ «خير المال سكة مأبورة ومهرة مأبورة» دلیل نکند بر آنکه امر متعدی (۳) باشد بل مراد بمأموره مؤمره است من امرته اذا اکثرته ولیکن برای ازدواج مأبوره را با مأبوره بگرد و مراد اسب بسیار نسل است و مأبوره درخت خرما پیراسته ابر (۴) بر-

(۱) قَتَائِدَةٌ نام گردنه ایست و نام این شاعر عبد مناف بن ربیع است و صف حربی است که دشمن را در تنگنای گردنه کشیدند و آنان را درهم کوفتند و شکستند و بیرون راندند مانند آنکه کسی شتران رمنده را براند و دور کند .

(۲) همه فرزندان زن آزاد عاقبتشان بکمی کشد اگر چه شماره آنها بسیار باشد و اگر نیکو حال باشند هم پست شوند و اگر بسیار شوند روزی هلاک و فانی گردند .

(۳) یعنی امر بمعنی نصب امیر کردن نه امر بمعنی فرمان دادن چون امر بمعنی فرمان یقیناً

متعدی است .

(۴) ابر گردنر است که بر خرما می ماده میریزند تا میوه نیکو دهد .

افکنده باشد یعنی پیوند کرده و المتترف المنعم بالمبقی فی الملك آن باشد که او را در میان مال و ملک و نعمت‌ها کنند (فَحَقُّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ) (ای وجب علیها العذاب (قَدَمَرُ نَاهَا) ای اهلکناها من الدمار و هو الهلاك زهری گفت یکروز رسول ﷺ در نزدیک زینب شد و گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدَاقْتَرِبَ» وای بر عرب از شری که نزدیک رسید آنکه گفت از سد یا جوج این مقدار گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام زینب گفت یا رسول الله ما هلاک شویم و در میان ما صالحان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود .

قوله (وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ) حقتعالی گفت بس که هلاک کردیم از قرون و جماعات کفار که پیغمبران ما را تکذیب کردند از پس نوح ﷺ و مورد آیت تهدید و وعید است، قرون جمع قرن باشد . خلاف کرده اند در معنی قرن عبدالله بن ابی اوفی گفت صد و بیست سال باشد آنکه گفت رسول را ﷺ در اول آن قرن فرستادند و آخر قرن یزید ابن معاویه بود (۱) محمد بن القاسم روایت کند از عبدالله بن عباس بن بشر از ابی که گفت رسول ﷺ دست بر سر من نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله قرنی چند باشد گفت صدسال محمد بن القاسم گفت ما سال او می‌شمریم تا بصد رسید آنکه بمرد . کلبی گفت هشتاد سال بود ابن سیرین گفت چهل سال بود .

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ) یعنی الدار العاجلة گفت هر که او این سرای معجل خواهد یعنی دنیا (عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ) تعجیل کنیم برای او آنچه خواهیم بر وفق مصلحت یعنی چندانکه مفسدت نباشد چه اگر کسی در دنیا تمنای مال و ملک کند و ما دانیم که صلاح او نیست ندهیم او را آنچه خواهد . آن دهیم که ما خواهیم بمقدار آنکه ما خواهیم آنرا که ما خواهیم یعنی دنیا بنزدیک ما بس محل ندارد اگر بعضی کافران را مراد و آرزوی ایشان بدهیم نه کرامت ایشان باشد که پس از آن آنرا عاقبتی ذمیم باشد چه اگر برای کرامت ایشان بودی چنان بودی که رسول ﷺ گفت «لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ماسقی کافراً منها شربة ماء» و مثله قوله تعالى «من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب» (۲) (ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ) آنکه دوزخ را بجای و بازگشت و نصیب او کنیم

(۱) یزید در سال شصت هجری خلیفه شد که یکصد و سیزده سال پس از ولادت پیغمبر و هفتاد و سه

سال پس از بعثت آن حضرت بود و چهار سال دیگر تقریباً بزیست .

(۲) غالباً کسیکه طالب دنیا باشد در جستجوی وسایل آن است و میکوشد تا بدان برسد غالباً *

(يَصْلِيْنَهَا) تا مالزم شود بآن (مَدُّ مَوْماً) نکوهیده (مَدُّ حَوْراً) رانده و خوار کرده یقال ذِمَّتُهُ وَذِمَّتُهُ وَذِمَّتُهُ فَهُوَ مَدْيِمٌ وَ مَدْنُوْمٌ وَ مَدْنُوْمٌ وَالِدٌ حَرُّ اللَّعْنِ وَالطَّرْدِ وَالتَّبْعِيْدِ ایشان را از رحمت خود دور کنیم و نصب هر دو بر حال است از فاعل .

(وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ) و هر که او آخرت خواهد و سرای باز پسین (وَ سَعَىٰ لَهَا سَعِيْهَا) و سعی آن سرای کند از ایمان و عمل صالح (فَأُولَئِكَ كَانَ سَعِيْهِمْ مَشْكُوراً) سعی ایشان مشکور باشد و عمل مقبول و بموقع جزاء و ثواب افتاده . قتاده گفت ایشان را بمحل مشکور فرود آرند در حسن جزاء و ذکر شکر مجاز است چنانکه ذکر قرض مجاز است فی قوله « من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً » و روا بود که شکر بمعنی حمد باشد تا محمول بود بر حقیقت یعنی سعیشان محمود و مرضی بود .

قوله (كُنَّ لَا نَمِيْدُ) نصب کلاً بر نمد است مفعول به همه را مدددهیم (هُؤُلَاءِ وَهُؤُلَاءِ) اینان را و ایشان را یعنی مریدان دنیا را و مریدان آخرت را از عطای ما یعنی هر کس را آنچه خواهد بدهیم بحسب مصلحت و «من» تبیین راست (وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً) «ما» نفی است و عطای خدای تو ممنوع نباشد یعنی روزی او از مؤمن و کافر و بر و فاجر و قوله «هُؤُلَاءِ وَهُؤُلَاءِ» بدل کل است و محل او نصب علی البدل .

(أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) آنکه گفت بنگر که چگونه تفضیل نهادیم بهری را بر بهری در روزی و عطای دنیا (وَ لِلْآخِرَةِ) و لام جواب قسمی محذوف است و آخرت بزرگتر است بدرجات و پایها و نصب او بر تمیز است (وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً) یعنی علی الدنيا و تفضیل او بر دنیا بیشتر است که علم شما بآن محیط شود و نصب او بر تمیز است .

(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ) با خدا خدای دیگر مدار یعنی با او همتا و انباز مگیر (فَتَقْعَبُدَ) که پس بنشینی (مَدُّ مَوْماً) نکوهیده (تَخَذُوا) رها کرده از نصرت، و نصب تقعد بر جواب نهی است بقاء و نصب این هر دو اسم بر حال است از فاعل، این خطاب با رسول است ﷺ و مرادامت، و مراد نه قعود است که خلاف قیام باشد بل مراد صیوروت است یعنی چنین شوی .

(وَ قَضَىٰ رَبُّكَ) گفتند قضی در آیت بمعنی امر است یعنی خدا فرمود که جز او را

*تحصیل اسباب انسان را بمقصود میرساند و این مردم که ط-الب دنیا هستند چندان بحرام و حلال نظر

ندارند و برای حرمت از سود صرف نظر نمیکنند .

میرستید و این قول عبدالله عباس است و حسن و قتاده . زکریا بن سلام گفت مردی بنزدیک حسن بصری آمد گفت زن را سه طلاق دادم گفت در خدا عاصی شدی و زن جدا شد از تو ، گفت خدا بر من قضا کرد حسن گفت ماقضی الله عليك خدا بر تو این قضا نکرد إنما قضای خدا بر بندگانش آنست که گفت « وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه - الأیة - » .

مجاهد و ابن زید گفتند معنی آن است که اوصی ربك خدا وصیت کرد و دلیل این تأویل قراءت علی و عبدالله مسعود و ابی است که ایشان خواندند و وصی وضحاك گفت قراءت و وصی است ، خلل از نویسنده افتاد که او درضاد پیوست تا قضی بخوانند ، و این شاذ است و قراءت عامه قرآء و قضی است . ربیع انس گفت أوجب ربك أن لا تعبدوا «أن» مع الفعل در محل نصب است علی أنه مفعول به أى نفی عبادة غیر الله . و إياه رافع فعل درو عمل نکند إلا که مؤخر باشد از مفعول جز که (۱) فاصله باشد میان فعل و مفعول با لا . يقول العرب إياك عنیت و إياك دعوت و ما عنیت إلا إياك و ما دعوت إلا إياك (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) و آنکه با مادر و پدر نیکوئی کنید نصب او بر اضمار فعلی بود و تقدیره و أن تحسنوا بالوالدين إحساناً و روا بود که عطف بود علی محل أن مع الفعل أى نفی عبادة غیر الله و إحساناً بالوالدين (إِمَّا يَبْتَلِئَنَّ) التقدير إن ما إن حرف شرط است و ما زیادت حمزه و کسائی و خلف خواندند یبلغان بألف تشبیه و کسر نون و باقی قرآء خواندند یبلغن بروحدان بی ألف بنون مشدد بر این قراءت (أَحَدُهُمَا) مرفوع است بر فاعلیت و بر قراءت اول بدل باشد از الف تشبیه و مثله قوله « و أسروا النجوى الذين ظلموا » و این بدل بعض باشد از کل برای آنکه یبلغان تشبیه بود و أحدهما یکی و یکی ازدو بعضی باشد و مثاله قولهم جاء نى القوم أشرفهم و روا بود که مرفوع بود « أحدهما » بفعلی محذوف که یبلغان بر او دلیل کند و التقدير یبلغ أحدهما أو كلاهما و شاید که مرفوع بود علی السؤال و الجواب كأنه لمّا قال : إما یبلغان عندك الكبر فيقول سائل و قائل من ذلك قال أحدهما أو كلاهما و علی هذا يحمل أيضاً قوله « و أسروا النجوى الذين ظلموا » و مراد بکبیر شیخوخت است گفت اگر مادر و پدرت یا یکی از ایشان پیش تو و نزدیک تو پیر شوند (فَلَا تَقْلُ لَهُمَا أَفٍ) ایشان را اف مگو این کثیر و ابن عامر و یعقوب خواندند اف بفتح فاء بی تنوین ، و اهل مدینه و حفص بکسر فاء و تنوین ، و باقی قرآء بکسر فاء بی تنوین ، و در سورة

(۱) یعنی فعل در ایاه عمل نکند مگر آنکه مؤخر باشد از ایاه ، یا آنکه الا فاصله باشد میان فعل

الاحقاف هم چنین خلاف بر این گونه است، و در اف هفت لغت است **أَفٌ وَأُفٌ وَأُفٌ** و **أَفٌ** و **أُفٌ** با مال و ابن الانباری لغتی دیگر در افزود و **أَفٌ** است بسکون فاء و اصل این کلمه آن است که در جای مصدر استعمال کنند يقال **أُفَالَهُ** و **أُفَّةً** له و **تُفَأُ** و **تُفَمَةٌ** ای قدرأ و نتناً چون با اسم فعل کردند بنا کردند بر فتح نحو قولهم سرعان و شتان و روید . و این حجت ابن کثیر است و موافقان او، و آنکه بتنوین خواند گفت تنوین برای تنکیر است مثل **صِهٍ** و **مِهٍ** و آنانکه **أُفٌ** بکسری تنوین گفتند اسمی است مبنی معرف کسه و **أُفٌ** و موضع او موضع جمله است جمله فعلی و **أُفٌ** بکسر بی تنوین بیشتر است و معروف تر و معنی او در اصل لغت و سخ الاذن باشد **چِرْكُ** گوش و تف و سخ الاظفار باشد **چِرْكُ** ناخن و در جای تبر **مُوتَضَجِرٌ** استعمال کنند. مقاتل گفت کلامی غلیظردی باشد. ابو عبیده گفت **أَفٌ** تف و سخ انگشتان باشد و گفته اند **أَفٌ** عرق مغابن (۱) باشد و تف و سخ انگشتان. و رضا **رَضَاً** روایت کرد از پدرش کاظم **عَلَيْهِ السَّلَامُ** از صادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** که او گفت اگر خدایتعالی دانستی که در مکروهات کلمتی هست خوارتر و اندکتر از **أَفٌ** مکلف را از آن نهی کردی، اگر گویند ظاهر آیت دلالت آن میکند که پیش از آنکه ایشان بکبیر و پیری رسد ایشان را **أَفٌ** گفتن روا بود برای آنکه مشروط است باین شرط گوئیم هم چنین باشد اگر دلیل خطاب درست باشد چون دلیل درست نیست این لازم نباشد مگر آنان را که بدلیل الخطاب گویند. اگر گویند ظاهر آیت دلیل آن میکند که ما را نهی از این کلمه کردند و ما سوی ذلك دلیلی نیست بر آنکه منهی است گوئیم آنچه جز این کلمه است که رنج بیشتر از گفتن او باشد نهی آن بفحوی الخطاب دانند (۲) برای آنکه عقلاء بضرورت دانند که چون ایشان را **عَنْ أَدْنَى الْمَكَارِهِ** نهی کنند در ضمن آن نهی باشد از آنچه از آن بیشتر باشد، و این معنی از عرف بضرورت داند آنکس که او تعارف شناسد اگر گویند چون بر این جمله است که شما گفتید چرا قید زد این معنی را بحال کبیر گوئیم برای آن تخصیص کرد حالت کبیر را که آن حالت ضعف باشد و مساس حاجت بخدمتکار و مراعی و برای این در مثل آورده اند که **فَلَانٌ أَبْرٌ مِّنَ النَّسْرِ** برای آنکه کس چون پیر شود او را نهوضی نباشد بچگان او او را **زَقَّةً** کنند بمانند آنکه مادر و پدر ایشان را **زَقَّةً** کرده باشند و منه قوله **وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ** و

(۱) مغابن جمع مغبین که مجلس بغل و بن دان

(۲) دلیل خطاب مفهوم مخالف است و فحوی الخطاب مفهوم موافق

کهلا « سخن در گهواره عجب است و معجز ، اما در حال کهولت عجب نیست همه کس سخن گوید گوئیم فائده این آنست که او بماند تا کهل شود و با مردمان سخن گوید و دعوت کند ایشان را و مانند آیت مادر معنی قوله تعالی « والامر یومئذ لله » اگر گویند بر قول آنکس که گفت و آنقول بیشتر مفسرانست که قضی بمعنی امر است امر امر نشود إلا بارادت امر مامور به را و ارادت بنقی تعلق ندارد ، جواب آنست که گوئیم معنی آنست که خدای نهدی کرد از آنکه جز او را پرستند و کاره است آنرا پس امر بمعنی نهدی باشد و ارادت بمعنی کراهت ، اگر گویند بآن چه تعلق دارد فی قوله « وبالوالدین احسانا » ؟ گوئیم روا بود که بامر تعلق دارد و یقال أمرته کذا و بکذا و گفتند بتقدیر اوصی است یعنی و قضی ربك ألا تعبدوا إلا إیاه و اوصی احسانا بالوالدین .

قوله (وَلَا تَنْهَرُوهُمَا) ولا تزجرهما زجر مکن ایشان را و باز مران یعنی سخن درشت مگو ایشان را و بانگ برایشان مزن (وَوَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) و ایشان را سخن نیکو کریم شریف گو ، که ایشان را بآن اِکرام کنی .

(وَانْخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) فرو نه برای ایشان بال مذلت از روی رحمت و این استعارتی لطیف است یعنی تواضع کن بایشان غایت تواضع و سعید جبیر خواند جناح الذل و هما لغتان و قيل الذل مصدر الذلول والذل مصدر الذلیل يقال دابة ذلول بین الذل و رجل ذلیل بین الذل و المذلة (وَوَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا) و بگو بار خدا یا برایشان رحمت کن چنانکه مرا پروردند و من کوچک بودم ، بعضی مفسران گفتند آیت مسوخ است بقوله « ما كان للنبي و الذین آمنوا أن يستغفروا للمشرکین و لو كانوا أولی قریبی » و درست آن است که آن آیت ناسخ این نیست و إنما مخصص این است . عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت « رضا الله مع رضا الوالدین ، و سخط الله مع سخط الوالدین » رضای خدا با رضای مادر و پدر است و خشم خدا با خشم مادر و پدر است . و عایشه روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی عاق را گوید هر چه خواهی میکنی که ترا نیامرزم و بار را گوید هر چه خواهی میکنی که ترا بیامرزم و این بر طریق مثل و مبالغه گفته است (۱) . عطا روایت کرد از عبدالله

(۱) و اگر گوئی سخن رسول خدا را حمل بر مبالغه نتوان کرد چون کلامیکه در وی احتمال مبالغه باشد حجت نیست گوئیم اگر قرینه عقلی یا نقلی باشد بر مبالغه در کلام و خارج از فصاحت نباشد در حدیث و قرآن هم جایز است چنانکه تارك حج و صلوة را کافر خواند و فرموده لایزنی الزانی وهو مؤمن حين یزنی ،

عباس که رسول ﷺ گفت هر که در روز قیامت آید و مادر و پدر از او خوشنود باشد دو در از بهشت بر او گشایند و اگر یکی باشد از ایشان، در یکی باشد گفت «یا رسول الله و إن ظلمناه» و اگر چه این مادر و پدر بر او ظلم کنند گفت اگر چه این مادر و پدر بروی ظلم کنند سه بار تکرار کرد و ابو عمر صینی (۱) روایت کرد از رسول ﷺ که مردی بنزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز که مرا برحمت خدا نزدیک گرداند گفت مادرو پدر داری؟ گفت آری یا رسول الله گفت برو و بسا ایشان مبرّت کن که با برّ ایشان عمل اندک کفایت باشد.

(رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ) آنکه گفت خدای شما عالمتر است بآنچه در دل‌های شماست از نیکوئی بامادر و پدر و از عقوبت در ایشان (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ) اگر شما صالح باشید و نیک مرد و نیکو کار با مادرو پدر و قیام کننده بدیگر طاعات (فَأِنَّهٗ كَانَ لَلْأَوَّابِينَ غَفُورًا) خدای آمرزنده توبه کارانست یعنی اگر پیش از آن در حق مادر و پدر شما راهفوتی رفته باشد یا جفائی آنکه توبه کنید و با سر صلاح شوید خدا بیامرزد شما را که او آمرزنده توبه کارانست، وفائده کان آنستکه گفتیم چند جای که معنی آنستکه لم یزل كذلك سعید جبیر گفت آیت در حق کسانی است که از ایشان در حق مادر و پدر هفوتی بود و غرض ایشان خیر بود و اگر چه ایشان کاره باشند آنرا خدای تعالی بیامرزد آنرا. و مفسران در معنی او آب خلاف کردند سعید سبب گفت آن بود که گناه کند پس توبه کند پس گناه کند پس توبه کند سعید جبیر گفت او آب رجاع باشد یعنی کثیر الرجوع. مجاهد گفت آنان باشند که گناه خود یاد کنند در خلوت و استغفار کنند از آن. عمر بن دینار گفت آن باشد که جائی بنشیند در آن مجلس حدیثها رود و گفتا گوی چون بر خواهد خاست گوید یارب بیامرز ما را از آنچه در این مجلس گفتیم و کردیم، و او آب فعال باشد من الاوب إذا رجع قال عبید بن الابرص:

وَ كَلُّ ذِي غَيْبَةٍ يَأْوُبُ وَ غَايِبُ الْمَوْتِ لَا يَأْوُبُ (۲)

عمر و بن شریبیل گفت تسبیح کنندگان باشند و این روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس گفت دلیلش قوله تعالی «یا جبال أوّبی معه» ای سبّحی، والبی گفت از عبدالله عباس مطیعان و محسنان باشند. قتاده گفت نماز کنان باشند بیاننش آنکه از امیر المؤمنین ﷺ روایت کردند

(۱) ابو عمر صینی بعضی گویند نام او نشیط است و بعضی گویند نام او معلوم نیست و کنیه نشیطهم

ابو عمر است اما به منبهی معروف است والله العالم.

(۲) هر کسی غایب شد بر میگردد مگر غایب مرگ که بازگشت ندارد.

که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله گناهی کرده‌ام و نمیدانم که از آن توبه چگونه کنم و بر آن پشیمانم گفت تا آن گناه کردی نماز کردی هیچ؟ گفت بلی گفت نماز توبه باشد از گناه چه او رجوع است با درگاه خدای تعالی، محمد بن المنکدر گفت آنان باشند که نماز نافله کنند میان نماز شام و خفتن، روایتی از سعید جبیر آنست که گفت «وَأَب كَثِير الدَّعَاءُ بِأَنَّهَا تَتَقَبَّلُ» : باشد، قوله :

(وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) گفت بدهی هر خویشی را حقش مراد صلوة رحم است و بر " و إحصان کردن با خویشان و بعضی مفسران گفتند مراد قرابت رسول است و این اختیار اصحابان ماست و سدی روایت کرد از ابی دیلم که علی بن الحسین مردی را گفت از اهل شام قرآن دانی گفت آری گفت در بنی اسرائیل نخوانده‌ای «و آت ذی القربی حقّه» گفت و شما از آن قرابتید که خدا فرمود که حقی بایشان دهید گفت آری . و در خبر است که چون این آیه آمد رسول ﷺ فاطمه را بخواند و فدک بدو داد مدت حیاة رسول در دست او بود و در تصرف او و دخلش و خرماش مصروف با مصالح او و فرزندان او چون رسول از دنیا برفت از او باز گرفتند چون طلب میراث پدر کرد گفتند ترا از پدر میراث نرسد که ما شنودیم که رسول گفت «نحن معاشر الانبیاء لانورث» ما جمله پیغمبران را میراث نباشد «ما تر کناه صدقه» آنچه ما رها کنیم صدقه باشد (وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا) و اسراف مکنید اسراف کردنی و گفتند مراد تبذیر نفقه معصیت است . یکی از عبدالله مسعود پرسید که تبذیر چه باشد گفت مال خرج کردن نه در حق خود شعبه گفت میگذشتم با ابواسحاق در بعضی راههای کوفه بنائی میکردند بگچ و آجر گفت هذا هو التبذیر مجاهد گفت اگر کسی همه مال خود در حق خرج کند تبذیر نباشد و اسراف و اگر يك مدّ در باطل خرج کند اسراف باشد .

(إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ) اسراف کنندگان برادران و قرینان دیو باشند و عرب هر ملازم قومی که بر طریقه ایشان باشند گویند او برادر اوست يقال فلان اخ الحرب و أخ السلم (وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفًّا وَرَأً) و شیطان همیشه کافر نعمت بوده است در خدای خود .

قوله (وَ إِنَّمَا تُعْمِرُ بَنًى) اصل او این ما بوده است نون در میم ادغام کردند این حرف شرط است و ما زیادت چنانکه گفتیم و از جمله آن مواضع که گفتیم نون تا کید در او شود یکی شرط است و التقدير و إن تعرض (عنه) از ایشان یعنی از آنان که خدا فرمود که حقی بایشان ده یعنی اگر اعراض کنی از آنان که چیزی خواهند از تو، آیت در آن معنی آمد که اوقات

کسانی آیند از درویشان و مستحقان که از تو چیزی خواهند و در وقت نباشد (۱) تو از ایشان روی بگردانی بشرم (اِبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ) طلب رحمتی و روزی از خدای تو که امید واری بآن، نصب او بر مفعول له است (فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا) ایشان را یعنی آن سائلان را در وقت نابودن چیزی بنزدیک تو سخن گوی نیکو نرم سهل مثل قولك وَسِعَ اللهُ عَلَيْكَ وَأَعْنَاكَ وَكَفَاكَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَبِرَّاءِىَ اِن كفت ﷺ «الكلمة الطيبة صدقة» سخن خوش صدقه باشد و كما قال تعالى «قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها أذى» یعنی در وقت تنگی سائل را جواب نیکو ده .

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ) گفت دستهایت بسته مکن با گردن و آن کنایت است از بخل بر سبیل مبالغت یعنی در بخل و امساک بمثابه کسی مباش که او را دست با گردن بندند تا کاری نتواند کردن (وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ) و دست گشاده مدار همه گشادگی یعنی اِسراف مکن در عطا که پس بنشیننی ملامت زده سرزنش کرده و حسرت زده و گفتند نظم آیه بر سبیل تقسیم است گفت بخل مکن که از عاقلانست ملامت و مذمت رسد و اِسراف مکن که باز متحیر و غمگین شوی و چون ترا هیچ نماند محتاج شوی . جابر عبدالله گفت سبب نزول آیت آن بود که روزی رسول ﷺ نشست بود کودکی بیامد و گفت یا رسول الله مادرم ترا دعا میکند و میگوید پیرهنی ده مرا که بآن نماز کنم رسول ﷺ گفت وقت دگر بیای که وقت را چیزی نیست که او را شاید برفت و باز آمد و گفت میگوید که این پیرهن که تو پوشیده داری بده رسول ﷺ شرم داشت برخاست و در خانه شد و پیرهن در کشید و باو داد برهنه بنشست وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز کرد رسول ﷺ بیرون نیامد صحابه رسول مشغول شدند یکی برخاست و در حجره شد رسول ﷺ پیرهن نداشت خدایتعالی این آیه فرستاد و قوله «محسوراً» من قولهم حسرتة بالمسئلة إذا لاحت عليه فأخرجت جميع ما في يده من قولهم بعير حسيير إذا كان موعياً (۲) کانه استخرج جميع سيره فبقى ولا سير عنده و قوله «يتقلب اليك البصر خاسئاً وهو حسيير» ای کلليل کانه قد أعيأ من النظر ، و قتاده گفت محسور آى نادماً براين قول لفظ از حسرت باشد .

(إِنَّ رَبَّكَ) خدا بگستراند روزی آنرا که خواهد از بندگانش (وَ يَقْدِرُ) و تنگ کند بر آنکه خواهد يقال قدر عليه و قتر إذ اضيق عليه والقدر التضييق فى النفقة والتقدير

(۱) یعنی در آنوقت آنچه خواهند حاضر نباشد .

(۲) کوفته و وامانده در راه .

مبالغة فی ذلك (إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا) که او ببندگانش دانا بوده است و بینا همیشه. حق تعالی در این آیت باز نمود که مالک روزی اوست و قبض و بسط آن بفرمان اوست بر وفق مصالح و او. باحوال ایشان عالم است که صلاح هر یکی در چیست از فراخ روزی و تنگی روزی و مثله قوله « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض - الاية » آنکه گفت چون میدانید که روزی بامر و فرمان من است فرزندان را از بیم درویشی چرا بکشید، نهی کرد ایشان را گفت :

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ) مکشید فرزندان را زنده از بیم درویشی آیت در حق آنان آمد از عرب که ایشان فرزندان را زنده در گور کردند و ذلك « قوله إذا المؤمنة سئلت - الاية » و این از بیم درویشی کردند و قوله (خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ) نصب او بر مفعول له است و الاملاق الفقر و اصله الحمل علی الملق فان الفقير يملق (نَحْنُ نُرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ) ما روزی می-دهیم ایشان را و شما را (إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَسْبِيرًا) که کشتن ایشان خطای بزرگست ابو جعفر و ابن عامر خواندند خطاً بفتح خاء و طاء علی وزن فعّل . و ابن کثیر خواند خطاء بکسر خاء و بمدّ علی وزن فعال ، و باقی قراء خطاً بکسر خاء و سکون طاء علی وزن فعل و هر سه لغت است. ابوعلی گفت قراءت ابن کثیر را بر آن حمل توان کردن که خطاء مصدر خاطماً مخاطأة و خطاء باشد و يقال خطی یخطی خطاء و أخطی یخطی إخطاء . بعضی گفتند هر دو لغت بیک معنی است، و بعضی فرق کردند و گفتند خطی اذا تعمّد الذنب فهو خاطيء و اخطأ إذا لم يتعمّد ويستعمل أحدهما فی معنی الآخر. قال الشاعر فی أخطأ بمعنی خطاً :

عِبَادُكَ يُخَطِّطُونَ وَأَنْتَ رَبُّ كَرِيمٍ لَا يَلْبِيقُ بِكَ الذُّمُّومُ (۱)
وقال آخر فی خطاً بمعنی أخطأ .

و النَّاسُ يَلْبَحُونَ الْأَمِيرَ إِذَا هُمْ خَطَاوَا الصَّوَابَ وَلَا يُلَامُ الْمُرْشِدُ (۲)
(وَلَا تَقْرُبُوا الزُّنَى) کرد زنا مگر دید، يقال قربت الشيء أقرب قرباناً و قربت من الشيء أقرب قربة (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً) که زنا همیشه در قدیم آیام زشت بوده است و راهی بد،

(۱) بندگان تو مخالفت تو میکنند بغير عمد و تو هم پروردگاری کریم و کار نکوهیده سزاوار

تو نیست .

(۲) مردم امیر را ملامت میکنند و قتیکه خودشان خطا کنند با آنکه راهنما را نباید ملامت کرد بلکه

باید خوب شدن را ملامت کنند که هدایت راهنما را نپذیرفتند . تملقی است که شاعر از امیر زمان خود

گفته است .

معنی آیت نهی است از زنا و هدمت زناست، و نصب «سبیلا» بر تمیزاست .
 (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) و نهی کرد مکلفان را از خون
 ناحق ریختن گفت مکشید آن نفسی را که خدای تعالی کشتن آن بحرام کرد إلا بحق یعنی
 مگر که مستحق کشتن باشد إما بقود و قصاص و إما بوجهی از جوه که شرع سائغ کرده باشد
 از زناء محصن و از لواطه و قطع الطریق و مانند این (وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا) و هر که او
 را بکشند مظلوم، و نصب او بر حال است از مفعول (فَقَدْ جَمَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا) ماولی او
 را قوتی و دستنی و ولایتی کردیم بر قاتل و شارح را فرمودیم تا دست او قوی دارد که او منصور
 و یاری کرده بود از جهت شرع اگر خواهد قصاص جوید و اگر خواهد دیت اگر قاتل بدهد
 و قوله (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) حمزه و کسائی و خلف خواندند فلا تسرف بالتاء علی نهی
 المخاطب. آنکه یا خطاب با قاتل باشد یا خطاب رسول ﷺ و مراد امت و شاید که خطاب با طالب
 قود باشد یعنی ببدل يك كشته بیشتر از یکی باز مکشید و یا آنرا که مجرم نباشد و قاتل، او
 را مکشید. و باقی قراء خواندند فلا یسرف بر نهی مغایبه، رسول را میگوید بگو تا اسراف نکند
 طالب قصاص یا قاتل و قوله : «إلا بالحق» تفسیر او خبر رسول است ﷺ که گفت «أمرت أن
 أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوها عصموا دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم علی
 الله قیل و ما حقها یار رسول الله؟ قال : زنا بعد احصان ، و کفر بعد ایمان ، و قتل نفس یقتل بها»
 گفت مرا فرمودند که با مردمان کارزار کنم تا بگویند «لا إله الا الله» چون بگفتند خون و مال
 خود را در حمایت گرفتند إلا بحقش و حسابشان بر خداست گفتند یار رسول الله و حقش چیست گفت
 کفر از پس ایمان و زنا از پس احصان و کشتن نفسی که او را باز کشند . و مفسران خلاف کردند
 در اسراف در قتل بعضی گفتند مراد آنست که جز قاتل را باز نباید کشتن اینقول عبدالله عباس
 است . حسن و ابن زید گفتند عرب چون در جاهلیت کسی را بکشند طلب آن کردند
 که کسی شریفتر از مقتول خود باز کشتندی و قاتل را رها کردند خدایتعالی نهی کرد از آن
 و رسول ﷺ گفت عاتی تر کسی و عاصی تر کسی بر خدایتعالی سه کس باشند آن کس که او
 در طلب قصاص نه قاتل را باز کشد و کسیکه او بکینه جاهلیت کسی را بکشد و کسیکه کسی
 را در حرم بکشد. ضحاک گفت این آیت در مکه فرود آمد رسول ﷺ بمکه بود این اول
 آیتی است که در شان قتل فرود آمد مشرکان صحابه رسول را میکشند خدایتعالی آیه فرستاد
 و گفت اگر چندان ایشان شمارا میکشند نباید تا کینه آن شمارا حمل کند بر آنکه پدر و برادر
 و خویش این قاتل را بکشید که او جانی نباشد و اگر چه مشرک بود و این آیه پیش از سوره

براءة آمد که در او مردمان را فرمود «اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم» سعید جبیر گفت معنی آن است که بیک کشته دورا یا بیشتر باز نکشید و قتاده گفت و طلق بن حسین (۱) و ابن کیسان مراد آن است که قاتل را مثله نکنید . و در خبر است که چون عبدالرحمن بن ملجم را که قاتل امیر المؤمنین علی علیه السلام بود پیش او بردند او گفت «إن عشت رأیت فیہ رأیی وإن مت فاقتلوه بی ضربة و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن المثلة ولو بالکلب العقور» گفت اگر من زنده مانم رأی خود در آن بینم و اگر بمیرم بکشید او را ضربة ب ضربة و مثله نکنید او را که رسول صلی الله علیه و آله گفت مثله نکنید و اگر همه سگ گزنده باشد (إنه کان منصوراً) مجاهد گفت درد نیا منصور است بقصاص و در آخرت بثواب یعنی بعوض .

(وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) و گرد مال یتیم مگر دیدن ایلابو جویی که نیکوتر باشد از آنکه باو تصرف کنند و تجارت کنند تا او را در آن نفعی باشد (حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) تا آنکه ببلوغ رسد و اختلاف مفسران در معنی اشُدُّ برفت بعضی گفتند بلوغش باشد، بعضی گفتند هیجده سال باشد و قول اول درست تر است که چون بالغ شود کمال عقلش پدید آید و رشدش ظاهر شود (۲) (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا) و وفا کنید بعهد که از عهد بخواهند پرسیدن شمارا، گفتند مراد بعهد وصیت است در حق یتیم و مال او، و بعضی دگر گفتند مراد جمله اوامر و نواهی خداست، و اقسام عهد پیش از این گفته ایم . و قوله «ان العهد کان مسؤلوا» در او دو قول گفتند یکی آنکه مراد مسؤل عنه است برای جزاء ای یسأل عنه للجزاء و قولی دگر آنست که از عهد پرسند گویند لم نقبضت چرا بشکافتند ترا کقوله تعالی «وإذا المؤمنة سئلت بای ذنب قتلت» .

(۱) طلق بن حبيب ظ .

(۲) مشهور میان فقهای ما آنستکه رشد حد معین ندارد و باید طفل را آموزد هر کس نسبت بکار خویش و بر حسب اختلاف شغل و اشخاص مختلف میشود و اینقول گرچه بر حسب واقع صحیح است اما در مقام قضا بسیار دشوار است چون اگر قیم صغیر بخواهد مال او را تسلیم او نکند ببهانه آنکه رشید نیست و در آزمایش مساهلت روادارد یا بگوید من او را آزمایش کردم رشید نبود راه چاره برای آن جوان نیست مگر آنکه گوئیم در مرافعه و قضا نزد حاکم برای اثبات رشد خویش و اقامه شهود و تعیین وکیل شرط بلوغ کافی است و ثبوت رشد لازم نیست یا بگوئیم واجبست حکام شرع نسبت بهمه جزئیات و حالات ایتمام نظارت و پیوسته سن همه آنانرا تفتیش کنند و این غیر ممکن و برخلاف طریقه قضاة مسلمین است بلکه وظیفه آنان رسیدگی هنگام ترافع و حفظ اموال کسی است که سرپرست ندارد .

(وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ) گفت کیل تمام پیمائید چون خواهید پیمودن (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ) و آنچه سنجید بترازوی راست سنجید . کوفیان گفتند إلا أبو بکر عن عاصم بالقسطاس بکسر قاف باقی قراء بضم خواندند و هر دو لغت است . زجاج گفت ترازو باشد اگر کوچک باشد و اگر بزرگ . حسن بصری گفت قیان باشد . مجاهد گفت عدل باشد بزبان رومی و آن قرسطون باشد ، بعضی دگر گفتند شاهین ترازو باشد (ذَالِكْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) که آن بهتر باشد و نکوتر بعاقبت ، و تأویل تفعلیل باشد از اول . و آن رجوع باشد آنکه گفت :

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ - الْآيَةُ) و بدنبال آن مشو که ترا بآن علم نباشد یعنی آنچه ندانی تتبع مکن . يقال قفاه يقفوه قفوا إذا تبعه و منه القيافة و منه القافية وأصله من القفاء برای آنکه تابع بقاء سابق شود . ابو عبیده گفت و مبرّد قفو بد گفتن باشد و غیبت و در شاذ خواندند «ولاتقف» بسکون فاء من قاف يقوف و این از مقلوب باشد چنانکه جنب و جبذ يقال قفا يقفوا و قاف يقوف یعنی غیبت و غیبت (۱) مکنید و بد مسلمانان مگوئید (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ) که گوش و چشم و دل را از او پرسند یعنی مکلف را از این اعضاء پرسند که بگوش چه شنیدی و چرا شنیدی و بچشم چه دیدی و چرا دیدی و بدل چناندیشه کردی و چرا کردی (كَلُّ أَوْ لَلِك) برای آن گفت «و كل ذلك» نگفت که اولاء برای جمع قلیل باشد مذکر و مؤنث را و اقل جمع سه باشد قال :

ذُمَّ الْمَنَازِلَ بَعْدَ مَنْزِلَةِ اللَّاتِي وَ الْعَيْشَ بَعْدَ أَوْلَائِكَ الْآيَاتِم (۲)

چون جمع کثیر خواهند لفظ تأنیث آورند گویند هذه وتلك و باین آیه استدلال کردند بر بطلان قیاس و عمل بخبر واحد برای آنکه هر دو ایجاب علم نکنند ایجاب ظن کند .

(وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) نهی کرد رسول را و مراد امت از آنکه در زمین رود بیطر و نشاط . و نصب مرحاً بر مفعول له باشد یعنی تکبر مکن و مثله قوله «واقصد في مشيك» (إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ) که تو بقوت زمین نتوانی دریدن و ببالای کوه نباشی بدرازی و قوله «طولا» نصب او بر تمیز است .

(كَلُّ ذَالِكْ كَانَ سَيْئُهُ) ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند سیئة بقاء و تنوین

(۱) عضه اعضها رماه بالبهتان .

(۲) شعر از جریر است و «ذم» فعل امر از ذم یذم یعنی مذمت کن همه منازل را بعد از آن منزل که در

پیچ ریک زار بود و نیز هر عیشی را پس از آن ایام و روزگار .

نصب بر خبر کان و اِسْمش مضمَر باشد ای کان هو سیئة (مَكْرُوهاً) برای آن مَكْرُوْهَة نگفت که حمل کرد بر معنی ای اِثْمًا و ذنباً و حرجاً ، و باقی قراء خواندند سَيِّئُهُ بِضَافَتِ باضمیر و رفع او بر اسم کان باشد و نصب مَكْرُوهاً بر خبر او، گفت اینجمله که رفت از شنیدن باطل بگوش و نگریدن حرام بچشم و اندیشه محال بدل این سیئتی است مَكْرُوه ناخواست بنزدیک خدایتعالی که خدایتعالی آنرا کاره بود. و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبیره از دو وجه یکی آنکه ایشان علی اختلافهم اثبات کارهی نکنند خدایرا (۱) و خدایتعالی در این آیت اثبات کارهی کرد خود را . دگر آنکه گفت من کارهم اینجمله را از شنیدن باطل و نگریدن حرام و اندیشه معصیت و مجبیره گفتند خدای مرید باشد این همه را .

(ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) این از جمله آنست که خدای وحی کرد بتو از حکمت و ذلك اشارتست با آنچه ذکر آن برفت در آیات مقدّم، آنکه گفت (وَلَا تَجْمَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) و با خدای خدای دیگر مپرست و فرو مدار که پس ترا در دوزخ افکنند ملامت رسیده و رانده دور کرده از رحمت خدای و نصب هر دو بر حال است از مفعول و قوله (فَذَلْنِي) محلّ او نصب است بر جواب نهی بقاء قوله تعالی :

أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا

آیا برگزید شمارا پروردگارتان بیسران و گرفت از فرشتگان دختران را بتحقیق شما میگوئید گفتاری

عَظِيمًا (۴۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۴)

بزرگ و بتحقیق گردانیدیم در این قرآن تا پند گیرند و نیفزایندشان مگر رمیدنی

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَا يَتَّعَبُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۵)

بگو اگر بود با او خدای چنانکه میگویند این هنگام بجویند بسوی خداوند عرش راهی را

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۶) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ

منزه است و فراتر از آنچه میگویند برتری بزرگ تسبیح کند مر او را آسمانهای هفتگانه و زمین

وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ

وهر که در آنهاست و نیست هیچ چیزی مگر تسبیح کند بحمد او ولیکن نمیفهمند تسبیح آنها را بتحقیق او

(۱) چون مجبیره گویند هر چه در جهان واقع میشود خدا خواسته پس خداوند هیچ چیز را کاره

نیست و آنرا کراهت ندارد .

كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۷) وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

باشد بردبار آمرزنده و چون خواندی قرآن را گردانیدیم میان تو و میان کسانی که نمیگردند

بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا (۴۸) وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ

برستخیزین پرده پوشیده و گردانیدیم بر دلهایشان پوششها که بفهمند آنرا و در گوشهایشان

وَقَرَأَ (۴۹) وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۵۰)

سنگینی و چون یاد کردی پروردگارت را درقرآن تنها بر گردند بر پشتیانشان بر میدن

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ

مائیم دانای تر بآنچه میشنوند بآن چون گوش میدهند بسوی تو و چون راز گویند چون گویند ستمکاران

إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۵۱) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا

پیروی نمیکنید مگر مردی سحر شده را بشکر چگونه زده اند برای تو داستانش را پس گمراه شدند

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۵۲) وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا

پس نمیتوانند راهی را و گفتند آیا چون شویم استخوان و پوسیده آیا ما برانگیخته شویم آفرینشی

جَدِيدًا (۵۳) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

جدید بگو باشید سنگ یا آهن یا آفرینشی از آنچه بزرگ مینماید در سینه های شما

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ

پس زود میگویند که باز میگرداند ما را بگو آنکه آفرید شما را اول مرتبه پس زود بجنایانند بسوی تو

رُؤُسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۴) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

سرهاشان را و میگویند کی باشد آن بگو شاید که باشد نزدیک روزیکه میخوانند شمارا پس اجابت میکنید

بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۵) وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

بحمد او و گمان کنید درنگ نکردید مگر اندکی و بگو مریدانم را میگویند آنکه را آن نیکوتر است

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۵۶) رَبُّكُمْ

بتحقیق دیو خدشه میافکند میان آنها بتحقیق دیو هست برای آدمیزاد دشمنی آشکارا پروردگار شما

أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنَّ يَشَاءُ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

آگاه تر است بشما اگر بخواهد رحمت کند شمارا یا اگر بخواهد شکنجه کند شمارا و نفرستادیم ترا بر آنها

وَ كَيْلًا (۵۷) وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ

نکهبان و پروردگارت آگاه تر است بهر که در آسمانها و زمین است و بتحقیق افزونی دادیم پاره ای پیغمبران را

عَلَىٰ بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۵۸) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ

بر بعضی و دادیم داود را زبور را بگو بخوانید آنان را که میپنداشتید از غیر او پس مالک نباشند

كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ وَ لَا تُخَوِّيلَا (۵۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

برداشتن گزندى را از شما و نه تنبیری را آن گروه کسانی اند که میخوانند میجویند بسوی پروردگارشان

الْوَسِيلَةَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ

دستاورز را کدام آنها نزدیکترند و امیدوارند رحمت او را و میترسند شکنجه او را بتحقیق شکنجه پروردگارتو

كَانَ مَخْذُورًا (۶۰) .

باشد ترسیده .

قوله تعالى (أَفَأَصْفِيكُمْ) همزه استفهام راست و معنی انکار، آیت رد است و انکار بر-

آنانکه گفتند فرشتگان دختران خدایند خدایتعالی گفت خدا بر گزید شما را پسران و فرزندان

نرینه و از فرشتگان دختران گرفت برای خود این تشبیه است ایشانرا بر خطائشان يقال أصفيته

بكذا ای اخترته ، و صفوا الشيء و صفوته خیاره ، یعنی که هیچکس این نکند که شما بر خدای

حکیم حوالهت میکنید. آنکه گفت (إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا) شما سخنی بزرگمی-

گوئید و چیزی بر خدا فرامی دارید که بر خدا روا نیست .

(وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا) حمزه و کسائی بتخفيف خوانند در همه قرآن من الصرف از ثلاثی

مجرد و باقی قرآء بتشديدعين الفعل من التصريف و این برای تکثیر فعل باشد (لِيَذْكُرُوا)

ای لیتذکروا آنکه تاء را در ذال ادغام کردند و بصریان گفتند اول قلب کردند تاء را در

ذال آنکه در ذال ادغام کردند حقتعالی گفت ما در این قرآن از هر گونه مثل زدیم و بیان

کردیم تا مکلفان تأمل و تدبر کنند و لام غرض راست و در معنی او دو قول گفتند یکی

آنکه ما این قرآن را يك نوع نکردیم بل انواع کردیم از وعد و وعید و ناسخ و منسوخ

و محکم و متشابه و امر و نهی و کتصريف الافعال ماضياً و حالاً و مستقبلاً و فاعلاً و مفعولاً و امراً

و نهياً و کتصريف الرياح شمالاً و جنوباً و صباء و دبوراً . قول دوم آنکه بیکبار فرو نفرستادیم

بل نجما بعد نجم چنانکه گفت « و قرآنا فرقناه - الایه ، و در آیت دلیل است بر بطلان قول

مجبوره که گفتند خدایتعالی از کافران کفر خواهد و خدایتعالی گفت من از ایشان تأمل و تدبر

میخواهم. آنکه گفت (وَمَا يَزِيدُكُمْ إِلَّا نِفْوَراً) و نمیفزاید این قرآن یا تصریف امثال در او ایشان را مگر نفور و رمیدن یعنی ایشان نمیفزایند عند نزول آیت قرآن و تصریف امثال در او و إلا نفار و رمیدن چنانکه بیان کردیم در سوره توبه فی قوله «وإذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول أیکم زادته هذه ایمانا- الآیه».

(قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ) آنکه گفت بگواى مژها گر با خدا خدایان بودندى چنانکه ایشان گفتند (إِذَا لَابَتَّغُوا) پس آنکه طلب کردندى بخداوند عرش راهى و این معنی دلیل ممانعت است و مثله قوله «لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا» و این هم دلیل ممانعت است آنکه در معنی اود و قول گفتند: یکی آنکه لا بتغوا ای طلبوا إليه و إلى قربه والدنو منه سیلا ایشان طلب آن کردندى که راه آن جستندى که بخدا رسند و باو نزدیک شوند از آنکه راغب باشند باین معنی از عظمت و جلالت خدا بنزدیک ایشان و این قول قتاده و زجاج است. و حسن بصری و جبائی گفتند لا بتغوا إلى مغالبتة و مضادته سیلا و این قول آنست که از او دلیل ممانعت بر- انگيخته اند (۱) متکلمان. آنکه گفت:

(سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى) منزّه است او و متعالی از آنچه ایشان میگویند علوی و رفعتی بزرگ این کثیر و حفص خواندند تقولون بقاء علی تقدیر قل لهم یا محمد سبحانه و تعالی عما تقولون انتم و قوله (عُلُوّاً كَبِيراً) مصدرٌ لامن لفظ الفعل كقوله «وتبتل إليه تبتیلاً» .

(تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ) ابو عمرو و يعقوب و حمزه و كسائی و حفص خواندند تسبّح بقاء و باقی قراء بیاء آنکه بقاء خواند برای جمع و تأنیث خواند و آنکه بیاء خواند لتقدّم الفعل علی الفاعل خواند آنکه حق تعالی بر سبیل تعظیم و إجلال و ثنا بر خود گفت آسمانهای هفت وزمینها خدای را تسبیح میکنند (وَمَنْ فِيهِنَّ) و هر که در آسمانها و زمین است. یعنی خلق آسمانها و زمینها دلیل کند بر آنکه آسمانها و زمینها را خالق و آفریدگاری هست مستحق تسبیح پس بمنزله آنست که آن تسبیح ایشان کرده اند برای آنکه حامل و باعث بر نظر، تسبیح اوست که سبب نظر اوست و معنی تسبیح تنزیه است چنانکه گفتیم (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) و هیچ

(۱) دلیل تمانع آنستکه اگر واجب الوجود متعدد باشد قدرت هر يك محدود میشود چون اگر یکی توانا تر باشد واجب اوست و دیگری ممکن و اگر هر دو برابر باشند میتواند یکی دیگری را از فعل او بازدارد پس قدرت او مشروط است بعدم ممانعت دیگری و رضایت او و این منافی با واجب الوجود بودن است و اگر کسی گوید شاید هر دو واجب باهم موافقت کنند و تمانع لازم نیاید گوئیم پس قدرت هر يك بسته بموافقت دیگری است و اگر موافقت نبود قدرت نداشتند.

چیز نیست والا بحمد او تسبیح کنند. عبدالله عباس گفت: «بن من شیء - الآیة» مخصوص است باحیاء دون جمادات یعنی هیچ چیز نیست از جمله زندگان والا بحمد او تسبیح کند. حسن و ضحاک گفتند مراد هر چیز است که در او روح بود. فتاده گفت مراد حیوانات است و نامیان و چیزهای فزاینده چون (۱) درخت و نبات. عکرمه گنت درخت تسبیح کند و ستون تسبیح کند. ابوالخطاب گفت ما با یزید رقاشی بودیم و حسن بصری بر طعام خوردن چون خوان بنهادند حسن را گفت یا با سعید این خوان تسبیح کند گفت وقتی تسبیح کردی، از آن خبر که روایت کردند که رسول ﷺ گفت «ما عظمت عضاة الا بتر کھاالتسبیح» گفت هیچ درخت تاق نبرد الا برای آنکه تسبیح نکند (۲). ابراهیم گفت طعام تسبیح کند. زید اسلم روایت کرد از عبدالله که رسول ﷺ گفت خبر دهم شما را بچیزی که نوح ﷺ پسرش را فرمود گفتند بلی یا رسول الله گفت نوح گفت یا بنی بگو سبحان الله و بحمده که این نماز خلق است و تسبیح ایشان و ایشان را بآن روزی دهند قال الله تعالی «وان من شیء الا یسبح بحمده» و هب بن منبه گفت هیچ بقعه نباشد که آنرا بمسجد کنند والا سیصد سال خدای را تسبیح کرده باشد. مقدم بن معدی کرب گفت خاک خدای را تسبیح کند مادام که تاتر نشده باشد چون تر شد تسبیح رها کند و آب تسبیح کند مادام تاروان باشد چون بایستد تسبیح رها کند و برگ تسبیح کند مادام تا برگ درخت باشد چون از درخت بیفتد تسبیح رها کند، و مرغ تسبیح کند تا بانگ کند چون خاموش شود تسبیح رها کند، و جامه نو تسبیح کند مادام تانو باشد چون چرکین شود تسبیح رها کند، و وحش تسبیح کند مادام تا بانگ کند چون خاموش شود تسبیح رها کند و جامه خلق در اول روز ندا می کند بار خدایا بیامرز آنرا که ما را ببدل کند. انس مالک گفت ما بنزدیک رسول بودیم او کفی سنگ ریزه بر گرفت آن سنگ ریزه بردست او تسبیح کرد چنانکه ما تسبیح او بشنیدیم آنکه بردست ما کرد، بردست ما تسبیح نکرد ابو یزید العکلی روایت کرد از عمرو بن احسب (؟) از صادق ﷺ از پدرانش که رسول ﷺ بیمار بود جبرئیل ﷺ آمد و از بهشت طبقی انگور و انار آورد رسول ﷺ از آن بخورد بردست رسول تسبیح می کرد و امیر المؤمنین علی ﷺ از آن بخورد بردست او نیز تسبیح کرد و حسن و حسین نیز از آن بخوردند بردست ایشان نیز تسبیح کرد یکی از جمله صحابه دست دراز کرد و یکی از آن بر گرفت بردست او تسبیح نکرد جبرئیل ﷺ گفت این طعام بهشت است و طعام بهشت درد نیا نخورد الا پیغمبری یا وصی پیغمبری

(۱) فزاینده ترجمه نامیه است.

(۲) خوان طعام را از چوب تاق می ساختند و حسن گفت وقتی این چوب تر بود و نبریده بودند تسبیح

میکرد و اکنون که خشک شده ترك تسبیح کرده.

یا فرزند پیغمبری (وَاللّٰكِن لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ) ولیکن شما تسبیح آن ندانید (۱) و تاویل از دووجه باشد إما من حیث الدلالة چنانکه گفتیم و إما ازوجه تخصیص بعقلاء و مکلفان (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا) که خدایتعالی همیشه حلیم و آمرزنده بوده است .

(وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ) حقتعالی گفت چون تو قرآن خوانی ما از میان تو و کافرانی که بقیامت ایمان ندارند حجابی کنیم پوشیده . قتاده گفت مراد باین حجاب آن اُکنه است که ایشان گفتند « قلوبنا فی اُکنه ما تدعوننا الیه » و این قول نیک نیست برای آنکه اگر باین حمل کنند در آیت تکرار باشد که حدیث اُکنه عقیب این آیت آید و گفتند مستور بمعنی ساتراست کقوله تعالی « انه کان وعده مأتیا » ای آتیا مفعول بمعنی فاعل است : و بعضی دیگر مفسران گفتند مراد بحجاب حجابی است که حقیقت باشد و مراد بمستور آنست که از چشم شما پوشیده باشد و بیان این قول آن خبر است که سعید جبر روایت کرد که چون « تبت ید اُبی لهب » فرود آمدن اُبو لهب بیامد تا رسول را ایداء کند و او زنی سلیطه بود در از زبان یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد و زنی بز هکار است و پلید ، نباید تا سخنی گوید که ترارنجی بادل آید اگر بروی احترام کنی رسول ﷺ گفت سبحان الله بینی و بینها گفت این تسبیح میان من و اوست ، یعنی تا حجاب کند ، او بیامد رسول را ندید این صحابی را گفت این صاحب تو ما را هجو کرده است صحابی گفت او شعر نگوید و شاعر نیست گفت راست می گوئی آنکه بر گشت صحابی گفت یا رسول الله او ترانید گفت نه که فرشته ای بیامده بود و مرا ازو در حجاب گرفته و میاز من و او حایل شد تا برفت . کلبی روایت کرد از مردی شامی از کعب که او گفت رسول ﷺ خویشتن را از مشرکان بسه آیت پوشیده داشتی یکی این آیت دگر آیتی مثل این در سورة الکهف است و آن آیه که در سورة « اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون » و آن آیه که در سورة الجاثیه است « أفرأیت من اتخذ إلهه هویه و أضله الله علی علم - الایات » چون رسول ﷺ این آیات بر خواندی از کافران پوشیده شدی ، کعب گفت من این آیات مردی را از اهل شام بیامو ختم او را بروم با سیری بگریختند بگریخت از ایشان از قفایش بر فتنند او این آیات بر خواند او را ندیدند و او از آنجا خلاصی یافت . کلبی گفت من این خبر بگفتم مردی را از اهل ری او را بدیلیمان با سیری

(۱) ظاهر سخن آنستکه هیچکس تسبیح آنها را در نمی یابد و اگر مراد آن باشد که از غالب مفسران

نقل شد چیزی است که غالباً درمی یابند و صحیحتر آنستکه انس مالک گفت سنگریزه در دست رسول (ص) تسبیح می گفت تا در دست او بود می شنیدیم و در دست دیگری نمی شنیدیم یعنی گفتاری دارند هر يك که بگوش

دیگر باید شنید .

بگرفتند از ایشان بگریخت از پی او بیامدند تا باو رسیدند او این آیات بخواند باو بگذشتند تا
جامه ایشان بجامه او سود، اورا ندیدند .

(وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ) چون تو ذکر خدای خود کنی در قرآن
بیگانگی و وحدانیت، مفسران گفتند چون گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» («وَلَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا»)
پشت بر گردانند گریزان و ذکر آدبار که جمع دبر باشد برای تقبیح حال ایشان کرد که در حق
دشمنان چنین الفاظ اجرا کنند تهجیناً لهم و تقبیحاً لحالهم و نفور جمع نافر بود کقعود و قاعد و جلوس
و جالس و نصب او بر حال است از فاعل . عبدالله عباس گفت مراد شیاطینند ، و روا بود که نفور مصدر
باشد لا من لفظ الفعل برای آنکه «وَلَوْ» در معنی نفرو باشد و مثله قولهم «عَجِبْنِي حَبْأَشَدِيدًا» و دیگر
مفسران گفتند مراد کافرانند .

(نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ) گفت ما عالمتریم با آنچه ایشان استماع می کنند و
گوش می دارند از قراءت (إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ) آنکه یعنی در وقت استماع قراءت ترا
(«وَإِذْ هُمْ ذُنُوبٌ») و آنکه که ایشان بایکدیگر سر گویند در حق تو . بعضی گویند دیوانه است
و بعضی گویند کاهن است ، و بعضی گویند شاعر است ، و بعضی گویند ساحر است ، و قوله «ذُنُوبٌ»
مصدریست در جای اسم فاعل و لفظ مصدر واحد و تشبیه و جمع را بشاید یقال : رجل عدل و رجالان
عدل و رجال عدل ، و كذلك امرأة عدل و امرأتان عدل و نسوة عدل (إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ)
چون گفتند ظالمان . مفسران گفتند مراد باین ظالمان ولید مغیره است و اصحابش چون کفار
مکه با ایشان رجوع کردند در کار رسول ﷺ و با او مشورت کردند او گفت («إِنْ تَتَّبِعُونَ
إِلَّا رِجَالًا مَّسْحُورًا») پیروی نمی کنید شما الامرادی مسحور را و «إِنْ» بمعنی ما نفی است دره مسحور
چند قول گفتند : یکی آنکه باو جادویی کرده اند تا مختلط عقل شده است ، و قیل مخدوع امرادی
فریفته باو خدیعه کرده ، و قیل مصروف عن الحق از حق بر گردانیده یقال سحرته عن کذا
اذا صرفته عنه ، و قیل «مسحوراً» ای بشرأ له سحر و ریه یعنی آدمی است چون ما که سحر داریم
در شکم یعنی شش و گفته اند مسحوراً ای مغزی مرتبی بالطعام و الشراب یقال هو مسحور و مسحور
قال لبید :

فَإِنْ تَسْأَلِنَا بِمِمَّا نَحْنُ بِهَا نَسْنَا
عَصَافِيرُ مِنْ هَذَا الْأَنَامِ الْمُسْحَرِ (۱)

(۱) دره جمع البیان نسبت بامیه بن ابی الصلت داده است و در لسان العرب به لبید و الله العالم ، و
عصافیر برای معانی بسیار آمده است از جمله چوبی در بالان شتر که برای نگاهداری اجزای دیگر و تملیق *

وقال آخر: « وَنُنْشِرُ بِالطَّعَامِ وَبِالشَّرَابِ » (۱) ای تغذی و نعلل:

(أَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ) بنگر که برای تو چگونه مثلها زدند و گفتند مراد آنست که ترا چند تشبیه‌های مختلف کردند. بهری گفتند ساحر است ، و بهری گفتند شاعر است ، و بهری گفتند کاهن است، و بهری گفتند مجنون است (فَضَّلُوا) ای فضلوا عنك. گمراه شدند از تو و بسرتو نیفتادند (۲) و ترانشناختند (فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً) نمیتوانند راهی یعنی سرگشته و متحیرند در کار تو ایشانرا بتو هدایتی نیست و راهی راست و ترانمیتوانند شناخت از آنکه نظر نمی کنند در احوال و معجزات تو. پس برای آنکه سخت دورند از شناخت تو پنداری نمیتوانند و قیل فضلوا فيك در تو گمراه شدند یعنی بتوایمان نیاوردند تا برای تودر ضلال افتادند .

(وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا) گفتند این کافران «أئذنا» همزه استفهام است که آنکه که ما استخوان شویم و پوسیده گردیم . و رفات هر چیزی بود که از چیزی بریزد و مثله الحطام والرصاص عبدالله عباس گفت مراد گرد است مجاهد گفت مراد خاک است (إِنْ تَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا) ما را پس از این برانگیزند خلقی نو، و این سخنی است که ایشان گفتند بتعجب و استبعاد بعث و نشور . (قُلْ) بگوای محمد (كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا) که شما سنگ شوید یا آهن بصلابت و شدت.

یا خلقی که در دل شما بزرگ آیند در آن خلاف کردند بعضی گفتند مراد کوهست و بیشتر مفسران گفتند مراد مرگست . مجاهد گفت مراد آسمان و زمین است و معنی آنکه اگر شما از روی مثل چیزی شوید که از آن سخت تر و عظیم تر نباشد از این چیزها من شمارا بمیرانم و زنده کنم و اگر بمثل مرگ شوید شما را مرگ بچشانم و بمیرانم . عبدالله عباس گفت و سعید جبیر که کافران رسول را گفتند : أَرَأَيْتَ لَوْ كُنَّا الْمَوْتِ چگویی اگر ما موت باشیم ما را که بمیرانند؟ خدایتعالی گفت از مرگ بزرگتر چیزی نیست در دل شما اگر شما خود مرگ باشید هم بمیرید و باز زنده شوید (فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا) ایشان گویند ما را که زنده خواهد کرد؟ بگو

* آنها بکارمی برند شاعر گوید از ما پرسى که درجه حالیم ماما نند آن چوبهای پالان در میان این مردم فریفته و دررنج فشار آنان .

(۱) مصرع بیٹی است از امرء القیس گوید «أرینا موضعین لحم غمیب» یعنی خود را می بینم بشتاب

سوی مرگ میرانیم و سرگرم طعام و نوشیدنی هستیم .

(۲) یعنی آنچه از تو دانستند منطبق با تو نبود و این تعبیر را در جای دیگر نیاقتیم .

آن خدای که شمارا اول بیا فرید (فَسَيُنْفِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ) ایشان سر بجنبانند بر سبیل استهزاء یقال : نفض رأسه إذا حرته که مستهزئاً به و نفضت سنه إذا تحركت و انقطعت عن أصله قال الشاعر :

« وَنَفَضْتَ مِنْ هَرِيمِ أَسْنَانِهَا » (۱) و قال آخر : « لَمَّا رَأَيْتَنِي أَنْفَضْتَ لِي الرَّأْسَ » (۲)
 (وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ) گویند کی خواهد بود این بعث و نشور و اعادت؟ ('قل') بگو ای محمد که همانا نزدیک خواهد بود و عسی برای آن گفت تا ابهام وقت کند بر مکلفان تا مغری بقبیح نباشند و ملجأ. و آنجا که ذکر قیامت کرد لعل در آورد من قوله « وما يدريك لعل الساعة يكون قريباً » و قوله « لعل الساعة قريب » برای این معنی گفت . والله أعلم بمراده .
 (يَوْمَ يَدْعُوكُمْ) یاد کن ای محمد آن روز که خدایتعالی شما را خواند از گور هاتان تا بموقف قیامت آئید (فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ) و اجابت کنید بحمد و سپاس خدایتعالی عبدالله عباس گفت بأمره بفرمان او . قتاده گفت بمعرفت و طاعت او بعضی نحویان گفتند محل او نصب است بر حال ای حامدین الله کما یقال جاء فلان بغضبه ای جاء غضبان و گفته اند معنی آنست که اجابت کنید خدای را وجهی که اقتضاء حمد خدای کند و گفته اند معترف بآنکه حمد خدای راست جل جلاله برای آنکه معارف اهل قیامت ضروری باشد . یعنی آن حمد را که امروز منکرند فردا معترف باشند . و گفته اند مراد آنست که شما را زنده کنم بر رغم شما و خدای محمود است بهر حال چنانکه یکی از ما گوید چون او را مرادی بر آید فلان کار تمام شد بحمد الله چون آن کار از نعمت خدای شناسند بر خود چنانکه شاعر گفت :

فإني بحمد الله لا توب فاجر لبست ولا من غدره أتقنع (۳)
 و استجاب و آجابه بیک معنی باشد (وَ تَطْمَئِنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا) و گمان برید که مقام شما اندک بوده است ، در معنی او دو قول گفتند : یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع بینند گمان برند که مقام ایشان اندک بوده است در گور چنانکه حقتعالی گفت « إن لبثتم إلا عشراً » و « إن لبثتم إلا یوماً » و وجد دوم آنکه مراد تقریب حال است چنانکه گفتند حسن بصری گفت کانک بالدنیا لم تکن وبالآخرة لم تزل . چنانکه شاعر گفت :

(۱) از پیری دندان او کج شده است .

(۲) چون مرادید سرسوی من کج کرد .

(۳) سپاس خدا یرا که من نه جامه فجور پوشیدم و نه از شهرم خیانت روی خود را پنهان کردم یعنی

خیانت نکردم تا حاجت بپوشیدن روی باشد .

شَبَابٌ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ وَشَيْبٌ كَأَنَّ لَمْ يَزَلْ (۱)

قتاده گفت این حدیث بروجه احتقار دنیا گویند . حسن گفت مراد آنست که گویند مقام در دنیا باضافت با مقام با آخرت لا اِلی آخر اند کست .

(وَقُلْ لِعِبَادِي) خطاب کرد با رسول ﷺ و گفت بگو ای محمد این بندگان مرا تسا چیزی گویند که نیکوتر باشد یعنی آن فرمایند که خدا فرمود و از آن نهی کنند که خدایتعالی نهی کرد ، و قولی دگر آنست که خطاب با یکدیگر بر نیکوتر وجهی کنند کقولهم رحمك الله و عافاك الله و غفر الله لك و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان میان شما تباهی کند و فساد انگیزد و دشمنی آغازد چنانکه گفت «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» که شیطان همیشه آدمی را دشمنی ظاهر بوده است قدیماً و حدیثاً از عهد آدم تا دامن قیامت . آنگه گفت:

(رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ) احوال شما و مصالح شما خدای بهتر داند اگر خواهد بر شما رحمت کند و اگر خواهد عذاب کند شما را ، اگر رحمت کند بفضل و کرم کند و اگر عذاب کند بعدل کند و او عالمست بتفاصيل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما . آنگه خطاب کرد با رسول گفت ما نرسن تا دیم ترا تا و کیل ایشان باشی و مو کتل برایشان و ایشان را بقهر و جبر منع کنی از کفر و معاصی (۲) بل بدست توجز اعداری و انذاری نیست اگر اجابت کنند و الا بر تو تاوانی نیست عقوبت و ملامت برایشان باشد .

(وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) و خدای تو عالمتر است بآنچه در آسمانها و زمین است که احوال و اعمال و ضمائر ایشان او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه او را صلاح باشد می دارد از رفعت و وضعت و ضیق و سعت ، چنانکه تفضیل دادیم بهری پیغمبران را بر بعضی ، آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت دادیم و نوح را اجسابت دعوت دادیم و

(۱) جوانی گویا هرگز نبود و پیری گویا همیشه برجای بوده است .

(۲) چون خداوند بازاده خود انسانرا مختار آفریده است و جبر خلاف طبیعت اوست و تربیت اجباری مانند آنستکه درختی را زیر سرپوش پرورند پیغمبران خدا هم ب مردم راه حق را تعلیم میدادند و داعی خیر ایجاد میکردند تا آنها خود باختیار خود طریقه درست را برگزینند و از بدی باراده خود اجتناب کنند اما ستمکاران مانند فرعون و دیگر دشمنان دین انسان را مانند جماد آلت اجرای مقاصد خویش قرار میدهند که خواه و ناخواه اراده جبارانرا اجرا کنند و این خلاف طریقه انبیاست و مخالف طبیعت بشر با این جهت هرگز جباران بر دینداران فیروز نخواهند شد چون قسر بر طبیعت غلبه نمیکند .

إبراهیم را خلت و موسی را درجهٔ مناجات و عیسی را انواع معجزات دادیم و سلیمان را ملک دادیم و داود را زبور دادیم، آنگه تنبیه کرد ایشانرا بر خطاءشان در عبادت اَصْنَام گفت بگو ای محمد .

(قُلْ اذْعُوا الذِّينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ) بگو بخوانید آنانرا که دعوی میکردید که خدایانند دون خدای تا بدانید که ایشان نتوانند بلائی و آفتی از شما بگردانیدن و رفع مضرّتی کردن و کشف بیماری و درویشی و آفتهای دیگر نیز نتوانند تحویل کردن و بگردانیدن آنگه گفت :

(أَوَلَيْكَ الذِّينَ يَدْعُونَ) تقدیر آنست که یدعونهم آنانرا که کافران خوانند خدای و می پرستند بالهیت و در ایشان اعتقاد محال کرده اند ایشان که معبودانند طلب وسیلت خدای خود می کنند و تقرب بخدا می کنند هر کدام ایشان که نزدیکتر است امید رحمت او می دارند و از عذاب او میترسند که عذاب خدا حذر کردنی است . مفسران در این دو قول گفتند عبدالله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند مراد عیسی است و مادرش و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند و ایشان خدا را می پرستیدند عبدالله مسعود گفت جماعتی کافران آنان بودند که ایشان جماعتی جنیانرا می پرستیدند آن جنیان ایمان آوردند و خدا پرست شدند و اینان ندانستند اینان بر سر عبادت بودند و ایشان بعبادت خدایتعالی مشغول بودند خدایتعالی این آیه فرستاد و ایشانرا ترغیب کرد. قوله :

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا
و نیست هیچ دهی مگر ما یم هلاک کننده آنها پیش روز رستخیز یا شکنجه کننده ایم آنها شکنجه
شدیداً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْتُورًا (۶۱) وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ
سخت باشد این در کتاب نوشته شده و نه باز داشته مارا که بفرستیم بآیتها مگر آنکه
كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلَؤُنَ وَ آتَيْنَا ثُمَّ دَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ
تکذیب کردند بآن پیشینیان و دادیم ثمود را شتر را بینا سازنده پس ستم کردند بآن و نفرسنادیم آیتها را
إِلَّا تَخْوِيفًا (۶۲) وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا
مگر ترساننده و چون گفتیم مر ترا بتحقیق پروردگارتو فرا گرفته بمردم و نکردانیدیم خوابی را
الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوَّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ
که مینمائیم ترا مگر آزمایشی برای مردم و درخت زقوم نفرین شده در قرآن و میترسانیم آنها را پس نیفزاید آنها را

إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

مکر سرکشى بزرگ و چون گفتیم مرفرشتگان را که سجده کنيد برای آدم پس سجده کردند مگر

إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۴) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ

دیو گفت آیا سجده کنم برای آنکه آفریدی از گل گفت آیا دیدی تو اینست آنکه مکرم داشتی بر من

لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۵) قَالَ اذْهَبْ

هرآینه اگر تاخیر کردی آنرا تا روز رستخیز هرآینه بیخ برآدریم فرزندانرا مکراندى گفت برو

فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۶) وَ اسْتَغْفِرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ

پس هر که پیروشد ترا از آنها پس بتحقیق جهنم اجر شما باشد اجر تمام و سبک کن و برانگیز آنکه را بتوانی

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَأْجِلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ

از آنها باواز خودت و گرد آور آنها را با سبانت و پیادگان و شرکت کن آنها را در مالها و فرزندان

وَ عِدَّتِهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۷) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

و نوبد ده آنها را و نوبد ندهد آنها را دیو جز فریب را بتحقیق بندگان من نیست مرترا بر آنها

سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۶۸) رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا

سلطنتی و بس است پروردگارتو نکهبان پروردگار شماست آنکه میراند بر ای شما کشتی را در دریا تا بجوئید

مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۹) وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ

از بخشش او بتحقیق او باشد بشما مهربان و چون در رسد شمارا گزند در دریا گمراه شده که را میخوانید

إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۷۰) أَفَأَمِنْتُمْ

مگر اورا پس چون رهانید شمارا بسوی خشکی که روگردانیدید و باشد آدمی ناسپاس آیا پس ایمن شدید

أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَ كَيْلًا (۷۱)

که فرو رود بشما کرانه خشکی را یا بفرستد بر شما سنگبارانی پس نیابید برای خودتان نکهبان

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ

آیا ایمن شدید که بازگرداند شمارا در آن مرتبه دیگری پس بفرستد بر شما درخت کن از باد پس غرق کرد شمارا

بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۷۲) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

بجهت آنکه کافر شدید پس نمی یابید برای خودتان بر ما بآن پیرو و بتحقیق گرامی داشتیم اولاد آدم را

وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَا هُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ

و بر داشتیم آنها را در صحرا و دریا و روزی کردیم آنها را از پاکیزه‌ها و افزونی دادیم آنها را بر بسیاری از آنانکه

خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۷۳) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ

آفریدیم افزونی روزیکه میخوانیم همه مردم را به پیشوایان آنها پس آنکه داده شد نامه او بدست راست او

فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۴) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي

پس آنکروه میخوانند نامه شان را و نه‌ستم کرده‌شوند بقدر رشته و آنکه باشد در این سراکوره پس او در

الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۷۵) وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتْنَا إِلَيْكَ

آخرت کور باشد و گمراه است از راه و اگر خواستند تا آزمونند ترا از آنکه وحی فرستادیم بسوی تو

لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً (۷۶) وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ

تا بر بافی بر ما غیر آنرا و آنگاه بگیرند ترا دوستار و اگر نبود که استوار داریم ترا هر آینه میخواستی

تَرَكْنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً (۷۷) إِذَا لَأَذُنُكَ ضِعْفَ الْحَيَوةِ وَ ضِعْفَ الْمَآتِ

گرائی بسوی آنها چیزی اندک آنگاه هر آینه میچشایم ترا دوچندان زندگانی و دوچندان مرگ را

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً (۷۸) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ

پس نمی‌یابی برای تو بر ما یآوری و اگر بخواهند هر آینه بجنبانندت از زمین تا بدرکنند تو را

مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلاً (۷۹) سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ

از آن و آنگاه درنگ نکنند همراه تو مگر اندکی سنت آنکه بتحقیق فرستادیم ما پیش از تو از

رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً (۸۰) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ

پیغمبران خود و نمی‌یابی برای راه ما تغییری بر پا دار نماز را نزد حرکت خورشید تا تاریکی شب و

قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً (۸۱) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً

نماز بامداد بتحقیق نماز صبحگاه باشد گواهی داده و پاره از شب پس بیدار باش برای نمازیکه زیادتست

لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَخْمُوداً (۸۲) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ

ترا شاید که برانگیزد ترا پروردگارت مقام ستوده و بگو پروردگارا در آور مرا در آوردن راستی

وَ أَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً (۸۳) وَقُلْ جَاءَ

و بیرون آور مرا بدر آوردنی راستی و قرارداده برای من از نزد خودت حجتی یاری کننده و بگو آمد

الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۴) وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ

حق و نابود شد تا حق بتحقیق ناحق باشد تا بود و فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفا و رحمتست

لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۵).

برای گردندگان و نیفزاید ستمکاران را مگر زیان.

قوله تعالی (وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ - الآیه) «ان» بمعنی ماء نفی است و «من» زیادت است برای تأکید نفی، و نیست هیچ شهری . و اشتقاق قریه من قریت الماء فی الحوض باشد إذا جمعتہ برای آنکه مردم در او مجتمع باشند (إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها) ان چون بمعنی ماء نفی باشد در بیشتر احوال إلا از پس او آید ، الا و ما اورا هلاک کنیم پیش از روز قیامت یا عذاب کنیم او را عذابی سخت بکفر و معصیت اهلش . بعضی گفتند مراد شهرهای کافر است . و بعضی گفتند این در آخر زمان باشد و درین معنی خبری روایت کردند از امیر المؤمنین علی علیه السلام از جنس ملاحم و آنکه خطبه کرد و این آیت از او پرسیدند او خبر داد که هر شهری از شهرها بچه هلاک شود کافرانرا بر سبیل عقوبت باشد و مؤمنانرا بر سبیل امتحان این قول مقاتل است ، عبدالله مسعود گفت در هر شهری که زنا و ربا در آن شهر ظاهر شود خدایتعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر آنکه بیان کرد که آن لامحاله خواهد بود و آن در لوح محفوظ نوشته است (وَمَا مَنَعْنَا) گفت منع نکرد ما را از آنکه آیات و معجزات و دلالات فرستیم الا آنکه اولینان آنرا تکذیب کردند . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه رسول صلی الله علیه و آله را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا برای ما زر کن خدایتعالی گفت از این مانعی نیست الا آنکه مانند این اقتراح اولینان کردند و چون بدادیم تکذیب کردند و اگر اینکه ملتمس شماست بدهیم هم آن کنید . آنکه حکمت اقتضاء آن کند که شما را بعد از آن مهلت ندهیم و تعجیل عقوبت کنیم چنانکه بامت سلف کردیم و اینقول قتاده و ابن جریج است . و منع وجود چیزی باشد که با او فعل در وجود نیاید از آنکه بر آن قادر باشد و این در حق خدای تعالی مجاز بود و معنی آن باشد که ما آیات برای آن نفرستادیم تا اینان تکذیب نکنند چنانکه اولینان کردند . و قوله (أَنْ نُزِيلَ) محل او نصب است بوقوع المنع علیه و قوله (أَنْ كَذَّبَ) محل او رفعست باسناد المنع علیه و تقدیر آنست که و ما منعنا ارسال الایات إلا تکذیب الاولین و بعضی اهل معانی گفتند «الا» زیادت است و معنی آنکه و ما منعنا ارسال الایات تکذیب الاولین

و معنی برعکس معنی اول باشد، و گفتند إلا بمعنی واو است کقوله «کیلا یکون علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم» معناه والذین ظلموا و معنی آن باشد که ما معنا ارسال الایات شیء مع أن کذَّب بها الاولون و این هر دو قول متعسف است و حاجت نیست در ظاهر آیت باین تکلف چه آیت بر ظاهر خود نیک است و مانع نیست از حمل او بر ظاهر خود. قوله (وَ اتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً) و ما داریم قوم صالح را ناقه که خواستند ظاهر و روشن، گفتند مبصره ای مضيئة بینة و النهار مبصرأ ای مضيئاً و قبل مبصره ببصیرت رساننده آنرا که در او نظر کنند و گفتند مبصره ای ذات ابصار علی وجه النسبه کقواهم امرأة حایض و طاهر و طامث و طالق ای ذات هذه الامور و معنی همان باشد که مبصره، و زجاج روایت کرد که در شاز خواندند مبصره علی وزن مفعلة یعنی مفعول له ای لیبصر الناس و بتحقیقها فراء گفت مبصره ای موضع ابصار و استدلالاً لقوله ﷺ :

«الولد مَبْصُرَةٌ مَجْبُونَةٌ» (۱) و قال «والکافرُ مَجْسُوبَةٌ لِتَنَفْسِ الْمُنْعِمِ» (۲)
 (فَطَلَمُوا بِهَا) ظلم کردند یعنی کفر آوردند بآن، این ظلم بمعنی کفر است بقرینه باء لانه لا یقال ظلمت به انما یقال ظلمته. و کفر آوردند با و او را پی کردند (وَمَا نُزِّلُ بِالْآيَاتِ) و ما آیات و دلالات نفرستیم (إِلَّا تَخْوِيفاً) إلا بروجه تخویف و نذارو ترسانیدن تا بترسند و ایمان آرند قتاده گفت خدایتعالی بندگان را میترساند بآنچه خواهد از آیات تا باشد که اندیشه کنند با در گاه او شوند (۳) در خبر است که در کوفه زلزله بود و عبدالله مسعود آنجا بود گفت ای بندگان خدای «إِنَّ اللَّهَ يَسْتَعْتَبُكُمْ فاعْتَبُوهُ» خدایتعالی توبه بر شما عرض می کند توبه کنید و شما را با رضای خود میخواند او را بتوبه و طاعت خوشنود کنید.

(وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ) یاد کن ای محمد چون گفتیم که خدای تو محیط است بمردمان در اودو قول گفتند. یکی آنکه علم او محیط است باحوال بندگان داند که هر کس چه گوید و چه کند و مستحق چه باشد. و یکی آنکه خلقان در قبضه قدرت اویند از مشیت او بیرون نتوانند شد کقوله «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مَحِيطٌ» یعنی از ایشان اندیشه مدار و آنچه ترا گفته اند برسان. (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) و ما نکردیم آن خواب

(۱) فرزند انسان را به جین و بخل و ادا می کند و برای آنکه فرزند محتاج نشود از بخشیدن مال

خود ابا دارد و برای آنکه بی سرپرست ماند در جنگ و مهالك اقدام نمی کند.

(۲) کسی که انعام بر تو کرده اگر ناسپاسی کنی او از انعام نادم می شود. (۳) آیات عذاب است نه معجزه.

که با تو نمودیم الا فتنه و امتحان و آزمایش مردمان. در آن رؤیا خلاف کردند عبدالله عباس و حسن و سعید جبیر و قتاده و ضحاک و مجاهد و ابن جریج و ابن زید گفتند مراد از رؤیا معراج است آنکه در تأویل آن خلاف کردند، بعضی گفتند معراج خود بخواب دید، و بعضی دگر گفتند یکبار بخواب دید و یکبار بیداری، و بعضی دگر گفتند مراد بر رؤیا رؤیت عیان است، ابورجاء العطاردی روایت کرد از سمره بن جندب الفزاری که او گفت رسول را عادت بود که چون نماز بامداد بگذارد روی بمردم کردی و گفتمی هیچکس خوابی دیده است دوش؟ اگر یکی خوابی دیده بودی بگفتمی و رسول ﷺ تعبیر آن بگفتمی روزی روی بما کرد و گفت هیچکس از شما دوش خوابی دیده گفتیم نه یا رسول الله گفتا اما دوش من چنان دیدم که دو کس پیامدندی و مرا گفتندی برخیز و بامایا من برخاستم و با ایشان برفتم و مرا ببردند تا بز مینی راست و در بیابانی مردی را دیدم سنگی بزرگ در دست گرفته و مردی را بیفکنده و بآن سنگ سر او میکوفت چون سنگ از دست بینداختی باز سراو همچنان شدی که اول بودی او دیگر سنگ برداشتی و سر او بکوفتی همچنین می کرد ایشان را گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم بقفا باز میرفت و مردی را دیدم کلوبی (۱) آهنین بدست گرفته و بآن دهن او را می درید و گوشت از روی او باز میگرفت چون از یکجانب پرداختی بایکجانب آمدی که او از آنجانب پرداختی آنجانب درست شده بودی همچنین میکرد، من گفتم سبحان الله این چیست؟ گفتند برو از آنجا برفتم خانه ای دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ در او آتش می بشخید (۲) در او نگریدم جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه و آتشی ازین آن تنور برمی آمد چون آتشی بر آمدی ایشان فریاد بر گرفتندی گفتم اینان که اند؟ گفتند برو، از آنجا برفتم بجوئی آمدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنا میکرد و بر کناره جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او نهاده آن مرد سابع هر ساعتی از آن آب بر- آمدی این مرد که سنگ پیش داشت سنگی از آن سنگها در دهن او نهادی او فرو بردی و دگر باره در آن جوی شدی همچنین می کردند، گفتم این چیست؟ گفتند برو. از آنجا برفتم مردی را دیدم کریه المنظر بغایت جهامت (۳) و آتشی میکرد و کرد آن آتش میگردید گفتم این

(۱) کلاب قلاب است و کلوب ظاهراً لفتی است در همان معنی و جای دیگر نیافتیم .

(۲) شخیدن لغزیدن و افتادن است .

(۳) ترشروی .

کیست؟ گفتند برو، از آنجا بر قسم پستانی رسیدم بغایت خوش و خرم در او انواع درختان و انوار و ازهار و شکوفه بسیار و درختی بزرگ بود و در زیر آن درخت پیری دراز بالای نشسته بود و پیرامن او کودکان بسیار نشسته گفتم این پیر کیست و این کودکان که اند؟ مرا گفتند برو. از آنجا بر قسم درختی باروح دیدم بزرگ که از آن بزرگتر ندیده بودم و از آن نیکوتر، مرا گفتند بر این درخت شو من بر آن درخت شدم و ایشان بامن برآمدند از آنجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده بخشهای زرین و سیمین بدر آن شهرستان رفتیم و در بزدند و آن در بگشادند ما در آنجا رفتیم مردمانی را دیدم در آنجا يك نیمه ایشان بغایت نیکو و يك نیمه بغایت زشت و جوئی بود آنجا آبی در او از شیر سفیدتر در او میرفت این دومرد که بامن بودند ایشانرا گفتندی باین جو فرو شوید ایشان بآن جوی فرو شدند و برآمدندی آن قبح و دمامت از ایشان زایل شده بودی و بر نیکوتر صورتی حاصل شده، ایشانرا گفتم این عجایب چیست که من امشب دیدم؟ گفتند ما ترا بگوئیم که این چیست، اما این مرد را که دیدی که سراو بسنگ می شکستند او مردی است که قرآن می داند و بنماز فریضه تقصیر می کند، و آن مرد را که دیدی که بکلوب گوشت از روی او فرود می گرفتند و دهن او می دریدند او مردی است که از خانه برون آید دروغ گوید که بافاق عالم برسد، اما آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی ایشان زنا کنند گانند، اما آن مرد را که دیدی که سنک در دهن او مینهادند او را با خوار است، اما آن مرد کریه المنظر که آتش میافروخت او مالکست خازن دوزخ. و اما آن مرد پیر دراز بالا که در زیر آن درخت نشسته بود آن ابراهیم خلیل است و آن کودکان که گرد او بودند آن کودگانی اند که بر فطرت اسلام وفات یافته اند. و اما آن قوم که يك نیمه ایشان نیکو بود و يك نیمه زشت ایشان جماعتی اند که «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» هم طاعت کردند و هم معصیت و آن جوی که ایشان در آن رفتند و پا کیزه برآمدند آن توبه است، و اما آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان که دیدی سرای شهیدانست، آنکه مرا گفتند بر بالانگر، بر نگریدم کوشکی دیدم مانند ابری سفید گفتم این چیست گفتند این جای تو است و من جبرئیل و او میکائیل است گفتم بارك الله فيكما پس رها کنید تا من با جای خود روم گفتند وقت نیست چه ترا در دنیا عملی مانده است که تمام نکرده چون تمام کنی خود آنجا رسی این قولی است از عبدالله عباس و جماعتی مفسران. و قولی دیگر از او بروایت علی بن طلحه آنست که آن خواب بود که رسول ﷺ عام الحديبيه دید که او در مسجد الحرام شده است با صحابه و بعضی صحابه سر

تراشیده‌اند و بهری تقصیر کرده‌اند رسول ﷺ آن خواب باصحاب بگفت و آهنگ مکه کرد مشرکان بیامدند و رسول را منع کردند او از راه برگشت ، برگشتن رسول جماعتی را فتنه شد سالی دیگر برفت و مکه را بگشاد و در مکه شد و خدایتعالی آیه فرستاد « لقد صدق الله رسوله الرؤیا » در خبر می‌آید که چون رسول ﷺ امیر المؤمنین را بطایف فرستاد و او برفت چون باز آمد رسول ﷺ استقبال کرد و چون او را بدید در کنار گرفت او را و دست او گرفت و او را با کناره برد تنها و باوسری دراز گفت یکی از جمله قوم گفت ینتجیه من دوننا با او سرمی‌گوید بی‌ما ، رسولرا بگفتند گفت « ما انتجیه بل الله انتجیه » من با او سر نگفتم خدای با او سر گفت ، گفت این همچنان است که گفتی « لندخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمین » شما در مسجد الحرام شوید ایمن حلق کرده و تقصیر کرده گفت من نگفتم که امسال در مسجد الحرام شوید گفتم من در خواب دیدم و خواب من درست بود اگر امسال نبود سال دیگر باشد و از باقر و صادق روایت کردند این خواب آن بود که رسول ﷺ در خواب دید که جماعتی بوزینگان بر منبر او می‌شدندی و فرود می‌آمدندی او دلننگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی‌امیه بر منبر تو تقلب کنند . سهل بن سعد الساعدی گفت تا رسول ﷺ این خواب دید هیچ کس لب او خندان ندید تا با پیش خدای شد ، حقتعالی گفت ما آن خواب که با تو نمودیم نکرديم الا برای فتنه و اختیار مردمان و این معنی را شرح رفته است اندجای در این کتاب (وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) عبدالله عباس و حسن و ابومالك و سعید جبیر و ابراهیم و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند درخت زقوم است که خدایتعالی گفت « ان شجرة الزقوم طعام الاثیم » و فتنه مردمان باو آن بود که چون این آیت آمد ابوجهل گفت از دروغ عهد یکی آنست که می‌گوید در میان آتش درختی خواهد بود در آتش درخت سوزد چگونه در او درخت روید . عبدالله الزبیری گفت که زقوم بلغت بربر زبده و خرما باشد ابوجهل گفت « زقمنا » ما را زقوم ده برفت و زبد و خرما بیاورد و پیش ایشان بنهاد گفت بخورید این زقوم که این آنست که محمد شما را بآن می‌ترساند والله که ما زقوم نمی‌شناسیم الا کره و خرما خدای تعالی این آیه فرستاد « ان شجرة الزقوم طعام الاثیم » و در الصافات وصفش کرد « انها شجرة تخرج فی أصل الجحیم » و باقر ﷺ گفت درخت ملعونه بنی‌امیه‌اند (وَنَعَوْهُمْ) ما می‌ترسانیم ایشان را با آنچه برایشان میخوانیم از هلاک امت سلف (فَمَا يَزِيدُهُمْ) آن تخویف ایشان را نمیفزاید مگر طغیان و عیسانی بزرگ و طغیان مجاوزت الحد باشد

(وَإِذْ قُلْنَا لِلَّهِ لَأُنْكَبَنَّ أَنْ سَجُدُوا لِآدَمَ) و یاد کن ای محمد چون ما گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده کردند مگر ابلیس که او گفت من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریدی ، و قصه آدم و ابلیس و ترک او سجده آدم را و آنکه ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نبود ، و استثناء متصل است یا منقطع ، رفته است در سورة البقرة وجهی ندارد باز گفتن . (قَالَ أَرَأَيْتَكَ) گفتند عرب این کلمه استعمال کنند در جای اخبرنی و قللی ، گفت بگو مرا و کاف را محلی نیست از اعراب و این برای تأکید خطاب آورد (۱) يقولون أَرَأَيْتَكَ لَوْ كَانَتْ كَذًا وَالْمَعْنَى أَرَأَيْتَ . و در معنی آیه دو قول گفتند یکی آنکه معنی اینست که خبر ده مرا تا این را که بر من تفضیل دادی چرا تفضیل داده ای و او را از خاک آفریده ای و مرا از آتش ، این جمله بیفکند لدلالة الكلام عليه و این وجهی ضعیف است لمخالفته الظاهر ، و وجهی دیگر آن است که بینی این را که بر من تکریم و تفضیل دادی اگر مرا تأخیر کنی و مهلت دهی تا بروز قیامت فرزندان او را ببرم و بمعصیت ره نمایم و با آن دعوت کنم مگر اندکی را و آن معصومانند والاحتناك الاجتياح والاستيصال ، يقال : احتنك فلان ما عند فلان من مال أو علم أو غير ذلك إذا استقصيه واخذه كله ، واحتنك الجراد الزرع إذا أكله كله قال الشاعر :

تَشْكُو إِلَيْكَ سِنَةً قَدْ أَحْجَفْتُ وَأَحْتَنَكْتَ أَمْوَالَنَا وَخَلَفْتُ (۲)

و اصل او من قول العرب حنكت الدابة يحتنكها چون رسنی در حنك زیرین او بندند تا بمنزلت لگام باشد یعنی ایشان را چنانکه من خواهم رسن در حنك بسته میگردانم الامعصومانی که خدایتعالی استثناء کرد فی قوله « إن عبادي ليس لك عليهم سلطان » عبدالله عباس گفت « لاحتنكن » ، لاستولين ، مجاهد گفت یعنی لا حتوین ولا جمعن ، ابن زید گفت لاضلنهم ، حقتعالی جواب داد گفت :

(اذْهَبْ) برو ای ابلیس که هر کس که پس رو تو باشد از ایشان (فَإِنْ جَهَنَّمَ) دوزخ جزاء و پاداشت ایشان باشد جزاء تمام . و الوفور الاتمام والوافر التمام يقال و فرت علیه حقه أفره و فرأ و وفورا وهو موفور قال زهير :

وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ مِنْ دُونِ عِرْضِهِ يَفِرُّهُ وَمَنْ لَا يَتَّقِ الشُّنْمَ يُشْتَمِ (۳)

- (۱) مانند آنکه در فارسی گویند گفتش و رفتش یعنی گفت و رفت و در شاهنامه مستعمل است و در بعض شهرها گویند رفتیمان و گفتیمان تکرار ضمیر فاعل می کنند برای تأکید .
 (۲) سوی توشکایت می کنم از سال قحط که ما را از بن بر کند و مال ما را نابود کرد و رفت .
 (۳) کسیکه نیکی و بخشش را در پیش آبرو قرار دهد آنرا حفظ میکند و کسی که از دشنام نهریزد و بخل و رزداورا دشنام دهند .

قوله (وَاسْتَفْزِزْ) آنگه خطاب کرد با شیطان بلفظ امر و مراد تهدید . واستفز بر- انگیز و سبک گردان و از جای ببر هر کس را که توانی با آوازا. در او دو قول گفتند عبدالله عباس و قتاده گفتند (بِصَوْتِكَ) ای بدعائک إلى معصية الله بدعوتت ایشان را بامعصیت ، و هر داعی که بامعصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد. مجاهد گفت مراد او از مزامیر است و غنا . (وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ) و گرد آر برایشان سوار و پیاده را . مفسران گفتند هر سواره و پیاده که در معصیت خدا سعی کند او از لشکر ابلیس باشد . عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس هر سواره و پیاده که در معصیت خدا کارزار کند او از لشکر ابلیس باشد . حفص خواند رَجِلِكَ بکسر جیم ، و باقی قراء بسکون جیم خواندند . اما آنانکه بکسر جیم خواندند من قولهم رَجَلٌ يَرَجُلُ رَجُلًا فهو رجل و راجل بر این قراءت لفظ واحد باشد ، و آنان که بسکون جیم خواندند گفتند جمع راجل باشد کبر کبورا کب و صحبو صاحب (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَرْوَادِ) و مشارکت کن با ایشان در مال و فرزندان مجاهد و حسن و سعید جبیر و عبدالرحمن بن زید و علی بن طلحه عن ابن عباس گفتند مراد هر مالی است که از معصیت بدست آرند . عطا گفت مراد رباست و قتاده گفت مراد آنست که مشرکان بحرام کردند بر خود از بحیره و سایبه و وصیله و حام و این روایت عوفی است از عبدالله عباس . و ضحاک گفت مراد آن ذبایح است که ایشان برای معبودان خود بکشتندی «والاولاد» بعضی مفسران گفتند مراد اولاد زناوند و این قول مجاهد است و ضحاک و روایت عطیه از عبدالله عباس . و والبی روایت کرد از عبدالله عباس که مراد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشان را . حسن و قتاده گفتند مراد آنست که هر مولود که زاید بر فطرت اسلام زاید ، باغراء و اغوای شیطان گبر و ترسا و جهود شود چنانکه رسول ﷺ گفت « كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه » ابو صالح گفت از عبدالله عباس مشارکت او در اولاد آنست که ایشان فرزندان را عبدالجارت و عبدالشمس و عبدالفلان نام نهادندی (وَعِدْتُمْ) نوید ده ایشان را و مراد باین جمله تهدید و وعید است چنان که گفت «اعملوا ما شئتم» آنگه بیان کرد که نوید و وعده شیطان نباشد الا غرور و فریفتن و باطل برای آنکه هیچ غنانکنند از عذاب خدای چون بایشان فرود آید و محصول وعده ایشان آنچه فرمود فی قوله « إن الله وعدكم وعد الحق - الایه » .

(إن عبادي ليس لك عليهم سلطان) بندگان من آنانکه در حمایت عصمت من

باشند ترا با ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص دعوت او را اجابت نکنند و او را متابعت نکنند. آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت هم‌داعی را که شیطانست و هم مجیب‌را که بشر است که (وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيْلًا) و بس است خدای تعالی و کیل بند گانش که کارها با او گذارند و الو کیل الذی توکل إلیه الامر فعیل بمعنی مفعول .

(رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَاسِكَ فِي الْبَحْرِ) آنگه بندگان را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد گفت خدای شما آنست که برای شما کشتی در دریاها میراند تا شما طلب روزی او کنید در تجارت و اگر نه تسخیر او بودی آبی که - يك جو سنگ و آهن بر سر بندارد ازدو صد هزار من که در کشتی نهند فرو نشود - چنین نبودی (۱) آنگه گفت این نه اول نعمتی و رحمتی است که باشما کردم بل او همیشه بر شما مهربان و شایسته بوده است آنگه احوال دریا و شدت آن یاد داد ایشان را گفت :

(وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ) چون شما را سختی رسد در دریا ، یا مضرب شود و بادهای مخالف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از غرق بر جان خود بترسید آن معبودان را که اینجا میخوانید از بتان و هر چه دون خداست از شما گم شوند و از یاد خاطر شما فرو شوند، کسی را نخوانید در آن حال مگر خدای تعالی را و تقدیر آنست که « ضل من تدعونه إلا إیاءه » یعنی الا الله تعالی و ایاضمیر منصوب منقصل است بر استثناء (فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ) چون بفضل و رحمت خود شما را برهاند و بخشکی رساند و ایمن شوید اعراض کنید و بر گردید (وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است و این بر سبیل مثل گفت آنگه گفت :

(أَمْ أَمْنْتُمْ) ایمن شده اید که خسف کند بشما کنار زمین و شما را بزمین فرو برد چنانکه

(۱) يك جو سنگ و آهن که در دریا افکنی فرو شود و هزار که در کشتی نهی غرق نشود و عوام اینگونه استدلال را بر قدرت پروردگاد نمی‌پسندند چون علت طبیعی هر چه معلوم باشد آنرا مستغنی از واجب شمارند و خداوند را برای کار مخالف طبیعت خواهند چنان پندارند هر چه علت طبیعی دارد از خدا بی‌نیاز است و طبیعت و خدا دودند نعوذ بالله یکی مبائن دیگر و حق آنستکه طبیعت مسخر امر پروردگارا است و بافعال طبیعی هم میتوان استدلال بر قدرت او کرد مانند آمدن شب و روز و طلوع و غروب ماه و خوردن و دستارگان و راندن آب بر سبب باد و اگر راندن کشتی در دریا هم علت طبیعی دارد باز دلیل قدرت اوست که آب و باد را بدین صفت آفریده است.

قارون را فرو برد (أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا) یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد چنانکه برعاد فرو فرستاد، و در حاصب دو قول گفتند یکی آنکه بادی باشد که حصاب آرد و آن سنگ ریزه باشد و هو من باب تامر و لابن قال الفرزدق :

مُسْتَقْبِلِينَ شَمَالَ الشَّامِ يَضْرِبُنَا بِحَاصِبٍ كَمَدِيفِ القَطْنِ مَنذُورِ (۱)

و قولی دگر آنست که حاصب خود سنگ باشد من قولهم حصبته بالحصاب إذا رمته بها آنکه حاصب بمعنی راهی باشد، أسند الفعل إلى الحجارة على وجه التوسّع (نم لا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا) پس آنکه شما و کیلی در نیابید که برای شما سخن گوید و از شما دفع کند . (أَمْ أَمْنْتُمْ) یا ایمن شده اید که شما را بار دیگر با دریا برد (فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ) فرو فرستد بر شما بادی شکنده من القصف و هو الكسر، بادی که بسختی درختان بشکند و آنکه شما را غرق کند بجزاء و مکافات آن کفر که بر آن اصرار می کنید آنکه شما بر ما تابعی و لشکری و ناصری نیابید که شما را نصرت کند بر ما ، و تبیع فعلی بمعنی فاعل باشد، در معنی اودو قول گفتند یکی لشکر که تابع رایت باشد یکی ثائر کینه خواه که بتبع کینه کند . و قراء در این آیت خلاف کردند ابو عمرو و ابن کثیر خواندند نعید کم و نغرقکم و نخسف بکم و نرسل علیکم جمله بنون إخباراً من الله تعالی عن نفسه لقوله علينا . و باقی قراء بیاء خواندند اخباراً عن الغایب حملاً علی قوله «إلا إياه» مگر أبو جعفر که او خواند فتفرقکم بالتاء ردّاً إلى الریح .

قوله (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) آنکه از جمله نعمت ها بعضی دگر یاد کرد گفت ما گرامی کردیم فرزندان آدم را، مفسران خلاف کردند در این تکریم، میمون بن مهران گفت از عبدالله عباس پرسیدم گفت این اکرام آن است که همه حیوان آنچه خورد بدن بردارد و خورد مگر آدمی که بدست بردارد و در دهن نهد ، و روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که ایشان را اکرام کردیم بعقل . ضحاک گفت بنطق و تمیز، عطا گفت بآنکه قامت راست و منسوب است و دگر حیوانات برو در افتاده و منبطح اند . یمان گفت بنیکوئی صورت . محمد بن کعب گفت بآنکه محمد مصطفی را از جمله ایشان کرد . و بعضی دگر گفتند مراد آن است که مردان را اکرام کرد بمحاسن و زنان را بگیسو، محمد بن جریر گفت بآنکه ایشان را بر-

(۱) روی بیادشمال بودیم که از شام میوزید و بر ما ریگها می بارید پراکنده مانند پنبه زده شده و

ظاهر آکنایه از برف است .

همه حیوانات مسلط کرد و همه را مسخر ایشان کرد و اگر برعموم حمل کنند جمله و جوه داخل باشند تحت او آنکه تفضیل آن تکریم داد گفت (وَ حَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) ما ایشان را حمل کردیم و بر گرفتیم در بر و بحر یعنی بر و بحر مسخر کردیم ایشان را تا اگر خواهند تجارت شهرها کنند و اگر خواهند تجارت دریا کنند و روزی دادیم ایشان را از هر طعامی و شرابی خوش لذیذ پاکیزه. مقاتل گفت مراد کرده است و خرما و انواع شیرینیها و بعضی دیگر گفتند مراد روزی حلالست و روزی دیگر حیوانات از آن کرد که ما می دانیم (وَ فَضَّلْنَا هُمْ) و تفضیل دادیم بنی آدم را (عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) بر بسیاری از آنکه ما آفریده ایم فضل دادنی، گروهی باین آیت استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران. گفتند خلائق مکلفان سه جنسند فرشتگانند و آدمیان و جنیان اگر پیغمبران را فضل بودی بر فرشتگان نگفتی «علی کثیر ممن خلقنا» گفتی علی من خلقنا او علی جمیع ما خلقنا، و این معتمد نیست برای آنکه حق تعالی در آیت اکرام و تفضیل جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم همه آدمیان از فرشتگان بهترند و انما پیغمبران صَلَّوْا از فرشتگان بهترند، دیگر آنکه اگر تسلیم کنیم که برای آن «علی کثیر» گفت تافرشتگان از او بدر شوند گوئیم در این تفضیل بر فرشتگان مراد آدمیانی باشند که نه پیغمبرند و پیغمبران در تفضیل بر فرشتگان مستثنی اند بادلّه دیگر، و جواب معتمد از این آن است که مراد بلفظ کثیر عموم و جمله است چنانکه گویند کثیراً ما یعمل فلان کذا، و کثیراً ما یقول، چون عادت او آن باشد که آن کند و آن گوید همیشه والدلیل علی هذا قوله تعالی «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین - الی قوله - و اکثرهم الکاذبون» و مراد جمله شیاطینند و عکس هذا قولهم ان فلاناً لقلیل النظیر، و قل ما رأیت مثله ای عدیم النظیر، و ما رأیت مثله. کلبی گفت بنی آدم متفضّلند بر هر چه خدا آفرید مگر بر طایفه فرشتگان و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است و جماعتی کرو بیان و این قول بر آن تأویل باشد که مراد بکثره ما بنی آدم آدمیانی باشند که پیغمبران از ایشان مستثنی باشند. زید اسلم گفت در این آیه که خدای را فرشتگان گفتند خدایا تو بنی آدم را انواع نعمت دادی که از آن می خورند و تمتع می کنند ما را عوض آن بده در آخرت خدای تعالی گفت من فرزندان آنرا که خلقته بیدی تولد خلق او بخود کرده ام راست نکم با آنان که ایشان را گفتم کن ببودند و این قول آنکس باشد که تفضیل پیغمبران گوید بر فرشتگان جز که این را تأویل باید کرد تا مستقیم شود چه ظاهر حدیث مشوش است. و روایت کردند که ابوهریره را پرسیدند از این آیت گفت المؤمن اکرم علی الله من

الملائكة الذين عنده مؤمن بر خدا گرامی تر است از آن فرشتگان که نزدیک اویند .
 (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِمامِ مَعِمْ) یاد کن ای محمد آن روز که ما باز خوانیم هر-
 مردمانی را بامامشان . زجاج گفت عامل در یوم هم آنست که در یوم اول بود فی قوله «یوم
 يدعوکم» و عامل آنجا این است « فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطر کم » ای یعید کم الذی
 فطر کم الیوم . و گفته اند عامل در او «فضلناهم» است برای آنکه فضل این روز پدید آید .
 مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بامام چیست . مجاهد و قتاده گفتند یعنی پیغمبرانشان و
 این قول روایت کرده اند از ابوهریره از رسول ﷺ . و ابوصالح و ابونضره و ضحاک گفتند
 بکتا بهم الذی انزل علیهم ، بآن کتاب که خدای بایشان فرستاده باشد جهودان را بتوراة و
 ترسیان را بانجیل و مسلمانان را بقرآن . حسن بصری و ابوالعالیه گفتند باعمالهم بعملهاشان
 که کرده باشند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس که او گفت ای بما عمل واملاه فکتب
 علیه ، آنچه کرده باشد و املا کرده و فرشتگان برو نوشته . قتاده گفت بنامه عملشان و دلیل
 این تاویل قوله فی سیاق الآیه « فمن اوتی کتابه بیمنه » و نظیرها قوله « و کل شیء أحصیناه
 فی امام مبین » نامه عمل امام خواند، ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که
 او مالی در سبیل خدایتعالی نفعه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر
 است ترا یا آن مال که خرج کردی آنکه از هردری از درهای بهشت داعیان دعوت می کنند
 اهل آن در را، اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و
 اهل صدقه را از در صدقه، یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله کسی باشد که او را از همه این
 درها ندا کنند؟ گفت بلی و امید است که تواز آنانی . بعضی دگر گفتند بمادرشان بازخوانند
 و گفتند در این سه حکمت است : موافقت عیسی ﷺ و اظهار شرف حسن و حسین ﷺ و پرده
 فرو گذاشتن (۱)، و بعضی دگر گفتند مراد بامام لواست و عرب لوا را امام خوانند برای آنکه
 لشکر باو اقتدا کنند . سعید جبیر گفت بامامشان که ایشانرا بهدی یا باضالت خوانده باشند
 علی بن طلحه گفت بائمتهم بالخیروالشر قال الله تعالی «و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا . و جعلناهم
 أئمة یدعون إلی النار » و گفته اند بمعبود هم ایشانرا بآن معبود باز خوانند که پرسبتیده باشند
 ابوالقاسم عبدالله بن عامر الطائی روایت کرد از پدرش از رضا ﷺ از پدرش از پدرانش ﷺ

(۱) یعنی حرامزاده را که پدر ظاهریشان غیر پدر حقیقی باشد رسوا نکنند و این توجیه از هر کس

بود بسیار بمیاست .

از امیر المؤمنین علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله گفت در این آیت که فردای قیامت هر قومی را بچند چیز باز خوانند بامام زمانشان که باو اقتدا کرده باشند و بسنت پیغمبرشان و بکتاب خدایشان. فضالة بن ایوب روایت کند از صادق علیه السلام از پدرانش از رسول صلی الله علیه و آله که گفت چون روز قیامت باشد و خلائق را در صعید سیاست بدارند منادی از قبل رب العزّة ندا کند « این فلان بن فلان الامام العادل و شیعتہ؟ فیقبل الامام العادل و شیعتہ حوله قد اظلمتہم غمامة من نور العظمة و علی رأس الامام العادل لواء مکتوب علیہ لا إله إلا الله محمد رسول الله، الامام العادل ولی الله امن هو و شیعتہ من سخط الله » گفت منادی ندا کند از قبل رب العزّة که کجاست فلان بن فلان امام عادل او روی فراز کند و شیعت او پیرامن او ، ابری از نور عظمت سایه برایشان افکند لوائی بر بالای سر او بر آنجا نوشته « لا إله إلا الله محمد رسول الله، الامام العادل ولی الله » ایمن است او و شیعت او از خشم خدا . آنکه منادی ندا کند از قبل قدیم تعالی « این فلان بن فلان امام الضلالة و شیعتہ » کجاست فلان بن فلان امام ضلالت و شیعت او؟ او روی فراز کند و شیعت او پیرامن او. ابری سیاه برایشان سایه افکند بر بالای سر او لوائی ، برو نوشته « لا إله إلا الله محمد رسول الله فلان بن فلان و شیعتہ آیسون من رحمة الله » فلان پسر فلان و شیعت او نومیدند از رحمت خدای . آنکه او را و شیعت او را در دوزخ اندازند آنکه رسول صلی الله علیه و آله این آیت بخواند « یوم ندعو کل اناس بامامهم » شیخ ما رحمه الله أعنی الشیخ أبامحمد عبدالرحمن بن الحسین الفارسی ثم الخزاعی (۱) گفت که گروهی گمان بردند که این آیه وعد است و این درست نیست چه این آیه وعید است بآن معنی که دعوت دو است دعوت با ثواب و دعوت با حساب ، أما دعوت با ثواب قوله تعالی « والله یدعو الی دار السلام » و دعوت با حساب این آیه است « یوم ندعو کل اناس بامامهم » بیانش آنست که مفضل بن عمر روایت کرد از صادق جعفر بن محمد که او را از این آیت پرسیدم گفت یا مفضل چون روز قیامت باشد منادی ندا کند « یا ایها المقتدون بالبررة المعصومین هلموا الی الحساب فوالله لدعاء کم بنا و انتسابکم الینا اشد علینا من حسابکم و عذابکم » ای آنانکه در دنیا اقتدا بمعصومین کردید بشمار گاه آئی، آنکه گفت بخدای که این که شما را بما باز خوانند و بما نسبت کنند در آن مجمع بر ما سخت تر آید از حساب شما برای آنکه

(۱) ظاهراً عم والد مؤلف است أبو محمد عبدالرحمن بن أحمد بن الحسین که نام أحمد در نسب سقط شده است و شرح حالوی در مقدمه جلد اول تفسیر گذشت و آنجا گفتیم مؤلف ازوی علم فرا گرفته و بلاواسطه نقل می کند و این عبارت هم شاهد صحت دعوی ما است و آنکه در لسان المیزان گوید وی در ۴۴۵ هجری در گذشت صحیح نیست .

این خود تشویری و خجالتی باشد که ناپاکی را با پاکی نسبت کنند و آلوده را پالوده باز خوانند و عاصی را در پی معصومی می‌دانند، و باقر علیه السلام گفت «کونوا لنا زیناً ولا تکنونوا علینا شیئاً» ما ازین باشید و بر ما شین مباشد که بخدائی خدا که حیاء ما از عصاة شیعت مادر قیامت سخت تر باشد از حیاء ایشان از گناهشان، تافر دای قیامت یکی را از شیعت بنزدیک تر از او آرند و بدارند با نامه سیاه و حالی تباه. او سر در پیش افکند از شرم گناه بار است نگر کرد (۱) مصطفی صلی الله علیه و آله را ببند گوید او را بد امت بودی مرا و با چپ نگر در مرتضی را ببند گوید بد شیعت بودی مرا. بیان این آن خبر است که نافع روایت کرد از عبدالله عمر که رسول صلی الله علیه و آله گفت «الامن طلبنی یوم القیمه فلیطلبنی عند المیزان محماراً و جیبی معراً جیبینی حیاء مما احدثت امتی بعدی» گفت هر که مرا جوید روز قیامت گو بنزدیک تر از او جوی روی سرخ شده و پیشانی خوی (۲) گرفته، بشرم آنچه امتان من از پس من کرده باشند، یا عجباً اگر آن معصومان را از کرده تو شرم خواهد بود ترا از کرده خود شرم نیست؟ باش تافر دای که ترا در موقف محاسبه بدارند «ولو تری إذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم» سرها در پیش افکنده روی آن ندارند که سر بردارند چشم آن ندارند که چشم باز کنند، بر راست نگرند انبیاء ببینند، بر چپ نگرند اوصیاء را ببینند، از پیش نگرند ملائکه مقرب را ببینند، قاضی که رشوت نگیرد. گواهانی که میل نکنند ترا زوئی که در او شططی نباشد. شماری که در او غلطی نباشد، محاسبی که او را سهوی نباشد. خطابی که در او لغوی نباشد. آن بیچاره در چنان حالی بر چنان مثالی هیچ فریادرسی ندارد و هیچ معینی ندارد جز امید بر رحمت خدا و شفاعت معصومانی که امروز خود را بر فترک ولایت ایشان بسته امید آنرا که فردا نسبتش با ایشان باشد و دعوتش با او کنند که «یوم ندعو کل اناس بامامهم» امید است که بدویش باز خوانند و نامش از جریده او بر خوانند، بیمار را چاره از طبیب گشاید بشرط آنکه طبیب بیمار نبود چو اگر بیمار بود او را نیز طبیعی باید «طبیب یداوی و الطبیب مریض» محمد بن سنان روایت کند از علی موسی الرضا علیه السلام که او گفت روزی مردی بنزدیک من آمد و گفت یا ابن رسول الله من ترا و پدران ترا دوست دارم دوستی که باحسان نیفزاید و با ساءت کم نشود فردای قیامت مرا هیچ سود دارد؟ گفتم بلی که مرا روایتست از پدرانم از زین العابدین علی بن الحسین که او گفت روز قیامت بنده را بیارند از شیعت ما که از دنیا برفته باشد علی أسوء الحال و حسابش بر آرند حقتعالی فرماید که بدوزخش برند او گوید بار خدایا مرا وسیلتی هست

(۱) یعنی بسوی راست، نگر کرد.

(۲) ترجمه معر قاً است، و خوی عرق را گویند.

بنزدیک تو گوید چیست آن وسیلت؟ گوید دوستی محمد و آل محمد حق تعالی گوید نعم الوسيلة نیک وسیله ایست این بفرماید تا اورا ببهشت برند. مرد چون این بشنید بیفتاد و از هوش برفت از این بشارت و می گفت «یوم ندعو کل اناس با ما مهم» چون ساعتی بود بدیدند جان داده بود (فَمَنْ أَوْ تِي كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ) هر که را نامه بدست راست او دهند (فَأُولَئِكَ يَفْرَوْنَ كِتَابَهُمْ) ایشان نامهای خود را بر خوانند و برایشان هیچ فتیلی ظلمی نکنند. فتیل آن باشد که مردم انگشت بهم مانند آنچه حاصل آید از چرك چون پلیته (۱) خرد و باریک آنرا فتیل خوانند. فعلیل بمعنی مفعول و گفته اند چیز کی باشد باریک در میانه شکاف استخوان خرما و تقیر آن گو باشد (۲) چون نقطه بر پشت استخوان خرما. و قطمیر پوستکی تنک باشد که لغاف استخوان خرما بود و اینهمه عبارات و کنایات باشد از قلت و حقارت چیزی و ظلم در لغت نقصان باشد یعنی ایشان نامه شان بر خوانند و حق ایشان چیزی باز نگیرند و بخش نکنند، اگر گویند ظاهر آیه اقتضاء آن میکند که آنرا که نامه بدست چپ دهند برایشان ظلم کنند گوئیم این قول بدلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم، جوابی دگر از این آنست که در جمله آنانکه ایشان را نامه بدست چپ دهند کافران باشند و ایشانرا خود بنزدیک خدا حقی نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند.

(وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى) خدای تعالی گفت هر که اودر این سرای کور باشد اودر قیامت کور باشد مفسران خلاف کردند در آنکه هذه اشاره بچیزست بعضی گفتند راجعست با آن نعمتها که در آیات مقدم برفته است، عکرمه گفت جماعتی از یمن بنزدیک عبدالله عباس آمدند اورا پرسیدند از این آیت و از این اشاره او گفت بر خوان از پیش آیت قوله «ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر» - إلی قوله - تفضیلا، آنکه گفت معنی آیت آنست که هر کس که اودر این آیات و دلالات که مشاهد است و محسوس و معاینه میتوان دیدن و ضرورت دانستن نابینا باشد و نادان، در آنچه نبیند از احوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب اولی تر که نابینا باشد و گمراه تر. بعضی دگر گفتند که اشارت بدنیاست و انما برای آن مصرح نگفت که قرینه آخرت با او خواست بود یعنی هر که در دنیا نابینا باشد از نظر کردن در آیات خدای در آخرت هم نابینا باشد و گمراه تر، اگر گویند چگونه روا باشد که

(۱) پلیته فتیله چراغ است.

(۲) گو بمعنی گودال است.

خدای تعالی کسی را نابینا آفریده آنکه او را بقیامت عقوبت کند بنا برینائی دگر آنکه در آخرت چگونه نابینا باشد و خدای تعالی می گوید « فبصرك اليوم حدید » و می گوید « كما بدأنا کم اول خلق نعیده » جواب گوئیم در این آیت چهار وجه گفتند : یکی آنکه هر که در دنیا نابینا باشد از آنکه نظر و تفکر کند در آیاتی که او را بمعرفت خدا رساند و در نظر کردن در آیاتی که او را بعلم رساند بحصول آخرت و بعث و نشور و ثواب و عقاب نابینا تر بود و از آن گمراهتر و این معنی قول عبدالله عباس است که ما گفتیم ، و بر این قول « هذه » کنایت باشد از آیات یعنی عن النظر فی هذه الآیات والعبر وهو فی الاخرة أى فی النظر فی الادلة الموصلة إلی الاخرة اعمی و جواب دوم آنست که و من كان فی هذه أى فی الدنيا هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان و معرفت خدای تعالی او در آخرت نابینا تر از ره بهشت و طریق نجات، معنی آنکه کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجة و آیس باشد از رحمت خدای تعالی . جواب سیم آنست که هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان و معرفت او در آخرت سیئی الحال و بغایت نکال و وبال باشد و لفظ اعمی در آیت عبارتست و کنایت از خسارت و زیان کاری و یأس و نومبندی چنانکه عرب گوید آنرا که از کاری بر گردد بیأس و خبیت و خسارت رجوع عن ذلك الامر اعمی سخین العین چنانکه آنرا که مظفر و منصور بر گردد گویند رجوع قریر العین و منه قوله تعالی « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین جزاء بما كانوا يعملون » و وجه چهارم آن است که عمای اول از ایمان است و معرفت و معنی ترك نظر در آیات خدای ، و عمای دوم از بصر است در قیامت بر سبیل عقوبت و بیان این وجه قوله « و نحشره يوم القيمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد كنت بصیراً قال كذلك أنتك آیاتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسی » أما جمع میان آیات در میان آنچه سائل گفت من قوله « كما بدأنا اول خلق نعیده » آنست که این کنایت است من سهولة الاعادة علیه تعالی و نفی التعذر و المشقة عنه به مراد کیفیت شکل و هیئت است و نظیر او در معنی قوله تعالی « و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو أهون علیه » و قوله « فبصرك اليوم حدید » معنی آنست که امروز ترا علم ضروری حاصل است که کافر بودی در دنیا با آنچه بدلیل بدانستی آنجا الا تری الی قوله « فكشفنا عنك غطاءك » پس مراد ببصر علمست و منه قولهم فلان بصیر بكذا و فلان أبصر بهذا من فلان . اگر گویند مراد اعمی در آیه هر دو جایگاه اعماء بصر است یا اعماء قلب یا حقیقت یا کنایت ، جواب گوئیم بهیچ وجه اعمی اول نشاید تا آفت عین باشد که نابینائی بود برای آنکه آفت از جهت خدا بود یا جهت غیری و نشاید که

خدا او را بر فعل غیر مؤاخذه کند. پس اعمی اول را معنی غفلت بود و تغافل از نظر و تفکر در آیات و بینات و اعلام معجزات و ادله موصله بمعرفت آنچه معرفت او واجب بود و هذامن عمی القلب لان الجاهل الغافل یسمى اعمی القلب. اما عمای دوم در او وجهی بیان کردیم که ضلالت است از طریق بهشت و ثواب و در او وجهی بگفتیم که کنایت است از یأس و فوت ظفر و در وجهی که مراد از او عمای بصر است و آفت چشم علی سبیل العقوبة، و بهیچ وجه نشاید که عمای دوم کنایت باشد از جهل و کوردلی برای آنکه معارف اهل آخرت ضروری باشد چنانکه بیان کرده اند در کتب اصول. اما اختلاف قرآء در این آیت بدانکه قرآء خلاف کردند در تفخیم و اِماله اعمی فی الموضعین ابن کثیر و نافع و ابن عامر بفتح میم (۱) خواندند فی الموضعین و بروایت حفص هر دو بفتح آید از عاصم. اما ابو عمرو و اول را اِماله کرد و دوم را مفتوح خواند و هر گروهی را حجتی هست در قراءت اما آنانکه اِماله نکردند برای آن نکردند که بسیاری از عربانند که اِماله نکنند، و تفخیم اصل است و الامالة طرأت علیه لعلة. اما حجت آنانکه اِماله کردند آنست تا بدانند که این الفیست که منقلب گردد بایاء الأتری اِلی قوله عمیت عینه و جمع الاعمی عمی و عمیان، و اما ابو عمرو برای آن اِماله نکرد دوم را که اعمی دوم را فعل تفضیل گفت لِقوله « و اضل سیلا » و چون چنین باشد اِماله نکنند که اِماله در آخر کلمات باشد بیشتر و آنجا مقدری مضمَر است (۲) لِقوله: فهو فی الآخرة اعمی منه فی الدنيا. او اعمی من غیره و مثله « يعلم السرّ و اخفی » یعنی اخفی من السرّ و أفعال تفضیل را من کذا بدنبال باشد از این وجه را ابو عمرو دوم را اِماله نکرد. اگر گویند از این دو لفظ هیچ دو افعال تفضیل هست؟ جواب گوئیم لفظ اول را معنی ره ندهد بهیچ که حمل کنند بر تفضیل، و اما لفظ دوم بر قول آنکه عمی آفت بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کرد برای آنکه عرب ألوان و عیوب را بلفظ أفعال (۳) تفضیل نکنند اورا و تعجب نکنند از او ولا یقولون هذا أحمر من هذا ولا فلان عور من فلان و لا أحول منه و فی التعجب ما أحمره و أسوده و أعوره و أحوله، و لکن ما أشد أعوره و أظهر سواده و هذا أشد سواداً من ذلك، و علّت این گفتند که این خود بر صیغت أفعال است بی زیادت و تعجب، چون زیادت خواهد در او آید و تعجب صیغتی دگر باید تا بان بدانند

(۱) مراد از فتح ترك اِماله است .

(۲) نکته ایست مفید که کمتر جایی توان یافت .

(۳) یعنی ألوان و عیوب که خود صفت بی تفضیل بروزن افعال باشد از او نه فعل تعجب آید نه

افعل تفضیل .

این نوع را ، و نه چنین است فاضل و أفضل و عالم و أعلم. علت دگر از این گفتند که الوازو عیوب از لزوم ودوامش مشتبه گشت بأسماء لازمه کالید والرجل فکمالایقال ما أیداه وما أرجله كذلك لا یقال ما احمره و اعوره و یقال ما أشد سواده و أظهر حواره کما یقال ما أشد یدیه و رجله. وعلتی دگر گفتند و آن آن است که گفتند ایش-ان تعجب و تفضیل نکنند از فعلی که زیادت باشد بر سه حرف و الوان و عیوب بر افعال و افعال آید چون اِحمر و اِحمار و اِحول و اِحوال اگر گویند چگوئی در حوالت عینه و عورت؟ گوئیم او منقولست من اِحول و اعور بدلالت آنکه واوش منقلب نمیشود با الف لا یقولون حال و عار کما قالوا خاف و هاب. اما قراءت ابو- عمرو که اعمی دوم بر تفضیل حمل کرد بر قول او آیت را تفسیر نشاید دادن بر آنکه من کان فی الدنیا جاهلاً بالله فهو فی الآخرة أجهل برای آنکه معارف اهل آخرت ضروری بودیستوی فیة المؤمن و الکافر پس تفسیرش شاید دادن که أسوء حالا و أجهل بطریق النجاة و الرشاد الی سبیل الخلاص والله اعلم بمراده. واما قول الشاعر :

أما الملوک فانت الیوم الأمهم
لؤما و انیضهم سر بال طباخ (۱)

جواب از این آنست که این ابیض نه تفضیل راست بل مراد آن است که مییضهم کقولهم فلان حسن الناس وجهاً و شرفهم خلقاً. و وجهی دگر گفتند که این را بر معنی بخل کرد شاعر و اگر چه در لفظ ابیض گفت، مراد او نه نوراست و بیاض او و انما مراد او بخلست و خساست فکانه قال أبخلهم و أخسهم، واما قول المتنبی:

أبعُدْ بَعْدَتْ بِيَاضًا لَا بِيَاضَ لَهُ
لَأَنْتَ أَسْوَدُ فِي عَيْنِي مِنَ الظُّلْمِ (۲)

این نیز هم تفضیل نیست و معنی آن است لانت اسود فی عینی من الظلم ای من جمله الظلم و من تبیین راست چنانکه گفتیم و از صله افعال نیست و هم این تاویل توان گفت فی - قول الشاعر :

يَا لَيْتَنِي مِثْلُكَ فِي الْبِيَاضِ
أَبْيَضُ مِنْ أَهْبِ بَنِي إِبَاضِ (۳)

- (۱) اما پادشاهان تو در میان آنها ناکس تر و پست فطرت تری و آشپز تو از همه کس پیراهنش سفیدتر است چون هرگز نزدیک آتش نمیرود و چیزی نمیبزد .
- (۲) با موی سپید خویش عتاب میکند: دورشو ای سفیدی که سفیدی در تو نیست و تو در چشم من از تاریکی هائی وسیاه .
- (۳) ای کاش من در سفیدی مانند تو بودم سپید بودم از جمله دارو دسته بنی اباض یا سفیدتر از جامه بنی اباض.

ای من جملتها وقومها واما قول الشاعر :

وَأَبْيَضُ مِنْ مَاءِ الْحَدِيدِ كَأَنَّهُ
شَهَابٌ يُدَاوِي اللَّيْلَ دَاجٍ عَسَا كَرُهُ (۱)
خورد از این باب نیست که ما در اوئیم برای آنکه ابیض اینجا نام شمیر است ای سیف
ابیض کائن من ماء الحديد مصنوع منه واصله فعل نیست، این جمله برای آن گفتیم تا کسی چیزی
نیارد که آن اصل را که ما متقن کردیم قدح کند .

قوله تعالی (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) مفسران خلاف
کردند در سبب نزول این آیت سعید جبیر گفت رسول ﷺ استلام حجر اُسود میکرد در
طواف خانه مشرکان او را منع کردند و گفتندرها نکنیم ترا که استلام حجر کنی إلا آنکه
این اصنام ما را استلام کنی بردل او بگذشت که اگر من چنین کنم و دلم بایمان مطمئن همانا
که با کی نباشد (۲) تا من از عبادت استلام باز نمانم خدای تعالی این آیت فرستاد . قتاده گفت
قریش شبی بارسول ﷺ خلوت کردند وهمه با او حدیث کردند و او را تعظیم و تبخیل میکردند
و میگفتند تو سید مائی و پیشوای مائی و تو چیزی آورده که در عرب و عجم کس مانند آن
نیورد و غرض ایشان آن بود تا او را مخاذعه کنند و بفریبند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد
با ایشان در بعضی مراد ایشان خدای او را از آن عصمت کرد و این آیت فرستاد . عبدالله عباس
گفت وفد ثقیف بنزدیک رسول ﷺ آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا ایمان آریم رسول ﷺ
گفت آن چیست گفتند در نماز دولا نباشیم (۳) و اصنام بدست خود نشکنیم و یکسال ما را بلات
ممتنع داری . رسول ﷺ گفت خیری نباشد در نمازی که در او رکوعی و سجودی نبود، و اما
آنکه اصنام بدست خود نشکنید این روا باشد، و اما تمتع بلات من این نکنم گفتند ما را میباید
که از میان عرب ما را تخصیص باشد، که از دیگران ممیز باشیم اگر گویند چرا کردی گو
خدا فرمود رسول ﷺ ایشان را رها کرد و آب خواست و وضو باز کرد گفتند یا محمد اکنون ما را
بکسال مهلت ده تا برای بتان خود هدیه سازیم آنکه ایمان آریم رسول ﷺ اندیشه کرد که
ایشان را مهلت دهد خدای تعالی این آیت فرستاد « وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ » نزدیک بود که این

(۱) تیغ سفید ساخته شده از آهن آبدار گویا شهابی است در شب که لشکریان آن سیاهند .

(۲) این تفسیر قول دیگری است نه مرضی صاحب کتاب و بید می نماید پیغمبر اکرم (ص) را
چنین خاطری در ذهن گذشته باشد چون خداوند او را معصوم آفرید از فکر خطا و باطل و اگر معصوم
نبود از طرف خداوند این سخن صحیح بود .

(۳) یعنی رکوع و سجود نکنیم .

کافران ترا مفتون کنند و از جای خود بپرنند ازین قرآن که مابتو وحی کردیم تا چیزی دیگر بر ما فرا بافی (وَإِذَا لَاتُخَذُوكَ خَلِيلًا) پس آنکه ترا دوست گیرید. زجاج گفت این و لام صله است برای تأکید و معنی آنست که کادوا، و قول دیگر آنست که «إن» مخففه است از ثقیله برای آن لام در خبر اوست و التقدير: و إنهم کادوا یفتنونک. نزدیک بود که ترا بفریبند، و کاد فعل متقاربت و این فتنه اینجا ضلال و مکر و خدعه است، و گفتند مراد ضلال است و اصل فتنه نوعی امتحان باشد که بآن طلب کنند خلاص چیزی از آنچه باو ملامسه کرده باشند آنکه حق تعالی منت نهاد و گفت:

(وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئُنَا) و اگر نه آنستی که ترا بر جای بداشتیم بعصمت (لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَکُنْ إِلَيْنِهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) نزدیک بود که ساکن شدی با ایشان اندک از آن اقوال که گفتیم (۱).

(إِذَا لَادَ قَنَاكَ) جواب شرطی محذوف است یعنی اگر چنان کردی پس بچشانیدمی ترا ضعف عذاب الحیوة دو چندان عذاب که در حیوة باشد و دو چندان عقاب که در ممات باشد یعنی عذاب مضاعف کردمانی ترا در دنیا و آخرت از عظم موقع این معصیت و کثرت وقوع مضرت عند آن از هلاک مردمان. قتاده گفت چون آیه آمد رسول دعا کرد و گفت «اللهم لا تکنلی الی نفسی طرفه عین» بار خدایا مرا بامن مگذار یک چشم زخم زدن (ثُمَّ لَا تَجِدُ) آنکه گفت اگر چنین بودی تو بر ما یاری و پشنی نیافتی که ترا بر ما یاری کردی و عذاب حقاز تو باز داشتی.

(وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ) و این «إن» نیز مخففه است از ثقیله برای این لام باو ملازمست و نزدیک بود که ترا سبک گردانند از زمین (لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا) تا ترا از آنجا برون کنند یعنی از زمین مدینه. کلبی گفت مراد آن است که چون رسول ﷺ از مکه بمدینه آمد جهودان را خوش نیامد از آمدن رسول ﷺ بآنجا و دانستند که ازو بلاکشند گفتند یا محمد نه تو پیغمبری؟ گفت بلی گفتند پس تو دانی که این نه زمین پیغمبران است ترا

(۱) این آیه دلالت بر آن ندارد که پیغمبر میل بموافق آنان کرد و خداوند او را بازگردانید بلکه دلالت بر آن دارد که او را نگاهداشت تا متابعت نکند و البته عصمت انبیا بطف الهی است و اگر پیغمبر نبودند و این لطف الهی در باره آنان نبود مانند دیگر مردمان میل بباطل میکردند چون در عصمت مستقل ویی نیاز از خداوند نیستند مانند آنکه گوئیم اگر خداوند بخورشید نور نداده بود تاریک بود معنی آن نیست که وقتی خورشید تاریک بوده است.

بشام باید رفت و اگر تورا آنجا از روم خوفی بود خدا ترا نگاهدارد اگر پیغمبری، و آن زمین مقدسه است و اینجا نه جای پیغمبران است چه این شهر مجهول است (۱) رسول ﷺ خیمه‌ای بدرزده چهار میل از مدینه، و در بعضی روایات تا بذی‌الحلیفه بیامد و منتظر می‌بود تا اصحاب مجتمع شوند تا بشام رود چه گمان برد که جهودان این بطریق مودت می‌گویند خدای تعالی این آیه فرستاد «وإن کادوا لیستفزونک من الارض» ای ارض المدینه مجاهد و قتاده گفتند مراد اهل مکه‌اند و مراد بزمین زمین مکه است مجتمع شدند تا رسول را ﷺ از مکه بیرون کنند بقره و اگر بگردندی خدای تعالی ایشان را امهال نکردی بعذاب تا خدای تعالی پس از آن فرمود رسول را ﷺ که هجرت کند از مکه بمدینه. شهر بن حوشب گفت از عبدالرحمن بن غنم که جهودان بیامدند و گفتند یا ابا القاسم اگر تو پیغمبری ترا بشام باید رفت که آن زمین حشر و نشر است و جای پیغمبران است رسول ﷺ ایشان را باور داشت برخاست بغزای تبوک رفت و قصد او بشام چون بتبوک رسید خدایتعالی این آیت فرستاد «وإن کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها» و رسول را فرمود تا با مدینه رفت و گفت محبا و ممات تو آنجاست و مبعث تو از آنجاست (۲) «وإذألا یلبثون خلافاک» و آنکه گفت از پس تو مقام نکردندی و بنماندندی إلا روز گاری اندک. و اهل حجاز و ابوعمر و خواندند «خلقک» و باقی قراء «خلافاک» اعتباراً بقوله «فرح المخلفون بمقدمهم خلاف رسول الله» معنی یکی باشد قال الشاعر:

عَفَّتِ الدِّيَارُ خِلَافَهَا فَكُنَّا نَهَا
بَسَطَ الشَّوَابِطُ بَيْنَهُنَّ حَصِيرًا (۳)

ومثله قوله «وإذا لامتمتعون الا قليلا»

(سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا) همچنانکه عادت و طریقه ماست در پیغمبرانی که ما ایشان را پیش از تو فرستادیم چون امت ایشان را تکذیب کردند ما ایشان را هلاک کردیم با اینان هم نیز این کنیم که ما ایشان را کردیم و آن سنت و عادت آن بود که تا

(۱) این سخن از یهود بعید نمی‌نماید اما قبول کردن پیغمبر و خارج شدن از مدینه بصحت نپیوسته با اینحال آیه مکی است و اصل سخن کلبی صحیح بنظر نمیرسد و صحیح قول قتاده و مجاهد است و مراد زمین مکه . (۲) یعنی در قیامت .

(۳) شواطب زنان بوری بافند آنها که از برك خرما فرش و اثاث دیگر می‌سازند و شاعر وصف دیاری می‌کند که محبوب وی آنجا بود و سفر کرد و منازل آنها پس از دوری کهنه گشت گوید کهنه شد آن منزلها پس از رفتن آنزن مانند آنکه زنان بافنده میان خود حصیر آویزند و یکدیگر را نه بینند.

پیغمبرشان در میان ایشان بودی عذاب نکرده‌مانی ایشان را چون پیغمبر از میان ایشان بیرون آمدی ایشانرا عذاب آمدی یعنی که ایشان از عادت و سنت ما این شناخته‌اند چرا اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان بروی نه عذاب برایشان فرود آید؟ چه ایشان و جزایشان در حمایت تواند از عذاب. و ذلك قوله « و ما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم » (وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) و تو سنت ما را تحویل و تغییر و تبدیل نیابی یعنی کس آن نتواند گردانیدن و در نصب سنت کوفیان گفتند بنزع الخافض ای کسنته من قد أرسلنا و ربما قالوا بعدم الخافض و المعتمداً قدماًناه .

قوله (أقم الصلاة لدلوك الشمس) این امر است رسول ﷺ و امت را باقامت نماز از وقت دلوك آفتاب و در دلوك خلاف کردند. ابراهیم النخعی و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی و یمان و ابن زید گفتند دلوك غروب بود آفتاب را و براین قول امر باشد بنماز شام قال الشاعر :

هذا مقام قدّمي رباح
ذئب حتي دلكت براح (۱)

رباح اسم سائق الابل باشد و براح اسم للشمس علم مبنی علی الكسر كقطام و حذام و رقاش. و بروی براح بكسر الباء جمع راحة یعنی أن الناظر يضع كفه على حاجبه من شعاعها لينظر ما بقى الى غروبها و يقال ذلك النجم إذا غاب قال ذوالرمة :

مصاييح ليست بالوائق تقودها
نجوم ولا بالافلات الدوالك (۲)

و دلیل این تأویل حدیث عبدالله مسعود است که او گفت کان إذا غرب حاجب الشمس صلی المغرب و أفطر إن كان صائماً چون ابروی آفتاب فروشدی رسول ﷺ نماز شام کردی و اگر روزه داشتی روزه بگشادی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است و هی التي قال الله تعالی « أقم الصلاة لدلوك الشمس » و عبدالله عباس و عبدالله عمرو و جابر عبدالله انصاری و ابوالعالیه و عطا و قتاده و مجاهد و مقاتل و حسن و عبید بن عمیر گفتند دلوك كه از الوها و این روایت باقر و صادق علیهما السلام است دلیل این تأویل حدیث ابوسعید عقبه بن عمر است که او گفت رسول ﷺ گفت « أتاني جبرئيل لدلوك الشمس حين زالت فصلی بي الظهر » گفت جبرئیل بمن آمد در وقت دلوك آفتاب چون زوال بیوده

(۱) این جای پای رباح است راننده شتر راند بشتاب تا خورشید فرو شد یا آنقدر راند تا وقتیکه

دستها بر آب رو گذاشت و نگاه با آسمان کرد تا بداند بفروب چند مانده است .

(۲) مانند چراغند اما نه آنکه آنرا ببرند بدست و زمام، و ستارگانند اما غروب نمیکند .

بود او در پیش استاد و نماز پیش (۱) بکر دومن در پی او و ابو برزه گفت چون زوال آفتاب ببودی رسول ﷺ نماز پیشین بکردی و این آیه بر خواند «أقم الصلوة لدلوك الشمس» جابر بن عبدالله انصاری گفت رسول را ﷺ بدعوت خواندم با جماعتی صحابه چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول ﷺ از سرا برون آمد و گفت اخر جوا فهذا حين دلكت الشمس که این آنوقتی است که آفتاب بزوال رسید و اینقول اولی تر است برای آنکه جامع است نماز فرائض را جمله برای آنکه چون دلوك را بزوال تفسیر دهند نماز پیشین و دیگر (۲) در او شود و قوله (إلى غسقى الليل) نماز شام و خفتن در او شود (وَ قُرْ آناً الْفَجْرِ) نماز بامداد باشد پس آیت هر پنج نماز را مستغرق بود و دلیل دیگر بر صحت این قول آن است که جبرئیل ﷺ چون رسول را نماز آموخت ابتدا بنماز پیشین کرد چنانکه ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ گفت جبرئیل بمن آمد آنکه که زوال آفتاب بود و نماز پیشین بکرد من در پی او، برفت چون سایه هر چیزی هم چند (۳) آن شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او، چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او. چون شفق فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او، چون صبح بر آمد باز آمد و نماز بکرد و من در پی او، روز دیگر آمد آنکه که سایه هر چیزی هم چند (۳) آن بود و نماز پیشین بکرد من در پی او بودم چون سایه دو چند آن شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد نماز شام کرد چون دودانگ از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد و چون روز روشن شد باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبرانست که پیش از تو بودند آنکه گفت «ما بین هاتین الصلوتین وقت» از میان این دو وقت وقت است یعنی روز اول نماز باول وقت کرد و روز دوم باخروقت نماز کرد تا بدانند که اول کدام است و آخر کدام و از میان اول و آخر نماز توان کردن و مانند این خبر بر روایت جابر عبدالله انصاری آمد و بر روایت عبدالله عباس جز که در روایت جابر آمد که «صلی بی جبرئیل و أنا خلفه و الناس خلفی» جبرئیل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی من و باقی حدیث بر آن سیاق که گفتیم «إلى غسقى الليل» قيل غسقى الليل ظلما و قيل اول ظلما عبدالله عباس گفت بدو. الليل. قناده گفت صلوة المغرب. مجاهد گفت غروب الشمس ابو عبیده گفت سواده. قال قیس الرقیات :

(۱) نماز پیش نماز ظهر است .

(۲) نماز پیشین و دیگر نماز ظهر و عصر است که آیه شامل آنها گردد و اگر دلوك را بمعنی غروب

گیریم منحصر بمغرب و عشا شود .

(۳) همچند یعنی مساوی .

إِنْ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَسَقَا وَاشْتَكَيْتُ الْهَمَّ وَالْأَرْقَا (۱)

وغسق الليل يغسق غسوقاً إذا أظلم « وقرآن الفجر » ای قراءه الفجر یعنی صلوة الغداة بگفتیم که نماز شام و خفتن داخل است در غسق اللیل و مراد بقرآن الفجر نماز بامداد است و کنایت کرد ازو بقرآن و مراد قراءت است چه قراءت از جمله اُرکان اور کنی است، و در نصب او دو وجه گفتند یکی آنکه عطفست بر صلوة ای اقم قرآن الفجر، و دیگر بر اغراء ای عليك بصلوة الفجر ای الزمها ولا تقصر فيها («إِنْ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً») که نماز بامداد نمازی مشهود است یعنی فرشتگان شب و روز حاضر باشند باو برای آنکه وقت نزول اینان باشد و صعود ایشان باشد، فرشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند و فرشتگان روز در اول دیوان اگر باول وقت کند و این دلیل است بر آنکه تغلیس نماز بامداد مستحب است چنانکه مذهب ماست، و در آیت دلایست بر آنکه وجوب نماز باول وقت تعلق دارد چنانکه مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها خلافاً لاهل العراق. و ابوسلمه روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت نماز جماعت را تفضیل داده اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز و نماز بامداد را فرشتگان شب و روز حاضر آیند اگر خواهی بخوانی «إِنْ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً».

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ) «من» تبعیض راست از شب یعنی بعضی از شب بیدار شو «به» ای باللیل. مفسران گفتند تهجد بیداری باشد پس از خواب يقال تهجد إذا نام و إذا سهر، وهو من الاضداد. یکی از جمله انصاریان گفت من بارسول الله بودم در سفری شب در آمد گفتم بنگرم تا رسول نماز چگونه میکند گفت رسول بخفت چون بیدار شد سر سوی آسمان کرد و پنج آیه از آخر آل عمران بخواند. «إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - إِلَى قَوْلِهِ - إِنَّكَ لَآتِخِلِفُ الْمِعَادِ» آنکه مسواک بر گرفت و کار بست آنکه قربه آب بر گرفت و وضوی نماز باز کرد و نماز کرد ماشاء الله آنکه بخفت، آنکه برخاست همچنان کرد که اول کرده بود. بدانکه نماز شب از جمله سنت های مؤکده است و رسول در وصیت امیر المؤمنین علی را میگوید «یا علی عليك بصلوة اللیل عليك بصلوة اللیل عليك بصلوة اللیل» بر تو باد که نماز شب کنی سه بار تکرار کرد برای تأکید و رسول گفت «من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار» گفت هر کرا نماز بسیار بود بشب رویش نیکو بود بروز و همچنین گفت «بشر المشائین إلى المساجد فی ظلم اللیل بالنور التام يوم القيمة» مرده ده روندگان بمسجدها را در تاریکی شب بنور تمام روز قیامت، وقت نماز شب آنکه

(۱) امشب تاریک شد و من از اندوه و بیداری رنج می برم .

بود که شب بنیمه رسد در نصف آخر شب مستحب آنستکه برخیزد و برجامه خواب بنشیند تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قولهم «الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لابعده وأحمده» تا آخر، آنکه مسواک برگیرد و کار بندد آنکه بمیان سرای آید و در اطراف آسمان نگرد و بگوید «الهی غارت النجوم و نامت العیون» تا با آخر دعا چنانکه در کتب عبادات مسطور است آنکه پنج آیه از آخر آل عمران بخواند . «إن فی خلق السموات والارض - إلی قوله - إنک لا تخلف المیعاد» آنکه برخیزد و وضوی نماز باز کند بشرایط خود آنکه بنماز گاه آید و روی بقبله آرد و بگوید «أللهم انی أتوجه الیک بنبیئک نبی الرحمة و آله و أقدمهم بین یدی حوائجی للدنیا و الآخرة - إلی آخر الدعاء» آنکه هفت تکبیر بگوید و تکبیر نماز بندد و آیه و جهت وجهی بخواند و الحمد بخواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله و میان هر دو رکعت دعائیست مخصوص اگر داند بخواند و آنکه شش رکعت نماز دیگر بکند با آنچه خواهد و داند و مستحب آن است که سورت های دراز خواند در او چون سورة الانعام و الکهف و الانبیاء و مانند این اگر داند و وقت دارد، آنکه دو رکعت شفع کند در رکعت اول الحمد و سورة الملك و دوم بالحمد و هل أتئی علی الانسان و اگر وقت ندارد بر معوذتین اقتصار کند آنکه فصل کند میان شفع و وتر بسلام و دعائیست مخصوص بخواند آنکه نماز وتر بکند یکر رکعت با آنچه خواهد از قرآن آنکه دعای وتر بخواند و اگر دعاء معین نداند آنچه داند بخواند و خیر خود را و مسلمانان را از خدا بخواهد و مستحب است که چهل مؤمن را نام بگوید یا بیشتر و از خدای بخواهد (۱) آنکه رکوع کند چون سر بردارد از رکوع دعای مخصوص بخواند و نماز تمام کند اگر صبح اول بر آمده باشد رکعتی الفجر بکند و الا تسبیح و تهلیل میکند تا صبح بر آمدن چون صبح دوم بر آید نماز فریضه بکند فهدنا معنی قوله «فتهجّد به» و قوله (نَافِلَةٌ لِّكَ) عبدالله عباس گفت خاصّة لك . مقاتل حیّان گفت کرامة و عطیّة لك . و بروایتی دیگر عبدالله عباس گفت فریضة لك و گفت نماز شب بر رسول واجب بود و بر دیگران سنت و اینقول اصحاب ظاهر است و اصحاب اخبار . (۲) بعضی دیگر گفتند در اول شرع نماز شب بر رسول واجب بود . آنکه خدایتعالی تخفیف کرد از او . قتاده

(۱) یعنی آمرزش و مغفرت .

(۲) اصحاب اخبار و اهل ظاهر با سایر علماء از دو جهت فرق دارند یکی آنکه هر حدیث مکتوب را بی دقت در اسناد معتبر می شمارند و بدان اعتماد میکنند و سهو و غلطی بر راویان اخبار جایز نمیدارند و دیگر آنکه معنی ظاهر هر لفظ و کلمه را آنطور که ابتداء بنظر می رسد معتبر میگیرند و احتمال آنکه شاید در

و فرّاء گفتند تطوُّعاً لك و فضیلة ، و عامه فقهاء بر اینند و اصل نافله زیاده بود من قوله تعالی « ووهبنا له إسحق و یعقوب نافلة » ای زیاده و غنیمت را برای آن نفل خواندند که این زیادت کرامتی بود که خدایتعالی داد این امت را . و آنانکه گفتند فریضه بود بر رسول گفتند معنی آن است که زیاده لك علی الفرائض (عسی أن ینعشك ربك) امید آنرا که خدایتعالی ترا بمقام محمود رساند، و مفسران گفتند لعلّ و عسی از خدا واجب باشد، و اما آنچه تحقیق است آنست که گفتیم در چند جای از این کتاب و آنکه این طمع و رجاء راجع نیست با خدایتعالی بل بامكلف تا مغری نشود بقبح باین امان ، و اما مقام محمود بیشتر اهل علم بر آنند که مقام شفاعت است و آن مقامی است که یغبط بها الاولون و الآخرون او را بر مقام تمنّا کنند او لیلان و آخرینان . عبدالله مسعود را پرسیدند که مقام محمود چیست ؟ گفت فردای قیامت خلائق را در صعیدی بدارند هر کس سخن نیارد گفتن اول کس که او را بخوانند رسول ما باشد چون او را بخوانند او گوید لبیک و سعیدک و الخیر فی یدک و الشرّ لیس إلیک و المهدی من هدیت و عبدک بین یدیک منک و بک و لك و إلیک لا ملجأ و لا منجأ منک إلا إلیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت فذلک قوله تعالی « عسی أن ینعشك ربك مقاماً محموداً » قتاده روایت کرد از انس مالک از رسول که او گفت روز قیامت مؤمنان گناهکار مجتمع شوند خدایتعالی ایشان را الهام دهد تا گویند بیائید تا شفیع انگیزیم بخدایتعالی تا باشد که ما را از این مقام برهاند . آنکه بیایند بنزدیک آدم و گویند یا آدم الصفی تو بنده ای که خدایتعالی ترا برگزید و بدست قدرت خود بیافرید و فرشتگان را پیش تو بسجود آورد و ترا نامها پیاموخت اگر شفاعت کنی برای ما از خدا، آدم گوید « لست هناك » نیستم من و آن پایه ندارم مرا خطیّتی هست که از آن شرم میدارم از آنجا بیایند بر نوح گویند ای نوح تو اول پیغمبری که خدایتعالی بكافه خلقان فرستاد اگر شفاعت کنی ما را گوید من این پایه ندارم بابراهیم روید . بنزدیک ابراهیم خلیل آیند و گویند ما را شفیع باش نزدیک خدایتعالی گوید لست هناك من این قوه ندارم بموسی روید . بیایند بموسی او نیز جواب دهد که بعیسی روید . همچنین بعیسی آیند او گوید این پایه کس را نباشد الاّ محمد را که او سید اولین و آخرینست و ایشان پیش من آیند و پیش من صف کشند و مرا گویند ای سید اولین و آخرین ما را شفیع باش بنزدیک خدایتعالی که آن پایه که تراست امروز کس

❖ فهم معنی خطا کرده و اشتباه کرده باشند نمیدهند و باور ندارند اینکه خدایتعالی و معصوم غیر آن معنی که بذهن آنها رسیده است خواسته باشند با ادله و قرائن . چنانکه از این آیت اختصاص رسول فهمیدند بحکمی دون امت و آن احتمالات دیگر که در این تفسیر مذکور است بذهن آنها خطور نکرد و در فهم خود شك نکردند .

را نیست گفت من برخیزم و ایشان دو صف کشیده باشند و من در میان ایشان بروم پیش خدای بروم و دستوری خواهم چون دستوری یا بم برو در آیم پیش خدای تعالی حق تعالی گوید سر بردار و بخواه تا چه می خواهی تا بدهندت ، و شفاعت کن تا ببخشند من سر بردارم و خدای را بستایم بتمجیدی که مرا موخت آنکه شفاعت کنم ، چندانی که مرا حد برزده باشند بمن بخشد. یازد گمراجت کنم و پیش خدای تعالی بروی در آیم خدای تعالی گوید سر بردار و بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت کن تا قبول کنند من دگر باره بشفاعت در آیم از خدای بحدی شفاعت کنم و قبول افتد و من ایشان را ببهشت فرستم، دگر باره بروی در آیم و شفاعت خواهم گویند سر بردار و بخواه بخوام جهانی دگر را بمن بخشند بار چهارم گویم بار خدایا جماعتی مانده اند که ایشان را قرآن محبوس بکرده است یعنی بحکم قرآن محبوسند بحق چندانی شفاعت میکنم تا هر کس را که گویند «لا اله الا الله» باشد و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخوام و بمن بخشند تا چندانی شفاعت کنم که در دوزخ جز کافر محض نماند. بزید بن صهیب گفت من مردی برنا بودم و برأی خوارج بودم که فاسق را کافر گویند برخاستم با جماعتی بسیار بحج رفتیم چون بمدینه رسول در آمدیم جابر عبدالله انصاری را دیدم پشت بستونی باز داده و دگر روز چنان میکرد ، من از سر جوانی گفتم یا صاحب رسول الله این چه حدیث است که تو میگوئی و خدای تعالی میگوید «ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيتهم وما للظالمين من انصار» و میگوید «کلما اردوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها» ؟ مرا گفت ای جوان تو قرآن دانی؟ گفتم آری گفت مقام محمود خوانده هستی رسول را فی قوله «عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا»؟ گفتم آری آن چه مقام است ؟ گفت آن مقامیست که خدای تعالی او را آنجا بدارد و بشفاعت او خلقی را از دوزخ بیارد. آنکه در این حدیث گرفت و آنچه از رسول شنیده بود تا بآنجا رسید که صراط چگونه بر دوزخ نهند و خلقان بر او چگونه گذر کنند. آنکه گفت رسول فرمود گروهی را از دوزخ بیارند پس از آنکه سوخته شده باشند و سیاه گشته چون چوب آبنوس و ایشانرا بجوئی از جوئیهای بهشت برند و بشویند از آنجا بر آیند بمانند کاغذ سفیدی. ما از براو بیامدیم و گفتیم همانا این پیر دروغ میگوید بر رسول روز کی چند در مدینه مقام کردیم و بائی در ما افتاد که از ما جز یکمرد از مدینه بیرون نیامد باقی بمردند. زهری روایت کرد از زین العابدین از پدرش از جدش از رسول ﷺ که او گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا زمین را بکشند همچنانکه ادیم تا هیچ آدمی را بیش از آن جای نباشد که پابر-

زمین نهد اول کس را که بخوانند من باشم و جبرئیل برداست من باشد ، من گویم بار خدایا این خبر داد مرا که تو اورا فرستادی بر من به پیغام ، حق تعالی گوید راست گفت من فرستاده ام اورا ، آنکه بشفاعت در آییم (۱) گویم بار خدایا بندگان تواند و ترا پرستیده اند در اطراف زمین مرا اجابت کنند ، آنمقام محمود است .

ابوالزعره روایت کرد از عبدالله سلام که او گفت اول شفیع روز قیامت روح القدس باشد جبرئیل پس ابراهیم پس موسی و عیسی پس پیغمبر شما بر خیزد و شفاعت کند و کس او را آن شفاعت نباشد که اورا ، آن مقام محمود است . قتاده گفت از انس مالک که رسول گفت فردای قیامت براق را پیش من آرند گوید بآن خدای که ترا بحق بخلق فرستاده است بر من ننشینی تا ضمان شفاعت نکنی مرا . و روایاتی دیگر آنستکه مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش یا بر کرسی . عبدالله عمر روایت کرد از رسول این آیت بر خواند آنکه گفت خدایتعالی ما را چندانی نزدیک گرداند تا ما را بر عرش نشاند و لفظ دیگر تا ما را بر سریر نشاند ، ابو وایل روایت کرد از عبدالله مسعود که رسول گفت خدای تعالی ابراهیم را خلیل گرفت و صاحب شما را یعنی مرا ، او خلیل خداست و گرامی ترین خلقان بر خدا . آنکه بر خواند « عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً » آنکه مرا بر عرش نشاند . سیف السدوسی روایت کند از عبدالله سلام که او گفت روز قیامت کرسی را بیارند و در پیش عرش بنهند و پیغمبر شما بر آنجا نشیند . ولایت از مجاهد حدیث عرش روایت کرد و از این امتناعی نیست چو عرش خدای تعالی را نه جای نشست است .

(وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ) عامه قرآء مخرج و مدخل خواندند بضم هر دو میم بمعنی إدخال و إخراج . و حسن بصری مدخل و مخرج خواند بمعنی الموضع ، و مفسران در تأویلش خلاف کردند عبدالله عباس گفت و حسن و قتاده « اَدْخَلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ » بار خدایا مرا در جای صدق بر یعنی مدینه و از جای صدق بیرون بر یعنی مکه . و مفعول هم مصدر باشد هم موضع باشد و هم مفعول باشد ، و آیت گفتند آنکه آمد که رسول ﷺ هجرت فرمودند . أبو حمزة الثمالی روایت کرد از صادق جعفر بن محمد رضی الله عنه از پدرانش از رسول ﷺ که رسول ﷺ این آنکه گفت که در غار شد از مکه بیرون آمده پس مراد بمدخل غار است . ضحاک گفت « اَدْخَلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ » مرا از مکه بیرون آر « وَاُخْرِجْنِيْ

(۱) یعنی شفاعت مرا قبول کنند و همرا بپخشند .

مخرج صدق، و مرا باز در مکه بر درأول ایمن و در دوم ظافر . عطاء گفت از عبدالله عباس
 أدخلنی مدخل صدق فی القبر، مراد آن است که مرا در گور برو آن جای صدق است و مرا از
 گور بیرون آر بقیامت بمحشر و آنجای صدقست . مجاهد گفت أدخلنی فی أمرک الذی أرسلتني
 مرا در آن کار بر که مرا برای آن فرستادی از اداء شریعت و تبلیغ رسالت و مرا از عهده
 تکلیف و تبعیت گذاردن آن بیرون آر در هر دو حال با صدق . و کلبی گفت این آنکه گفت که
 از تبوک باز گشت گفت مرا در مدینه بر واز مدینه بیرون آر و با مکه برفتح بر آورده برابر
 من . عطاء گفت أدخلنی فی طاعتک مرا در طاعت خود بر بصدق و اخلاص واز عهده آن بیرون
 آر چون گذارده باشم بی تقصیر . قتاده گفت از حسن أدخلنی مدخل صدق مرا به بهشت بر، و
 آخر جنی مخرج صدق مرا از مکه بمدینه بر تا دعا جامع باشد دنیا و آخرت را . بعضی دیگر
 گفتند معنی آنستکه در هر کاری که مرا در او خواهی بردن بصدق بر و از او بصدق بیرون آر
 و مرا از آنان مکن که یدخل بوجه و یخرج بوجه که بر وی در شود و بر وی بیرون آید «فان»
 ذا الوجهین لایکون آمیناً عندالله، که دو روی بنزدیک خدا آمین نباشد (وَاَجْمَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
 سُلْطَانًا نَصِيرًا) و مرا از نزدیک تو سلطان و حاجتی کن منصور . مجاهد گفت «سلطاناً نصیراً»
 ای حجة بینة . حسن گفت ملکاً قویاً ، ملکی قوی که مرا بآن نصرت کنی بر آنان که بر من
 دشمنی کردند و عزیزی ظاهر گردان که دین تو بآن راست دارم . خدای تعالی او را باین دعا
 مُلْکِ پارس و روم وعده داد . قتاده گفت رسول ﷺ دانست که او را در این کار قوت نباشد إلا
 بسطانی از قبل خدای تعالی . از خدای تعالی سلطانی خواست منصور قوی مؤید من قبل الله
 تعالی برای کتاب خدا و اقامت حدود او ، و این سلطان رحمتی باشد از خدای تعالی که اگر
 نه آن رحمت بودی بهری بر بهری غارت کردند و قوی ضعیف را بخوردی . بعضی دیگر گفتند
 فتح مکه خواست . کلبی گفت مراد باین سلطان نصیر عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه است
 که رسول ﷺ او را بمکه عامل کرد و گفت برو که من ترا عامل کردم علی اهل الله یعنی
 اهل حرم خدای را و مردی سخت بود بر فاسقان و لیسین بر مؤمنان او گفت والله اگر کسی از
 نماز جماعت باز اپستد گردنش بزخم که تخلف نکند إلا منافقی . اهل مکه گفتند بر اهل خدای
 عامل کرده ای عتاب بن اسید را و او اعرابی جلف عامی است رسول ﷺ گفت من در خواب دیدم
 که عتاب بن اسید بدر بهشت فراز آمد و در بجنبانید جنبانیدنی سخت در بگشادند و او در رفت
 خدا باو اسلام را نصرت کرد و او مسلمانان را نصرت کرد بر کافران پس سلطان نصیر آنست .

(وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ) (اى جاء القرآن و ذهب الشيطان، زهق اى بطل و هلك، اين قول قتاده است. سدى گفت حق اسلامت و باطل شرك و گفتند حق دين خداست و باطل اُصنام و اوثان، ابن جريج گفت حق جهاد است و قتال (اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) كه باطل مادام زاهق بوده است و هو من قولهم زهقت نفسه إذا خرجت. و زهق السهم إذا جاوز الغرض؛ چون تیر از نشانه بگذرد و ضایع شود، عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند چون رسول ﷺ مکه بگشاد پیرامن مکه سید و شصت بت نهاده بودند و هر قومی روی بصنم خود کرده رسول ﷺ بر آن بتان میگردید و چوبکی در دست داشت آهني در سر آن زده و در چشم و روی و پهلوی آن بتان میزد و میخواند «قل جاء الحق و زهق الباطل اِنَّ الباطل كان زهوقاً» بهر بت كه بگذشت آن بت بروی در آمد، مشرکان بایکدیگر گفتند بسر سخت سحراست این بت.

(وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) (آنكه خدای تعالی گفت ما فر فرستیم از قرآن آنچه اوشفاعت و رحمت مؤمنان را و وجه تشبیه قرآن بشفا سه معنی دارد یکی آنكه بردست آنكس كه ظاهر شد دلیل نبوت و صدق او كرد تا مردم از حیرت و ضلالت باو هدایت یافتند و خلاص، چون بیماری كه از علت شفا یابد. و وجه دوم آنكه در او بیانست و أدله واضحه كه صاحب شك و شبهت چون در او نظر كند بعلم رسد و علم شك او زایل كند و چون قدیم تعالی شك و نفاق را به بیماری تشبیه كرد فی قوله «فی قلوبهم مرض» اى شك و نفاق علوم و أدله را و صف كردن بشفا احسن الوصف و اوقع التشبیه. و وجه سیم آنكه ممتنع نبود كه مردم باو تبرك كنند و استشفاء و باو طلب شفا كنند چه اخبار و اورد است باین و از جمله نامهای فاتحه یکی سوره الشفاست و صادق ﷺ گفت هر كه را بیماری باشد باید كه بامداد چون روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد برو دمد اگر به نشود روزی دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفا إلا بیماری كه أجل او در آن بود. رسول ﷺ گفت «القرآن هو الدواء» هر كه او بقرآن طلب شفا نكند خداى تعالی او را شفا مدهد (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) و این قرآن كافران را نیفزاید جز زیانكاری برای آنكه یاو انتفاع بر نگیرند و در او اندیشه نكنند تا باو مهتدی شوند. همام گفت از قتاده شنیدم كه او گفت هیچكس نباشد كه با قرآن مجالست كند و إلا از نزدیک او یا زیادتی یا نقصانی بر خیزد. یعنی كه قرآن شفا و رحمت است مؤمنان را و خسارت و زیانست ظالمان را و كافران را و این آیت بر خواند. قوله تعالی :

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ

و چون نعمت بخشیدیم بر آدمی رو گردانید و دور گرفت خود را و چون رسید او را شری باشد

يُوسَىٰ (۸۶) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ

مایوس بگو هر کس کار میکند بر طبیعت خود پس پروردگار شما دانایتر باشد بآنکه او هدایت یافته

سَبِيلًا (۸۷) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا

راهرا و میپرسندت از روح بگو روح از امر پروردگار منست و نه داده شدید از علم مگر

قَلِيلًا (۸۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتُمْ لَتَنذِهَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا

اندکیرا و اگر خواهیم هر آینه ببریم بآنچه وحی فرستادیم بسوی تو پس نمی‌یابی مر خود را بآن بر ما

وَ كَيْلًا (۸۹) إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۹۰) قُلْ لَّئِنْ

کارسازی مگر بخشایشی از پروردگارت بتحقیق بخشش او باشد بر تو بزرگ بگو هر آینه اگر

اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ

گرد هم آیند انس و جن بر اینکه بیاورند بمانند این قرآن نمی‌آورند بمانند آن و اگر باشند

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۹۱) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ

پاره آنها مر پاره ای را پشت و بتحقیق گردانیدیم ما برای مردمان در این قرآن از هر داستان پس سر باز زدند

أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۹۲) وَقَالَ الْكَاذِبُونَ نَبِيُّ رَسُولِ اللَّهِ كَذِبٌ وَإِن كُنَّا لَنَظُنُّكَ كَاذِبًا

بیشتر مردم مگر ناسپاسی را و گفتند هرگز نگریم مر تورا تا روان سازی برای ما از زمین

يَنْبُوعًا (۹۳) أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّجِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِ لَهَا فَتَجْرِ بِهَا (۹۴)

چشمه ای را یا باشد مر ترا بهشتی از خرما بن وانگور پس روان کنی نهرها را در آنها روان کردنی

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۵)

یا فرود آری آسمانرا چنانکه پنداشتی بر ما پاره پاره یا بیاوری بخدا و فرشتگان دسته دسته

أَوْ يَكُونُ لَكَ يَبْتُ مِّن زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنزِلَ

یا باشد مر ترا خانه ای از طلا یا بالا شوی در آسمان و هرگز نمی‌گرویم ما بر شدنت را تا فرود آری

عَلَيْنَا كِتَابًا بِقُرْؤِهِ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۶) وَمَا مَنَعَ

بر ما کتابی را که بخوانیم آنرا بگو منزله است پروردگار من آیا هستم مگر آدمی فرستاده و چه باز داشته

النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۷)

مردم را که بگروند چون آمدشان هدایت مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدا آدمی را فرستاده

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَاتٌ
بگو اگر بود در زمین فرشتگانی راه میرفتند بآرام هر آینه میفرستادیم بر آنها از آسمان فرشته‌ای را
رَسُولًا (۹۸) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۹)
پیغمبر بگو بس است خدا گواه میان من و میان شما بتحقیق او باشد به بندگانش آگاه بینا

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وهر که راه‌دایت کند خدا پس اوست راه‌یافته و هر که را گمراه کند پس هرگز نیایی مر آنها را دوستاران از غیر او
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِياً وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَا لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ كُفًا
و برانگیزیم آنها را روز رستخیز بر روهاشان کور و گنگ و کر جایگاه آنها دوزخ است هر چند
خَبَتٌ زِدْنَا لَهُمْ سَعِيرًا (۱۰۰) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا إِذَا
فروشنینند افزائیم آنها را آتش این است اجر آنها بجهت آنکه آنها کفر ورزیدند بآیت‌های ما و گفتند آیا چون
كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۱۰۱) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
باشیم استخوان و پوسیده آیا ما برانگیخته کردیم آفرینشی تازه آیا و نه فکرستند که خداست آنکه

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ
آفرید آسمانها و زمین را تواناست بر آنکه بیافریند مانند آنها را و گردانید آنها را مدتی نیست شکی
فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۱۰۲) قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي
در آن پس امتناع کردند ستمکاران مگر ناسپاسی را بگو اگر شما مالک شوید خزینهای رحمت پروردگازمرا

إِذَا لَمْ تَسْأَلْنَاهُمْ لَوْلَا ظَنُّكُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۳) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آتَاتٍ
آنگاه امساک کنید از ترس نفقه کردن و باشد آدمی تنگ گیرنده و بتحقیق دادیم موسی را نه معجزه

بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ
روشن پس بیس اولاد یعقوب را چون آمد آنها را پس گفت مر او را فرعون بتحقیق من هر آینه میپندارم ترا
يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا (۱۰۴) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هُوَ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
ای موسی سحر شده گفت بتحقیق دانستی نفرستاد اینها را مگر پروردگار آسمانها و زمین

بَصَائِرَ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۵) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ
معجزه ها و بتحقیق من هر آینه گمان میکنم ای فرعون هلاک شده پس خواست که پراکنده کند آنها را از زمین

فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۶) وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ

پس غرق کردیم او را و هر که با او بود همه را و گفتیم از پس او مر اولاد یعقوب را ساکن شوید زمین را

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا * وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

پس چون آمد وعده آخرت آوریم شمارا بهم پیچیده و بحق فرستادیم آنرا و بحق فرود شد و فرستادیم ترا

إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۷) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ

مگر مژده دهنده و بیم کننده و قرآنی را که پراکنده فرستادیم تا بخوانی آنرا بر مردم بر تانی

وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۸) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

و فرود فرستادیم آنرا فرود فرستادنی بگو بگرید با او یا نگرید بتحقیق کسانی که داده شدند علم را از پیش او

إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ

چون خوانده شود بر آنها برو می افتند بر زنج ها سجده کننده و میگویند منزله است پروردگارا اگر باشد

وَعَدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۹) وَيَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ يَسْجُدُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۱۰)

و وعده پروردگارا کرده شده و برو می افتند بر زنجهای خود میگیرند و میافزایدشان فروتنی

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا

بگو بخوانید خدا را یا بخوانید بخشنده را هر کدام را بخوانید پس او را ست نامهای نیکو و آواز برمدار

بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۱) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

بنماز خود و آهسته مکن آنرا و بجو میان این راهی را و بگو سپاس مر خدا را آنکه

لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَاوِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ

نگرفت فرزندی را و نمیباشد مر او را شریکی در پادشاهی و نمیباشد مر او را دوستداری از مذلت و بزرگ شمار او را

تَكْبِيرًا *

بزرگ شمردنی .

قوله تعالی (وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ) خدای تعالی در این آیت صفت کفران نعمت

آدمی گفت که چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت از تن درستی و روزی فراخ و کارروانی (۱)

و کامروائی و نظام امور و اتساق احوال بطر گیرد او را بر گردد و اعراض کند (وَتَا

بِجَانِبِهِ) و جانب خود از ما دور دارد و ما را نخواند و از ما نخواهد و چون مستغنی شود قیام بحق

مارها کند. والنأی البعد. قرآء در این کلمه خلاف کردند ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه فی بعض الروایات عنهم خواندند نای بفتح النون و إمالت الف بیاء ، و کسائی و حمزه و خلف در سایر روایات از ایشان خواندند نای بکسر نون و الف علی التفخیم و إمالت در طریق اتباع کسره از پی کسره ببردند ، و باقی قرآء خواندند بفتح نون و ألف علی التفخیم ، و این لغت اهل حجاز است ، ابو-جعفر و ابن عامر خواندند و ناء بوزن شاء آنکه آن را دو وجه باشد یکی آنکه مغلوب نای بود چون رأی، و دوم آنکه از نوء باشد و آن نهوض بود یعنی مستقل شود بخود و نماید که من بجانب خود قیام خواهم کردن و أنشد المبرّد عن ابی عبیده :

أُغْلَامٌ مُعَلَّلٌ رَأَى رُؤْيَا فَهَوَّ يَهْدِي بِهَا رَأَى فِي الْمَنَامِ (۱)

أراد رأی ، بیت شاهد و جه اولست از قلب ، و بعضی أهل لغت گفتند ناء إذا نهض و إذا جلس وهو من الاضداد أي جلس بجانب یعنی ببر خود بنشیند (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسَى) و چون او را شری و آفتی و مضرتی و بیماری و درویشی رسد نومید شود و آن علامت لؤم و دنائت نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشند و در شدت جزوع و یئوس .

(قُلْ) آنکه گفت بگو ای محمد اینانرا که باین صفتند (كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ) هر کس کار در خور خود کند بر عادت و بر حالت خود علی ما یشا کله چنانکه با او ماند و در خور خود . و ابن عباس گفت علی ناحیته . مجاهد گفت علی حدّه ، حسن و قتاده گفتند علی نیته ، ابن زید گفت علی دینه . مقاتل گفت علی حدّه . لئنه . قرآء گفت علی طریقه . ابو عبیده گفت علی خلیقه ، و این اقوال متقاربست و معنی آنکه در پیش بگفتیم . قولی دگر گفتندو آن آنست علی شاکلته ای علی اشتباهه من قولهم أشکل علیه الامر . بر قول اول از شکل باشد و آن میثل است ، بر دوم از إشکال که اشتباهست . و قول اول روشن تر است برای آنکه مورد آن میثل است که گفتند کل امرء یشبه فعله و کل رجل وضعته ، و کل إناء ترشح بما فيه (فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا) خدای شما عالمتر است بآنکه بر راه راست مستقیم تر است و مهتدی تر . و برای آن گفت عقب آن آیت که « قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ » تا نومید نشوند ، و اگر در حال نعمت کفران و بطر کرده باشند که خدای نعمت باز نگیرد اگر چه ایشان مستحق هر عقوبت باشند چو هر کس کار در خور خود کند و آنچه بدو لایق باشد . و

(۱) این بیت در تفسیر طبری بوجه دیگر روایت شده و معلل آنست که آرزو و امید بسیار در دل

می‌پرورد . یعنی آیا جوانی آرزومند و امیدوار خوابی دیده است و هذیان می‌گوید بآنچه در خواب

دیده است .

قوله «سیلا» نصب او بر تمیز است .

قوله (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ - الآية) ای محمد ترا از روح میپرسند بگو که روح در فرمان خداست. عبدالله مسعود گفت با رسول ﷺ می‌رفتیم در مدینه بجماعتی جهودان بگذشتیم بعضی گفتند از روح بپرسی اورا، بعضی دیگر گفتند بپرسی از او، عبدالله گفت من از پس او بودم وحی باو فرود آمد روی بجهودان کردو این آیت برایشان خواند گفتند ما نگفتیم نباید پرسید آنچه گفتند مادر توراۃ همچنین یافتیم که روح از فرمان خداست . عبدالله عباس گفت جهودان رسول را گفتند ما را خبرده تا روح چه باشد و روح را در تن چگونه عذاب کنند رسول ﷺ جواب نداد برای آنکه چیزی فرو نیامده بود در این معنی، جبرئیل آمد و آیت آورد، و روایت کردند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند از محمد بپرسید که روح چه باشد، و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند و از مردی که بشرق و غرب جهان نرسید اگر از همه جواب دهد پیغمبر نیست، و اگر از همه جواب ندهد پیغمبر نیست ، و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی نه ، پیغمبر است . بیامدند و پرسیدند خدایتعالی فرو فرستاد در باب مفقودان اول زمان « أم حسب أن أصحاب الكهف والرقيم - الآية » و در باب آن مرد که در شرق و غرب زمین برسد فرود آمد قوله « و يسئلونك عن ذی القرنین » و در روح فروه آمد « و يسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي » مفسران خلاف کردند در آنکه این روح چیست که ایشان پرسیدند حسن و قتاده گفتند جبرئیل است و از شاه ولایت امیر المؤمنین علی ﷺ روایت کردند در این آیت که او گفت روح نام فرشته است که او را هفتاد هزار رویست ، و بر هر روئی هفتاد هزار دهان ، در هر دهنی هفتاد هزار زبان ، بهر زبانی هفتاد هزار تسبیح میکند ، از هر تسبیح از تسبیحات او خدای تعالی فرشته ای میآفریند که با فرشتگان میبرد تا بروز قیامت . عبدالله عباس گفت روح خلقی است از خلقان او خدایتعالی ایشان را بر صورت بنی آدم آفریده است دست و پای و سرو روی دارند طعام و شراب خورند فرشته نیستند . سعید جبیر گفت خدایا هیچ خلق نیست عظیمتر از روح جز عرش و اگر خواهد تا هفت آسمان و هفت زمین فرو برد بیک لقمه تواند بیک روی بر صورت فرشتگانست و بیک روی بر صورت آدمیان روز قیامت بر راست عرش باستند فرشتگان دیگر دون او و او نزدیکتر فرشته است بنزدیک خدایتعالی امروز و جای او بنزدیک حجاب هفتم است و روز قیامت هم مقربتر فرشته باشد و او از جمله آنان باشد که

روز قیامت شفاعت کنند از برای اهل توحید اگر نه آنستی که میان او و فرشتگان حجاب هست از نور، اهل آسمان از نور او سوخته شدند. بعضی دگر گفتند این روح است که در آدمی مرکبست که قوام حیات بآنست که آدمی باو زنده باشد و بقصد او زنده نماند (۱) و بعضی دگر گفتند مراد بروح قرآنست و قوله (مِنْ أَمْرِ رَبِّي) برای آن گفت که ایشان گفتند خبرده مارا از این قرآن که بر تو فرود میآید که قدیمست یا محدث او گفت « من امر ربی » از فرمان محدث خداست یعنی محدث است و از فرمان خدای صادر است. بعضی دگر گفتند مراد عیسی است که ایشان را در او شبهه افتاد تا چگونه بی پدر پدید آمد و روح نامی است مشترك میان این چیزها (وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا لَقَلِيلًا) آنکه باز نمود که شما آدمیان از علم نصیب ندارید إلا اندکی (۲).

قوله (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّهُ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا) آنکه گفت اگر ما خواهیم این قرآن که بر تو وحی کرده ایم ببریم آنکه تو بر ما بآن وکیل نیابی که پای مردی و وکیلوری (۳) کند ترا، در این دو قول گفتند: یکی آنکه اگر خواهیم این شرع که بر تو فرستادیم ببریم آنرا بطریقه نسخ چنانکه با پیغمبران دگر کردیم. و قولی دگر آنست که اگر ما خواهیم

(۱) اینقول بنظر درست تر می آید که سؤال از روح و حقیقت او از دیر زمان میان ملام جهان مقداول بود خاصه یهود و خاصه آن جماعت از یهودان که با فلاسفه یونان آمیخته و از عقاید آنها و اختلافشان در باره روح اطلاع یافته بودند و تعجب بشردر باره روح از آنستکه می بینند قدرتی است برخلاف طبیعت و گوئی بر ضد وی در نبرد است و گوشت و پوست و استخوانرا چون بخود رها کنند زود پوسیده و متفن و پراکنده می گردد و از جای نمی جنبند و روح او را سالها از فرسودگی و تمفن نگاه میدارد و ب حرکت و سخن می آورد و تعقل و ادراک میکند و اینها هیچ يك کار جسم نیست جسم سنگین است و سوی پائین میل دارد و روح بر میجهد و جسم را میجهاند، و زنده بودن غلبه روح است بر جسم و مردن فیروز آمدن جسم بر روح پس خود روح از چه مبدعه و منشاء است؟ خداوند جوابداد مبدعه آن از فرمان پروردگار است و مانند نور خورشید بر ابدان جسمانی تاییده و اگر فرمان الهی نبود و از و راه عالم طبیعت دستوری نرسیده و فروغی نتافته همه چیز جماد بود و صامت.

(۲) آنچه افلاطون و ارسطو و سایر حکما در باره روح گفتند صحیح اما بسیار مجمل است و بیش از این نیست که روح موجودی است مجرد مستقل از بدن و باقی پس از فناء بدن مانند کسی که بدانند در مغرب مملکتی است اما تفصیل شهرها و مردم آنرا نداند.

(۳) وری کلمه ایست که دلالت بر حرفه و صنعت می کند مانند دانشور و پیله زر و پای مردی فارسی

آن است .

این قرآن از میان شما برداریم و از دل‌های مردمان چنانکه در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه عن عبدالله بن عمر که رسول ﷺ یکروز بیرون آمد و سر باز بسته بود از رنجی که می بود او را ، بر منبر شد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای کرد و صلوات داد بر محمد و آل محمد . آنکه گفت این کتابها چیست که شما مینویسید کتابیست جز کتاب خدای تعالی نزدیکست که خدای تعالی خشم گیرد برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلی که در او آیتی قرآن باشد إلا بردارد آن را ، و گفتند یا رسول الله احوال مؤمنان چگونه باشد آن روز؟ گفت هر که خدای باو خیر خواهد او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمه توحید که « لا اله الا الله » است . عبدالله مسعود گفت اول چیزیکه شما از دین خود نیایی امانت باشد و آخر چیزیکه نیایی نماز باشد و قومی باشند که نماز کنند و ایشان را دین نباشد و روزی آید که شما در آن روز آئی و از قرآن در میان شما هیچ نباشد گفتند چگونه بود یا عبدالرحمن وما در دلها یاد داریم آنرا و پدران ما مارا بیاموخته اند وما فرزندان را میآموزیم و در مصحفها نوشته ایم گفت از دل‌های شما بردارند آنکه این آیت بر خوانند « و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک » هم از او روایت کردند که او گفت طواف خانه بسیار کنید پیش از آنکه این خانه از میان بر دارند و مردم جای او فراموش کنند ، و قرآن بسیار خوانید پیش از آنکه از میان شما بردارند ، گفتند هب که این مصحف بردارند از دل‌های مردمان چگونه بردارند ؟ گفت روزی آید که فراموش کرده باشند و نیز قول « لا اله الا الله » بر قول اهل جاهلیت حاصل آیند و بر شعار ایشان ، و این آنکه بود که عذاب بر ایشان واجب شود . عبدالله عمر گفت قیامت بر نخیزد تا قرآن با نجا نشود که از او فرود آمد و آنرا دوی باشد چون دوی منج (۱) انگبین حق تعالی گوید ترا چه بوده است گوید بارخدا یا از تو آمده ام و با تو آمدم مرا می خوانند و بر من کار نمیکنند و این آنکه باشد که خدای تعالی تکلیف بردارد و دامن قیامت باشد و إلا تا تکلیف بر جای باشد باید که اذله شرع بجای باشد آنکه گفت :

(إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) ترا هیچ و کیلی در نباشد که این حمایت کند الا رحمت خدای

که فضل و رحمت او بر تو همیشه بزرگ بوده است .

(قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ) (آنکه

باز نمود که اگر انس و جن مجتمع شوند برای آنکه تا قرآنی مانند این بیارند نیارند و

(۱) منج بمعنی زنبور است . (۲) یعنی از جانب تو آمدم و سوی تو برگشتم .

توانند آوردن إماماز جهت فقد علم بنظم و ترتیب آن بر قول آنانکه وجه اعجاز فرط فصاحت گویند و إماماز آنجا که مارها نکنیم و علم نیافرینیم ایشان را بآن بر مذهب آنان که صرفه گویند (وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) و اگر چه بهری یار بهری باشند و اگر چه متظاهر و متعاون باشند گفتند این آیت آنکه آمد که کفار گفتند «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» و این آیت جواب آنکس است که مارا گوید چه ایمنی از آنکه در اقصای بلاد معارضه قرآن آورده باشند و لکن بما نرسیده باشد یا اگر انسیان نیاورند چرا نشاید تا جنیان آورده باشند، جواب آنست که گوئیم اما اگر در بعضی بلاد آورده بودند می ممکن نبود که بما نرسیده بودی از توفیر دواعی بنشر و اذاعت آن چنانکه این محالات و خرافات که گفتند چون فصول و غایات (۱) و مانند آن، و اما حدیث جنیان ما وجود ایشان بسمع دانیم هم آن سمع آمد و مارا ایمن کرد باین آیت از آنکه ایشان این قرآن را معارضه آورده باشند بقوله «قُلْ لَنْ أَجْتَمِعَ الْأَنْسَ وَالْجِنَّ» (۲) (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ) و ما بگردانیم این مردمان رادر این قرآن از هر گونه مثلها در اورد و قول گفتند یکی آنکه هر نوع مثل زدیم تا مکلفان معتبر و متعظ شوند و قولی دگر آنستکه ما این قرآن را بانواع فرستادیم از حکم و امثال و مواعظ و قصص و اخبار و نواهی و اوامر تا فائده او عام بود جز آنستکه بیشتر مردمان ابا کردند و سر باز زدند الا از آنکه کافران باشند و حجود کنند «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که گفت عتبه و شیبه پسران ربیعہ و ابوسفیان بن حرب و

(۱) بنظر میرسد که فصول و غایات از کتب غلاه است .

(۲) اگر گوئی این احتجاج صحیح نیست چون اعجاز قرآن وقتی ثابت میشود که بدانیم کسی مانند آن نیاورده است و چون این را دانستیم قرآن حجت میشود و قبول آن واجب اما وقتی که اعجاز آن ثابت نشده و احتمال بدهیم کسی مانند قرآن آورده باشد هنوز نمیدانیم حجت است و از جانب پروردگار تا بقول قرآن که گوید هیچکس مانند او نمی آورد اعتماد کنیم در جواب گوئیم آنکس که قرآنرا هنوز ثابت ندانسته و اعجاز آن بروی معلوم نگشته اعتقاد بوجود جن هم نباید داشته تا بگوید شاید جن مثل قرآن آورده باشد و اگر گوئی مشرکان عرب که قرآنرا از طرف پروردگار نمیدانستند بوجود جن معترف بودند گوئیم اعتقاد آنها در باره جن چنان محکم و استوار نبود که بقدرت آنها بر گفتن مثل قرآن شبهه کنند لذا چنین اعتراض بر پیغمبر نکردند با اینکه گوئیم وقتی نظیر قرآن ظاهر نشده و کسی از آن آگاه نباشد اعجاز قرآن ثابت است چون بمقتضای لطف الهی واجب است مدعی کاذب را که چیزی بنطالت نسبت بخدا میدهد بوجهی رسوا کند .

نضر بن الحارث و أبوالبختري بن هشام و أسود بن المطلب و ربیعة بن الاسود و الولید بن المغيرة و أبو جهل بن هشام و عبد الله بن امیه بن خلف و العاص بن وائل و نبیه و منبه پسران حجاج مجتمع شدند در پس خانه کعبه پس از آنکه آفتاب فرو شد گفتند کسی فرستی تا محمد حاضر آید تا باو گوئیم و او را عذر برانگیزیم کس فرستاد که اشراف قوم تو مجتمع شده اند و میخواهند که با تو سخن گویند رسول ﷺ با ایشان ظن خیر برد و گفت همانا ایشان را دل نرم شده است یا بعضی نرم شدند برخاست و او بغایت حریص بود بر ایمان و رشد ایشان و آمد و میان ایشان بنشست گفت چه کار را خواندی مرا؟ گفتند ای محمد ما ترا برای آن خواندیم تا با تو عذر برانگیزیم و الله که در این عرب هیچکس را نمی دانیم که قوم خویش را آن آرد که تو، پدران و سلف را دشنام می دهی، و دین ایشان را عیب میکنی و تسفیه احلام میکنی و خدایان را دشنام می دهی و تفریق الفت و جماعت میکنی هیچ کار قبیح نماند که تو با ما نکردی اگر این بطمع مالی میکنی ما هر کسی از مال خود ترا نصیبی دهیم و اگر برای ریاست و سیادت میکنی ما ترا سید خود کنیم و اگر برای ملک میکنی ما ترا ملک گردانیم و اگر ترا از جنیان خیالی می باشد تا طلب طیب و دارو کنیم رسول ﷺ گفت ازین معانی هیچ نیست مرا نه مالی مییاید و نه ملک و نه ریاست ولیکن خدایتعالی مرا بشما فرستاده است و کتابی بمن داده است و مرا فرموده است تا شما را بشارت دهم و بترسانم من رسالت خدای برسانیدم و نصیحت شما کردم اگر از من بشنوی و قبول کنی خیر دنیا و آخرتست شمارا و اگر رد کنی من نیز صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند گفتند یا محمد تومی دانی که این زمین ما تنگترین زمینهاست و کم آب تر اگر تو پیغمبری از خدای در خواه تا این کوههای ما از ما براندوز زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب پدید آرد چنانکه در شام و عراق هست و این پدران ما را که رفته اند باز آرد و زنده کند از جمله ایشان قصی بن کلاب را خواهیم که زنده کنی که او پیری راست گوی بوده است تا احوال تو از او پرسیم تا اینکه میگوئی حقست یا باطل اگر این بکنی و این مردگان زنده شده ترا تصدیق کنند ما ترا براست بداریم و بدانیم که از خدای ترا منزلتی هست و تو رسول خدائی رسول ﷺ گفت مرا نه برای این فرستاده اند مرا برای آنچه فرستاده اند گفتم و گزاردم اگر قبول کنی حظ دنیا و آخرتست شمارا و اگر قبول نکنی صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند گفتند یا محمد اگر این نکنی از خدایت در خواه تا فرشته ای را بفرستد از آسمان که ترا تصدیق کند و در خواه تا ترا بستاند بدهد و ترا راه نماید بگنجهای زمین و

ترا کوشکها بدهد از زروسیم و ترا مستغنی کند از آنکه در بازار طلب معاش باید کردن چنانکه ما را، یا آسمان را پاره پاره بر ما فرو افکن (۱) رسول ﷺ گفت خدای من اگر خواهد اینهمه بکند چو قادر است بر این و بیشتر ازین، گفتند ما شنیدیم که این قرآن ترا مردی میآموزد بیمامه که او را رحمن گویند و ما بر حمن بنگرویم و عذری انگیختیم با تو و ما دست از تو بنداریم تا ترا هلاک نکنیم یا تو ما را هلاک نکنی یکی از جمله ایشان گفت ما بتو ایمان نیاوریم تا خدای را بما نیاری یا جماعت فرشتگان را رسول ﷺ از میان ایشان برخاست و دلتنگ بیرون آمد. عبدالله بن ابی امیه بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم با او برخاست و او پسر عمه رسول بود عاتکه بنت عبدالمطلب گفت یا محمد قوم تو بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و ایشان از تو کارها در خواستند که بآن منزلت تو بدانند اگر تو پیغمبری بکردی آنکه از تو هلاک و تعجیل آن خواستند نکردی بخدای که من بتو ایمان نیارم هرگز إلا که رهی سازی خود را و بر آسمان شوی بآن راه و از آسمان نامه ای بر افراخته بیاری و جماعتی فرشتگان را که بر آن گواهی دهند برای تو و آنکه که اینهمه کرده باشی گمان چنانستکه باور نداریم. رسول ﷺ از آنجا برفت ابو جهل گفت ای جماعت شنیدی آنچه با محمد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او بهیچ وجه از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه احلام و تضعیف آرای ما باز نخواهد استاد من هیچ چاره ای نمی دانم با او الا آنکه چون فردا بیاید و روی بکعبه کند در نماز چون بسجده شود سنگی بردارم بآن مقدار که بر توانم گرفت و بر سر او زنم و او را بکشم و از جور او باز رهیم ما همه جهان، رسول ﷺ از آنجا دلتنگ باز گشت و خدایتعالی این آیت فرستاد بتسلیه رسول ﷺ .

(وَقَالُوا) گفتند این کافران که ما ذکر ایشان کردیم (لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ) ما ترا باور نداریم و بتو بنگرویم (حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا) تا بنگشائی برای ما از زمین چشمه آب چنانکه بر روی

(۱) این گونه سخنان هزل آمیز از جاهلان بسیار شنیده میشود و علت آنست که جاهل حد امور را درست نمیداند گوید اگر طبیبان راست می گویند کاری کنند که هرگز نمیرند یا مریض نشوند و اگر منجمان راست گویند معلوم کنند گنجها کجاست و بیرون آورند و اگر خداوند قدرت دارد کوههای مکه را بر دارد و بجای آن آب جاری سازد و اگر تربت و دعا شفای بیمار است همه اطبا و داروخانه ها را به بندند و تربت و دعا اکتفا کنند و اگر خدا دعاها را مستجاب می کند وسائل و اسباب زراعت و صنعت و معیشت را براندازند و حق آنستکه برای اثبات این امور يك مورد کافی است و يك مفعزه که پیغمبر اظهار نماید نبوت او ثابت است .

زمین روان گردد، کوفیان خواندند «حتی تفجر» بفتح وضم جیم مخفف من فعل یفعل از ثلاثی مجرد، و حجت ایشان آنست که ینبوع واحد است، و باقی قرآء بتشدید جیم خواندند از بناء تفعیل امادوم اعنی قوله «فتفجر الانهار» مقریان خلاف نکردند در تشدید از برای آنکه انهار جمع است و جمع دلیل تکثیر کند نحو قوله «وغلقت الابواب» و ینبوع یفعل باشد من نبع الماء إذا خرج من الارض نبوعاً، و این بنا برای مبالغه گویند چون یعسوب و یعفور، و جمعه ینابیع. و الفجر الشق، و التفجیر تکثیر منه و منه الفجر للمصبح لانه ینشق، و منه الفجور لانه خروج إلى الافساد بشق عمود الحق.

(أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ) یا ترا بستانی باشد بسیار درخت که درختان او زمین را بپوشد از آفتاب از درختان خرما و انگور و آنکه تو جوپها در او روان کنی در میان آن درختان، و نصب (خِلاَهَا) بر طرف است و نصب «انهار» بر مفعول به است و نصب تفجیر بر مصدر و بیان کردیم که از پی فعل مصدر چرا آرند إما للتأکید و تحقیق الفعل اولیسان کیفیتة الفعل اولیان العدد.

(أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَّمْتَ) یا آسمان فرود افکنی بر ما چنانکه دعوی کرده ای پاره پاره، اهل مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند «کسفا» بفتح سین جمع کسفة کقطعة و قطع و خرقة و خرق، و باقی قراء بسکون سین، قال ابو زید کسفت الثوب أکسفه کسفا اذا قطعته و آنکس که او بتسکین سین خواند جعله کسدة و سدر من باب تمره و تمر، و الکسفة القطعة من الثوب، و کسوف آفتاب از آنجاست لانتقطاع نورها و شاید که اشتقاق او من کسفت الشيء اذا غطيته باشد و منه قولهم فلان کاسف البال اذا کان مغتماً کان الغم أکسف باله ای ستره بر این وجه معنی آن بود که تسقط السماء علينا طبقاً (أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا) یا خدای را بما آری با فرشتگان قبیلا. فرآء گفت کفیلا بذلك ضمیناً یعنی پایندان (۱) و قبلت بذلك ای کفلت به و منه القبالة لانه الکفالة بالمال، و بعضی دگر گفتند «قبیلا» ای مقابلة یعنی برابر. قتاده و ابن جریج گفتند معنی آنستکه نعاينهم معاينة که ما ایشان را به بینیم معاينة. و القبيل القبالة فكانها ضامنة بالولد قال الشاعر:

نصائحكم حتى تبوؤا بمثلها
كصخرة حبلی بشرتها قبیلها (۲)

(۱) پایندان بزبان فارسی بمعنی وکیل و ضامن و کفیل است.

(۲) شعر از اعشى است و بعضی برتها بسین مهمله روایت کرده اند و نصائحكم یعنی باشما بصیحه

أی قابلتها، و بعضی دگر گفتند «قبیلا» ای جماعه جمع قبیله و نصب او بر حال است، و آیت دلیل است بر آنکه ایشان با کفرشان مشبّه بودند چو این معنی روا ندارد الا آنکه خدای راجسم گوید (۱) تعالی علواً کبیراً، و قوله :

(أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ) یا ترا خانه باشد از زر فی قول ابن عباس و مجاهد و قتاده (أَوْ تَرُقَىٰ فِي السَّمَاءِ) یا بر آسمان شوی، قرآء گفت برای آن فی السماء گفت و علی السماء نگفت که مرادشان آن بود که بنردبانی بر روی عرب گوید رقیه فی السلم أرقی رقیماً (وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكُ) ای لصعودك و رقی بر وزن فعول است و اصل او رقویك بوده جز آنکه برای مجاورت یاء و او را یاء کردند و در یاء ادغام کردند کما فعلوا فی دلی جمع دلو و با اینهمه برای آنکه تو بر آسمان شوی ایمان نیاریم تا برای ما کتابی یا نامه ای فرود آری که ما خوانیم که در آن کتاب باشد که ما را واجبست متابعت تو کردن (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ) بگوی منزّه است خدای من. مکیان و شامیان خواندند قال «سبحان ربی» بر خبر از ماضی و باقی قرآء بر امر و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود خدایتعالی، و گفتند لفظ تنزیه برای نفی تشبیه آورد از آنچه ایشان گفتند «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا» (هَلْ كُنْتَ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) من نیستم الا آدمی فرستاده و اینکه شما گفتید در مقدور بشر نباشد (۲) و جز فعل قادر الذات نبود. (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا) آنکه بر سبیل تعجب گفت چه منع کرده است مردمان را از آنکه ایمان آرند (إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ) چون قرآن و بیان و أدله و معجزات بایشان آمد إِلَّا آنکه میگویند خدای آدمی را بر پیغمبری فرستاده (۳) آن اول بأفعل در محل نصبست بوقوع الفعل علیه مفعول روم منع است و «أَنْ» دوم اعنی قوله (إِلَّا أَنْ قَالُوا) در محل رفعتست باسناد المنع إليه و قوله « إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ » محل او نصبست بر ظرف قل بگو و جواب ده یا چهل که اگر در زمین فرشتگانی بودندی ساکن یعنی اگر ساکنان زمین فرشتگانی بودندی ما

*زدن مقابله می کنیم تا شاهم مانند آن بانگ بر آورید مانند فریاد زدن آستن که قابله او را مؤده دهد بفرزند یا او را ترشروی و غمگین کند .

(۱) چون مردم عامی وجود غیر جسم را انکار میکنند و میگویند اگر خدا و ملائکه هست باید جسم باشند دیدنی و طلب این معجزات ناشی از همان وهم غلط است .

(۲) بلکه هیچ ممکن نباشد چون خدا جسم نیست و رفتن با آسمان برای دیدن خدا محال است .

(۳) بنا بر این کفار از پیغمبر معجزه نمی خواستند چون معجزه کسی می خواهد که شك در نبوت پیغمبر

دارد و اینان جزم و قطع داشتند که او پیغمبر نیست و این درخواستها برای تکبیت و اظهار بطلان او بود.

از آسمان برای ایشان پیغمبری فرستادمی فرشته تا از جنس ایشان بودی چوهر پیغمبری باید تا از جنس امت بود تا امت را باو إلف بود و با او مستأنس شوند و عند نزول او ملجأ نشوند و قوله (مُنْظَمَتَيْنِ) نصب او بر حال است . حسن گفت معناه قاتین مقیمین . و جبائی گفت مخلصین عاصین کما قال «أخلدالی الارض و اتبع هویه» برای آنکه یا محمد چون طمع تواز ایمان در شد و صلاح ایشان منقطع شد .

(قُلْ) بگو (كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا) خدای بس گواه میان من و شما یا گناه از شماست یا تقصیر از منست که به بند گانش دانا و بیناست .

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ) و هر کس را که خدای هدایت دهد و الطاف باو پیاپی دارد و کتاب فرستد باو و پیغمبر فرستد باو او مهتدی باشد و ره یافته (وَمَنْ يَضِلِّ) و هر که را او اضلال کند یعنی خذلان کند او را و این را یا بر لطف باید تفسیر دادن ، یا بر حکم و تسمیه ، و یا بر بهشت و اضلال از ره ثواب شرح باید دادن . گفت هر که را خدایتعالی هدایت دهد بآن تفسیرها که گفته شد او مهتدی باشد یعنی ملطوف یا محکوم بهدایت یا واصل بثواب و هر که را اضلال کند بر آن اقوال که گفتیم (فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ) نیایی ایشان را دوستانی بجز من (وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ) و روز قیامت حشر ایشان بر رویهاشان کنم . قتاده گفت از انس مالک که او گفت از رسول ﷺ پرسیدم که خدایتعالی کافرانرا چگونه حشر کند بر رویها گفت آن خدای که قادر است که ایشانرا بر پایها برواند (۱) قادر است که در قیامت بر روی برد . و اوس بن خالد روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت روز قیامت خلقان را حشر کنند بر سه صنف صنفی از ایشان پیاده باشند و صنفی سوار و صنفی را بر روی حشر کنند گفتند یا رسول الله بر روی چگونه روند گفت همان خدای که ایشانرا بر پایها روان کرده ایشانرا بر روی برواند . قوله (عُصْبًا وَ بُكْمًا وَ صُمَّا) کوران و گنگان و کران و نصب او بر- حال است از مفعول اگر گویند چگونه گفت که ایشان کور و گنگ و کر باشند و خدایتعالی میگوید و رأ المجرمون النار و میگوید «سمعوا لها تغيظاً و زفيراً» و میگوید «دعوا هنالك ثبوراً» و این آیات مناقض این آیت است جواب گوئیم عبدالله عباس گفت معنی آنستکه ایشان کور باشند از اینکه چیزی نبینند که ایشانرا در آن خیری باید و کر باشند که چیزی نشوند که ایشانرا خوش آید و گنگ باشند از حجت ، سخنی نگویند که ایشانرا در آن خیر باشد چنانکه

(۱) برواند از رواندن است متعدی رفتن و در زمان ما مستعمل نیست و میگوئیم روانه کردن .

مسکین الدارمی گوید :

أَنْعَمِي إِذَا مَا جَارَتِي خَرَجَتْ
وَيَصُمُّ عَمَّا كَانَتْ بَيْنَهُمَا
حَتَّى يُوَارِيَ جَارَتِي الْخِدْرُ
سَمِعِي وَمَالِي غَيْرُهُ وَوَقْرُ (۱)
وقال آخر :

« أَصَمُّ عَمَّا سَاءَ نِي سَبِيعٌ » (۲)

حسن بصری گفت این آن وقت باشد که فرشتگان جان ایشان بردارند و آنگاه که ایشانرا بموقف رانند رویه‌سایه و چشمها کور و بهری را چشمها ازرق . مقاتل گفت این آنگه باشد که ایشانرا گویند در دوزخ «أخسئوا فیها ولا تکلمون» پس از آن نه چیزی بینند و نه چیزی گویند و نه چیزی شنوند. و گفته‌اند در بعضی مواضع چنین باشند و در بعضی چنان باشند (مَا وَهُمْ جَهَنَّمُ) جای ایشان در دوزخ باشد (كَلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاكُمْ) هر گه که فرو میرد ما آنرا درفش و لهب و بشخیدن بیفزائیم .

(ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ) این جزا و پاداشت ایشانست (بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا) بامجازات و بدل راست و «أَنْ» مع اسمها و خبرها در جای مصدر است یعنی بکفرهم بآیاتنا ، بآنکه کافر شدند بآیات ما (وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا) گفتند چون ما استخوانها پوسیده باشیم دگر باره خلقی نو خواهیم شد و مارا باز خواهند آفریدن این چه تعجب است و استعظام .

(أَوَلَمْ يَرَوْا) نمی بینند که خدایتعالی آسمانها و زمین بیافرید باعظم و رفعت و بآن فرو نماند بخلق شما باضعفان و صغر و حقارتتان هم فرو نماند و مثله قوله «لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» و قوله «ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» (وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْلا لَا رَيْبَ فِيهِ) و ایشانرا یعنی بسرباز روندگان (۳) یعنی کافران را اجلی کرد و وقت هلاک و عذابی که در او شکی نیست (فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا) ظالمان سرباز زدند یعنی کافران بجز کفران نعمت و وجود آیات و بینات چیزی نکردند .

(قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي) آنکه گفت بگو یا محمد اگر شما مالک شوی بر خزاین و ملک زمین و مراد برحمت روزی است اینجا (إِذَا لَا أَمْسَكْتُمْ) پس

(۱) کورم وقتی زن همسایه بیرون رود و باو نگاه نمیکنم تا وقتی که پرده او را ببوشاند و کراست

از آن سخنانی که میان همسایه و زنش می‌رود گوش من اما غیر این سنگینی در گوش ندارم .

(۲) کرم از هر سخنی که مرا بدآید اما خود شنوا هستم . (۳) ترجمه علی وجوههم .

هم باز گیری و بخل کنی (خَشِيَّةَ الْإِنْفَاقِ) ترس درویشی را و نصب او بر مفعول له است کقولہ فعلت ذلك مخافة الشرِّ و مراد بانفاق ما یؤدئی الیه الانفاق است و هو الاملاق چه انفاق مؤدی بود با ملاق و درویشی (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) و آدمی همیشه بنخیل و ممسک بوده است چه این معنی در جبلت آدمی مذکور است .

(وَ لَقَدْ اتَّيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) ما بدادیم موسی را نه آیت روشن در او خلاف کردند . عبدالله عباس و ضحاک گفتند مراد عصاست و دست بیضاء و آن عقده که بر زبانش بود که خدایتعالی بر گشاد فی قوله «و احلل عقدة من لساني یفقهوا قولی» و فلق دریا و طوفان و ملخ و کراته (۱) و وزغ و خون . مجاهد و قتاده و عکرمه و عطا گفتند طوفان و ملخ و کراته و خون و وزغ (۲) و عصا و ید بیضاء و قحط و نقصان میوها . محمد بن کعب القرظی گفت عمر عبدالعزیز از من پرسید که آن نه آیات کدام بود که آیات موسی بود ؟ من گفتم طوفان بود و ملخ و کراته و وزغ و خون آیات مفصلات و عساوید بیضا و طمس و فلق دریا ، عمر گفت من دانسته‌ام که طمس از جمله آیات نه گانه است . محمد بن کعب گفت مردی بازن در بستر خفته بود خدایتعالی هر دو را سنگ کرده عمر گفت قصه چنین باشد ، آنکه کس فرستاد و کیسهٔ پیش خواست در او چیزها بود از ان عبدالعزیز مروان که او در مصر یاقته بود از بقایای آل فرعون در آنجا خایه مرغ بود از سنگ و جوز بود از سنگ و انواع میوه‌ها بود از سنگ و مشتی زر و سیم بود سنگ گشته بر این اقوال آیات بمعنی معجزات و دلالات باشد ، و بعضی دگر مفسران گفتند مراد بآیات کتاب است . عبدالله بن سلمه گفت از صفوان بن عبدالله مرادی که جهودی گفت جهودی دیگر را بیا تا از این پیغمبر چیزی پرسیم برقتند و رسول را از این آیات پرسیدند گفت این نه آیت آن بود که خدایتعالی گفت در توراة (۳) که شرک میاری بخدای و خون ناحق مریزی و زنا نکنی و ربا مخوری و جادو مکنی و سعایت مکنی کسی را بسطان و اسراف مکنی و قدف محصنات مکنی و از زحف مگریزی و خاصهٔ بر شما که جهودانی

(۱) کراته ترجمه قمل است و آن شپش و کنه و امثال آنست در برهان کلمه شبیه این نیاورده است اما

در عربی قراده بمعنی کنه شباهت تام باین لفظ دارد .

(۲) وزغ در عربی بمعنی سوسمار است و در فارسی بمعنی غوک که در زمان ماقورباغه گویند هم استعمال

شده است .

(۳) معروف نزد یهوده حکمتست که در توراة آمده و بعضی غیر آنست که در این روایت ذکر شده و قول

مشهور صحیح است .

آنست که روز شنبه تعرض ماهی گرفتن نکنی بوسه بردست او دادند و گفتند گواهی دهیم که تو پیغمبری رسول ﷺ گفت چرا ایمان نیاری گفت بدانکه ما را گفتند داود خدا را دعا کرد تا فرزندان او را از پیغمبری خالی ندارد و ما ترسیم که اگر بتو ایمان آریم جهودان ما را بکشند (فَسُئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ) پیرس ای محمد از بنی اسرائیل چون موسی بایشان آمد فرعون او را گفت که من گمان میبرم ای موسی که تو مردی مسحوری یعنی با تو جادوئی کرده اند اینقول کلبی است. عبدالله عباس گفت مخدوعاً فریفته، محمد بن جریر گفت معطی علم السحر علم سحر داده اند ترا تا این چیزها که میکنی بسحر و جادوئی میکنی. فرء و ابو عبیده گفتند مسحوراً ای ساحراً مفعول در جای فاعل نهاده کما یقال هو میمون و مشوم أي یامین و شائم . و بعضی دگر گفتند مراد آنستکه اینی لاطنک یا موسی بشرأ اذا سحرأی ریه تو آدمی همچو ما سحر داری یعنی ششش . ترا برمازیتی نیست و بر اینقول ظن بمعنی علم باشد .

(قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَا) موسی ﷺ گفت در جواب فرعون تو میدانی بحقیقت که این آیات کس نفرستاد مگر خدایتعالی چو تو و امثال تودانی که این نتوانند کردن (هؤلاء) کنایت است و اشارت بآیات، و بصائر جمع بصیره باشد و نصب او بر حال است از مفعول، جمله قرء خواندند لقد «علمت» بناء مفتوح بر خطاب مگر کسائی که او خواند «علمت» بضم تاء علی الخبر عن نفسه موسی گفت من دانسته ام و این قراءت روایت کرده اند از امیر المؤمنین و امام المتقین علی ﷺ (وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَشْبُورًا) و من گمان میبرم ترا ای فرعون که مشبوری عبدالله عباس گفت مشبور ملعون باشد. مجاهد گفت هالکاً . قتاده گفت مهلكاً . ابن زید گفت منجبولاً لعقل لك . مقاتل گفت مغلوباً علی عقله . ابن کيسان گفت بعيداً عن الخیرات . سعید جبیر گفت سلاحاً فی القطیفه (۱) مجاهد گفت موسی بنزدیک فرعون شد در روز زمستانی او خفته بود گلیمی بر خود گرفته موسی عصا بیفکند ازدها شد و دهن برسریر او نهاد خواست تا او را فرو برد فرعون در جابه حدث کرد موسی ﷺ گفت «إني لاطنك يا فرعون مشبوراً» او را باین سرزنش کرد . و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنستکه ناقص العقل . فرء گفت مصروفاً عن الخیر يقول العرب ما تبرك عن هذا الامر أي مامنعك و صرفك عنه و تبره الله تبراً و تبرت تبريراً لغتان ، وقال ابن الزبیری :

إِذْ أَجَارِيَ الشَّيْطَانَ فِي سَنَنِ الْعَمِيٍّ وَ مَنْ قَالَ مِثْلَهُ مَثْبُورٌ (۱)
 قوله تعالى (فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِيزَ مِنْهُمُ مِنَ الْأَرْضِ) خواست فرعون تا موسی و بنی -
 اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد آنچه او بر موسی و بنی اسرائیل می انداخت (۲) خویشتن
 بدید (فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ) فرعون را و آنان را که با او بودند در دریا غرق کردیم
 (جَمِيعًا) جمله. و نصب او بر حال است از مفعول ای مجتمعهین چه ایشان در آن حال بیکجای
 بودند کس از ایشان باز نرست .

(وَقُلْنَا) ای من بعده و گفتیم بنی اسرائیل را از پس فرعون یعنی از هلاک فرعون در
 زمین مصر نشینی (فَأِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ) چون وعده قیامت آید همه را بیاریم بیکجای
 باهم آمیخته تا با یکدیگر محاصمه کنند ای ملقبین مختلطین. و نصب او بر حال است از مفعول
 یقال لففت الشيء بالشيء إذا خلطه به قال الشاعر :

لَفَفْنَا الْبَيْوتَ بِالْبَيْوتِ فَأَصْبَحَتْ
 بَنِي عَمْتَنَا مِنْ يَرْمِهِمْ يَرْمِينَا مَعًا (۳)
 مجاهد و ضحاک گفتند لقیفاً ای جمیعاً . کلبی گفت «فأذا جاء وعد الآخرة» مراد نزول
 عیسی است از آسمان و اینقول دلیل صحت رجعت کند که اصحاب ما گفتند، حقتعالی اینقصه
 برای تسلیه رسول فرستاد و گفت اگر کفار قریش ترا از مکه برانگیختند پیش از توفیرعون
 خواست تا موسی را از مصر برانگیزد و من او را و قومش را هلاک کردم و موسی و قومش را
 برهانیدم همچنین ترا ظفر دهم بردشمنان و ایشان را هلاک بر آرم بردست تو و نعمت خود بر تو
 و اتباع تو تمام کنم و لو کره الکافرون .

(وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ) آنکه گفت ما این قرآن را بحق فرستادیم
 و این قرآن بحق فرود آمد و ما ترا نفرستادیم إلا بشارت دهنده و ترساننده و نصب او بر حال
 است از مفعول .

(وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ) و قرآنی که آن را مفرق و منجم کردیم نجم نجم و آیت
 آیت و سورت سورت فرستادیم بحسب مصلحت و احتیاج . و نصب او بر فعلی مقدر است محذوف
 که این فعل بر وی دلیل میکند و تقدیر آنست و فرقنا قرآناً چنانکه گفتند «والقمر قد رناه

(۱) مسابقه میدادم با شیطان در راه ضلالت و هر کس مانند آن گوید بازگشته از خیر و نومید است.

(۲) یعنی نیت داشت .

(۳) خانه‌ها را باهم در آمیختیم و پسرمان ما چنان شدند با ما که هر کس زبانی برای آنها اندیشد

برای همه ما است .

منازل، عبدالله عباس مشدر خواند گفت فصلنامه بعضی دگر گفتند بیسناه. حسن گفت فرق الله به بین الحق والباطل (لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مَكْنَتٍ) تا تو بر مردمان میخوانی بتأنی و نهادگی (۱) که در بیست و سه سالست (وَتَزَلْنَا لَهُ تَنْزِيلًا) و فرو فرستادیم آن را فرو فرستادنی .

('قُلْ اٰمِنُوْا بِهِ اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا) آنکه گفت بگوای محمد اینکافران را که اگر شما ایمان آری باین قرآن یا نیاری (اِنَّ الَّذِيْنَ اٰوْتُوْا الْعِلْمَ) آنان را که علم دادند ایشان را پیش از این و پیش از نزول قرآن و آن مؤمنان اهل کتسابند چون عبدالله سلام و أصحابش (اِذَا يُتْلٰى عَلَيْهِمْ) چون این قرآن برایشان خوانند بروی درآیند بسجده برسبیل تواضع و تذلل . عبدالله عباس گفت مراد بأذقان و جوهست رویها، و بعضی دگر گفتند تخصیص أذقان برای آن کرد که آن جای محاسن بود و عزت مردان در او بود و آن را که در کسی غایت تواضع کند او را گویند محاسن پیش او در خاک می‌مالد (وَ يَقُوْلُوْنَ) و میگویند (سُبْحٰنَ رَبِّنَا) منزّه است خدای ما (اِنَّ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُوْلًا) و «ان» مخففه است از ثقیله و التقدير أنه كان وعد ربنا لمفعولا ، هاء ضمیر شأن و کار باشد یعنی وعده‌های خدای تعالی کرده خواهد شد بدرستی .

(وَ يَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ يَسْكُوْنَ) و بروی درآیند و سجده کنند گریان و محل بیکون نصب است بر حال (وَ يَزِيْدُ مِنْهُمْ خُشُوْعًا) بیفزاید ایشان را نزول قرآن خضوع و خشوع . یکی از جمله بزرگان گفت هر کس که او را علمی باشد که آن علم او را بگریه نیارد او نافع نباشد او را و این آیت بخواند. نظیر این آیت قوله تعالی «اِذَا تَلٰى عَلَيْهِمْ آيٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا وَسَجَدُوْا وَبَكِيًّا» و نصب «خشوعاً» بر تمیز است بعد تمام الكلام .

(قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ) عبدالله عباس گفت رسول ﷺ گفت شبی از شبها نماز میکرد و در نماز می گفت یا رحمن یا رحیم مشرکان گفتند محمد تا با کنون يك خدای را می‌خواند اکنون دو خدای را می‌خواند الله را و رحمن را ما رحمن نشناسیم إلا رحمن یمامه را . مسیلمه کذاب را خواستند. خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت بگوی ای محمد که این چه انکار است بآنکه من خدای را بنام رحمن می‌خوانم خدای را خواهی بنام الله خوانی خواهی بنام رحمن خوانی (اَتِيَا تَدْعُوْنَ اَقْلَهُ الْاُنْسَاءِ الْحُسْنٰى) بهر نام خوانی او را نامهای نیکو است این قولی که مشرکان گفتند از ایشان دلیل آن می‌کند که اعتقاد آن داشتند که اسم و مسمی یکی باشد و إلا باختلاف اسم مسمی مختلف نشود میمون بن مهران

گفت رسول ﷺ در اَوَّلِ شَرَعِ فرمودی نوشتن بِسْمِكَ اللَّهُ بِرِغَابٍ وَرَهَابٍ در جاهلیت چون بسم الله الرحمن الرحيم فرود آمد بفرمود نوشتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مشرکان گفتند رحیم شناسیم رحمن را شناسیم خدای آیت فرستاد . ضحاک گفت سبب آن بود که جهودانی که ایمان آورده بودند گفتند یا رسول الله ما در قرآن ذکر رحمن کمتر می یابیم و در توراة بسیار است خدای تعالی این آیت فرستاد و قوله «أَيُّهَا تَدْعُوا» ما زائد است چنانکه اینما و ریشما و اذما و حیثما و تدعو امحل او جزم است بآیاً، و علامت جزم سقوط نون است از «تدعو» برای آنکه خطاب با جماعتست و از پس او اَلْف باید نوشتن تا فرق بود میان واو جمع و میان تدعو در خبر از واحد که واو لام الفعل باشد (۱) و نصب آیاً بر مفعول تدعو است و فاء برای جزای شرط آمد فی- قوله «فَلِلْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى» (وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُهَا) عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول ﷺ چون نماز کردی بقراءت آواز برداشتی مشرکان بر قرآن طعن زدند و دشنام دادند رسول را ﷺ و منزل قرآن را آنکه صغیر زدندی و دست بر دست زدندی و شعر خواندندی تا رسول را بغلط افکندندی رسول آواز نرم کرد چنانکه صحابه نیز نمیشنیدند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» بنماز جهر مکن و آواز بر مدار جهری که مشرکان بشنوند و طعنه زنند و اخفات مکن اخفاتی که یاران تونشنوند میان این و آن طریقی بجوی . سعید جبیر گفت پیغمبر در مسجد الحرام نماز کردی آواز برداشتی بقرآن مشرکان گفتند بقراءت آواز بر مدار که خدایان ما را رنجست از آواز تو و الا ما خدای ترا هجو کنیم این آیت آمد . مقاتل گفت رسول ﷺ در سرای ابوسفیان بن حرب نماز میکرد بنزدیک صفا و آواز بقراءت برداشته بود ابو جهل بگذشت و گفت دروغ مگوی برخدای رسول آواز نرم کرد او بیامد و مشرکان را گفت من محمد را از قراءت منع کردم خدای این آیت فرستاد . ابن سیرین گفت در حق دو صحابی آمد که یکی قراءت نماز سخت نرم خواند گفت «أُتِجِ رَبِّي» من با خدای مناجات میکنم چه حاجت است برفع صوت و دیگری نماز کردی و در جهر اسراف کردی گفتی تا شیطان برمد و خفته بیدار شود. این آیت آمد رسول هر دو را گفت طلب واسطه کنی از میان این و آن . و عایشه گفت آیت در قومی اعراب آمد که در جهر بی قاعده میکردند . حسن گفت معنی آنستکه ریا مکن بنمازت در علانیه و نیز پوشیده مدار چنانکه کس نداند . عبدالله عباس گفت نماز بریا مکن و برای ترس مردمان

(۱) این قاعده عربیت است و هر جا در قرآن برخلاف این قاعده باشد برای متابعت کاتبان اول

مصحف است تا توهم تحریف نشود اگر چه آن کاتبان برخلاف قاعده نوشته باشند متابعت باید کرد .

رها مکن . ابن زید گفت اهل کتاب را عادت آن بود که در نماز اخفات کردندنی آنکه در میانه بحر فی آواز برداشندی هر کس که آن بشنیدی بآنحرف آواز برداشتی خدایتعالی نهی کرد رسول را از آنکه چنان کند که ایشان . نخعی و مجاهد و مکحول گفتند این در دعا بود و مراد بصلوة دعاست ، محمد بن جریر گفت محتمل است که نهی از جهر در نماز روز است و اخفات در نماز شب یعنی بروز اخفات و شب بجهرو این آنستکه طوائف بر اوست (۱) و اصحاب ما حدّ جهر بر آن نهادند که دیگران بشنوند و حدّ اخفات آنکه او بشنود (۲) بعضی دیگر گفتند این در استغفار است که اعراب بیامدندی و بآواز بلند گفتندی اللهم اغفر لی الذنب الفلانی و ذنب کذا و کذا و تصریح و جهر میکردند بگناہانی که کرده بودندنی خدایتعالی نهی کرد ایشان را از آن .

(وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ) آنکه فرمود رسول را تا بگوید که سپاس آن خدای را که فرزند نگرفت چو این از صفات اجسامست اگر بر ولادت حمل کنند و اگر بر طریق تبثی گویندهم از سر شهوت یا احتیاج باشد (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ) و او را در ملک انبازی نیست چو اینهم از علامت ضعف و احتیاج باشد (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذَّلٰلِ) و او را دوستی و یاری و همکاری و حلیفی نیست تا با او متعزز شود از مذلت آنکه گفت تعظیم کن خدای را غایت تعظیم چه او مستحق غایت تعظیمست . محمد بن کعب القرظی گفت این ردّ است بر جهودان و ترسایان و ثنویان و مشرکان عرب و هر کس که با خدای شریک گفت و بر صایان که گفتند لولا أولیاء الله لذلّ الله اگر خدای را اولیاء نبودی ذلیل بودی خدایتعالی ردّ کرد باین آیت بر همه . و در خبر است که رسول ﷺ این آیت اهل بیت خود را بیاموخت و باین وصیت کرد ایشان را در خبر است که بنده گوید الله اکبر ثواب او بیشتر بود از دنیا و هر چه درد نیاست . معاذ جبل گفت رسول ﷺ گفت علیکم بآية العزّ بر شما باد که آیت عزّ بسیار خوانی گفتند یا رسول الله و ما آية العزّ آية عزّ کدامست؟ گفت قوله: «الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا- الاية» عمرو بن شعيب روایت کرد عن ابيه عن جده که رسول ﷺ چون کودکی از فرزندان عبدالمطلب چنان شدی که سخن توانستی گفتن او را این آیت بیاموختی . عبد الحمید بن واصل گفت هر که آخر بنی اسرائیل بخواند

(۱) ابن جریر گوید اجماع بر خلاف اوست .

(۱) بعید است آیه قرآن را بر این معنی حمل کردن زیرا که میان جهر و اخفات منزلتی است که باید بآن حد قراعت کرد و باین تحدید هیچ واسطه میان جهر و اخفات نیست دیگر آنکه نماز شب و روز هر دو را باید بر حد وسط میان جهر و اخفات خواند و علمای ما گویند نماز شب را بجهر و روز را باخفات باید خواند پس جهر و اخفات در قرآن غیر جهر و اخفات در تحدید فقهاء است .

خدایتعالی اورا از ثواب چندانی بنویسد کہ آسمان وزمین و کوهها پر شود بآن برای آنکہ خدای تعالی گفت «تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدأ ان دعواللرحمن ولدا» چون از گفت اینکلمه کہ اتخا ذولداست نزدیک آن بود کہ این چیزها از آسمانها وزمینها و کوهها شکافته گردد از عکس او او آبادان شود و برجای بماند پس ثواب خداوندش بمقدار آن بود. اگر گویند چرا خدایرا حمد باید کردن بر آنکہ او فرزند نگیرد و اورا شریک نباشد گوئیم از این دو جوابست یکی بر قول آنانکہ فرق کردند میان شکر و حمد این لازم نیست برای آنکہ ایشان گفتند عرب گوید حمدتہ علی فصاحتہ وشجاعتہ وشکرته علی نعمتہ وتفسیر حمد باین کردند کہ الحمد رضاء فعل الغیر پس حمد بر خصال نکو باشد وشکر بر نعمت. جواب دیگر آنستکہ حمد نہ بر این چیزهاست بل این چیزها صفت خداست کہ او مستحق حمد وشکر است بنعمتها کہ کرد چنانکہ یکی از ما گوید حمدت فلان الطویل الجمیل، من فلان را حمد کردم کہ او طویل و جمیل است شکر بر نعمت باشد نہ بر طول و جمال. جواب دیگر آنستکہ اگر او فرزند داشتی خیر و نعمت همه برای او خواستی دون ما و جوابهای اول بہتر است والله أعلم وأحكم بمراده.

سورة الكهف

مجاهد وقتاده گفتند این سوره مکیت و او صدودہ آیتست در کوفی و یازده آیت در بصری و پنج در مدنی. و ہزار و پانصد و ہفتاد و ہفت کلمتست و شش ہزار و ششصد و شصت حرفست. و روایت است از سمرۃ بن جندب از پدرش کہ او گفت کہ رسول ﷺ گفت کہ ہر کہ اودہ آیت از سوره الکہف از بر بخواند قنہ دجال اورا زیان ندارد. و ہر کس کہ سوره جملہ بر خواند بہشت شود. اسحاق ابن عبد اللہ بن ابی فروہ روایت کرد از رسول کہ او گفت شمارا راہ نمایم بر سورتی کہ چون فرود آمد ہزار فرشتہ بتشییع او از آسمان فرود آمدند و از عظمت بین السماء والارض مملو بگرد؟ گفتند بلی یا رسول اللہ گفت سورة الکہف است ہر کہ او روز آدینہ بخواند ہر گناہیکہ از این آدینہ تا بآن آدینہ کردہ باشد بیامرزند اورا و سہ روز دیگر بر سری (۱) و چندانی نور دہند اورا کہ بآسمان رسد و اورا از قنہ دجال نگاہدارند. والله أعلم.

((سورة الكهف مائة و عشر آية وهي مكية))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۲) قِيًّا لِيُنذِرَ

حمد مرخدارا آنکه فرو فرستاد بر بنده خود کتابدا و نگرانید برای او کزی استوار تابترساند

بِأَسَا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ

شکنجه سخت را از نزد او و مژده دهد گروندگانرا آنانکه میکنند کارهای شایسته را آنکه مرآنها راست

أَجْرًا حَسَنًا مَا كَيْتِبَنَ فِيهِ أَبْدًا (۳) وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)

اجر خوب درنگ کنندگان در او همیشه و بیم کند آنان را که گفتند گرفت خدا فرزندی را

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا

نیست مرآنها را بآن دانشی و نه پدران آنها را بزرگ است سخنی که درآید از دهنهاشان نمیگویند مگر

كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶)

دروغ را پس بسا باشد هلاک کننده باشی خودرا بر اثر آنها اگر نگرویدند باین سخن از اندوه

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَهْلَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)

بتحقیق ماگردانیدیم آنچه را بر زمین است آرایشی برای آن تا آزمائیم آنها را کدام آنها بهتر کارند

وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ

و بتحقیق ماگردانیدیم آنچه را بر آن باشد زمین بی گیاه یا پنداشتی که یاران شکاف کوه و رخنه

كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ

بودند از آیتهای ما عجبی چون جا گرفتند جوانها بسوی غار پس گفتند پروردگارا بده مارا از

لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرْبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ

پیش خود رحمتی را و آماده ساز از برای کار ما هدایت را پس افکندیم ما بر گوشهای آنها خواب را در غار

سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجَزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)

سالهای شمرده پس برانگیختیم آنها را تا بدانیم کدام دو فرقه نگاهداشته مرآنچه ماندند از مدت

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا لَهُمْ
 ما میخوانیم بر تو خبر آنها را براستی بتحقیق آنها جوانانی بودند که رویدند بیوردگارشان و افزودیم آنها را
 هُدًى (۱۳) وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 هدایت و الفت دادیم بردلهاشان چون ایستادند پس گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها وزمین ست
 لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إلهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هُوَ الَّذِي قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
 هرگز نخواهیم از غیر او خدایانی را بتحقیق گفتیم ما آنکاه ناصوابرا اینکروهند گروه ما که گرفتند از غیر او
 آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵)
 خدایانی چرا نمیآوردند بر آنها بجستی آشکارا پس کیست ستمکارتر از آنکه بر بست بر خدا دروغی را
 وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوَّ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ
 و چون کناره گرفتند آنها را آنچه را میپرستیدند مگر خدا را پس جاگیرید بسوی غار پراکند برای شما
 رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶) وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ
 پروردگار شما از رحمت خود و آماده سازد برای شما از امر شما نفعی را و دیدی آفتاب را چون تابش کرد
 تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ
 میکرد از غارشان بسمت راست و چون فرو شد میبرد آنها را سمت چپ و آنها در فراخی بودند از آن
 ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضَلِّ لَنْ
 اینست از آیتهای خدا هر که را هدایت کرد خدا پس او هدایت شده و هر که را گمراه کرد خدا پس هرگز
 تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ
 نیابی او را دوستار رهنما و پنداری آنها را بیدار و آنها خفتگانند و میکردانیمشان بسمت راست و سمت
 الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
 چپ و سگ آنها گستراننده بود دو دست خود را ببیش اگر آگاه شدی بر آنها هر آینه روگردانیدی از آنها
 فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُعبًا (۱۸) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ نَبِيًّا مِنْهُمْ قَالَ
 بگریز و پیر شدی از آنها از ترس و اینچنین برانگیختیم آنها را تا گفت و شنید کنند میان خودهاشان گفت
 قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالَوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا
 گوینده ای از آنها چند مانند گفتند ما ندیم یکروز یا قدری روز گفتند پروردگار شما دانا تر است بآنچه

لَيْسْتُمْ فَاَبْعَثُوا احَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا

ماندید پس بفرستید یکی از شما بدم خودتان اینها بسوی شهر پس ببیند کدام پاکیزه ترند از خوردنی

فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ

پس آورد شما را بروزی از آن و باید مهربانی کند و آگاه نکنند بشماها یکی را بتحقیق آنها اگر

يُظْهِرُهُ اَعْلَيْكُمْ يَرْجُوكُمْ أَوْ يُعِيدُكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَأَ (۲۰)

آگاه کردند بر شماها سنگسار کنند شمارا یا بازگردانند شمارا در کیش آنها و هرگز رستگار نشوید آنگاه هرگز

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ

و اینچنین آگاهی دادیم بر آنها تا بدانند که وعده خدا راست است و آنکه رستخیز نیست شکی در آن چون

يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ

نزاع کنند میان آنها کارشان را پس گفتند بنا نهید بر آنها بنیانی را پروردگار آنها آگاه تر است بآنها گفتند

الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَأَيْبُهُمْ

کسانیکه غالب آمدند بر کارشان هر آینه میگیریم بر آنها مسجدی را زود میگویند سه نفر بودند چهارم آنها

كَأَنَّهُمْ وَيَقُولُونَ خُمُسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ

سگ آنها بود و میگویند پنج نفر بودند ششم آنها سگ آنها بود افکنند بی بیب و میگویند هفت نفر بودند و هشتم آنها

كَأَنَّهُمْ قُلُوبٌ لَّيْسَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْلَمُونَ مَا يُعْلَمُونَ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَحِزُّوا فِيهِمْ إِلَّا

سگ آنها بود بگو پروردگار من داناتر است بشماره آنها نداند آنها را مگر اندکی پس جدال مکن در آنها مگر

مِرَاءَ ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ

جدال آشکارا و مپرس تو در آنها از آنها کسی را و مگوی البته مر چیزی را بتحقیق من کننده ام اینرا

غَدَاً (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي

فردا مگر آنکه بخواهد خدا و یاد کن پروردگار ترا چون فراموش کنی و بگو شاید که هدایت کند مرا

رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا

پروردگار من بسوی نزدیکتر از این هدایت و ماندند در غار شان سه صد سال و افزودند

تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَ

نه را بگو خدا دانا تر است بآنچه ماندند مر او راست پنهان آسمانها و زمین بینا کن بآن و

أَسْبَحَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيِّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)

شوا کن نیست مر آنها را از غیر او هیچ دوستاری و نه انباز گیرد در حکم او یکی را.
 قوله تعالی (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ) گفت سپاس خدای را که
 کتاب قرآن بر بنده اش محمد انزال کرد «قیماً» ای مستقیماً در کلام تقدیم و تأخیری هست
 و تقدیر آنست أنزل علی عبده الكتاب قیماً «ولم يجعل له عوجاً» حالست از کتاب «واو» حال را
 باشد از مفعول (وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَوْجًا قِيَمًا) و این کتاب کثری نکرد، و در معنی قیم دو قول گفتند
 یکی آنکه راستی است که در او کثری نیست و دیگر معنی آنکه قیّم برد گر کتابها که حکم
 می کند بتصدیق آن و در بعضی قراءت آمد «أنزل علی عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً»
 و لکن جعله قیماً» و عوج گویند آنرا که نتوان دید کالدین والامر و عوج فی العصا والحائط
 بفتح العین (۱) (لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا) تا بترسانند خلقان را از عذابی سخت از نزدیک
 او (مِنْ لَدُنِّهِ) ابوبکر خواند عن عاصم تنها من لدنه با سکان دال باشمام ضمه و کسرنون و
 هاء و یاء در لفظ از پسها (وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ) و بشارت دهد
 مؤمنان را که عمل صالح و کار نیکو کنند (أَنْ لَهُمْ) بآنکه ایشان را خواهد بودن مزدی
 نیکو یعنی ثواب بهشت. و محل «أَنْ» مع اسمها و خبرها نصبست بوقوع البشارة علیه چون او
 متعدی بود بدو مفعول یقال بشرته کذا و بكذا (مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبْدًا) و ایشان در آن مقیم
 باشند همیشه که آنرا زوال نبود از ایشان و ایشان را فنا نبود از آن و نصب ما کثیرن ای مقیمین
 بر حالست از فعلی مقدّر در «لهم» ای حصل لهم و ثبت و شاید که عامل در او اجراً حسناً باشد
 و التقدير يؤجرون اجراً حسناً ما کثیرن فيه أبدأ .

(وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا - الْآيَةَ) و بترساند آنانرا که گفتند خدای
 گرفت فرزندی که ایشان را بآنکه می گویند علمی نیست (كَبُرَتْ كَلِمَةً) بزرگ سخنی
 است آن که از دهن ایشان بیرون میآید و نصب کلمه شاید که بر تمیز بود و شاید که بر حال
 بود ای کبرت الكلمة کلمه آنکه اول بیفکنند و هو کقولهم نعم رجلا زید ای نعم الرجل رجلا
 و این تمیز بود بعد تمام الکلام. و روایت کردند از بعضی مکّیان که خواندند کبرت کلمه
 کقولهم کبر شأنک و کبر قولک (تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ) در جای صفت کلمه است (إِنْ يَقُولُونَ

(۱) کثری عصا و دیوار دیدنی است اما کثری دین دیدنی نیست آن یکی را عوج گویند و این

را عوج .

«إِلَّا كَذِبًا» (ای ما يقولون «إن» بمعنی ماء نفی است نمی گویند در این گفتار الا دروغ و این آیت بر سبیل طعن گفت بر ایشان و رد قولشان. آنکه رسول را ﷺ تسلیه داد و دلخوشی: (فَلَمَّعَلَّكَ بِإِخْعُ نَفْسِكَ) همانا تو خویشتن را هلاک خواهی کردن بر اثر ایشان یعنی اینکافران که گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» یقال بخع نفسه یبخعها بخعاً قال ذوالرمة :

أَلَا أَهَذَا الْبَاخِعُ الْوَجْدُ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ نَحْتَهُ عَنْ يَدَيْهِ الْمَقَادِرُ (۱)
 أراد نحته المقادير فخفف (إن لم يؤمنوا) اگر ایمان نیارند ایشان باین قرآن و باتفاق مراد بحديث قرآنست ، و چون خدایتعالی قرآن را حدیث خواند چند جای در کتاب، آنرا قدیم گفتن خلاف بر خدای باشد (أسفاً) ای غضباً و حزناً. مجاهد گفت جزعا نصب او بر- تمیز است .

(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا) آنکه گفت ما کردیم هر چه بر زمین آفریدیم بزینت زمین. ضحاک گفت یعنی مردمان را خاصه بزینت زمین کردیم و حمل بر عموم اولیتر باشد دگر آنکه «ما» لمالا یعقل گفت ما هر چه بر پشت زمینست از انواع مخلوقات حیوان و جماد و نبات و آنچه جز آنست «زینة لها» زمین را بآن بیاراستیم و آنرا زینت زمین کردیم (لِنَبِّئُوكُمْ) تا بیازمائیم ایشان را تا کدام نیکو عمل تراست و نصب (عملاً) بر تمیز است و مراد از ابتلاء تکلیفست چه تکلیف صورت امتحان دارد .

(وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرْزًا) صعيد زمین راست باشد ، جرز زمینی که براو باران نیاید و برو نبات نروید یعنی ما پس از آنکه آراسته باشیم و آبادان کرده ویران کنیم و زمین ساده کنیم و بناها از وی برداریم . مجاهد گفت جرزاً ای بلقعا یا بساً لانبات علیها و مثله قوله «فیذرها قاعاً صَفْصَفاً . لاتری فیها عوجاً ولا أمتاً» و عرب سال قحط را سنه جرز گویند و سنون أجزاز قال الراجز :

« قَدْ جَرَّ قَتْنُ السَّنُونِ الْأَجْرَازِ » (۲)

و یقال اجرز القوم ادا صارت ارضهم جرزاً، وجرزوا ارضهم اذا اكلوا نباتا .
 قوله (أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ) گفت ای محمد تو می پنداری که قصه اصحاب الكهف و اصحاب الرقيم از آیات و عجائب ما عجبت یعنی در جنب عجائبی

(۱) ای کسی که ترا هلاک کرده است اندوه بسبب چیزی که دست تقدیر از تو دور ساخته .

(۲) تباه ساخت آنها را سالهای قحط .

که در آیات و دلالات ما هست از کمال‌قادری ما بس عجب چه آنچه من آفریده‌ام از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات در او عجائب بیشتر است . و کهف غار باشد در کوه، و در رقیم خلاف کردند . عبدالله عباس گفت وادی است میان عسفان (۱) و ایله پیشتر از فلسطین و آن نام آن وادی است که اصحاب کهف در او بودند . کعب الاحبار گفت نام دیه ایشانست و بر قول عبدالله عباس من رقمة الوادی باشد و آن آنجا باشد که آب در او باشد عرب گوید کسی را که امری کند که در میان کاری شود عليك بالرقمة ودع الصفة در میان رو و کناره رها کن یعنی اصل کار جوی و حواشی رها کن ، و ضفتا الوادی جانباہ . سعید جبیر گفت رقیم لوحی بود از ارزین نام ایشان و غیبت ایشان بر آنجا نقش کرده بودند بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن معتبر شوند و بر این تأویل رقیم فعیل باشد بمعنی مفعول من الرقم و هو الکتابة . قولی دیگر آنستکه نافع روایت کرد از عبدالله عمر و وهب روایت کرد از نعمان بشیر از رسول ﷺ که او گفت اصحاب الرقیم سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند ببعضی حوائج خود باران گرفت ایشان را کوهی بود در او غاری گفتند در این غار شویم تا باران کم شود چون در آن غار شدند سنگی عظیم از آن کوه در افتاد و در آن غار افتاد و در غار بگرفت چنانکه هیچ شکاف نماند که روشنائی در او افتادی و ایشان فرو ماندند و گفتند یا قوم این کاری عظیمست و جز خدایتعالی کشف این بلا نتواند کرد بیائید تا هر یکی از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدا آنرا شفیع سازیم باشد که خدایتعالی بر ما ببخشد یکی از جمله ایشان گفت من در عمر خود حسنتی می‌دانم که کرده‌ام و آن آن بود که من جماعتی مزدوران را بمزد گرفتم تا برای من کار کنند مردی دیگر آمد نماز پیشین او را گفتم تو نیز کاری کن تا مزد یک روزه بدهم ترا چون نماز شام بود و هر کسی را مزدی دادم بر تسویه یکی از جمله ایشان گفت مرا هم چند آن می‌دهی که آنرا که از نیمه روز کار کرد گفتم یا سبحان الله ترا بر مال من چه سیل است که من بآنچه کنم ؟ تو مزد خود تمام بستان . ترا با کسی دیگر کاری نیست از من نشنید و بخشم برفت و مزد رها کرد من آن مزد او نگاه می‌داشتم تا روزی گاو بچه‌ای می‌فروختند من آن مزد او ببهای آن دادم و در کله کردم بزرگ شد و آبتن شد و بزاد و از بچگان او بسیار شد تا گله گاوشد پس از مدتی دراز که سالها بر این بر آمد پیری را دیدم ضعیف که بیامد و گفت مرا بنزدیک تو حقی هست ، گفتم چیست آن ؟ گفت من آن مردم که آن روز

(۱) در عرائس ثعلبی غطفان و در جائی عسفان مضبوط است .

آن مزد رها کردم و برفتم من درنگریدم اورا بشناختم دست او گرفتم و اورا بصحرا بردم و گفتم این گاو گله تراست گفت یا هذا بر من استهزاء مکن گفتم والله که این حق تو است و تراست و کس را در آن نصیبی نیست او آن بگرفت و بسیار دعا کرد بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم ما را خلاصی ده در حال آوازی از آن سنگ بر آمد بحرانی از آن سنگ بیامد و بترکید و ثلثی از او بیفتاد و روشنائی پدید آمد . و دیگری گفت که من در عمر خود حسستی کرده ام و آن آن بود که قحطی عظیم بود وزنی با جمال بنزدیک من آمد و از من گندم خواست بیها گفتم ممکن نیست إلا بتمکین از نفس خود إباء کرد و برفت و بار دیگر باز آمد و طعام خواست گفتم ممکن نیست بدون نفس تو تاسه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من اورا طعام ندادم بار چهارم گفت اکنون ترا تمکین کردم از آنچه می خواهی چون باو نشستم بخلوت خاستم تا دست باو دراز کنم اورا یافتم که می لرزید گفتم این چه حالست گفت از خدای میترسم من گفتم ای سبحان الله ربی در حال شدت و سختی و ضرورت از خدای میترسد و من در نعمت و رخا از خدای نترسم گفتم برخیز ای زن که ترا مسلم بکردم و بیش از آن طعام که او می خواست بدادم اورا . بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم این بلارا از ما کشف بکن پاره ای دیگر از آن سنگ شکسته شد و غار روشن شد . سیم دیگر گفت من نیز حسستی کرده ام و آن آن بود که مرا پدری و مادری بودند و من گوسفند داشتم نماز خفنی پاره شیر بر گرفتم برای ایشان و بیاوردم ایشان خفته بودند و مرادل نیامد که ایشان را بیدار کنم و خواب برایشان بیاشورم بر- بالین ایشان نشستم گفتم تا خود بیدار شوند و گوسفندان ضایع بودند و مرا دل بگوسفند مشغول بود با اینهمه از بالین ایشان بر نخاستم تا صبح بر آمد و ایشان بیدار شدند و من آن شیر بایشان دادم بار خدایا اگر دانی که من از برای تو کردم این بلا از ما کشف کن سنگ بیکبار از در غار بیفتاد و ره گشاده شد و ایشان بسلامت از آنجا بیرون آمدند این قصه أصحاب رقیم است . أما قصة أصحاب الکھف قال الله تعالی :

(إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ) أصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان بکھف

محمد بن إسحق یسار گفت سبب آن بود که اهل إنجیل تعدی از حد ببردند و فواحش در میان ایشان ظاهر شد و پادشاهان طاعی شدند و بت پرستیدن مشغول شدند و برای طواغیت قربان کردند . در میان ایشان جماعتی بودند بر دین عیسی متشبث و متمسک بآن و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام

او دقیانوس بت پرست (۱) بود و ظالم و قتال و طالب آنانکه بردین مسیح بودند تا ایشان را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مادام در تتبع این بود و در اطراف و نواحی ملک خود میگردید و هر کجا کسی بودی بردین عیسی او را میکشت و عذاب می کرد و از آن دین منع میکرد تا باین شهر آمد که أصحاب الکف در آنجا بودند مردم بگریختند و پنهان شدند و او مردم را می گرفت و هر که در دین او میرفت رها میکرد و هر که اجابت نمیکرد او را میکشت و عذاب میکرد و دستها و پایهای ایشان می برید و از باروی شهر میآویخت . خدای پرستان چون چنان دیدند تضرع کردند با خدایتعالی و در عبادت بیفزودند و پناه با خدای دادند و میگفتند : «ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه إلهاً لقد قلنا إذا شططاً - الایة » اینجماعت بگریختند و در بیرون شهر نماز گاهی بود آنجا رفتند و بعبادت و تضرع مشغول شدند و میگفتند بار خدایا شر این طاعی کفایت کن . جماعتی از شرط (۲) دقیانوس که ایشان را بر این کار گماشته بود برایشان مطلع شدند و ایشان را گفتند شما چرا از ملک بگریخته اید و از دین او رغبت نموده بر رفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان او کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد بر آن هیئات که بودند با جامه عباده روی در خاک مالیده و چشمها پر آب شده ایشان را تهدید کرد و گفت چرا بخدمت من نیامدی و برای اصنام قربان نکردی اکنون مخیری خواهی بدین من در آئی و خواهی اختیار کشتن کنید . ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا (۳) او گفت بدانکه ما خدایا را میپرستیم که خدای آسمانها و زمینهاست و ما جز او را عبادت نمی کنیم آن دگر تو دانی هر چه خواهی میکن که ما از دین خود بر نگردیم باقی همه آن قول گفتند که او گفت . دقیانوس بفرمود تاجامهای ایشان بکنند و ایشان را جامه دیگر پوشانیدند و ایشان را گفت مرا دل نمی آید که شما را بکشم مهلت دادم شما را چند روز تا اندیشه کنی و صلاح خود بینی و بادین من آئی و اگر نیائی خود در دست منی و خون شما ریختن بر من آسانست

(۱) دقیانوس نام امپراطور روم است و مردم زمان ما بتقلید نصاری ویرا دسیوس میگویند از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی حکومت کرد و سخت دشمن مسیحیان بود و ایشانرا آزار و شکنجه میکرد پیش از اینکه دولت روم دین عیسی (ع) را بپذیرد .

(۲) شرط پاسبان و پلیس، و نمازگاه بیرون شهر شاید از معابد بت پرستان بود که اینان آنجا

عبادت خدایا کردند و گرنه دین مسیح هنوز رواج نیافته بود .

(۳) ما کسیمیلینا که اینکلمه البته مصحف آنست در اسامی نصاری بسیار است از جمله یکی از آنان

از شهدای قرن دوم مسیحی بسیار میان آنها معروف است .

آنکه بر خاست و از آن شهر شهری دیگر رفت و ایشان را باز نداشت و حرس برایشان نگماشت چون دقیانوس از آنجا برفت و ایشان را در مهلت فرو گذاشت ایشان با یکدیگر گفتند تدبیر آنست که تا این طاغی غایبست ماهر کسی از خانه پدران زادی برداریم و بگریزیم آنکه برفتند و هر یکی از خانه پدران زادی برگرفتند و از شهر بیرون شدند و بیرون آن شهر کوهی بود آنجا را بیخاوس (۱) گفتند بر آن کوه غاری بود چون در آن غار شدند و خدای را عبادت می کردند .

کعب الاحبار گفت در راه سگی را دیدند سگ در دنبال ایشان افتاد چندانکه رانندند و زدند بر نگشت تا باواز آمد و گفت مرا چرا می زنی من از شما بر نگردم که من دوستان خدای را دوست دارم و من شما را بکار آیم چون بخشبی شما را پاسبانی کنم سگ را با خود بردند عبدالله عباس گفت در راه شبانی را دیدند ایشان را گفت شما چه مردمانی و کجا میروی؟ گفتند ما از این طاغی روزگار میگریزیم گفت من نیز همکار شما ام و با ایشان برفت سگ نیز در دنبال ایشان برفت او را گفتند ای جوانمرد اگر تو مصاحب مائی سگ نیست سگ را از ما جدا کن او گفت این سگ با من صحبت دیرینه ای دارد شما برانید او را که من شرم دارم از او و ایشان او را برانندند نرفت چون بزدند او را او آواز داد و گفت مرا چرا می زنی که من از شما بجفاء بر نگردم ایشان در غار شدند و سگ در در غار بخت و ایشان بعبادت مشغول شدند و آن نفقه خود در دست یکی کردند از ایشان نام او تملیخا او هر روز بشهر رفتی و چیز کی که ایشان را بایستی بیاوردی و تفحص اخبار بکردی و ایشان را خبر دادی تا روزی در بازار آمد خبر دادند که دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده باز آمد و ایشان را خبر داد و ایشان سخت مضطرب شدند و اینوقت نماز دیگر بود عند غروب الشمس با یکدیگر گفتند این طعامکی که هست بخوریم و پناه با خدای دهیم تا خدایتعالی چه تقدیر کرده است طعام بخوردند و بعبادت مشغول شدند و سر بسجده نهادند خدایتعالی خواب برایشان افکند و سیصد و نه سال

(۱) ضبط اینکلمه را در کتابی نیافتم و شبیه آن در نام کوههای آسیای صغیر بخاطر ندارم تا گوئیم

تصحیف آنکلمه است اما در خود یونان وادی و دره ای بنام آخلوس یا یخلوس در عهد قدیم مشهور بوده است و آب سیل در آن جاری میشد و از افسانه سازان اهل کتاب بعید نیست این اسامی را با یکدیگر در آمیزند چنانکه بیشتر روایات اصحاب کهف در آمیخته و منقول از آنانست که پس از اسلام آوردن مردم از آنان فرا گرفتند .

بخفتند و دقیانوس ایشانرا طلب کرد و کس فرستادو پدران ایشانرا حاضر کرد و گفت پسران شما کجا اند؟ ایشانرا پیش من آرید! ایشان گفتند احوال ایشانرا ندانیم بر ما آنست که ما در طاعت توایم اما ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر برفتند کسانی که ایشانرا دیده بودند گفتند ایشان در غاری شدند که بر در این شهر است کوهی که آنرا بیخاوس می خوانند او بر خاست و با لشکر آنجا آمد هر کس که خواست که آنجا فرو شود از ترس نتوانست آخر گفتند یا ملک اگر تو ایشانرا بچنگ آری کاری نخواهی کرد بجز کشتن گفت بلی گفتند در این غار بر باید آوردن تا اینان در آنجا بمیرند و این غار گور ایشان باشد گفت صواب است . بفرمود تا در غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از آن بیخبر .

در ملک دقیانوس دو مرد بودند مؤمن یکی سد روس (۱) نام او و یکی رویاس نامهای ایشان و نسبهای ایشان بر لوحی نوشته اند از ارزیر و در بنای آن سد نهادند گفتند تا باشد که کسی وقتی این بنا بشکافد از احوال ایشان خبر دهد مردمانرا تا عبرتی باشد شنوند گانرا تا آنگاه که دقیانوس هلاک شد و از پس او چند قرن بگذشت خدایتعالی ایشانرا بیدار کرد .

عبیده بن عمیر گفت اصحاب کفج جوانان بودند از فرزندان ملوک باطوق و یاره و گوشوار زرین روزی از روزهای عید ایشان از شهر بیرون آمدند و سگ صید با خود داشتند و خدای تعالی تنبیه کرد ایشانرا و ایمان در دل ایشان افکند ایمان آوردند هر یکی علیحده تنبیهی که خدای کرد ایشانرا و هر یکی ایمان خودش از صاحبش پنهان داشت چون بآن شهر آمدند در این اندیشه افتادند و هیچکس از ایشان اطلاعی نداد صاحبش را بر سر خود آنگه هر یکی از ایشان اندیشه ای کرد که از این شهر بیرون باید رفت تا شومی کفر و معاصی اینان بما نرسد و هر یکی از شهر بیرون آمدند علی خفیه من صاحبه چون بصحرا رسیدند باهم رسیدند هر یکی صاحبش را گفت چرا بیرون آمده ای او گفت تو چرا بیرون آمده ای آخر اتفاق کردند بر آنکه هر دو بکناره شوند و راز با صاحبش بگویند همچنین کردند و راز یکدیگر را آشکارا کردند رأی همه برای ایمان متفق بود و سگ صید با خود داشتند گفتند اکنون بیائید تا امشب بغاری شویم و آنجا بخشیم فردا را تدبیر خود بسازیم، آنشب در غار شدند و بخفتند خدای تعالی خواب

(۱) شاید مصحف تئودورس باشد و اصل کلمه دیگر رویاس معلوم نیست و نصاری گویند حکایت آنان اصلا بزبان سریانی بود و مردی از راهبان شام بنام ساروژ تفصیل قصه آنانرا نوشت و دیگری از علمای روم بنام گرگوار در عهد پیغمبر ما (ص) بلاطینی ترجمه کرده است و از وی میان مسیحیان مغرب مشهور گشت و گویند در میان راویان اختلاف بسیار است در تفصیل حکایت آنان. والله العالم .

برایشان مستمر کرد تا سیصد و نه سال بخفتند (۱) و کس راه بایشان نبرد جز آنکه ایشانرا مفقود یافتند جماعتی که ایشانرا این همت بود لوحی بر گرفتند و نامهایشان و انسابشان و عددشان و تاریخ غیبتشان بر او نوشتند که فلان و فلان و چند کس از معروفان و جوانان شهر مفقود شدند و کس ایشانرا باز نیافت و خدایتعالی آن غار پوشیده کرد از چشم خلقان و آن لوح در خزینه پادشاه بنهادند و گفتند همانا اینانرا نشانی باشد چون قرنهای بر آن بگذشت و مدت بسر آمد خدایتعالی اطلاع داد برایشان چنانکه گفت «و كذلك اعثرنا عليهم - الایه»

وهب بن منبه گفت یکی از حواریان عیسی بدر شهر اصحاب کهف آمد و خواست که در آنجا شود اورا گفتند بر در این شهر بتی نهاده است کس را رها نکنند که در آنجا شود تا آن بت را سجده نکند اودر شهر نرفت و بر در شهر گرما به ای بود رفت و آنجا کار میکرد و مزدی میستد و نفعه میکرد و خدای را میپرستید صاحب گرما به از قدوم او خیر و برکت بسیار دید اورا اکرام کرد و مردم اورا از حسن سیرت و صلاح اودوست گرفتند و او اخباری که از عیسی شنیده بود مردم را میگفت و باخیر و طاعت دعوت میکرد جماعتی با او گرویدند و اورا با صاحب حمام شرط آن بود که بر روز کار او بکند و شب بکار خود مشغول باشد تا یکروز پسر پادشاه آن شهر زنی را بر گرفت و بفرمود تا گرما به خالی کردند و خواست تادر گرما به شود مرد اورا راه بنداد گفت شرم نداری و تو پسر ملک شهری اینکار بتوزشت باشد پسر پادشاه خجل شد و بر گشت پس آمد و خواست تادر گرما به شود دگر باره نهی کرد و وعظ کرد بر گشت و بار دیگر آمد و بانگ بر او زد و او را بر اندودر گرما به رفتند اودعا کرد خدایتعالی هر دورا هلاک کرد و بمردند ملک گفت حال پسر من چه بود گفتند صاحب حمام اورا بکشت این حواری باحمای و جماعتی که مصاحب ایشان بودند از آنجا بگریختند شب ایشان را دریافت در غاری شدند و بخفتند در راه مردی را دیدند صاحب زرعی و سگی با خود داشت که زرع او را نگاه داشتی ایشان را گفت شما چه قومی؟ گفتند مردمانی که از دست ظالم گریخته ایم او گفت مرا میباید که باشما موافقت کنم و سک در دنبال ایشان ، شب در غار بخفتند خدای تعالی خواب برایشان افکند تا سیصد و نه سال بخفتند و کسان ملک در طلب ایشان بودند راه بایشان بردند و ایشان را خفته یافتند خواستند تادر آنجا شوند ترس منع کرد ایشان را آخر گفتند تدبیر آنست که در این غار بر آریم تا اینان در اینجا

(۱) بنا بر آنکه سیصد و نه سال در قرآن برای مدت خواب آنان است و خداوند تعالی تصدیق

فرموده و چنانکه گفتیم نصاری گویند ۱۵۰ سال یا ۱۵۲ سال خفتند و قول آنان اعتبار ندارد و سیصد و

نه سال در قرآن هم منقول از جماعتی است و حق آنستکه مدت خواب آنان معلوم نیست .

بمیرند از گرسنگی و تشنگی همچنان کردند .

و هب گفت ایشان در آن غار مدتی بماندند وقتی شبانی آنجا رسید و بر آن کوه گوسفند میچرانید باران بگرفت اورا اندیشه کرد و گفت در این غار بیاید شکافت تا شب گوسفندان را در آنجا میبرم در آن غار باز کرد و خدای تعالی ایشان را بیدار کرد . محمد بن اسحق گفت پس از آن پادشاهی پدید آمد آن شهر را مردی صالح که اورا ندوسیس (۱) گفتند و او در ملک خویش سی و هفت سال بماند و در ملک او هر گونه مردمان بودند مؤمن و کافر و بت پرست و پادشاه از آن رنجور بود و ایشان را باخدای میخواند و تخویف میکرد بیعت و نشور و ایشان میگفتند « ماهی إلا حیاتنا الدنيا موت و نحیی » و ماحیات همین دانیم که در دنیا هست و پس از حیات دنیا حیاتی نشناسیم چون پادشاه صالح از ایشان آن دید باخدای تعالی تضرع کرد و گفت بار خدایا آیتی بدین جماعت نمای که بدانند که بعث و نشور حق است خدای تعالی خواست تا اظهار آیتی کند برایشان در دل یکی از مردمان آن شهر افکند نام او الیاس تا آن بنا بشکافد و برای گوسفند حظیره کند بیامد و این بنا بگشاد تادر غار گشاده شد جماعتی را دید آنجا خفته و سگی بر در غار خفته هر کس که خواست آنجا فراز شود نتوانست شدن اهل شهر بتعجب بنظاره آنجا آمدند خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد تا بنشستند شادمانه و مستبشر و بر یکدیگر سلام کردند و گمان بردند که يك روز خفته اند یا بهری از روزی خدای تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر آنکه بعث و نشور حق است .

و هب گوید ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنکه بختند هیچ تغییر نپذیرفته بودند تا جامه ایشان شوخن نشده بود ایشان برخاستند و گمان بردند که در عهد دقیانوس نماز بگزارند و تملیخا که صاحب طعام ایشان بود اورا گفتند برو و آن درمی چند بر و طعام آر که ما گرسنه شده ایم و بنگر که اینطائفه طلب ما میکنند و خویشان را بر احتراز دار تملیخا گفت دیروز همه در طلب ما بودند و امروز بیشک آنست که مارا ببرند و این آخر روزی است . مارا از دنیا مهتر ایشان گفت ما توکل بر خدای کردیم و بر دین حق مقام کنیم و جان بفدای دین کنیم ، آنکه تملیخا برخاست و آن درمها برگرفت و روی بشهر نهاد در شهر آثاری و اعلامی که او را رها کرده بود بخلاف آن بدید که او بگذاشته بود متواری وار ، بشهر

(۱) اینکلمه مصحف تندوسیس امپراطور روم است و امروز در بلاد ماثودوز دوم می گویند واز

سال ۴۰۸ تا ۴۵۰ امپراطور روم بود و اصحاب کهف در عهد او از خواب بیدار شدند و تاریخ آن تقریباً

صد و پنجاه سال پس از دقیانوس است که خوابیده بودند .

در آمد ترسان و مترقب از خوف دقیانوس چون در شهر آمد مردمان را دید در شعار ملت عیسی و نام عیسی میگفتند و صلوات بر او میدادند بتعجب فرو ماند . گفت من دوش از این شهر بر فتم و در این شهر کسی نام عیسی نیارست بردن اکنون شعار او آشکارا میگویند و میدارند و او را خبر نبود که دقیانوس هلاک شده است از مدت سیصد و نه سال . تا گرد آن شهر میگشت کس را نمیشناخت و رسم و آئین ایشان بخلاف آن دید که او را رها کرده بود با خود گفت همانا شهر غلط کرده ام یا در خوابم آخر اندیشه کرد و گفت در این نزدیکی شهر همین است آخر مردی را گفت این شهر را چه خوانند گفت افسوس (۱) بدانست که شهر آنست و لکن مردمان آن شهر نه آن بودند ، آخر درمها که داشت بیرون کرد و آن درمها بود بنام و مهر دقیانوس از سیصد و نه سال زده و بر شکل پای شتر بود بزرگی ، درمی چند بداد تا طعام خرد مرد آن درم بستد و دروی نگرید و نقش و سکه آن بر خواند و تاریخ آن، فروماند در مرد نگرید مردی غریب و مجهول بود او را گفت این درم از کجا آوردی او گفت ای مرد ترا با این چه کار بود . بستان و طعام بده مرا بنرخ وقت . آن مرد آن درم بدیگری داد و دیگری بدیگری نمود و دست بدست بدادند و گفتند این مرد همانا گنجی یافته است او را گفتند راست گوی تا این گنج کجا یافتی و با ما مشترك کن تا ما را ز تو با کس نگوئیم که این گنج تنها برتوان داشت و بهمه حال ترا در این کار یاوران بایند اگر نه چنین کنی سلطان وقت را بگوئیم و ترا از آن رنج رسد و چیزی بتو نماند او گفت ای قوم شما چه میگوئی گنج چه باشد این درمی چند است که من دیروز داشتم و هر روز از این خرج میکنم و کس مرا بگنج یافتن متهم نکرد گفتند محال مگویی که این درمها از تاریخ سیصد و نه سال زده اند و آواز بر آوردند و خبر پادشاه وقت رسید و مردم بر او جمع شدند و او هیچ جواب ندانست کلام ایشانرا جز که خاموشی و آن خاموشی در تهمت او زیادت میکرد و در شهر دو پیشوا بودند دو مرد صالح یکی اریوس نام و یکی بسطیوس نام او را ببردند تا پیش ایشان و او گمان برد که او را پیش دقیانوس می برند او میرفت دل بر مرگ نهاده مدهوش و مردم از او فسوس میداشتند چنانکه از دیوانگان و او در دل خدای را می خواند و میگفت خداوند آسمانها و زمینها فریاد رس توئی در سختی مرا فریاد رس، و با خود میگفت کاشکی ما بیکجای بودمانی و یا اصحاب من حال من بدانستندی

(۱) افسوس از شهرهای آسیا صغیر است و امروز جزء کشور ترکیه در جنوب از میر و در عرض

شمالی ۳۸ درجه نزدیک ساحل دریای روم و در قدیم معبدی در آنجا ساخته بودند که اطلال آن هنوز

باقی است .

که ما را عهد چنانست با یکدیگر که بیکجای باشیم در حیات وممات ، درینجا که این جبار مرا بکشد و من ایشانرا نه بینم همه راه این اندیشه میکرد و شهادت میآورد و خدای را یاد میکرد و پناه با خدای میداد چون او را پیش این دو رئیس صالح آوردند در نگریددقیانوس نبود ساکن شد او را بداشتندی آنجا و آن درمها بایشان دادند ایشان گفتند ای جوانمرد راست بگو تا این گنج کجا یافتی او گفت گنج چه باشد گفت نقش این درم گواهی میدهد بر تو که گنجی یافته از گنجهای دقیانوس و مهر او . تملیخا گفت والله که من هیچ گنجی نیافته‌ام و این درم از خانه پدر بر گرفته‌ام و ضرب این شهر است من همین میدانم گفتند تو کیستی و پدرتو کیست ؟ او نام خود و پدر خود کس نبود که او را شناخت چه مدت دراز در میان افتاده بود سصد و نه سال ، گفتند دروغ میگوئی و با ما راست نمیگوئی او چیزی نمیتوانست گفتن جز که ساعتی خاموش میبود و ساعتی سوگند می‌خورد که من گنجی نیافته‌ام . و مردم بهری میگفتند دیوانه است و بهری میگفتند ابله است و بهری میگفتند طرار است و از راستی خبر نمیدهد ، آخر یکی از آن رئیسان بانگ بر او زد و او را تهدید کرد و گفت گمان میبری که ما ترا باور خواهیم داشتن باین دروغ و محال که میگوئی این مال پدر تست و نقش این درم از سصد سال زده است و تو کودک جوان آمده‌ای تا بر ما پیران فسوس داری و اعیان و معروفان این شهر اینانند که اینجا حاضرند و خزائن شهر بنزدیک ما است و ما از این ضرب یکدرم نداریم ماترا رها نکنیم اگر راست گفتی فهو المراد والاضرب وحبس و تهدید باشد . تملیخا گفت بخدا بر شما که من از شما چیزی پرسم مرا خبر دهید گفتند بگو گفت دقیانوس الملك چه کرد و او کجاست که این شهر در دست او بودی روزی ، گفتند ما بر پشت زمین پادشاهی را ندانیم دقیانوس نام و این نام پادشاهیست که سالهای دراز است تا هلاک شد ، تملیخا گفت کس با من راست نمیگوید بدانکه ما چند یار بودیم و پادشاه این شهر بر ما ستم کرد و اکراه تا ما را از دین مسیحا برگرداند ما از او بگریختیم دیروز و دوش بختیم و امروز من بشهر آمدم تا برای اصحاب طعام خرم در من آویختند و حوالت گنج میکنند بر من ، اگر مرا باور ندارید بیائید تا غار ما به بینید و اصحاب ما را بر کوه بیخلوس چون اریوس این سخن بشنید گفت همانا اینمرد راست میگوید و این آیتی باشد از آیات خدای تعالی آنگاه آن دو رئیس برخاستند و جمله اهل شهر و تملیخا در پیش ایشان افتاد و تا نزدیک کوه بیخلوس آنگاه ایشانرا گفت من از پیش میروم تا ایشانرا خبر دهم تا تترسند که ما خلقی عظیم بسر ایشان شویم گفتند روا باشد و چون باز گشتن تملیخا بنزدیک ایشان دیر شد ایشان

گفتند بهر حال چنان مینماید که دقیانوس تملیخا را بگرفته است و هر ساعت مترصد بودند که لشکر آید و ایشانرا نیز ببرد چون آواز وقع سم اسبان و غلبه مردم شنیدند قاطع شدند که لشکر دقیانوس است بگرفتن ایشان آمده‌اند یکدگر را وصیت کردند و یکدگر را وداع کردند چون نگاه کردند تملیخا در آمد او را گفتند ما وراثت ما را خبرده تملیخا از آنچه رفته بود ایشانرا خبر داد و آن رئیسان و آن مردم بیامدند و ایشانرا بدیدند و از آنحال بشگفت فروماندند چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود و بعضی بر جای تابوتی دیدند از آهن قفلی از سیم بر آن زده آن تابوت از آنجا بر آوردند و آن قفل بگشادند در آنجا دو لوح دیدند از ارزیز بر آنجا نوشته که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس، مکسلمینا، و محسلمینا (۱)، و تملیخا، و مرطوس، و نسطوس، و نیورس، و بکرویس، و بطینوس (۲) جوانان بودند بر این شکل و برین هیئت ازفتنه پادشاه وقت بگریختند که قصداً ایشان میگرد برای دین و در این غار شدند چون خبر یافتند از ایشان و بدانستند که ایشان در غارند در غار بر آوردند و بسنگ سخت کردند و ما نامهای ایشان بر نوشتیم و احوال ایشان تا اگر کسی برایشان مطلع شود بداند که حال ایشان چنین بود چون آن بخوانند بشگفتی فرو ماندند و مؤمنان را یقین بریقین زیادت شد بقدرت خدای تعالی بر احیاء موتی و از آن شگفت ماندند که ایشان همچنان جوان و تازه و بقوت مانده بودند رنگ رویشان نگر دیده بودونه جامه ایشان شوخکن شده آنکه این دو رئیس نامه نوشتند بآن پادشاه صالح که نام او بندرسیس (۳) بود که بتعجیل بیائی تا آیتی بینی از آیات خدایتعالی که باخلاقان نمود بر صحت بعث و نشور و آنقصه شرح دادند در نامه چون ملک صالح نامه بر خواند از سریر ملک فرود آمد و روی برخاک نهاد پیش

(۱) محسلمینا تکرار مکسلمینا است با ملای دیگر و گرنه هشت تن می‌شوند .

(۲) اصل این اسامی غیر مضبوط و تصحیف شده را مشکل است بدست آوردن و حکایت اصحاب کهف را مسیحیان سریانی و حبشی و یعقوبی وار تو دوکس یونانی و کلیسای لاتین قبول دارند وعده آنها را هفت تن و موطن آنها را شهر افسس میدانند اما مدت خواب آنها را گویند در حدود صد و پنجاه سال بود از زمان دقیانوس تا تئودوس دوم و اسامی این هفت یونانی است اما طایفه جدید نصابی که پروتستان می‌نامند اصل قصه را معمول می‌پندارند چون راویان بسیار باختلاف ره‌ایت کرده‌اند و اعتماد بر هیچ يك ندارند و حقیقت آن آنستکه نمی‌توان اصل هیچ حکایت را انکار کرد برای اختلاف راویان و آنچه در نص قرآن مذکور است صحیح و واجب القبول و تفاسیل دیگر مشکوک است .

(۳) تئودوس یا تئودوسیوس .

خدای تعالی و بسیار بگریست و تضرع کرد خدای را و شکر گزارد بر اظهار آن آیات و بر-
خاست و بالشکر و اهل آن شهر آنجا آمد و آنحال بدید و ایشان در غار عبادت و تسبیح
و تهلیل مشغول بودند آنکه او را پرسیدند و براو سلام کردند و گفتند ما ترا وداع میکنیم
که خدای تعالی مارا با حال اول خواهد بردن که ما از خدای خواسته ایم و پهلو بر زمین
نهادند و بختندو خدای تعالی جان ایشان برداشت پادشاه فرمود تا برای کفنشان جامه‌های
فاخر کردند و تابوتهای زرین ساختند و خواست تا ایشانرا در آنجا نهند در خواب دید که
زر و دیبا گرد ایشان مگردان و ایشانرا همچنان در غار رها کن ایشانرا همچنان رها کرد و
خدای تعالی ایشانرا محبوب کرد بر غیب که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و تعرض ایشان
کردن و بفرمود تا بر در آن غار مسجدی بنا کردند که مردم در آنجا نماز کردند و آن حاجت
گاهی شد و آنوقت که احوال ایشان ظاهر شد آنروز عیدی ساختند (۱) و در عبادت بیفزودند
این حدیث اصحاب کهف است .

و در خبر می‌آید که رسول گفت بار خدایا من ایشانرا توانم دیدن خدای تعالی گفت تو
ایشانرا در دنیا نبینی و لکن وصی خود را با جماعتی از صحابه آنجا فرست تا ایشانرا دعوت
کنند با دین و ایمان آورند بتو گفت بار خدایا چگونه روند آنجا خدای تعالی گفت بساطی
بیار و ایشانرا بر آنجا نشان و باد را بفرمای تا ایشانرا بردارد و آنجا برد رسول ﷺ بفرمود
تا بساطی بگسترند و ابوبکر را گفت بر یک گوشه نشین و عمر را گفت بر یک گوشه نشین و
سلمانرا گفت بر یک گوشه نشین و ابوذر را گفت بر یک گوشه نشین (۲) و امیر المؤمنین علی ﷺ
را گفت بر میانه بساط بنشین صحابه گفتند یا رسول الله خدای ترا فرمود که وصی خود را بسا
قومی صحابه آنجا فرست از میان اینان وصی تو کیست؟ گفت وصی من آنست که چون بر-
ایشان سلام کند جوابش دهند و چون سخن گوید با او مناظره کنند و آنان که وصی من نیستند
ایشانرا دستوری نیست که با وی سخن گویند و جواب سلام او دهند . آنکه رسول ﷺ باد
را فرمود تا آن بساط را برداشت وقت آنکه از نماز بامداد فارغ شده بود باد بساط را بر-
گرفت و آنجا برد امیر المؤمنین علی ﷺ چون آنجا رسید باد را گفت بساط را فرو نه باد
بساطرا بنهاد امیر اول ابوبکر را گفت بر خیز و برایشان سلام کن بر خاست و سلام کرد جواب

(۱) این روز ۲۵ ژون است .

(۲) ثعلبی ابوبکر و عمرو ابوذر و علی (ع) را نام برده و سلمانرا ذکر نکرده است و معلوم

نیست بچه علت عثمانرا از میانه حذف کرده اند .

ندادند عمر نیز سلام کرد جوابش ندادند سلمان و ابوذر سلام کردند جواب ندادند امیر المؤمنین علی علیه السلام بر پای خاست و بدر غار آمد و گفت «السلام علیکم ایها الفتیة» گفتند «علیک السلام» و رحمة الله «(۱) گفت من رسول رسول خدایم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بشما، دعوت میکنم شما را باو و با دین مسلمانی گفتند «مرحباً به و بك آمناً و صدقنا». امیر گفت رسول خدا شما را سلام می کند گفتند «علی علیه السلام رسول الله السلام ما دامت السموات والارض و علیک بما بلغت». آنکه گفتند رسول خدای را از ما سلام کن و درود ده که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنکه که مهدی از اهل البیت علیهم السلام خروج کند و ما در زمرة او باشیم (۲) امیر المؤمنین گفت چرا جواب ایشان ندادی؟ گفتند ما را گفته اند که جواب ندهیم الا پیغمبری یا وصی پیغمبری را آنکه گفتند ما با خوابگاه خود رفتیم و ترا وداع می کنیم. امیر المؤمنین علی علیه السلام باد را گفت بساط را بردار باد بساط را برداشت و با مسجد رسول آورد جبرئیل آمد و رسول را خبر داد بآنچه رفت میان ایشان رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را گفت یا علی من گویم یا تو گوئی؟ گفت یا رسول الله آن نکوتر که تو گوئی رسول صلی الله علیه و آله ایشان را خبر داد بآنچه رفته بود میان ایشان فذلك.

قوله (إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ) یاد کن ای علیه السلام چون آن جوانمردان یارگار شدند. سدید الصیر فی روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که او گفت اصحاب کهف صیرفیان بودند. یقال أوی إليه یاوی اذا انضم إليه و صار إليه و آویته إلي أي ضمته إلي، و کهف شکافی باشد در کوه و جمعه کهوف گفتند نام غار جبریم بود قوله (فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً) گفتند بار خدایا بده ما را از نزدیک تو و از خزاین رحمت تو رحمتی (و هَبْنِي لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا) و بساز ما را از کار ما رشدی و صلاحی. عبدالله عباس گفت معنی آنست که با ما الطافی کن که عند آن طلب رضای تو کنیم و بروایتی دیگر هم از او «رشداً» ای مخرجاً من الکهف ما را سلامت از غار بیرون بر، و گفتند «رشداً» ای صواباً، والرشد والرشد لغتان بمعنی واحد کالبخل و البخل.

(فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا) بزدم بر گوشهای ایشان در آن غار سالها بسیار. و این کنایت است از آنکه خواب برایشان افکندیم گفتند معنی ضرب اینجا ابتلاء است چنانکه گویند ضرب به الله بالفالج ای ابتلاء به و گفتند معنی آنست که ما بخواب گوشهای

(۱) ثعلبی گوید همه سلام دادند و جواب شنیدند پیغام رسول (ص) بگذاشتند.

(۲) در روایت ثعلبی ذکر مهدی (ع) هست و گوید در زمان ظهور او هم زنده شوند و باز بحال اول روند

بر نخیزند تا قیامت.

ایشانرا از سمع منع کردیم و هذا من قولهم ضرب الامیر علی ایدی الرعیة اذا منعهم من الافساد،
وقال الاسود بن یعفر وكان ضریراً :

وَمِنَ الْحَوَادِثِ لَا اَبَا لَكَ اَنْتِي ضَرَبْتَ عَلَيَّ الْاَرْضَ بِالْاَشْدَادِ (۱)

و منه ضرب الخيام و منه ضرب السراقد و ضرب السد برای آنکه اینهمه موانع است.
و نصب سنین بر طرف است و نصب عدد بر بدل او و شاید که تمیز باشد و العدد المعدود و العدد
المصدر كالقبض والقبض والنقض والنقض .

(مُ بَعَثْنَا مُ) پس برانگیختیم ایشانرا و بعث از خواب بر کردن باشد و فرستادن و
تحریرص کردن يقال بعثته من رقدته قال الله تعالى « من بعثنا من مرقدنا » و از بعث فرستادن
قوله تعالى « فبعث الله النبيين » و قوله « فبعث الله غراباً » و از بعث تحریرص قولهم بعثته علی کذا
و بمعنی نصب و اقامت آمد فی قوله « بعثنا منهم اثني عشر نقيباً » و اینجا بمعنی تنبیه است
(لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئْسُوا أَمْدًا) تا بدانیم و معنی آنکه در این باب معامله آنان
کردم که ندانند تا بدانند چنانکه در معنی امتحان گفتیم آمد جای ، که از آن دو گروه که
خلاف کردند در مدت مقام ایشان در غار قولی که بصواب نزدیکتر است و شمارنده تر است
غایت مقام ایشانرا . آنکه در آن دو گروه خلاف کردند گروهی گفتند هر دو کافر بودند و
گروهی گفتند یکی مسلمان بود و یکی کافر . مجاهد گفت این خلاف فیما بینهم بود خود اصحاب
الکف با یکدیگر خلاف کردند . گروهی دیگر گفتند حزبی از ایشان بودند و حزبی از قوم
ایشان بودند و قوله « احصى » افعال تفضیل است و این بنا در ثلاثی آید در مزید نیاید از فعل و
جز آن الا آنست که بر معنی حمل فرمود معنی أحفظ و أضبط و أصوب . و لبث مقام باشد.
و در نصب « امداً » دو وجه گفتند: یکی تمیز کانه قال ای الحزبين اصوب عددًا . و دوم بر مفعول
به کانه قال ای الحزبين احصى غاية للبينهم في الكهف . و الامد الغاية، قال النابغة :

إِلَّا لِمِثْلِكَ أَوْ مَنْ أَنْتَ سَابِقُهُ
سَبَقَ الْجَوَادِ إِذَا اسْتَوَىٰ عَلَى الْأَمَدِ (۲)

(۱) اسود بن یعفر از شرای جاهلی است گوید یکی از حوادث روزگار آنکه زمین مرا بایند-
های سخت فرو بسته است و گویند کور بود و اشاره بدان کرده است .

(۲) خطاب بن نعمان منذر کرده گوید سزاوار تو نیست خود را در دشمنی حریف هر کس شماری مگر
کسی مانند تو باشد یا کسی که کمی تو از او پیشی گرفته مانند اسبی نیکو که بمنتهای مسافت برسد و از
اسب متأخر اندکی پیشتر باشد چون نعمان با نابغه اظهار کنیه و عداوت می کرد وی گوید تو همسر
من نیستی .

(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ) قدیم تعالی گفت یا محمد ماقصه و خبر ایشان بر تو قصه کنیم و بگوئیم بدرستی و راستی و اصل القصص اتباع الاثر و اصل النبأ الخبر (إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ) ایشان جوانمردانی بودند که بخدای ایمان آوردند. از آنجا گفتند که اصل جوانمردی ایمان بخداست اگر آنرا که از سر کفر ایمان آورد او را جوانمردی رسد آنرا که ایمان آورد لاعن کفر ، لاجرم در ایمان رجحان هست در قوت آن رجحان دادند او را که از همه جهان نفی کردند و او را اثبات بر زبان جبرئیل که «لاسیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی» و فتنه جمع قلیل باشد کغلمه و صبیبه (وَ زِدْنَا لَهُمْ هُدًى) و ما ایشانرا هدی بیفزودیم و این هدی اینجا لطف است و بیان و ما ایشانرا الطافی بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عند آن بیفزود .

قوله (وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ) و دلهای ایشان باز بستیم ببات توفیق و لطف تابر- ایمان و عمل استقامت کردند و استدامت نمودند (إِذْ قَامُوا فَقَالُوا) چون پیش دقیانوس باستادند گفتند او را چون ایشانرا دعوت کرد با عبادت اصنام و قربان طواغیت که خدای ما خدای آسمانها و زمینها است ما بدون او و فرود او خدائی را نخوانیم و نپرستیم . (لَقَدْ نَقَلْنَا إِذًا شَطَطًا) در کلام محذوفی هست که «إذًا» جواب اوست و تقدیر آنکه لودعونا من دونه إلهاً لقد قلنا إذا شططاً چون اگر بیرون او خدائی پرستیم شطط گفتند باشیم . عبدالله عباس و مقاتل گفتند شطط جور باشد . قتاده گفت دروغ باشد و اصل او مجاوزة الحد و الافراط باشد و منه شطط النهر لجانبه و منه الشطط الذى هو البعد و يقال شطط فى الامر إذا بالغ فى الاسراف قال الشاعر:

أَلَا يَا لِقَوْمِي قَدْ أَشْطَطْتُ عَوَازِلِي وَ تَزَعَمُ أَنْ أُوْدَى بِحَقِّي بَاطِلٌ (۱)
 (هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً) اینهم حکایت ایشانست که ایشان عیب می کنند قوم خودرا بعبادت اصنام گفتند اینان قوم ما اند بدون خدایتعالی اصنام را خدایان گرفتند (كُلُّوا يَا تَوْنُ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانِ بَيْنِ) چرا بر این گفتار حجتی روشن بنیارند . آنکه گفتند در جهان از آنظالم تر که باشد که بر خدایتعالی دروغ گوید و با او انباز گیرد؟! و در آیت دلیل است بر بطلان تقلید (۲) و نیز دلیل است بر آنکه مقام نشاید در دار الکفر

(۱) ای قوم من سرزنش کنندگان از حد بیرون شدند و پنداشتند که حق مرا سخن باطل آنها

تباه ساخت .

(۲) تقلید در اصول دین جایز نیست و این آیه دلیل بر بطلان تقلید است و مخالف در این اهل ظاهر

و اخبار یابند .

چون کافران قوت آن دارند که مرد مسلمانرا بر اظهار کلمه کفر حمل کنند .
 (وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ) آنکه حکایت آن کرد که ایشان بایکدیگر گفتند که چون شما
 از این کافران اعزال کردید و دوری جستید و از آن معبودان که بدون خدای میپرستند از اصنام
 (فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ) با غار گریزید و با آنجا شوید تا خدایتعالی رحمت خود بر شما نشر
 کند . و نشر پراکندن ، و نشر خلاف طی باشد ، و جزم او بجواب امر است و قوله «إِلَّا اللَّهُ»
 در اودو قول گفتند : یکی آنکه «إِلَّا بِمَعْنَى غَيْرِ سِوَا اسْتِثْنَاءِ كَقَوْلِهِ «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»
 و قولى دیگر آنکه استثناء منقطع است که ایشان اعزال از معبودانی کردند که نه خداست .
 و قول سیم آنست که روا باشد که استثناء متصل باشد ، و در ایشان کسانی بودند که با عبادت
 اصنام خدا را پرستیدندى جز که عبادت چنان ایمان نباشد والله اعلم بمراده . و دروجه اول تقدیر
 آن باشد که وما يعبدون من دون الله و سواه . و وجه دوم را معنی آن باشد که لکن الله لا يعترف
 فانه معبود ناو «من» روا بود که تبعیض بود و روا بود که تبیین بود (وَهُيئَةُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ
 مِرْفَقًا) و بیچاره (۱) برای شما از کارتان روزی حلال و مِرْفَقُ هر چیزی باشد که بآن
 انتفاع بر گیرند و در او دولفت است مِرْفَقُ و مِرْفَقُ . و بعضی گفتند مِرْفَقُ مصدر باشد و
 مِرْفَقُ آله الارتفاق . ابن عامر و اهل مدینه و ابوبکر خواندند مِرْفَقًا بفتح میم و کسر فاء
 و باقی قرآء بکسر میم و فتح فاء .

قوله (وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ) اکنون خطاب میکند بارسول میگوید ای محمد
 تو آفتاب بینی در وقت بر آمدن (تَزَاوَرُ) ای تتمایل که فرا گردیدی از غار ایشان بجانب
 دست راست ، و ابن عامر و یعقوب خواندند تزور علی وزن تحمر من الازورار وهو الميل
 و العدول . و باقی قرآء بحذف تاء تفاعل استثقالا لاجتماع التائین (وَإِذَا غَرَبَتْ) و چون
 آفتاب فرو خواستی شدن . یعنی بعد از زوال (تَقْرِضُهُمْ) بگذشتی از ایشان بجانب دست
 چپ . و اصل قرض قطع بود و قوله «ذات الیمین و ذات الشمال» صفت موصوفی محذوف است
 ای جهة ذات الیمین و جهة ذات الشمال (وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ) و ایشان در متمسعی و فراخی
 بودند از غار و جمعه فجوات و فجاة . حق تعالی در این آیت وصف آن کرد که ما ایشان را در
 آنغار از گرمای آفتاب نگاه میداشتیم تا ایشانرا نرنجانند و گونه روی ایشان بنگرداند و جامه
 ایشان کهنه نشود چو بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان می بگرداند (۲) آنکه گفت ایشان

(۱) آماده کند . و بیچاردن را مؤلف بمعنی آماده کردن استعمال کرده است .

(۲) معنی فعل مجهول دارد یعنی آفتاب گردانیده شود و از این آیه چنان مستفاد میشود که حفظ ایشان با اعجاز *

در غاری فراخ بودند که باد در او جستی و نسیم برایشان آمدی تا هوا غفن نشدی که ایشان را از آن رنجی نرسیدی (ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ) آن از آیات و علامات و عجایب است که خدای تعالی بخلقان نمود تا دلیل صنع لطیف او باشد و آنکه کمال علم و قدرت و حکمت او راست آنگه گفت هر کرا خدای هدایت دهد ببیان و لطف و توفیق و تمکین او راه یافته باشد و هر کرا اضلال کند بخذلان ، تو او را هیچ یاری و راه نه-اینده بصلاح نیابی، یعنی نباشد چه اگر بودی یافتندی .

(وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ) و تو پنداری ای عجم که ایشان بیدارند و بر حقیقت ایشان خفته اند . و ایقاظ جمع یقظ باشد کانجامد فی جمع نجد و نجد الشجاع و رقود جمع راقد کسجود فی جمع ساجد و قعود فی جمع قاعد . گفتند برای آن گفت که ایشان خفتگان بودند چون بیداران ، که ایشان با آنکه خفته بودند چشمها گشاده بودند (وَ نُقَلِبُھُمْ ذَاتَ الْیَمِینِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ) و ما ایشانرا از این دست بر آندست میگردانیدیم تا پهلوهاشان رنجور نشود (۱) ابوهریره گفت ایشانرا در سالی دو بار بر گردانیدندی . عبدالله عباس گفت در سالی

* علت طبیعی هم داشت و خداوند آنها را از مغیرات و مفسدات طبیعی حفظ میکرد و اگر کسی گوید بنای کار ایشان بر اعجاز و خرق عادت و قهر طبیعت بود از جانب پروردگار زیرا بدن را هر چه از آفتاب و مغیرات طبیعت حفظ کنند و بدن آنها را از یک پهلو بپهلوی دیگر بگردانند صد و پنجاه سال یاسیصد و نه سال زنده نمی مانند و اگر بنا بر اعجاز باشد گردانیدن آفتاب از آنها و راندن نسیم و از این پهلو بآن پهلو کردن لازم نیست خداوند قادر است آنان را در عین آفتاب بیک پهلو خوابیده زنده نگهدارد در جواب گوئیم گاهی اعجاز و اظهار قدرت پروردگار همراه با سبب طبیعی نادر الوقوعی است که فکر غالب بشر بآن نرسیده و از آن خبر ندارد مانند آمدن باران از ابر که علت طبیعی است بدعای پیغمبر و امام در استسقای باران با آنکه خدا قادر است بی ابر باران را از هوا ایجاد کند و تصرف نفوس اولیاء در جمع شدن ابر از اسباب خفیه است که نوع مردم از آن خبر ندانند و این معانی را ابوعلی بن سینا در اشارات بتفصیل ذکر کرده است در اینجا هم زنده نگاهداشتن أصحاب کھف در مدتی که مقدار آن برای ما معلوم نیست گرچه بقدرت الهی و اعجاز بود اما بی دخالت اسباب طبیعی نبوده نظیر آمدن باران از ابر بدعای امام (ع) و بقای حیات خود حافظ بدن است اگر حاجت بنذا نداشته باشد، تاحیات هست بدن نمیکنند و لو هزار سال بگذرد و استغنائی از غذا خصوصاً در خواب از محالات نیست تا کسی گوید اراده خدا بمحال تعلق نمیگیرد و نیز خواهیم گفت مدت خواب آنها از قرآن فهمیده نمیشود .

(۱) سخنی که در تأثیر آفتاب گفتیم در گردانیدن از پهلو بپهلو نیز جاری است و اگر کسی گوید

با آنکه بنای امر ایشان بر اعجاز بود و بگشتن پهلو حاجت نبود همان جواب دهیم که در آنجا گفتیم .

یکبار فرشته پیامدی و ایشانرا از این پهلو بر آن پهلو گردانیدی تا پهلوشان ریش نشود (وَ كَلْبَهُمْ بِاسْطٍ) عبدالله عباس گفت سگ ایشان سرخ بود . مقاتل گفت زرد بود . محمد بن کعب القرظی گفت سخت زرد بود چنانکه با سیاهی می زد . کلبی گفت خلنج بود (۱) بعضی دیگر گفتند بر لون آسمان بود . در خبر است که مُتَعَنَّتِي از امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید که سگ اصحاب کُهِف را چه رنگ بود او دانسته بود که اگر بلون معین اشاره کند که او را معلوم بود او بر او برهانی خواهد واقامت برهان بر این معنی متعذر بود گفت برنگ سگ بود برای آنکه همه رنگ در سگ توان یافت . و هم از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کردند که نام اوزبان بود . و عبدالله عباس گفت قطمیر بود . اوزاعی گفت منو . جبائی گفت حمران . عبدالله کثیر گفت قطمور بود . سدی گفت ابور بود ، عبدالله سلام گفت بسیط بود . کعب الاحبار گفت صها بود . وهب گفت اگر کسی از کژدم ترسد بگوید : « سلام علی نوح فی العالمین » کژدم او را گزند نکند . و اگر از سگ گزنده ترسد بگوید : « و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید » سگ او را نگزد . و روایت کردند از امام الهمام جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که او خواند : « و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید » ای صاحب کلبهم بالوصید . مجاهد و ضحاک گفتند وصید فنا و پیرامن خانه باشد و این روایت ابوطلحه است از عبدالله عباس . سعید جبیر گفت و صید سعید باشد و آنخاک بود بلند و این روایت عوفی است سدی گفت و صید در خانه باشد و این بروایت عکرمه است از عبدالله عباس و قال الشاعر :

بَارِضٍ قَفْضًا لَا يُسَدُّ وَ صَيْدُهَا
عَلِيٌّ وَ مَعْرُوفٌ بِهَا غَيْرُ مُنْكَرٍ (۲)

(۱) خلنج بمعنی أبلق یعنی دو رنگ است و بحث در این امور خارج غرض از قرآنست چنانکه در اختلاف در عدد آنان فرمود « فلاتمار فیهم الامراء ظاهرأ » مقصود از نقل حکایات گذشتگان در قرآن عبرت گرفتن از موضع عبرت است و دانستن تفصیل دیگر خارج از این مقصود است چنانکه در حکایات اخلاقی گلستان و کتب دیگر کسی تحقیق تاریخ قضا یا نامیکند مثلا پادشاهی بکشتن بی گناهی اشارت کرد بیچاره در حال نومیدی که داشت الی آخره نباید تحقیق کنند این پادشاه نامش چه بود و در چه زمان و در کدام کشور بود و بیگناه را بچه تهمت گرفتند چون غرض گوینده از حکایت حسن طینت یک وزیر است که شفاعت کرد و سوه نیت دیگری و بیان فضیلت شفاعت و عقل پادشاه در متابعت و زیر نیکو سیرت . و اختلاف در رنگ سگ اصحاب کُهِف نیز دخلی در غرض خداوند ندارد غرض اولاً جواب اهل کتاب است مطابق عقاید آنان تا پیغمبر را نسبت بجهل ندهند و دیگر آنکه از فرج مایوس نباید شد و از غلبه ظالمان نباید ترسید چون اصحاب کُهِف خوابیدند و بیدار شدند و دنیا را دیدند عوض شده بی دینان مردند و رفتند و دینداران بر جهان مسلط گشتند و سگ آنها بر رنگ باشد غرض حاصل .

(۲) در زمین گشاده که در آن برمن بسته نمیشود و کار نیک را در آنجا زشت نمیشمرند .

عطا گفت و صید آستانه در باشد . قتیبی گفت بنا باشد و اصل آن من قول العرب اصدت الباب و اؤصدته اذا أطبقته و أغلقته . حقتعالی گفت وسک ایشان نیز در غار دستها گسترانیده بود و سر بر میان دو دست نهاده و مینگرید. آنکه بر سبیل مثل گفت رسول را (لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ) ای محمد اگر تو بر ایشان مطلع شدی از ایشان بگریختی و ترا پرترس کردند از ایشان و خدایتعالی ایشانرا پرترس ممنوع و محجوب کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن . و قوله (فراراً) نصب علی أنه مفعول له ، و شاید که مصدر بود لامن لفظ الفعل کانه قال فاراً و قوله (رعباً) نصب او بر تمیز است . کلیبی گفت خفته بودند چشمها گشاده چنانکه گفتمی سخن خواهند گفتن . عبدالله عباس گفت با معاویه بغزوة المضیق بودیم بروم بغار اصحاب الکف بگذشتیم معاویه گفت اگر برویم و اصحاب کف را ببینیم من گفتم ترا بر ایشان سبیل نیست که آنکس که بهتر از تو بود گفتند او را « لو اطلعت علیهم لولیت منهم فراراً و لم لئمت منهم رعباً » معاویه گفت من نروم از اینجا تا احوال ایشان بدانم آنکه قومی را بفرستاد گفت بروید و بنگرید و خبر بامادهید برفتند چون پای در غار نهادند خدایتعالی بادی بفرستاد که همه را برون کرد از آنجا .

قوله (وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ) و همچنین از خواب برانگیختیم ایشانرا یعنی آنچنانکه ایشانرا در غار بردیم و بخوابانیدیم و پرتس ایشانرا ممنوع کردیم همچنین ایشانرا از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را بپرسند (قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ) گفت گوینده ای از ایشان و آن مهتر ایشان بود مکسلا مینا (کَمْ لَبِثْتُمْ) چند گاه هست تا شما اینجا مقام کرده اید گفتند روزی یا بهری از روزی گفت (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ) خدای شما عالمتر است بمدت مقام شما « ما » مصدری است ای بلبثکم و المعنی بمدت لبثکم چون گفتند « یوماً » روزی ، بر نگریدند هنوز آفتاب مانده بود گفتند « اوبعض یوم » تا دروغ نباشد . آنکه مهتر ایشان گفت (فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ) یکی از شما بفرستید باین درمها که دارید گفتند و رقی درم باشد زده و مهر نهاده ، و گفتند سیم باشد زده و نازده را و رقی خوانند و قرء در این لفظ خلاف کردند ابو عمرو و حمزه و خلف و ابو بکر عن عاصم خواندند بِوَرِقِكُمْ بفتح و او و سکون راء و ابو عمرو و ادغام کرد قاف را در کاف لقرب المخرج بُورِقِكُمْ ، و باقی قرءاء بفتح و او و کسر را و در او چهار لغت است وَرَقٌ وَرَقٌ وَرَقٌ اِیضاً وَرَقٌ الشَّجَرِ لِأَنَّهُ وَقِيلَ الرَّقُّ الْمَالُ مِنَ الْإِبْلِ قَالَ : « وَ أَغْفِرُ خَطَايَا وَ تَمْرٌ وَرَقِي » ای مالی وقال :

كَانَ أَيْدِيهِنَّ بِالْقَاعِ الْقَرَقِ أَيْدِي جَوَارِ يَتَعَاظِنَ الْوَرَقِ (۱)
 هذه اشارة بآن درمهاست (إلى المَدِينَةِ) بشهر یعنی آن شهر که کوه بر در آن بود گفتند
 نام آن دفسوس بود و گفتند افسوس (۲) این شهر است که آنرا طرسوس می خوانند (فَلْيَسْتَنْظُرْ)
 گو بنگر (أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا) أي أَيُّ الْأَطْعَمَةِ أَزْكَى وَأَطْيَبُ وَ نَصَبُ طَعَامًا بِرْتَمِيزِ اسْتِ .
 عبدالله عباس گفت مراد آنست که أَحَلُّ ذَبِيحَةً حَلَالٌ تَرِ گِوشْتِی که مسلمانان کشته باشند که
 در آن شهر بعضی مسلمان بودند و بیشتر گبرکان ، و بعضی مفسران گفتند مراد برنج بشیر بود
 و اصل زکی نما و زیادت بود قَالَ الشَّاعِرُ :

قَبَايِلُنَا سَبْعٌ وَأَنْتُمْ ثَلَاثَةٌ
 وَلَا سَبْعُ أَزْكَى مِنْ ثَلَاثٍ وَأَطْيَبُ (۳)
 (فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ) بگو تا بشما آرد روزی و طعامی که شما را قوت باشد
 (وَلْيَتَلَطَّفْ) و بگو تارفق و مدارا کند (وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا) و نباید که کسی
 را اعلام کند و از کار شما آگاه کند .

(إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ) اگر بر شما ظاهر شوند و جمای شما بدانند و گفتند
 معنی آنست که «إِنْ يَظْفَرُوا بِكُمْ» یقال: ظَهَرَ عَلَيْهِ إِذَا ظَفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاصْبِرْ حَتَّى يَأْتِيَكَ الظَّالِمُ
 (يَرْجُوكُمْ) شمارا سنگسار کنند و گفتند شمارا دشنام دهند و قذف کنند، گفتند شمارا بکشند
 و گفتند شمارا بزنند (أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ) یا شما را بادین و کیش خود برند (وَلَنْ
 تَفْلِحُوا إِذَا أَبَدْنَا) آنکه شما فلاح نیابید پس از آن هر گز اگر بادین ایشان شوی .

(وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ) و همچنین که آن دگر کارها کردیم با ایشان اطلاع دادیم
 برایشان . یقال عَرَضْتُ عَلَى الشَّيْءِ إِذَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ وَأَعْرَضْتُ غَيْرِي أَيِ اطَّلَعْتَهُ يَعْنِي مَرْدَمًا نَرَا بَر-
 ایشان اطلاع دادیم و احوال ایشان بر مردم ظاهر کردیم تا بدانند که وعده خدای حقست یعنی
 وعده بعث و نشور و نیز بدانند که قیامت آمدنی است و در او شک نیست (إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ
 أَمْرًا) عامل در «إِذْ» اعتراف باشد و روا بود که فعل محذوف باشد چون از ذکر چون منازعت می-

(۱) قرق بهر دوسر قاف جای هموار را گویند و شعر در وصف شترانی است که بشتاب میرفتند گوید
 گویا دست و پای آنها در دشت هموار دستهای کنیزگانی است که بیکدیگر درم میدادند .

(۲) صحیح همان افسس است از شهرهای آسیای صغیر و فلادهی بنام سلجوك و جزء دولت عثمانی ترکیه
 است چنانکه پیشتر گفتیم و در کتب نصاری آمده است که در قدیم این شهر مجمع صرافان بود و ثروت بی-
 نهایت در آن گرد آمده چنانکه از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که اصحاب کهف صیرفی بودند

(۳) قبایل ما هستند و از آن شما سه هفت از سه بیشتر و بهتر است .

کردند و خلاف افتاد میان ایشان یعنی اصحاب الكهف و خلاف و منازعت میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند کافران گفتند ما بر اینان بنیانی و صومعه ای بکنیم که از نسب ما اند ، و مسلمانان گفتند بر اینان مسجدی بکنیم که اینان از اهل دین ما اند (قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا) گفتند آنکسانیکه بر ایشان غالب بودند تندوسیس الملك (۱) و اصحابش که ما بر اینان مسجدی بنا کنیم که در آنجا نماز کنند و همچنان کردند (۲) قوله (سَيَقُولُونَ) این خبر است از غیب که خدای تعالی رسول را خبر داد گفت جماعتی خواهند آمدن ترسایان بنزدیک تو و حدیث اصحاب الكهف خواهند کرد ، و در عدد ایشان خلاف خواهند کرد تا پیش از آنکه آمدند رسول صحابه را خبر داد تا ایشانرا یقین زیادت شد آنکه پس از آن وفد نجران آمدند و حدیث عیسی کردند و پس از آن حدیث اصحاب الكهف کردند و مهتر ایشان دومی بودند یکی سید نام و یکی عاقب . سید گفت ایشان سه کس بودند چهارم ایشان سگ بود . و این سید یعقوبی بود . و عاقب گفت پنج بودند ششم ایشان سگ بود ، و عاقب نسطوری بود . و مسلمانان گفتند هفت بودند و هشتم ایشان سگ بود خدای تعالی قول مسلمانان را محقق بکرد و تصدیق قول ایشان کرد پس از آنکه حکایت قول ترسایان باز گفت . وقوله (رَجَاءٌ بِالْغَيْبِ) . «أَي ظَنًّا مِنْهُمْ عَلَىٰ غَيْرِ تَحْقِيقٍ ، وَقِيلَ قَذْفًا بِالظَّنِّ غَيْرِ يَقِينٍ قَالَ «وَأَجْعَلْ مِنِّي الْحَقَّ عَيْنًا مَرَجْمًا» أَمَا قَوْلُهُ «وَأَنَا مِنْهُمْ» بَعْضُ كُوفِيَانِ كَقَوْلِهِمْ أَيْنَ وَأَوْثَانِيهِ اسْتَوَيْنَ رَأً . چندانکه گفتند منها قوله تعالی «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ - أَلِي قَوْلِهِ - وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» که این هشتم است و منها قوله فی صلة ازواج النبی «مسلمات مؤمنات - ألی قوله - و ابکار» این هشتم است که او در اوست و منها قوله «ابواب الجنة حتی اذا جاؤا وافتحت ابوابها» و درهای دوزخ که هفت است فتح گفت بی او ، و گفتند سبب آنست که عقد بنزدیک عرب اول هفت بود چنانکه اکنون ده است قالوا : واحد اثنان ثلاث اربعة خمسة ستة سبعة و ثمانية . بعضی دیگر گفتند این او حکم تحقیق است خدای تعالی اختلاف ایشان بگفت . آنکه

(۱) گفتیم که این کلمه محرف تئودوسیس است و آن یونانی است و ترجمه آن بمری عبدالله .

(۲) شهر افسس در زمان جاهلیت و بت پرستی یونانیان معبدی داشت و شهر مذهبی بود و پس از ظهور حضرت مسیح (ع) بسیاری از مردم آنجا بآنحضرت ایمان آوردند و جناب یوحنا از حواریان مسیح بدان شهر رفت و بروایت کلیسای یعقوبیان خود حضرت مریم سلام الله علیها هم در آن شهر مدفونست اما این مسجد که تئودوس ساخت بر درغار فعلا معروف نیست .

آنچه از حقیقت بود خبر داد بآن و او را برای آن آورد و این دو قول را حقیقتی نیست و بر او برهانی نیست . و آنچه درست است بنزدیک محققان آنست که او عطفیست جمله را بر جمله و آنجا که او نیست صفت و موصوف است گفتند این سه قول قول ترسایان بود اول سید گفت و دویم عاقب و سیم عبدالمسیح (۱) و ظاهر باین ماند برای آنکه هر سه بريك حدّ حکایت کرد بقوله «يقولون» و آنچه رسول را فرمود این است که گفت بیان مکن و بگو که مرا باین علمی نیست خدای تعالی عالمتر بعدد ایشانست (مَا يَمْلِكُهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ) جز اندکی از مردمان ندانند که عدد ایشان چند بود. عطا گفت قلیل اهل کتابند. از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت أنا من ذلك القليل من از جمله آن آند کم که عدد ایشان داند و آنکه نامشان بگفت چنانکه گفتیم پیش از این هفت کس را و هشتم سگ بود و نام قطمیر سگی پلنگ رنگ بود بالای سگی زهی بود وزیر کردی (۲) یعنی نه بزرگ بزرگ و نه خرد خرد. قوله (فَلَا تَهَارِفِيهِمْ إِلَّا مِرَاءَ ظَاهِرٍ) تو در باب ایشان جدل و خصومت مکن إلا خصومت ظاهر والمراء والممارات الجدل. عباس و مجاهد وقتاده و ضحاک گفتند مراد بمراء ظاهر آنست که چیزی مگودر باب ایشان الا آنچه ما ترا ظاهر کرده ایم بر آن و اطلاع دادیم، و بعضی دگر گفتند مراد بمراء ظاهر آنست که مجادله مکن إلا بحجت، و در آیت دلیل است بر آنکه مجادله بحق روا بود بیاطل روا نبود (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا) و فتوی مپرس در حق ایشان از هیچکس (۳)

(۱) معروف نزد نصاری در زمان مام هفت است همینکه از عبدالمسیح نقل کردند در عهد اول اختلاف داشتند اینان بترجیح و تعادل هفت گفتند نه بتواتر و یقین و بر ما دانستن این خصوصیات لازم نیست اکثر تفصیل حکایت آنان بین نصاری قدیم خلافتی بوده است از این جهت کلیسای پرستان منکر اصل قصه اند و چنانکه گفتیم اختلاف در تفصیل دلیل انکار اصل نیست و موضع عبرت بهر حال همان است که در قرآن بیان فرموده است .

(۲) این عبارت ترجمه عرائس ثعلبی است اسم قطمیر کلب انمر فوق القلطي و دون الکرکی و در المنثور بجای الکرکی الکرکی آورده است و بجای القلطي القبطی و قلطي سک یا گربه خرد و کوچک است و همان صحیح است و اگر عبارت کتاب ما صحیح باشد قلطي را به سک زهی ترجمه کرده و اما من در لنت و جای دیگر سک زهی را بمعنی سک خرد و کوچک نیافتم و سک کردی یا کرکی بقرینه کلام سک بزرگست نظیر آنکه در زمان ماسک گرگی میگویند، و بالای زهی بود یعنی بزرگتر از آن وزیر کردی یعنی کوچکتر .

(۳) طریقه قرآن چنانکه گفتیم در نقل حکایات اقتصار بر موضع عبرت است نه تفصیل و جزئیات و مردم قصه دوست میخواهند در حکایت تفصیل آنرا بدانند و برای یافتن آن بهر وسیله دست فرا*

گفتند سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان رسول را ﷺ گفتند ما را خبر ده از اصحاب الكهف و رسول ﷺ گفت فردا خبر دهم شما را و نگفت ان شاء الله تعالی جبرئیل برد گر روز نیامد و تا چند روز دگر بیامد و ایشان پیغمبر را طعن می زدند او خواست از بعضی اهل کتاب پرسد که در کتاب چه یافتی در حدیث اصحاب الكهف جبرئیل آمد و قصه ایشان بار رسول بگفت و او را نهی کرد از آنکه از کسی فتوی پرسد .

و قوله (وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَايٍءٍ (۱) اِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللهُ) آنکه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب علیه است گفت مگو که فردا کاری کنم الا آنکه بگوی ان شاء الله بدانکه ظاهر این لفظ نهی است و مراد امر بر سبیل ندب برای آنکه اگر کسی گوید که من فردا فلان کار کنم و نگوی ان شاء الله باتفاق ارتکاب محظوری نکرده باشد و انما مأمور به رها کرده باشد هم بر آن جمله که گفتیم فی قوله «ولا تقر با هذه الشجرة» (۲) آنکه در معنی آیت خلاف کردند فرآه گفت معنی آنست که مگو که من چیزی خواهم کردن فردا الا آنچه

*مبیرند و بسا دروغ و غلو و مبالغه که عادت مردم جاهل است در حکایات داخل میکنند که سود ندارد بلکه گاهی زیان دارد چون سورت دین و حکایات دینی را در نظر بسیاری زشت میکند و موجب گمراهی میشود مثلاً بلندی قامت عوج بن عنق و بزرگی بساط سلیمان (ع) و اشکال عجیبه یا جوج و ماجوج و نشستن دیو بر ملک و تخت حضرت سلیمان، و عاشق شدن حضرت داود بزن سرهنگ خود او را، و توسل برای کشتن او و آمدن هاروت و ماروت بزمین و زنا کردن با فاحشه زهره نام و مسخ شدن آن بصورت ستاره و امثال این امور بسیار از حرص مردم بتفصیل حکایات و سؤال از غیر امام و پیغمبر برخاسته است و در این آیه خداوند نهی فرمود پیغمبر را بنمایندگی امت که در این امور از کسی سؤال نکنند و آنچه بکار عبرت نمآید در صدد تحقیق آن نباشند از جمله عدد اصحاب کهف که سه بود یا پنج یا هفت و موضع عبرت نگاه داشتن خداست جماعتی را در خواب مدتی طویل بخرق عادت که مدت آنهم بر ما مجهول است اما مردم هفت تن گفتند و نام آنها همین کردند و زمان خواب رفتن و بیدار شدن و سلطان هر دو وقت را و رنگه سگ و نام او، نام کوه و غار وی و سایر چیزها که دلیل بر صحت آن نیست و فایده بردانستن آن مترتب نبی، جز آمیختن قول کسانی که معصوم از خطا نبودند و اختلاف بسیار داشتند و تناقض بی شمار با کلام خداوند صادق که «لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه» باری در باره اصحاب کهف بمفاد قرآن اکتفا باید کرد و در روایت ضعیف و قول غیر معصوم تردید باید داشت .

(۱) شایء در اینجا بزادتی الف نوشته شود تعبداً و تأسیاً تا توهم تحریف قرآن نشود .

(۲) یعنی اجماع بر ظاهر قرآن مقدم است چون بظاهر قرآن حرامست خبر دادن بی ان شاء الله و باتفاق

برخلاف آن واقع شده است و اخباریان عهد ما اصلاً اجماع را حجت نمیدانند .

خدای خواهد و خدائی نخواهد الا طاعت . پس معنی آنست که عزم نیت جزم بر طاعت معصم مکن و مگو که من فردا کاری خواهم کردن الا طاعت تا مردمان بتو اقتداء کنند و این وجهی لطیف است که آیت باو بر ظاهر خود نماید براو هیچ سؤال نبود و نیاید مجبره را . و وجهی دیگر این گفتند که در آیت محذوفی هست و آن آنست و لا تقولن لشيء إني فاعل ذلك غداً إلا أن تقول إن شاء الله ، و عرب اضمار قول بسیار کنند چنانکه نظایر او برفت بسیار جایها .

وجهی دیگر آنست که ابوعلی گفت برای آن فرمود إن شاء الله تا مردم ایمن باشند از آنکه دروغ نیست آنچه میگویند ، چو اگر مطلق گویند ایمن نباشند که مانعی از موانع پیدا شود آن خبر دروغ بود . وجهی دیگر آنست که گفتند معنی آنست که إلا أن يشاء الله أن يمينا او يعجزني إلا که خدا خواهد که مرا بمیرانند یا عاجز کند یا مملجاً ، و وجهی دیگر آنست که گفتند إن شاء الله در کلام برای آنست تا کلام را منع کند از نفوذ و مطلق نباشد که جز این خبر غیب را میماند چنانکه در سوگند آرند تا منع کند از حنث سوگند (۱) اما سؤال مجبره بر اینکه لشيء عامست ، بر طاعت و معصیت و مباح بر افتد (۲) باید که تا خدای مرید باشد همه را جواب گوئیم این وجوه که گفتیم جوابست این سؤال را ، و دیگر آنکه آیت وارد است مورد خشوع و خضوع و انقطاع باخدای، در معصیت و مباح فزع نکنند باخدای، نبینی که باجماع مستقبح دارند بل روا ندارند هیچ مسلمان که گوید أنا أذنی غداً، من فردا زنا کنم إن شاء الله بر اینکه این بروجه فزع و انقطاع گوید با خدای تعالی و این در معصیت بنرود . و در آیت دلیل است دیگر بر آنکه غرض گوینده از این لطف و تسهیل است نبینی که فرق نباشد میان آنکه گوید اگر خدای توفیق دهد من چنین کنم با آنکه گوید من چنین کنم . بدانکه لفظ شيء اجرا کنند بر معدوم برای آنکه خدای آنرا که فردا خواهد بود شيء خواند دیگر آنکه امر و نهی تعلق ندارد الا بمعدوم . اکنون بدانکه استثنای مشیت را در کلام اثر است در تخصیص امر و منع از نفوذ در طلاق بنزدیک فقهاء و در سوگند بنزدیک ماوایشان . اما در مدت خلاف کردند حسن بصری گفت استثنا را اثر بود در کلام مادام تا از جای برخاسته نباشد ، و از عبدالله عباس حکایت کردند که او گفت تا یکسال او را اثر باشد و این قول معتمد نیست ، و مذهب صحیح آنست که استثنا را اثر باشد در کلام مادام تا متصل باشد یا در حکم متصل ، و استثناء چون از کلام منقطع شد انقطاعی که سامع را معلوم نشود که این استثنا باین کلامست آنرا اثر نبود ،

(۱) حنث مخالفت و شکستن عهد و پیمان و سوگند است .

(۲) یعنی بر همه صادق آید و اطلاق شود .

و دلیل بر صحت این مذهب آنستکه اگر نه این چنین بودی هیچ عقد از عقود منعقد نشدی چو ایمن نبودندی که بعد از مدتی استثنا کند و ثاقت برخاستی و بخبر و سوگند اعتماد نبودی و این خلاف اجماعت است، و اما استثنا در خبر و امر و نهی و سوگند شود و او را در همه اثر باشد چون متصل بود قوله (وَإِذْ كُرُّ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ) و چون فراموش کنی ذکر خدای کن حسن گفت معنی آنست که چون ذکر مشیت فراموش کنی آننگه که یادت آید بگو این شاء الله این ذکر خداست که مراد است اینجا. بعضی دگر گفتند مراد آنست که چون ذکر مشیت فراموش کنی بتوبه و تلافی آن بگو (عسى أن يهدين ربى لأقرب من هذا رشداً) و بعضی دگر گفتند این کلامیست مستأنف و متعلق بأول نیست و عند قوله «اذانست» وقف باید کردن. آننگه رسول را گفت و قل أنت يا محمد عسى أن يهدين ربى لأقرب من هذا أى من قصة اصحاب الكهف رشداً من امید دارم که خدای مرا راه نماید به بهتر از قصه اصحاب الكهف و از آن بصلاح نزدیک تر از آیات و معجزات تا جواب آنان باشد که ترا پرسیدند از قصه ایشان و توقف نمودی از آنجا که ترا علمی نبود بآن، و نصب رشداً بر تمیز است.

(وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ) خلاف کردند در آنکه این از کلام کیست. بعضی گفتند که این از کلام جهودانست (۱) و قالوا در کلام مقدر است أى قالوا یعنی الیهود، جهودان گفتند که ایشان دزغار سیصدونه سال مقام کردند چه اگر نه چنین باشد این را معنی نبود که گفت «قل الله اعلم بما لبثوا» چو اول قطع است و دوم ابهام و این بقول قتاده است گفت دلیل بر صحت این قراءت عبد الله مسعود است که خواند فقالوا و لبثوا. و مطر الوراق گفت این حکایت قول جهودانست خدای بر ایشان رد کرد بقوله «قل الله اعلم بما لبثوا» دیگر مفسران گفتند این کلام خدای تعالی است و خبر است از مدت مقام ایشان در غار این مقدار اما :

قوله (قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا) برای آن گفت که جهودان در عهد رسول گفتند از آنکه ایشان در غار شدند الی یومنا هذا سیصد و نه سالست (۲) خدای تعالی گفت شمارا باین علمی نیست

(۱) حکایت اصحاب کهف از احادیث نصاری است نه جهودان. و ذکر نام جهودان سهواست از ناقلان که خود معصوم نبوده اند و اگر چیزی از معصوم شنیدند بخاطر نداشتند: معصوم أهل کتاب گفت و آنها بر حسب فهم خود تطبیق بر جهودان کردند.

(۲) نصاری صد و پنجاه و هفت سال گویند و اقوال دیگر معروف نیست چون آنان خواب اصحاب کهف را بعد دقیانوس گویند و بیدار شدن را بعد تئودوسیوس و میان آنها آنقدر فاصله است و اگر این تاریخ آنها درست نباشد سخت گیری و شکنجه و آزار عیسویان که آخرین عذاب آنها بود در عهد یوکلین*

من دانم که ایشان چه مقدار آنجا بودند و اینکه شما گفتید خود مدت مقام ایشانست درغار. حمزه و کسائی خواندند «ثلثمائة سنين» باضافت، و باقی قراء بتنوين. اما آنانکه بتنوين خواندند گفتند ثلثمائة نصب یرتمیز است و سنين بدل است ازو، و بعضی دگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و آن آنست و لبثوا فی کهم سنين ثلثمائة چنانکه صمت ایاماً خمسة، و سرت سنين عشرة و گفتند سنين تمیز است از آنجا که کلام محتمل بود ایام و شهرو و سنين را تمیز کرد بسنين و این وجه ضعیف است برای آنکه آنچه مابعد مائة باشد و بالای آن از عقود باضافت گویند و ممیز مفرد چنانکه ثلثمائة سنة، وجهی دگر گفتند و آن آنست که علی جواب السائل آمد این کانه لما قال ثلثمائة سأل سائل و قال هذا العدد من الايام او الشهر او السنين فقال سنين و مثله قوله «يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» رجال، علی قراءه من قرأ بالفتح فعل المجهول کانه لما قال يُسَبَّحُ فقال قائل من ذلك المسبَّح فقال رجال. اما بر قراءت آنانکه باضافت خواندند ابن خالویه گفت این قراءت ضعیف است از آنجا که ممیز مفرد بایست، و ابوعلی الفارسی گفت این هم آمده است که إضافت ممیز با جمع کنند چنانکه گفت:

فَمَا زَوْدُونِي غَيْرَ سَحَقٍ عَامَةٍ
وَ خَمْسٍ مَائِي مِنْهَا قِسِي يَاب (۱)
و قوله «تسعا» نصب او بر ظرف است ای تسع سنين، و شاید که مفعول به باشد و این روشن تر

*امپراطور روم است و آن سخت ترین دوره ها و پرآزارترین شکنجه ها بود چنانکه نصاری عهد اورا عصر شهدا و عهد شهادت گویند و آن تا سال ۳۱۱ میلادی کشید و زمان او بدتر از زمان دقیانوس بود. دو سال پس از آن قسطنطین که متعصب در دین عیسی (ع) بود در جنگ میلان فاتح شد و دین عیسی (ع) از مذلت بیرون آمد و این امپراطور تازه دین اورا رسمی کرد در عرائس ثعلبی نام اورا قسطنطین ضبط کرده است و ملک صالح نامیده و دعائی از تئودوسیوس نقل کرده است که خداوند را بنعمت و رحمت وی که بر قسطنطین و آبای وی عنایت فرموده است ثنا گفته و توفیق برای خود میطلبد اما سیصد و نه سال با تفاسیلی که مفسران ما آورده اند درست نمی آید چون از زمان دقیانوس تا تئودوسیوس از صد و پنجاه و هفت سال تجاوز نمی کند و اگر سخت گیری های دیگر و آزادی قسطنطین را در نظر آریم مدت از آنهم کمتر میشود پس قول وراق در تفسیر آیه - که گوید مقدار سیصد و نه سال قول آن مرد کتابی است که بارسول (ص) سخن می گفت نه قول خدا - صحیح است و خداوند تعالی مدت خواب آنها را معین نفرمود چون حاجت بدین تفصیل نبود قال تعالی «قل الله اعلم بما لبثوا».

(۱) مناسب آنستکه در بعض کتب آمده است قسی وزائف بمن توشه ندادند مگر کهنه عمامه فرسوده و پانصد درم که بعض آنها ناسره و کم عیار بود قسی نوعی درهم ناسره است و زائف نیز کم عیار و ناروا باشد اما قسی یمن باینکه مراد کمان یمانی باشد و قسی بکسر قاف بی مناسبت مینماید که در مقام وصف

است برای آنانکه زاد و ازداد هر دو بیک معنی باشد. و حسن بصری خواند تَسَعَاوُ كَذَلِكَ تَسَعُونَ بفتح التاء فیهما و آن لغتی است جز که کسر بیشتر است و معروفتر . «قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» گفتند اول خبر داد رسول را بمقدار آن علی التحقیق آنکه گفتا گر جهودان از تو پرسند ایشان را مگوی حوالت بر علم من کن بگو «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» که صلاح باین متعلق است (لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) غیب آسمانها و زمین او راست او داند آنچه از امور و احوال اهل آسمان و زمین پوشیده و غایبست از شما (أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ) اینصفت امر دارد و معنی تعجب است یعنی ما سَمِعَهُ و ابصره چه بینا و شنواست او اعمال و اقوال بندگانش را بر او هیچ پوشیده نماند (مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ) نیست ایشان را یعنی اهل آسمان و زمین را بدون او یاری و ناصری (وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا) و او انباز نگیرد در حکم خود هیچکس را. جمله قرآء چنین خواندند علی الخبر عنه تعالی مگر ابن عامر که او خواند «ولاتشرك» بقاء خطاب و جزم کاف علی نهی الخطاب یعنی ای مخاطب مکلف انباز مگیر با او در احکام او و کس را انباز او مناس قولہ تعالی :

وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ

و بخوان آنچه وحی شود بسوی تو از کتاب پروردگارتو نیست بدل کننده ای مر کلمات او را و هرگز نیابی از

دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ

غیر او پناهی را و شکبیا کن خودت را با آنانکه میخوانند پروردگارشان را بصبحگاه و شامگاه

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِيعْ

میخواهند وجه او را و مکن دران دو چشمت را از آنها میخواهی زینت زندگانی دنیا را و پیرو مشو

مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (۲۸) وَ قُلِ الْحَقُّ

آنرا که بیخبر کردیم دل او را از یاد خودمان و پیروی کرد خواسته خود را و باشد امر او تباه . و بگو راستی

مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

از پروردگار شماست پس هر که خواهد پس بگردد و هر کس نخواهد پس کافر گردد بد تحقیق ما آماده کردیم برای ستمکاران

بکمی عطای آنانست و درمای دو وجه گفتند یکی مای بکسر همزه و اشباع آنکه اصل آن ماین بود

جمع مائة بیاء و نون. و نون را بتخفیف حذف کردند. دیگر مای بفتح همزه و تنوین بر وزن مَعَى.

(۱) صواب آنستکه گفتیم که خدا صریحاً عده سنوات را ذکر نفرمود و آن سبب و نه قول

گوینده دیگری است .

نَارًا أَعَاطَ بِهِمْ سُورَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي

آتش را فروگرد با آنها پرده‌های آن و اگر فریادخواهی کنند فریاد رسیده شوند بآبی چون مس گداخته بریان کند

الْوُجُوهُ بِشَرَابٍ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا

روها را بد شرابی است و بد تکیه گاهی بتحقیق کسانی که گرویدند و کردند کارهای نیکو بتحقیق ما

لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ

ضایع نگذاریم اجر آنرا که نکو کرد کاری را آنکرده مرآنها را بوستانهای عدن که روانست از زیر آنها

الْأَنْهَارُ يُجَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ

نهرها آراسته شوند در آن از دست برنجهای طلا و میپوشند جامه های سبز از سندس

وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَكِينٍ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَقَقًا (۳۱) وَأَضْرِبُ

و استبرق تکیه کنندگان در آن بر بالشها خوب مزدی است و نیکو هم صحبتگاهی و بزین

لَهُمْ مِثْلًا مِثْلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلِ

برای آنها داستان دوم در گردانیدیم برای یکی از آنها دو بوستان از انگورها و پیچیده کردیم آن دورا بخرمها

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا (۳۲) وَ

و گردانیدیم میان آنها کشتی را هر دو آن بهشت آورده اند خوردنی خود را و نه ستم کردند از او چیزی را و

فَجَرْنَا خِلَالَهَا نَهْرًا وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ

روان کردیم میان آنها نهری را و باشد مرآنرا میوه ای پس گفت مرهم صحبت خود را او گفت گو می کرد او را من بیشترم

مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا (۳۳) وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ

از تو از مال و عزیزتر مدد و عدد و در آمد بهشت خود را و او ستمکار بود مرخویش را گفت نه پندارم

أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۴) وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي

که ویران شود این هرگز و نه گمان کنم رستخیز را برپا شونده و اگر باز گشته شوم بسوی پروردگار خود

لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۵) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

هرآینه میابم بهتر از آن باز گشتگاه گفت مر او را هم صحبت او او گفت گو می کرد او را آبا کافر شدی بآنکه

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيْتُكَ رَجُلًا (۳۶) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ

آفرید ترا از خاک پس از نطفه پس راست کرد ترا مردی لیکن اوست خدا پروردگار من و نه انباز سازم

بِرِّي أَحَدًا (۳۷) وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا

بپروردگارم یکی را و چرا چون درآمدی بهشت خود را نگفتی آنچه خواست خدا نیست توانائی مگر

بِاللَّهِ إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۸) فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُوْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ

بخدا اگر بینی که من کمترم از تو از مال و فرزند پس شاید پروردگار من که بدهد مرا بهتر از

جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۳۹) أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا

بوستان تو و بفرستد بر آن بلائی از آسمان پس میگردد زمینی بی گیاه یا بگردد آب آن

غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۰) وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحَ يُقَلَّبُ فِيهِ

فرو شده پس هرگز نتوانی مر آنرا خواستن و فرو گرفته شود میوه آن پس گردید که میگردانید دودست خود را

عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي

بر آنچه نفقه کرد در آن و آن افتاده باشد بر سقفهای آن و میگوید ایکش من نه شریک کردم بپروردگار خود

أَحَدًا (۴۱) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۲) هُنَالِكَ

کسی را و نبوده است مر او را گروهی که مدد کنند او را از غیر خدا و نباشد یآوری دهنده در آن حالت

الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۳) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا

پادشاهی برای خدا حق است او بهتر است از پاداش و بهتر شکنجه و بزن برای آنها داستان زندگانی دنیا را

كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ

چون آبی که فرو فرستادیم آنرا از آسمان پس آمیخت بان روئیدنی زمین را پس گردید خشکیده که پراکنده کند آنرا

الرِّيَاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۴) أَمْالُ وَ الْبُنُونِ زِينَةُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ

بادها و باشد خداوند بر همه چیز توانا مال و پسران آراستگی زندگانی دنیا است و

الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا (۴۵) وَ يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالِ

بجا مانده های شایسته ها بهتر است نزد پروردگار تو از پاداش و بهتر از امید و روزیکه میگردانیم کوهها را

وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۶) وَ عَرِضُوا عَلَىٰ

و بینی زمین را آشکار کننده و برانگیختیم آنها را پس فرو نگذاریم از آنها یکی را و عرض شوند بر

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ

پروردگار تو صفزده بتحقیق آمدید ما را چنانکه آفریدیم شما را اول بار بلکه پنداشتید که هرگز قرار ندادیم

بِرَّبِّكَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَفْهُاءُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ دُخَانًا وَسَاءَ لِمَنْ أَهْلَكَ مَا وَعَدَ رَبُّكَ وَأَسْفَىٰ مَا تَدْرَأُونَ

بپروردگارت تو ای سفاک روزی که آید آسمان دودمان و بد است برای آنکه که وعده کردی پروردگارت را و بدترین است آنچه شما را وعده کردی

لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۷) وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ لِمَا فِيهِ وَيَقُولُونَ

مرشمارا وعده گاهی و نهاده شد کتاب پس بینی گنهکاران را ترسندگان از آنچه در اویند و میگویند

يَا وَيَلْتَنَّا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا

ای وای بر ما چیست مر این نوشته فرونگداشته کوچکی و نه بزرگی را مکر در شمار آورده و یافتند آنچه را

عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۸) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

کردند حاضر و نه ستم کند پروردگار تو کسی را و آنگاه که گفتیم مرفرشتگان را سجده کنید مر آدم را

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ

پس سجده کردند مگر دیو که بود از جن پس نافرمانی کرد از امر پروردگار خود آ یا فرما گرفتید او را و اولادش را

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۴۹) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ

دوستان از غیر من و آنها مر شمارا دشمنند بداست مر ستمکاران را بدل حاضر نکردم آنهارا آفرینش

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۰)

آسمانها و زمین را و نه آفرینش خودهاشان را و نیستم من گیرنده گمراه کنندگان را مددکار

قوله تعالى (وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ) خطابست بارسول ﷺ گفت بخوان ای محمد

آنچه بر تو وحی کرده اند از قصه اصحاب الکهف و جز آن «واتل» امر باشد از تلاوة ، و بعضی دیگر

گفتند «اتل» یعنی متابعت کن آنرا که خدای بر تو وحی کرده است از قرآن از او امر و نواهی و

هر دو معنی محتمل است يقال تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا و تلوت القرآن تلاوة ، و معنی

هر دو با تتبع راجع است چو قرآن تتبع آیات و کلمات میکند (لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ) او را تبدیل

و تغییر نکنند یعنی در وعده او خلف نیاید، و در خبر او کذب نرود چه وعده درست باشد و خبر او

صدق است (وَ لَنْ تَجِدَ) و نیابی فرود او و جز او پناهی و ملجائی . و گفتند معدلی که از او میلی

کنی و بر هر دو قول موضع باشد .

(وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ) ای احبس نفسک خویشان با زدار و الصبر حبس النفس علی ما تکره

با آنانکه خدای را میخوانند ببامداد و شبانگاه (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) روی او میخوانند یعنی

رضای او میجویند یعنی طاعت با خلاص میکنند برای خدا دور از ریا . قتاده گفت مراد نماز

بامداد و نماز شام است . کعب الاحبار گفت و الله که مراد اهل نماز فریضه اند (وَلَا تَمُدُّ عَيْنَكَ

عَنْهُمْ) و نباید که چشم تو از ایشان بر گردد یعنی باید که پیش تو باشند و بچشم تو باشند و قوله

(مُریدُ زینةَ الحیوةِ الدُّنیا) درمحل حالست ای مریداً در آن حال که مرید و طالب‌بزینت دنیا باشی (وَلَا تُطِيعْ) طاعت و فرمان مبر آنکس را که ما غافل کردیم از ذکر خدا بخذلان و تخلیه و او تابع هوای نفس خود است نه تابع رضای ما (وَكَانَ أَمْرُهُ 'فِرْطًا) و کار او ضایع گردنت ، و این قول قتاده است و مجاهد و ضحاک . داود گفت فرطاً ای ندماً پشیمانی . خباب گفت هلاکاً . ابن زید گفت مخالفاً للحق . مقاتل گفت سرفاً . فرّاه گفت متروکاً . ابوزید بلخی گفت قدماً فی الشر . ابو عبیده گفت هو من قول العرب فرط منی قول ای سبق . ومنه قول عَلِيٍّ « أنا فرطکم علی الحوض » ای رائد کم و سابقکم . گفتند معنی آنست که روزگار ضایع کرده باشد و کار خود معطل کرده . عبدالله عباس گفت آیت در عینة بن حصین الفزاری آمد که او بنزدیک رسول آمد پیش از آنکه ایمان آورد جماعتی درویشان بنزدیک رسول بودند چون سلمان فارسی و عمار و خباب و عامر فیره و منجع ؟ و صهیب (۱) ، و سلمان گلیمی در برداشت عرق بر آورده و بوی کریه از او می‌آمد و او پاره‌ای برگ خرما بر گرفته و زنبیلی همیافت عینہ گفت ای عهترا از اینان ننگ نمی‌آید و از بوی اینان کراحت نمی‌باشد که مارا یکساعت تاب نیست با اینان نشستن ما اشراف و سادات مصریم و نظر مردمان بماست اگر ایمان آریم بتو مردمان ایمان آرند و اگر ایمان نیاریم نیارند ، و مارا برگ نباشد که با اینان بیکجای بنشینیم برای ما مجلسی ساز و برای ایشان مجلسی دگر و وقتی دگر ، خدای تعالی این آیت فرستاد ابو العالیه گفت آیت در امیة بن خلف الجمحی آمد و این قول او گفت . قتاده گفت آیت در اصحاب صفه آمد (۲) و ایشان هفتصد مرد درویش بودند . ملازمان مسجد رسول صَلَّى ایشان را ملکی و ضیعی و زرعی و تجارتی نبود نمازی میکردندی و منتظر نماز دیگر می‌بودند . قتاده گفت چون این آیت آمد رسول صَلَّى گفت الحمد لله که در امت من کسانی هستند که خدای مرا گفت خود را باینان ببرند . آنکه گفت بیان کن برای اینان که کافر و جا حدانند .

و بگو که (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ) گفتند خبر مبتداً محذوفست یعنی این قرآن و آنچه

(۱) سوره کھف باتفاق مکی است و سلمان فارسی در مدینه پس از هجرت حضرت خدمت پینمبر مشرف

گردید پس این روایت صحیح نیست .

(۲) اصحاب صفه پس از هجرت در مدینه بودند و در مکه صفه و اصحاب صفه نبود بنا بر این این

روایت هم صحیح نیست و بهتر آنستکه بگوئیم این آیه در شأن چند تن از فقرا و مسلمانان آمده اگرچه

بخصوص آنانرا نشانسیم و شناختن آنها لازم نیست .

دراوهست از اخبار و آیات و اوامر و نواهی و وعد و وعید حقست از خدای تعالی . و گفتند «الحق» مبتداست و «من ربکم» در جای خبر اوست یعنی الحق صادر من ربکم وارد منه آت من قبله . حق از خدای تعالی صادر گشت از کتاب و پیغمبر و بیان و آنچه در تکلیف بآن محتاج باشند اکنون اختیار بدست ایشانست هر که خواهد گو ایمان آر هر که خواهد گو کافر شو ، و صورت امر است و مراد تخییر بر وجه تهدید، چو خدای را بایمان ایشان حاجت نیست اگر ایمان آرند ایشان مرا خوش آید و بثواب نعیم ابد رسند ، و اگر کفر آرند ما بجارده ایم (۱) برای کافران آتشی که سراپرده های آن محیط است بایشان و گرد ایشان در آمده است. و قوله (اَعْتَدْنَا) من العتادوهوالعدّة آن سازگار باشد و سراق سراپرده باشد بمانند دیواری گرد خیمه و خیمه در میان آن باشد، ابوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ گفت دوزخ را چهار سراپرده است کثافت هر یکی چهل ساله راه : عبدالله عباس گفت دیواری است از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران در آمده باشد ، کلبی گفت کژدمی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران در آید مانند حظیره قال رؤبه :

يَا حَكَمَ بْنَ الْمَنْذَرِ بْنِ جَارُودٍ سَرَادِقُ الْمَجْدِ عَلَيْكَ مَمْدُودٌ (۲)

وقال سلامة بن جندل :

هُوَ الْمُدْخِلُ الشُّعْمَانَ بَيْتًا سَمَاوُهُ صُدُورُ الْفِيُولِ بَعْدَ بَيْتِ مُسَرِّدِيقِ (۳)

بعضی دیگر گفتند دودی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید و گرد کافران در آید وهو قوله . «انطلقوا إلى ظلّ ذی ثلاث شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللّهب . الآیه» (وإن یتستغیثوا یغاثوا بئاء کناهل) و اگر فریاد خواهند فریاد ایشان رسند از تشنگی که ایشان را رسیده باشد بآبی چون در دزیت. و این روایت از ابوسعید خدری است از رسول ﷺ که گفت مهل دردی زیت باشد، بگرما بصفقی بود که کافر بنزدیک روی ببرد گوشت روی او در آنجا افتد عبدالله عباس گفت آبی سبز باشد مانند در دزیت. اعمش گفت عصاره زیت باشد . مجاهد گفت خون وریم باشد ضحاک گفت آبی سیاه باشد چه دوزخ سیاهست و هر چه دراو باشد سیاه بود از درخت و

(۱) یعنی مهیا و آماده کرده ایم، از بجاردن بمعنی مهیا کردن .

(۲) ای حکم بن منذر بن جارود سراپرده بزرگی بر تو کشیده شده است .

(۳) اشاره بقصه نعمان بن منذر است که پرویز بروی خشم گرفت او را زیر پای فیلان انداخت تا

بفشار و لگد او را کشتند، و خاقانی گفته است «زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان» شاعر گوید اوست که نعمان را در خانه در آورد که سقف آن سینه فیلان بود پس از آنکه در خانه بود سراپرده بر آن کشیده.

لباس او . ابو عبیده گفت جواهر زمین باشد گداخته یعنی مس و روی و آهن و ارزین همانند آن گداخته و آمیخته ، قتاده گفت عبدالله مسعود یکوفه بود مردی آمد و او را جامی سیمین آورد زر بر او زده او بفرمود تا چاله بر کنند در زمین و آنجا نهادند و آتشی عظیم بر افروختند تا بگداخت و سرخ شد چون آتش ، آنکه گفت غلام را برو و این جماعتی که هر روز بر ما آیند ایشان را بخوان او بر رفت و ایشان را بخواند جماعتی بسیار بیامدند او گفت درنگرید و این بینی ، گفتند این چیست؟ گفت هذا شبه شیء بالمهل الذی اوعد الله الکفار به فی النار این بهتر چیزی است مانند بآن مهل که خدای وعید کرد کافران را در دوزخ بآن . سعید جبیر گفت مهل چیزی باشد که گرمای او بغایت رسیده باشد . ابو عبیده گفت از مسجد بن نبهان شنیدم که گفت فلان أبغض إلی من الطلیا (۱) و المهل گفتم مهل چه باشد؟ گفت خمیر در میان آتش کنند آنکه بردارند و آنگشتهای آتش و جمرات در کنار او آویخته باشد (یَشْوِی الوُجُوهُ) بریان کند رویها را و بسوزد . سعید جبیر گفت چون اهل دوزخ گرسنه شوند استقائت کنند و فریاد خواهند از گرسنگی ایشان را اغاثت کنند بدرخت زقوم از آن بخورند و در تن ایشان چون آتش شود و گوشت و پوست ایشان پخته گردانند چنانکه عرق بر آرند پارهای گوشت ایشان با عرق برود آنکه تشنگی برایشان افتد چند سال فریاد میکنند از تشنگی ایشان را اجابت کنند بآبی چون مهل و آن آبی بود که گرمای آن بغایت رسیده باشد که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان در آنجا افتد (بِئْسَ الشَّرَابُ) و بد شراب باشد آن مهل (وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا) و بد جای تکیه باشد دوزخ و مرتفق متکا باشد که مرفق بر آنجا نهند . عبدالله عباس گفت منزلا . مجاهد گفت مجتمعا . عطا گفت مقرأ . گفتند مهادا و گفتند منزلا و اصل او متکا بود که بر او بیاسایند بمرفق . قال الشاعر :

قَالَتْ لَهُ وَارْتَفَقَتْ أَلَا فَتَى
يَسُوقُ بِالْقَوْمِ عَزَالَاتِ الضُّحَى (۲)

و ارتفق الرجل گویند چون تکیه کند و خوابش نباشد قال ابو ذویب الهذلی :

(۱) طلیاه خرقة است که بدان تن شتران گر و جربناک را بمالند و انگشت بکسر گاف فارسی ریزه .

و پاره های آتش و ذغال است افروخته . و مسجد بن نبهان معروف نیست بنظر میرسد مقصود ابو عبیده یکی از فصحای عربست که در بصره و شهرهای دیگر می آمدند و اهل نحو و لغت قول آنان را حجت میدانستند و این گونه اعراب بادیه نشین در آن عهد در شهرها بسیار بودند چنانکه ابن ندیم در فهرست ذکر کرده و محتمل است کلمه مصحف باشد .

(۲) زن بدو گفت در حالتیکه تکیه بر مرفق یعنی بالش زده بود : آیا جوانی هست که غزالان را با این

ثَامَ الْخَيْلِيُّ وَزَيْتُ اللَّيْلِ مُرْتَفِقًا كَأَنَّ عَيْنِي فِيهَا الصَّابُ مَذْبُوحٌ (۱)

و گفتند روا بود که از رفیق باشد و آن منفعت بود .

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند . در

خبر آن خلاف کردند بهری گفتند «انالا نضیع» در جای خبر اوست چنانکه شاعر گفت :

إِنَّ الْخَلِيفَةَ إِنْ أَلَّهِ سَرَبَلُهُ سَرَبَالٌ مُلْكٌ بِهِ تَرَجَى الْخَوَاتِيمُ (۲)

و آن ضمیر که باید که در جمله خبری باشد عاید بامبتدا در او مقدر است و التقدير انا

لا نضیع اجر من أحسن منهم عملا چنانکه السمن منوان بدرهم التقدير منه بدرهم ، و گفتند

(أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ) در جای خبر اوست . خدای تعالی گفت آنانکه ایمان

آرند و عمل صالح بکنند مامزدنکو کاران ضایع نکنیم . یعنی ایشان نکو کار باشند و مامزدنکو -

کاران ضایع نکنیم ایشان آنانند که ایشان را باشد بهشتهامقام ، والعدن الاقاعة (تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ) در زیر ایشان جویها میرود یعنی زیر کوشکها و درختان بوستانهای ایشان

(يُحَلِّوْنَ فِيهَا) در پوشانند ایشان را بجلی وزینت (مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) گفتند من

اول زیادتست و دوم تبیین است ، و گفتند هر دو تبیین است دست و در نجنهای زرین و اساور جمع

سوار باشد ، و گفتند جمع اسوار باشد علی حذف الزیادة چرا که بازیداد بودی اساور بودی .

و گفته اند جمع أسوره باشد و أسوره جمع سوار بود فهو جمع الجمع و يقال سوار و سوار بالضم

والکسر ، و گفتند این آیت ملوک بودی یعنی اهل بهشت سه دست و در نجن دارند یکی از زر و یکی

از سیم و یکی از لؤلؤ و یاقوت (وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ) و جامه های سبز پوشند از سندس و

آن دیبای تنک باشد و از استبرق و آن دیبای ثخین سطر باشد ، و گفته اند معرب است (مُتَكِبِينَ

فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ) تکیه زده باشند و نصب متکین بر حال است (نِعْمَ الثَّوَابُ) التقدير . نعم

الثواب الجنة . نیک ثوابیست بهشت . (وَ حَسُنَتْ مُرْتَفِقًا) و نیکو تکیه گاهیست او یا

منفعتی و انتفاعی و منفعت گاهی (واضرب لهم مثلاً رجلین) گفتند این آیات در حق دو برادر

آمد از اهل مکه از بنی مخزوم یکی مؤمن و یکی کافر مؤمن بود عبدالله بن عبدالاسد

ابن عبد یالیل و او شوهر ام سلمه بود پیش از رسول ﷺ ، و کافر الاسود بن عبد الاسد بن عبد

(۱) آنکه از اندوه خالی بود خفت و من همه شب تکیه زده و بیدار بودم گویا صاب که گیاه تند

و تلخی است در چشم من ریخته شده بود .

(۲) خداوند بر خلیفه جامه شاهی پوشانید و امید است عاقبت بجیرانجامد .

یالیل بود . و گفتند آیات بر سبیل مثل در رسول آمد و مشرکان مکہ گفتند این مثل برای عیینہ بن حصین زدو برای سلمان فارسی (۱) کہ قصہ ایشان برفت خدای مثل زد ایشان را بدو مرد در بنی اسرائیل دو برادر یکی مؤمن و یکی کافر نام یکی یہودا بود در قول عبد اللہ عباس ، و مقاتل گفت تملیخا ، و نام کافر فطروس بود و ہب گفت قطفین بود ، و ایشان آنند کہ خدای وصف ایشان کرد در سورہ والصفات . عبد اللہ مبارک گفت از معمر از عطاء خراسانی کہ او گفت در بنی اسرائیل دو برادر بودند یکی مؤمن و یکی کافر ایشان را بمیراث از پدر مالی رسیدہشت ہزار دینار قسمت کردند ہر یکی چہار ہزار بر گرفتند . اما برادر کافر بہزار دینار سرائی خرید این برادر مؤمن گفت بار خدایا بر ادرم در دنیا بہزار دینار سرائی خرید من از تو در بہشت سرائی می خرم بہزار دینار و آنگہ آن ہزار دینار بصدقہ بداد . برادرش بہزار دینار ساز و تجمل آن سرا بخرید ، و مؤمن گفت بار خدایا بر ادرم بہزار دینار ساز و تجمل سرائی کرد و من این سرا را کہ از تو خریدم در بہشت ساز و تجمل می خرم و خدمتکار بہزار دینار و آنگہ بصدقہ بداد . برادرش بہزار دینار ضیعتی خرید از آب و کشت و باغ و بستان ، او گفت بار خدایا من از تو بہزار دینار ضیعتی می خرم در بہشت و ہزار دینار دیگر بصدقہ داد . برادرش زنی خواست و ہزار دینار خرج آن کرد او گفت بار خدایا بر ادرم زنی خواست و ہزار دینار خرج کرد من از تو زنی می خواہم از حور عین این ہزار دینار باقی در راہ آن صدقہ کردم و آن نیز بصدقہ بداد . چون روز گار بر آمد او محتاج شد و فرو ماند با خود گفت اگر بروم و احوال و حاجت خود بر ادرم را بگویم ہمانا مرا یاری کند و بیامد و بر راہ او بنشست چون برادر آمد اورا گفت مرا می شناسی گفت تو برادر منی فلان ؟ گفت بلی گفت چہ کار است ترا ؟ گفت حاجت مرا پیش تو آورد ، گفت آن مال را چہ کردی ؟ گفت بصدقہ بدادم (۲) و قصہ خود با او بگفت او بر طریق استہزاء اورا گفت انک لمن المصدقین . آنگہ گفت واللہ کہ جوی ندم ترا و اورا براند و ذلک قولہ « قال قائل منهم انی کان لی قرین ، ء انک لمن الصادقین - الی قوله - فاطلع فرآہ فی سواہ الجحیم - الی آیات » و در قصہ ایشان این آیات بفرستاد .

(وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا) گفت ای عہد منلی زن برای این کافران ، و (رجلین) بدل این مثل

(۱) گفتیم این سورہ باتفاق مکی است و سلمان فارسی در مدینہ مشرف گردید .

(۲) اما اینگونہ اتفاق در شرع اسلام مذموم و نمی توان آیتہ قرآن را حمل بر آن کرد چنانکہ در

سورہ بنی اسرائیل گذشت «ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط - الایہ» .

است و گفتند محل او خبر است ای مثل رَجُلَيْنِ (جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا) . که کردیم مایکی را از ایشان دو بستان از انگور یعنی رز . (وَحَفَفْنَا مَاهَا بِتَخْلٍ) و کردا گرد آن درختان خرما . (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا) و در میان آن کشت زار گندم و جز آن . (كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ) هردو بستان، کلاموحد اللفظ مثنی المعنی چنانکه کل بنزدیک بعضی، برای آن گفت اُتت و نگفت اُتتا قال الشاعر :

وَ كَلِمَاتُهُمَا قَدْ خَطَّ لِي فِي صَحِيفَتِي فَلا المَيْشَ أَهْوَاهُ وَ لا المَوْتَ أَرْوَحُ (۱)
و گفتند تقدیر آنست که کل واحد منهما (اُتتْ أَكَلَهَا) ای أعطت ثمرها هر یکی از آن بستانها میوه خود بدادی و بر آوردی (وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا) و هیچ کم نکردی از آنکه سال اول بودی و الظلم فی اللغة هو النقصان يقال : ظلمه حقه از انقصه قال الشاعر :

يُظْلِمُنِي مَالِي كَذَا وَ لَوْ يَدِي لَوْ يَدُهُ اللهُ الَّذِي لا يُغَالِبُهُ (۲)
و یروی «الذی هو غالبه» .

(وَفَجَّرْنَا) بر اندیم و بر گشادیم در میان آن بستانها جوی آبروان (وَكَانَ لَهُ تَمْرٌ) و این مرد صاحب بستان را در آنجا میوهها بود و ثمر جمع ثمار باشد کعبار و حمر و گفتند ثمر و جمعه ثمر کخشَب و خشب و گفتند ثمر جمع ثمره کتمر و تمره ، و گفتند ثمر هم جنس مال باشد (۳) . مجاهد گفت مراد زر و سیم است یعنی صاحب این بستانها را جز این بستانها زر و سیم بود . عبدالله عباس گفت انواع مالها خواست، و قتاده گفت کل المال ثمر همه را ثمر گویند (فَقَالَ لِصَاحِبِهِ) این مرد مالدار آن برادر درویش را گفت من بمال از تو بیشم و بحشم و خدم از تو عزیزتر .

(وَدَخَلَ جَنَّتَهُ) آنکه خدای حکایت حال او کرد که او در بستان خود شد (وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) و او حال راست در آن حال که او ظالم نفس خود بود بآنکه کافر بود بخدای گفت نپندارم که این بستان هرگز هلاک شود .

و نپندارم که قیامت خواهد بود، و اگر ما را با خدای مردی و مرجعی هست باز گشت

(۱) هردو خصلت در نامه من درج است اما نه زندگی را دوست دارم و نه مرگ راحت تر است

(۲) مال مرا اُنک داد و از حق من کاست و دست مرا پیچید خدائی که هیچکس با او بر نمی آید

دست او را نییچاند .

(۳) مؤلف در اینجا وجوه همه قراآت را بیان کرده است آنکه ثمر خواند و آنکه ثمر خواند

اما ثمر قرائت ابو عمر و ملحق به ثمر است .

من بجای به از این باشد . خدای تعالی از حماقت و اعتقاد باطل او وطن^۱ خطا و تمنای محال او این حکایت کرد ، و اهل حجاز و ابن عامر خواندند منهما منقلباً أى من الجنین و در مصاحف ایشان چنین است .

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ) گفت او را رفیق و برادر مسلمان او (وَهُوَ يُحَاوِرُهُ) («او») حالت در آن حال که او مناظره میکرد (أَكْفَرْتَ) کافر شده ای بآن خدای که ترا از خاک بیافرید یعنی که اصل ترا که آدم بود ، و قول دیگر آنکه آب نطفه از طعامی و غذائی بود که از خاک روید پس اصل نطفه از خاک بوده باشد («نَمْ مِنْ نُطْفَةٍ») پس از این آب معهود که خدای از او خلق آفریند و اصل نطفه آب اُنْدُك باشد من نطف إذا قطر فُعَلَه بمعنی مفعول باشد که قَطَرَ هَمْ لازمست و هم متعدی («نَمْ سَوَيْكَ رَجُلًا») پس ترا مردی تمام سوی^۲ کرد و این حکایت تدریج خلق برای آن گفت تا بدانند این فعل قادری مختار است نه بطبع بوده است چو اگر بطبع بودی بیکبار بیودی چنانکه کتابت بقالب که بیکبار بر آید اما آنکه باختیار فاعل بود حرف حرف در وجود آید بحسب ارادت .

قوله (لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي) تقدیر آنستکه لکن انا هو الله ربی ولكن من نگویم با خدای شریك هست بل گویم او که الله است خدای منست . پس همزه از میان بیفکنند دو نون بهم آمدادغام کردند چنانکه شاعر گفت :

وَقَرَّبْتَنِي بِالطَّرْفِ أَي أَنْتَ مُذْنِبٌ . وَ تَقَلَّبْتَنِي لَكِنَّا إِيَّاكَ لَا أَقْلِي (۱)

أى لکن انا . نافع در روایت سبتی ، و ابو جعفر و ابن عامر و رويس و برجمی در حال وصل بالالف خواندند چنانکه شاعر گفت :

أَنَا سَيْفُ الْعَشْبِيرَةِ فَأَعْرِفُونِي حَمِيداً قَدْ تَذَرَّيْتُ السَّنَامَا (۲)

و در آنکه در حال وقف اثبات باید کردن خلاف نیست . کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدير لکن الله هو ربی . و اَبِي خواند لکن انا هو الله ربی بر اصل چنانکه اظهار الف کرد در لفظ در حال وصل . (وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا) و من کسی را اُنْباز خدای نگویم و کس را شريك او نکنم .

(۱) با چشم بمن اشاره میکنی یعنی من گناهکارم و مرا دشمن میداری اما ترا دشمن ندارم .

(۲) منم شمشیر خاندان خود مرا بشناسید که ستایش شده ام و بر بالای کوهان نشسته و مرکب

هست بزیر پای کرده ام .

(وَلَوْ لَا) (أَي هَلَا) قُلْتُ) چرا نگفتی چون در بستان خود شدی (مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (روا بود که «ما» در محل رفع بود بر خبر مبتداء مقدر والتقدير هی ماشاء الله. و شاید که در محل نصب بود بوقوع شَاءَ عَلَيْهِ أَي مَا شَاءَ اللَّهُ كَان و بر این وجه «ما» مجازات را بود والتقدير آی شیء شَاءَ اللَّهُ كَان، و بر این تقدیر هم روا بود که محل «ما» رفع بود بر ابتداء چه «ما» مجازات را بود والتقدير آی شیء. برفع، آنکه او مبتداء باشد و کان خبر او باشد، اگر گویند نه امت اجماع کرده اند بر- اطلاق این قول که «ما شاء الله کان وما لم یسأ لم یکن» آنچه خدای خواهد باشد و آنچه نخواهد نباشد و این برخلاف مذهب شما هست. جواب گوئیم این بر تأویل باشد چنانکه اجماع امت است بر آنکه اطلاق لامرد لا مر الله فرمان خدای را رد نیست چنانکه تأویل کردند بر آنکه صورت خبر است و مراد نهی لا ترد و امر الله، والواجب أن لا یرد هم چنین این کلمه مأولست بر آنکه ماشاء الله من فعل نفسه أو من فعل غیره علی سبیل الاکراه کان وما لم یسأ من هذین لم یکن آنچه خواهد از فعل خود باختیار و از فعل غیر با کراه لامحاله باشد، و آنچه نخواهد بر این وجه نباشد «لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» قوت نیست إلا بخدای. چه بر خلق قوت جز خدای قادر نیست. قدیم جل جلاله قادر است بخود و هذا معنی قولنا قادر لنفسه أولما هو علیه فی نفسه و هر قدری که جزاوست با قدر او قادر است تا او قدرتش ندهد قادر نباشد پس اینست معنی اینکه «لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» انس مالک روایت میکند که رسول ﷺ گفت هر که چیزی بیند که او را نیکو در چشم آید بگوید «ما شاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» چشم بدبآ نچیز نرسد (إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقْلٌ مِنْكَ) اگر میبینی مرا کمتر از تو بمال و فرزندان و «أنا» دو وجه را محتمل است یکی تأکید ضمیر متصل را، و یکی آنکه فصل باشد چنانکه کنت أنا القائم و کنت أنا الخارج و «أقل» منصوبست برای آنکه مفعول دوم «ترن» است (مَالًا وَوَلَدًا) نصب هر دو بر تمیز است و عیسی بن عمر در شاز خواند «نَأْأَقْلُ» برفع بر ابتداء و خبر. آنکه جمله در محل نصب باشد بر مفعول دوم «ترن».

(كَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ) امید است که خدای من مرا بدهد بهتر از بستان تو برای آنکه مرا با او ایمان و اعتقاد است (و يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ) و فرود فرستد بر بستان تو حسبانی از آسمان. قتاده و ضحاک گفتند عذاباً. عبدالله عباس گفت آتشی ابن زید گفت قضای از خدای تعالی بخشم. أخفش گفت تیر ناوکی واحدها حسبانة، و گفتند برای آن تیر ناوکه را حسبان خوانند، و حسبان حساب باشد که آن بسیار بود در یک مجرا فشبها بكثرة الحساب. زجاج گفت حسباناً آی عذاباً حساب ما کسبت یداک. عذابی بر وفق حساب آنچه کرده باشی نه بیشتر

وته کمتر، تا عدل باشد، و این وجهی لطیفست (فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا) در روز آید این بستان تو خاکِ املس ساده که بر او نبات نباشد و این قول قناده است. مجاهد گفت رملاً هائلاً و تراباً ریگی روان، عبدالله عباس گفت مانند جر زاست در معنی .

(أَوْ يُصْبِحُ مَأْوَاهَا غَوْرًا) ای غائرا یادر روز آید و آبش بزمین فرو شده و برای مبالغت مصدر بجای اسم فاعل بنهاد چنانکه عنتره گفت :

فَتَنظَلُ جِيادٌ مُمْ نَوْحًا عَلَيْهِمُ مَقْلَدَةً أَعْنَتَهَا صَفُونًا (۱)

(فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا) تو نتوانی آن را طلبیدن و بادست نتوانی آوردن .

(وَأُحِيطَ بِشَمْرِهِ) و محیط شوند و گرد میوه اودر آید ، و این عبارتی است از هلاک بروجهی که از او هیچ سلامت نیاید ، پنداری هلاک بمانند حیاطی محیط گشت بآن ، و منه قوله «قد أحاط الله بها» و قوله «والله من ورائهم محیط» و قالوا أحاط بهم العدو إذا أهلكوا عن آخرهم (فَاصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ) در روز آید و دست میگرداند و این عبارتست از حسرت و پشیمانی،

و گفتند یعنی دست بردست میزند و این از عادت متحیر و متلهف باشد. قال بعض المحدثین (۲)

وَإِنِّي إِذَا مَا فَاتَنِي الْأَمْرُ لَمْ أَكُنْ أَقَلِّبُ كَفِّي إِثْرَهُ مُتَنَدِّمًا
وَالْكِنَّهُ إِنْ جَاءَ عَفْوًا قَبِيلْتُهُ وَإِنْ فَاتَ لَمْ أَتَّبِعْهُ هَلَا وَلَيْتَمَا

(وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا) و او حال است در آن حال که آن فرو افتاده باشد بر چفتهاش و گفته اند بر سقفتهاش، و گفته اند خالیة من سقوفها و بنائها ، و «علی» بمعنی مین باشد و بر طریق پشیمانی گوید (يَا لَيْتَنِي) کاشکی تا من با خدای اُن باز نگر فتمی. آنکه حقتعالی حکایت کیفیت حال او کرد گفت و او را نباشد گروهی و لشکری که یاری او کنند .

(وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ) بدون خدای او را از خدای حمایت کنند (وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا) و او انتقام نتوان کشیدن .

(هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ) آنجایگاه یقین داند که ولایت خدای راست تعالی بحق

که او حقست و مادون او از معبودان باطل. حمزه و کسائی خواندند الولاية بالكسر مصدر والی

(۱) اسبان ایشان بر آنها نوحه سرایند عنانها در گردن افکنده و روی سه پا ایستاده و پای چهارم بر سر سم نگه داشته .

(۲) بعضی محدثین یعنی در زمان تازه بوده است و از قدمانیست و معنی شعر اینست چون کار از دست بدر شود من از پشیمانی دست برهم نسایم و افسوس نخورم بلکه اگر باسانی کار میسر گردد آنرا قبول می کنم و اگر از دست برود چرا وای کاش درد نبال آن نکویم .

باشد و بفتح مصدر ولی يقال ولی من الولاية و والی من الولاية، و بعضی دگر گفتند الفتح للمصدر و الكسر للصفة برای آنکه بناء فعالة مصدر باشد كالسماحة و الظرافة و الكرامة، و فعالة صفت را باشد كالخیاطة و النساجة و الحیاكة، و لایة خدای راست. أبو عمرو و کسائی خواندند «الحق» برفع بر صفت و لایة و باقی بجر بر صفت بنام خدایتعالی چنانکه «ثم ردوا إلى الله مولیهم الحق - الایة» و در مصحف عبد الله هست «الله و هو الحق» برای آنکه حق صفت خدای باشد و در مصحف اَبی هُست «هنالك الولاية الحق لله». چنانکه حق صفت و لایة باشد (هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا) او بهتر است بثواب دادن. اگر گویند این آنگاه باشد که ثواب دهنده دگر باشد گوئیم این بردو وجه بود: یکی آنکه ممتنع نبود که ایشان اعتقاد کرده باشند که جز خدای ثواب دهنده ای هست. دگر آنکه ثواب جزا باشد یعنی از هر جزا دهنده ای خدای بهتر است و جزای او و عاقبت او (وَ خَيْرٌ عُقْبًا) و بهتر عاقبت. عاصم و حمزه خواندند عقباً بسکون قاف، و باقی قرأء بدو ضمه و همالفتان للعاقبة. و هنالك اشارتست بر روز قیامت و و لایة بفتح و اوضد عداوت باشد و نصب او بر تمیز است.

(وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا) آنکه گفت یا محمد برای این کافران مثلی بزنی زندگانی دنیا را و بگو که او چون آبی است که ما آنرا از آسمان فرو فرستیم بآن آب باران نبات برآید از زمین انواع آمیخته شود بهم، آنکه بس بر نیاید که آنرا بیابی سبز و تازه و مونق (۱) و با طراوت می بینی زرد شود و خشک گردد و باد آنرا در جهان ببرد، دنیا باین ماند. بینی که مرد در او بر سر عیش و عشرت و کامرانی و کار روانی و جوانی و مال و فرزندان و نظام امور کارها ساخته و مرادها حاصل کرده بر گردد از این روی بر آن روی توانگری بدرویشی بدل شود و تندرستی ببیماری و کار روانی بفروماندگی و زندگانی بمرگ تا هر چه دیده باشی بخلاف آن شود چنانکه اگر بینی بساز نشناسی. مطرف بن عبدالله بن الشخیر گفت در خفض عیش ملوک منکر و درجه ملوکانه ایشان، در آن نگر که عتقرب یا حال ایشان منتقل شود یا ایشان از ملک و ملک زایل و مرتحل شوند. محمد بن الحسین بن العبید گفت بر کوشکی دیدم نوشته بأعالی الحجاب این بیتها:

بِاللهِ رَبِّكَ كَمْ قَصْرٍ مَرَرْتُ بِهِ قَدْ كَانَ يُعْمَرُ بِاللُّذَاتِ وَالطَّرَبِ
طَارَتْ عُقَابُ الْمَنَائِي فِي جَوَائِبِهِ فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلنَّوِيلِ وَالخَرْبِ (۲)

(۱) مونق بنون زیبا و جمیل است.

(۲) سوگند بخدای پروردگار تو که به بسیار کاخها گذشتم در آن لذت و شادی رواج بود عقاب

مرگ در جوانی آن بپرید و اندوه و ویرانی جای شادی گرفت.

یکی از جمله صالحان گفت مرا بسواد کوفه شغلی بود بخورنق و سدیر بگذشتم آن سراهای که نعمان بن منذر را بود دیدم ویران شده و از او الارسوم و آثار نماوند باستادم ساعتی اعتبار را آنکه گفتم این سکانک؟ این حیرانک؟ مافعل قطانک؟ هاتمی آواز داد .

أَفَنانُمْ حَدَثَانُ الدَّهْرِ وَالْحَقْبُ وَ غَالَهُمْ زَمَنٌ فِي صَرْفِهِ نُوبٌ
كانوا قبانوا وَ فِي الأَيامِ مُعْتَبِرٌ حَتَّى تُصَرَّفَ فِي أَطوارِها العُقْبُ
مساءةٌ وَ سُرورٌ تَلوهُ تَرَحٌ وَ غِبْطَةٌ شوها هم له كُربٌ (۱)

علی بن ابی مریم گفت بسویقه عبدالوهاب بگذشتم خراب شده بود بر دیواری دیدم نوشته

هَذَا مَنائِلُ أَقْوامِ عَهْدِ نُهُمُ فِي خَفْضِ عَيْشٍ وَ عِزِّ مالِهِ خَطَرٌ
صاحت لهم صائحات الدهر فانقلبوا إِلَى القُبورِ فلا عَيْنٌ وَ لا أَثَرٌ (۲)

یکی از جمله صالحان در خواب دید یحیی بن خالد را در آن وقت که وزیر بود که در جانب غربی بغداد استاده بود از جانب شرقی او آواز آمد و گوینده ای این بیتها بخواند .

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الحُجُوجِ إِلَى الصِّفا أَنيسٌ وَ لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سامِرٌ (۳)
یحیی بن خالد جواب داد و گفت :

بَلِي نَحْنُ كُنَّا أَهْلها فَأَبادَها صُرُوفُ اللَّيالي وَالجُدُودُ العَوائِرُ (۴)

چهل روز تمام نشد که ایشانرا نکبت رسید و ابوالعتاهیه گوید :

جَمَعُوا فَمَّا أَكَلُوا الَّذي جَمَعُوا وَ بَنُوا مَساكنَهُمْ فَمَّا سَكَنُوا
وَ كَتَبَهُمْ كانوا بِها ظَمَنًا وَ قَدِ اسْتَرَأَحوها ساعَةً ظَمَنُوا (۵)

(۱) حوادث روزگار و قرون ایشانرا فانی ساخت و زمانه در گردشش تغییرها است آنانرا فرو برد اینجا بودند و جدا گشتند و در روزگار عبرتهاست و در نواحی آن عقابها میگردند . غم و شادی است و اندوه در پی او و خوشی و بخت آمیخته با پریشانی و دل افسردگی .

(۲) این سرای گروهی است که بیاد دارم در عیش و عزت بودند بی خطر و بانگ زدیبر آنها روزگار که بگورها رفتند و نه از آنها عین مانده و نه نشانه .

(۳) گویا در میان حجوج و صفا که دو محل است در شهر مکه کسی که با او انس گیرند هرگز نبوده و در مکه هیچکس در مجلس انس شبانه سخن نگفته است .

(۴) چرا ما از مردم مکه بودیم پس فانی کرد آنها گردش روزگار و بخت های لفزنده .

(۵) مال فراهم کردند و نخوردند و خانه ساختند و در آن نشستند گویا مسافرانی بودند ساعتی آرام گرفتند و کوچ کردند .

عبدالملك بن عمير گفت سرحسين بن علي عليه السلام ديدم پيش عبید زياد عليه اللعنه در قصر الامارة كوفه و سر عبید زياد ديدم در پيش مختار ابو عبیده نهاده هم در آن قصر و سر مختار ديدم پيش مصعب زبير نهاده و سر مصعب ديدم پيش عبدالملك مروان نهاده اين همه در مدت دوازده سال بود، و رسول صلى الله عليه وسلم گفت «ما امتلئت دار حبرة إلا امتلئت عبرة». هيچ سرائی پر از خرمی نشد إلا پراز آب چشم شد. هشام كلبی گفت چون خالد وليد عين التمر بگشاد احوال دختران نعمان بن منذر پرسيد گفتند یکی بمرد و یکی در بعضی حجرها بصلوة مشغول است خالد برفت و بر او سلام كرد گفت حال شما چگونه اينجا رسيد پس از آنكه پادشاهان عرب بوديد؟ گفت مجمل گويم يا مفصل؟ گفت مجمل گفت روزی آفتاب بر آمد و هيچ رونده نبود در خورنق و سدیر إلا زير دست ما بود و همان روز آفتاب فرو شد تا هر كه مارا ديد رحمت كرد آنكه گفت :

فَبَيْنَا نَسُوسُ النَّاسَ وَالْأَمْرُ أَمْرُنَا إِذَا نَحْنُ فِيهِمْ سُوقَةٌ تَتَنَصَّفُ
فَأَفَّ لِدُنْيَا لَا يَدُومُ نَعِيمُهَا تُقَلِّبُ تَارَاتِ بِنَا وَتُصَرِّفُ (۱)

قوله (فَأَصْبَحَ هَشِيمًا) ای مهشوماً فعيل بمعنى مفعول والهشم الكسر . (تَذْرُوهُ الرِّيحُ) ای تسفه . والذاريات بادها باشد كه بآن غلّه پاك کنند ودانه از او جدا کنند و آلت آن كار راميزرات گویند . باد آن گیاه خشك را از این روی بر آن روی می زند (وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا) و خدایتعالی بر همه چیز قادر است .

(الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) آنكه حقتعالی برای تزهید مردم درسرای فانی و زینت آن و اغترار بفرور آن گفت مال و فرزندان زینت این زندگانی نزدیکتر است تا بمال مستظهر باشد و بفرزندان معتز چون بنگرد آن اعتزاز (۲) اغترار است پنداری او مصحف بر خواند . از حق تو آنست كه چشم بمآل داری همت تو همه بمالست ، و كمتر چیز بر تو كار مآلست ، نمیدانی كه مال را زوال بود و مرجع بامآل بود ، بر تو مرد آنست كه او را مالست و بر خدای مود آنست كه او نيكو حالست . عبدالله عمر گفت كه از رسول صلى الله عليه وسلم شنيدم كه او

(۱) در بين آنكه در مردم حكم ميرانديم و فرمان، فرمان ما بود ناگهان چنان رعيتی شديم درمیان ایشان كه بايد داد ما را ديگران بدهند. اف بردنيا كه نعمت آن پايدار نمی ماند و تغييرات گوناگون بر سر ما آورد و آنرا برگردانيد .

(۲) اعتزاز از عزت است و اغترار از غرور و فریب ، مؤلف گوید چون خود را با عزت دیدگان كرد در اعتزاز است و آنرا غلط خواند در حقيقت اغترار بود چون هر دو بيك صورت نوشته ميشود .

گفت امت من در دنیا بر سه طبقه اند اما طبقه اول جماعتی که رغبت نکنند در جمع مال و ادخار او، سعی نکنند در اقتناء و احتکار او، از دنیا بسد جوعت و ستر عورت راضی باشند و توانگری ایشان در آن باشد که ایشان را بآخرت رساند ایشان آنان باشند که «لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» و اما طبقه دوم آنان باشند که مال دوست دارند ولیکن جمع او از پا کتر طریقی کنند و از حلال تر وجهی و صرف آن نیکوتر راهی کنند، بآن مبرّت کنند و صلّت رحم کنند و با درویشان مواسات کنند و در اجتناب حرام چنان باشند که یکی از ایشان دوستر دارد اگر سنگ خورد از آنکه درمی از حرام بدست آرد یا ند در راه طاعت صرف کند یا از حق منع کند یا خازن آن باشد تا بوقت مرگ ایشان آنان باشند که اگر خدای با ایشان مناقشه کند عذاب کند ایشان را و اگر عفو کند ایشانرا برهند، و طبقه سیم آنان باشند که جمع مال دوستدارند از حلال و حرام و منع کنند آنرا از واجبات. اگر نطقه کنند اسراف کنند و اگر نه امساک کنند و بخل و احتکار کنند ایشان آنان باشند که دنیا زمام دل های ایشانرا بدست گرفته باشد تا ایشانرا بدوزخ رساند. (وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) عبدالله عباس و عکرمه و مجاهد گفتند «سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اكبر» است چون این کلمات گوید گناه از وی ریختن گیرد چون برگ از درخت. این خبر ابوالدردا روایت کرد از رسول ﷺ. عبدالله عمر گفت و سعید بن المسيّب و عطاء بن ابی رباح باقیات صالحات آنست که بنده گوید «سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله» خالد بن عمران روایت کرد که یکروز رسول ﷺ بزور آمد و صحابه را گفت «خذوا جنتکم» سپرها بر گیرید گفتند یا رسول الله دشمنی حاضر آمده است؟ گفت نه ولیکن سپر هائی که شمار از دوزخ نگاهدارد گفتند یا رسول الله آن سپرها کدامست؟ گفت «سبحان الله والحمد لله ولا إله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم» که این کلمات مقدّماتند و معتقاتند و مجنّباتند و باقیات صالحاتند. ابو سعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت باقیات صالحات بسیار گوئی گفتند باقیات صالحات کدامند گفت ملت است گفتند آن چیست؟ گفت ملت است تا چهار بار بگفت آنکه گفت تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید است «ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم» عبدالله بن عبدالرحمن مولی سالم بن عبدالله گفت سالم مرابنزدیک محمد بن کعب القرظی فرستاد گفت یکساعت فلان جای حاضر آی تا سخنی گویم حاضر آمد یکدیگر را پرسیدند آنکه سالم محمد بن کعب را گفت باقیات و صالحات را معنی چیست؟ گفت «لا إله الا الله والحمد لله سبحان الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله» سالم گفت لا حول ولا قوة الا بالله» از کی باز در آنجا آوردی؟ گفت او را از آنکه که ابوایوب انصاری را دیدم او

مرا گفت از رسول شنیدم که گفت شب معراج مرا با آسمان بردند ابراهیم خلیل را دیدم مرا تقریب و ترحیب کردند من جبرئیل را گفتم این کیست؟ گفت این باقیات صالحات ابراهیم خلیل است. ابراهیم مرا گفت امت ترا بگوی تا در زمین بهشت غرس بسیار بنشانند که تربتش پاکیزه است و زمینش فراخ من گفتم غرس بهشت چه باشد گفت گفتن «لا حول ولا قوة إلا بالله» سعید جبر گفت و عمرو بن شریب و ابراهیم و مسروق گفتند باقیات صالحات نمازهای پنج است و آن آنچنانست که سیئات را برود. علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس که او گفت اعمال صالحات است از گفتن لا اله الا الله است و استغفر الله و صلوات بر محمد و آلش و نماز و روزه و صدقه و حج و عنق و جهاد و صلت رحم و جمله حسنات که ثواب آن ابدالدهر بماند. عطیه گفت از عبدالله عباس که آن سخن نیکو است. حسن بصری گفت نیاتست که اعمال بدان قبول کنند. قتاده گفت هر طاعت باشد که برای خدا کنند ابو جعفر الباقر علیه السلام گفت «قیام اللیل لصلوة اللیل» شب برخاستن برای نماز است. اما قوله «کماء أنزلناه من السماء» بظاهر چنان می نماید که تشبیه حیوة دنیا با بست و اهل اشارت گفتند اشارت در آنکه خدایتعالی دنیا را با آب تشبیه کرد آنست که آب قرار نگیرد بیکجای بل رونده باشد چون راه یابد. دنیا همچنین است بر کسی بماند دیگر آنکه بر یکحال بماند چون جای باز دارد لول و طعم و رائقش متغیر شود. دنیا همچنین بر یکحال بماند یکبار اقبال کند و یکبار اذبار. دگر آنکه آب در یکجای بدارند روزی چند بماند. بازخوشد (۱) بهری بزمین فرو شود و بهری هوا ببرد. دنیا همچنین است روزی چند بماند و بازفانی شود. دیگر آنکه آب ممکن نباشد که کسی در او شود و تر نشود. دنیا همچنین است هیچکس نباشد که از فتنه و بلیه او و سلامت ماند. دگر آنکه آب چون باندازه بود نفع دهد و چون زیاده شود خرابی دهد. دنیا همچنین است تا باندازه بود نافع بود چون از اندازه بشود همه مضرت بود. اما درست آنست که خدایتعالی تشبیه دنیا کرد باینجمله، حدیث کرد با آب باران که از آسمان بیاید در وقت ربیع و بر زمین آید و از زمین نبات برود تا فصل ربیع باشد و هوا باعتدال و باران می آید آن نبات سبز می شود چون فصل تابستان در آید و باران از آسمان نیاید نبات خشک شود و بیفتد و باد آنرا پراکنده کند. و آنکه اول گفتم سخن اهل تذکیر است (۲).

قوله (وَ يَوْمَ نَسْفِرُ الْجِبَالَ) یاد کن ای محمد آن روزی که ما کوهها را برقتن آریم

۱ - خشک و فانی شود .

۲ - کلام و اعظان و اهل منبر است یعنی درست نیست .

(وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً) و تو زمین را ظاهر بینی در او هیچ کوهی و بنائی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد همه زمین ساده بود و گفتند « و ترى الارض بارزة » معنی آنستکه ما باطن زمین را ظاهر گردانیم تا آنچه در بطن او بود بر ظهر آید، و گفتند مراد آنستکه مردگان را بر- انگیزیم (وَ حَشَرْنَا هُمْ) و ما خلقان را جمع کنیم و برانگیزیم و هیچکس را رها نکنیم که حشر نکنیم . در خبر میآید که چون روز قیامت اسرافیل صور در دمد خدایتعالی این کوهها را بر فتن آورد تا بر زمین میروند آنگه بادی در آید و آنرا بردارد و بر هوا ببرد بمانند پشم زده ای و ذلك قوله « و تكون الجبال كالعهن المنفوش » ابن کثیر و ابو عمرو خواندند و یُسیر الجبال بفتح یاء و رفع جبال بر فعل مجهول و باقی قرء « نسیر » علی الخبر منه تعالی علی وجه التعظیم .

(وَ عَرِّضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا) و این خلقان را عرضه کنند بر خدای توصف صف ، و گفتند « صفاً » ای قیاماً در کلام محذوفی هست و التقدير ثم يقال لهم پس گویند ایشانرا ظاهر عامست و بمعنی خاص یعنی کافران را گویند همچنان آمدی بنزد ما که ما اول آفریدیم شمارا گفتند معنی تشبیه در « کما » آنست که همچنان زنده آمدی که اول آفریدیم شما را و آن استبعاد زنده شدن امروز زایلست . بعضی دیگر گفتند بر ما برهنه آمدی همچنانکه در دنیا برهنه آمدی و گفتند غرلاً چنان ختنه نا کرده آمدی بیانش قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « يحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة غرلاً » گفت پای برهنه و تن برهنه و ختنه نا کرده باشند . در خبر است که عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند؟ گفت آری گفت و اسوأ تاه رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت روز قیامت هر کسی را چندان در پیش باشد از احوال قیامت که ندانند که مرد کدامست و زن کدام « لكل امرء منهم يومئذ شأن يغنيه » (بَلْ زَعَمْتُمْ) بل دعوی کردی شما که کافرانی که شما را وعده گاهی نخواهد بود و معاد و مرجعی نیست که شما برای جزاء با آنجا شوید .

(وَ وُضِعَ الْكِتَابُ) و بنهند نامه یعنی نامهای خلقان حاضر کنند تو گناهکارانرا بینی ترسان از بیم آنچه در آن نامه باشد چون نامه بدست ایشان دهند و فرو نگرند همه عملهای خود بینند از نیک و بد در او ثبت کرده گویند (يَا وَيْلَنَا) ای وای بر ما این چه نامه است که هیچ گناه خرد و بزرگ در او رها نکرده اند و إلا در این نامه جمع کرده اند و بر شمرده . اهل علم در صغیره و کبیره خلاف کردند ، عبدالله عباس گفت تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره و این بر سبیل مثل گفت . سعید جبیر گفت صغیره چشم زدن و اشاره کردن و لمس کردن باشد

و کبیره زنا، و مشایخ معتزله گفتند صغیره هر گناهی باشد که عقاب آن در جنب اجتنات کبائر محبط شود و این مذهب را بنا بر إحباط باشد چون احباط باطل بود این حد باطل باشد، و بنزدیک ماصغیره و کبیره باضافت با یکدیگر باشد هر گناهی که باضافت با گناهی دیگر عقابش کمتر باشد آن صغیره باشد و آنچه عقابش بیشتر باشد آن کبیره باشد پس يك گناه باضافت صغیره باشد و هم کبیره صغیره باشد بالاضافه إلى ماهو اکبر منه و کبیره باشد بالاضافه إلى ماهو اصغر منه (۱) و آنچه از سلف حکایت کردیم دلیل صحت این قول می کند چو بمعنی فرقی نیست (وَ وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) و آنچه کرده باشند حاضر باشد یعنی نسخه و تفصیل و نوشته بان باجزای آن از ثواب و عقاب (وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا) و خدای تو بر کسی ظلم نکند حق او باز نگیرد و نقصان نکند و بگناه کسی، دیگری را نگیرد و بار کسی بر کسی نهد .

(وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) آنکه حدیث آدم و ابلیس در میانها برای آن آورد تا تنبیه کند آن منکرانرا که استنکاف میکردند از مجالست صحابه که یاد کنید حدیث ابلیس متکبر را که تعظم کرد از آنکه آدم را سجده کند بعلت اصل خلقت که من با او چه کردم از طرد و لعنت و عقاب ابد که او را خواهد بودن گفت : « و إِذْ قُلْنَا » و یاد کن چون گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند إلا ابلیس که او از جن بود . علماء خلاف کردند در آنکه ابلیس فرشته بود یا جنی و این باستقصاء گفتیم در سورة البقرة . اما قوله « (كَانَ مِنَ الْجِنِّ) » در او دو قول گفتند : عبدالله عباس گفت جن قبيله اند از فرشتگان ایشان را جن خوانند خدایتعالی ایشان را از آتش سموم آفرید ، و دیگر فرشتگان را از نور آفرید ، نام ابلیس بسریانی عزازیل بود و بتازی حارث و او از جمله خازنان بهشت بود در پیش فرشتگان آسمان دنیا بود و فرمان آسمان و زمین بدست او بود و خدایرا در آسمانها عبادت بسیار کردی جز آنکه منافق بود چنانکه بیان کرده ایم فی قوله « و كان من الكافرين » تکبر کرد از این سبب و گفت « أنا خیر منه » خدایتعالی او را مسخ کرد . آنکه گفت اگر کسی خطیئتی کند که از باب کبر باشد و در درون کبر دارد امید مدارید با او ، و اگر خطیئتی باشد نه از باب کبر امید دارید که خطیئته آدم کبر نبود و خطیئته ابلیس کبر بود ، و از آنجاست آن خبر که رسول ﷺ گفت « لولا تذبوا لخشيت عليكم ما هو اشد من ذلك العجب العجب »

۱ - گناه صغیره و کبیره مانند خاه بزرگ و کوچک و شهر بزرگ و کوچک و مال بسیار و اندک و امثال اینها حد مبین ندارد و اکثر فقهای زمان ما غیر این گویند اما صحیح نیست و سخن معقول همان است که مؤلف و سایر علما گفته اند .

و آنچه تحقیق است در این باب بیان کردیم پیش از این ، و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که ابلیس را از برای آن جن و جنی خواند که او از خازنان بهشت و جنان بود او را نسبت کرد بدان چنانکه کوفی و بصری و مکی و مدنی و حسن بصری گفت ابلیس علیه اللعنه هرگز فرشته نبود و او پدر جنیان است چنانکه آدم پدر بشر است ، و در اخبار اصحاب ما هر دو آمده است ، و اختیار سید رحمه الله آن است که ابلیس فرشته نبود و او ابوالجن است چنانکه آدم ابوالبشر است . و استثناء منقطع است فی قوله (اِلا ابلیس) چنانکه برفته است . شهرین حوشب گفت ابلیس از آن جن بود که در زمین بودند فرشتگان بیامدند و ایشان را آواره کردند ابلیس را باسیری با آسمان بردند . قتاده گفت از آنجا جن خواندند او را که جن عن طاعة الله از طاعت خدای جنون و دیوانگی کرد (فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ) فاسق شد از امر خدا و از فرمان خدای بیرون آمد و فسق خروج باشد در لغت يقال فسقت الرطبة عن قشرها إذا خرجت ، و موش را از آنجا فویسقه گویند لخرجها عن جحرها ، و در عرف شرع هر معصیتی باشد که دون کفر باشد پس ابلیس بآنکه کرد از ترك فرمان و ترك سجده آدم فاسق بود و باعتقاد صواب داشتن آن و تعلق بآنکه در حکمت نکو نباشد که آنرا که از نار بود فرمایند که سجده کن آنرا که از خاک بود کافر باشد و خود در اصل کافر بوده و کان من الکافرین ، و از ادله عقلی که برخاسته است بر بطلان ارتداد و احباط و بیان رفته است در این کتاب آنکه خطاب کرد با آن کافران (اَفْتَتَّخِذُوْنَهُ وُ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي) او را و فرزندان او را بدوستان گرفتی دون من (وَهُمْ لَكُمْ اَعْدُو) و ایشان شما را دشمنند و او حال راست ، حسن گفت جمله جن عن آخرهم فرزندان ابلیسند . مجاهد گفت ابلیس را چند فرزند بود لاقیس است و ولهان و ایشان صاحب طاعت و نمازند که بنی آدم را منع و تشبیط کنند از نماز و طهارت و هفاست و مره ، و مره آنست که ابلیس را باو کنیة کنند و ابومره خوانند او را ، و زلبود است و او صاحب اسواقست بهر بازاری رایتی دارد مردم بازار را برفته و فساد حمل کند ، و اعور است و او صاحب ابواب زنان است دعوت کند بازنا کردن ، و مپسوط است و او صاحب اخبار است خبرهای دروغ در میان مردم افکند که آنرا اصلی نبود ، و داسما است و او آنستکه چون کسی در خانه شود سلام نکند و نام خدای نبرد ، و چون طعام خورد نام خدای نبرد با او طعام خورد . مجالد روایت کرد از شعبی که گفت روزی حمالی بیامد خنبی در پشت گرفته بنهاد مرا گفت شعبی توئی گفتم آری گفت ابلیس را زن بود گفتم بدان عرس حاضر نبودم دگر باره این آیتم یاد آمد « اَفْتَتَّخِذُوْنَهُ وُ ذُرِّيَّتَهُ » دانستم که فرزند بی زن نباشد گفتم بلی زن بود

اورا و فرزندان (۱) قتاده گفت ایشان را تولد باشد چنانکه بنی آدم را. ابن زید گفت آدم ابوالبشر است ، و ابلیس ابوالجن و هیچ آدمی نیست و الا با او یکیست از فرزندان ابلیس که او را إغواء و إغراء میکند (بِنَسِّ اللَّطَّالِمِينَ بَدَلًا) بد بدلست ابلیس و فرزندان کافران را از حقتعالی که فرمان او را کند و فرمان ایشان پیش گیرند .

قوله (ما أَشْهَدُ لَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) سبب نزول آیت و وجه اتصال او بآیت مقدم آنست که انسان تولای ابلیس برای آن کردند که اعتقاد کرده بودند که ابلیس و شیاطین غیب دانند تا ایشانرا از غیب خبر دهند و اخبار آسمان دارند و بر اصول آن واقفند خدایتعالی این آیت فرستاده و گفت از کجا آمد شما را که ایشان علم آسمان و زمین و اصول اشیاء دانند و من ایشانرا حاضر نکردم بخلق آسمان و زمین و نه بخلق خودشان . بیشتر مفسران گفتند ضمیر راجعت با شیاطین فی قوله « ما اشهدتم » کلبی گفت راجع است با فرشتگان ، و بعضی دگر گفتند راجعت با کافران « و لا خلق انفسهم » « و لا خلق بعضهم بعضاً » . ابوجعفر خواند ما اشهدناهم . بر خبر از جمع علی التعظیم . و وجهی دگر در معنی آیت آن گفتند من ایشان را حاضر نکردم در وقت خلق آسمان و زمین و خلق ایشان . استعانة بهم . تا مرا یاری دهند بیانش (وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا) و من گمراه کنندگانرا بیاریاور و معاون نگیرم و در عضد پنج لغتست عَضُدٌ و عَضِدٌ و عَضِدٌ و عَضِدٌ و عَضُدٌ قوله تعالی:

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَّمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ

و روزیکه میگوید بخوانید شرکان مرا آنانرا که پنداشتید پس خواندند آنها را پس نه جواب گفتند مر آنها را

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۱) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا

و گردانیدیم میان آنها هلاک گاهی و دیدند گنهکاران آتش را پس پنداشتند که آنها واقع شوند گانند آنها

وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرَفًا (۵۲) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ

و نیافتند از آن گردشگاهی و بتحقیق گردانیدیم در این قرآن برای مردم از هر داستانی و باشد

(۱) شعبی ابلیس را قیاس با آدم کرد که چون انسان بی زن فرزند ندارد لابد ابلیس نیز چنین است

شاید نشو شیاطین مانند ملائکه بوجه دیگر باشد مثل آنکه خداوند از آب وضوی مردم ملك میافریند و از کلام نیکو نیز وهم در حدیث معراج آمده است که ملکی در آب میرود بفشاندن بال و قطرات آب که از بال او میجهد خداوند فرشتگانی بیافریند و اینها ذریه او باشند . در شیاطین هم نظیر این تصور میشود پس در این امور که در اعمال عبادات و معاملات احتیاج بدانستن آن نیست توقف باید کرد و هر چه بدنه میآید حجت نباید گرفت و صحیح نباید دانست .

الْإِنْسَانَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۳) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ

آدمی بیشتر چیز از جدال و چه چیز بازداشته مردم را که بگردند چون آمدشان هدایت و

يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۴)

آمرزش خواهند پروردگارشان را مگر آنکه آید آنها را طریقه پیشینیان یا آیدشان شکنجه رو برو

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا

و نفرستادیم فرستادگان را مگر مژده دهندگان و بیم کنندگان و کارزار کنندگانی را کافر شدند بیهوده تا ببرند

بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (۵۵) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ

بآن حق را و گرفتند آیات مرا و آنچه را بیم کرده شد نداستها و کیست ستمکارتر از آنکه یاد کرده شد آیات

رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ

پروردگار خود پس روگردانید از آن و فراموش کرد آنچه پیش فرستاده دستهای او بتحقیق ما قرار دادیم برد لهاشان

أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا (۵۶) وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا

برده ها که بفهمند آنرا در گوشهاشان سنگینی است و اگر خوانی آنها را بسوی هدایت پس راه نیابند

إِذَا أَبَدًا (۵۷) وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ

آنگاه هرگز و پروردگار تو آمرزنده است صاحب رحمت اگر بگیردشان آنچه پیشه کردند هر آینه ستاید

لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا (۵۸) وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ

برای آنها بشکنجه بلکه برای آنها وعده گاهی است هرگز نیابند از غیر او پناهی را و این دهها را هلاک کردیم آنها را

لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

چون ستم کردند و گردانیدیم برای هلاک کردن آنها وعده ای را .

قوله تعالى (وَيَوْمَ يَقُولُ) یاد کن ای محمد آن روز که گوید این کافران را و مشرکان را

(نَادُوا) بخوانی و ندا کنی . امر است از منادات (سُرَّكَائِي الَّذِينَ رَزَعْتُمْ) آن انبازان

مرا که دعوی کردید که در الهیت انباز مانند و ایشانرا بدون من عبادت کردی و اینصورت امر

دارد و مراد تهکم و سخریه است برای آنکه اراده مقرون نیست، باین (فَدَعَوْهُمْ) این

کافران بخوانند معبودان خود را ایشان جواب ندهند . آنگه گفت (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا)

کنیم از میان ایشان مهلکی و هلاک گاهی ، و این قول عبدالله عباس است و قتاده و ضحاک و

زید، وهو من أوبقته ذنوبه إذا لقتة في الهلكة . حسن گفت موبقاً أى عداوة میان ایشان دشمنی افکنیم بین العابد والمعبود . انس مالك گفت موبق نام وادی است در دوزخ از خون و ریم . کسائی گفت وبق یبق وبقا مثل وثق یثق وثوقاً . زجاج گفت وَرَبِقَ یُوبِقُ کوجل یوجل، وموبق مصدر باشد از او .

(وَ رَأَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ) وگناهکاران و کافران دوزخ بینند (فَظَنُّوا) یقین دانند که در آنجا خواهند فتادن و این ظن اینجا بمعنی علمست چو آنچه معاینه بینند بضرورت دانند ظن آنجا صورت نبندد ، وظن بمعنی علم بسیار آمده است در قرآن و اشعار .

فَقُلْتُ نَلْمُكُمْ ظَنُّوا بِالْقِيَمَةِ مُدَجَّجٌ سَرَاتُهُمْ فِي الْفَارِسِيِّ الْمُسَرِّدِ (۱)
ای استیقنوا (وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مُضِرِّفًا) ای معدلا و جای عدول و برگردیدن نباشد از آن .

(وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ) آنکه گفت ما بگردانیم در این قرآن برای مردمان از هر مثلی بروجه بیان که ایشان بآن محتاج باشند (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) و آدمی بیشتر چیزی است بجدل و خصومت، و اصل جدل شدة الفتل عن المذهب بطریق الحجاج باشد، و منه الاجدل للصقر (۲) لشدة ته و قوته، و روا بود که اشتقاق از جدالت باشد و هی الارض يقال جادلته فجدلته مثل صارعته فصرعته كأنه أوقعه على الجدالة ، و نصب او بر- تمیز است .

(وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا) آنکه گفت بر طریق انکار و تقریر چه منع کرده است مردمان را لفظ عامست و معنی خاص یعنی کافران را از آنکه ایمان آرند (إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى) چون بیان و قرآن و پیغمبران بایشان آمدند (وَ يَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ) و از خدای تعالی طلب مغفرت و آمرزش کنند (إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَى) إلا آنکه سنة اولین بایشان آید از عذاب استیصال و «آن» مع الفعل در محل رفع است بآنکه فاعل منع است (أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قَبْلًا) یا عذاب بایشان آید ، قبلا ای مقابله و معاینه چنانکه ایشان معاینه بینند و بضرورت دانند . کوفیان خوانند «قبلا» بضم قاف و با ، آنکه آنرا دو معنی باشد یکی مقابله و معاینه ، و دگر جمع قبیل کقمیص و قمص یعنی انواع عذاب ، و باقی قرآء خوانند «قبلا»

(۱) آنان را گفتم یقین داشته باشید دو هزار مرد جنگی مسلح آماده اند و سران آنها زده

فارسی بافته پوشیده اند .

(۲) صقر باز است و آن مرغ شکاری نیرومند است و از غایت قوت او را اجدل گویند .

بکسر قاف و فتح باء ، و معنی آنرا مقابله و معاینه باشد . کلبی گفت مراد قتل بتیغ است که روز بدر بود یعنی هیچ عذر نماند این کافرانرا در توقف از ایمان آمدن کتب و رسل و اعدا و انذار و انواع بیان مگر عذاب استیصال که با ایشان آید ، یعنی ایشان بمنزلت آنانند که طالب عذابند . آنگه ایمان آرند عند آن برسبیل إلجاء که سود ندارد ایشانرا . چنانکه یکی از ما گوید ما منعك أن تقبل قولی الا أن تضرب . و وجهی دیگر آنکه هر چه التماس کردند و اقتراح از آیات و بیّنات بدیدند مگر اقتراح عذاب ، آن ماند و بس ، از جمله آنرا خواستند فی قولهم «اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» .

(وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ) آنگه گفت ما پیغمبرانرا نفرستادیم الا تا بشارت دهنده و ترساننده باشند . نصب هر دو بر حال است از مفعول . آنگه گفت (وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ) و این کافران بیاطل خصومت میکنند تا حق را بیاطل کنند بآن جدل ، و دحض ابطال و ازاله باشد ، و اصل دحض زلق باشد قال طرفه :
 أبا مُنذِرٍ لَوْ رُمِّتَهُ فَأَرَمَّتَهُ وَحَادَ كَمَا حَادَ الْبَعِيرُ عَنِ الدُّحْضِ (۱)
 أراد الزلق (وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ آيَاتِ وَبَيِّنَاتٍ وَ دَلَالَاتٍ مِنْ كَيْفِ فِرْعَوْنَ وَ فرستاده ام و آنچه ایشانرا بآن میترسانند آنرا سخریه گرفته اند .

(وَمَنْ أظْلَمُ) آنگه گفت کیست در همه جهان از آن ظالمتر و ستمکارتر که او را

(۱) ابومنذر کنیت عمرو بن هند پادشاه حیره است و قصه ای دارد با طرفه و این بیت اشاره بدان قصه است گویند عمرو بن منذر طرفه و متملس را که هر دو شاعر معروف و فصیح بودند مقرب میداشت وقتی از آنان چیزی دید که نپسندید و تفصیل آن در کتب ادب مذکور است و نخواست بمباشرت خود آنان را بکشد نامه بهریک داد برای عامل بحرین و دستور داد چون این دو تن بدانجا رسند عامل دست و زبان آنها را ببرد و زنده در گور کند در راه متملس بنامه بدگمان شد و آنرا بکشود و خواند و بر- مضمون آن اطلاع یافت بدرید و دور انداخت و بگریخت و طرفه را گفت تو نیز چنین کن که برای تو همین نوشته است که برای من . طرفه نشنید و نامه را برای عامل بحرین برد و گرفتار شد و او را کشتند این بیت از قصیده ایست که در زندان خطاب بعمرو بن هند گفته و بنظر میرسد مصرع اول از بیت دیگر است و مصرع دویم آن مذکور نیست یعنی ای عمرو بن هند اگر قصد او کردی یعنی قصد کشتن متملس و او را بر زمین افکندی بمقصود نرسیدی و اول مصراع دوم در لسان العرب چنین است «ردیت و نجی الیشکری حذاره» من هلاک شدم و نجات داد یشکری را یعنی متملس را احتیاط او و منحرف شد و دور شد از خطر چنانکه شتر از لغزش دور میگردد و متملس از طرف مادر یشکری بود .

تذکیر و تنبیه کنند بآیات خدای و بینات او و معجزه رسولان او از آن اعراض کند و عدول نماید و بگردد از آن و آنچه کرده باشد از اعمال بد فراموش کند و ما بردل‌های ایشان پوشش کرده ایم از آنکه بدانند آنرا و ضمیر فی قوله (أَنْ يُفْقَهُوهُ) محتمل است که راجع باشد با ما فی قوله «ما قدمت یداه» و روا بود که راجع باشد با معنی آیات چو مراد از او قرآنست جمله نه بعضی آن و در گوشه‌های گران‌ی از آنکه بشنوند و این را بیان کردیم. إِمَّا بِرِخْذَلَانِ مَحْمُولٍ بُوْدُوْا إِمَّا بِرِتْسَمِيْهِ وَحَكْمٍ. بلخی گفت روا بود که بر سبیل حکایت است از ایشان و قالوا در کلام مقدر باشد چنانکه حکایت کرد از ایشان «و قالوا قلوبنا فی أکنة مما تدعونا إلیه و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب» آنکه گفت ای عهده اگر ایشان را بر مسلمانی دعوت کنی هرگز مهتدی نشوند و اجابت نکنند و «إِذَا» جزاست و مملی است از عمل برای آنکه جائی فتاد که ما بعد او معمول نتواند بود من قوله «ابدأ» آنکه گفت :

(وَرَبُّكَ الْغَفُوْرُ ذُو الرَّحْمَةِ) خدای تو آمرزگار و بخشاینده است اگر باستحقاق و وقت عمل ایشان ایشان را مؤاخذه کردی عذاب معجل بکردی برایشان و ایشان را هلاک بر- آوردی چه مستحق آنند (بَلْ لَّهُمْ مَوْعِدٌ) بل ایشان را موعدی و وقت وعده است و مدت مهلتی برای إبلائی عذر و إبلاغ حجت که ایشان را از آن موئلی و منجائی و رستگاری نبود من و آل یئس إذا نجا ، و یقال لاوالت نفسه ای لانجت . و منه قول امیر المؤمنین علیه السلام وقد سئل ما بال درعک لظہر لها قال علیه السلام إذا ولت لاوالت (۱) ای نجات و قال الاعشی :

وَ قَدْ أَخَالِسَ رَبَّ الْبَيْتِ غَفْلَتَهُ وَ قَدْ يُعَاذِرُ مِنِّي نَمَّ لَا يَيْلُ (۲)
و قال الآخر :

لَا وَ أَلْتِ نَفْسُكَ خَلِيَّتَهَا لِلْعَامِرِيِّينَ وَ لَمْ تُكَلِّمِ (۳)

(وَ تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَا) مَا ظَلَمْنَا «تلك» اشارت است بشهرهای هلاک شده عذاب رسیده. گفت و آن شهرهاست که ما آنرا هلاک کردیم چون ظلم و بیدادی کردند و کفران آوردند

(۱) یعنی زره امیر المؤمنین (ع) پشت نداشت از علت آن پرسیدند فرمود اگر من پشت بدشمن

کنم نجات مباد برای من و عبارت را چنین نیز روایت کرده اند «اذا مکنت من ظہری فلاوالت» .
(۲) گاه باشد که خداوند خانہ را در غفلت وی ناگهان فرو میگیرم و گاه باشد که از من میگریزد

اما نجات پیدا نمیکند .

(۳) نجات نیابد جان تو که آنرا برای عامرین رها کردی و تسلیم آنها شدی با آنکه هنوز

جراحی نیافته بودی .

بما و بر خود و بر دیگران ظلم کردند (وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا) و کردیم آهلاک ایشانرا موعدی و وقت وعده . و مهلك اینجا مصدر است . أما فی غیر هذا الموضع . مفعل را سه معنی باشد مصدر و مفعول و موضع ، و هر بنائی که از مزید ثلاثی بود در ادخلنی مدخل صدق ، و قال الله تعالی « هذا مغتسل بارد و شراب » ای موضع اغتسال عاصم بر روایت ابو بکر خوانند « لمهلكهم » بفتح میم و لام . و بر روایت حفص بفتح میم و کسر لام ، و باقی قرآء بضم میم و فتح لام . آنکه میم و لام مفتوح خوانند گفت مصدر است من هلك يهلك هلاکاً مهلكاً . مثل طلع يطلع مطلعاً . و روا بود که مصدر أهلك باشد چو بیشتر مفعل که آید در مزید ثلاثی آید نحو اكرمه اكراماً و مكرماً ، ای جعلنا لا هلاکهم موعداً و این اولیتر است بقرینه اهلکناهم در آیت . و آنکس که لام مکسور خوانند گفت وقت هلاک باشد یا جای هلاک مثل المشرق و المغرب . و سیبویه گفت عرب گوید رأیت الناقة علی مضربها و منتجها بکسر ای وقت ضرابها و نتاجها ، و يقال إن فی الألف درهم لمضرباً . بالفتح ای ضرباً ، و هر فعلی که فَعَلَ یَفْعَلُ باشد مصدر از او بفتح باشد و موضع بکسر و نیز وقت بکسر نحو ضربه ضرباً و المضرب الموضع . و هر فعلی که بر فَعَلَ یَفْعَلُ بود بضم عین مضارع نحو يدخل و ینخرج مصدر و موضع او بفتح بود کالمدخل و المخرج إلا آنچه شاذ باشد کالمسجد من سجدي مسجد . و ربما که از فَعَلَ یَفْعَلُ مصدر بکسر آید کالمرجع قال الله تعالی « إلى الله مرجعکم » ای رجوعکم و قوله « ویسئلونک عن المحیض » ای الحیض ، و قوله « وجعلنا النهار معاشاً » گفتند مصدر است و اولیتر آنکه وقت باشد و المصدر المعیشة و المعیش ایضا قال الشاعر :

إِلَيْكَ أَشْكُو شِدَّةَ الْمَعِيشِ . وَ حَرَّ أَيَّامٍ تَتَفَنَّ رِيشِي (۱)

و اما بر قراءت عامه که مُهْلِكُ خوانند بضم میم و فتح لام بیان کردیم که این بنا سه معنی دارد اعنی مفعول ، و اینجاهم مصدر را محتمل است و هم وقت را و قوله موعداً و موعداً نیز محتمل است این دو معنی را مصدر و وقت را و قوله « اهلکناهم » در محل رفع است بخبر ابتداء و قوله « لما ظلموا » در محل نصب علی الظرف ای وقت ظلمها .

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيهِ لَا أُبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ جَمْعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِي حُقُبًا (۶۰)

و چون گفت موسی مر جوان خود را همیشه میروم تا برسیم فراهم آمدن دو دریا یا بگذرم روزگاری دراز

فَلَمَّا بَلَغَا جَمْعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ

پس چون رسیدند جای فراهم آمدن میان آندورا پس فراموش کردند ماهیشانرا پس فرا گرفت راه خود را در دریا .

(۱) من سوی تو شکایت می کنم از سختی معیشت و از سوزش و گرمای ایام که بال مرا کندند .

سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا

گذرگاهی پس چون گذر کردند گفت مر جوانش آورمارا چاشته ما را بتحقیق دیدیم از سفر خود این

نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا

تعبی را گفت آیا دیدی چون نشستیم بسوی سنگ پس بتحقیق من فراموش کردم ماهی را و نه

أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ

ازیاد برد مرا آنرا مگر دیو که یادکنم او را و گرفت راه خود را در دریا عجبی را گفت اینست

مَا كُنَّا نَبْعُ فَارْتِدًّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَهُ

آنچه بودیم میجستیم پس باز گشتند بر اثرهاشان از پی رفتنی پس یافتند بنده ای از بندگان ما را که دادیم او را

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلَمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ

رحمتی از نزد ما و آموختیم او را از نزد خود دانشی گفت مر او را موسی آیا پیروی کنم ترا بر آنکه

تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ

آموزی مرا از آنچه آموختی رشدی را گفت بتحقیق تو هرگز نتوانی بامن شکیب را و چگونه

تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي

صبر کنی بر آنچه نه راه بردی بآن آگاهی را گفت زود یابی مرا اگر خواهد خدا شکیبا و نافرمانی نکنم

لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ

مر ترا کاری را گفت پس اگر پیروی کردی مرا پس مپرس مرا از چیزی تا خبر دهم مر ترا از آن

ذِكْرًا (۷۰) فَاذْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا

بذکر کردن پس رفتند تا چون سوار شدند در کشتی رخنه ای در افکند آنرا گفت آیا سوراخ کردی آنرا

لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ

که غرق سازی اهل آنرا بتحقیق آوردی چیزی ناروا را گفت آیا نکفتم مر ترا بتحقیق تو هرگز نتوانی

مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳)

با من شکیب را گفت مکبر مرا با آنچه فراموش کردم و بار میساز مرا از کار من دشواری را

فَاذْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

پس روان شدند تا چون دیدند پسری را پس کشت او را گفت آیا کشتی نفس پاکیزه بغیر نفسی بتحقیق آوردی

شَيْئًا نُنْكَرُهَا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ

چیز زشتی را گفت آیا نکفتم مرا. تو را بتحقیق تو هرگز نتوانی بامن شکیب را گفت اگر

سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا

پرسیدم ترا از چیزی پس آن پس هم صحبت مباش مرا بتحقیق رسیدی از نزد من عذرا پس روان شدند

حَتَّىٰ إِذَا آتَيْتَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَابْوَأَ أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا

تا چون رسیدند اهل دهی را طعام خواستند اهل آنرا پس با کردند که مهمان کنند آنها را پس یافتند در آن دیوار را

يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ

میخواست که بیفتد پس بیاداشت آنرا گفت اگر خواستی میگری بر آن مزدی را گفت اینک جدائی

بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ

میان من و تست زود خبر دهم ترا بمعنی آنچه نتوانستی بر آن شکیب را اما کشتی پس باشد

لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ

مال بیچارگانی که کار میکردند در دریا پس خواستم که معیوب کنم آنرا و باشد از پس آنها پادشاهی که میکرد

كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهَا طُغْيَانًا

هر کشتی را بزور و اما پس پس باشند پدر و مادر او گرونده پس ترسیدیم که برسانند آنها را بر کشتی

وَكَفَرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱)

و کفر پس خواستیم که بدل کند آنها را پروردگار آنها بهتر از او بخوبی و نزدیکتر بمهربانی

وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا

و اما دیوار پس باشد مرد دو یتیم را در شهر و هست زیرش گنجی مر آن دو را و بود پدرشان

صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ

شایسته کار پس خواست پروردگارت که برسند رشدشان را و بدر آورند گنجشان را از رحمتی از پروردگارت تو و

مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲).

نکردم آنرا از پیش خود اینست انجام آنچه نتوانستی بر آن شکیب را.

قوله تعالى (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِيهِ) عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که

چون موسی عليه السلام از دریا باز گشت و فرعون و قومش در دریا غرق گشته بودند و ملک مصر و ولایت

موسی را و بنی اسرائیل را مستخلص شده بود خدای تعالی وحی کرد بموسی که خطبه کن و بنی اسرائیل

را از نعمتهای من یاد ده و ذکرهم بایام الله، او خطبه کرد و در اینجا یاد کرد آنچه خدای تعالی بر او و برایشان کرد از نعمتها و گفت شا کر باشید نعمت آن خدای را که شمارا از فرعون و قوم او برهاند و ایشانرا غرق کرد و شمارا از دریا بسلامت در آورد و پیغمبر شمارا بهترین اهل زمین کرد و با او سخن گفت و برگزید او را ، و محبت خود را بر او افکند و تورا بر شما انزال کرد تا میخوانید، و آنچه از او خواستید بداد و بهتر از آن و بیشتر از آنکه خواستید . مردی بر پای خاست از بنی اسرائیل و گفت یانبی الله از تو عالمتر بر زمین هست ؟ او گفت نه . جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکند و میگوید توجه دانی که من علم کجا نهاده ام . چرا این قول اطلاق کردی و نگفتی الله أعلم ، موسی گفت بار خدایا از من عالمتر بنده بر زمین هست ؟ گفت بلی خضر از تو عالمتر است گفت بار خدایا او کجاست ؟ گفت بمجمع البحرین آنجا که صخره است و علامتش آنستکه ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا راه پیدا کند ، و چون بکنار دریا رسی ماهی بگیر و بصاحبته ده هر جا که او ماهی فراموش کند آنجا مقام خضر باشد . او را آنجا طلب باید کردن ، و نسیان ماهی بعلامت کرد و بروایتی دیگر از عبدالله عباس آنستکه موسی علیه السلام خدایرا گفت أي عبادك أحب إليك از بندگان کز او سرداری ؟ گفت «الذي ید کرني ولا ینسانی» آنکه مرا یاد دارد و فراموش نکند . گفت بار خدایا از بندگان تو که قاضی تر است ؟ گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا نکند . گفت بار خدایا کدام بنده عالمتر است از بندگان تو ؟ گفت آنکه علم مردمان ضم کند با علم خود ، باشد که در آن میان کلمه باشد تدره علی هدی او ترده عن ردی ، گفت بار خدایا اگر در بندگان تو کس هست از من عالمتر مراراه نمای باو . گفت آری که در بندگان من بنده ایست که او را خضر گویند او از تو عالمتر است . گفت بار خدایا کجا یابم او را ؟ گفت بر ساحل دریا نزدیک صخره و علامت و دلالت او ماهی است چنانکه گفتیم آن ماهی زنده شود و در دریا راه کند بر آن راه بیاید رفتن تا او را بیابی ، موسی علیه السلام با جوانی که با او بود ساز سفر کرد و از جمله زادی که برداشتند ماهی شور بود فذلك قوله « و إذ قال موسی لقتیه حقتعالی گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی جوانش را . در او خلاف کردند بعضی گفتند وصی او بود یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف ، و گفته اند برادر یوشع بود ، و گفته اند غلامی بود درم خریده او ، و گفته اند خدمتگاری بود از ان او ، و عرب غلام و خدمتگار را فتی خوانند و اگر چه پیر بود ، و کنیزك خدمتگارا فتات خوانند و اگر چه عجز بود ، و برای آن اضافه کرد با او که ملازم بودی با او برای تعلّم (لا أبرح) ای لأزال من زال یزال . لامن زال یزول برای آنکه اول را خیر باید ، و دوم را نباید و خیر مقدر است و تقدیر آنکه

لأبرح سائراً او طالباً پیوسته طالب و مسافر خواهیم بودن تا آنکه خضر را بیابیم، و حتی انتهاء غایت را باشد، يقال سرت حتی ادخلها. دخول غایت انتهاء سیر باشد گفت پیوسته میخواستیم رفتن تا بمجمع البحرین رسیم. خلاف کرده اند در او: قناده گفت دریای پارس و روم است آنجا که جانب مشرق است (۱) محمد بن کعب گفت طنجه است. اُبی بن کعب گفت افریقیه است (او اَمْضَى حَقْبًا) در او دو وجه است: یکی آنکه اَفْعَلْ هَذَا أَوْ ذَاكَ گفت یا برسم یا روزگار دراز بروم و وجه دوم آنکه اُوْ بِمَعْنَى إِلَى أَنْ باشد چنانکه لَا لَزْمَ لَكَ اَوْ تَعْطِينِي حَقِّيْ مِروم تا برسم و یا آنکه که روزگار دراز بر این کار بر آید، و وجه اول بمعنی لایقتر است «حَقْبًا». عبدالله عباس گفت دهرأ روزگاری و جمعه أحقاباً باشد. عبدالله عمر گفت حقب هشتاد سال باشد. مجاهد گفت هفتاد سال گفت تا برسم یا عمر تمام در راه رفتن کنم.

(فَلَمَّا بَلَغَا) چون برسیدند موسی و مصاحبش (بَجَمْعِ بَيْنِهِمَا) ای مجمع البحرین آنجا که مجمع هر دو دریا باشد (نَسِيًا حَوْتَهُمَا) ماهی گذاشتند فراموش کردند، و ماهی صاحب موسی فراموش کرد تنها، ولیکن اضافه نسیان با هر دو کردند چنانکه گفت «يُخْرَجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» از دریای شور بر آید از عذب بر نیاید و چنانکه گویند خرج القوم إلى موضع كذا فاخذوا زادهم، و زاد بعضی از ایشان دارند پس بنا بر آنکه هر دو یکجا بودند اضافه بایشان کرد که ماهی زاد هر دو بود (فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا) ای مسلکاً و مذنباً راهی بگرد دریا و آب از این جانب و آنجانب بماند باهم نیامد. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن راه برفت تا بخضر رسید. عبدالله عباس گفت آب شکافته شد تا ماهی بگل رسید بر گل برفت اثر رفتن او در گل پیدا شد موسی بر آن اثر برفت و هر کجا ماهی براه برفت خشک شد بماند سنگ. عبدالله عباس روایت کرد از اُبی کعب که رسول صلوات الله علیه گفت چون بصخره رسیدند سر بر نهادند و بختند ماهی در زنبیل بجنبید موسی خفته بود و جوان بیدار بود مینگرید تا ماهی شور بریان کرده از زنبیل بر آمد و در دریا رفت و چندانکه در آب میرفت مانند طاقی پیدا میشد چنانکه سرب باشد.

چون موسی از خواب برخاست جوان فراموش کرد که موسی را بگوید، از اینجا برخواستند و برفتند آن روز و آن شب برفتند تا بردگر روز چاشتگاه موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مانده بود و

(۱) قناده سهو کرده است و ندانسته که دریای پارس بدریای روم متصل نیست و مناسبتر آن مینماید که تنگه ای بوده است در حوالی شام و فلسطین میان دریای قلزم و بعض خلیجهای آن یا نزدیک دریای روم یا بحرالمیت و خلیجی متصل بان از فروع آن والله العالم.

گرسنه شده (۱) گفت «آتنا غداءنا» اورا بحديث موسى حديث ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد. قتاده گفت خدای تعالی ماهی را زنده کرد تا از سفره بیرون آمد و سر بدریا نهاد و در دریا برفت چنانکه او برفت آب بیفسرد تا مانند راهی از یخ بر آب پیدا شد تا موسی از آنجا برفت و به خضر رسید. کلبی گوید یوشع بن نون وضو میکرد از آب دریا. چشمه‌ای بود که آنرا عین الحیوان میگفتند بهر جانور بیجان رسیدی زنده شدی آب از دست یوشع بر ماهی چکید ماهی زنده شد و در آب برفت و راهی بکرد تا بزیر آب راهی خشک پیدا شد و گفتند ماهی سخت شور بود و از او بهری خورده بودند و موسی خفته بود یوشع ماهی بیاورد تا در آب بشوید تا شوری آن کمتر شود در چشمه حیوان چون آب بماهی رسید زنده شد و از دست یوشع آب اندر شد و راهی بکرد. موسی عليه السلام برخاست و از حرص صاحب را گفت برخیز تا برویم که این راه ما را میباید برید و او حدیث ماهی فراموش کرده بود برفتند از آنجا، تا بوقت چاشت رسید موسی حدیث چاشت کرد و ذلك قوله تعالی:

(فَلَمَّا جَاؤَا) چون از آنجا که صخره بود بگذشتند که منزل دینه (۲) ایشان بود که در او ماهی فراموش کرده بودند و بدیگر منزل رسیدند (قَالَ لِقَتْنِيهِ) گفت رفیقش را (اَتَيْنَا غَدَاءَنَا) طعام چاشت بیار و گفته اند خدای تعالی گرسنگی افکند بر موسی گفت «آتنا غداءنا» والغداء طعام الغداة والعشاء طعام العشاء بما آر طعام چاشت ما (لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا) که از این سفر رنج و ماندگی دیدیم گفتند آن رنج که آن روز رسید موسی را در آن سفر هیچ روز نرسید برای آنکه شبانه روزی دگر تا وقت چاشت میرفتند که نیارمیدند والنصب التعب چون موسی عليه السلام حدیث چاشت کرد یوشع را حدیث ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد.

گفت (أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ) دیدی آنکه که ما بنزدیک آن سنگ رسیدیم و محل «از» نصب است علی الظرف ای وقت وصولنا إلى الصخرة (فَأَنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ) من ماهی فراموش کردم (وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ) و از یاد من نبرد الا ابلیس یعنی بوسوسه او که مرا مشغول کرد که بیاد دارم، فراموش کردم. و معقل بن زیاد گفت آن صخره است که پیش

(۱) از این معلوم میگردد که قول محمد بن کعب و ابی بن کعب که گفتند مجمع البحرين در طنجه و افریقه بود صحیح نیست یعنی تنگه جبل الطارق میان دریای روم و اقیانوس اطلس چون راه از فلسطین تا طنجه بسیار دور است و در یک روز و دو روز قطع نمیشود بلکه سالی باید تا کسی از شام بدانجا رسد
(۲) یعنی منزل دیروزی .

نهر الزیت است (۱) و نسیان را بر دو وجه تفسیر دادند یکی ضد ذکر دوم ترك (وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) گفتند این از کلام یوشع است ، و گفتند معنی آنستکه «واتخذ سبيله» فعجبت من ذلك عجا. عبدالرحمن بن زید گفت جای تعجب باشد که ماهی بریان کرده بود از مدتی دراز زنده شود و در دریا برود و از رفتن او راهی پیدا ماند. ابن زید گفت نیمه ماهی بود. عبدالله عباس گفت «واتخذ موسى سبيل الحوت في البحر عجا» یعنی عجب آمد موسی را از رفتن ماهی بریان در دریا. وهب گفت از رفتن ماهی راهی پیدا گشت در دریا مانند جوئی موسی عليه السلام چون آن شنید .

گفت (ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ تَنْسَوْنَ) این آنستکه مادر طلب آنیم و «یاء» از نبغ بیفکنند بتخفیف اکتفاء بالكسرة عنها كقوله «اجيب دعوة الداع إذا دعان» اتباعا للمصحف چنین یافتند نبشته (۲) (فَارْتَدًّا) باز گشتند (عَلَىٰ آثَارِهِمْ) هم بر آن پی که آمده بودند (قَصَصًا) ای اتباعا للاثر يقال قص أثره يقصُّ قصًّا، ومنه القصة والقصاص باز پس آمدند بر آن راه که رفته بودند تا بنزدیک صخره رفتند ماهی در دریا وره کردن او بدیدند موسی عليه السلام بدانست که آن آیتی است و دلالتی که خدای تعالی کرد او را بر اثر آن برفت تا بنزدیک خضر رسید و ذلك قوله .

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) بنده ای را یافتند از بندگان ما . یعنی خضرا و نام او ایلیا (۳) ابن ملککان و خضر لقبش بود برای آنش خضر خواندند که ابوهریره روایت کرد از رسول عليه السلام که او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستین سفید نشست در زیر او سبز شد. مجاهد گفت برای آنش خضر خواندند که چون نماز کردی پیرامنش یکبار سبز شدی . عبدالله مبارک گفت که ابن جریج گفت موسی عليه السلام خضر را یافت بر قطفه سبز نشسته بر روی آب بر او سلام کرد، عبدالله عباس گفت از ابی کعب که موسی عليه السلام به خضر رسید خضر را یافت و او خفته جامه بر خود گرفته موسی عليه السلام بر او سلام کرد او برخاست و گفت عليك السلام یا نبی بنی اسرائیل. موسی او

(۱) در تفسیر طبری روایت را از محمد بن معقل از پدرش روایت کرده است و بجای نهر الزیت

نهر الذئب آورده و البته نسخه کتاب ما مصحف است .

(۲) یعنی قاعده در کلمه الداع آنستکه بیاه نوشته و خوانده شود الداعی لکن چون مصاحف متفقند بر حذف یاه برای تخفیف و متابعت مصحف واجبست نباید آنرا تغییر داد نه در کتابت و نه در قرائت تا توهم تحریف قرآن نشود .

(۳) ایلیا سالها پس از حضرت موسی (ع) بلکه پس از حضرت داود و سلیمان بدنیا آمد و تطبیق

او با خضر بنظر صحیح نیست .

را گفت توجه دانی که من پیغمبر بنی اسرائیلم؟ گفت آنکه تورا بمن ره نمود مرا احوال تو معلوم کرد. سعید جبیر گفت چون موسی عليه السلام به خضر رسید خضر نماز میکرد چون سلام باز داد موسی بر او سلام کرد او گفت سلام عادت شهرمانیست. آنکه بنشستند حدیث میکردند مرغکی بیامد و متقاردر آن دریا زد و قطره برداشت و در دریا ریخت و برفت خضر گفت دانی که اشارت در این چیست؟ گفت نه. گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من آنکه علم همه جهان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من باضافت با علم خدا نیست إلا بمقدار آن قطره آب که آن مرغک از دریا برداشت. در خبر است که موسی بن جعفر را عليه السلام پرسیدند که خضر عالمتر بود یا موسی؟ گفت موسی از خضر پرسید که خضر جواب نداشت، و خضر از موسی پرسید که موسی جواب نداشت اگر هر دو بر من حاضر آیند من از ایشان پرسم جواب من ندانند، و اگر ایشان از من پرسند من جواب ایشان دانم و ذلك قوله تعالی :

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) بنده ای یافتند یعنی موسی و صاحبش و آن بنده خضر بود که ما او را رحمتی داده بودیم از نزدیک ما و او از نزدیک ما علمی آموخته .

(قَالَ لَهُ مُوسَى) گفت موسی خضر را که (هَلْ أَتَّبِعُكَ) من پیروی کنم ترا بآن شرط که مرا بیاموزی از آنکه تورا آموخته اند بر شاد و هدایت . ابوعلی گفت نصب بر مفعول له است آنکه عامل بر او روا باشد که «اتبعك» باشد یعنی «اتبعك للرشد و روا باشد» [که «تعلمن» باشد] خضر موسی را گفت تو با من صبر نتوانی کردن و این نفی استطاعت است نه نفی قدرت است إنما مراد آنستکه بر تو گران آید و دشوار چنانکه گویند فلان لا يستطيع أن ينظر إليّ أي يثقل عليه رؤيتي فلان مرا نمیتواند دید یعنی دیدار من بر او گرانست .

(وَكَيْفَ تَصْبِرُ) و چگونه صبر کنی بر آنچه خبرت و آزمایش تو بر آن محیط نیست موسی عليه السلام گفت: إن شاء الله که مرا صبر یابی و هیچ فرمان تو را عصیان نکنم. گفتند خضر بر اطلاق گفت بی استثناء و موسی عليه السلام بمشیت کرد برای آنکه خضر را اعلام کرده بودند که موسی صبر نکند. او اطلاق کرد این سخن را اما موسی در شك بود که صبر دارد بر آن یا نه برای آن استثناء کرد تا خلاف نباشد .

آنکه خضر عليه السلام گفت اگر مصاحبت و متابعت من خواهی کردن از آنچه من کنم مرا پرس که چرا کردی تا من تورا ذکر و یاد کردی از آن که باز گویند حاصل کنم او قبول کرد هم بر این شرایط اول از آنجا برفتند .

(فَانْطَلَقَا) و انطلاق مطاوع اطلاق باشد یعنی اطلقته فانطلق و روا بود که مطاوع طَلَّتْ باشد من الطلاق فان فيه معنى الاطلاق و برقیاس ماند یا مطاوع طَلَّقَ بود قیاساً علی أحواتها کقولهم قَطَعْنَاهُ فانقطع و کسرتة فانکسرو جبرته فانجبر. بکنار دریا رسیدند کشتی دیدند خواستند تا در آنجا نشینند اصحاب کشتی رها نکردند گفتند نباید تا دزدان باشندد گر- باره چون نگاه کردند گفتند اینان سیمای صالحان دارند ایشان را در کشتی نشانند. بعضی دگر گفتند صاحب کشتی خضر را شناخت تقرب کرد و ایشان را بی اجرت در کشتی نشان چون کشتی بمیان دریا رسید خضر عليه السلام تبر برداشت و لوحی از الواح کشتی بشکست آب در کشتی آمد موسی عليه السلام چون چنان دید صبر نداشت. تا گفت (أَخْرَقْتَهَا لِنُغْرَقَ أَهْلِهَا) بشکستی این کشتی تا اهل آن غرق شوند. کوفیان خواندند مگر عاصم لیغرق اهلها بیا و فتح او و کسر راء و رفع اهل چنانکه فعل مسند باشد باهل، و باقی خواندند «لنغرق» بضم تاء و کسر راء و نصب اهل از اغراق چنانکه فعل خضر را باشد و اهل منصوب باشد بر وقوع الفعل علیه گفت این کشتی بشکستی تا اهلش را غرق کنی (لَقَدْ لَقِيَ الْأَقْرَانَ مِنْهُ نُكْرًا) کاری منکر آوردی و قیل الامر الداهية العظيمة. وقیل العجیب الذی تعجب منه من أمر اذا کثر و انشد ابو عبیده:

لَقَدْ لَقِيَ الْأَقْرَانَ مِنْهُ نُكْرًا دَاهِيَةً دَاهِيَةً إِذَا إِمْرًا (۱)

و این بر سبیل استفهام گفت بدلالته همزة استفهام که در اوست تا سؤال نکند که چرا گفت منکر کردی و این بحقیقت منکر نبود چو غرض از آن صلاح بود، اما قوله: «شیئاً إمرأ» و «نکراً» مشروطست یعنی اگر برای آن کردی تا مردمان کشتی غرق شوند منکر باشد و گفتند کاری کردی که ظاهرش منکر است و ما باطنش نمیدانیم. گفتند او چند جای کشتی را سوراخ کرد موسی عليه السلام جامه در او می آکند چون چند جای شکسته بود باستاد و اصلاح میکرد بخرقه و قیر و آنچه آلت آن باشد. موسی را از آن عجب آمد که ندانست که غرض او چیست و گفتند امر کاری باشد فاسد که یؤمر بتر که فعل بمعنی مفعول کالذبح و النقص والنکت و منه رجل إمر اذا کان ضعیف الرأی یحتاج إلى أن یؤمر بصلاحه و این وجهی قریبست از روی اشتقاق.

خضر او را گفت نه تو را گفتم که صبر نداری و دشوار آید بر تو صبر کردن.

موسی عليه السلام گفت (لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ) مرا مؤاخذه و معاتبه مکن بآنچه فراموش

(۱) حریفان و هم آوردان از تو منکر دیدند مصیبت سخت و شدید بسیار شدید یعنی تو بدلیری

بر همه اقربان فائق کشتی .

کردم . عبدالله عباس گفت نسیان بمعنی ترك است اینجا ای تركت من عهدك چنانکه در قصه آدم گفت فسی ای ترك . و گفتند مراد آنستکه لا تواخذنی بما يشبه النسیان برای آنکه با قرب آن مدت موسی فراموش نکرده بود و گفتند موسی نگاه کرد آنجا که او کشتی بشکست چند جای و آب در کشتی نمی آمد بدانست که معجز است و از برای صلاح کردی عذرخواست گفت «لا تواخذنی بما نسیت» (وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا) ای لا تکلفنی عسرأمرأ تکلیف سختی مکن . و اصل کلمه تغشیه است من قولهم رهقه الفارس اذا غشيه و رهقه الدین اذا ركبہ ، و غلام مراهق إذا قارب البلوغ و کاد يغشيه (فَانْطَلَقَا) از آنجا برفتند و بساحل رسیدند و بر خشکی شدند جماعتی کودکان بازی میکردند آنجا خضر برفت و کودکی را از میان ایشان برون آورد از او نیکو روی تر نبود در میان ایشان و او را بکنار برد و بیفکند و بکارد حلق او بپرید و بکشتش ، و گفتند سر او را بر دیواری زد تا او را بکشت و گفتند او را لگدی زد و بکشت ضحاک گفت نام او خوش بود ، و شعيب الجبائی گفت نام او جیسود (۱) بود ، و هب گفت نام پدرش هداش بود و نام مادرش رحمی ، عبدالله عباس گفت کودکی نابالغ بود ضحاک گفت غلام بالغ بود و مفسد و مادر و پدر از او در رنج بودند، کلبی گفت بر نائی بوده زدی و مال با مادر و پدر بردی ایشان سو گند بخوردندی که او نکرد . اُبی کعب گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت این غلام کافر بود چون موسی ﷺ چنان دید گفت (أَقْتَلْتَنَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) نفس زکی بی گناه را بکشتی که او کسی را نکشته است . کوفیان خواندند و ابن عامر «زکیة» بی الف . و دیگران خواندند زاکیه با الف . آنکه در معنی خلاف کردند بعضی گفتند هر دو بیک معنی است کقاسیة و قسیة و فاکهین و فکهین و حازرین و حذرین . ابو عمرو گفت زاکیه آن باشد که گناه نکرده باشد و زکیه آن باشد که گناه کرده باشد . بعضی دیگر گفتند «زکیة» پارسائی بی گناه باشد، و زاکیه ای نامیه ناشیه کودکی جوان که روی در زیادتی داشت و میفزود (لَقَدْ جِئْتَنَّا شَيْنًا نَكْرًا) کاری منکر آوردی یعنی ظاهر او منکر است چو کشتن نفسی که او را گناهی ندانند صورت منکر دارد تا بدانند که مستحق کشتن است . اما بر قول آنکس که گفت غلام بالغ بود و کافر و رهن و مفسد و مستحق کشتن در آیت سؤال نباشد ، و اما بر قول آنکس که گفت غلام نابالغ بود جواب از او آنستکه بلاخلاف خضر او را بفرمان خدا کشت و هیچ فرق نباشد میان آنکه خدایتعالی فرشته را فرماید تا جانش بردارد و میان آنکه پیغمبر را گوید بتیغ بکش او را که در هر دو حال بعضی مکلفان را در آن اعتبار

(۱) در در المنثور از شعيب جبائی نام او را جیسور آورده است .

و لطف باشد و مقتول را بر خدای عوض ، و ابن عامر و نافع فی روایة الاصمعی و ابوبکر عن
عاصم خواندند «نُكْرَأُ بِضَمِّ نُونٍ وَكَافٍ وَبَاقِي قَرَأَاءِ بَتْسَكِينِ كَافٍ خَوَانَدَنْدِ وَهَمَالَغَتَانِ كَالرَّعْبِ
الرَّعْبِ وَالخَلْقِ وَالخُلُقِ».

خضر موسی را گفت (أَلَمْ أَقُلْ لَكَ) نه من گفتم تورا که بامن صبرنداری.
گفت اکنون شرط میان من و تو آنستکه اگر تورا چیزی بپرسم یا بر تو اعتراض کنم
دگر بامن صحبت مدار که تو در کار من بعذر رسیدی و معذور باشی بترك صحبت من چه آن
از من باشد نه از تو .

(فَانطَلَقَا) از آنجا بر رفتند تا بدهی رسیدند (اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا) از اهل آن ده طعام خواستند
بر سبیل ضیافت ایشان را طعام ندادند و میزبانی نکردند از آن دروازه در رفتند تا بدگر دروازه بیرون
آمدند که کس ایشان را یکتانان نداد بنزدیک آن دروازه دیواری بود ویران. و هب گفت که طول آن
دیوار صد گز بود. قتاده گفت کانت شرقیة بدترین دهی بود از دهها که [مهمانرا] حرمت نداشتندی
و ابن السبیل را حق نشناختندی. اُبی کعب گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت اهل آن ده
لثیمان بودند و قوله (يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ) میخواست دیوار که بیفتد. این از مجازات قرآنست
و این عبارت نیز بلغت ما آید گویند دیوار که بخواست افتاد یا بخواهد افتاد معنی «یرید» یکاد
باشد نزدیک آن بود که بیفتد. و اما قول الشاعر :

يُرِيدُ الرُّمْحُ صَدْرَ بَنِي بَرَاءٍ وَ يَرَعِبُ عَنْ دِمَاءِ بَنِي عَقِيلٍ (۱)

یعنی یمیل إلیهم دون بنی عقیل و یقصدهم و مانند این مجازات بسیار آید در کلام عرب
و منها قول الشاعر :

إِنْ دَهْرًا يَلْفُ شَمْلِي بِسَعْدِي لَزَمَانٌ يَهِيمٌ بِالْإِحْسَانِ (۲)

ومثله :

بَشَكْوِ الْإِلِيِّ جَلِي طُولِ السَّرِيِّ صَبْرًا جَبِيلًا فَكِلَا نَا مُبْتَلِي (۳)

وقال عنتره : « وَ شَكِي إِلِيَّ بِعَبْرَةٍ وَ تَحَمَّنْهُمْ » (۴)

(۱) نیزه سینه فرزندان براء را میخواهد و از خون اولاد عقیل می پرهیزد .

(۲) روزگاری که پریشانی ما را بیامان آورد بومال سلمی روزگاری است که می خواهد با ما
نیکی کند .

(۳) شتر من از بسیاری رفتن گله دارد . ای شتر شکیبائی کن که هر دو گرفتاریم .

(۴) مصراع دیگر دافزور من وقع القنابلبانه، در وصف مرکوب خود گوید که از برخوردن نیزه
به سینه خود ملول بود و گله می کرد با اهلك و ناله .

اینجمله بر طریق تشبیه و مقاربه باشد «ان ینقض» انقضاض سقوط باشد سرعت کانهقضاض الطایر قال ذوالرمة : «فَانْقَضَ كَمَا لَكَوْ كَسَبِ الدَّرِّيِّ مُنْصَلِتًا» (۱)
 سعید جبیر گفت دیوار خمیده بود خضر علیه السلام دوش بر آن نهاد باز راست کرد . عبدالله عباس گفت باز شکافت و از بن در بنا کرد موسی گفت (لَوْ شِئْتَ لَتَخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) اگر خواهی تو بر آن مزدی بستدی یعنی اگر ما را برسبیل مهمانی طعام ندادند باری مزد این کار بخواه از ایشان اگر خواهی . ابو عمرو و ابن کثیر خواندند لتخذت و باقی قرآء لاتخذت . و ابو عمرو ذال درتاء إدغام کرد لقرب المخرج و تقی 'یتقی' و إتقی یتقی دولغتست، و كذلك تخذ واتخذ علی فعل و افعل قال الشاعر :

وَقَدْ تَخَذْتَ رَجُلِي إِلَىٰ جَنْبِ غَرَزِهَا نَسِيفًا كَأَفْحُوصِ الْقَطَاةِ الْمُطَرِّقِ (۲)
 و قال آخر :

جَلَا مَا الصَّيْقَلُونَ فَأَخْلَصُوهَا خِفَافًا كُلُّهَا تَتَّقِي بِأَثَرِهِ (۳)

(قال 'هذا فراق' بيني و بينك) خضر علیه السلام گفت اینوقت آنستکه میان من و تو مفارقتست بشرطی که کردی . لاحق بن حمید در شاذ خواند هذا فراق بتنوين و در خبراست که رسول علیه السلام گفت «رحم الله اخي موسى لوصبر لرأى العجايب» اگر صبر کردی عجائب دیدی . در خبراست که موسی را گفته اند از شما دیده چه آمد بر تو ؟ گفت بسیار سختی دیدم بر من از آن سخت تر نیامد که خضر مرا گفت «هذا فراق بيني و بينك» اینوقت آنست که من از تو جدا شوم این کاری عظیمست و محنتی شدید یکی از جمله بزرگان گفته و الله لوالهت الجمادات و سایر الحيوانات مرارة الفراق و حرارة الاشتياق لوقف المياہ عن جريها و أمسكت الشمس عن سيرها و لذابت الجواهر في معادنها و تقلعت الجبال عن أما کنها و لما اتفعا الناس بالنهار المضيء و لا اهتدى أحد بالکوکب الدرِّي . و قال الشاعر :

(۱) مانند ستاره روشن که در آسمان فرود میآید بشتاب فرود آمد .

(۲) شمر از ممزق عبیدی است و نسيف شکن و خطی است که بر پیشانی و کف دست و مانند آن پیدا

می شود گوید پای من در پهلوی رکاب او شکنی پدید آورده بود مانند جای تخم گذاردن مرغ سنگخواره که بارها بدان جا آمده باشد .

(۳) شمر از خفاف بن ندبه است در وصف شمشیرهایی گوید صیقلگران آنها را جلا دادند و پاک

کردند سبک هستند و بگوهر مواجه میشود بینندگان را . تقی بمنی اتقی است و آنکه پرهیز از چیزی دارد و از چیزی میترسد پیوسته نگران اوست .

إِنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ قَطَعْتُ قَلْبِي
قَطَعَهُ اللَّهُ قَلْبَ يَوْمِ الْفِرَاقِ
لَوْ وَجَدْنَا إِلَى الْفِرَاقِ سَبِيلًا
لَأَذَقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ الْفِرَاقِ (۱)
وقال آخر :

سَيْنَانِ لَوْ بَكَتِ الدَّمَاءُ عَلَيْهَا
عَيْنَايَ حَتَّى تُتَوِّدَا بَدَاهَابِ
لَمْ يَبْلُغِ الْمِعْشَارَ مِنْ حَقِّهِمَا
فَقَدُّ الشُّبَابِ وَفِرْقَةُ الْأَحْبَابِ (۲)
(سَأَنْبُتُكَ) خبردهم تورا بتأویل آنچه من کردم و تو بر آن صبر نداشتی .

(أما السفينة فكانت لمساكين) أما كشتی جماعتی درویشان را بود که در دریا کار کنند برای ایشان. عکرمه گفت از عبدالله عباس که آن کشتی هزار دینار از زید و این آیه دلیل آن میکند که مسکین آن باشد که او را چیزی باشد و کفایتش نباشد و زکوة باو توان دادن چون چیزی دارد و بآن تصرف نتواند کردن، و در اخبار ما چنین آمده که اگر هفتاد درم دارد و تصرف داند کردن بآن زکوة مراد را نشاید دادن و اگر هفتاد درم دارد و تصرف نداند کردن زکوة مراد را شایدداد . کعب گفت آن کشتی از میان ده برادر بود پنج در زمین بودند و پنج در کشتی کار کردند، و در شاذ خواندند کانت لمساكين بتشديدسين أی بخلاء. آن کشتی جماعتی بخیلان بود و این قراءت وجهی ندارد (فأردت أن أعيبها) من خواستم تا آن را عيبناك کنم چو از پیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیهای درست بغصب میبستند، و در «وراء» خلاف کرده اند بعضی گفتند قدام و بعضی گفتند خلف است، و در لغت هر دو هست و از اسماء محتمله است. أما اینجا دو قول گفته اند یکی آنکه أمام خواست دوم آنکه خلف خواست چرا که ره ایشان در وقت بازگشتن بر بود، و گفته اند وراء آن را خوانند که پیش تو باشد بروجهیکه بتو رسد و تورا باز گذارد و باز پس تو افتد چنانکه گویند البرد وراءك سرما در پیش تو است، وقال الشاعر:

أَلَيْسَ وَرَائِي إِنْ تَرَأَخْتُ مَنِيَّتِي
لِزُومِ الْعَصَا يَعْنِي عَلَيْهَا الْأَصَابِعُ (۳)
فقال الله تعالى « من وراءه جهنم » وقال « من وراءهم » أی امامهم، وقال الشاعر :

(۱) روز جدائی دل مرا پاره کرد خداوند دل روز فراق را پاره کند اگر راهی سوی فراق

داشتیم بفراق طعم فراق را می چشاندیم .

(۲) دو چیز است که اگر دو چشم من بر آن خون گریه کنند تا آنکه بیم کوری آنها باشد ده یک

حق آن دو چیز را نگذاشته اند یکی از دست رفتن جوانی و دیگری جدائی از دوستان .

(۳) مگر نه این است اگر مرگ من بتأخیر افتد که مرا عصائی بساید و پیوسته در دست

داشته باشم .

أَيُّرُجُو بَنُو مَرْوَانَ سَمْعِي وَطَاعَتِي وَ قَوْمِي تَمِيمٌ وَ الْفَلَاةُ وَ رَائِيَا (۱)
 و قوله (كُلُّ سَفِينَةٍ) أي كل سفينة سالحة این از آنستکه بفحوی الخطاب دانند برای
 آنکه معلومست بضرورت که چون او کشتی بشکند بشکستن از آن بشود (۲) که کشتی باشد پس
 اگر پادشاه کشتی درست و شکسته بیکجای گرفتگی در شکستن کشتی فایده نبودی پس بفحوی
 الخطاب دانند که مراد آنست که أخذ كل سفينة صحيحة سالحة (غصباً) نصب او بر تمیز است،
 و گفته اند نام آن پادشاه حلیدا بود و او پادشاهی کافر بود. حیائی گفت نام او هدد بن بدد بود.
 (وَأَمَّا الْعِلَامُ) و اما آن غلام را که بکشتنمدار و پدر او مؤمن بودند خدای مرا فرمود
 که او را بکش. و إلا بوجود او ایشان کافر شوند، و معلوم آن بود که اگر او نباشد بر ایمان بمانند و
 آنچه چنین باشد مفسده باشد برای آنکه مفسده آن بود که فساد عند آن حاصل آید و اگر آن
 نباشد فساد نبود و از باب تمکین نبود. قوله (فَخَشِينَا) گفتند بمعنی کراهت است این خشیت
 چنانکه یکی از ما گوید فرقت بین رجلین خشية أن يقتلَا أي کراهة أن يقتلَا. بعضی دیگر
 گفتند خشینا أي علمنا بمعنی علمست، و در مصحف أبي هست «فخاف ربك أن يرهقهما» ای
 یغشیهما در ایشان پوشاند کلبی گفت کلفهما ایشان را تکلیف کند، سعید جبر گفت معنی آنستکه
 ایشان ازدوستی او در دین او شوند موافقت او را. و گفتند «یرهقهما» ای یهلکهما و یقتلها اگر
 بماندی ایشان را بکشتی من قولهم رهقة الفارس إذا غشيه مکره و قتل او ضرب، و این وجهی نیکو
 است و بر این قول «طغیاناً و کفراً» مفعول دوم «یرهقهما» نباشد بلکه نصب بر مفعول له بود. ای لطفیانه
 و کفره و روا بود که نصب بر تمیز بود بر این قول.

(فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَهْمًا) خواستیم تا خدای تعالی بدل بدهد مادر و پدر را از او بهتر
 اهل مدینه و ابو عمرو خواند بتشدید من التبديل اینجا و در سورة النحل و در سورة القلم، و باقی
 قرأ بتخفيف من الابدال و همالفتان معناهما و احدى قال ابدله الله بكذا كذا و بدل به كذا (خيراً
 مِنْهُ زَكَاةً) ای صلاحاً و طهاره (وَأَقْرَبَ رَحْمًا) ای اوصل لرحم و ابو جعفر و یعقوب خواندند
 رحماً بضمّتين و باقی قراء بسکون و همالفتان کالعمر و العمر و الرعب و الرعب و نصب هر دو بر-
 تمیز است یعنی کسیکه از او باسلام و شعار او آراسته تر باشد و در صله رحم اجتهاد کرده تر قال
 الشاعر فی الرحم:

(۱) آیا فرزندان مروان اطاعت از من توقع دارند با آنکه قوم من بنی تمیمند و بیابان در

پیش دارم. (۲) یعنی بشکستن از کشتی بودن بیرون نمیرود

«وَلَمْ تُصَوِّجْ رُحْمٌ مِنْ تَعْوَجِهَا» (۱) وَقَالَ «يَا مُنْزِلَ الرَّحْمِ إِلَىٰ إِدْرِيسَ» (۲)
 و بعضی اهل لغت فرق کردند میان ابدال و تبدیل . گفتند ابدال بدل بجای اول نهادن باشد
 و تبدیل تغییر چیز باشد عما هو علیه ، و بعضی گفتند فرقی نیست و اینجاست دلیلش قوله تعالی
 «بَدَلْنَا آيَةَ مَكَانٍ آيَةً» لابد آیت اول بر جای نباشد بنسخ . فاما قولهم «بَدَلْنَا هُم جُلُودًا غَيْرَهَا» قوت
 قول اول باشد برای آنکه جلد همان باشد که باشد تا عذاب نامستحق نبود (۳) عبدالله عباس گفت
 «أَقْرَبَ رَحْمًا» ابرُ بوالدیه بامادر و پدر نیکو کارتر . فرأء گفت ای اَقْرَبُ آن بر حماه و نزدیکتر
 بآنکه مادر و پدر را برورحمت و شفقت باشد . و ابن جریر همین گفت و رحم از رحمت گفتند نه از
 رحم یعنی فرزندی دهد ایشان را که مادر و پدر او را دوست تر دارند از این یکی . جعفر بن محمد
 الصادق گفت عن أبيه از پدرش باقر عليه السلام که خدای تعالی مادر و پدر را ببدل آن پسر نـاخلف
 دختری بداد که از نسل او هفتاد پیغمبر پدید آمدند . ابن جریر گفت پسری مسلمان بداد ایشان
 را ببدل آن کافر . قتاده گفت چون او بزاد مادر و پدر خرّم شدند و چون او را بکشند دلشکسته
 شدند و اگر بماندی ایشان را هلاک کردی ، پس بنده باید تا بقضای خدای راضی بود که آن قضا
 که خدای کند او را به باشد و اگر چه او کاره باشد آنرا .

(وَأَمَّا الْجِدَارُ) اما دیوار که آبادان کردیم از آن دو کودک یتیم بود در آن شهر و در
 زیر آن گنجی بود ایشان را . خلاف کزدند در آن گنج . سعید جبیر گفت صحیفه بود در آنجا
 علم بود . عبدالله عباس گفت در آنجا إلا علم نبود . صادق جعفر بن محمد الباقر عليه السلام گفت لوحی
 بود از زر بر او نوشته «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْقَدْرِ كَيْفَ يَحْزَنُ» عجب از
 آنکه او بقضا و قدر ایمان دارد چگونه غم خورد «وَعَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالرِّزْقِ كَيْفَ يَتَعَبُ» و
 عجب از آنکس که روزی بیقین داند چرا رنج برد «وَعَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يَغْفُلُ»
 و عجب از آنکه ایمان دارد بحساب چگونه غافل شود «وَعَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ الدُّنْيَا وَتَقَلُّبَهَا بِأَهْلِهَا
 كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا» و عجب از آنکه دنیا بیند و داند و تقلّب او باهلش شناسد چگونه ساکن
 شود در آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و این از رسول صلى الله عليه وآله روایت کردند . عکرمه گفت آن
 گنج مالی بود . و ابوورداء روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله او گفت زر و سیم بود (وَكَانَ أَبُوهُمَا
 صَالِحًا) و پدر ایشان صالح بود گفتند نام او کاشح بود ، و گفتند هفتم پدرشان بود که صالح بود

(۱) بیت از عجاج است یعنی آنکه کج است مهربانی او کج نشده است .

(۲) بیت لُز رُوْبَةَ است و پس از آن «وَمَنْزِلَ اللَّيْلِ عَلَىٰ إِبْلِيسَ» یعنی ای کسیکه رحمت برادر دین

نازل کردی و لمن بر ابلیس . (۳) جلد خود ادراک ندارد مگر بروح و روح مبدل نشده است .

و او مردی سیاح بود. محمد بن المنکدر گفت خدای تعالی بصلاح مردی صالح نگاهدارد فرزندش را و آنسرای که در آنجا باشد (۱) و همسایگان که پیرامن سرای او باشند. یحیی بن اسماعیل بن سلمة بن الجمیل گفت مرا خواهری بود مهتر از من عقلش را خلل رسید او را به غرقه بنشاندم مدت یازده سال و با ذهاب عقل بر نماز و آب دست حریص بودی شبی خفته بودم نیم شب در سرای من کوفتند گفتم کیست آواز داد که منم گفتم تو فلانه ای بگفت بلی من عجب داشتم که او سالیان بود که از اینجا بزر نیامده بود، در بگشادم تا در آمد گفتم نه خیر است؟ گفت خیر. دوش خفته بودم در خواب دیدم که کسی بیامد و بر من سلام کرد و مرا گفت خدای تعالی پدرت اسماعیل را برای صلاح جدت نگاهداشت که سلمه بود ترا برای صلاح پدرت اسماعیل نگاهداشت اگر خواهی دعا کنم تا خدا ترا عافیت دهد و اگر خواهی برین بلا صبر کن و بهشت تورا است من گفتم من بهشت خواهم جز آنکه رحمت خدای تعالی فراخ است اگر جمع کند مرا هر دو پس عجب نباشد گفت خدای تعالی جمع کرد برای تو میان هر دو و اینجا عافیت داد تورا و آنجا

(۱) این حکایت از موسی (ع) خاص قرآنست و در تورات و سایر کتب یهود و نصاری نیست و موسی (ع) صاحب شریعت و فقه بود و خداوند او را بدین واقعه از مرتبه فقه و شریعت آگاه ساخت تا تنبیهی باشد برای اتباع وی که بفقہ ننازند و خضر را در علم برتر از وی نهاد چنانکه در صدر قلمه گذشت و چنانکه معلوم است مبنای فقه غالباً بر سه اصل عمده است اول حرمت نفوس که احکام قصاص و دیات بر آن مبتنی است دوم حرمت مال مردم که احکام بیع و معاملات مطلقاً مبنی بر آنست سیم احترام عمل دیگران که احکام اجاره و جماله و حرمت تسخیر بندگان خدا و جبر و قهر آنان ناشی از آنست و خضر هر سه اصل را نقض کرد غلامی بیگناه را کشت و کشتی را هنگام خطر شکست و خود و موسی را بکسار بی اجرت برای ناکسان مشغول ساخت و از فقه غیر ابواب عبادت و نکاح را باقی نگذاشت تا بدانند بالا تر از فقه نیز علمی هست چون فقه برای نظم ظاهر زندگی دنیوی است و چون بشر از غیب خبر ندارد خداوند برای آنان شریعت فرستاد و حکم شریعت بر ظاهر نهادنه بر واقع پس آنکه از واقع آگاه است مقامش برتر است از آنکه تنها ظاهر داند الا آنکه مردم طاقت تحمل حکم وی را ندارند. و اگر اتفاقاً کسی بر حقیقت آگاه گردد و حکم ظاهر فقه برخلاف آن باشد باید متابعت واقع کند و معامله که بمقدد ظاهر موافق حکم شرع صحیح واقع شود تو بدانی صاحب آن راضی نیست بر تو حرامست و آنکه بر تو اعتماد کند در گزیدن بهترین متاع و ارزانترین قیمت و تو رعایت صلاح او نکنی بهای آنکه میستانی بر تو مباح نیست که «غبن المسترسل سحت» و زنی که بلفظ گوید بنکاح دائم تو در آدمم و تو بدانی بدوام نکاح راضی نیست هم بر تو حرامست و چون بدهکار باشی بکسی که او نداند اصل یا مقدار آن را و تو بدانی و نکوئی و باندک مالی صلح کنی باز بر تو حرامست و غیر ذلک سحت ظاهری برای جاهل بواقع است.

بهشت برای صلاح پدران (فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا) خدای خواست تا ایشان ببلوغ رسند و بشدت و قوت رسند و گفته اند آن هیجده سال باشد و آن گنج پدر بردارند از زیر آن دیوار. (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) و من آنچه کردم از فرمان خود و از نزدیک خود نکردم بل بفرمان خدای تعالی کردم (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) این تأویل آن است که تو بر آن صبر نداشتی و استطاع و استطاع بمعنی واحد. قوله:

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا

و میپرسند از تو از ذو القرنین بگو زود میخوانم بر شما از او چیزی را

مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَاتَّبَعِ سَبَبًا (۸۴) حَتَّى إِذَا

قوت دادیم مر او را در زمین و دادیم او را از هر چیز سببی را پس پیروی کرد سببی را تا چون

بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا (۸۵)

رسید جای غروب آفتاب را یافت آنرا که فرو میرود در چشمه لائی و یافت نزد آن گروهی را

قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَا مَنْ

گفتم ای ذو القرنین یا شکنجه میکنی و یا میگیری در آن گروه نیکویی را گفت اما آنکه

ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷) وَ أَمَا مَنْ

ستم کرد پس زود شکنجه نمایم او را پس باز گشته شود بسوی پروردگار خود پس شکنجه کند او را شکنجه بدی و اما

مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

آنکه گروید و کرد کار شایسته پس او را مزد نیکو و زود میگوئیم مر او را از کار آسانی

ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ

پس پیرو شد سببی را تا چون رسید جای بر آمدن آفتاب را یافت آنرا بر میآید بر گروهی که نکر دانیم

لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ

آنها را از غیر آن پوششی اینچنین و بتحقیق فرا گرفتیم بآنچه نزد اوست آگاهی را پس

أَتَّبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَ جَدَّ مِنْ دُونِهَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ

پیرو شد سببی را تا چون رسید میان دو سد یافت از پس آن دو سد گروهی را نزدیک نبود

يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْآنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

بفهمند گفتاری را گفتند ای ذوالقرنین بتحقیق یا جوج و مأجوج فساد کنندگانند در زمین

فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكْنِي

پس آیا فراردهیم برای تو خرجی را بر آنکه گردانی میان ما و میان آنها سدی را گفت آنچه توانائی داد مرا

فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي

در آن پروردگار من بهتر است پس مدد کنید مرا بتوانائی فرار میدهم میان شما و میان آنها سدیرا آورید مرا

زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي

پاره های آهن را تا چون برابر شد میان دو کوه گفت بدمید تا چون گردانید آنرا آتشی گفت بیاورید مرا

أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶) فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

بریزم بر آن مس گداخته پس نتوانستند که آشکار شوند آنرا و نتوانستند برای آن سوراخی را

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي (۹۸) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ

گفت اینست رحمتی از پروردگار من چون آمد وعده پروردگارم گرداند آنرا ریز ریز و باشد وعده

رَبِّي حَقًّا (۹۹) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنَفِخَ فِي الصُّورِ

پروردگار من راست و واگداشتیم پاره های آنها را آنروز که موج زنند در بعضی و دمیده شود در صور

فَجَمَعْنَا لَهُمْ جَمْعًا (۱۰۰) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۱) الَّذِينَ كَانَتْ

پس فراهم کردیم آنها را فراهم کردنی و آشکار گردانیم جهنم را آنروز برای کافران آشکار کردنی آنانکه بود

أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۲) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ

چشمه اشان در پرده از یاد من و بودند نمیتوانستند شنیدنی را آیا پنداشتند آنانکه کافر شدند که

يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۳) قُلْ هَلْ

بگیرند بندگان مرا از غیر من دوستاران بتحقیق ما آماده کردیم جهنم را برای کافران منزلگاهی بگو آیا

نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۴) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ

خبردهم شمارا بزبان کراتر کردازها کسانی که ضایع شد کوشش آنها در زندگانی دنیا و آنها پندارند

أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ

که آنها نیکو کنند کار را آنگروهند کسانی که کفر ورزیدند بآیتهای پروردگارشان و ملاقات او

فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا (۱۰۶) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا
 بس بیموده شد کارهاشان پس بر یا نمائیم برای آنها روز ستخیز سنجیدنی اینست یاداش آنها جهنم بجهت آنکه

كُفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 کافر شدند و فرا گرفتند آیات مرا و فرستادگانم را استهزاء بتحقیق کسانی که گرویدند و کردند کار شایسته

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۸) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَالًا (۱۰۹) قُلْ لَوْ
 باشد آنها را بوستانهای فردوس ضیافتگاه همیشه اند در آن نجویند از آن گردیدنی بگو اگر

كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ
 باشد دریا مداد برای کلمات پروردگار من تمام شود دریا پیش از آنکه تمام گردد سخنان پروردگارم و اگر

جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۱۰) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ
 آوریم بمثل آن مددی را بگو جز این نیست من بشری هستم مانند شما وحی شود بسوی من که خدای شما

إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ
 معبود یگانه است پس هر که باشد امید وار ملاقات پروردگار خود را پس باید کار کند کار شایسته و شریک نگیرد

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

بپرستش پروردگار خود کسرا .

قوله (وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ) حق تعالی گفت می-
 پرسند تو را از ذوالقرنین (۱) بگو ای محمد که من بر شما خوانم از اوذ کری. خلاف کردند در آنکه

(۱) ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی است و مشهور نزد مفسرین همین است و امام رازی گوید کسیکه
 بشرق و غرب و شمال عالم رفته و همه را تسخیر کرده باشد اگر غیر اسکندر بود او هم مانند اسکندر معروف میشد
 و همه میشناختند با آنکه کسی جزوی بدین عمل معروف نیست و ابوریحان بیرونی نقل کرده است که ذو-
 القرنین ابو کرب حمیری بود ولیکن جهانگیری وی افسانه ایست بی اصل و ثمر و گویند عمر بن خطاب معتقد
 بود ذوالقرنین یکی از فرشتگان خداست و شاید علت آن بود که قرآن نمیخواند و فکرش متوجه چیز-
 های دیگر بود و نویسنده این حواشی گوید یکی از ادله قول مشهور سؤال یهود است چون آنان ابو کرب
 را نمیشناختند اما اسکندر نزد آنان معروف بود و در کتب تاریخ خود اخبار وی را نوشته بودند چون
 او بیست المقدس آمد عالم بزرگ یهود را با حرمت و تعظیم پذیرفت و دین آنها را آزاد گذاشت و اجازه داد
 در شهرهای خود بهمان احکام و شریعت تورا عمل کنند و قوانین دولتی یونانیان برای آنها لازم نباشد*

او پیغمبر بود یا نه بعضی گفتند پیغمبر بود . بعضی گفتند پادشاهی بود صالح عاقل . مجاهد گفت چهار کس بر زمین ملك شدند دو مؤمن و دو کافر اما دو مؤمن سلیمان بود و ذوالقرنین و اما دو کافر بخت نصر بود و نمرود . خلاف کردند در آنکه او را چرا ذوالقرنین خواندند . بعضی گفتند برای آنکه پادشاه روم و پارس بود ، و گفتند برای آنکه بر سرش مانند دو سرو بود (۱) ، و بعضی گفتند برای آنکه بر سر او دو گیسو بود و گیسورا بتازی قرن خوانند ، و گفتند برای آنکه او در خواب دید که سروهای آفتاب بدست گرفته است تاویل بر آن کردند که او بر مشرق و مغرب پادشاه شود ، و گفتند برای آنکه کریم الطرفین بود من قبل الاب و الام و گفتند برای آنکه در عهده او دو قرن مردم بگذشتند و او زنده بود ، و گفتند برای آنکه او چون کارزار کردی بدست و رکاب کردی . و گفتند او را علم ظاهر و باطن دادند . و گفتند برای آنکه در نور و ظلمت رفت . و پسر کو^ا از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید در مسائل که ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر گفت بنده صالح بود خدای را «أحب الله وأحبه و نصح لله و نصح الله له» خدای را دوست داشت و خدا او را دوست داشت و نصیحت کرد برای خدا خدا او را نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنها او از زر بود یا از سیم ؟ گفت نه از زر بود و نه از سیم ولیکن او قوم را دعوت کرد بتوحید بر جانبی از سرش بزدند برفت و غایب شد و باز آمد و دعوت کرد بر جانبی دیگر بزدند او را « و إن فیکم مثله » و در میان شما مانند او یکی هست ، خود را خواست .

(إِنْ مَا كُنْتُمْ لَهُ فِي الْأَرْضِ) ما او را تمکین کردیم در زمین (وَاتَّيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) از هر چیز او را سببی و وسیلتی دادیم . یعنی هر چه او بآن محتاج بود ، و گفتند هر چه ملوک را بکار آید از ساز و آلت و سلاح و لشکر و سبب هر آنچه رسد که باو بچیزی رسد تا پاره ای رسن را که در سر رسن بندگان تا آب رسد آن را سبب خوانند ، و راه را سبب خوانند و در اسباب خوانند و اسباب السموات ابوابها (فَأَتْبَعَ سَبَبًا) ای طریقاً یوصله إلی بغیته رهی که او را بمقصود رساند اهل کوفه و ابن عامر خواندند «أتبع» در هر سه جایگاه بقطع الف ، و باقی

* از این جهت اسکندر را بزرگ می داشتند اگر چه پس از وی جانشینان او بایهود بد رفتاری کردند . و دلیل دیگر بر قول مشهور آنکه خداوند نقل اخبار انبیا میکند یا کسانی که مانند انبیا در نشر خیر و آداب و اخلاق تأثیر بسیار داشتند و از انبیا گذشته هیچیک از پادشاهان جهان آن اندازه مؤثر نبود و در تأدیب و تهذیب و تعلیم علوم آن کوشش نکرد که اسکندر کرد .

(۱) سرو بمعنی شاخ است .

قراءاتبع خواندند يقال تبع يتبع واتبع يتبع واتبع يتبع واتبع يتبع ثلاث لغات بمعنى واحد، وگفتند «آتيناها من كل شيء سبباً» آنست که اقطار زمین او را مسخر کردیم چنانکه باد سلیمان را بر این قول هردو سبب را معنی طریق باشد یعنی سهلنا علیه طریق کل شيء کان یطلبه فاتبع ذلك الطريق .
 (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ) تا آنجا رسید که آفتاب فرو میشد (وَجَدَهَا) یافت آفتاب را که در چشمه گرم فرو میشد. کوفیان خواندند و ابن عامر و ابو جعفر «فی عین حامية» بالف یعنی چشمه گرم . و در شاذ عباد له (۱) و حسن بصری هم بالف خواندند دلیل این قراءت آنست که سعید جبیر عن الحكم بن عتيبة عن اصم عن ابراهيم التيمي عن أبيه عن ابي ذر که ابوذر گفت من ردیف رسول ﷺ بودم وقت آفتاب فروشدن مرا گفت یا اباذر دانی تا این آفتاب کجا فرو میشود؟ گفتم الله ورسوله أعلم گفت «تغرب فی عین حامية» بچشمه گرم فرو میشود، و عبدالله عمر گفت رسول ﷺ در آفتاب نگرید چون فرو میشد گفت «فی نارالله الحامية» آنکه گفت اگر نه آنست که خدای تعالی نگاه می دارد آفتاب را هر چه بر زمینست بسوختی، و باقی قراء خواندند «فی عین حمئة» بی الف بهمزه یعنی در چشمه خرّه لوشناك (۲) عبدالله عباس گفت برای کعب خواندم حمئة او گفت بر رسول ﷺ خواندم «فی عین حامية» کعب الاحبار گفت در توراة چنین است فی عین سوداء در چشمه سیاه. عبدالله عباس گفت بنزدیک معاویه حاضر بودم این آیه بخواندند آنجافی عین حامية بالف معاویه مرا گفت چگونه میخوانی اینکلمه را گفتم «فی عین حمئة» و جز چنین نمیخوانم معاویه عبدالله عمر را گفت چگونه می- خوانی گفت حامية. عبدالله عباس گفت قرآن بخانه ما فرود آمد من از توو از او به دانم کس فرستاد و کعب الاحبار را گفت حاضر کرد و از او پرسید که در توراة (۳) چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو میرود؟ گفت اما تازی شما به دانید و اما در توراة چنین است فی ماء و طین

(۱) چند نفر عبدالله نام که مؤلف معین نکرده است مانند عبدالله عباس و عبدالله مسعود و عبدالله عمر اما

از ابن عباس قراءت حمئة بی الف و از ابن عمر حامية بالف منقول است .

(۲) خره لجن است و لوشناك آب تیره و گل آلود .

(۳) غرض از تورات مطلق کتب یهود است و گر نه اسکندر ذوالقرنین پس از موسی و سایر پیغمبران

بنی اسرائیل آمد و مورخان یهود تاریخ سلطنت او را در کتب دیگر غیر کتاب مقدس نوشتند . معاویه هم مانند

عوام یهود و نصاری که کتاب معتبر مسلمانان را منحصر بقرآن میدانند گمان میکرد کتاب معتبر یهود منحصر

بتورات است .

میان آب و گل فرو میشود. مردی از قبیلۀ ازد حاضر بود او گفت آنکه که عبدالله عباس این حکایت میکرد گفتیم اگر من حاضر بودمی آنجا ایاتی بخواندمی که قوت قول تو است گفت آن ایات چیست؟ گفتیم آنکه تبع میگوید:

قَدْ كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ قَبِيلِي مُسْلِمًا مَلِكًا تَدِينُ لَهُ الْمُلُوكُ وَتَسْجُدُ
بَلَّغَ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ يَبْتَغِي أَسْبَابَ أُمْرِ مِنْ حَكِيمٍ مُرْشِدٍ
فَرَأَى مَغَارَ الشَّمْسِ عِنْدَ غُرُوبِهَا فِي عَيْنِ ذِي خَلْبٍ وَنَاطِ حَرَمِدٍ (۱)

عبدالله عباس گفت خلب چه باشد؟ گفت گل باشد بلغت ایشان گفت ناط چه باشد گفت خره باشد گفت حرمد چه باشد گفت سیاه یکی را بخواند و گفت این بیتها بنویس. ابوالعالیه گفت آفتاب بچشمه فرو میشود که آن چشمه اورا بمشرق میاندازد (۲) (وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا) نزدیک آن قومی را یافت.

('قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ) ما گفتیم (۳) ای ذی القرنین (إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ) با اینان

(۱) ذوالقرنین پیش از من مسلمان بود و پادشاه که شاهان فرمان او میبردند و خضوع میکردند بمشرفها و مغربها رسید و وسیله هر چیز را از حکیم راهنما می پرسید ، فرورفتن آفتاب را نزد غروب در چشمه یر گل ولجن سیاه مشاهده کرد .

(۲) در مجمع البیان گوید آفتاب در چشمه گل آلود فرو میشود یعنی از پشت چشمه نه آنکه حقیقه در گل ولای فرو رود و خداوند فرمود ذوالقرنین آن را چنان یافت مانند کسیکه کناره دریا ایستاده باشد چنان یابد که خورشید در آب فرو میشود با آنکه حقیقه در آب نمی رود و این تاویل از ابوعلی جبائی و دیگران از قدما هم نقل شده و گفته اند خورشید بسیار از زمین بزرگتر است و محالست در چشمه از چشمه های زمین فرو رود و نیز خورشید از آسمان است و زمین کره است و در گذشتن نزدیک زمین نمیشود و عجبت که مؤلف باین معنی اشاره نکرده است .

(۳) این گفتار دلیل پیغمبری ذوالقرنین نیست چون خداوند در قرآن مجید بسیاری از جمادات را مانند آسمان و زمین و کوه و زنبور عسل و آتش و غیر اینها مخاطب خویش قرار داده قلنا یا نار کونی بردأ و سلاماً علی ابراهیم، «وقلنا لها و للارض اثتیا طوعا أو کرها»، «وقیل یسا ارض ابلمی ماءک و یا سماه اقلمی، و غیر ذلك از شماره بیرونست و مراد تسخیر تکوینی و الهام است باسکندر که بفتح بلاد عالم برود و خداوند را در آن مصلحتی بود که علوم و آداب یونانیان را بهمه عالم منتشر سازد چون در آن عهد مردم یونان وارث افکار و علوم بشر بودند و ذخائر عقول بزرگان عالم در طب و علوم طبیعی و ریاضی و صنایع مطلقاً نزد آنان بود و پس از غلبه اسکندر بیش از هزار سال همه مردم جهان زبان یونانی را زبان*

دو کار بکن بحسب استحقاق اگر ایمان نیارند ایشان را عذاب کنی و بکشتی (وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا) و اگر ایمان آرند در ایشان طریقه نیکو و سیرتی نیکو گیری و ایشان را اِکرام کنی .

گفت یعنی ذوالقرنین اما آنکس که کافر باشد و ظلم کند او را عذاب کنیم آنکه او را با خدای برند و خدای او را در دوزخ کند عذاب کند عذابی منکر، و اما آنکه ایمان آرد (قَوْلَهُ جَزَاءَ الْحُسْنَى) او را اجر و مکافات نیکوتر باشد کوفیان گفتند فله جزاءن الحسنی بنصب و التئوین علی تقدیر فله جزاء الحسنی علی عمله، آنکه نصب او بر مفعول له باشد یا بر مصدر از فعل محذوف ای فله الحسنی نجزی به جزاء، و باقی قراء خواندند جزاء الحسنی بر رفع و اضافه آنکه آن را دو وجه باشد یکی آنکه مراد بحسنی اعمال صالحه باشد ای فله جزاء الاعمال الصالحه و وجه دیگر آنکه مراد بحسنی بهشت باشد ای فله جزاء دار الحسنی او را جزاء بهشت باشد و اضافه جزاء با بهشت چنان بود که «ولدار الاخرة» و «ذلك دین القیمة» (وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا) یعنی با او سخن نیکو و آواز نرم و کلام برفق گوئیم. مجاهد گفت یسیراً یعنی معروفاً. (ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا) آنکه متابعت منازل و طریق کرد یعنی ساز رفتن .

(حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَنْطَلِعَ الشَّمْسِ) تا آنجا رسید که آفتاب می بر آید آفتاب دریافت که بر می آمد بر قومیکه میان ایشان و آفتاب حجابی و پوششی نبود . قناده گفت برای آن چنان بود که ایشان بر زمینی بودند که بر آن بنانه باستادی و ایشان را مسکن در سردابها بود که در زمین کرده بودند چون آفتاب برخاستی آمدندی و بان سردابها فرو شدند تا آفتاب بگردیدی آنکه بیرون آمدندی و طلب معاش کردند. حسن بصری گفت زمین ایشان محتمل بنا نبود چون آفتاب بر آمدی بآب فرو شدند چون آفتاب از ایشان بگشتی بیامدندی و بر گیاه زمین چره کردند چون بهائم . ابن جریر گفت وقتی لشکری آنجا رسیدی اهل آن زمین ایشان را گفتند زینهار نباید که شما را آفتاب دریابد که هلاک شوید گفتند ما نرویم تا آفتاب بر آید تا بدانیم که اینکه شما گفتید راست است یا نه . آنکه نگاه کردند استخوانهای بسیار دیدند گفتند این چیست؟ گفتند لشکری وقتی باینجا رسیدند آفتاب بایشان بر آمد هلاک شدند این استخوانهای

پهلوی گرفته و علوم آنان را می آموختند مانند زبان عربی پس از اسلام ، حتی حواریین عیسی انجیل را بزبان یونانی نوشتند و زبان مقدس مذهبی گشت و اگر زبان یونانی بحرینی قویتر از خود که زبان عربی است دچار نمیشد تا امروز هم اول زبان دنیا بود باری الهام جهانگیری باسکندر سر الهی بود برای نشر و تمهیم تمدن و از این جهت او را تمکین کرد و اسباب داد .

ایشانست بگریختند و آنجا نه ایستادند . قناده گفت چنین گویند که ایشان زنگیانند (۱) . کلبی گفت ایشان بارس و یاوایل و سیک اند (۲) سد گروه تن برهنه باشند و خدای را ندانند . عمرو ابن مالک بن امیه گفت مردی را دیدم که حدیث میکرد و قومی براو گرد آمده میگفت من بزمن چین رسیدم با قسی زمین مرا گفتند میان تو و مطلع آفتاب یکروز راه است مردی از ایشان را بمزد گرفتم و آن شب رفتیم چون بآنجا رسیدیم گروهی را دیدیم که گوشهای ایشان بالای ایشان بود یکی لحاف کردند و یکی دواج بوقت خفتن و این مرد که با من بود زبان ایشان میدانست ایشان را گفت ما آمده ایم تا به بینیم که آفتاب چگونه برمی آید گفت ما در این بودیم که آوازی شنیدیم چون صاصله آواز آهن گفت بیفتم از آن هیبت بیهوش چون باهوش آمدم ایشان مرا بروغن میاندودند آفتاب دیدم برون افتاده برنک روغن زیت و کناره آسمان دیدم چون دامن خیمه چون آفتاب بالا گرفت ما را در سرائی بردند چون روز نیک بر آمد و آفتاب بگردید (۳) ایشان بکناره دریا آمدند و ماهی میگرفتند و در آفتاب می انداختند تا بریان میشد (۴) قوله:

(۱) قناده تعقل نکرد که زنگیان در طرف مشرق نیستند .

(۲) در عرائس ثعلبی هاویل و تاویل و ناسک آورده و این الفاظ ماخوذ از آنست و تصحیف گردیده و از عبارت ثعلبی چنان مستفاد میگردد که اینها آسامی چند ناحیت است در مشرق و میان آنها دریا فاصله است و تفصیلی در این معنی مؤلف ذکر خواهد کرد .

(۳) دلیل بر آن نیافتیم که اسکندر بمغرب تا منتهی عمارت رفت اعیان مغرب اقصی و اقیانوس اطلس و این سخن در قرآن نیست بلکه مراد مغرب مملکت یونان است تا هر جا که از هجوم دشمن ایمن شد و طوائف آن سوی را مطیع ساخت و دریائی که در منتهای سیر خویش دید مردایی بود گل آلود متصل بیکی از فروع دریای روم و امثال آن که خورشید را دید از پشت آن مرداب فرو می رود و بر حسب وضع آن زمان و زمین دانست که هیچ دشمنی در مدت غیبت او در مشرق نمی تواند از آنجا بیرون بتازد و هیچیک از مطالب قرآن مخالف علم تاریخ نیست چنانکه جاهلان پنداشته اند .

(۴) قصه از عرائس ثعلبی ماخوذ است و بسیار عجیب می آید که مردی ناشناس جهان گشته که غالباً دروغ و مبالغه بسیار می گوید در کوچهای سمرقند مردم را گرد خویش فراهم کند و با فسانه آنان را سرگرم دارد، قرآنرا بسخن او تفسیر کنیم . و سخن در طلوع آفتاب همان است که در غروب آن گذشت در وقت طلوع و غروب خورشید بزمن نزدیکتر نمی شود و هر کس هر جا ایستاده باشد غروب و طلوع آفتاب را در منتهی مدبصر خود می بیند بمشرق و مغرب زمین و بمقتضای قرآن رفتن اسکندر بجانب مغرب پیش از حمله بمشرق بود و مورخین فرنگی و همچنین امام فخر رازی از قول مورخین اسلامی مطابق قرآن نقل کرده اند یعنی تا از جانب غرب ایمن نشدو با آنها صلح نکرد بجانب شرق نیامد و قاعده لشکر کشی و کشورداری همین است .

(كذالك) همچنین در تشبیه خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که چنانکه او را بمغرب رسانیدیم همچنین او را بمشرق رسانیدیم ، و بعضی دیگر گفتند همچنانکه بمشرق گروهی را یافت بمغرب گروهی را یافت ، و نیز گفتند چنانکه در ایشان حکم کرد در اینان حکم کرد . و گفتند چون خدای تعالی قصه ایشان بگفت گفت « کذالك » یعنی کذالك امرهم و خبرهم کما قصصنا و حال وقصه ایشان چنان بود که گفتیم آنکه ابتداء کرد و گفت (وَ قَدْ أَحْطْنَا بِهَا لَدَيْهِ خُبْرًا) علم ما باحوال او محیط باشد .

(ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ) ابن کثیر و ابوعمر و عاصم سدین بفتح سین خواندند باقی قراء بضم سین . کسائی گفت این هر دو لغت است و آن دو کوه است که ذوالقرنین میان آن دو کوه سد کرد میان یاجوج و ماجوج و اهل آن شهر . عکرمه گفت فرقی هست میان سد و سد هر چه آن از صنعت آدمی باشد آن را سد گویند بفتح و آنچه خلق خدا باشد آن را سد گویند بضم . عبدالله عباس گفت این سد میان ارمنیه است و آذربایجان (وَ جَدَّ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا) قومی را یافت آنجا که نزدیک آن نبود که سخن بدانند . حمزه و کسائی خواندند و اعمش و وثاب یفقهون بضم یاء و کسر قاف بمعنی اعلام یعنی کسی را سخنی معلوم نتوانستند کردن یعنی کس زبان ایشان را ندانست و بر قراءت عامه که یفقهون خواندند معنی آنست که زبان کسی ندانستند .

(قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) گفتند ای ذیالقرنین اگر گویند چگونه گفت که ایشان هیچ زبان ندانند آنکه خبر داد که ایشان ذالقرنین را گفتند و این مناقضه باشد گوئیم از این چند جوابست : یکی آنکه ممتنع نبود که میان ایشان ترجمانان بودند که هر دو زبان دانستند ایشان خبر دادند . دگر آنکه روا بود که اغلب ندانستند بعضی دانستند از ایشان و خبر دادند و روا بود که اگر چه لغت و زبان ایشان ندانستند رموز و اشارتی بوده باشد که ایشان از آن بدانند آنکه آنرا بر مجاز قول خوانند گفتند ای ذوالقرنین (إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ) عاصم و أعرج مهموز خواندند هر دو اسم ، و باقی قرآء بی همزه « مفسدون فی الارض » در زمین فساد میکنند و تباهی ، گفتند اصل یاجوج و ماجوج من أجبج النار از درفش آتش یعنی بکثرت و اضطراب چون درفش آتشند ، وهب منبه گفت و مقاتل سلیمان ایشان از فرزندان یافث بن نوحند ، ضحاک گفت جماعتی اند از ترک ، کعب گفت ایشان نادره فرزندان آدمند برای آنکه ایشان فرزندان آدمند نه از حوا و سبب آن بود که آدم را وقتی احتلام افتاد آب از او جدا شد او از خواب

در آمد و متأسف شد برفوت و ضیاع آب خدای تعالی از آن آب یاجوج و ماجوج را بیافرید و آن نطفه بود با خاک آمیخته ایشان متصلند بما از جهت پدردون مادر (مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ) سعید جبیر گفت فساد ایشان در زمین آن بود که مردم خوار بودند. کلبی گفت در وقت ربیع از زمین خود بیامدندی هر سبز که یافتندی بخوردندی و هر چه خشک بودی برداشتندی و با زمین خود بردندی، و گفتند معنی آنست که چون بیایند در زمین فساد کنند. اعمش روایت کند از شقیق بن عبدالله که او گفت من از رسول ﷺ پرسیدم حدیث یاجوج و ماجوج گفت یاجوج اُمّتی اند و ماجوج اُمّتی هرامتی از ایشان چهار صد هزار است هیچکس از ایشان بنمیرد تا از صلب خود هزار فرزند نرینه نبیند (۱) که سلاح بردارند و کارزار کنند، گفتند یارسول الله وصف ایشان مارا بگو گفت ایشان سه گروه اند صنفی از ایشان بیالای درخت صنوبرند و آن را بتازی ارز خوانند، گفتند یارسول الله ارزش چیست؟ گفت درختی باشد در شام که بالای آن صد و بیست گز در هوا، و صنفی دیگر را طول و عرض یکی است صد و بیست گز طول و صد و بیست گز

(۱) نام ماجوج در تورات و انجیل نیز آمده است و آنها چنانکه تورات گوید از فرزندان یافث ابن نوحند و از کتاب حزقیل باب ۳۸ و ۳۹ معلوم می‌گردد که فساد و فتنه بسیار می‌کردند و حضرت حزقیل بر آنها نبوت کرده و در مکاشفات یوحنا خبر می‌دهد در آخر الزمان بار دیگر بر زمین مستولی شوند و فساد کنند. و مورخان نصاری گویند این طائفه سبت‌ها هستند که در نواحی شمال آنسوی آسیای صغیر و یونان می‌زیستند، و بعضی گویند سقلاییان هم از آنانند که امروز اسلاو می‌گویند و در قرن هفتم پیش از میلاد بر جنوب تاخندند و آشور و لیدی را گرفتند و فساد بسیار کردند و تا مصر رفتند و کسی نتوانست آنها را از پیروی باز دارد و قومی وحشی بودند از گوشت و شیر اسب تغذیه میکردند و خدای جنک را در صورت حربه می‌پرستیدند و اگر یکی از رؤسای آنها میمرد زن و بستگان او را با او میکشند و دفن میکردند و بعضی گویند ناحیه میان بحر خزر و بحر سیاه مسکن این قوم بود و بعضی مانند امام رازی معتقدند که یاجوج و ماجوج از نژاد زرد بودند از جنس مغولان باری اصل وجود آنان در تاریخ معلوم است هر چند ندانیم با کدام يك از طوائف معروفه زمان ما منطبق می‌شوند اما آنچه شقیق و اعمش گفتند نه از امام یا پیغمبر است و نه از تاریخ معتبری نقل شده افسانه بی‌اصل است و از مبالغاتی که غالباً در ذهن عوام تکون می‌یابد، باری مردم زمان اسکندر ترس از طغیان ماجوجیان در دل داشتند چون در نزدیکی زمان آنها که هنوز از خاطر هامحوشده بود طغیان کردند و باز از تاختن مجدد آنان بیمناک بودند و چون در آنوقت حمله شدید و فتنه غیر حمله سبت‌ها نقل نشده و نبوده است قول کسانی که یاجوج و ماجوج را همان سبت‌ها و باز ماندگان آنها می‌دانند بنظر صحیحتر می‌آید و پس از آن قول آنها که ایشان را از نژاد مغول دانند هم بنظر بعید نمی‌رسد گرچه از جانب آسیای صغیر و قفقاز بجنوب تاخته باشند.

عرض، و صنفی از ایشان بزرگ گوشتند چنانکه يك گوش ایشان لعاف باشد و يك گوش دواج و بهیچ چیز گذر نکنند از پیل و خوك و حیوان الا که بخورند آنرا و هر که از ایشان بمیرد بخورند او را ، مقدمه ایشان بشام آید و ساقه ایشان بخراسان جویهای مشرق باز خورند و دریای طبرستان . و هب منبه گفت ذوالقرنین مردی بود از روم پسر عجوزی و او را فرزند همو بود و نام او اسکندروس بود چون ببلوغ رسید بنده‌ای صالح بود . خدای تعالی او را گفت ای ذوالقرنین من تورا بامتان زمین خواهم فرستاد و ایشان امتانی اند با زبانهای مختلف و این جمله اهل زمین اند، دو امت آند که عرض زمین در میان ایشانست و امتانی هستند در میان زمین که جن و انس از جمله ایشانند ، و نیز یاجوج از آن جمله اند . اما آن دو امت که طول زمین میان ایشان است يك امت بنزدیک مغربند ایشان را ناسك گویند و گروهی بمشرقند ایشان را منسك گویند . و اما آن دو گروه که عرض زمین میان ایشانست امتی اند بر جانب راست از زمین ایشان را هاویل گویند و امتی اند در جانب چپ از زمین ایشان را تاویل گویند . ذو-القرنین گفت بار خدایا این کار عظیمست که مرا میفرمائی و کس قدر این کار نداند جز تو بار خدایا من بکدام قوت مقاسات اینان کنم ، و بکدام جمع مکاره کنم با ایشان ، و بکدام حيله تدبیر ایشان کنم ، و بکدام صبر ممارست کنم با ایشان، و بکدام زبان سخن گویم با ایشان و لغات ایشان چگونه دانم ، و بکدام سمع اقوال ایشان را بشنوم ، و بکدام چشم بینم ایشان را، و بکدام حجت با ایشان خصومت کنم ، و بکدام عقل احوال ایشان بدانم ، و بکدام حکمت تدبیر کار ایشان کنم ، و بکدام عقل میان ایشان حکم کنم ، و بکدام صبر با ایشان بسر برم و بکدام معرفت میان ایشان وصل کنم ، و بکدام علم احوال ایشان بدانم ، و بکدام دست-بر-ایشان حمله کنم ، و بکدام پای راه برایشان برم ، و بکدام لشکر با ایشان کارزار کنم ، و بکدام رفق با ایشان بسازم و بنزدیک من بار خدایا اینست و من از ساز و آلت اینکار چیزی ندارم، و این قوت و طاقت ندارم و تو خداوند رحیم و کریمی تکلیف مالا یطاق نکنی ، و برهر نفسی کمتر از آن بر نهی که قوت آن باشد . خدای تعالی گفت من تورا چندان قوت و طاقت دهم که باینکار قیام کنی و شرح صدر کنم ، و دلت روشن کنم، و سمعت تیز کنم ، و بصرت قوی کنم، و زبانت روان کنم ، و بازویت قوی کنم ، و دلت را ثبات دهم ، و بر جای بدارم تا هیچ نترسی و تورا نصرت کنم تا هیچ تورا غلبه نکند ، و راحت گشاده کنم تا سطوت کنی چنانکه خواهی، و هیبت تو در دلها فکنم ، و نور و ظلمت را مسخر تو کنم تا دو لشکر باشند از لشکرهای تو نور از پیش تو تورا هادی و راهنمایند و ظلمت از پس پشت تو را حصارى باشد . چن

خدای تعالی این بگفت او گفت سمیع و مطیع فرمان تورا . آنکه قصد زمین مغرب کرد بان امت که ایشان را ناسک گویند چون آنجا رسید جمعی دید که عدد ایشان جز خدای نشناخت با زبانهای مختلف و أهواء متفرق . چون چنان دید ظلمت بر ایشان گماشت، تاگرد ایشان در آمد سه بار مانند سه سراپرده تا ایشان را با یکجای جمع کرد آنکه نور را ره داد در میان ایشان و او بیامد و ایشان را با خدای دعوت کرد (۱) قومی ایمان آوردند و بیشتر بر کفر مقام کردند او مؤمنان را با لشکر خود آورد و ظلمت بر کافران گماشت تا باینان محیط شد در جایها و خانهای ایشان، اسیر شدند و متحیر فرو ماندند و ره بهیچ چیز نبردند از طعام و شراب. بزهار آمدند و ایمان آوردند و بدعوت او درآمدند . و جمله زمین مغرب او را مسخر شد و از مغرب روی با پس نهاد بالشکر عظیم و بجانب راست زمین رفت و نور قائلشکر او بود و ظلمت سایق و نگاهدارنده از پس پشت ایشان، و روی بآن قوم نهاد که ایشان را هاویل گویند تا بکنار جویهای بزرگ و دریا رسید حق تعالی او را الهام داد تا الواح بسیار بساخت و باهم زد و از آن کشتی ساخت بمقدار حاجت چون دریا بگذاشت بفرمود تا از هم بگشادند و هر یکی از آن لوحی بر گرفتند بر ایشان آسان بود . دیگر باره چون بجوی و دریا رسیدند باهم نشانند و کشتیها ساخت تا دریا بگذشت همچنین میکرد تا بمقصد رسید . همان معامله کرد با ایشان که با اهل مغرب کرد ، و این

(۱) مورخان یونان گویند اسکندر در آغاز سلطنت که بجای پدر نشست در معبد آوازی شنید که

هاتفی میگفت ایفرزند هیچکس در پیش تو تاب مقاومت ندارد و این را یکی از نصاری از یونانیان نقل کرده است و گوید در آغاز کار او بجانب غرب تاخت و طوایف آنجا را که غارتگر و باغی بودند رام کرد و تارود دانوب رفت و چون از طرف مغرب ایمن شد با لشکری که پدرش برای مبارزه با ایران آماده کرده بود آماده مشرق شد و آنچه در این کتاب تفسیر نقل شده غالباً مقتبس از عرائس ثعلبی است و با حذف مبالغات با آنکه مورخین نصاری گفته اند موافق است. اسکندر از سیزده سالگی شاگرد ارسطو بود و خداشناسی از او آموخته و موحد بود و امام فخر رازی اشکال کرده است که تعظیم اسکندر در حقیقت تعظیم ارسطو و تصدیق فلسفه او است و جواب آن است که تعظیم ارسطو از خداوند بعید نیست چون خدای تعالی در قرآن تعظیم عقل و عقلا بسیار کرده است و ارسطو فرد شاخص عقلای جهان است اما تصدیق همه افکار عقلای جهان یا ارسطو را نفرموده است چون تعظیم کسی موجب صحت همه افکار او نیست و حضرت امیر المؤمنین (ع) بعض اعمال عمر و ابی بکر را در نظم جهان و حفظ ظاهر اسلام تمجید فرموده است و ارسطو خود از افلاطون تعظیم بسیار کرده و همه عقاید او را صحیح نمی دانست و خداوند در باره بخت نصر گفت «بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید» و نیز حضرت امام جعفر صادق (ع) در توحید مفضل از ارسطو بتجلیل نام برده است.

زمین نیز مسخر کرد از آنجا بیامد و روی بمشرق نهاد و همان معامله کرد و زمین مشرق نیز مستخلص کرد. بجانب چپ زمین آمد و آن زمین نیز مسخر کرد. آنکه روی بمیان نهاد که یاجوج و ماجوج و انس در او بودند در بعضی برسید بجماعتی مردمان مصلح او را گفتند ای ذوالقرنین در پس این کوه خدای را خلقی هستند که بآدمیان مانند مانند بهائم گیاه می-خوردند و چون سباع و ددان و وحوش را میدردند و هر چه در زمین بچسبند از جانور میخورند و هیچ خلق نیست خدای را که آن زیادتی می پذیرد که ایشان، اگر مدتی باین برآید و ایشان همچین بیفزایند جهان بستانند و زمین را فرو گیرند و اهل زمین را از زمین برانند، و هر وقت ما منتظر می باشیم که ببالای این کوه برآیند و ذلك قوله تعالی «قالوا یاذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض»، (فهل نجعل لك خراجاً) ماخراجی بر خود بنهیم که بتو میگذاریم تا در میان ما و ایشان سدی کنی کوفیان خواندند مگر عاصم که خراجاً بالف و باقی قرءاء خراجی ألف و خراج اسم باشد و خراج مصدر.

(قال) گفت یعنی ذوالقرنین (ما مکنتی فیہ ربی خیر) آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتراست شمایاری دهید بقوتی تا من از میان شما و ایشان سدی کنم به روی و سنگ و آهن بسیار و روی و مس چنانکه توانید جمع کنید آنرا جمع کردند چندانکه او گفت آنکه گفت من بروم و یکبار ایشانرا بنگرم ببالای کوه برآمد و در نگرید گروهی را دید بر-یک شکل نروماده بقدر نیم مرد و بهری بود. امیر المؤمنین علیه السلام گفت بالای ایشان یک بدست بیش نیست و بهری از ایشان درازند، و ایشان دندان و چنگال دارند چنانکه سباع چون چیزی خوردند آواز دندانهای ایشان بماننداشتر باشد که نشخوار کند یا ستور که علف خوردند، و بمانند چهار پای موی دارند و بر اندام پوشش ایشان موی است از سرما و گرما بآن موی خویشتن را پوشیده دارند، و گوشهای بزرگ دارند یکی پر موی چون پشم گوسفند و یکی اندک موی چون بچسبند لحاف کنند و دیگری دواج بسازند و هیچ از ایشان نباشد که بمیرند الا آنکه هزار فرزند بزیاید چون هزار تمام بزیاید بدانند که وقت مرگ است او را، و بوقت ربیع چنانکه ما را باران آید ایشان را از دریا ماهی آید چندانکه جز خدای حد و اندازه آن ندانند ایشان بگیرند آن ماهیانرا و ذخیره کنند تا سالی دیگر، و یکدیگر را با آواز کبوتر خوانند و آواز بلندشان چون بانگ گرگ باشد، و جفت چنان گیرند که بهائم چون ذوالقرنین ایشانرا بدید باز گشت و قیاس گرفت آنجایگاه را و آن باخر زمین تر کستان بود از جانب شرق (۱).

(۱) اسکندر تا آخر تر کستان و زمین مشرق رفت و مورخان فرنگی و یونانی هم آنرا نوشتند*

« ما بین الصدفین » صدفه سنگ بود بفرمود تا از زیر آن چندانی بکنند که بآب رسید آننگه بسنگ بر آورد طول صد فرسنگ در عرض پنجاه فرسنگ و هر گاه صفی سنگ نهادند بفرمود تا بجای گل مس و روی گذاخته در او ریختند و همچون عرق کوه شد در زمین. آننگه همچنین بر آورد و سنگ برهم مینهاد و روی و مس و آهن در میان مینهاد و بآتش می دمیدند تا گذاخته می شد تا آننگه که از بالای آن کوهها ببرد مقدار اند هزار گز. آننگه آنرا شرف از آهن بر نهاد اکنون سد بمانند برد یمنی است خطی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس و زردی روی. آننگه رو بمیان زمین نهاد که در او انس بود و در زمین میرفت و شهرها میگشاد و دعوت میکرد تا بجماعتی رسید مردمانی را یافت مصلح نیکوسیرت با انصاف و حکم بعدل و قسمت بسویه حالشان یکسان بود (۱) و کلماتشان یکی بود و طریقتشان مستقیم دلهاشان

* و در آن نواحی بناها کرد و اگر گوئیم یا جوج و مأجوج از نژاد مغول و نزدیک بلاد آنسان بودند اسکندر سدرای بدانجاها ساخته و محققین گویند آنان در نواحی شمال از آنسوی قفقاز و آسیای صغیر بودند و فرنگیان آنها را سیت می گویند پس سد هم در همان نواحی بنا شده است و در باب الابواب قفقازسوی بوده است بدین وصف که خداوند بیان فرموده و مورخین آنرا نسبت بانوشیروان می دهند و نوشیروان در این عمل اقتدا با اسکندر کرده است و سد اسکندر شاید در نواحی شمال یونان یا در اطراف ترکستان بود و اما صد فرسخ فاصله میان دو کوه مبالغه است و در روایتی آمده که عرض وادی میان دو کوه صد و پنجاه ذراع بود.

(۱) در روایت دیگر صریح گوید این قوم بنی اسرائیل بودند از امت موسی (ع) و گفتیم که اسکندر به بیت المقدس رفت آنانرا آزاد ساخت و از متابعت قوانین دولتی یونان مستثنی فرمود و سایر سخنان مبالغه آمیز که عادت ناقلان است و وقایع درست را بصورت افسانه درمی آورد مطابق قرآن نیست مرحوم ملاحمد نراقی در کتاب سیف الامه (ص ۲۷۶) از کتاب تاریخ معتبر یهودیان که مؤلف آن یوسف بن گوریون است و اروپائیان هم بدان اعتماد دارند عبارات عبرانی وی را درباره اسکندر آورده و ترجمه کرده است گوید اسکندر میانه بالا قامتش سه ذراع بود پادشاه قوی بود، مرد با خدا بود و در پیشانی او دوشاخ بود مثل دوشاخ گاو... و چون پدرش پولیبوس وفات کرد اهل مقدونیا را جمع کرد و گفت بشنوید از من ای بزرگان مقدونی ای اهل روم نگاه کنید و به بینید در من و پشت من. بشنوید در جبروت انسان بغیر از حق سبحانه و تعالی بتنهائی کیست فرج دهنده شما. و هم از کتاب گمارا که از کتب معتبره یهود است نقل کرده که پس از جمع کردن علمای بنی اسرائیل آنچه از ایشان سؤال کرد و آنها از تورا جواب آوردند تحسین کرد ایشانرا و خلعتهای ارفعوانی بایشان پوشانید و طوقهای طلا زینت گردنهای ایشان کرد و اوصاحب حکمت فلسفه و شاگرد ارسطاطالپس بود.

متألف: و اهوایشان مستوی بودسراهاشانرا در نبود، و گورستانشان بر در سرای بود، و در شهر ایشان والی و حاکم نبود، و در میان ایشان ملوک و اشراف نبود، مختلف نبودند و متفاضل نبودند یکدیگر را دشنام ندادندی، و باهم جنگ نکردندی و کینه نداشتندی، و آفاتی که بمردمان رسیدی بایشان نرسیدی، و عمرشان دراز بود، و در میان ایشان درویش نبود، و غلیظ و بدخو نبودند. اسکندر از ایشان بمتعجب فرو ماند گفت ای قوم شما چه مردمانید که در اقطار زمین بگشتم مانند شما مردمان ندیدم از احوال خود مرا خبر دهید؟ گفتند چه خواهی تا تو را خبر دهیم گفت چرا گورستان بر در سرای ساخته اید؟ گفتند تامرگ را فراموشی نکنیم گفت چرا سراها تان در ندارد؟ گفتند برای آنکه در میان مادزد و خائن نباشد. گفت چرا در میان شما امیر نیست؟ گفتند برای آنکه ما انصاف یکدیگر دهیم. گفت چرا در میان شما توانگر نیست؟ گفتند برای آنکه ما افتخار نکنیم بکثرت مال. گفت چونست که در میان شما منازعت و مخالفت نیست؟ گفتند از سلامت سینه ما. گفت چرا شمارا باهم خصومت نباشد؟ گفتند برای آنکه خویشتن را از حلم ساکن کردیم. گفت چرا در میان شما ملوک و پادشاهان نیستند، گفتند برای آنکه ما فخر نکنیم. گفت چونست که کلمه شما یکیست؛ گفتند برای آنکه ما مخالفت و خصومت نکنیم با یکدیگر. گفت چونست که شما چنین افتاده اید؟ گفتند از آنجا که دلهای ما سلیم است خدای تعالی غل و حسد از دلهای ما بیرون کرده است. گفت چرا در میان شما درویشان نهاند؟ گفتند برای آنکه ما حق ایشان بایشان دهیم. گفت چونست که عمرتان دراز است؟ گفتند برای آنکه ما بر حق کار کنیم و حکم بعدل کنیم. گفت شما چرا باز نخندید؟ گفتند برای آنکه ما از گناه می ترسیم باستغفار مشغولیم. گفت غمناک و خشمناک نه اید؟ گفتند برای آنکه ما تن بر بلا موطن کرده ایم. گفت چونست آفاتی که بمردمان میرسد بشما میرسد؟ گفتند برای آنکه ما توکل جز بر خدای نکنیم و بر انواء و نجوم کار نکنیم. گفت پدران تان همچین بودند؟ گفتند بلی ما این طریقه از پدران گرفته ایم که طریقه ایشان آن بود که بر درویشان رحمت کردند، و با محتاجان مواساة، و از ظالمان عفو کردند، و احسان کردند، و با آنانکه با ایشان اساءت کردند، و با جاهلان حلم کردند، و امانت نگاهداشتندی، و وقت نماز محافظت کردند، و بعهده وفا کردند، و وعده را انجام کردند.

خدای تعالی لاجرم کارهای ایشان بصلاح بداشت و برکت و صلاح ایشان بمارسانید.

قتاده روایت کرد از ابو رافع از ابوهریره (۱) که رسول ﷺ گفت یا جوج و مأجوج

(۱) قول قتاده و روایت ابوهریره ممتبر نیست اما دلیل آنستکه شکاقتن سدر روز قیامت با نزدیک*

بیایند و این سد می شکافتند تا نزدیک آن باشد که شعاع آفتاب ببینند چون شب در آید گویند باز گردیم که فردا تمام بشکافیم و در شهرها رویم خدای تعالی روز دیگر همچنان کند که بوده باشد هم بر این قاعده هر روز این کار کنند تا آنکه که وقت آمدن ایشان باشد آنکه بر سر کار ایشان بود گوید باز گردید که فردا تمام کنیم و در شهرهای ایشان شویم ان شاء الله دگر روز که باز آیند همچنان باشد که رها کرده باشند تمام بشکافتند و در شهرها آیند و آنها باز خورند و مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند تا بجزمله زمین برسند آنکه گویند جمله زمین ما را مسخر شد اکنون قصد آسمان باید کرد تیر در آسمان انداختن گیرند تیرهاشان باز آید خون آلود برای امتحان خدای تعالی کسی را برایشان گمارد تا همراه بکشند و دواب زمین و سباع گوشتهای ایشان بخورند از آن همچنان فرجه شوند که چهار پایان از نبات ربیع .

ابوسعید خدری گفت از رسول ﷺ شنیدم که یا جوج و ماجوج سد بگشایند و بیرون آیند چنانکه خدای تعالی گفت «وهم من کل حدب ینسلون» و مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند تا بدجله رسند هر آب که در دجله بود باز خورند چنانکه خشک شود و کسانی که آنجا گذر کنند گویند وقتی جوئی بوده است اینجا تا همه زمین بگیرند . آنکه گویند ما ندیم باهل آسمان آنکه یکی از ایشان حربه بسوی آسمان اندازد و باز پس آید خون آلود برای فتنه و امتحان ایشان بدین حال باشد که خدای تعالی کرمی بفرستد تا در گردن ایشان افتد همچنانکه ملخ میرد بیکبار بمیرند مسلمانان در روز آیند از ایشان هیچ حسی و آوازی نشنوند گویند کس هست که جان بفدای ما کند بنگرد تا حال اینان چیست . یکی اختیار کند دل بر مرگ دهد و از حصن بزیر آید و بنگرد همراه رده یابد برود و بشارت دهد ایشانرا، مسلمانان از حصنها بزیر آیند و چهار پایان سر در ایشان نهند و ایشانرا چون گیاه بخورند و از گوشت ایشان فرجه شوند . و هب گفت ایشان بر هیچ گیاهی و چوبی و درختی نیایند الا که بخورند آنکه جویهای

* آن نیست بلکه پیش از آن است وقتی باشد که یا جوج و ماجوج بر غالب زمین مسلط گردند و مدتی بازار مردم پردازند آنکه بعلتی هلاک شوند و خداوند باز مسلمانانرا بر آنها ظفر دهد و چون در زمان ما هیچ نقطه از زمین غیر مکشوف نمانده است و هیچ امت غیر معلوم، و همه طوایف انام بیکدیگر راه دارند و باهم محشورند و اگر یا جوج و ماجوج طایفه ای از نژاد مغول بودند چنانکه غالب مفسرین اسلام گویند یا سیتها چنانکه اکثر نصاری معتقدند هم اکنون سد را شکافته و در جهان پراکنده اند بلکه مغولان بهمد چنگیز در جهان غلبه یافتند و صقلابیان و سیتها در دو قرن اخیر بقایت شوکت رسیده و بر بسیاری از جهان مغموره تسلط یافته اند و این روایت قناده تحقق یافته است .

زمین باز خوردند و هر که را از مردمان یابند بخورند و جمله زمین بستانند الا مکه و مدینه و بیت المقدس که بر این سه جای دست و ظفر نیابند (۱) «فهل نجعل لك خراجاً» و خراجاً ابو عمرو بن العلاء گفت فرق از میان خرج و خراج آنست که خرج آن باشد که بطوع و رغبت بمراد خود بدهی و خراج آن باشد که لازم باشد ادای آن و اگر چه کاره باشد آنرا تا از میان ما و ایشان سدی کنی چنین که گفتیم او گفت آنچه خدای مرا داد بهتر از خرج شماست مرا بقوتی یاری دهید .

(اتوئی) ای اعطونی بمن دهید (زُبْرَ الْحَدِيدِ) جمع زبره و هی القطعة منه و زبر بآهن مختص باشد و اهل مکه خواندند «قال ما مکننی» به دونون ظاهر بر اصل و باقی قرآء خواندند مکننی بادغام و الردم الحاجز مثل الحایط و السد «فاعینونی بقوة» گفتند آن قوت چیست؟ گفت آلت و مردمان که یاری دهند . و مزدوری کنند و آنچه من فرمایم بکنند بکردند و او کار بست (حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ) گفتند بین الطرفين و گفتند بین الجبلین . سعید بن ابی صالح گفت مرا چنین روایت کردند که شاخی سنگ و آهن و روی می نهادند شاخی هیزم آنگه آتش در آنجا نهاد تا آن هیزم بسوخت و بآتش او آن مس و آهن گداخته شد و در یکدیگر ریخته شد و بسته گشت و صدفین و صدقین به روضم و دو فتح هر دو لغت است . و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بضم صاد و دال خواندند: و باقی قرآء بفتح . و ابو بکر عن عاصم خواند صدفین بضم صاد و سکون دال (قَالَ انْفُخُوا) گفت ذوالقرنین ایشانرا که بدمید بدمها بر این آتش ، (حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً) در کلام محذوفی هست و هو و نفخوه حتی إذا جعله ناراً چندان بدم بر او بدمیدند تا هیزم آتش گشت ، و گفتند هاء راجع است با حدید، تا آهن چندان بدمیدند تا از قوت آتش آهن چون آتش گشت چنانکه ببینی که از کوره آهنگر بیرون آید (قَالَ اتوئی) اهل کوفه خواندند بقصر إلا حفص ، و باقی قرآء بمد اتوئی اعطونی مرا دهی (قَطْرًا) ای نحاساً ذائباً یعنی مس گداخته و گفتند ارزیز گداخته و اصل او من القطر من قطر یقطر بچکید و القطر فعل منه بمعنی مفعول كالذبح والنقص والنكث بمعنی مقطور فروچکانند، و قطراً منصوب به أفرغ است چو اگر بفعل اول بودی افرغه بایستی و معنی افرغه أصب علیه تا بر او ریزم، و اصل

(۱) اگر مغولان بودند بر عمده ممالک دست یافتند غیر مکه و مدینه و شام و بعضی بلاد غربی و اگر

قوم سیت باشند باز بر این بلاد مسلط نشدند و عباراتی که در این روایت هست کنایت از تصرف همه ثروتها

الافراغ جعل الشيء فارغاً من باب احقرت زیداً بئراً أى جعله فارغاً برای آنکه آنکس که چیزی بریزد جای او فارغ کند .

(فَمَا اسْتَطَاعُوا) حمزه خواند تنها بادغام سین در طاء و این قراءت پسندیده نیست برای آنکه جمع ساکنین است علی غیر حدّه ، و در استطاع سه لغت است استطاع و استاع و استطاع ، و گفتند اصل استطاع اطاع بوده است سین بعوض حرکت عین الفعل آوردند . نتوانستند با جوج و مأجوج (أَنْ يَظْهَرُوهُ) که بر بالای آن شوند يقال ظهرت البيت و ظهرت على البيت ای علوت علی ظهره (وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ تَقْبِلاً) و نتوانستند که آنرا سوراخ کنند .

(قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي) ذوالقرنین گفت این سد کردن و پرداختن اورحمتی است از خدای من (۱) چون وعده خدای آید که قیامت نزدیک شود و اشراف ساعت پیدا کرد (جَعَلَهُ دُكَّاءً) آنکه بتنوین خواند گفت مصدر بمعنی مفعول ای مد کو کا و قبیل ارادد که د کاء ، و آنکه خواندند کاء گفت معنی آنست که جعل السدار ضاد کاء من قولهم ناقة دكاء اذا كانت مستوية السنام چون سنامش بر آمده نباشد یعنی چون وقت آن آید که خدای وعده داده است آن سد دوست گز در هوا و صد فرسنگ در طول و پنجاه فرسنگ در عرض چون ستاده کند (۲) (وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا) وعده خدای تعالی درست و صدقت .

(وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ) و آنکه که وعده خدای آید ما خلقا نرا رها کنیم چون موج مضرب و مختلط گشته بهری به بهری در شده زنان با مردان و هر جنسی با جنس خود از دهش و حیرت و معنی ترك از خدای ما تخلیه بود و اما بوجدان چنانکه گویند حرکت القوم یقتلون ای وجدتیم كذلك ، و روا بود که مراد بتبیه بود یعنی آن گروه را که میرانیده باشیم و بهتر وجوه آنست که خبر بود عن کونهم كذلك مختلطین مضطربین كموج الماء . (وَ نُفِخَ

(۱) چنانکه گفتیم ذوالقرنین خدا شناس بود و عبارت وی که دلیل این معنی است از کتاب تاریخ یوسف نقل کردیم و اینکه گویند اسکندر بت برست و سزاوار این تجلیل نیست که قرآن از او کرده اصلاً از کیشانشان نصرانیت برای ایراد بر قرآن و مترجم قرآن بزبان فرانسه رد کرده است و آنرا تنظیر به تجلیل تورات از کورش نموده است و از آنچه گفتیم معلوم شد هیچ لازم نیست از قول عامه مفسران تخطی کنیم و ذوالقرنین را مرد دیگری بدانیم غیر اسکندر چون یهود اسکندر را بعنوان ذوالقرنین و خدا پرست می شناختند و همان را از پیغمبر ما پرسیدند و دو شاخ او دو برآمدگی بود بر دو طرف کلاه وی که پهلوانان قدیم بر آن پر میزدند .

(۲) کذا فی الاصل و در برهان ساده بمعنی صحرا و بیابان آمده است .

فی الصّور) و بفرمائیم تا (۱) در صورتی که در این هنگام ظهور اشراف قیامت باشد. عبدالله عمر و عبدالله عباس گفتند صور شبه سروئی (۲) است یک سر او در دهن اسرافیل و یک سر او در زیر عرش رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند فرشته‌ای را دیدم چیزی در دهن گرفته بماند گاو و آنرا چهل هزار سر بود در اقطار و جوانب عرش رفته و او پای در پیش نهاده و پای با پس نهاده و چشم در زیر عرش کشیده گفتیم یا جبرئیل این کیست و بچه کار ایستاده ؟ گفت این اسرافیل است از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است ایستاده منتظر فرمان خداست تا که گوید او را که در صور دم. ابو عبیده گفت صور جمع صورت باشد من باب تمر و تمره و مراد بنفخ نفخ ارواح است یعنی آنکه که روحها در کالبد دمند تازنده شود یعنی روز قیامت (فَجَمَعْنَا مُمْجِعًا) ما ایشانرا جمع کنیم جمع کردنی .

(وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا) و دوزخ عرضه کنیم آنروز بر کافران عرض کردنی .

(الذّین) آن کافران که چشمهای ایشان در غطا و پوشش باشد از ذکر من و توحید و آیات من یعنی غافل بوده باشند از نظر کردن در راه معرفت من ، و گفتند مراد بذکر توحید است و گفتند مراد قرآنست تا از جهل و بی علمی بمثابه کسی باشند که بر چشم او پوششی باشد (وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا) و بمثابه کسی باشند که چیزی نتوانند شنیدن و مثله قوله «ختم الله علی قلوبهم - الایه ، و گفتند معنی آنست که شنیدن کلام من بر ایشان گران باشد چنانکه بیان کردیم فی قوله «انك لن تستطیع معی صبراً ، و بلخی گفت روا بود که معنی آن باشد که اختیار شنیدن نکنند چنانکه گفت : «هل يستطيع ربك ، ای هل یفعل خدای تواند تا خوانی بفرستد یعنی اختیار کند همچنین در این آیت. «وكانوا لا يستطيعون سماعاً» معنی آنست که بنشنوند و گوش بآن نکنند نه نفی قدرت است .

(أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ) حق تعالی گفت کافران میپندارند که بندگان مرا بدون من اولیاء و انصار گیرند یا ایشانرا از من حمایت

(۱) این آیه مطلب تازه است راجع بقیامت تتمه قصه ذوالقرنین نیست و خداوند پس از ذکر اصحاب کهف و صاحبان بستان سخنی از قیامت و دوزخ و عذاب و قهر الهی آورده است و مناسبت آن اینجا بیشتر است چون وقتی خداوند وعده داد و بانجام رسید دلیل آنستکه وعده قیامت و عذاب آن هم واقع خواهد شد و کان وعد ربی حقا، مناسب باد نفخ فی الصوره است . (۲) یعنی شاخ.

کنند و از عقاب من با پناه گیرند. این بدگمانی است که ایشان برده‌اند چه این نباشد هرگز و اعشی خوانده «أفحسب الذین» بسکون سین و رفع باء و این قراءت امیرالمؤمنین علی است علیه السلام و معنی آن باشد که بس کافران را آنکه بدون من اولیاء و انصار گیرند یعنی ایشان را جهل و شقاوت آن بس. آنکه گفت از عذاب من جهند که من بیچاره‌ام دوزخ برای کافران مأوی و منزل این قول زجاج است. و بعضی دیگر گفتند نزل طعام باشد و نزل ربیع زیادت او باشد. و خلاف کردند فی قوله «عبادی» بعضی گفتند مراد عیسی است و فرشتگان. یعنی نمیدانند که اینان فردا تبراً کنند از ایشان. عبدالله عباس گفت مراد شیاطینند. مقاتل گفت مراد اصنامند و ایشان را عباد خواند چنانکه گفت «ان الذین تدعون من دون الله عباد أمثالکم».

(«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ») بگو ای عهده که خبر دهم شمارا بآنکه زیانکارترین همه جهانند بکردار، و نصب او بر تئیز است و برای آن ذکر خسران کرد که حال ایشان را تشبیه کرد بحال بازرگانی که رنج برد و کار کند امید سود را چون بنگرد ببدل سود زیان باشد سعیش در ضلالت ماند و امیدش در خیبت. آنان که اند:

(اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) آنانند که سعی و رنج ایشان و آمدن و تاختن ایشان در ضلال و گمراهی باشد در دنیا یعنی نه بجای خود و نه بر حد خود کنند و نه بوجه مأمور به در وجود آرند و آنکه پندارند که نیکو میکنند. خلاف کردند در آنکه مراد بآیت کیست بعضی گفتند مراد قسسیس و رهبانند عابدان و ترسایانند و این روایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام. عبدالله عباس گفت جهودان و ترسایانند. و سلمة بن کهیل روایت کرد عن ابی الطفیل که عبدالله بن الکوا امیرالمؤمنین را از این آیت پرسید. گفت مراد اهل حروراند یعنی خارجیان آنکه گفت «أنت وأصحابك منهم» تو و اصحاب تو از ایشانید.

(اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ) ایشان آنانند که بآیات خدا و جزاه او کافرند از ثواب و عقاب بر آنکه منکرند بعث و نشور را (فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ) عمل ایشان باطل است یعنی واقع نیست بموقع قبول برای آنکه نه بوجه مأمور به میکنند و ایمان ایشان درست نیست (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا) فردا ایشان را در قیامت وزنی ننهیم و این عبارت باشد از تحقیر ایشان چنانکه جاهلی را سبک خوانند از آنکه در او سرعتی و طیشی باشد. ابوالقاسم بلخی گفت معنی آنستکه ایشان را در ترازوی طاعت هیچ وزنی نباشد از آنجا که نه بموقع خود باشد و نه چنان کرده باشد که مقبول باشد. و ابوسعید خدری گفت روز قیامت جماعتی می آیند بأعمالی که نزدیک بود که از کوههای تهامه عظیمتر باشد چون ترازنهند بوزن

در نیاید فذلک قوله تعالی «فلا نقیم لهم یوم القیامة وزناً» .

(ذلک جزاؤهم جہنم بما کفروا) این جزا و پاداش ایشان دوزخ است بآن کفر که آوردند و «ما» مصدریست ای بکفرهم (و اتخذوا آیاتی ورُسُلی هزواً) ای من اتخاذهم و آنکه ایشان آیات مرا از قرآن و ذکر کتابها و پیغمبران افسوس گرفتند .

(إنّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات) آنکه گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند بهشت های فردوس منزل ایشان بود. و در فردوس خلاف کردند رسول ﷺ گفت بهشت صددرجه است میان هر دو درجه چندان که از آسمان تا زمین، بلندترین درجه های بهشت فردوس بود، و جویهای بهشت از او فرود آید و بالای آن عرش خدای بود و چون از خدای بهشت خواهید بهشت فردوس خواهید. ابوبکر بن عبدالله بن نفیس روایت کرد از پدرش از رسول ﷺ که گفت بهشت های فردوس چهار است دو از سیم است و هر چه در آنجاست از آلات و اوانی و دو از زر است و هر چه در اوست از آلات و اوانی. بعضی از صحابه گفتند خدایتعالی بهشت فردوس بخودی خود آفرید در شبان روزی بفرماید تا درش پنج بار باز کنند و گوید ازدادی طیباً و حسناً و لیائی بیفزای خوبی و نیکوئی برای دوستان من. قتاده گفت فردوس فاضلترین جائی است در بهشت و خوشتر و بلندتر. ابوامامه گفت فردوس سره بهشت است ناف بهشت یعنی میان او. کعب الاحبار گفت از فردوس بلندتر جائی نیست در بهشت و آن جای آنانست که امر معروف و نهی منکر کنند مجاهد گفت فردوس بلفتروم بستان باشد. (۱) کعب الاحبار گفت بستانی باشد که در او انگور باشد. ضحاک گفت بستانی باشد بسیار درخت گفتند مرغزار نیکوتر باشد، و گفتند جائی باشد که در او انواع نبات بود و جمعش فرادیس بود و قال امیه :

كانت منازهمُ إذ ذاك ظاهرةً فيها الفراديسُ والفُومانُ والبَهْلُ (۲)

(خالدين فيها) در آنجا همیشه باشند (لا يَبْغونَ عنها حِولاً) از آنجا طلب نکنند و تمنای آن نکنند. که بدگر جای شوند از حسن و طیب آن جایگاه. و حول مصدر است چون صغر و کبر و عوج .

(قُلْ لو كانَ البَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي) عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان گفتند که تو میگوئی که مرا حکمت داده اند و در کتاب هست «یؤتی الحکمة

(۱) اکنون هم پارادیس میگویند .

(۲) این بیت در سوره بقره در مجلد اول گذشت .

من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً، آنکه میگوئی «وما اوتیتهم من العلم الا قليلاً» این چگونه باشد خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد که از روی مثل اگر دریا مداد باشد برای کلام حکمت که بنزدیک منست دریا برسد و کلمه حکمت من برسد (وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) و اگر چه همچنانکه آن دریا باشد آنرا مدد و زیادت دهیم، و البحر مقرر الماء الواسع و اصل کلمه از سعت و فراخی است و فلان متبحر فی العلم إذا کان واسع العلم و اصله من البحر الذی هو الشق ومنه البحیره و جمعه أبحر و بحور و بحار، و مداد چیزی باشد که میآید بر اتصال از مددی که آنرا باشد، و «کلمات» جمع کلمه باشد: یک سخن. و عرب خطبه را و قصیده را یک کلمه گویند برای آنکه بمنزله یک چیز باشد که جمله ساخته باشند و این مثلی است که خدایتعالی زد معدورات و معلومات خود را علی قدر خاطرهم و ادراکهم چو مقدورات و معلومات او نهایت ندارد و اگر اینکه یک دریا گفت یا مثل آن صد هزار دریا باشد هم در جنب مالا یتناهی بس چیزی نباشد و لکن علی حسب قرائحهم مثل زد حق تعالی، و نصب مداد بر تمیز است و کوفیان خواندند الاعاصم «قبلأی ینقد» بالیاء، و باقی قرآء «تنقد» بالتاء لتأنیث الکلمات، و أهل کوفه گفتند برای آنکه تأنیث نه حقیقی است بر فعل مقدم و نظیر آیت در معنی قوله تعالی «ولوأن مافی الأرض من شجرة أقلام -الی آخرها»

('قل' إنما أنا بشرٌ مثلکم) عبدالله عباس گفت آیه در جنب بن زهیر الغامدی آمد که او گفت یا رسول الله من عملی کنم برای خدایتعالی چون کسی بر آن مطلع شود و مرا بر آن عمل بیند مرا خوش آید چگونه باشد آن؟ رسول ﷺ گفت «ان الله طیب لا یقبل إلا الطیب لا یقبل ما شرک فیه» گفت خدای پاکست جز پاک نپذیرد و آنچه در آن شرکت باشد نپذیرد، و خدای تعالی این آیه فرستاد «ولا یشرک» بعبادة ربه أحدأ، طأوس گفت سبب آن بود که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من در سبیل خدای جهاد میکنم و میخواهم تا مردمان جهاد من بینند خدایتعالی این آیه فرستاد. عبدالله عباس گفت خدایتعالی باین آیت رسول را تواضع میآموزد تا او را کبر و نخوت درسر نشود. بعضی دگر گفتند جواب آنانست که رسول را عیب کردند بآنکه گفتند «ما لهذا الرسول یا کل الطعام و یشی فی الاسواق» گفت بگو ای محمد که من هم چون شما آدمم که از روی خلقت فرقی نیست میان من و شما هم چون شما بطعام و شراب محتاجم فرق اینست که بمن وحی میکنند که خدا یکی است پس هر کس که امید ثواب خدایتعالی میدارد گو عمل صالح کن و با اخلاص کن و نگر تادرا طاعت

از روی ریا شرك نیاری که آن شرك اصغر است. بعضی دیگر گفتند رجاء بمعنی خوف است و لقاء بمعنی عقاب و مصیر شما بادر گاه خدا یعنی فمن كان يخاف المصير الى الله چنانکه گفت « مالکم لاترجون الله وقاراً - إلى آخره » ای لایخافون الله عظمة . و رجاء محتمل است هر دو معنی را هم امید را وهم خوف را قال الشاعر وقد جمع المعنيين :

فَلَا كُلُّ مَا تَرْجُو مِنَ الْخَيْرِ كَائِنٌ وَلَا كُلُّ مَا تَرْجُو مِنَ الشَّرِّ وَاقِعٌ (۱)

(فَلَا يَعْمَلُ عَمَلًا صَالِحًا) امر مغایبه است (وَلَا يُشْرِكُ) نهی مغایبه است و بیان کردیم پیش از اینکه لقاء بمعنی دیدار نباشد چو قدیم تعالی مدرك نیست بهیچ حاسه از حواس. دیگر آنکه آنانکه دیدار بر خدا روا دارند جزاء عمل نگویند و در آیت لقاء بعمل صالح باز بست و براو موقوف کرد معلوم شد که مراد ثواب است که بر عمل صالح ثواب باشد «ولا يشرك» و در عبادت باید که با خدا شرك نیارد یعنی عمل به اخلاص کند و از ریا دور باشد. شهر بن حوشب گفت مردی بنزدیک عبادت بن صامت آمد گفت چه گوئی در مردی که نماز میکند و روزه میدارد و حج و جهاد میکند و میخواهد تا او را بر آن حمد کنند چگونه باشد کار او؟ گفت هیچ نباشد خدای تعالی عمل بشر کت نپذیرد و هر که او عمل بشر کت کند خدای تعالی او را گوید این عمل همه آن را است که برای او میکنی و مرابآن حاجت نیست.

و جذب روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت «من سمع سمع الله به و من یرائی یری الله به» هر که با خدای سمعت کند خدای با او سمعت کند، و هر که ریا کند خدای با او ریا کند یعنی جزای ریا و سمعت او کند. رسول ﷺ گفت «من سمع الناس بعمله سمع الله به سامع خلقه يوم القيمة و حقره و صغره» گفت هر که عمل خود مردمان را بشنوند خدای تعالی نام او بر ریا در سمع مردمان فکند و او را حقیر و صغیر کند، و ابوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که گفت «اتقوا الشرك الاصغر» از شرك کمتر بپرهیزید گفتند یا رسول الله شرك کمتر کدام است؟ گفت ریا باشد آن روز که خدای خلقان را بعمل جزا دهد. رسول ﷺ چون این آیه فرو خواند گفت «إن أخوف ما أخاف علیکم الشرك الخفی و إیّا کم و شرك السرائر فإن الشرك أخفی فی امتی من دبیب النمل علی الصفاء فی اللیلة الظلماء» گفت بتر چیزی که من بر شما میترسم، مخوف تر چیزی، شرك پوشیده است و دور باشید از شرك در سر که شرك پوشیده تر است در امت من از رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک. آنکه گفت هر که او نماز کند بر یا شرك آورده باشد و هر که روزه دارد بر یا و صدقه دهد بر یا او شرك آورده باشد. این حدیث سخت آمد بر صحابه. رسول ﷺ گفت رهنمایم شمارا بچیزی (۱) نه هر خیری که امید آن داریم خواهد شد و نه هر شر که ازان بیمنایم که ما خواهد رسید.

که شرك كبير و صغير از شما ببرد گفتند بلی یا رسول الله گفت بگوئید «اللهم انی اعدو ذک ان اشرک و انا اعلم و اُستغفرک مما لا اعلم» و بعضی مفسران گفتند این آیات آخر آیات است که از قرآن آمد سعید بن المسیب گفت از عبد الله عمر که رسول ﷺ گفت هر که این آیه بخواند از بالای سراو نوری پدید آید تا مکه که حشوش فرشتگان باشد. معاذ جبل گفت هر که اوسوره کُف بخواند آخرش ، اورا نوری پدید آید از سر تا قدم و هر که سوره جمله بخواند نوری باشد از زمین تا آسمان.

((سورة مريم))

این سوره مکیست و نود و هشت آیتست ، و نصد و شصت و دو کلمه است ، و سه هزار و هشتصد و دو حرف است . و روایتست از ابوامامه از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره مريم بخواند خدای تعالی بعدد هر که زکریا را بر است داشت و هر که اورا بدروغ داشت و یحیی و عیسی و مريم و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را ده حسنه بنویسد و بعدد هر کس که خدای را فرزند گفت و نگفت ده حسنه بنویسد اورا .

((سورة مريم ثمان و تسعون آیات و هی مکیه))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده مهربان

كَيْعَصَ (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ

یاد کردن رحمت پروردگارتست بنده خود زکریا را چون خواند پروردگار خود را

نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبُّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا (۴) وَلَمْ أَكُنْ

خواندن نهران گفت پروردگارا بتحقیق سست شد استخوان از من و افروخت سر از پیری و نبوده ام

بِدُعَاؤِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۵) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا

بخواندن تو پروردگارا بی سعادت و بتحقیق من ترسیدم عم زادگانم را از عقب خود و هست زوجه من نازاینده

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۶) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

بس ببخش مرا از نزد خودت ولی میراث برد مرا و میراث برد از آل یعقوب و قرارده اورا پروردگارا

رَضِيًّا (۷) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ (۸) لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ

پسندیده ای زکریا بتحقیق ما مژده دهیم ترا پسری که نام او یحیی است نکرده ایم او را از پیش

سَمِيًّا (۹) قَالَ رَبُّ أُنْثَىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ

هنامی گفت پروردگارا کجا باشد مرا پسری و هست زوجه من نازاینده و بتحقیق رسیدم از پیری

عَتِيًّا (۱۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ

بنهایت ناتوانی گفت اینچنین گفت پروردگارتو آن بر من آسانست و بتحقیق آفریدم تو را از پیش و نبود

شَيْئًا (۱۱) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ

چیزی گفت پروردگارا بگردان برای من آیتی گفت آیت تو آنکه سخن نکومی مردم را سه شب و روز

سَوِيًّا (۱۲) فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ

که صحیح باشی پس بیرون آمد بر گروه او از محراب پس وحی فرستاد بسوی آنها که تسبیح کنید صبح و

عَشِيًّا (۱۳) يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۴) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا

شام ای یحیی بگیر کتاب را بتوانائی و دادیم او را حکم بکودکی و رحمتی را از نزد ما

وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۵) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ

و پاکیزگی و بود پرهیزکار و نکوئی بپدر و مادر و نبود گردنکش نافرمان و سلام بر او روزیکه

وُلْدٍ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۶) وَ إِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذَا تَبَدَّتْ

زاده شد و روزیکه میمیرد و روزیکه برانگیخته شود زنده و یاد کن در کتاب مریم را چون کناره گرفت

مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۷) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا

از اهل خود بجائی شرقی پس گرفت از پیش آنها پرده ای را پس فرستادیم بسوی او روح خود را

فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۹)

پس ممثل شد برای او آدمی درست اندام گفت بتحقیق من پناه میبرم پروردگار از تو اگر باشی پرهیزکار

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۲۰) قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ

گفت جز این نیست من فرستاده پروردگارتو ام تا ببخشم ترا پسری پاک گفت کجا باشد مرا پسری و نرسید

يَمْسَسَنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۱) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً

مرا آدمی و نبودم بد کار گفت اینچنین گفت پروردگارتو او بر من آسانست و تا بگردانیم آنرا آیتی

لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۲) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۳)

برای مردم و رحمتی از ما و باشد امری حکم شده پس آبتن شد او پس بکوشه ای با او جای دور را

فَأَجَّثَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا

پس آمد او را درد زائیدن بسوی تنه درخت خرما گفت ای کاش مرده بودم پیش از این و بودم وا گذاشته

مَنْسِيًّا (۲۴) فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۵)

فرا موثر شده پس آواز آمد او را از زیر او که اندوه مدار بتحقیق گردانید پروردگارتو زیر توجوی آب

وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غَنِيًّا (۲۶) فَكَلِمِي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا

و بکش بسوی خود تنه درخت خرما را فرو ریزد بر تو خرماهای تازه پس بخور و بیاشام و روشن کن چشم را

فَإِذَا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشْرِ أَحَدًا (۲۷) فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ

پس اگر بینی از آدمی یکی را پس بگو بتحقیق من نذر کردم برای خدا روزه را پس هرگز سخن نکنم

الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۸) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا

امروز هیچ آدمی را پس آورد او را نزد قوم خود برداشته او را گفتند ای مریم بتحقیق آوردی چیزی را

فَرِيًّا (۲۹) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۳۰) فَأَشَارَتْ

قبیح ای خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود مادرت بد کار پس اشاره کرد

إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۳۱) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ

بسوی او گفتند چگونه سخن گوئیم کسی را که هست در گاهواره کودک گفت بتحقیق من بنده ام خدا را داد مرا

الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۲) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

کتاب را و گردانید مرا پیغمبر و گردانید مرا برکت هر کجا باشم و وصیت کرد مرا بنماز و زکوة

مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۳) وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۴) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

مادام که زنده باشم و نکوئی ب مادرم و نگردانید مرا اگر دنکش بدبخت و سلام بر من روزیکه زاده شدم

وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۵) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ

و روزیکه میمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده اینست عیسی پس مریم گفتار حق آنچنانی که در آن

يَمْتَرُونَ (۳۶) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا

شک کنند نباشد مر خدا را که فرا بگیرد هیچ فرزند پاکست او چون حکم کرد امری را پس جز این نیست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۷) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ

میگوید مراوراکه باثر، پس میشود و بتحقیق خدا پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید او را اینست راه

مُسْتَقِيمٌ (۳۸) فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ

راست پس اختلاف کردند گروهها از میان آنها پس وای بر آنانکه کافر شدند از حضور روزی

عَظِيمٍ (۳۹) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ

بزرگ بشنوان آنها را و بینا ساز روزیکه میآیند ما را لیکن ستمکاران امروز در گمراهی

مُبِينٍ (۴۰) .

هویدا هستند.

قوله تعالی (كَهَيْمَعَصَ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً)

ابوعمر و خواند بکسر هاء و فتح یاء (۱) و شامیان بعکس این خواندند و حمزه و خلف

و کسائی هردو با ماله خواندند. ابن کثیر و عاصم و یعقوب بین خواندند. باقی قراء

هر دو مفتوح خواندند. و حروف مقطع خواند ابو جعفر (۲) دال صاد اظهار کردند

اهل حجاز و عاصم و یعقوب (۳) مفسران در معنی او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت نامیست

از نامهای خدای تعالی. بعضی دیگر گفتند نام سوره است، بعضی دیگر گفتند نام مهترین است (۴)

که خدای تعالی سوگند خورد بآن، کلبی گفت ثناست که خدای تعالی گفت خود را. سعید جبر

گفت از عبدالله عباس که، این حرفی است مشتق از نامهای خدا کاف از کریم و کافی و کبیر، و هاء از

هادی و یاء از رحیم و عین از علیم و عظیم و صاد از صادق. کلبی گفت معنی اشارت در کاف آنست که

کاف لخلق، و در هاء هاد لعباده، و در یاء یدالله فوق ایدیهم، عین عالم بتدبیر، صاد صادق فی وعده

قوله تعالی: «ذکر رحمت ربك عبده» مرفوع است بخبر مبتداء بر قول آنانکه گفتند نام سوره

یا نام قرآن یا نام خداست، گفتند محل «کهیمص» رفع است بر ابتداء و «ذکر» خبر است و التقدير

هنا الاسم وهذا القرآن او هذه السورة ذکر رحمة ربك، بر قول آنانکه گفتند ثناست مبتداء

(۱) مقصود از کسر اماله است و از فتح ترك اماله

(۲) یعنی بعد از هر يك از حروف مقطع کهیمص سکت کرد.

(۳) یعنی دال را که در آخر حرف ص است در ذال کلمه ذکر ادغام نکردند عاصم و نافع و ابن

کثیر و یعقوب و سایر قراء ادغام کردند و گفتند صاد ذکر.

(۴) یعنی اسم اعظم.

مقدر باشد ای هو ذکر رحمت، وعبده منصوبست برحمة و گفتند بذکر بر تقدیم و تأخیر، و تقدیز آنکه ذکر ربك عبده زکریا برحمة . حق تعالی گفت اینسوره یا این قسم یا این قرآن یا این حدیث یا این ثنا یاد کردن خداست رحمتی و بخشایشی را که بر بنده اش زکریا کرد یا ذکر زکریا است که خدای کرد او را برحمت. «إِذْ» محل او نصب است بر ظرف و عامل در او ذکر باشد یا رحمة و رحمت اولیتر برای آنکه رحمت آنکه بود در وقت نداء و ذکر یاد کردن او رحمت است با رسول. چون نداء کرد زکریا خدایش یعنی بخواند و دعا کرد ندای پوشیده در سر دور از ریا . آنکه حکایت آن نداء و دعا کرد گفت :

(قَالَ) یعنی زکریا گفت (رَبِّ) و الاصل ربی جز که یاء بیفکنند و اکتفا بکسره کرد (إِنِّي وَ مَنْ الْعَظْمُ مِنْنِي) گفت بارخدا یا استخوان من ضعیف شد یعنی بی قوت شدم و تخصیص استخوان برای آن کرد که در اندام آدمی استخوان سخت تر باشد چون او سست شود حال گوشت و عصب و عروق چه باشد (وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا) و سرم به پیری پیچید و آتش پیری در سرم گرفت . این عبارتست از آنکه پیری همه سرم بگیرد و پیری را با آتش وصف کردن از غایت تشبیه است برای آنکه سواد وی بظلمت ماند و ظلمت بنور آتش منتفی شود ، دگر آنکه آتش چون در جائی افتد بر یکجای بنایستد بل پیرامن بگیرد پیری هم بدین طریق سرایت کند همه پیرامن بگیرد و در نصب «شيباً» دو وجه گفتند یکی تمیز نحو قولهم «يصبُ عَرَفًا وَ نَعْمًا وَ شَجْمًا» (۱) و یکی مصدر لامن لفظ الفعل کانه قال و شاب الرأس شيباً .

(وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) بارخدا یا و من هرگز بدعا و خواندن تو بد بخت نبودم یعنی هرگز نبود که من ترا بخواندم که اجابت نکردی بل هر گه که تو را خواندم از در گاه تو با سعادت و کام روائی بر گشتم، چون ضعف حال خود بگفت و نیاز عرضه کرد شرح حال میگوید :

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي) بارخدا یا من میترسم از بنی اعمام من مولی معنی بسیار دارد و مرجع همه با اولی است چنانکه بیان کرده ایم در سورة المائدة و اینجا مراد بنی- اعمامند و مثله قول الشاعر: «مَمْلَأَ بَنِي عَمَّتِنَا مَهْلًا مَوَالِينَا»

مراد عصبه اند مجاهد گفت برای آن ترسید از ایشان که شرار بنی اسرائیل بودند من ورائی ، ای من خلفی و این وراء اینجا خلف است : یعنی میترسم که این بنو اعمام من از پس

(۱) مصحف این عبارت است «تَفَقَّأَ شَجْمًا» آنکه چشم پیه بسیار آورد و شکسته گردد یا ناپینا شود .

من درترکه من حسن الخلافة بجای نیارند و آن را ضایع کنند و در معصیت صرف کنند (و کانت امراتی عاقراً) و این اهل من نازاینده است ، و گفتند خود او را هرگز فرزند نبود ، و اصل عاقر من العقر است ، یقال عقر الناقه پنداری او را از زادن پی کرده اند تا از زادن فرومانده است چنانکه شتر پی کرده اند تا از رفتن فروماند و بر این اشتقاق عاقر من باب لابن و تامر باشد و مرد و زن نازاینده را عاقر گویند ، قال الشاعر :

لبيئس الفتى إن كنت أسود عاقراً جباناً فمأذري كدای كلّ محضراً (۱)

عاقر در بیت صفت مردی است . اکنون دعا و مسئله اینست که (فهب لي من لدنك ولياً) مرا از نزد تو ولیّی ده ایشان که موالی اند امروز که فرزند نیست اولیتر اند بمیراث من مرا فرزندی ده که ولی باشد یعنی اولی بمیراثی منهم ، که بمیراث من از ایشان اولیتر باشد و گفتند مراد آنست که مرا فرزندی ده که ولیّی از اولیاء تو مرا فرزند باشد و ترا ولی .

(یرثنی) ابو عمرو و کسائی خواندند بجزم علی جواب الدعاء الذی هو صورة الامر . و باقی قرآء خواندند برفع «یرثنی» علی صفة الولی ای ولیاً و ارثالی ، و گفتند این برای آن است که اسم نکره است و اگر معرفه بودی جزم او و جه بودی و درست آنست که تعلق بآن دارد ، بیش از آن نیست که چون اسم نکره باشد و فعل بدنبال او آید در جای صفت او افتد که افعال تکرار باشند و صفت بر فوق موصوف باید فی التعریف والتنکیر ، و اگر اسم معرفه باشد صفت او نکره نشاید مگر آنجا که در جای حال افتد نحو قوله تعالی «فذروه تأکل فی ارض الله» (ویرث من آل یعقوب) و میراث آل یعقوب بر گیرد یعنی یعقوب بن ماثان (۲) و آل یعقوب احوال زکریا بودند و زکریا از فرزندان هارون بن عمران بود مقاتل گفت یعقوب بن ماثان برادر عمران بود پدر مریم که مادر عیسی بود (واجعله رب رضیاً) بار خدایا این کودک را مرضی و پسندیده کن یعنی توفیق ده او را و لطف کن با او تا مرضی و پسندیده باشد و در آیت دلیلت بر آنکه از پیغمبران میراث گیرند که زکریا گفت «یرثنی ویرث من آل یعقوب» و حقیقت میراث در مال باشد چو او انتقال مال المورث باشد الی الورثة بعد موته بحکم الله . و قول آنکس که گفت وراثت نبوت یا علم خواست باطل است برای آنکه علم و نبوت بمیراث نرسد چو علم باجتهاد توان یافت و نبوت بمصلحت پس عدول کردن از ظاهر آیت وجه نیست . و اما شبهه

(۱) بدمردی هستم اگر سیاه باشم و بی فرزند و بددل و عذری در پیش کسی ندارم .

(۲) در بعض نسخ ناثان است والله العالم .

آنکه گفتند دختر حجب نکند عصبه را از میراث، آنست که زکریا پسر خواست گفت و لیاً ولم یقل ولیة چو اگر ولیة گفتی حجب نکردی و از عصبه صرف نکردی، چیزی نیست (۱) بر آنکه در طباع بشر مر کوز آنست که فرزند نرینه خواهند. دگر آنکه مسلم نیست که لفظ خاص باشد بمردان دون زنان پس لفظ ولی مشترک است میان مردان و زنان پس ظاهر آیت آنست که او طلب فرزند کرد سوا اگر نرینه دهد خدا و اگر مادینه.

(یا زکریا) خدایتعالی دعای او با جابت مقرون کرد و گفت ای زکریا ما تو را مژده میدهیم بغلامی یعنی بفرزندی نرینه نام او یحیی که پیش از این او را هم نام نبوده است یعنی نام او خاص است و کس پیش از یحیی نام نبوده است. این روایت عکرمه است از عبدالله عباس و سعید جبیر و عطا گفتند (لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا) ای شبیهاً و مثلاً ما او را مثلی و شبیهی نکردیم پیش از آن (۲) و دلیلله «قوله هل تعلم له سمياً» ای مثلاً و این روایت مجاهد است از عبدالله عباس. آنکه گفت برای آن مثلش نبود که او نه معصیت کرد و نه همت کرد بمعصیت. و این بر مذهب مادرست نیست برای آنکه همه پیغمبران چنین باشند. و گفتند برای آن بی مثل بود که او بزنان میل نکرد و حضور بود. علی بن طلحه گفت از عبدالله عباس که زنان عواقر چون او نزادند یعنی بی مثل بود فی کونه ولد العاقر، و گفتند «قبل» برای آن گفت که از پس رسول ما بهتر از او بود و اینهم درست نیست برای آنکه از پیش پیغمبران به از او بودند چون نوح عليه السلام و ابراهیم و موسی عليهما السلام.

(قَالَ رَبِّ اَنْتِ يَكُونُ لِي غُلَامٌ) زکریا عليه السلام گفت بار خدایا مرا چگونه پسری باشد (وَكَانَتْ اِمْرَاَتِي عَاقِرًا) و اهل من عاقر است نازاینده و من از پیری و علو سن از حد فرزند گذشته‌ام یعنی پشت من از آب خشک شده است. قتاده گفت مراد آنست که استخوانهای من از گوشت خشک شده یقال ملك عات اذا كان قاسی القلب، و عبدالله عباس خواند عسیاً و مجاوز الحد را درست دلی گویند عسیاً و عتیاً. حمزه و کسائی (۳) خواندند عتیاً و جثیاً و صلیاً و بکیاً بکسر اوایل این کلمات. و درشاذ یحیی و ثاب همچین خواند و اینان کسره برای مقاربت

(۱) این شبهه سفیهانه است زیرا که احکام شریعت موسی (ع) مطابق رأی ابوحنیفه و امثال او نبوده است و میراث بردن یا نبردن عصبه و حجب کردن دختر یا نکردن وی عصبه را خاص شریعت ما است و در مذهب اهل بیت عصبه اصلاً میراث نمیرسد با بودن فرزند دختر باشد یا پسر.

(۲) در کتب نزاری آمده است که چون نام وی را یحیی گذاشت کسان وی پرسیدند چگونه نام او را یحیی گذاشتی و حال آنکه در خاندان تو پیش از این کسی بدین اسم نبود. (۳) و حفص در غیر بکیا.

یاء اختیار کردند و اصل کلمه عَتُوْی و جَشُوْی بوده است علی وزن فعول فی جمع فاعل کساجد و سجد و راکع و رکوع . آنکه برای مجاوره یاء آخر و او را یاء کردند و در یاء ادغام کردند فصار عَتِیاً و جَشِیاً .

(قَالَ كَذَلِكَ) خدایتعالی گفت همچنین . یعنی همچنین که بینی . و گفتند همچنین که تو را بیافرید و تو هیچ نبودی چو آن خدای که از لاشیء شیء کند یعنی از ناموجود موجود کند و آنرا هیچ اصلی نه ، قادر باشد بر آنکه بر خلاف عادت از مردی پیروزی نازاینده فرزندی پدید آرد آنکه گفت (هُوَ عَلِيٌّ هَيْئًا) «هو» راجع باشد بر فرزند یا باخلق . آن بر من آسانست . (وَ قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ) و ترا بیافریدم پیش از این . کوفیان خواندند «خَلَقْنَاكَ» بر جمع علی سبیل التعظیم (وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا) ای موجوداً و تو شیء نبودی یعنی موجود نبودی و شیء اسمیست بر موجود و معدوم مشتمل اینجا بقرینه «خَلَقْتِكَ» حمل باید کردن بر موجود دون معدوم کانه قال وقد أوجدتك من قبل أي من قبل هذا ولم تك موجوداً .

(قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) زکریا گفت بار خدایا مرا آیتی و علامتی کن . خدایتعالی گفت آیت و علامت و دلالت تو آنست که تو بامر درمان سخن نتوانی گفتن سه روز بی آفتی و خرسی که بر زبانت باشد و ذلك قوله (سَوِيًّا) ای صحیحاً سلیمناً من غیر آفة و این قول عبدالله عباس است و مجاهد ، و نصب او بر حال بود من قوله (أَنْ لَا تَكَلَّمَ النَّاسُ) یعنی و أنت سلیم سوی مردم بر عادت بر در مسجد منتظر بودند تا او در بگشاید و نماز کنند با او .

او در بگشاد و از راه محراب برون آمد (فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ) اشارت کرد بایشان که تسبیح کنید با مداد و شبانگه یعنی نماز کنید . والسبحه الصلوة .

(يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ) در کلام محذوفی هست و آن آنست که فعل ذلك (وَ اتَّيْنَاهُ الْعُكْمَ صَبِيًّا) و ما او را حکمت دادیم و او کودک بود ، و نصب صبیاً بر حالت از مفعول ، و قيل آتیناه الفهم . و قيل النبوة و بنزدیک ما شاید که در حال صبی خدایتعالی پیغمبری دهد کسی را برای آنکه بکمال عقل تعلق ندارد و روا بود که خدای در حق پیغمبران بمعجز خرق عادت کند یحیی و عیسی را در حال کودکی پیغمبری دهد چو خرق عادت در حق پیغمبران بدیع نیست ، و روایت کردند که کودکانش را گفتند بیا تا بازی کنیم او گفت «ما للعب خلقنا» ما را نه برای بازی آفریده اند . و در خبر است که چندان بگریستی که گوشت از روی او بشدی و اصول اسنان او پیدا شدی پدر از آنکه مادام گریان بودی دلتنگ بودم میگفت بار خدایا از تو فرزندی خواستم تا مرا با و تسلی باشد مرا فرزندی دادی که درد دل منست گفت توا من ولی خواستی و

اولیاء من چنین باشند .

(وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا) اى رحمة من لدنا . اى و آتیناه رحمة عطفست على قوله «الحکم» عبدالله عباس گفت وحسن و قناده که «حنان» رحمت باشد مجاهد گفت تعطفاً عکرمه گفت محبة يقال حنانك وحنانیک قال امرؤ القیس :

وَ يَمْنَعُهَا بَنُو شَمَجَى بْنِ جَرِيمٍ مَعْبِزٌ لَهُمْ حَنَانُكَ ذَا الْحَنَانِ (۱)

و بیشتر بر منى استعمال کنند چنانکه لبيك وسعديك وحنانك قال طرفه :

أَبَا مُنْذِرٍ أَفْسَيْتَ فَاسْتَبَقِ بَعْضَنَا حَنَانَيْكَ بَعْضَ الشَّرِّ أَوْ نَمِنْ بَعْضِ (۲)
و تحنن اذ اترحم قال الحطيئة لعمر بن الخطاب :

تَحْنَنٌ عَلَيَّ هَذَاكَ الْمَلِيكُ فَإِنْ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالًا (۳)

ومنه الحنين الذى هو الشوق وحنين الناقة (وَ زَكَاةً) اى طاعة لله و ايزن قول عبدالله عباس است . حسن گفت مراد تزكیه است يعنى ما اوراتز كيه كرديم بحسن ثنا براو چنانکه شهود را تزكیه کنند . قيل زكوة اى طهارة و نماء و بركة (وَ كَانَ تَقِيًّا) و يحيى عليه السلام پرهيز كار بود . (وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ) و نيكو كار بود با پدر و مادر و البرّ و البارّ واحد (وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا) و مردى متكبر و عاصى نبود ، و عصى بر وزن فعيل است بناء مبالغه باشد بمعنى فاعل . (وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ) و سلام براو باد آن روز كه او را بزادند و آن روز كه بميرد و آن روز كه او از زنده کنند ، و نصب حياً بر حالست از مفعول و گروهى گفتند «و سلام عليه» معنى آتست كه سلامتست او از عبث شيطان و در وقت ولادت و اغراء و اغواى او در وقت بلوغ و آن روز كه بميرد از هول مطلع (۴) و آن روز كه او از زنده کنند از احوال قیامت و عذاب دوزخ . حسن بصرى گفت

(۱) بيت امرؤ القيس در شكایت است كه پس از حارث بن عمرو پادشاه عراق بمجاورت با بنى شمجى ابن جریم مجبور شد و آنان پست و لثيمند و غایت همشان آن است كه چند بز ببطاد دهند ، حنانك اه يعنى عطای تو است اين اى صاحب عطا و بخشش و از بعض نسخ يمنها نقل کردند بجای يمنها يعنى همان بزها را هم نمى . بخشند و بنوشمجى تيره اى بودند از قضاعه . و معيز مانند ماعز جماعتى از بزبان است .

(۲) خطاب بنعمان بن منذر است هنگامى كه با مر او عامل بحرين طرفه را حبس کرده بود و آخر بقتل رسانيد گويد اى ابا منذر همه را فانى كردى بعض ما را زنده گذار كه بعض شرها آسانتر است از بعض ديگر .

(۳) مهربانى كن با من خداوند ترا هدايت كند و در هر جائى مقالى سزاوار است .

(۴) بظاهر مراد از مردن رفتن جان است از تن نه مردن حنق الانف چون در روايات اسلام *

يك روز یحیی و عیسی بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را گفت شفیع من باش نزد خدای که تو از من بهتری برای آنکه سلام بر خود من کردم و سلام بر تو خدا کرد .

قوله (وَادُّرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ) و یاد کن ای محمد در کتاب قرآن مریم را و هی مریم بنت عمران بن ماثان (إِذِ انْتَبَذَتْ) ای اخذت نبذۀ ای ناحیۀ آنکه با کناره شد (مَكَانًا شَرْقِيًّا) جائی که متصل بود بجانب مشرق و گفتند جائی که آفتاب دمیده بود برای آنکه در فصل زمستان بودیقال جلس نبذۀ و نبذۀ . حسن بصری گفت ترسایان برای آن روی بمشرق کنند که مریم مکان شرقی گرفت، گفتند برای آن گوشه گرفت که غسل خواست کرد . عکرمه گفت مریم در مسجد بودی مادام تا ظاهره بودی چون حیاض شدی با خانه خاله رفتی اینوقت پاک شده بود گوشه گرفت تا غسل کند .

(فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا) گفتند پرده ای بست و این قول عبدالله عباس است مقاتل گفت در پس کوه شد و چون برهنه شد و غسل میکرد نگاه کرد جبرئیل را بر صورت بر نائی آمد نکودوی جمع موی دید با او در حجاب و ذلك قوله تعالی (فَأَرَّ سَلْنَا إِلْسِهَارُ وَحَنَا) ماروح خود را یعنی جبرئیل را با او فرستادیم (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) ممثل شداورا یعنی بر مثال آدمی تمام خلق، نکو صورت . برای آن بر صورت آدمی پیش او شد که اگر بصورت خود پیش او شدی او بر میدی از او و با او آرام نگرفتی ، و بعضی دگر گفتند مراد بروح عیسی است یعنی خلقنا منها عیسی . ما عیسی را با او فرستادیم یعنی عیسی را از او پدید آوردیم و بیافریدیم . و قول اول درست تر

* نصاری حضرت یحیی را کشتند و چون در قرآن ذکر قتل او نیست مؤلف هم در شرح آن چیزی نیاورده ولی مسلمانان و مسیحیان متفقند که چون وی مردم را بعمل بشریت و ترک فحشا و منکرات دعوت میکرد رئیس کشور یهودیه موسوم به هرودیس که از دست رومیان حکومت بنی اسرائیل بدو مفوض بود یحیی را بزندان افکند و یحیی وی را از مباشرت با زنی هیرودیا نام که بروی نامحرم بود منع میکرد و هیرودیس بفحشا اصرار داشت تا زن حیلۀ انگیخت و فرمان قتل یحیی را از هیرودیس گرفت و سر مطهر او را پس از کشتن در مجلس او آورد در طبقی و پیش او نهاد خداوند بدینعمل بر آنسان خشم گرفت و طیطوس را بر آنها مسلط کرد چنانکه در سوره بنی اسرائیل گذشت و در آن عهد عادات و رسوم رومیان در میان امت موسی (ع) رسوخ کرده و در احکام شریعت سست شده بودند و نصایح متدینان در آنها اثر نداشت و طالب کسی بودند ظاهر شود و دین حق را رواج دهد خداوند در همان زمان عیسی (ع) را فرستاد و دین او رومیان و اتباع آنها را تسخیر کرد و از این جهت قصه یحیی و عیسی (ع) بهم مربوط است .

است و بظاہر لایقتر. چون مریم علیہا السلام اورا بدید .

(قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ . إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا) پناہ باخدای می دہم از تو اگرتو پرهیز کاری . امیر المؤمنین علیہ السلام گفت دانست کہ پرهیز کار باشد کہ ازخدای بترسد . و گفتند تقی نام مردی بود در آن روز کار از جملہ مصلحان . گفت اگر تو طریق آن مرد داری من از تو پناہ باخدای میدہم . و گفتند تقی نام در آن روز کار مفسدی بود کہ بہ بناہای مردم فروشدی دنبال زنان داشتی اورا برعکس تقی خواندند ، گفت اگر تو آن مردی من پناہ باخدای می دہم از تو ، جبرئیل گفت (إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ) من رسول خدای توام (لِأَهْبَ لَكَ) لام تعلق دارد بہ محذوفی و المعنی جئتک أو أرسلنی إليك لأهب لك غلاماً زکیاً برای آن آمدہ ام تا تو را فرزندی بدہم پرهیز کار پارسا ، و ابو عمر و خواند « ليهب لك » یعنی تا خدا بدہد ترا و بر این قراءت محذوف أرسلنی الله إليك باشد .

مریم گفت (أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ) مرا چگونہ باشد فرزندی (وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) و دست هیچ آدمی بمن نارسیدہ (وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا) و من کار ناشایست نا کردہ ام ، و اصل المس اللمس بالید ، ثم جعل كناية عن الجماع ، و البغي الزانی من البغاء و هو الزناء قال الله تعالى « ولا تکرهوا فتياتکم علی البغاء » .

(قَالَ كَذَلِكَ) گفت جبرئیل همچین است یعنی چنین کہ بینی ، و گفتند همچنانکہ دیگر افعال غریب بدیع میکنم . (هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ) آن بر من آسانست و این سخن اگرچہ جبرئیل میگوید با مریم از آنجا کہ بارسالت خدا میگوید « علی » میگوید تا همچنانست کہ خدای تعالی میگوید (وَ لَنَجْمَلَهُ آيَةً) تا آنرا آیتی و علامتی کنیم برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از ما برایشان (وَ كَانَ أَمْرًا مَقْنُضِيًّا) و آن کاریست قضا کردہ و حکمت درو برفتہ . این مناظرہ ایست کہ میان مریم و جبرئیل علیہ السلام برفت .

(فَحَمَلَتْهُ) آنکہ جبرئیل پیراہن مریم بگرفت و باد در آستین او بدمید در او دو روایت است یکی آنکہ پیرهن بر مریم بود ، و یکی آنکہ پیرهن بر زمین نہادہ بود در حال مریم بار گرفت چون در پوشید (فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا) بجائی رفت دور از قومش . ، و ضمیر در هر دو جایگاہ در آیت راجع است با عیسی علیہ السلام و القصی البعید و الاقصی الأبعد و القصوی تأنیث الاقصی . کلبی گفت مریم را پسر عمی بود یوسف نام او را گفتند مریم آبستن است بیامد و بنگرید چنان دید خواست تا او را بکشد جبرئیل آمد بانگ بر او زد و گفت نگر تا اورا تعرض

چیزی که کسی نشناسد و نام نبرد. عکرمه و ضحاک و مجاهد گفتند حیضة ملقاة . ربیع گفت سقط باشد کودک که از شکم بیفتد. عطاء بن اَبی سلمه گفت که معنی آنست لیتنی لم اخلق کاشکی مرا نیافریده بودندی فرّاء گفت خرّقه باشد که زن حیض بیندازد آنرا و اصل اشتقاق آنست که ما گفتیم قال الشاعر أنشدا أبو عبیده :

أَتَجْعَلُنَا قِشْرَ الْكَتْلِيْبِ قِضَاعَةً وَ لَسْتُ بِنَسِي فِي مَعَدٍّ وَلَا دَخَلُ (۱)

(فنادیها مِنْ تَحْتِهَا) نافع و کسائی خواندند و حفص و ابو جعفر و شبیه « من تحتها »

بکسر میم و تاء بر حرف جر، و باقی قرّاء بفتح میم و نصب تحت « نادیا » نداء کرد او را از زیر آن درخت و یا آنکه زیر آن درخت بود و آن جبرئیل بود عَلَيْهِ السَّلَامُ و آنکه « من » خواند بفتح میم گفت عیسی بود که او را نداء کرد (أُلاّ تَحْزَنِي) نگر تا ندوه نداری که خدایتعالی در زیر تو سری کرد. جمله مفسران گفتند مراد جوی کوچک است و كذلك الجدول و الجعفر قال لبید :

فَتَوَسَّطَا عُرْضَ السَّرِيِّ فَصَدَّعَا مَسْجُورَةً مُتَجَاوِزاً قَتْلَامَهَا (۲)

و قال آخر :

سَلَّمٌ تَرَى الدَّالِي مِنبَهُ أَزْوَرَا إِذَا يَمُوبُ فِي السَّرِيِّ هَرَمَرَا (۳)

و گفتند برای آن جوی آب راسری خوانند لانه سری ای یجری فعلی باشد بمعنی فاعلو

حسن بصری گفت مراد بسری عیسی است عَلَيْهِ السَّلَامُ. و سری مرد صالح گزیده باشد، و آن فعلی باشد بمعنی مفعول من سراه إذا اختاره پس سری مختار باشد قال « سَدِيفُ السَّنَامِ سَرَّيْنَا صَابِغَهُ (۴) ای نختاره و قال :

(۱) آیا ما را از کلیب قضاعه شمردی با اینکه من در طائفه معدم نه مجهول و نه معیوب در نسب

و اگر تصحیف نباشد در بیت دلیل است بر آنکه در قضاعه طائفه ای بنام بنی کلیب بوده است و دخل کسی است که خود را بفظ از طائفه ای شمرد و از نسب آنها نباشد .

(۲) در وصف دو گور خر و نو ماده است که از میان جوی گذشتند و چشمه پر آب را شگفتند در حالی

که گیاه موسوم بقلام در آن بسیار بود.

(۳) سلم دلوی است که يك دسته داشته باشد و دالی صاحب دلو است یعنی دلوی که بینی صاحب آن

کج ایستاده چون از نهر آب برگرد صدا کند .

(۴) سدیف پیه کوهان است و سنام خود کوهان و صابغ شتر فربه و پر شیر .

إِنَّ السَّرِيَّ هُوَ السَّرِيُّ بِنَفْسِهِ وَابْنُ السَّرِيِّ إِذَا سَرَىٰ أَسْرَاهُمَا (۱)

و خدایتعالی در پیش مریم جوی آب روان کرد .

(وَهَزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ) و بیفشان این خرما «باء» زیادتست برای تاکید

آورد چنانکه «تنبت بالدهن» و کقول الشاعر :

بِوَادِ يَمَانٍ يُنْبِتُ الشَّتَّ صَدْرُهُ وَ أَسْفَلُهُ بِالْمَرْخِ وَ الشُّبَّهَانِ (۲)

('تساقط') اراد تتساقط جز که تاء فاعل را در سین ادغام کردند چنانکه بیان کردیم

از این جنس، و جزم او برای جواب امر است . و یعقوب و نضر و براء بن عازب و ابوحاتم و

حماد خواندند «یساقط» بالیاء ردّ آ علی الجذع . و حمزه و اعمش و ابو عبیده خواندند «تساقط»

بفتح تاء و قاف مخفف اکتفی باحدی التائین عن الاخری و آنکه ساقط بود تاء افتعال بود که

تاء مضارعه برای معنی مضارعة آمد . تا بیفتند بر تو رطب تازه کانه جنی من ساعته . جنی مجنی

باشد فعیل بمعنی مفعول میوه ای بچییده و الجنّاة و الجنّاة الثمرة قال :

'هَذَا جَنَائٌ وَ خِيَارُهُ فِيهِ إِذَا كَيْلٌ جَانِ يَدُهُ إِلَىٰ فِيهِ (۳)

و در نصب «رطباً جنياً» دو وجه گفتند . مبرّد گفت مفعول به است تقدیره هزّی رطباً جنياً

بجذع النخلة بر ایقول باء زیادت نباشد (۴) و متعلّق بود بمحذوفی ای رطباً جنياً کائناً بجذع

النخلة و ایقول سدید است تا باء از فایده بنشود و نباید گفتن که زیادتست ، و وجه دیگر آن

است که نصب او بر تمیز است و بمعنی در جای فاعل بود چنانکه طاب نفساً و صبّ عرقاً ای

طاب نفسه و صبّ عرقه ، ربیع بن خثیم گفت زادن زن را بهتر از خرما نیست ، و بیمار را بهتر

از غسل بنزدیک من ، برای آنکه خدایتعالی مریم را خرما داد و در غسل گفت اندر این شفا

(۱) مرد شریف آنستکه بخود شریف باشد و فرزند شریف اگر خودش هم شریف شود شرافتش

بیشتر است در میان هر دو چون هم موروث دارد و هم مکتسب .

(۲) در وادی یمانی که در بالای آن گیاه شت روئیده و در پائین آن درخت مرخ و شبهان اسامی

دو نوع درخت است .

(۳) این چیده من است و نیکوهای آن هم در آنست در وقتیکه هرچیننده دستش سوی دهانش

بود . مثلی معروف است و امیر المؤمنین (ع) در بیت المال بدان تمثّل فرمود اصل مثل آن است که جذیمه

در منزلی فرود آمد و فرمود دنبلان برچینند همه کس بچیدن رفتند و نیکوی آنرا می خوردند عمرو

ابن عدی که خواهر زاده او بود نیکوی آنرا نگاه میداشت و چون نزد جذیمه آمد این بیت بگفت .

(۴) مفسران در نصب رطباً جنیا دو وجه گفتند یکی آنکه مفعول به باشد برای هزی نه برای تساقط *

است مردمان را . عمرو بن میمون گفت زن چون دشوار زاید او را رطب باید داد . عایشه گفت از سنت آنستکه خرما بجایند و در دهن کودک نهند آن ساعت که بزاده باشد . رسول ﷺ همچنین کردی . اهل اشاره گفتند چون مریم را گفت « وهزی إلیک بجذع النخلة » گفت بار خدایا پیش از اینکه تندرست بودم ورنجور نبودم ورنج نفاس نبود بر من روزی بمن میرسانیدی بی آنکه مراسمی بایست کرد اکنون میفرمائی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد گفت بلی آنکه بخود بودی دلت بکلی بمن بود اکنون گوشه دلت بعیسی متعلق شد چون تو بعضی از دل در فرزند بستی ما روزی تو بگوشه درخت بستیم سعی کن تا بتورسد و شاعر این معنی خوش گفته :

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمَنِ فِي كُلِّ حَاجَةٍ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمَرْيَمَ
وَلَوْ شَاءَ أَنْ تَجْنِبِيهِ مِنْ غَيْرِ هَزْءٍ
وَلَا تَتَّزُكِنِ الْجِدِّ فِي شِدَّةِ الطَّلَبِ
وَهَزِي بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تَسْقُطِ الرَّطْبُ
جَنَّتَهُ وَالْكَيْنَ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ سَبَبٌ (۱)

و این معنی نیز پبارسی کسی گفته :

تا شاد شوی رسی بیارش

برخیز و فشان درخت خرما

خرما نفتاد در کنارش

کان مریم تا درخت نشاند

(فَكَلِي وَاشْرَبِي) آنکه جبرئیل او را گفت یا مریم از این خرما بخور و این آب

باز خور و چشم بعیسی روشن دار . و نصب او بر تمیز است نحو قوله « فان طبن لكم عن شيء منه نفساً » و در اصل او دو قول گفتند : یکی آنکه من القرء الذى هو البرد برای آنکه مردم دژم و دلتنگ را سخین العین گویند و عرب گوید آب چشم چون از خر می باشد سرد بود و چون از اندوه بود گرم بود ، و قولی دیگر آنستکه من القرار چشم در او بند و چشم با او دار يقال قررت به عیناً قررة ، و قررت فى المكان أقر قراراً (فَأَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا)

* و دیگر آنکه حال باشد یا تمیز بنا بر اول معنی این میشود که بجنبان رطب را که بر تنه درخت خرماست بجنبانیدن تنه درخت خرما را تا ببندازد رطب را بر تو و بنا بر دویم معنی این است که بجنبان تنه درخت را تا درخت خود بر تو بیفتد یعنی ثمره آن در حالتیکه رطب تازه است و آنرا تمیز هم توان گرفت و بر این وجه باء در بجذع النخلة زاید است زیرا که در حقیقت جذع مفعول هزی است و در وجه اول رطب مفعول هزی میباشد که باء ندارد و بجذع النخلة متعلق به هزی نیست تا باء زائد باشد بلکه متعلق بمحذوفی است .

(۱) بر خدای تو کل کن در هر حاجت و کوشش در طلب را رها مکن . نمی بینی که خداوند بر مریم

فرمود تنه درخت خرما را بجنبان تا بر تو رطب فرو افتد و اگر خدا می خواست بی جنبانیدن میوه

بچیند می چید و لکن برای هر چیز سببی مقرر است .

« فامّا ترین » شرط است و « ما » زیادت و این نون تأکید با این شرط آنکه باشد که ما با او بود چون ما نباشد نگویند این فعلن^۲ جز که گویند امانفعلن^۱ اگر بینی از آدمیان کسی را .

(فَقُولِي) بگو که من نذر کرده ام خدای را روزه . گفتند خدایتعالی اول او را گفت نذر کن روزه بر خود با من تا چون خبر دهی که نذر دارم در روزه سخت راست باشد ، و گفتند مراد بصوم صمتست و صوم صمت در شرع ایشان روا بود بل مستحب بود در شرع ما حرام است و حقتعالی این نذر برای آن فرمود تا مردم با او بسیار نگویند و رنج نمایند او را . گفت که من نذر کرده ام که با هیچ آدمی سخن نگویم که من روزه دارم ، اگر گویند چون روزه صمت داشت و نذر بفرمان خدای چگونه گفت او را « فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اَكْلَمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًا » و این کلام بسیار است نه روزه باین و کمتر از این تباه شدی؟ این مناقضه باشد . گوئیم از این چند جواب است : یکی آنکه او را رخصت دادند که اینقدر بگوید و اعلام کند ایشان را که روزه دار است بر سبیل نذر و آنچه جز این بود از کلام بر وی حرام بود . و جواب دیگر از این آنستکه او را فرمودند که این معنی با اشارت اعلام کن و بر مز و بیانش آنستکه گفت « فَاشارت اِلَيْهِ » آنکه این اشارت را بر توسع و مجاز قول خواند چون از او همان معنی و فایده حاصل میشد از فهم معنی که از قول . و جوابی دیگر از او آنستکه سخن با جبرئیل گفت یا بابعی ملائکه ، و اما نه بر سبیل مخاطبه با کسی برای این قید زد (فَلَنْ اَكْلَمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًا) نذر دارم که با هیچکس از انسی سخن نگویم امروز .

(فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ) کلبی گفت پسر عمش یوسف او را بر گرفت و با غاری برد چهل روز تا ایام نفاس بگذشت آنکه او را بر گرفت و با میان قومش برد از اینجا او را متهم بکردند بیوسف پیش از آنکه کار او روشن شود . « فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ » یعنی مریم عیسی را بر گرفت و با نزدیک قوم برد . و قوله « تَحْمِلُهٗ » در جای حال است از فاعل والتقدير حاملة له . در خبر است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راه با مادر سخن گفت و او را تسلی داد و گفت ابشری یا امّاه فانی عبدالله و مسیحه بشارت باد تو را ای مادر که من بنده خدایم و مسیح اویم چون مریم را دیدند با کودک دلتنگ شدند و بگریستند چو او از خانه نبوت بود پدران او صالحان بودند و او سخت نیکو سیرت بود از او بدیعتر آمد ایشان را آنحال ، گفتند با مریم (لَقَدْ جِئْتِ سَيْنًا قَرِيًّا) کاری بدیع غریب شکفت آوردی . و گفتند کاری منکر آوردی و گفتند فری قبیح باشد من الافراء و کسبیکه کاری عجب کند او را گویند انه لیفری الفری

و قال الراجز :

قَدْ أَطَعَمْتَنِي دَقْلًا حَوْلِيًّا مُسَوًّا مُدَوًّا حَجْرِيًّا
قَدْ كُنْتُ تَفْزِينَ بِهِ الْفِرِّيَّا (۱)

ای تعظیمینه و تکثرین وصفه .

(یا اُختَ 'هرون') ای خواهر هارون. در او چهار قول گفتند: قتاده و ابن زید و کعب گفتند و مغیره شعبه گفت از رسول ﷺ که هارون مردی بود صالح در بنی اسرائیل معروف بصالح صالحان را باو نسبت کردند سدی گفت نسبت با هارون کردند برادر موسی برای آنکه او از آنجا بود چنانکه گویند یا اُخا بنی تمیم و یا اُخا فلان. بعضی دگر گفتند مردی بود فاسق معروف بفسق او را باو نسبت کردند از آنکه گمان بردند که با او خطا کردند. ضحاک گفت هارون برادرش بود از مادر و پدر و بنی اسرائیل فرزندان را بنام پیغمبران بسیار نام نهادندی (ما كان أبوك امرأ سوء) پدرت مردی بد نبود و مادرت بی سامان کار (۲) نبود این زبان ملامت باو دراز کردند .

(فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ) عند آنحال مریم اشاره بعیسی کرد که از او پرسید ایشان گفتند این سخریه بتر است که از ما فسوس میدارد. گفتند (كَيْفَ نَكَلِّمُ) ما چگونه سخن گوئیم با آنکه او کودکی است در گهواره . و در «کان» سه قول گفتند : یکی آنکه زیادتست و التقدير من هو صبي في المهد؟ و مثله قوله «كنتم خير امة» والمعنى أتم خير امة وقولهم إن كنت صدیقی وصلتی. و قول الشاعر : « عَلَى كَانِ الْمُسَوِّمَةِ الْعِرَابِ » (۳)

ای علی المسومه العراب. و قول الفرزدق :

فَكَيْفَ إِذَا رَأَيْتَ دِيَارَ قَوْمِي وَ جِيرَانِ لَنَا كَانُوا كِرَامِ (۴)
و گفته اند کان بمعنی صار است چنانکه شاعر گفته :

(۱) دقل خرماى بد و زبونست یعنی بمن خورانید خرماى بد و زبون يك سال مانده كرم افتاده از

مال حجر. ای زن بسیار در وصف این خوراك ستایش از حد بدر بردی .

(۲) بی سامان کارکنایه است از زن فاحشه .

(۳) این بیت گذشت مصرع اولش «جیاد بنی ابی بکر تساموا» اسبان اولاد ابی بکر فرونی یاقند

برشتران عربی داغ نهاده .

(۴) چگونه بود حال من هنگامی که دیدم سراهای قوم خود را و همسایگان بزرگوار که داشتیم.

أَجْرَتْ إِلَيْهِ 'حَرَّة' أَرْحَبِيَّةٌ وَوَقَدْ كَانَ لَوْنُ اللَّيْلِ مِثْلَ الْأَرَنْدِ ج (۱)
 مبرّد گفت کان تامه است بمعنی حدث و وجد . و نصب «صیباً» بر حال است. قتاده گفت
 گهواره کنار مادرش بود ، سدی گفت سنگها بر گرفته بودند تا مریم را سنگسار کنند چون
 عیسی بسخن درآمد گفتند هذا امر عظیم این کاری بزرگ است . گفتند چون مریم اشاره بعیسی
 کرد یعنی که اینحال از او پرسید گفتند من أنت یا غلام ؟ تو کیستی ای غلام روی از ایشان
 بگردانیدز کریا بیامد و گفت بگوا گر تورا دستوری داده اند که سخن گوئی تا تو کیستی .

گفت (إِنْ سَى عَبْدُ اللَّهِ) من بنده خدایم . اهل اشاره گفتند اول سخن که بزبان عیسی
 برفت اقرار بعبودیت بود تارد* باشد بر ترسایان که الهیت او گفتند ، و گفتند او پسر خداست تعالی
 علواً کبیراً . همچنین امیر المؤمنین علیه السلام چون دانست که جماعتی غلاة لعاین الله علیهم در حق او
 آن گویند که لایق نبود مدام میگفتی «انا عبدالله و اخو رسوله» تارد* باشد برایشان و نقش نگین
 این ساخت : «سبحان من فخری بآنی له عبد» سبحان آنخدائی که همه فخر علی آنست که بنده
 اوست . و در کلام اوست «کفی لی فخراً أن اكون لك عبداً ، و کفی لی عزاً أن تکون لی رباً»
 مرا فخر آن بس که بنده توام و مرا عز آن بس که خدا و ندمنی ، در آنکه گفت «انا عبدالله و اخو
 رسوله لایقولها بعدی إلا کذاب» جواب دو گروه داد غال مفرط و ناصب مقصر . گفت من بنده
 خدایم تارد باشد بر غالبان مفرط که افراط کنند و از حد خود ببرند او را . و در آنکه گفت «اخو
 رسوله» رد کرد بر ناصبیان مقصر که او را بیایه خود نگفتند گفت من برادرم و پایه برادری از پایه
 خلافت برتر باشد برای آن گفت انا عبدالله که تا او بود جز خدای را بندگی نکرد و روی جز
 پیش خدای بر زمین نهاد و بت نپرستید و شرک نیاورد . ایمان آورد لاعن کفر ، و هر که جز او بود
 ایمان از پس کفر آورد چنانکه عیسی را پیش از بلوغ بوقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد که
 «إنی عبدالله» و کمال فضل دادند که بار نبوت را با صغرسن تحمل کرد که (وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا)
 و او را دستوری دادند تا تنز کیه خود کرد که :

(وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ) مرا مبارک کرد هر کجا باشم و شرح حال خود
 را داد که (وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا) مرا بنماز و زکوة وصیت کرد
 تا زنده باشم او را پیش از او ان بلوغ نه بحسب عادت بل بخرق عادت کمال عقل داد تا رسول او
 را دعوت کرد و محل اوقابل دعوت رسول آمد پیش از وقت بلوغ باسلام درآمد و دیگران را بوقت

(۱) ارندج چرم سیاه است و در بعض کتب شعر را نسبت بزهر بن ای سلمی داده اند گوید پنهان

ممدوح بر دم نافه نجیب و گرامی از ناحیه ارحب در وقتیکه رنگ شب سیاه بود مانند چرم ارندج .

و پس از وقت بتیغ باسلام در آوردند ، و آنکه بقدم اختیار بطوع باسلام در نیامد بتیغ دهم از سراو بر آورد؛ بازش دستوری دادند تا تزکیه خود بکرد که

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا صَبِيًّا مَا بَلَّغْتُ أَوْ إِنْ حُلِمِي

پیش از آنکه بحلم رسانیدند او را قدم او بر اهل اسلام چنان مبارك بود که بمقدم او همه سر در قدم نهادند . او سابق بود و دیگران لاحق بودند باز که بوصایت نمازوز کوة رسید این وصایت او را کردند و جز او را کردند ، بعضی هیچ دو نکردند و بعضی یکی کردند و یکی نکردند و بعضی که هر دو کردند بدو وقت کردند و از دور دولت آدم تا بوقت منقرض عالم جز او نبود که میان این هر دو جمع کرد در یکجای و در یکحال که «يُوتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

آنکه با آنکه عیسی این بگفت تا ترسایان افراط نکنند گفت «آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً» تا بآخر آیت تا جهودان تفریط نکنند هر دو آنچه از خبث سریرت و اساعت سیرت ایشان بود بکردند . ترسایان گفتند المسیح ابن الله این غلو بکردند و جهودان گفتند هو ابن یوسف النجار ، همچنین امیر المؤمنین عليه السلام با آنکه در این معنی اطناب کرد و بکرات و تارات از این تبری کردهم غالبان غلو رها نکردند و افراط . وهم ناصبیا در تقصیر تقصیر نکردند ، ایشان گفتند خود خدای اوست ، و اینان گفتند امام هم نیست و باین رها نکردند تا گفتند ایمانش بموقع قبول نیست چو ایمانش در حال صبی بود . و ایمان کودکان را موقعی نباشد . عیسی یکساعته پیغمبری را شاید و از او مقبول است . علی بنه سالگی یابد و ازده سالگی بر اختلاف روایات قبول تکلیف را نشاید بعد دعوت رسول ، و دگر این طعن بر رسول بیشتر است برای آنکه رسول باحوال او عالمتر بود اگر دانست که او اهل دعوت نیست و او را دعوت کرد تابان (۱) بر او باشد ، نه آنکه امیر المؤمنین از حال مستشعر باشد رسول نبود ، بل رسول عليه السلام همچنین بود تا میگوید «لولا أن أشفق أن تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في المسيح ابن مريم لقلت اليوم فيك ، قال لا تمر بملاء من امتي إلا أخذوا التراب من تحت قدميك يستشفون به» گفت اگر نه آنستی که من میترسم که گروهی از امت من در تو آن گویند که ترسایان گفتند در عیسی بن مريم ، در تو مقاتلی گفتم و گفتاری که بهیچ گروه از امت من گذر نکردی الا خاک قدمت بر گرفتندی و در چشم کشیدندی و بآن طلب شفا کردند . قوله «آتانی الکتاب» در او

(۱) تابان بمعنی تاوان است . یعنی اگر رسول (ص) علی وع را دعوت کرد با آنکه میدانست قابل

دعوت نیست عیب این عمل و تاوان برعهده رسول است چون معقول نیست که امیر المؤمنین چیزی را بداند و رسول نداند .

دو قول گفتند یکی آنکه در آنحال که این میگفت خدای تعالی وحی کرد با او و او را پیغمبری داد و آن سخن گفتن پیش از وقت معجز او بود و این ظاهر قرآنست و مذهب ما اینست، و اینقول حسن بصری و عکرمه و اختیار جباثی است. و قول دیگر آنست که سیو تینی الکتاب و سیجعلنی نبیاً مرا کتاب خواهد داد و مرا پیغمبر خواهد کردن. لفظ ماضی است و مراد مستقبل چنانکه «و نادى أصحاب الجنة» «و نادى أصحاب الاعراف» ای سینادی. و آن معجز مریم را بود برای براءت ساحت او و این نیز روا باشد و بمذهب مالایق است در آنکه معجز جز پیغمبران را روا باشد که بود. ابن الاخشاد گفت این مقدمه معجز ارهاص و ترشیح او بود و در آن خلاف کردند که عیسی در اینوقت چند گاهه بود. کلبی گفت چهل روزه، و باقی مفسران گفتند یکساعته بود و اصل نبی از نبوت باشد و آن رفعت بود فعلیل بمعنی مفعول. و از نبأ نیست که خبر باشد لقوله صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لاتهمزوا باسمی» نام من بهمزه مگوئید تا از نبوت باشد و از نبأ نباشد «وجعلنی مبارکاً» و مرا مبارک کرد و اصل برکت من بروك البعیر باشد و هو الثبات «اینما کنت» هر کجا باشم، و همچنین بود و هر کجا بودی بیماران و أصحاب آفات و عاهات بر او آمدندی اودعا کردی خدای شفا دادی. و اگر جائی قحطی بودی و باران نیامدی ببرکت قدم او باران آمدی و خصب و خیر پیدا شدی و اوصانی بالصلوة و الزکوة، وصیت کرد مرا و مراد تأکید امر است یعنی مرا امر کرد امری مؤکد بنماز و زکوة و اصل زکوة نمو و زیادت و پاکی و طهارت بود، و در شرع این افعال مخصوص آنستکه ما از شرع میشناسیم مراد در آیت نماز و زکوة شرعی است «مادمت حیا» مادام تا زنده باشم، این را ماء آمد خوانندای مدة حیوتی.

(وَ بَرَّآ بِوَالِدَتِي) تقدیر آنستکه و اوصانی أن اكون برآ بوالدتی و نیز مرا فرموده است که با مادرم نیکوئی کنم و طاعت او دارم و رضای او جویم. (وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا) مرا جباری متجبر نکرد. و معنی جعل علی أحد وجهین باشد، إما معنی آن باشد که با من الطافی کرد و خواهد کرد که من عند آن اختیار جبریت و شقاوت نکنم، و إما بر معنی تسمیه و حکم یعنی مرا جبار و شقی نخواند و حکم نکرد بر جبریت و شقاوت من.

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ) و سلام بر من باد از خدای تعالی و این بر سبیل دعا باشد، اللهم سلم علی فی هذه الاحوال. (يَوْمَ وُلِدْتُ) آن روز که مرا بزادند و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا زنده کنند و بز انگیزند، و نصب «حیاً» بر حالست از مفعول. این تا باینجا حکایت کلام عیسی است صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت در حال طفولیت بر سبیل معجزه. و گفتند عیسی صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال صبی هم گفت که خدای تعالی

از او حکایت کرد ، و نیز سخن نگفت تا بوقت عبادت ، و روایت کرده اند از رسول ﷺ که او گفت پنج کس سخن گفتند پیش از وقت گویائی : شاهد یوسف «و شهد شاهد من اهلها» و کودک مشاطه دختر فرعون ، و عیسی ﷺ ، و صاحب جریح ، و فرزند آن زن که اصحاب الاخدود او را بسوختند . اما حدیث گواه یوسف و قصه او در سوره یوسف برفت ، و حدیث عیسی آنستکه گفتیم . اما حدیث ماشطه دختر فرعون آنستکه سعید جبر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند بوئی شنیدم خوش که از آن خوشتر بوئی نشنیده بودم (۱) گفتم ای جبرئیل این چه بوی است ؟ گفت بوی ماشطه دختر فرعون است که او زنی مؤمنه بود و ایمان پنهان داشتی یک روز سر دختر فرعون شانه میکرد شانه از دستش بیفتاد او دست فراز کرد و گفت بسم الله و شانه برگرفت دختر فرعون گفت پدر مرا خواستی گفت نه خدای خود را و خدای تورا و خدای پدرت را خواستم . گفت پدر مرا بگویم ؟ گفت هر چه خواهی میگوی ، پدر را بگفت ، او را بخواند ، فرعون گفت خدای تو کیست ؟ گفت رب السموات و الارض خدای آسمان و زمین . فرعون بفرمود تا حوضی از مس بیاوردند و آتشی عظیم بر افروختند و فرزندان او را بیاوردند و یک یک را پیش او در آن آتش میانداختند تا آخرین فرزند و آن کودک بود شیر خواره آواز داد و گفت اصبری یا ماه فانا علی الحق ، ای مادر صبر کن که ما بر حقیق ادرا در آتش افکندند و مادر را از پس او ، این بوی سوختن ایشانست . و اما حدیث صاحب جریح : ابو رافع روایت کند از ابوهریره از رسول ﷺ که مردی عابد بود در صومعه او را جریح گفتند مادرش روزی بیامد تا بر او سلام کند او آواز داد و گفت یا جریح او نماز میکرد با خویشتن اندیشه کرد و گفت اختیار صلاتی علی امتی نماز را اختیار کنم بر مادرم نماز را نبرید و جواب نداد ، برفت دگر باره باز آمد هم در نماز بود جواب نداد ، مادر دلتنگ شد گفت فرزند بامن حدیث نمیگوید و جواب من نمیدهد بار خدایا او را از این دنیا مبر تا زنان ناپارسای این شهر در روی نگرند . و بنزدیک دیر او شبانی بود گوسفند چرانیدی و بادیر او شدی بشب ، زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد روزی این شبان از صومعه بزییر آمد و با آن زن فساد کرد زن آبستن شد چون او را گفتند این کودک کراست گفت صاحب این

(۱) اهل علم دانند که بوی وهره موجودی عرض یا جوهر که در این عالم موجود شود در عالم دیگر باقی است و محشور گردد چنانکه اهل آن عالم الی الابد آنرا در یابند اگر چه بوی باشد و خوشی و ناخوشی بوی تابع حقیقت آن عالم است چه بسا چیزها که مردم این عالم از آن نفرت کنند و آنجا مرغوب باشد مانند بوی دهان روزه دار که در حدیث وارد است نزد خدای به از بوی مشک باشد و مردم کافر محشور شوند بصورتی زشت که خوگو بوزینه نزد آنان بسیار زیبا نمایند .

صومعه را ست مردم از شهر بیرون آمدند و صومعه او ویران کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند چون بمحله زن ناپارسا رسید ایشان بنظاره بیرون آمدند و در او نگریدند ایشان را دید دانست که دعای مادر باورسیده بخندید مردم گفتند این مرد زانیست که بخندید نبینی که بهیچ جا نخندید جز بمحله زوانی . چون او را پیش پادشاه بردند و این حدیث کردند او گفت کجاست این غلام که بر من حوالت میکنید آن کودک را بیاوردند او گفت یا غلام من أبوك؟ پدرت کیست بزبان فصیح گفت فلان الراعی فلان مرد شبانست مردم تعجب کردند و فرو ماندند و خدایتعالی براءت ساحت او پیدا کرد مردم گفتند دستور باشد تا ما دیر تو از زر و سیم بسازیم گفت نخواهم همچنانکه بود با جایگاه کنید باز همچنانکه بود با جایگاه کردند و او با صومعه شد و بعبادت مشغول گشت ، و اما کودک اصحاب الاخدود قصه او در جای خود بیاید إن شاء الله تعالی .

قوله تعالی (ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) این عیسی پسر مریم است (قَوْلَ الْحَقِّ) مرفوع است بخبر مبتداء محذوف ای هو قول الحق . یعنی ذلك الذی قصصنا علیك من قصة عیسی قول الحق ، وقیل قوله «قول الحق» در این دو وجه باشد یعنی آنچه من بر تو انزله کردم از حدیث عیسی قولی درست است ، و گفتند قول عیسی قولی حق و درست است ، و وجهی دیگر آنستکه این خبر جمله اول است خبر از عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، والتقدير ذلك عیسی بن مریم کلمة الحق که از نامهای عیسی یکی کلمه است والحق هو الله عز وجل و این وجهی نیکو است ، و نیز روا بود که قول الحق بدل اشتمالی بود چنانچه أعجبنی زید قوله ای قول زید أعجبنی . ای ذلك قول عیسی بن مریم قول الحق ، وعاصم وابن عامر و یعقوب خواندند قول الحق بنصب لام علی المصدر یعنی قال قول الحق و در قراءت عبدالله آمده است قال الحق بمعنی قول الحق والقول والقال والقیل لغات كالفاب والغیب والذام والذیم (الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ) آنکه در او شك میکنند والامتراء المصدر والمرية الاسم .

(ما كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَاكِلٍ) آنکه نفی کرد از خویشتن آنکه او فرزند گیرد گفت نباشد خدای را ، یعنی محال است در حق او ، اتخاذ فرزند نه بر حقیقت ولادت و نه بر طریق تبیی چو هیچ دو بر خدایتعالی روا نیست و «ما» نفی است و «من» مؤ کدا و (سُبْحَانَهُ) منزه است او (إِذَا قُضِيَ أَمْرًا) چون کاری قضا کند و حکم کند و خواهد تا بیاشد بر او متعذر نبود و مثال او در تأتی و نفی تعذر چنان بود که یکی از شما گوید کن مراد او بیاشد بی رنجی که باورسد و این بر طریق تشبیه گفت ، و بعضی دیگر گفتند این حقیقت است و خدایتعالی چون خواهد که چیزی آفریند گوید کن تا عند آن در وجود آید و فرشتگان را در آن لطف بود

و بدانند که هیچ فعل براو متعذر نیست .

(وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ) ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند ان الله بفتح همزه و باقی قراء بکسر همزه . فتح را چهار وجه است: ابو عمرو گفت عطف است علی قضی إذا قضی امرأ و قضی ان الله ربی و ربکم . و وجه دوم اوصانی ان الله ربی و ربکم . سیم فراء گفت و ذلك ان الله ربی و ربکم (۱) و عامل دراو «فاعبدوه» باشد، و آنانکه بکسر خواندند کلامی مستأنف خواندند و قوت این قراءت ابی است «ان الله ربی» بی واو . و وجهی دیگر آنستکه عطف بود علی قوله «إني عبد الله» و خدایتعالی خدای من و شماست او را پرستید . آنکه گفت (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) یعنی اعتقاد بستن که او خداوند جهانیاست و او را همتا و نیاز نیست در عبادت و عبادت او واجب است از آنجا که مستحق عبادت اوست این جمله راه راست است .

قوله (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ) جمع حزب . جماعات از میان ایشان خلاف افتاد فاختلّفوا فیما بینهم فی عیسی و در عیسی خلاف کردند قومی ترسایان گفتند او خداست و آن یعقوبیان بودند ، و قومی گفتند پسر خداست و آن نسطوریان بودند، و گروهی ثالث ثلثة و آن اسراییلیان بودند، (۲) و قومی گفتند دروغ زنی بود که او را پدری پیدا نبود و آن جهودان بودند، و گروهی گفتند بنده خدای و پیغمبر خدای بود و آن مسلمانان بودند، آنکه گفت (قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) وای بر کافران از حضور روزی عظیم یعنی روز قیامت .

(أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ) یعنی چه بینا و چه شنوایانند چه نیکو می بینند و چه نیکو می شنوند یعنی در دنیا که سرای تکلیف بود از دیدن و شنیدن کور و کر بودند از آنکه نظر نکردند و حق نشناختند و علم باو حاصل نکردند . امروز که علم ضروری است و آنچه خبر بود عیان است و آنچه گمان بود یقین است چه نیکو می بینند و چه نیکو می شنوند و این بنای تعجب است و متضمن معنی تهدید و وعید است (يَوْمَ يَا تَوَنُّنَا) نصب است بر طرف من قوله «أسمع بهم و أبصر» چو نیک بینند و شنوند آن روز که بما آیند یعنی روز قیامت (لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و لکن کافران امروز در ضلال و گمراهی انداز شناختن حق در دار دنیا برای آنکه بدلیل و نظر میباید شناخت و ایشان نظر نمیکنند . قوله تعالی .

(۱) در عبارت سقطی است و معنی این است که سیم فراء گفت و ذلك ان الله ربی و ربکم معطوف است بر و ذلك عیسی بن مریم، چهارم آنکه عامل در او «فاعبدوه» باشد بتقدیر لام جاره یعنی لان الله ربی و ربکم فاعبدوه . (۲) مقصود از این جمله واضح نیست .

وَأَنْذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۱) إِنَّا

و بترسان ایشانرا روز حسرت را چون گذشته باشد کار و آنها در بیخبری اند و آنها نمیگردند بتحقیق ما

نَحْنُ نَزِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۲) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ

میراث بریم زمین را و آنرا که بر آنست و بسوی ما بازگشته شوند و یاد کن در کتاب ابراهیم را

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۳) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ

بتحقیق او بود راستگوی پیغمبر چون گفت مر پدرش را ای پدر چرا میپرستی آنچه را نمیشنود و نمی بیند

وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي

و نه بی نیاز کند ترا چیزی را ای پدر بتحقیق من بدرستی که آمد مرا از دانش آنچه نیامد ترا پس پیروی کن مرا

أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۵) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۶)

راه نمایم ترا براه راست ای پدر میپرست دیو را بتحقیق شیطان بود مر خدایا نافرمان

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۷) قَالَ

ای پدر بتحقیق میترسم که برسد تو را شکنجه از خداوند پس باشی مر دیو را دوستار گفت

أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمْنَاكَ وَاهْجُرْنَاكَ مَلِيًّا (۴۸)

آیا روگردانی تو از خدایان من ای ابراهیم هر آینه اگر بس نکنی هر آینه سنکسار کنیم ترا و دور باش مر آمدنی دراز

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۹) وَاعْتَزِلْكُمْ

گفت سلام بر تو زود آمد مرزش خواهی برای تو پروردگام را بتحقیق او هست بمن مهربان و کناره میگیرم از شما

وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادُّعِهِ رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۵۰)

و آنچه میخوانید از غیر خدا و میخوانم پروردگام را شاید که نباشم بدعای پروردگام بدبخت

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا

پس چون کناره گرفت آنها را و آنچه میپرستند از غیر خدا بخشیدیم مر او را اسحاق را و یعقوب را و همه را

جَعَلْنَا نَبِيًّا (۵۱) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۲)

گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم مر آنها را از رحمت ما و گردانیدیم برای آنها زبان راستی بلند مرتبه

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۳) وَنَادَيْنَاهُ مِنْ

و یاد آور در کتاب موسی را بتحقیق او بود خالص شده و بود فرستاده پیغمبر و ندا کردیم او را از

جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۴) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۵)

سمت طور ایمن و نزدیک گردانیدیم او را از گوینده و بخشیدیم مراورا از رحمت ما برادر او هرون را پیغمبر و اذکُرُ فِي الْكِتَابِ اِسْمَعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۶) و كان يَأْمُرُ و یاد آور در کتاب اسمعیل را بتحقیق او بود راست وعده و بود فرستاده پیغمبر و بود امر میکرد

أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۷) و اذکُرُ فِي الْكِتَابِ اِذْرِيسَ اِنَّهُ اهل خود را بنماز و زکوة و بود نزد پروردگار خود پسندیده و یاد آور در کتاب ادریس را بتحقیق او

كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا (۵۸) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۹) اُولَئِكَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ بود راستگو پیغمبر و بالا بردیم او را جایگاه بلند آنکروه آنانند که نعمت بخشید خدا بر آنها

مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرَاهِيمَ وَاِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ از پیغمبران از اولاد آدم و از آنانکه برداشتم با نوح و از اولاد ابراهیم و یعقوب و از آنانکه

هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا اِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۶۰)

هدایت کردیم و برگزیدیم چون خوانده شد بر آنها آیات پروردگار برو افتادند سجده کننده و گریان

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۶۱)

پس جا نشین شد از بعد آنها جا نشینی که ضایع کردند نماز را و پیروی کردند خواهشها را پس زود برسند تباہی را

اِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۲)

مگر کسیکه توبه کرد و گروید و کرد کار شایسته پس آنکروه در آیند بهشت را و نه ستم کرده شوند چیزی را

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۳) لَا يَسْمَعُونَ

بهشت های با اقامت که وعده کرده خداوند بندگان را بنهان بتحقیق باشد وعده او آینده نمیشنوند

فِيهَا لَغْوًا اِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۴) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ

در آن بیهوده را مگر سلام را و مر آنها را روزی آنها در آن صبح و شام اینست بهشت آنچه نیکه میراث دهیم

مِنَ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۵) وَ مَا نَنْزَلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِينَا

از بندگان خود آنرا که باشد پرهیزکار و نه فرو آریم مگر با امر پروردگارتو او راست آنچه پیش روی ما

وَ مَا خَلَقْنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۶) رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا

و آنچه عقب ما و آنچه میان اینست و نیست پروردگارتو فراموشکار پروردگار آسمانها و زمین و آنچه

يَنْهَاهُمَا فَأَعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۷)

میان آنها است پس بپرست او را و شکبیا شو برای پرستیدن او آیامیدانی او را همانم .

قوله تعالی (وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ) حقتعالی در این آیه خطاب کرد بارسول ﷺ و گفت بترسان این کافران را و اعلام کن از حدیث روز حسرت یعنی روز قیامت و شاید و عقوبات آن . و گفته اند که آن روز را برای آن روز حسرت خواند که هیچ مؤمن و کافر و بر و فاجر نباشد که این روز حسرت نخورد ، کافر و عاصی گوید چرا معصیت کردم ، و مؤمن و مطیع گوید طاعت چرا بیشتر نکردم . و ممکن که اصل او از یکی باشد ازدو چیز که حسراست و حسر کشف باشد یعنی این روز کشف کنند آنچه پوشیده باشد براو از احوال و احوال عند آن حسرت و پشیمانی خورد نظیر « یوم تبلی السرائر » و نیز حسر آن باشد که شتر را بدان برند تا حسر شود و از رفتن باز ماند و این غایت کار باشد یعنی کار ایشان بر فروماندگی و درماندگی حاصل شود (إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ) چون کار باز گذارند و محل « از » نصب است بر ظرف (وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ) «واو» حال راست و ایشان در غفلت و بنا کامی باشند (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) اینخبر است که میدهد از احوال ایشان در مستقبل ، و آنکه ایشان ایمان نیارند و بر کفر میرند و اهل دوزخ بدوزخ بروند . و هم فی غفلة من الدنيا و ایشان از دنیا غافل باشند . اعمش روایت کرد از ابوصالح از ابوسعید خدری که رسول گفت روز قیامت مرگ را بیارند کانه کبش املح پنداری گوسفند سیاه و سفید است و از میان بهشت و دوزخ بدارند و اهل بهشت و دوزخ را گویند این را میشناسید گویند پنداری این مرگ است (۱) بفرمایند تا او را بکشند ، و ندا کنند «یا اهل الجنة خلود لکم فلاموت ابدأ و یا اهل النار خلود لکم فلاموت ابدأ» ای اهل بهشت جاویدانی است شما را که هرگز بآن مرگ نباشد ، ای اهل دوزخ

(۱) این گونه الهام و علم ضروری در عالم رؤیا هم برای انسان اتفاق میافتد کسی را می بیند و یقین دارد امیر المؤمنین «ع» یا یکی از ائمه «ع» است با آنکه آنها را ندیده و نشناخته و این جا هم مرگ بصورت گوسفند هجسم میشود و آنرا می شناسند چون نزدیکترین چیز به مرگ در نظر انسان گوسفند است که همیشه کشته گوسفند پیش نظر او است و هر گاه تمثل معانی و اعمال بصورت مناسب آن تحقق یابد صورتی مناسبتر از صورت گوسفند برای مرگ نخواهد بود و اینکه گفتیم بظاهر روایت مطابق تراست از آن دو تاویل که مؤلف در آن خواهد کرد چون پیغمبر فرمود خود مردم آن گوسفند را میشناسند که مرگست و بنا بر تاویل مؤلف مرگ چیز دیگر است و گوسفند چیز دیگر و یکی تشبیه بدیگر شده است مثل آنکه از تو پرسند فلان چه شد تو چراغی را بدم خاموش کنی یعنی مرد .

جاویدانی است شمارا که هرگز با آن مرگ نباشد. آنکه رسول ﷺ این آیت بخواند دو اندر هم یوم الحسرة از قضی الامر (ای ذبح الموت) وهم فی غفلة، و اشارت کرد بدست فرادنی (۱) و ایشان از دنیا غافل باشند مقاتل گفتی اگر نه آنستی که خدایتعالی قضا کرده است از تخلید اهل دوزخ و تعمیر ایشان در دوزخ عند اینحال چون آن بدیدندی از غم و حسرت بمردندی. اما حدیث ذبح مرگ علی أحد وجهین باشد: ۱) ما رسول ﷺ بر طریق تمثیل گفت (۲) و اما خدای تعالی این فرماید بر طریق تمثیل در قیامت (۳) یعنی چنان انگارید که این کبش املح مرگست چون او را کشتند طمع نیست کس را در آنکه بمیرد و بمرگ از آنچه در اوست برهد این خبر بر این تأویل باشد. قوله تعالی (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْيِي الْمَوْتَىٰ) آنکه گفت بر طریق وعظ و تذکیر که زمین را و هر چه بر زمین است بمیراث برگیریم از آنجا که جمله اهل زمین بمیرند و هیچکس زنده نماند که بمیراث ایشان از من اولیتر باشند، پس میراث ایشان بطریق اول مرا باشد که همه بندگان و پرستاران (۴) من اند آزاد کرده، و نا کرده، آنرا که آزاد کرده ام بر طریق و لاء مرا باشد و آنرا که آزاد نکرده ام ایشان و مال ایشان مرا اند و برای آن میراث خواند این را که صورت میراث دارد برای آنکه میراث انتقال ملک باشد بغیری پس از وفات مالکش (وَالسَّيِّئَاتُ يُرْجَعُونَ) و ایشان را با ما آرند تا جزای اعمال ایشان بدیم بروفق عملشان.

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ) آنکه با رسول ﷺ خطاب کرد و گفت یا عه یسار کن در این کتاب قرآن حدیث ابراهیم را که او پیغمبری راستگو بود، و معنی ذکر اینجا تلاوت قصه است یعنی برایشان خوان و قصه برایشان بگو در این کتاب قرآن، و کتاب بمعنی مکتوبست کالحساب بمعنی المحسوب. ابراهیم بن تارخ بن ناحور، و صدیق بناء مبالغه باشد ای کثیر الصدق تا همه گفت او صدق باشد و كذلك الخمیر والسکیر إذا کان من عادة السکر و شرب الخمر.

(۱) دست فرابردن یعنی دست را نزدیک چیزی بردن و دست فرادنی بردن یعنی سوی دنیا بردن.

(۲) مقصود مؤلف آنستکه حقیقه گوسفندی نمیکشند در روز قیامت چون روز قیامت روزی نیست که جاندار بکشتن بمیرد بلکه این بر طریق تمثیل فرمود و تشبیه یعنی مرگ را از میان بردارند و نباشد چنانکه گوسفند ذبح شده دیگر نیست.

(۳) یعنی در حقیقت گوسفند میکشند اما این گوسفند نه مرگ است بلکه حیوانی است و پس از کشته شدن خداوند گوید همچنانکه این گوسفند نابود شد مرگ هم نابود شود این دو وجه هر دو مرضی مؤلف است

(۴) پرستار ترجمه کنیز است.

(إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ) چون گفت پدرش را یعنی آزر را . مخالفان گفتند ابراهیم پسر آزر بود و آزر لقب بود او را و نامش تارح و بالحاء والخاء روایت است و بنزدیک ما پدرش نبود. عمش بود، و در بعضی اخبار ما هست که جدش بود من قبل الام . و او بت پرست و بت گر بود .

و بنزدیک ما پدران پیغمبران هیچ کافر نباشند لما فيه من التنفير والنقص لهم ولقوله **عَلَّمَ** «لم يزل يتعلمني الله من الاصلاح الطاهرين الى الارحام الطاهرات» و کافر را وصف نکنند بطهارت و لقوله تعالی «و تَقَبَّلَكَ فِي السَّاجِدِينَ» بر طریق منت و تعداد نعمت و آنکه عم را پدر خوانند عرب و عجم ظاهر است و بر این فصلی مستقصی برفت در سورة الانعام. (يَا أَبَتِ) در این تاء خلاف کردند بعضی گفتند برای مبالغه آورد کالعلامة والنسابة، و بعضی دیگر گفتند بدل یاء اضافه است که بیفکنند و کسره رها کردند تا بدل بود از او آنکه چون بر او وقف کنند همچنان بر تاء بماند و هاء نشود برای این بقاء ممدود بنویسند تشبیهاً بالتاء الاصلیه، و زجاج گفت روا باشد که در حال وقف هاء کنند که گویند یا اَبُه قیاساً علی التاءات الزایده (لَمْ تَعْبُدْ) چرا پرستی جمادی را که نشنود و نبیند و از تو هیچ غنا و کفاف نکند ؟ و این بر سیل تقبیح صورت ایشان میگوید و تسفیه احلام آنانکه روادارند تاجماد را پرستند .

(يَا أَبَتِ) ای پدر من (إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ) مرا از علم آن نصیب است و مرا آن دادند و آن بمن آمده است که بتو نیامد از علم بخدای تعالی و صفات او توحید و عدل او و علم بثواب و عقاب (فَاتَّبِعْنِي) پس پیروی کن مرا تا من ترا هدایت کنم براه راست «وسوی» فعیل باشد از سوا .

(يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ) ای پدر من مپرست شیطان را و او بت میپرستید ولیکن چون باغواء و اغراء شیطان بود گفت شیطان را میپرستید که شیطان همیشه در خدا عاصی بوده است . و عَصِي فعیل باشد من العصیان و این بناء مبالغه است .

(يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ) ای پدر من من میترسم . فرء گفت این خوف بمعنی علمست اینجا کقوله تعالی «و خَشِينَا أَنْ يَرَهُمَا» ای علمنا و خوف از باب ظن باشد چنانکه بیان کردیم در چند جای ولكن للمقاربة بينهما علم را خوف خوانند، که عذابى بتورسد از خدای که یارشیطانی ، و معنی آنستکه هر که چنین کنی یارشیطان باشی یعنی هر گاه که شیطان را پرستی یارشیطان باشی برایتقول (فَتَكُونُ) منصوب باشد علی جواب النهی بالفاء ، و تقدیر آنکه لا تعبد الشيطان

فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ووجهی دیگر در معنی آیت آنستکه من میترسم که عذابی بتو رسد از خدای تعالی از باب خذلان و تخلیه که یار شیطان باشی و این بر طریق عقوبت بود و بر این وجه عطف بود علی «یمسک» و گفتند معنی آنستکه ترا ولایت شیطان لازم شود برای آنکه او را پرستی و این معنی قول اول است. و گفتند معنی آنست فتکون هو کولا الی الشیطان. که آنکه تورا با شیطان گذارند و این بر هر دو وجه که گفتیم راست باشد هم بر عبادت شیطان هم برسیدن عذاب از رحمن.

(قال) گفت یعنی آزر (أرأغبُ أنْتَ عَنْ آلِهِتِي) تو رغبت مینمائی از خدایان من یقال رغبت عنه خالف فيه. یعنی ترا نمیباید و بر کار تو ساخته نیست (لئن لم تنته) اگر از این مقاتلت باز نیائی و از این گفتار باز نایستی (لأرُجنتك) سنگسار کنم تورا. و این قول حسن است، سدی و ابن جریر و ضحاک گفتند قذف کنیم تورا و دشنام دهیم تورا و مساوی تو گوئیم و گفتند تورا از خویشتن دور بیندازیم (وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا) و اگر باز نخواهی ایستادن از بر من برو از من بیبرمدتی و روزگاری دراز، فراء گفت اشتقاق او من الملاوة است یقول العرب كنت عنده ملاوة و ملاوة و ملاوة و ملاوة ای دهر، ایقال تَمَلَّيْتَهُ أَي عَشْت مَعَهُ مَلَاوَةً قال: لَو تَمَلَّيْتَهُمْ عَشِيرَتَهُمْ لَا قِتْنَاءَ الْعِزِّ أَوْ وَ لَدُوا (۱)

و اینقول سعید جبیر است، و سدی و عبدالله عباس و قتاده و عطیه و ضحاک گفتند ملیا ای سویاً سلیمان از بر من برو و سلامت بی آزاری تا تورا نباید زدن و جراحت کردن و هو من قولم فلان ملی بهذا الامر اذا كان قویاً علیه مضطعاً به.

(قال) گفت یعنی ابراهیم (سَلَامٌ عَلَيْكَ) گفتند معنی آنستکه سلامت باد ترا بحق ابوة و تربیت و گفتند بر سبیل وداع گفت که در حال وداع بایکدیگر سلام کنند ودعا سلامت کنند یکدیگر را و گفتند جواب آن گفت که او گفت «لئن لم تنته لارجمنك» تا این را کار بسته باشد که خدا گفت: «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» بجواب سفاهت سفیهان حلیمان سلام گویند تا سلامت یابند (سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي) در او چند قول گفتند: یکی آنکه در معنی مشروط است اگر چه بصورت مطلق است و تقدیر آنستکه إن ترک عبادة الاوثان و آمنت بالله. آمرزش خواهم برای تو اگر ایمان آری بخدای و بت پرستیدن رها کنی. قولی دیگر آنستکه بر اصل عقل گفت که از روی عقل عفو کفار نیکو است و در شرع او قطعی نبود علی عقاب

(۱) ای گاش خاندان و خویشان با ایشان مدتی معاشرت کرده بودند تا عزت می یافتند یا ایشان

فرزندی آورده بودند.

الکفار قطعاً و چون این مجوز باشد استغفار نیکو باشد برای کافران . و وجهی دگر آنکه پدر او را وعده داد در سر که ایمان خواهم آورد چنانکه در سوره التوبة گفت «وما کان استغفاراً ابراهیم لایبه إلا عن موعده- الآیه» (إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا) که خدای تعالی همیشه بمن لطیف و مهربان بوده است و الحفاوة البر واللفافه يقال حفى بفلان يحفى حفاوة و يحفى به حفا و أحفى بالمسئلة إذا بالغ فيه ، و این نیز هم از مهربانی باشد .

(وَأَعْتَزْتُ لَكُمْ) اینهمه حکایت حدیث ابراهیم است گفت دور شوم از شما و از این بتان که بدون خدای میخوانید و من خدای خود را خوانم که مستحق عبادت و پرستش است که من دانم که بخواندن او بد بخت نشوم چنانکه شما بخواندن اصنام بد بختید ، و گفتند شقی نباشند بدعای او برای آنکه مرا اجابت کند و نومید نکند .

(فَلَمَّا اعْتَزَلْتُمْ) چون از ایشان دور شد و بیرید ، مقاتل گفت ایشان را بکوهی رها کرد و او به بیت المقدس شد (وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و آنچه بدون خدای میپرستیدند از اصنام «ما» موصوله است و محل او نصب است عطفاً علی «هم» (وَهَبْنَا لَهُ) این جواب ما است یعنی چون از ایشان اعتزال کرد بدادیم او را در آن هجرت إسحاق و پس إسحاق یعقوب (وَكَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا) و هر یکی را إسحاق و یعقوب پیغمبر کردیم .

(وَ وَهَبْنَا لَهُمْ) و بدادیم ایشان را از رحمت ما و انواع نعمت ما ، و گفتند برحمت نبوت خواست و قوله «أهم يقسمون رحمة ربك» کلبی گفت مال و فرزندان خواست (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) عبدالله عباس گفت و حسن که ثناء نیکو خواست از اهل هر ملتی که جمله ملل از جهودان و ترسایان و گبرکان و مسلمانان ایشان را نیک گویند ، و يقول العرب جاءني لسان فلان أي رسالته بخیر أوشر ، و اینجا برای او بخصوص آمد بخیر که صدق با او مقرون کرد ، و آنجا که قرینه خلاف این باشد بر قرینه حمل کنند و آنجا که مطلق بر عموم قال الشاعر :

إنتي أتتني لسان لا أسرها
من علو لا عجب منها ولا سخر
جاءت مرجة قد كنت أهدرها
لو كان ينفعني الإشفاق والحدار (۱)

و گفتند معنی آنست که ما ایشان را پیغمبر کردیم بزبان صدق و علو خدای تعالی را

ثنا گفتند :

(۱) بمن رسید خبری از علو نام جامی است که از آن خشنود نشدم عجب نکردم و شوخی نکردم خبری است در زبانها افتاده و من از آن میترسیدم و احتراز میکردم اگر ترس و حذر مرا سود می داد .

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى) و نیز یاد کن و قصه باز گوی ای محمد در این کتاب قرآن موسی را (إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا) که او مردی بود با اخلاص در عبادت از زیا دور . کوفیان خواندند مگر ابوبکر «مخلصاً» بفتح لام یعنی مختاراً للنبوة بر گزیده برای پیغمبری ، و روا بود که معنی مخلص معصوم باشد یعنی خالص کرد او را از معاصی بالطف (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) و او پیغمبری بود فرستاده بخلقان از قبل خدای تعالی و بلندقدر و بزرگ مرتبه بود . ما او را ندا کردیم از جانب راست کوه طور و آن کوهیست میان مصر و مدین و ندا آن بود که گفت «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» آنکه با او سخن گفت و این در شب آدینه بود (وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا) ما او را بحضورت خود نزدیک گردانیم تا کلام ما بشنود . عبدالله عباس گفت او را بحجاب اعلی نزدیک گردانید تا صریح قلم که بر لوح محفوظ میرفت و مینوشت بشنید و گفتند معنی آنستکه محل او از ما محل بنده بود که خداوند در منزلت کرامت بخود نزدیک کند و نجی فعل است بمعنی مفاعله کالاکیل والجلیس والندیم . یعنی مناجی ما بود و با ما راز گفت و ما با او ، و نصب او برحالت ازمفعول .

(وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا) و ما بدادیم او را از رحمت و فضل خود برادرش هارون او نیز پیغمبر بود . و نصب او هم برحالت چون او از مادرخواست فی قوله «واجعل لی وزیراً من اهلی» و وزیر مرا از اهل من کن هارون را که برادر من است .

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ) و یاد کن در کتاب قرآن اسمعیل را (إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ) که او راست وعده بود چون وعده دادی انجام کردی و خلاف نکردی . گفتند مردی او را گفت در بعضی مواضع اینجا باش تا من با نزدیک تو آیم یکسال آنجا مقام کرد تا او باز آمد اینقول کلبی است . مقاتل گفت سه روز مقام کرد (وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) و پیغمبری بلند منزلت بود .

(وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ) ای قومه و او قوم خود را بنماز و زکوة فرمودی . و در قراءت عبدالله مسعود «و قومه» است و اهل او خواص او باشد از قرابات (وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا) و بنزدیک خدای پسندیده بود و اصل مرضی مرضوی بوده است و او را یاه کردند و ضمّه را کسره آنکه در یاه ادغام کردند .

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ) إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) و او را جای بلند رفیع بکردیم و بر جای بلند بردیم گفتند بهشت خواست . ضحاک گفت بر آسمان ششم است . مالك بن صعصعه گفت رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند

ادریس را بر آسمان چهارم دیدم. و سبب بردن او با آسمان عبدالله عباس گفت و کعب احبار و علماء سیر که سبب آن بود که ادریس روزی میرفت در گرمای آفتاب رنجور شد گفت بار خدایا من یکروز در آفتاب و گرمای آن طاقت نمیآورم آن فرشته که حامل آفتاب است که بیکروز پانصد ساله راه می رود اثر او باو نزدیکست ثقل و گرمای آفتاب بر او چگونه باشد بار خدایا سبک گردان بر او و گرمایش از او بردار و آن فرشته برد گر روز [یافت] از راحت خفت و استراحت حرارت چیزی [که] معهود نبود او را، گفت بار خدایا این چیست که من این راحت ندیده ام هرگز خدایتعالی گفت بنده من ادریس ترا دعا کرد من اجابت کردم گفت بار خدایا چه بلند همت بنده ایست و رحیم و مشفق! مرا دستوری باشد تا بروم و او را به بینم و او را سلام کنم و شکر این نعمت بگزارم خدایتعالی دستوری داد او را بیامد و ادریس را سلام کرد و پرسید و بر او بنشست و ادریس از او چیزها پرسید آنکه او را گفت اگر هیچ ممکن باشد که ملك الموت را بینی بگو تا در اجل من تأخیری کند تا من در شکر و عبادت خدای بیفزایم او گفت این معنی بدست ملك الموت نباشد ولیکن من بگویم تا هر چه ممکن باشد که او میکند از کرامت و تخفیف در حق تو بجای آرد، آنکه این فرشته او را بر گرفت و با آسمان دنیا برد عند مطلع الشمس آنجا که آفتاب بر آید و او را آنجا بنهاد و او بنزدیک ملك الموت رفت و گفت بحاجتی آمده ام بر تو گفت آنچه بدست من بود مبذولست گفت مرا دوستی است او را ادریس گویند اگر ممکن باشد در اجل او تأخیری کنی تا او در عبادت بیفزاید. گفت این بمن تعلق ندارد اما تو انم کرد که وقت وفات و اجل او ترا بگویم تا او را معلوم کنی تا او مستعد باشد و کار خود ساخته دارد آنکه دیوان آجال بر گرفت و در او نگرید گفت نام بنده ای که گفتمی همانا در این عمرها نمیرد گفت چگونه؟ گفت برای آنکه نوشته است که این بنده ای بنزدیک مطلع آفتاب میرد و او خدای داند که کی آنجا رسد گفت او را بنزدیک مطلع آفتاب رها کردم او گفت اگر چنین است اجل او در آمده همانا که تو با نزدیک او شوی او مرده باشد فرشته باز آمد ادریس را مرده یافت از خدای درخواست تا او را زنده کرد و با آسمان برد فذلك قوله «ورفعناه مکانا علیا» و هب منبه گفت هر روز چندان عبادت از ادریس با آسمان میبردند که از جمله اهل زمین فرشتگان از آن عجب بماندند و ملك الموت آرزوی دیدار او خواست از خدای در خواست که تا او را زیارت کند خدایتعالی او را دستوری داد بنزدیک او آمد بصورت آدمی و بر او سلام کرد و با او مصاحبت کرد و ادریس صائم الدهر بودی چون وقت افطار بود طعام پیش آوردند او طعام نخورد سه شب همچنین بود ادریس را منکر آمد گفت مرا بگوی تا کیستی

گفت من ملك الموتم (۱) از خدای دستوری خواستم تا مرا با تو صحبت دهد دستوری داد مرا گفت اکنون چون ترا با من صحبت افتاد مرا بتو حاجتی است گفت چیست آن گفت قبض روح من کن خدایتعالی وحی کرد با او که قبض روح او کن ملك الموت جان او بر گرفت خدای تعالی او را زنده کرد پس از یکساعت ملك الموت گفت چرا قبض روح خواستی و فائده در او چه بود گفت تا سختی مرگ بچشیده [آماده] باشم آنرا، آنگه گفت مرا آرزوی دیگر هست و آن آنست که مرا با آسمان بری تا آسمان بنگرم خدایتعالی دستوری داد ملك الموت او را بر گرفت و با آسمان برد و در آسمانها بگردانید تا او بدید و او را بدر دوزخ برد گفت بفرمای تا در دوزخ بگشایند گفت تا بگشادند و او در رفت و بنگرید آنگه بیرون آمد و گفت مرا بهشت بر تا بهشت بنگرم او را بهشت برد در بزد بگشادند و او در بهشت میگردید چون با آنجا رسید که جای او بود بنشست گفت تا ساعتی بر آسایم چون ساعتی بنشست ملك الموت او را گفت برخیز تا تورا بمقر خود برم او گفت من نمیآیم تو برو که اینجا موافق است مرا . فتحا كما إلى الله بحکومت بخدایتعالی رفتند خدایتعالی گفت رها کن او را که اگر بلیات و محن و تکلیف دنیا مقاسات بایست کردن کرد و اگر مرگ بایست چشیدن چشید و اگر احیاء و اعادت بایست دیدن دید و اگر بر دوزخ بایست گذر کردن کرد و اگر در بهشت بر جای خود بایست رسیدن رسید، او را رها کن که او بر جای خود نشسته است فذلك قوله «و رفعا مکانا علیا» .

(أَوَلَيْكَ) اینان یعنی این پیغمبران که ذکر ایشان بر رفت (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) آنانند که خدایتعالی نعمت کرد بر ایشان (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران (مِنَ ذُرِّيَةِ آدَمَ) از فرزندان آدم «من» اول تبیین است و دوم تبعیض (وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) و از آنانکه ایشانرا بر گرفتیم با نوح در کشتی (وَمِنَ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ) و از فرزندان ابراهیم و یعقوب (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا) و از آنانکه ما ایشانرا هدایت دادیم باسلام یعنی بیان و الطاف (وَاجْتَبَيْنَا) و ایشانرا برگزیدیم (إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ) چون برایشان خوانند آیات خدا (خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا) بروی در آیند سجده کنان و گریه کنند گان ، «سجده» جمع ساجد باشد و «بکی» جمع باکی باشد واصل او بکوی بوده است چنانکه گفتیم و نصب هر دو بر حال است . گفتند آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب آمد عبدالله سلام و قوم او .

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) باز ماندند پس ایشان باز ماند گانی بد. يقال فلان خلف

(۱) دوروایت مخالف یکدیگر را مؤلف بی ترجیح از عرائس نقل کرده است چون معلوم نیست صحیح

کدامست و دانستن این امور واجب نیست.

صدق من ابیه و خلف سوء نیک را خَلْف و بد را خَلْف قال :

ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي أَكْثَانِهِمْ وَ بَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجِدْلِ الْأَجْرَبِ (۱)
 و خلف خلاف قدّام باشد و خلف سخن بد باشد و فی المثل «سکت ألقا و نطق خلفاً» و فرّاء و
 زجاج گفتند این فرق از جهت لفظ نیست و هر دو یکی باشد جز که فرق بقرینه دانند نبینی که
 گویند خلف صدق و خلف سوء و در آیت گفت (أَضَاعُوا الصَّلَاةَ) نماز را ضایع کردند
 (وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ) و بدنبال شهوتها رفتند. گفتند مراد جهودانند که از فرزندان پیغمبران
 بودند نسب بایشان داشتند ولیکن سیرت ایشان نداشتند. مجاهد و قتاده گفتند در این امت اند
 «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» یعنی نمازهای فریضه رها کردند. عبدالله مسعود و قاسم بن مخیمره و ابراهیم
 گفتند إضاعة الصلوة تأخیرش باشد از وقت خود. قره بن خالد گفت یکی از جمله رعای
 ضحاک نماز دیگر را تأخیر کرد تا نزدیک بود که آفتاب فرو شود ضحاک این آیت بر خواند و
 گفت اگر کسی نماز خود رها کند بر من بهتر باشد از آنکس که ضایع کند «واتبعوا الشهوات»
 مقاتل گفت آنانند که نکاح خواهر پدري روادارند و حلال گویند. کلبی گفت مراد لذاتست و
 شرب خمر. مجاهد گفت این آنکه باشد که قیامت نزدیک رسد و صالحان امت تجر بروند تا جاهلان
 بزنا و لواط مشغول شوند. ابوسعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که او این بخواند و گفت
 اینان پس از شصت سال باشند از هجرت. و امیر المؤمنین علی ﷺ گفت این آنگاه باشد که بناها
 بلند بکنند و آشیان منظور نشینند و جامهای مشهور پوشند. و هب گفت فخلف من بعدهم خلف
 شرّ ابون للقهوات، لعابون بالكعبات (۲) ر کتابون للشهوات، متبعون للذات، تارکون للجمعات
 مضیعون للصلوات. کعب گفت در آخر زمان گروهی پدید آیند تازیانها بدست گرفته بمانند
 دنبالهای گاوان، مردمان را بآن زنند، آنکه این آیت بخواند (فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا)
 ایشان غی بینند و غی ضد رشد باشد یعنی ایشان راشد نباشند و «غی» خبیت و نومیدی بود
 یعنی از ثواب ابرار نومید باشند. عبدالله مسعود گفت غی نام جوئی است در دوزخ. عبدالله عباس
 گفت غی نام وادئی است در دوزخ اهل دوزخ از گرمای آن پناه با خدای میدهند آن وادی
 برای زانی مصر است، و شارب خمر مدمن، و آکل ربا که نزول نکنند از آن، و آنانکه در
 مادر و پدر عاق باشند، و گواه دروغ، و زنی که فرزند دیگری بر شوهر بندد که نه آن او باشد

(۱) رفتند آنها که در سایه حمایت آنها توان زندگی کرد و ماندم در میان جماعتی که مانند

پوست جربناک اند نه میتوان از تن بیرون کرد و یا بر آزار آن شکیبائی داشت.

(۲) قهوه شراب مسکراست و کعب مهره نرد.

و عطا گفت غی نام وادی است که در او بجای آب خون وریم باشد. وهب گفت جوئیست در دوزخ که از آن دورتر نیست و طعمش خبیث؟ کعب گفت وادئی است در دوزخ که از آن دورتر نیست بقعر و سخت تر نیست بگرما در او چاهی است آنرا بهیم خوانند هر که که آتش دوزخ بمیرد خدایتعالی میفرماید تا در آن وادی بگشایند تا آتش دوزخ باو تیز شود. ضحاک گفت غیاً ای خسراً ناً زیان بینند. و گفت عذاباً .

(«إِلاَّ مَنْ تَابَ») الا آنکس که توبه کند از کفر و عمل صالح کند و ایمان آرد که ایشان را ببهشت برند و از ثواب مستحق ایشان چیزی بازنگیرند و نقصان نکنند. آنکه گفت : (جَنَّاتٍ عَدْنٍ) بهشتهای مقام و این بدل جنت است. و برای آن بلفظ جمع گفت که هر مؤمنی را از آن بستانی باشد و بیان کردیم که اصل او من الجن و هو الستر. بستانی که از بسیاری درخت زمین را بپوشد و عدن اقامت بود من قولهم: عدن بالمقام إذا أقام به که خدایتعالی وعده داده است بندگان را بغیب یعنی ندیده اند ایشان و گفتند یعنی بقیامت (إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا) گفتند وعده بمعنی موعود است ، و مأتی بمعنی مفعول من قولهم أتيت الامر اذا فعلته ، و معنی آن باشد که آنچه او بآن وعده داد کرده باشد یعنی وعده او نقد باشد، و گفتند مأتی که مفعول است بمعنی آنستکه فاعل باشد ، یعنی وعده آینده باشد . یعنی لامحاله بباشد، و قال الاعشى :

« وَ سَاعِيْتُ مَعْصِيًا عَلَيْهَا وَ شَاتَهَا » (۱)

أی عاصياً. و این بیت باین شهادت معتمد نیست و چون اندیشه کنند معصی بر جای خود است و گروهی اهل معنی گفتند ایتیان از آن فعلهاست که فاعل و مفعول در او راست باشد یقال : أتيت علی خمسين سنة و أتت علی خمسون سنة و مثله البلوغ و الادراك . یقال : بلغت الکبر و بلغنی الکبر بر این قاعده فرق نباشد میان آتی و مأتی .

(لا یسمعون فیها لغواً) در آن بهشتها نشنوند سخن لغوی فائده («إِلاَّ سَلاماً») استثناء منقطع است المعنی لیکن سلام شنوند و تحیت از یکدیگر و از خدایتعالی فی قوله «سلام قولاً من رب رحیم» زجاج گفت معنی آنستکه کلامی نشنوند که ایشان را در اثم افکند بل کلامی شنوند که ایشان را بسلامت رساند (وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) و روزی ایشان میرسد بامداد و شبانگاه . یعنی باوقاتی معین مقدر بر تقدیر بامداد و شبانگاه برای آنکه در بهشت شب نباشد و روز که آفتاب بر آید و فرو شود . و یحیی بن ابی کثیر گفت عرب

(۱) مصرع اول این است «ومثلک خود بادن قذلبتها» یعنی چه بسیار زن جوان فربه مانند تو که در جستجوی او شدم و با او زنا کردم بر رغم بدگویان و سخن چینیان .

در روز گسار خود هر کس را که چاشت بخوردی و شام بودی بنزدیک او گفتندی متنعّم است خدایتعالی برای این گفت «بکرة وعشیا» ولیدین مسلم گفت زهیر بن عَهر راپرسیدم از این آیت گفت در بهشت شب و روز نباشد بل مقدار شب حجاب فرو گذارند و بمقدار روز حجاب بردارند ، و گفت برای این گفت که اکل بر این وجه سلامت باشد .

(تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) که آن بهشت است اینکه ما بمیراث میدهیم از بندگان ما بآنکه پرهیزگار باشد و برای آن لغت میراث گفت که خدای تعالی علی ماجاء فی الاخبار برای هر بنده مکلف جائی معین کرده است در بهشت و دوزخ، چون مرد ایمان آورد و اختیار طاعت کند آنجای او بکافران دهند و چون کفر آورد و معصیت کند او را بدوزخ برند ، و جای بر طریق میراث بمؤمنان و متقیان دهند و این وجهی لطیفست .

(وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ) عبدالله عباس و ربیع و ضحاک و مجاهد و ابراهیم گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ جبرئیل را گفت چرا بیش از اینکه می آئی نیائی بر من. او این آیه آورد که ماجز بفرمان خدایتعالی فرو نیائیم . مجاهد گفت جبرئیل روزی چند باز ایستاد و بنزد رسول نمی آمد چون پیامد رسول ﷺ گفت «ما حبسك عنا» تورا چه باز داشت از ما؟ گفت چگونه آیم و در قوم تو کسان هستند که ناخن نمیگیرند و سبلت نمی پیرایند و مساوک نمیکنند و این آیت فرود آمد « و ما ننزل الا بامر ربك » عکرمه گفت و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند این آنکه بود که جهودان رسول را پرسیدند از حدیث أصحاب الکهنف ، و ذوالقرنین ، و روح او گفت ساخبر کم غداً ولم یقل إن شاء الله فردا شمارا خبر دهم و بمشیت استثنا نکرد جبرئیل چند روز نیامد ، عکرمه گفت چهل روز ، مجاهد گفت دوازده روز تا مشرکان گفتند رب عَهر و دعه و قلاه . آنکه چون جبرئیل آمد رسول ﷺ گفت ای برادر کجائی که مرا آرزوی دیدار تو سخت شد؟ گفت یا رسول الله ما بندگان ما موریم جز بفرمان کاری نتوانیم کرد آنکه که گویند برو برویم چون گویند مرو مرو و این آیت آورد « و ما ننزل الا بامر ربك » مافرو دنیائیم جز بفرمان خدای تو . قوله (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا) او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست در او چند قول گفتند : مقاتل گفت آنچه پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس گذاشتیم از دنیا (وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ) و آنچه میان هر دو است و آن زمان بود که از میان دو تفخه باشد و آن چهل سال بود . بعضی دیگر گفتند معنی آنستکه ابتدا خلقت ما از او است و آجال ما را نهایت باو است و ما بین ذلك ، و آنچه میان آنست از عمر دنیا و بعضی دگر گفتند « ما بین ایدینا » ما بقی من الدنيا آنچه از دنیا مانده « و ما خلفنا » و آنچه باز

پس گذاشتیم «وما بین ذلك» آنچه میانست از مدت عمر ما و گفتند «ما بین ایدینا» من الثواب والعقاب «وما خلفنا» ماضی من اعمارنا «وما بین ذلك» ما نحن فيه إلى يوم القيمة . و بعضی دیگر گفتند «ما بین ایدینا» قبل خلقنا پیش از آنکه ما را آفرید «وما خلفنا» بعد آن یمیتنا پس از آنکه ما را بمیراند «وما بین ذلك» آنچه در اوئیم از زندگی ما . بعضی دیگر گفتند «ما بین ایدینا» آنچه در پیش ماست از آسمان تا بزمین چون فرود آئیم «وما خلفنا» آسمان چون از او فرود آمده باشیم «وما بین ذلك» ما بین السماء والارض و آنچه میان آسمان و زمین است، یعنی اینجمله خدای راست و مقدور اوست و بامر و فرمان او است (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) خدای تو فراموش کار نبوده است هرگز اگر خواستی که وحی فرستد در این مدت بفرستادی که نسیان بر او روانیست.

(رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) بدل «ربك» است، و روای بود که خبر مبتدای محذوف بود ای هورب السموات والارض او خدای آسمانها و زمین است که هر دو ملك ملك اوست (فَاَعْبُدْهُ) اورا پرست و بر عبادت او صبر کن و خود را بر آن برغم خود جبر کن (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) اورا نامی دانی . عبدالله عباس گفت یعنی مثلی و عدلی . کلبی گفت معنی آنست که کسی را دانی که او را الله خواندند جز او را ، و حقیقت آنکه که کس را دانی که استحقاق عبادت دارد بآنکه قادر باشد بر آنکه او قادر است اراصول نعم ، قوله تعالى :

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۸) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا

و میگوید آدمی آیا چون میمیرم هر آینه بدر آیم زنده آیا و نه یاد آورد آدمیزاد که ما

خَلَقْتَنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۹) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ

آفریدیم او را از پیش و نبود چیزی پس سوگند پیروردگارتو برانگیزیم آنها را با شیاطین پس

لَنُخْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۷۰) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَهْلًا أَشَدُّ عَلَى

در آوریم آنها را دور جهنم بزناو آمده پس بیرون آریم از هر گروهی هر کدام سخت ترند بر پروردگار

الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۷۱) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۲) وَ إِن مِنْكُمْ

بخشنده از سر کشی پس هر آینه ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بآن از درآمدن و نیست از شما

إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۳) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ

مکرواردشونده است باشد بر پروردگارتو واجب حکم شده پس میرهائیم آنها را که ترسیدند و واگذاریم

الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۴) وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ
ستمکاران را در آن بزانو آمده و چون خوانده شود بر آنها آیت‌های ما روشن گفتند آن‌ها که کافر شدند مر آنها را

آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۵) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ
گرویدند کدام دو فرقه بهترند از جایگاه و نیکوترند از نشیمنگاه و چند هلاک کردیم پیش از آنها از

قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِعْيًا (۷۶) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ
اهل زمان آنها نیکوترند از اثاث و شکل بگو هر که باشد در گمراهی پس مهلت دهد مر او را خدا

مَدَدًا (۷۷) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ
مهلت دادنی تا چون دیدند آنچه وعده شوند یا شکنجه را یا دستگاه پس آگاه شوند کیست آن بدتر از

مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا (۷۸) وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى (۷۹) وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
جایگاه و سست تر از سپاه و میافزاید خدا آن‌ها که هدایت شدند هدایت را و باقیات شایسته

خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا (۸۰) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ
بهتر است نزد خدا از ثواب و بهتر از بازگشت آیا پس دیدی آنرا که کافر شد با آیت‌های ما و گفت داده شوم

مَالًا وَ وَلَدًا (۸۱) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۲) كَلَّا سَنَكْتُبُ
مالی و فرزندی را آگاه شد نهان را یا گرفت نزد خدا و ندبخشنده عهدی را نه چنین است زود مینویسیم

مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدَدًا (۸۳) وَ نَزَّهَتْهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا فَرْدًا (۸۴)
آنچه را میگوید و دراز میکشیم او را از شکنجه دراز کشیدنی و میراث دهیم او را آنچه میگوید و آید نزد ما تنها

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۵) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ
و گرفتند از غیر خدا خدایانی تا باشند مر آنها را عزتی نه چنین است زود کافر شوند ببنده گی آنها و باشند

عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۶) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۷) فَلَا تَعْجَلْ
بر آنها ضد آیا ندیدی که ما فرستادیم شیاطین را بر کافران که حرکت دهند آنها را حرکتی پس شتاب ممکن

عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۸) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَ فِدًّا (۸۹)
بر آنها جز این نیست شماریم برای آنها شمار کردنی روزیکه برانگیزیم پرهیزکاران را بسوی خدا سواروارد شده

وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۹۰) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ
و میرانیم گنهکاران را بسوی جهنم تشنه نتوانند شفاعت را مگر آنکه فرا گرفت نزد پروردگار

عَبْدًا (۹۱) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۹۱) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۹۲) تَكَادُ السَّمَوَاتُ

عهدی را گفتند گرفت خداوند فرزندی را بتحقیق آوردید چیزی را بد نزدیکست آسمانها

يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۳) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا

بشکافتند از آن و شق شود زمین و فروریزد کوهها فروریختنی که خواندند برای خدا فرزندی را * و نه

يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۴) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي

سزاوار است برای خدا که فراگیرد فرزندی را نیست همه آنکه در آسمانها و زمین است مگر آینده است

الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۵) لَقَدْ أَحْضَيْهِمْ وَوَعَدَهُمْ عَدًّا (۹۶) وَكَلَّمَهُمْ آيَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

پروردگارا بنده * بتحقیق که حصر کردشان و شمرد آنها را شمار کردنی و همه آنها آینده اند روز رستخیز

فَرْدًا * إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۷)

تنها * بتحقیق کسانی که گرویدند و کردند کار نایسته زود میگرداند برای آنها خداوند بخشنده دوستی را

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۸) وَكَمْ

پس جز این نیست آسان کردیم آنرا بزبان تو تا مرده دهی بآن پرهیز کارانرا و ترسانی بآن گروه سستیزه کاررا و چند

أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا .

هلاک کردیم ما پیش از آنها از قرنهای آیا میبایی از آنها هیچیک را یا میشنوی مر آنها آواز آهسته را

قوله تعالی (وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ) و میگوید آدمی مراد بانسان اَبی بن خلف الجمعی است

که پیامدورسول را گفت (وَإِذَا مَا مِثُّ - الآية) آنکه که مرده باشم مراببرون خواهد آوردن از

کور و این برسبیل استمزاء و استبعاد گفت حقتعالی بجواب او گفت :

(أَوْ لَا يَذُكُرُ) ای یزد کر ویتفکر اندیشه نمیکند این گوینده ابن عامر و نافع و عاصم

و یعقوب خواندند « یذ کر » بتخفیف من الذ کر ، و باقی قراء یذُ کُر بدو تشدید من التذ کر و اختیار

تشدید است اقوله « إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ » (إِنَّمَا خَلَقْنَاهُ) که ما اورا بیافریدیم پیش از این

(وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا) و او موجود نبود گراول آفریدن بی آنکه اورا اثری بود در وجود بر او متعذر

نمود اولی و آخری که اعادت بر او متعذر نباشد .

آنکه قسم یاد کرد خدایتعالی گفت بحق خدای تو که ما ایشانرا حشر کنیم بادیوان یعنی

جمع کنیم میان ایشان و میان دیوان چو دیوان قرین ایشان بودند که ایشانرا اغوا و اضلال کردند

فردا همرا بیکیجای برانگیزیم ، در خبر است که خدایتعالی بفرماید روز قیامت تاهر کافری را

بسلسله بادیوی ببندند (ثُمَّ لَنُخَضِّرَنَّ لَهُمْ) آنکه همه را حاضر کنیم گرد بر گرد دوزخ برزانو

افتاده، عبدالله عباس گفت جماعات جماعات گروه گروه بر این قول (جَنِيًّا) جمع جنو باشد، حسن بصری گفت جنیاء علی الر کب بر این قول جمع جانی باشد علی فعول چنانکه گفتیم پیش از این، قال الکمیت :

‘مُ تَرَ كُنُوا صِرَاطَهُمْ جَنِيًّا وَهُمْ دُونَ الصِّرَاطِ مُعَرِّ سِينَا (۱)

(‘نم’ لَنْنَزَعَنَّ) پس بیرون آریم از هر گروهی، وشیعت جماعتی باشند معاون بر کاری. يقال: تشایع القوم إذا تعاونوا، ومنه قيل: الشجاع شیع أي معاون (أَيْهِمْ أَشَدُّ) در رفع او نحو بیان خلاف کردند خلیل گفت بر حکایت مرفوعست کانه قال فیقال أَيْهِمْ أَشَدُّ علی الرحمن عتياً فلیخرج سیبویه گفت مبنی است علی الضم ومعناه الذی هو أَشَدُّ علی الرحمن إلا آنستکه چون هو ازاو حذف کردند حذفی لازم کانه صار بعض الاسم، یونس گفت هو کقولهم علمت أیهم فی الدار، سیبویه گفت نصب نیز روا باشد بمعنی الذی گفت این قراءت هارون اعرج است در شاذ. و قوله (عَتِيًّا) ای عتوآ علی المصدر و نصب او بر تمیز است، معنی آنکه بنده بالا کثر جرماً فالاکثر، یعنی ابتداء بآن کنیم که او طاغی تر و باغی تر باشد و در طغیان و عتو غالی تر.

(‘نم’ لَنْنَحْنُ أَعْلَمُ) پس ما عالمتریم بآنکه اولیتر است که ملازم دوزخ باشد و صلی هم مصدر است کالمضی، و اگر گوئی صلوا باشد کالعلو علی فعول والغلو والعتو اولیتر باشد، و نصب او بر تمیز است و معنی آنکه ما عالمتریم بمستحقان دوزخ که کیست که او کافر تر و ظالمتر است و اولیتر بآنکه در دوزخ جاوید ماند يقال صلی بالنار إذا لزمها.

قوله (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاِرِدْهَا) آنکه گفت کس نیست و إلا وارد دوزخ باشد و این وعده ای است بر خدای واجب یعنی لامحاله کائن «إِنْ» بمعنی ماء نفی است بدانکه خلاف کردند مسلمانان در ورود بحسب اختلاف مذاهبشان در وعید و نیز در ضمیر خلاف کردند فی قوله «وآردها» که راجع باچیست بنزدیک جمله مفسران آنستکه راجع است با دوزخ إلا مجاهد که او گفت راجع است باتب و بیماریها ذهب الی قوله ﷺ «الحمی حظ کل مؤمن من النار» و روا باشد که گوید ضمیر قبل الذ ذکر ضمیر چیزی است که او را ذکر گرفته باشد نحو قوله تعالی «حتی توارت بالحجاب» و بعضی دیگر از مفسران گفتند کنایتست از قیامت ای وارد القیامة و آنچه لایق معنی آیتست و مطابق ظاهر قول اولست لقوله «ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جنیاً» و این در تب و قیامت مطرد نباشد، آنکه در ورود خلاف کردند بعضی گفتند ورود خواست و بعضی گفتند ورود مرور و حضور است و اشراف و اطلاع بر او و این قول عبدالله مسعود و قتاده است عکر مه گفت

(۱) آنان از صراط گذشتند گروه گروه و اینان نزدیک صراط منزل گرفتند و ماندند.

ورود دخول است جز که آیت خاص است بکافران دون مؤمنان. و روایت کرده اند از عبدالله عباس که او گفت ورود دخولست و از دعائی که از او روایت کرده اند آنستکه گفت «اللهم اخرجنی من النار سالماً وأدخلنی الجنة غانماً» و قول درست آنستکه ورود مرور و حضور باشد من قول العرب ، وردت الماء ، وفلان وارد نقیض الصادر. وارد آن باشد که بکنار آب شود ، و قال الله تعالی «لما ورد ماء مدین» و قول زهیر :

فَلَمَّا وَرَدْنَا الْمَاءَ زُرُّقًا جِئْنَا مُهْمًا
وَوَضَعْنَا عَصِيَّ الْحَاظِرِ الْمُتَخَيِّمِ (۱)

وقال ذو الرمة :

وَرَدْتُ اعْتِسَافًا وَالثَّرِيًّا كَأَنَّهَا
عَلَى قَمَّةِ الرَّأْسِ ابْنُ مَاءٍ مُحَلَّتْ (۲)

دگر آنکه عموم آیت اقتضاء بر آن میکند که هیچکس نماند از پیغمبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان و إلا در دوزخ شوند و آنکه بیرون آیند و اینخلاف اجماعست (۳) دگر آنکه خدایتعالی گفت «إن الذين سبقت لهم مني الحسنی اولئك عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها» گفت ایشان دور باشند از دوزخ و چگونه دور باشند آنانکه در دوزخ شوند و چگونه حسیس و آواز آتش دوزخ نشنوند آنانکه در دوزخ شوند . و جماعتی سلف اهل حدیث گفتند ورود بمعنی دخول است و استدلال کردند بقوله تعالی حکایة عن فرعون « یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار» و بقوله «إنکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم أنتم لها واردون» «لو كان هؤلاء آلهة ماوردوها» و در این معنی چند خبر روایت کردند خبری از کثیر بن زیاد الرسانی از ابی السمیر که او گفت که ما را در بصره خلاف افتاد در ورود بعضی گفتند ورود مرور باشد و هیچ مؤمن بدوزخ نشود. و بعضی میگفتند ورود دخول باشد من جابر بن عبدالله انصاری را دیدم از او پرسیدم اشارت کرد بگوش و گفت کر باد این گوشها اگر نه از رسول ﷺ شنیدم که ورود دخول است و هیچ بر و فاجر نماید و الا که در دوزخ شود ولیکن دوزخ بر مؤمنان برد و سلام باشد چنانکه بر ابراهیم. تا دوزخ فریاد کند از ایشان و گوید آتش من سرد کردند آنکه متقیان را بر هاند و ظالمان را رها نکنند. عمرو بن دینار گفت نافع الارزق با عبدالله عباس خلاف کرد در ورود. عبدالله عباس گفت

(۱) چون زنان بآب رسیدند که از بسیاری بکبودی میزد عصا بر زمین نهادند مانند کسی که اقامت گزیند و خیمه برافرازد.

(۲) ناهنگام در آدمم و قتیکه ستاره پروین بالای سر مانند مرغی بود بسیار بالا رفته و اوج گرفته

(۳) روایت از جابر بن عبدالله و ابن عباس خواهد آمد که همه کس داخل دوزخ شوند و مؤلف خود پس از این فرماید در ورود خلاف است پس مقصود از اجماع آنستکه در آنجا دایم نمائند و معذب نشوند اما گذشتن از دوزخ برای همه است چنانکه ورود بدنی و عبور از آن و چشم از شهوات پوشیدن و بر سر راه دین رفتن برای نیکان ناچار وسیله رسیدن به بهشت است.

ورود دخول باشد و استدلال کرد باین آیات که گفتیم از قصه فرعون و حدیث اصنام. آنکه گفت اینان در دوزخ خواهند شدن لامحاله و من و تو نیز خواهیم شد اما ما امید آنستکه مرابرون آرد و ترا برون نیارد بتکذیب که میکنی. و این نافع از جمله خارجیان بود، و نیز بخبر ابوهریره که او روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هیچ مؤمن نباشد که او راسه فرزند بمیرد والا او در دوزخ بیش از آن نماند که تحله القسم باشد چندانکه سوگند راست شود آنکه این آیت بر خواند «وان منکم الا واردها» و سفیان بن عیینه گفت از حسن بصری که روزی دو برادر بودند با هم حدیث میکردند يك برادر بخندید دیگری او را گفت ای برادر در قرآن خوانده ای که خلقان بدوزخ خواهند رفت؟ گفت بلی گفت آیتی خوانده ای که بیرون آیند؟ گفت نه. گفت پس چرا خندی، دیگر او را خندان ندیدند تا بمرد. ابو اسحاق روایت کرد از ابوهریره که او گفت کاشکی مادر مرا نزادی اهل او او را گفتند خدای بر مامنت نهاد بهدایت چرا چنین میگوئی گفت در قرآن آیتی می یابم که خلقان بدوزخ شوند و آیتی نمی یابم که بیرون شوند. و در این معنی بیتی گفت وهو.

وَ قَدْ أَنَا وَرُودُ النَّارِ ضَاحِيَةً حَقًّا يَقِينًا وَ لَمَّا يَا تَنَّا الصُّدْرُ (۱)

این دو حدیث ابوهریره و حسن بصری بر مذهب اهل و عید راست است، و آنکه گفتند آیت صدر نیست در قرآن درست نیست برای آنکه صدر عقب آیت ورود است فی قوله «ثم ننجي الذين اتقوا» و این لفظ نامجمل است و در او خلاف نیست و در ورود خلاف است و درست آنستکه اشراف و مرور است و اخباری برابر این اخبار از عبدالله مسعود و جز او روایت کرده اند منها از آن جمله خبری از سدی روایت کرد عن مرة الهمدانی عن ابن مسعود فی هذه الآية که او گفت برسند بآنجا و برهند باعمال خود. و احوص روایت کرد از ابن مسعود که او گفت صراط راهی است بر سر دوزخ نهاده بمانند پلی مانند حد شمشیر، گذرندگان بر او انواع باشند گروه اول گذرند کالبرق الخاطف چون برق جهنده، و طایفه دوم چون باد وزانده، و گروه سیم چون اسبان تازی ایشان میروند و فرشتگان می گویند اللهم سلم سلم بار خدایا بسلامت بگذران ایشانرا و اینهمه مرور است دخول نیست، و خبری دیگر آنکه از حفصه روایت کردند که او گفت رسول ﷺ گفت امیدوارم که هیچکس از آنانکه بیدر و حدیبیه حاضر بودند بدوزخ نشوند حفصه گفت یا رسول الله پس این آیت «وان منکم الا واردها» چیست؟ گفت نبینی که خدای میگوید

(۱) بما خبر رسید که باتش دوزخ در آئیم روشن و درست و بیگمان و بما خبر نرسید که حتماً

«ثم ننجى الذين اتقوا - الايه» (۱) و عباس روايت كرد از كعب كه او گفت در اين آيت كه روز قيامت دوزخ را بدارند و اقدام خلاق بر او راست شود منادى ندا كند از قبل رب العزة خذى أصحابك و دعي أصحابي. اصحاب خود را بگير و اصحاب مرا رها كن دوزخ هر چه اصحاب او باشد همه را فرو برد والله كه ايشانرا بهتر شناسد از آنكه مادر فرزندش را . و دوستان خداى بگذرند بر او كه جامه ايشان از عرق نم نگرفته باشد. و خالد بن معدان گفت اهل بهشت در بهشت گويند نه خداى ما را وعده داد كه ما را ورود باشد بر دوزخ ما دوزخ نديديم . ايشانرا گويند شما بر دوزخ بگذشتيد و آتش او مرده بود و خامداز آن خبر نداشتيد . (۲). دگر آنكه يعلى بن منبه روايت كرد از رسول ﷺ كه او گفت دوزخ روز قيامت گويد «جز يامؤمن فان نورك اطفى لهي» نيك بگذر اى مؤمن كه نور تو درفش آتش من بنشاند. و اين جمله اخبار دليل ميكند بر آنكه ورود مرور است (۳) و عثمان بن الاسود روايت كرد از مجاهد كه او گفت در اين آيت «من حم من المسلمين فقد وردها» هر كه او را از مسلمانان تب گيرد او از دوزخ نصيب يافته باشد لقوله ﷺ «الحمى من قيح جهنم، والحمى حظ كل مؤمن من النار» و ممكنست جمع كردن ميان هر دو قول و لفظ ورود را تفسير دادن تارة بر مرور و تارة بردخول و گفتن كه هر دو حقيقت است بظاهر الاستعمال الا آنكه آيت را تخصيص كنند بأدلة عقل و آيات رجاء و اخبار و اجماع ، و فرقه اى گويند «وإن منكم» اگر بر عموم حمل كنند مرور باشد و اگر ورود بر دخول حمل كنند «وإن منكم» مراد مستحقان دوزخ باشند آنكه معلوم از حق ايشان آن بود لامحاله باستحقاق فسق بدوزخ شوند و باستحقاق ايمان و طاعت برون آيند والله أعلم بمراده من كلامه (كان على ربك حتماً مقضياً) اين بر خداى قضای است لابد واقع و كائن ، و اصل كلمه در لغت قطع باشد يقال حتم و حدم و حزم بمعنى ، لان الحزم شد يقطع موضعه و حتم و حزم و حدم كلها بمعنى قطع .

قوله («ثم ننجى الذين اتقوا») پس برهانيم پرهيز گانرا (وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ)

(۱) يعنى ورود آنها براى ماندن و معذب شدن نيست از يك سوى وارد شوند و از ديگر سوى بشتاب بيرون روند بى آنكه عذاب بينند چنانكه در روايت سابق از ابن مسعود نقل شد و در حقيقت جهنم مبداء شهوات دنيا است و اينها مظهر آنند و هر كس بدنيا آيد در جهنم رود و آنكه خود را آلوده نكند بشتاب از صراط بگذرد چنانكه در دنيا از صراط مستقيم دين گذشته است .

(۲) چنانكه در دنيا از شهوات آن ممتنع نشدند .

(۳) مرور منافی دخول نيست .

أى الكافرين عبد الله مسعود گفت . ننجى الدين اتقوا الشرك . برهانيم هر كس را كه از شرك احتراز کرده بود و مراد بظالمان كافرانند لقوله «الكافرون هم الظالمون» انس مالك روايت كرد كه رسول ﷺ گفت روز قيامت از دوزخ بيارند آنرا كه او لا اله الا الله گفته باشد و در دلش مقدار جوى ايمان باشد آنكه از دوزخ بيارند آنرا كه گفته باشد لا اله الا الله و در دلش مثقال ذره اى خير باشد، جو بپر گويد از ضحاك كه ضحاك گويد بمن رسيد خبرى از رسول ﷺ كه من آن خير را منكر بودم برخاستم براى آن خبر رحلت كردم و بمدينه آمدم تا از صحابه پيرسم در مسجد آمدم و حلقه اى بديدم دو پير را پشت باز داده، پرسيدم كه اينان كه اند؟ گفتند يكي ابوسعيد خدرى است و يكي ابوهريره ، من ابوسعيد را گفتم يا ابوسعيد خبرى روايت مى- كنند از رسول ﷺ و مرا در آن شك است و براى آن آمده ام تا بدانم تا رسول گفته است يانه گفت آن خبر كدام است ؟ گفتم اينكه ميگويند كه رسول گفت «ان قوماً يخرجون من النار بعد ما صاروا حمما و فحما» گروهى را از دوزخ بيارند كه سوخته باشند و از سوختگى فحم شده باشند اواشاره كرد بگوش و گفت سمعت رسول الله والا صمنا گفت از رسول شنيدم اين خبر و الا كرباد اين گوشها آنكه رسول ﷺ گفت خلقان در قيامت بر طبقات باشند گروهى آنان باشند كه ايشانرا صحيفه بر نه افلاجند (۱) و ترازو بردارند و آن انبياء و اوصياء و اولياء و صديقان و شهداء باشند و گروهى آن باشند كه ايشانرا صحيفه بر افلاجند و ترازو بردارند و ايشان نيز بر سه طبقه باشند گروهى آن باشند كه ايشانرا حسنات بيش از سيئات باشد خدايتعالى ايشان را بهشت فرستد ، و گروهى آن باشند كه ايشانرا حسنات و سيئات راست باشد خداى تعالى بفرمايد تا ايشانرا مدتى در عرصات قيامت موقوف كنند آنكه بهشت فرستد ايشانرا ، و گروهى آن باشند كه سيئاتشان بيش از حسنات باشد حال ايشان از چند وجه بيرون نباشد اما خداى تعالى برايشان رحمت كند و ايشانرا عفو كند و بتفضل ايشانرا بهشت فرستد ، و اما من شفاعت كنم يا كسيكه از اهل شفاعت باشد خدايتعالى ايشانرا باو ببخشد ، اگر هيچ اين دو نباشد خدايتعالى بفرمايد تا ايشانرا بدوزخ برند و بمقدار گناهشان عقوبت كنند و باز با بهشت آرند آنكه چون خدايتعالى خواهد كه ايشانرا با بهشت آرد مالك را بفرمايد تا هواى دوزخ را صافى كند از دود و كدورت آنكه بفرمايد تا طبقه هاى دوزخ بر افكنند منافقان از درك اسفل برنگردند مؤمنانرا ببينند ايشانرا برسبيل طعن گويند أستم مؤمنين أستم مصلين أستم صائمين ؟

(۱) فملى است بمعنى گشودن و خواندن اما اين كلمه را در جاى ديگر نديده ايم و در برهان هم

نه شما مؤمنانید نه شما نماز گزارند گانید نه شما روزه دارانید؟ امروز با ما اینجا گرفتارید ایشان گویند بار خدایا مارا باطعنۀ این دشمنان طاقت نیست حق تعالی جبرئیل را گوید جمله مؤمنانرا از دوزخ بیار او بیاید و جماعتی بسیار را بیارد، دگر باره گوید بر و هر که در دل او از روی مثل مثقال حبه من خردل ایمان بوده است او را از دوزخ بیار، او بیاید و جماعتی بسیار را بیارد، دگر باره گوید بر و هر که در همه عمر خود یکبار گفته باشد لا اله الا الله باخلاص او را از دوزخ بیار، جبرئیل بیاید جمله مؤمنان را بیارد تا آنجا نمانند الا کافران آنکه ایشانرا بچشمه ای آرد که آنرا عین الحیوان گویند از آن چشمه غسل کنند تا همه سیاهی و تباهی از اندامشان برود مگر اثری اندک که در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند گویند اینانرا از دوزخ بیآورده اند خدای تعالی آن نشان هم ببرد و خطی از نور پدید آرد عتقاء الله . آزاد کردگان خداوند و ذلك قوله « ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً » در « جثیاً » دو قول گفتند یکی جمیعاً من الجنو . و یکی جاثین علی الركب من الجنو (و إذا تلتی علیهم ایاتنا بیّنات) حق تعالی گفت چون برایشان خواندند یعنی بر کافران چون نضربن الحارث و خویشان او از قریش آیات ما از قرآن « بیّنات » نصب بر حالت از مفعول در حالی که روشن باشد (قال الذین کفروا) کافران متنعم گویند مؤمنان درویش را (ائی الفریقین خیر مقاماً) از ما دو گروه مقام و منزلت که بهتر است بر طریق استنزاء که مؤمنان درویش و خلق جامه و ضعیف حال ورث الهیة بودند، و کافران با جامه های فاخر و هیئت نیکو و موی جمع کرده و به تنعم بر آمده « خیر مقاماً » ای منزلاً و مسکناً، و اهل مکه خواندند « مقاماً » بضم المیم ای إقامة (و أحسن ندیاً) و کرا مجمع و محفل نیکوتر است ، و ندی و نادى مجلس قوم بود که حاضر آیند بحديث گفتن ، و منه دار الندوة برای آنکه مشرکان آنجا بنشستندی و حدیث کردندى و مشورت کردندى و رأى زدندى ، و نصب هر دو بر تمیز است حق تعالی ردّ برایشان گفت :

(و کمّ اهلکنا) ای بسا که ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی و جماعتی که ایشان نیکوتر بودند بمتاع و آلات و جامه و لباس (و ریاء) نافع و ابن عامر خواندند و ریاء بی همزه و باقی قرآء بهمزه ، آنکه بهمزه خواند گفت من الریاء : المنظر الحسن باشد، و آنکه بی همزه خواند اما تخفیف همزه کرد چنانکه در بریئة بریئة گفت، اما همزه بدل بیاء کرد و دریاء ادغام کرد چنانکه در بریئة بریئة گفت، و روا بود که من الری باشد و هو نضارة الشباب و آن تازگی

بر نائی باشد و نصب هردو بر تمیز باشد و در مصحف اُبی «وزیاً» (۱) بزای معجم است .
 ('قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ) بگوای عَهْد که آنکس که او در ضلالت کفر باشد (فَلَنِمْدُدْ
 لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا) رها کن او را تا خدای او را فرا گذارد و مهلت دهد و مدد خذلان دهد
 او را .

(سَحْتَسَىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ) تا آنکه که ببینند آنچه ایشانرا بآن وعید کردند
 یا وعده دادند که لفظ هردو را محتمل است . آنکه این موعود (إِمَّا الْعَذَابَ) اما عذابی باشد
 که ایشان رسد در دنیا (وَ إِمَّا السَّاعَةَ) و اما قیامت بایشان بر خیزد آنکه بدانند که
 کیست که بتر است بجایگاه و ضعیف تر است بلشکر مؤمنان یا کافران ، و نصب هردو بر -
 تمیز است .

(وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا) و بيفزاید خدایتعالی مهتدیان راه یافتگانرا هدایت
 یقال : هدیده فاهندی و مراد بهدی لطف است یعنی آنرا که خدای بایشان لطف کند و ایشان
 عند آن لطف طاعت بکنند و از معصیت اجتناب کنند خدایتعالی ایشانرا در لطف بيفزایند . «وهدی»
 در محل نصب است بر تمیز .

(وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) و باقیات صالحات بر آنکه تفسیر رفت (خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
 ثَوَابًا) بهتر است بنزدیک خدایتعالی بثواب (وَ خَيْرٌ مَرَدًّا) و بهتر است بباز گشتن یعنی
 بعاقبت و نصب هردو بر تمیز است .

قوله (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا) گفت دیدی آنرا که بآیات ما کافر شد (وَقَالَ
 لَاؤْتَيْنَ مَا لَمْ يَلِدْ) و گفت بدهند مرا مال و فرزندان . مسروق گفت که خباب بن الارت
 گفت مرادینی بود بر عاص و ائیل بتقاضا نزداو رفتم مرا گفت وام توندهم تا بمحمد کافر نشوی
 گفتم والله که من بمحمد هرگز کافر نشوم و تو بمیری و زنده شوی و این نبینی از من گفت
 اکنون برو که چون من زنده شوم مرا مال و فرزندان باشد آنجا بدهم خدایتعالی این آیت
 فرستاد . کلبی و مقاتل گفتند خباب بن الارت آهنگر بود و برای عاص و ائیل کار کردی و عاص
 حق او تأخیر کردی تا بوقت موسم و خباب مردی سهل جانب و نیکو تقاضا بود روزی برفت
 و عاص را تقاضا کرد او گفت اینوقت چیزی ندارم خباب گفت نرم تاحق خود نستانم و تقاضای

(۱) در زمان ابی بن کعب نقطه بر حرف گذاشتن اختراع نشده بود و راه وزای هردو را بی نقطه

می نوشتند پس مقصود آنست که ابی شفاهی بزای خواند و شاگردان پس از وی بنقطه نوشتند .

سخت کرد گفت این چه سختی است و تو هرگز این نکردی گفت آن رفت که من و تو هر دو بريك دين بودیم و من ترا مسامحه کردمی اکنون دين تو ديگر است و دين من مسلمانی است من نروم تاحق خود نستانم عاص گفت نه شما می گوئید که در بهشت زر و سیم باشد؟ گفت بلی گفت پس رها کن تا آنجا بدهم، بر طریق استهزاء اینکه شما می گوئید حق است و نصیب من آنجا بیش باشد از نصیب تو. خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت دیدی این مرد را که بآیات ما کافر شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهند دادن در بهشت.

(أَطْلَعَ النَّعِيبَ) همزه مفتوحه همزه استفهامست و همزه افتعال ینفکنند تا دو همزه مجتمع نباشد و التقدير اِطْلَعَ بر غیب مطلع شده است. عبدالله عباس گفت یعنی بر لوح محفوظ مجاهد گفت علم غیب بدانسته است تا می داند که ببهشت خواهد بود یا بدوزخ (أُمِّ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) یا بنزدیک خدای عهدی گرفته است. مجاهد گفت این عهد گفتن لا إله إلا الله است یعنی او اینکلمه بگفته است و ایمان آورده یعنی بهشت آنرا باشد که اینکلمه گویند. قتاده گفت عملی صالح از پیش فرستاده است. کلبی گفت عهدی دارد از خدای که او را ببهشت برد.

(كَتَلًا) اینکلمه ردع و زجر است رد کرد خدایتعالی برایشان باینکلمه یعنی هرگز چنین نباشد. آنکه گفت (سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ) ما بنویسیم آنچه می گوید (وَنُمَدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا) و او را از عذاب مدد دهیم و بیفزائیم و گفته اند «كَلًّا» در جای قسم نهاده است و معناه حقاً که بنویسیم آنچه می گوید :

(وَنَزَّهَتْهُ مَا يَقُولُ) و آنچه میگوید که مرا خواهد بود از مال و فرزندان ما از او بمیراث برداریم یعنی او بمیرد و مال و فرزندان رها کند (وَيَأْتِينَا فَرْدًا) و تنها پیش ما آید (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً) و ایشان بدون خدای خدایان گرفته اند تا عزیز باشند و ایشان را عزت باشد بآنکه گمان بردند که اگر بیک خدای عزت باشد به بسیاری عزت بیشتر باشد :

(كَتَلًا) همچنین محتمل دو معنی است از ردع بر ایشان و از قسم بمعنی حقاً چون بمعنی زجر باشد بر او وقف کنند، و چون بر قسم حمل کنند ابتدا باو باید کرد، و وقف پیش او باشد. گفت حاشا که چنین باشد بر معنی اول، بر معنی دوم حقاً که این معبودان ایشان بایشان و عبادت ایشان کافر شوند یعنی تبراً کنند از ایشان چنانکه گفت «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنْ

الَّذِينَ اتَّبَعُوا، و قال الله تعالى « تَبْرَأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ » (و يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا) و این بتان ضد ایشان باشند برایشان یعنی بر خلاف ایشان باشند و تبرأ کنند از ایشان و لعنت کنند ایشانرا ، و این قول قتاده است . مجاهد گفت یکون عونا علیهم فی خصومتهم در خصومت برایشان باشند با ایشان نباشند یعنی ظن ایشان بر عبادت معبودان بدون خدای خطا آید. آنکه گفت،

(أَلَمْ تَرَ) نمی بینی یا محمد . یعنی یا محمد نمی دانی (أَمَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ) که ما فرو فرستادیم دیوانرا بر کافران تخلیه و تولیه و خذلاناً لقوله « و كذلك نُولِي بعض الظالمين بعضاً بما كانوا يكسبون » یعنی ما منع نکردیم بطریق إلهاء ، و إرسال بمعنی تخلیه آمد فی قوله « فِيمَسْكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهِ الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْآخِرَى إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى » ای یخلى و يترك و رو بود که مراد آن باشد که مادر دوزخ شیاطینرا با کافران گماریم تا ایشانرا میجنابند ، و می لرزانند ، و عذاب میکنند ایشانرا ، و مضطرب می دارند ، یقال أزه و هزه إذا حره که و أزعجه وهو من الأبدال .

(فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ) تو تعجیل مکن برایشان ای محمد (إِنَّا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا) که روزها و ماهها می شماریم برای ایشان یعنی برای عذاب ایشان و گفتند انفاش ایشان می شماریم برای اجل .

(يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ) یعنی اذکر یاد کن ای محمد آنروز که ما حشر کنیم متقیان را (إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا) ای جماعة ، و قيل ركبانا یقال وفدت إلى فلان فأنا وافد، والوفد اسم للجمع كالركب والسرب والصحب ، و جمع اینکلمه وفود باشد و نصب او بر حال باشد و گفتند وفد مصدر باشد و مصدر تشبه و جمع و واحد بیک لفظ باشد . كأنه قال «نحشر المتقين فيغدون وفداً» آنکه نصب او بر مصدر باشد ، و در خبر می آید بر کبون علی ضحایاهم ، بر- اضاحی خود نشینند لقوله ﷺ «عظّموا ضحایا کم فانها فی القیمة مطایا کم» گفت قربانها که بکشی آنرا تعظیم کنی که آن در قیامت شتران شما باشند . ابوهریره گفت بر شتران نشسته آیند عبدالله عباس گفت بر شتران باشند که پالانهای آن از زر بود و زمامها از زبرجد ، و أمير المؤمنین ﷺ گفت والله که ایشانرا حشر نکنند بر اقدام یعنی پیاده ، بل ایشانرا اشتران آرند پالانهای زر و نجیبانی بزینتهای یاقوت اگر خواهند بروند و اگر خواهند بپزند، صالح بن محمد روایت کرد از امیر المؤمنین ﷺ که او گفت من رسول را گفتم یا رسول الله وفد ملوک چندانکه باشند

سوار باشند فما وفد الله وفد خدای چگونه باشند ، و گفت یا علی چون مؤمنان از پیش خدای باز کردند فرشتگان باستقبال ایشان آیند باشران بیالانهای زروزمای زبربر مر کب خلهای افکنده که قیمت آن از همه دنیا بیش باشد هر مؤمن حلهای از آن بپوشند و بر مر کبی نشینند، مر کبان ایشان روی ببهشت نهند چون بدر بهشت رسند فرشتگان باستقبال آیند گویند «سلام علیکم طبتم فارخلوها خالدین» ربیع گفت وفد خدایتعالی چون بحضرت اورسند ایشانرا اِکرام کنند و عطا دهند و شفاعت دهند .

(وَأَسْئَلُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ رِدْأً) و برانیم گناهکارانرا بدوزخ «وردأ» منصوب است بر مصدر کأنه قال فیردون وردأ . و بعضی دگر گفتند وردنام جماعت واردان باشند. و گفتند وردنام شتران باشد درحال ورود و ایشان در آنحال تشنه باشد، و این قول عبدالله عباس است. و حسن وقتاده و دیگر مفسران گفتند مشاة عطاشا یعنی پیاده و گردن ایشان از تشنگی چنان باشد که نزدیک باشد که بگسلد. و براین تفسیر نصب او برحالت .

(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ) مالک نباشند شفاعت را یعنی کسی را از ایشان شفاعت نبود إلا آنکه گواهی دهد خدای را در توحید و از حول و قوه خود بری باشد ، و امید جز بخدای ندارد . و صادق علیه السلام گفت مراد باین عهد وصیت است که مرد عند حضور اجل وصیت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت «من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلك نقصاً فی عقله و مروته» و عهد را از جمله معانی او یکی وصیت است یقال عهد فی کذا إذا أوصی إلیه و در معنی آیه و محل «من» از اعراب خلاف کردند بعضی گفتند «من» در محل نصب است باستثناء منقطع برای آنکه متخذان عهد جز مجرمان باشند کأنه قال المجرمون لا یملکون الشَّفَاعَةَ لکن من اتخذ عند الرحمن عهداً یملکها و زجاج گفت روا باشد که محل او رفع بود علی تقدیر لا یملک أحد من المجرمین إلا من اتخذ بدل او و نون باشد، و او ضمیر مرفوع متصل باشد فهو کقولک ما جاءنی أحد إلا زید، براین دو وجه معنی آیه آن باشد که مجرمان مالک شفاعت نباشند اما متخذان عهد ایشانرا شفاعت رسد و مقبول الشَّفَاعَةَ باشند، و بعضی دگر گفتند محل «من» نصب است بحذف حرف الجر کأنه قال إلا لمن اتخذ آنکه معنی آن باشد که مجرمان و جز مجرمان از متقیان مالک شفاعت نباشند و در حق کسی شفاعت نتوانند کردن إلا در حق آنکس که او عهد دارد بنزدیک خدا یتعالی از توحید و بر قولهای اول «من» شافع باشد و براین قول «من» مشفوع له باشد، و نظیره قوله «لا یشفعون إلا لمن ارتضى» و در این «عهد» دو قولست، یکی توحید، و یکی وصیت ، و ابووائل روایت کرد از عبدالله مسعود که

او گفت از رسول ﷺ شنیدم که میگفت اصحابش را روزی «ایعجز أحدکم أن یتخذ کلّ صباح ومساء عند الله عهداً» گفت آیا نتواند از شما که بامدادی و شبانگهی بنزدیک خدای تعالی عهدی گیرد گفتند چگونه؟ گفت هر بامداد و شبانگه بگوید «اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة إنی أعهد إلیک فی هذه الحیوة الدنیا بأنی أشهد أن لا إله إلا أنت وحدک لا شریک لک وأنّ محمداً عبدک ورسولک وأنک إن تکلمنی إلی نفسی تقرّ بنی من الشرّ وتباعدنی من الخیر وأنی لا أثق إلا برحمتک فاجعل لی عندک عهداً توفّیه یوم القیمة إنک لا تخلف المیعاد» چون این بگوید مهری بر او نهند و در زیر عرش بنهند چون روز قیامت باشد منادی ندا کند «این الذین لهم عند الله عهد؟ کجایند آنانکه بنزدیک خدای عهد دارند و ایشانرا ببهشت برند .

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا) یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان که گفتند فرشتگان دختران خدایند، و حمزه و کسائی و لدا خواندند و آن در چهار جای است بضم الواو و سکون اللام دو جای در این سوره، و یکجای در سوره زخرف و یکجای در سوره نوح . و همالغتان کالمرَبِّ و المرَبِّ و المعجَمِّ و المعجَمِّ و الحزَنِّ و الحزَنِّ قال :

فَلَيْتَ فُلَانًا كَانَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ لَيْتَ فُلَانًا كَانَ وُلْدَ حِمَارِ (۱)
وقال الحارث بن حلزة :

وَ لَقَدْ رَأَيْتُ مَعَاشِرًا قَدْ تَمَرُّوا مَالًا وَ وُلْدًا (۲)

و بلغت قیس ولد بفتح الواو و اللام واحد باشد و ولد جمع بود .
(لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا) عبدالله عباس گفت منکرأ. قتاده و مجاهد گفت عظیمأ ضحاک گفت فظیعأ . مقاتل گفت قولا عظیمأ نظیره «إنکم لتقولون قولا عظیمأ» و «اد» در کلام عرب أعظم الدواهی باشد، قال رؤبه :

« بَطْنُ بَنِي أُدْرِ رُؤْسِ الإِدَادِ » (۳) أي الدواهی ، و قال الراجز :
قَدْ لَقِي الأعداء مِنِّي نَكْرًا دَاهِيَةً دَهِيَاءَ إِدًّا إِمْرًا (۴)
وقال آخر :

(۱) ای کاش فلان هنوز در شکم مادر بود و ای کاش فلان فرزند خری بود .

(۲) گروهی را دیدم مال و فرزند آوردند .

(۳) ادبن طابخه پدر قبیله ایست و رؤس الاداد یعنی اصل و منشاء کارهای سخت و بطح ملازم

و ملاصق است .

(۴) این بیت در ص ۳۶۰ همیج مجلد گذشت

« فِي لَهَبٍ مِّنْهُ وَ خَيْلٍ إِذَا » و در اوسه لغت است إِذَا و إِدَا و آدَا .

(تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ) نافع و كسائی يكاد خواندند بپاى لتقدم الفعل ، و باقى قرآء بپاى خواندند لتأنيث السموات ، و عاصم و ابو عمرو و خواندند يتفطرن از بناء تفعل ، گفت نزديكست كه آسمانها از او شكافته شود يعنى از عظم اين گفتار . و زمين شكافد و كوهها در افتد (هَدَاً) اى هدماً ، اين قول عطا است . عبدالله عباس گفت كسراً . مقاتل گفت قطعاً . ابو عبيده گفت سقوطاً ، و معانى متقارب است و نصبش بر مصدر است لامن لفظ الفعل كأنه قال : و تخرّ الجبال هداً .

(أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا) يعنى لأن دعوا برای آنكه ايشان خداى را فرزند گفتند عبدالله عباس گفت و ابى كعب آسمان و زمين و كوهها و جمله خلایق بترسيدند جز جن و انس و فرشتگان بخشم آمدند ، و دوزخ بزفير آمد چون كافران خداى را فرزند گفتند . آنكه از خود نفى كرد گفت :

(وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) و نبايد و نشايد خداى را كه فرزند گيرد .
چو در حق او اين معنى محال باشد .

(إِنْ كُنْ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) « إِنْ » بمعني ماء نفى است گفت نيست هر كه در آسمان و زمين است (إِلَّا إِلَى الرَّحْمَنِ عِبَادًا) إلا كه پيش خداى آيند ببنديگى . و نصب او بر حالست از فاعل ، و بعضى اهل معانى گفتند خدايتعالى انظار آسمان و انشقاق زمين و خورور كوهها بر سبيل مثل گفت برای آنكه عرب عند كاری فظييع منكر كه استعظام و استهوال آن كنند اين معنى گویند و ألفاظی كه باين ماند قال الشاعر :

أَلَمْ تَرَ صَدْعًا فِي السَّمَاءِ مُبِينًا عَلِيَّ ابْنَ الْبَيْتِيِّ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ (۱)
قال آخر :

وَأُصْبِحَ بَطْنُ مَكَّةَ مُقَشَّعِرًا كَأَنَّ الْأَرْضَ كَلَيْسَ رِبَّهَا هِشَامُ (۲)
و قال آخر :

لَمَّا أَتَى خَيْبَرَ الزَّيْبِيرَ قَوَّضَعَتْ سُورَ الْمَدِينَةِ وَالْجِبَالُ الْخُشَعُ (۳)

(۱) نمى بينى شكافى در آسمان پديدار است بر حارث بن هشام فرزند لبينى و آن نام زنى است .

(۲) وادى مكه بخود لرزيدگوى هشام در زمين نيست .

(۳) چون خبر كشته شدن زبير رسيد باروى مدينه و كوهها سر فرو كردند از غم .

بعضی دگر گفتند معنی آنستکه اگر کاری عظیم منکر باشد که از او آسمان بتر کدو زمین شکافت و کوهها بیفتند اینکلمه باشد و مثله قوله «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً- الآیة» ای لو خشع و تصدع الجبال لشیء انزل علیه الصدع لهذا القرآن قوله «ان دعوا» این دعا بمعنی تسمیه است و ادعاء کما قال الشاعر :

أَلَا رَبُّ مَنْ تَدَعُو نَصِيحاً وَإِنْ تَغِيبُ تَجِدُهُ بِغَيْبٍ غَيْرُ مُنْتَصِحِ الصَّدْرِ (۱)

وقوله «وما ینبغی» بمعنی ما یصلح کقول الشاعر :

فِي رَأْسِ خَلْقَاءٍ مِنْ عُنُقَاءٍ مُشْرِفَةٍ مَا يَنْبَغِي دُونَهَا سَهْلٌ وَلَا جَبَلٌ (۲)

«إن کل من فی السموات والارض» گفت کس نیست در آسمان و زمین و إلا روز قیامت پیش خدای آیند ذلیل و مهین بنده وار .

(لَقَدْ أَحْصَيْتَهُمْ) بشمرده است ایشانرا یعنی عالم است بتفصیل ایشان تاپنداری ایشان را بشمرده است و قوله «لقد احصیهم و عدتهم» برای اختلاف لفظ عطف کرد این را بر آن کقوله «و هندی ائی من دونه النائی و البعد»

(و کلتهم ائیه یوم القیمة فرداً) و فردای قیامت همه تنها با پیش او آیند با ایشان نه مال باشد و نه فرزند و نه لشکر و نه اتباع . همه اسیر و ذلیل و تنها آیند ، و آنچه داشته باشند رها کنند ، و تنها با پیش خدا آیند . و مثله قوله «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقنا کم اول مرة» نگر تا مغرور نباشی که بس بر نیاید که گویند مرد مرد و آنچه کرد برد و آنچه داشت گذاشت . (إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات) گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند خدای تعالی ایشانرا در دل مردمان دوست کند در او دو قول گفتند : یکی آنکه (سبجعل لهم الرحمن و دأ) خدای ایشانرا دوست دارد ، و قول دگر آنکه ایشانرا محبوب گرداند بر مردمان یعنی چنان کند که بعضی بعضی را دوست دارند . عبدالله عباس گفت میان ایشان درد نیا دوستی نهد . ابواسحاق السبعی روایت کرد از ابراهیم بن عازب که او گفت آید در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمد که یکروز رسول صلی الله علیه و آله او را گفت یا علی بگو «اللهم اجعل لی عندک عهداً ، و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودّة» بار خدایا مرا نزدیک تو عهدی بکن و مرا در دل مؤمنان دوستی کن خدای تعالی این آیت فرستاد .. ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت چون خدای

(۱) ای بساکس که تو او را نیکخواه دانی و اگر از او غائب شوی او را در غیبت بدخواه یابی .

(۲) قول ابن احمر و در وصف کوهی است و خلقاء بمعنی هموار املس است و عنقاء بلند و دراز گردن

یعنی بالای کوهی بلند و مشرف که در پیش او پست و بلند زمین بچیزی نیست .

تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید من فلانرا دوست دارم تو نیز او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست شود آنکه جبرئیل در آسمانها ندا کند و گوید خدای تعالی فلانرا دوست می دارد شما و او را نیز دوست دارید اهل آسمانها او را دوست گیرند. آنکه محبت او در زمین افکند تا اهل زمین او را دوستدار شوند، و هر کرا دشمن دارد علی مثال هذا با او مانند این معامله کند. هر مبن حیان گفت هیچ بنده نباشد که او دل در خدای بندد و الا خدای تعالی دل اهل ایمان را روی با او آورد تا او را دوست گیرند، و مو دتی و رحمتی از او در دل ایشان نهد.

(فَأَيُّهَا يَسْرُ نَاهُ بِلِسَانِكَ) ما این قرآنرا بر زبان تو آسان بکردیم تا باو بشارت دهی متقیانرا و پرهیز کارانرا و بترسانی بآن گروهی سخت خصومت را ، وهو جمع ألد قال الله تعالی « و هو ألد الخصام » این قول عبدالله عباس است. حسن گفت قوماً صماً گروهی کرانرا. ربیع گفت گروهی را که گوش دل کردارند . و اما اصل کلمه از شد و سداست قال الشاعر :

إِنْ تَحَنَّتْ الْأَحْبَابُ عَزْمًا وَحَزْمًا وَ خَصِيمًا أَلْدًا ذَا مِغْلَاقٍ (۱)

و رسول ﷺ گفت « إِنْ أَبْغَضَ الْخَلْقُ إِلَى اللَّهِ الْأَلْدَ الْخَصِيمَ » خدای تعالی از بندگان آنرا دشمن تر دارد که او سخت خصومت باشد آنکه تهدید کرد کافران مکه را گفت :

(وَ كَمْ أَهْلَكْنَا) پس ما هلاک کرده ایم پیش ایشان از جماعتی که گذشتند و اهل روزگاری که بودند. آنکه گفت از ایشان هیچ عینی و اثری نماند. ای محمد تو هیچکس را از ایشان می بینی یا آوازی میشنوی ؟ والر كز الصوت الخفی هیچ آواز اندك ایشان بسمع تو در می آید ؟ و قال لبید :

فَتَوَجَّسَتْ رِكْنُ الْأَيْسِ فَرَاَعَهَا عَنْ ظَهْرِ غَيْبٍ وَالْأَيْسِ سُقَامُهَا (۲)

وقال ذوالرمة :

وَقَدْ تَوَجَّسَ رِكْنُ مَنْ سَنَابِكِهَا أَوْ كَانَ صَاحِبَ أَرْضٍ أَوْ بِهِ الْمُومُ (۳)

با اینان همان معامله رود که با ایشان که اینان از ایشان بهتر نه اند و بقوت بیشتر نه .

(۱) زیر سنگها عزم و حزم است و دشمنی سخت و پر کین، در وصف مردی است که از دنیا رفته و دفن شده است .

(۲) در وصف گاو وحشی است، گوید آواز انسانی شنید و او را ترسانید ندیده و انسان بلای جان او است .

(۳) احساس کرد اندك آوازی از سم اسبها یا مرض لرز و سرما دارد یا برسام. و برسام نوعی جنون و صرع است .

((سورة طه))

بدانکه این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد . و صدوسی و پنج آیت است در عدد کوفیان ، و چهار بعدد مدنیان ، و دو بعدد بصریان ، و هزار و سیصد و چهل و یک کلمه است و پنجاهزار و دوست چهل و دو حرف است . و روایت است از ابوهریره که رسول ﷺ گفت خدایتعالی «طه» و «یس» خواند پیش از خلق آدم بدو هزار سال چون فرشتگان بشنیدند گفتند خنک امتی را که این بایشان فرستد ، و خنک زبانی که باین لغت سخن گوید ، و خنک شکمی که حامل این باشد . حسن بصری گفت رسول ﷺ گفت اهل بهشت از قرآن هیچ نخوانند إلا «طه» و «یس» (۱) .

((سورة طه مائة وخمس وثلاثون آيات وهي مكية))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

طه (۱) ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى (۲) إلا تذكرة لمن يخشى (۳)

فرو فرستادیم بر تو قرآن را تا رنجه گردی لیکن پند دادنیست بر آنکه بترسد

تنزيلاً ممن خلق الأرض والسّموات العلّی (۴) الرحمن على العرش استوى (۵)

فرو فرستادنیست از آنکه آفرید زمین و آسمانهای بلند را خداوند بخشنده بر عرش مستولی شد

له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى (۶) وإن تجهر
مراوداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آنهاست و آنچه زیر طبقه آخراست و اگر آشکار کنی

بالقول فإنه يعلم السر وأخفى (۷) الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى (۸)

بگفتار پس بتحقیق او میداند پنهانی و پنهان تر را خدا نیست خدائی مگر او مراوداست نامهای خوب نیکو

وهل أتيتك حديث موسى (۹) إذ رأنا نارا فقال لآلهامكثوا إني آنست ناراً (۱۰)

و آیا آمد تورا حکایت موسی چون دید آتشی پس گفت مراهل خود را درنگ کنی بدتحقیق دیدم آتشی را

(۱) قول حسن بصری بظاهر مخالف آن حدیث است که اقرء و ارق هر کس قرآن بیشتر داند

در جت او در بهشت بر تراست و او را گویند قرآن بخوان و بالا برو .

لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۱) فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۲)

شاید من بیاورم شمارا از آن بشعله یا بیایم بر آتش هدایتی پس چون آمد آنرا ندا کرده شد ای موسی
إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۳) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ
بتحقیق منم من پروردگار تو پس بکن نعلینت را بتحقیق تو در وادی پاکیزه طوائی و بتحقیق من برگزیدم تو را پس بشنو

لِسَمَا يُوحَى (۱۴) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۵)

مرا آنچه را وحی شود و بتحقیق منم من خدا نیست خدا مگر من پس بپرست مرا و بپا دار نماز را برای ذکر من
إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا (۱۶) لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۷) فَلَا يَصُدُّكَ
بتحقیق رستخیز آینده است میخواهم پنهان دارم آنرا تا جازا داده شود هر کسی با آنچه کوشید پس نه ما ز دارد ترا

عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ فَتَرْدَى (۱۸) وَمَا تَلَّكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۹)

از آن کسیکه نمیگردد بآن و پیروی کرد خواهش خود را پس هلاک گردی و چیست این بدست راست ای موسی
قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبَسْتُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَبِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى (۲۰)

گفت اینست عصای من تکیه کنم بر آن و برگ ریزم بآن برگ کوفسند خود و مراست در آن حاجت های دیگر
قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۲۱) فَأَلْقِيهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۲) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ

گفت بیفکن آنرا ای موسی پس بیفکند آنرا پس چون ناگاه آن ماری شد کمی شتافت گفت بگیرش و مترس
سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۳) وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
زود باز میگردانیم آنرا بصورت اولش و فراهم آور دست خود را بسوی بغل خود بدر آید روشن از غیر بدی

آيَةٌ أُخْرَى (۲۴) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۵) إِذْ هَبَّ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۶)

معجزه دیگر تا بنمایم ترا از آیات بزرگ خود برو بسوی فرعون بتحقیق او سرکشی کرد .
قوله تعالى (طه) كوفيان «طه» آیتی شمردند، و دیگران نشمردند . أبو عمرو «طه» خواند
بفتح طا (۱) وإماله هاء و حمزه و كسائی و خلف و ابوبکر الاعشى و عبدالرحمن با مال هردو
«طه» خواندند . و اهل شام و مدینه بین بین خواندند هردو . و باقی قراء بتفخیم (۲) هردو
و عیسی بن عمر در شاذ برعکس قراءت ابو عمرو خواند . و حسن بصری در شاذ خواند «طه» به
اسكان الهاء ، و گفت تفسیرش آن باشد که ای مرد . مفسران در معنیش خلاف کردند عبد الله—

(۱) یعنی طارا بالف خواند بی اماله .

(۲) تفخیم ترك اماله است .

عباس گفت قسم است بنامی از نامهای خدایتعالی که باو قسم کرد . و مجاهد و حسن بصری و عطا و ضحاک گفتند معنی اینکلمه آنستکه یارجل ای مرد . عکرمه گفت هو بلسان الحبشة یا رجل . سعیدجبر گفت بنبطی هم این معنی دارد . سدی و ابامالك گفتند یافلان . و کلبی گفت بلغت عك یارجل باشد قال :

إِنَّ السَّفَاهَةَ طه فِي خَلَا يَقِيكُمْ لَا فَدَسَ اللَّهُ أَرْوَاحَ الْمَلَائِكِينَ (۱)

وقال آخر :

هَتَفْتُ بَطه فِي الْقِتَالِ فَلَمْ يُجِيبْ فَخِفْتُ لَعَمْرِي أَنْ يَكُونَ مَوَالِيَا (۲)
مقاتل گفت معنی «طه» آنست که طای الارض بقدميك ، و گفت سبب آن بود که رسول ﷺ در نماز یکپای بر گرفتگی و بریکپای بایستادی تارنج بیش بودی و ثواب بیشتر . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت هر دو پای بر زمین نه . محمد بن کعب القرظی گفت خدایتعالی قسم [یاد] کرد بطول و هدایتش و مقسم علیه که جواب قسم است ، قوله :

(ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) جعفر بن محمد الصادق ﷺ گفت «طه» طهارت اهل بیت رسولست . آنکه این آیت بر خواند : «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كَمَا تَطَهَّرُونَ» و گفتند «طه» درخت طوبی است و «ها» هاویه و عرب کنایت کند ببعضی حروف از اسمی ، و کأنه أقسم بالجنة والنار پنداری که قسم کرد ببهشت و دوزخ . و سعید جبر گفت «طه» ابتداء نام اوست طاهر و طیب و «ها» افتتاح نام اوست هادی ، و گفتند «طه» را معنی آنستکه یا طامع الشفاعة للامة و یا هادی الخلق إلى الملة . رسول را میگوید ای آنکه طمع می داری بشفاعت امت و هدایت خلق میکنی بملت . گفتند «طه» از طهارت است و «ها» از هدایت کأنه قال لنبیه «یا طاهرأ من العیوب و یا هادیألی علام الغیوب» و گفتند «طه» طرب اهل بهشت است و «ها» هوان اهل دوزخ . و گفتند «طه» در حساب جمل نه باشد و «ها» پنج پنداری گفت ای ماه شب چهارده (۳) « ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى » ما این قرآنرا بتو فرستادیم تا تو شقی

(۱) ای مرد سفاهت درخوی شما سرشته است خدای پاک نگرداند روح ملعونان را .

(۲) مردی خواستم در روز نبرد که بمبارزه آید هیچکس اجابت نکرد پس ترسیدم بجان خود که از

دوستان باشند و در بعض کتب بجای موالیا صوائلا است یعنی بناگهان حمله کنند .

(۳) این گونه لطایف از اهل ذوق بعید نیست اما آنرا از تفسیرتوان شمرد و نظیر آنکه شبستری گفت

جهانی اندر این يك میم فرقت

ز احمد تا احد يك میم فرق است

نکته ایست ذوقی نه لغوی در فرق میان احمد و احد .

شوی باو . مجاهد گفت رسول ﷺ و صحابه بشب دستها بر سینه بستندی در نماز خدایتعالی بفریضه این حکم منسوخ کرد . کلبی گفت چون خدایتعالی وحی فرستاد بر رسول ﷺ در مکه او در عبادت اجتهاد عظیم کرد تا آنکه بشب نخفتی . خدایتعالی این آیت فرستاد پس از این رسول ﷺ بشب بعضی بخفتی و بعضی نماز کردی ، مغیره شعبه گفت رسول ﷺ چندان بر پای بایستاد در نماز تا پای مبارکش بیاماسید گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی تورا بیمارزیده است اینهمه رنج بر خود چرا می نپی گفت « أفلا أكون لله عبداً شكوراً ، خدای را بنده ای شاكر نباشم؟ مقاتل گفت ابوجهل هشام و نضر بن الحارث رسول را گفتند چون عبادت او دیدند و اجتهاد او ، گفتند و انك لتشقى تو شقی شدی بترك دين ما . میگفتند در دین ما اینهمه رنج نیست خداوند تعالی این آیه فرستاد . «طه» ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ، ما این قرآن نفرستادیم بر تو تا شقی شوی باو . و اصل شقا در لغت عنا و رنج بود .

(إِنْ لَّا تَذْكُرْ) و ما این قرآن نفرستادیم مگر تایاد گاری باشد و تذکیری ، و یاددهنده آنرا که از خدایتعالی ترسند ، و قرآن مذکور همه مکلفانست جز آنست که اینانرا تخصیص کرد بذکر کقوله تعالی «إنما انت منذر من يخشها» و قوله . «هدى للمتقين» و «تذكرة» مصدر ذکر باشد و مثله النبصرة والتكملة .

(تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ) تنزیلابدل تذکره باشد . این قرآن تنزیل از خدای که خالق زمین است و آسمانهای بلند و «علی» جمع علیا باشد کالکبر رفی جمع الکبری والصفیر فی جمع الصفری .

(أَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ای استولی . خدایتعالی بر عرش مستوی باشد یعنی مستولی ، و ما اقوالی در سورة البقرة گفتیم در تأویل استوی باستشادات .

(لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) او راست هر چه در آسمانها و زمین است و آنچه میان آنست (وَمَا تَحْتَ الثَّرَى) و آنچه در زیر خاک است و ثری خاک نمناک باشد . يقول العرب : شهر ثری و شهر نندی و شهر مرعی . عبدالله عباس گفت زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آبست و طرَفِي (۱) ماهی که سر و دنبال اوست در زیر عرش ملتقی اند بهم آمده ، و در زیر دریا سنگی سبز است که سبزی آسمان از اوست و آن سنگ آنست که خدای تعالی در سورة لقمان گفت «فتكن في صخرة» و آن سنگ بر سر گاوی است ، و پایهای گاو بر ثری نهاده است ، وزیر ثری کس نداند تا چیست مگر خدایتعالی ، و آن گاو دهن باز کرده

(۱) دو طرف ماهی .

است چون دریاها همه یکی شود دز شکم آن گاو شود و دریاها همه خشک شود (۱)
 (وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ) آنکه گفت ای عهده اگر سخن بلند گوئی او سر داند . عبدالله
 عباس گفت سر آن باشد که با کسی بگوئی پنهان ، و پوشیده تر از سر آن باشد که در دل داری
 و با کس نگوئی . و روایتی دگر از او گفت و أخفی من السر حدیث النفس . آنچه با خود
 اندیشه کنی . سعید جبیر گفت سر آنستکه در دل داری ، و آنچه از سر پوشیده تر است نیستی
 است . چو خدایتعالی عالم است بموجودات و معدومات علی حد واحد . و علی بن ابی طلحه
 گفت از عبدالله عباس : سر آنکه در دل دارند و أخفی آنکه در دل ندارند و پس از آن بکنند
 و این هم معدوم باشد قریبست بقول اول . مجاهد گفت : سر آنستکه پوشیده دارد و أخفی و سوسه
 است . ابن زید گفت : معنی آنستکه اوسر بندگان داند ، و سر او کس نداند برای آنکه او
 پوشیده کرده است از خلق و بر این قول أخفی فعل باشد علی وزن أفعال و براقوال اول اخفی
 اسم باشد افعال تفضیل . آنکه تقریر توحید خود کرد گفت .

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) و اوست خدایتعالی بجز او خدای نیست ، و هیچکس مستحق
 عبادت نیست که این نام باستحقاق بر او اجرا توان کرد مگر او (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) او
 راست نامهای نیکو برای آنکه او مستحق آنست ، آنکه بارسول خطاب میکند و میگوید .
 (وَهَلْ أُنَبِّئُكَ) صورت استفهامست و مراد تقریر و تنبیه ، گفت بتو آمد حدیث
 موسی عمران .

(إِذْ رَأَى) چون آتش دید . و هب منبه گفت این آنکه بود که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دختر
 شعیب را با خود گرفت و مدتی مقام کرد . آنکه از شعیب دستوری خواست تا بیاید مادر را
 بیند شعیب دستوری داد او را ، و او برخاست و زنرا برگرفت و او بار داشت در بعضی راه و
 او از راه عدول کرده بود در شبی تاریک از شبهای زمستان ، و شبی بود سرد و باران ورعد و
 برق و شب آدینه بود زنرا درد زادن پدید آمد ، موسی سنگ و آهن برداشت چند آنکه سنگ
 بر آهن زد آتش از آن فرو نیامد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشم شد و آهن و سنگ از دست بینداخت سنگ

(۱) این سخنان رانه برای آن نقل میکنند که خود بدان معتقدند یا خواننده را بدان معتقد
 سازند بلکه تا کتاب از اقوال مشهوره خالی نباشد و رسم علمای اسلامست در هر علم از توحید و فقه
 و اصول و تفسیر و حدیث اقوال باطل را نقل میکنند تا مردم نپندارند در نقل خیانتی کردند و چیزهاییکه
 نپسندیدند بسلبقه خود از دین حذف کردند . و شاید حق همان بود که حذف کردند .

و آهن باواز آمدند که یاموسی ما بازداشتگان تونه ایم . ماجز بفرمان خدای برون نیائیم . امشب هر آتش که در عالم است بنشانند موسی متحیر فروماند نگاه کرد ازدست چپراه آتش دید ازدور وذلك قوله «إِذْ آ نَارًا» اهل وقوم خودرا گفت (اَمْكُثُوا) برای این جای باشید که من آتش دیدم (إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا) ای ابصرت ، والایناس الابصار .
 (لَعَلِّي أَنبِئِكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ) باشد که من پاره آتش بشما آرم (أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى) ویا بر آتش راهی یابم ، و گفتند «هدی» بمعنی هادی است . یا کسی رایابم که مرا بآتش راه نماید .
 (فَلَمَّا أَتَيْهَا) چون بر اثر آتش بیامد درختی دید از پایان تاسرسبز از او آتشی افروخته و تسبیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید بترسید و بتعجب فرو ماند .. خدایتعالی سکینه براو افکند و او را بر جای بداشت ، از آن درخت ندا آمد یاموسی (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ) من خدای توام و کنایت مکرر کرد متصل و منفصل برای تأکیدرا ، و مثله قوله «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ» (فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ) نعلین از پای ببنداز . عبدالله عباس گفت در حدیثی مرفوع که سبب آنکه او را گفتند نعلین بکن آن بود که نعلین او از پوست مرداری بود . ابوالاحوص گفت عبدالله مسعود بسرای ابوموسی اشعری حاضر آمد وقت نماز در آمد ابوموسی عبدالله را گفت تقدم فصل پیش رو و نماز کن عبدالله گفت بسرای تو ترا پیش بساید رفت و نعلین بکند عبدالله مسعود گفت او را بالواد المقدس أنت؟ بوادی مقدسی که نعلین بکندی؟ یعنی خلع نعلین موسی را گفتند که بوادی مقدس بود . عکرمه و مجاهد گفتند برای آن گفت موسی را که نعلین بکن که آن جای مبارك بقدم تورسد برای آنکه آن زمین را دوبار پاک بکرده بودند . و بعضی دگر گفتند برای آنکه خفوه و برهنه پای از امارات تواضع است . چون آنجا یگناه را بحرمت مسجد و کعبه کرد گفت اینجا آن کن که بمسجد کنند ، و اهل اشارت گفتند نعل کنایتست از اهل . یعنی دل فارغ کن از شغل اهل و ولد از اینجا گویند آنرا که زن را طلاق دهد ألقى نعله . اگر گویند موسی **عليه السلام** چون از درخت شنید که اینی أنا الله از کجا دانست که آن کلام خداست و از کجا ایمن بود که آن . نه کلام بعضی شیاطین است . گوئیم لابد باشد که خدایتعالی علمی از اعلام معجزه با آن مقرون بکرده باشد تا بمنزلت گواه باشد بر آن دعوی که یکی از ما چون از جمادی کلامی شود داند که آن کلام آدمی است . اما روا دارد که کلام بعضی جن است یا بعضی ملائکه ، پس لابد باشد از معجزیکه با آن بود که بآن بدانند که آن کلام خداست . و قوله «طوی» در اوخلاف کردند . عبدالله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند «طوی» نام وادی است . حسن بصری گفت برای آن «طوی» خواند آنرا که لانه طوی بالبر که آنرا ببر کت در گرفته اند . و قال عدی بن زید:

أَعَادِلَ إِنْ اللُّؤْمَ فِي غَيْرِ كُنْهِهِ. عَلِيٌّ طُوِيٌّ مِنْ غَيْتِكَ الْمُتَرَدِّدِ (۱)

ضحاک گفت برای آنکه وادئی بود عمیق کالبئر الطوی فی استدارته چون چاهی بسنگ بر آورده و گفتند معنی آنستکه إنک تطوی الوادی طوی ای طیباً براین قول «طوی» مصدر باشد . اما اختلاف قرآء در آیت : ابن کثیر و ابو عمرو خواندند أنى أنا بفتح همزه و یاء ، و باقی قرآء بکسر همزه و سکون یاء إلا نافع که او همزه مکسور خواند و یاء مفتوح . أما ابو عمرو و ابن کثیر گفتند پس از نداء أن مفتوح آید یقال نادیت فلاناً أن الفعل کذا لان المعنى صحت به أن الامر کذا ، و آنانکه مکسور خواندند گفتند محمولست علی القول و از پس قول إن مکسور آید . و ابن کثیر و ابو عمرو و نافع طوی خواندند بضم «طاء» غیر مصروف حمل کردند بر- بقعه ، و گفتند سببهای منع صرف علمیت است و تأنیث، و باقی قرآء طوی خواندند بضم «طاء» مصروف حملاً علی المصدر . قوله :

(وَأَنَا اخْتَرْتُكَ) حمزه گفت و أنا اخترناک بتشدید نون بر جمع و نون و الف بر- جمع ، و باقی قرآء «و أنا» علی الخبر من المتکلم «اخترتک» بالتاء خبر از متکلم . و من ترابر گزیدم و بر قراءت حمزه ما ترابر گزیدیم (فَاسْتَمِعَ لِمَا يُوحَى) گوش بوجی ما دار یقال استمعت إلی کذا و لکذا . (إِنْ نِيَّ أَنَا اللَّهُ) وحی این بود که خداوند تعالی در آن درخت آفرید از کلام خود این کلمات که إنی أنا الله و منم که خدایم و جز من خدای نیست (لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي) مرا پرست و بامن در عبادت انباز مگیر (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) و نماز بیای دار برای ذکر و تسبیح من اینقول حسن است و مجاهد، و التقدير لذکرک ایای إضافة مصدر با مفعول کرد . و بعضی دگر گفتند لذکری إیاک و ثنائی علیک نماز بیای دار تا من تورا ثنا کنم بخیر . و بعضی دگر گفتند معنی آنستکه هر که تورا یاد آید که بر تو نمازی هست بگزار و اینقول مقاتل است . بیان این قول آن خبر که قتاده روایت کرد از انس که رسول ﷺ گفت من نسی صلوة او نام عنها فلیصلها إذا ذکرها إن الله یقول «واقم الصلوة لذکری» و بعضی دگر گفتند راجع است باوحی کأنه قال فاستمع لما یوحى و لذکری گوش بوحی من و ذکر من دار .

(إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ) که قیامت لامحال آمدنی است (أكَادُ أُخْفِيهَا) نزدیک آنست که پنهان کنم آنرا در او چند قول گفتند : یکی آنکه «أکاد» صله است و زیادت و عرب کاد در کلام آرند و صله بود چنانکه گفت «إذا أخرج يده لم يكد يراها» و المعنى لم يرها وقال الشاعر :
سَرِيحٌ إِلَى الْهَيْجَاءِ شَاكٍ سَلَا حِهْ
فَمَا إِنْ يَكَادُ قِرْنَهُ يَتَنَفَّسُ (۲)

(۱) ای ملامت کننده ملامت کردن بی جای تو بر من از گمراهی همیشگی توست که مرا فرود گرفته .

(۲) شتابان آید بچنگ سلاح تمام پوشیده و حریف او را یارای تنفس نباشد .

ای فما ینتفس القرن من خوفه اینقول کوفیان است ، و نزد بصریان آنستکه کاد در آیت و در بیت برجای خود است و معنی خود دارد و فایده او برجای است عبدالله عباس گفت و بیشتر مفسران که معنی آنستکه اکاد اخفیها فی نفسی ای فی غیبی کما قال «تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک» ای تعلم ما فی غیبی ولا اعلم ما فی غیبک و در مصحف اُبی چنین است. و در مصحف عبدالله مسعود هست اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرها لکم نزدیک آنستکه از خود پوشیده دارم چگونه اِظهار کنم بر شما اینطریق توسع باشد مبالغه را چنانکه یکی ازها گوید اِنی احفظ سرک من نفسی ، و معنی آنکه احفظه کل الحفظ ، و معنی آنکه اخفیها غایة الاخفاء ، و مثله قول الشاعر
 اَتَامُ تُعْجِبُنِي هِنْدٌ وَاخْبِيرُهَا مَا أُكْتُمُ النَّفْسَ مِنْ حَلِي وَاِسْرَارِي (۱)
 و حسن بصری و سعید جبیر خواندند اخفیها بفتح همزه ای اظهرها و ابرزها یقال خفیت الشیء اذا اظهرته و اخفیته اذا استرته قال امرؤ القیس :

خَفَا هُنَّ مِنْ اَنْفَا قِهِنَّ كَكَا نَهَا خَفَا هُنَّ وَ دَقُّ مِنْ سَحَابٍ مُرَكَّبٍ (۲)

ای اخرجهن نزدیک آنستکه اِظهار کنم و پدید آرم. چو رسول ﷺ را بدامن قیامت فرستادند (لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى) براین قراءت که گفتیم لام تعلق دارد باظهار یعنی قیامت ظاهر کنم تا جزای هر نفس بآنچه کرده باشند بدهم، و بر قراءت عامه قراء هم چنین باشد جز که در او تقدیری باشد ، و معنی آنکه من قیامت و وقت ظهور آن پوشیده کرده ام تا جزای هر نفس بآنچه کرده باشند بر وفق عمل او باشد . چواگر وقتش معین و معلوم بودی مکلفان باول مغری بودندی و بآخر ملجاء و این در تکلیف خلل باشد . و اصل سعی رفتن بشتاب باشد ، و منه السعی بین الصفا و المروة ، و اینجا کنایتست از کردار .

قوله (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا) این نهی است موسی را ﷺ و مراد جمله مکلفان ، و نهی مغایبه است یعنی نباید تا تو را منع کند و صد منع باشد از خیر. یقال صد عن الصلوة و الحج ، و لایقال صد عن الشر انما یقال صرفه و منعه «عنها» ای عن الساعة . و معنی آنکه عن الاستعداد لها علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه (مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا) آنکس که ایمان ندارد بآن. یعنی نباید که کافران تو را بازدارند از ایمان بقیامت و بیان آن کردن و اعمالیکه تو را در قیامت سود دارد (۳)

(۱) میخوابم و از هند مرا خوش می آید و او را خبر می دهم از هر چه که از خود نیز پنهان می دارم .

(۲) در بعضی کتب «من عشی مخلب» است بدل سحاب مرکب. نفق راه زیر زمینی است یعنی آنها را

از سوراخ زیر زمین بیرون آورد چنانکه باران تند باریده از ابر انبوه آنها را بیرون میاورد .

(۳) باید دانست که در تورات فعلی که در دست یهود است نه ذکر قیامت است و نه یادی از بهشت

و جهنم و بمقتضای آیات قرآن ایمان بمعاد از وحی موسی (ع) و جزه دین او بود و خداوند او را از*

و آنانکه ایشان از پس هوای نفس شوند و تابع شهوات باشند، وهَوَىٰ مقصور شهوت باشد و ممدودجو* باشد (فَتَرَدُیْ) اى تهلک که پس هلاک شوید من الردى وهو الهلاك و محل او نصب است علی جواب النهی بالغاء جز که نصب او بر ابتداء نیست (۱) برای آنکه الف در حرف اعراب افتاد. قوله (وَمَا تِلْكَ بِبِمِیْنِكَ) چیست آنکه بدست راست تو است ای موسی؟ فرآء گفت «تلك» اینجا بمعنی هذه است، و اولیتر آنکه بر جای خود باشد برای آنکه عَصَا باموسی بود و این را خدای میگوید و این جاری مجرای بعد بود، و گفتند بمعنی الذي است و التقدير وما الذى بيمينك یا موسی در وجه چنین سؤالی دو قول گفتند: یکی آنکه برای استیناس گفت تا موسی را انس پدید آید با کلام خدای و گستاخ شود، و وجه دیگر آنکه تا تنبیه کند او را بر آن معجزات که از او پدید خواست آمدن خارق عادت .

(قَالَ هِيَ عَصَايَ) موسی گفت این عصا و چوب سفر من است . گفت چه کنی آنرا؟ گفت (أَتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا) بر آن تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت و در وقت آنکه بجوئی بجهنم (وَ أَهْسُ بِهَا عَلٰی غَنَمِي) و برگ از درخت فرو کوبم برای گوسفند قال الراجز :

أَهْسُ بِالْعَصَا عَلٰی أَغْنَامِي مِنْ نَاعِمِ الْأَرَاكِ وَالْأَبْشَامِ (۲)

و عکرمه خواند اُهس بسین غیر معجم، و گفت معنی آنستکه گوسفند رانم بآن واقول لها هس هس . نضربن شمیل گفت خلیل را پرسیدم از وجه قراءت عکرمه گفت عرب بسیار معاقبه کند میان سین و شین يقول . سمت العاطس و شمت، و شن علیه الدرع و سن، و الروشم و الروسم للخنم . (وَ لِيَ فِيهَا مَا رَبُّ أُخْرٰی) مرا در این حاجتهای دیگر باشد واحدها مَأْرَبَةٌ وَمَأْرَبَةٌ وَمَأْرَبَةٌ ثلاث لغات. عبدالله عباس گفت موسی عليه السلام زاد و متاع خود بر عصا نهادی و بر گرفتی او را بمنزله راحله بود و چون خسته شدی بر او نشستی و در زیران او رهوار میرفتی و وقتها با او در راه میرفتی و با او حدیث میکردی تا انس بودی او را با او، و جائی که طعام نداشتی بر-

* ترك بیان نهی فرمود پس موسی (ع) بیان معاد کرد اما بتدریج از دین آنان خارج و فراموش شد چون فقه برای کاهنان سود دنیوی بسیار داشت و همه اقبال بدانستن آن میکردند و طالب فقه بیشتر بودند و نسخ آن فراوان تر و باقی ماند و همچنین ذکر قصص و تواریخ برای گرم کردن مجالس مرغوب بود و تورات فعلی مجموعه از فقه و تاریخ است که بنی اسرائیل خود فراهم کردند نه موسی (ع) و نوشته اصلی آنحضرت در دست نیست اما اسلام ذکر معارف و معاد در قرآن و احادیث بسیار است چنانکه کمتر از يك عشر آیات قرآن در فقه می باشد بیم آن نمی رود که اصول دین منسوخ و فراموش شود با وجود قرآن .

(۱) بر او پیدا نیست (۲) اراك و ابشام دونوع درختند یعنی باعصا بر آنها زنم برای گوسفندانم .

زمین زدی آنچه او را بایستی از قوت بر آمدی و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمه آب بر- آمدی و چون جائی فرود آمدی و از آفتاب رنجش بودی بزمین فرو زدی در حال شاخ بکشیدی و برگ بیاوردی و سایه گستردی ، و چون میوه آرزو کردی او را خدایتعالی شاخ پدید کردی و میوه بر او پدید آمدی ، و چون بختی آنرا بشبانی گوسفندان بداشتی تا سباع و هوامرا از آن بازداشتی ، و چون بچاهی رسیدی که در او آب بودی و او رسن و دلو نداشتی آن عصا بچاه فرو گذاشتی بر طول چاه دراز شدی و شعبهای او بر شکل دلو شدی تا او آب بر آوردی برای خود و گوسفندان ، و چون بشب فرود آمدی بزمین فرو زدی مانند دو مشعله از اوروشنی بتافتی ، و چون در زمین نشیب شدی عصا دراز شدی ، و چون بر زمین فراز رفتی کوتاه شدی (۱) فهذا معنی قوله «ولی فیها مآرب اخری» و از روی تازی (۲) اُخر بایست که مآرب جمع است و از این دو جوابست یکی آنکه لرأس الایة اخری گفت تا مطابق دیگر آیات باشد و جواب دگر آنکه ذهب إلی تأنیث الجمع چنانکه الجماعة قالت .

(قالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى) خدایتعالی گفت بینداز این عصا را ای موسی.

(فَأَلْقَيْهَا) بینداخت . (فَأِذَا هِيَ حَبِطَةٌ تَسْمَى) اینرا اِذَاء مفاجات گویند ناگاه دید که ماری شد و تاختن میکرد . اگر گویند بیکجا گفت ثعبان شد و یکجا گفت ماری شد و یکجا گفت «کأنها جان» و هی نوع من الحیات الصغیرة نه مناقضه باشد ؟ گوئیم از این چند جوابست : یکی آنکه در اول ماری کوچک بود آنکه بتدریج بزرگ میشد تا ثبانی شد . جوابی دیگر آنکه آن معنی کرات و تارات بود در یک حال مار بود و در یکحال جان بود در یکحال ثعبان بود، و مناقضه نباشد چون اوقات مختلف بود . جواب سیم آنست که در سرعت و نشاط جان بود، و در قبح و استهوال منظر اژدها بود پس جامع بود این هر دو صفت را از این دو وجه چنانکه گفت «قواریر من فضة» یعنی در صفای سیم بود و رقت و لطافت آبگینه . چون اهل اشارت گفتند چون موسی عصا بینداخت و ماری شد آهنگ موسی کرد بگریخت موسی از او چنانکه دگر جای گفت «ولی مدبراً ولم یعقب یا موسی» خدایتعالی گفت یا موسی این نه آنست که میگفتی «هی عصای» این چوب منست کس را دیدی که از عصای خود بگریزد . گفت

(۱) این مآرب و فوئادرا ثعلبی در عرائس آورده است و گوید مطلعمان از اخبار گذشتگان چنین

گفتند باری اعتماد بسیار بر قول ثعلبی نیست و این سخنان نه از معصوم است و نه از کتب تواریح معتبر.

(۲) در زبان عربی صفت مطابق موصوف است در افراد و جمع اما در بعض زبانها مانند فارسی

چنین نیست گویند مردان نیک و پیغمبران بزرگ .

بار خدایا این چه حالست؟ گفت این برای آنست تا بدانی که جز بمن اعتماد نباید کردن که آنکه جز بر من اعتماد کند معتمد او چنین آید. در قلب العصاحیه در آنجایگاه دو قول گفتند یکی آنکه تا موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مستأنس بشود و بداند که در آن این معجزه نهاده اند تا چون پیش فرعون بیندازد چون معناد باشد او را ترسد از او، وجهی دگر آنکه معجزه آن کرد تا بداند که آن کلام که از درخت شنید کلام آنست که این خرق عادت فعل اوست.

(قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ) خدایتعالی گفت بگیر این عصارا و مترس که ما او را با حالت اول بریم (سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) واصل سیرت فیعلّه باشد و آن هیئت بود من السیر و مراد اینجا حالت است یعنی باز عصارا گردانیم آنرا و نصب او بحذف حرف جر است و التقدير سنعيدها إلی سیرتها الاولى چون حرف جر بیفکند فعل برسد و عمل کرد بر مفعول.

(وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ) و دست بر زیر بغل بر، و گفتند یا زیر بازو. و جناح الطایر بال مرغ باشد سَمِيٌّ بِذَلِكَ لَجَنُوحِهِ أَيْ مِيلَهُ وَجَنَحٌ لَكَذَا إِذَا مَالَ إِلَيْهِ، و بازو را هم برای این جناح خوانند که مایل است یا برای آن که بجای جناح است مرغ را و دگر جای گفت. «و أدخل يدك في جيبك» دست در گریبان کن، و قولى دگر آنست که جناح کنایت است از برادر یعنی دست در آستین برادرت هارون کن. و گفتند معنی آنست که دست با او یکی دار و این معنی ضعیف است لقوله (تَخْرُجُ بَيْنَآءَ) تا برون آید دستت سفید (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) اى من غیر برص بی علتی و آفتی از پیسی. بقول جمله مفسران موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست در بغل کرد و بیرون آورد چندان نور از آن میتافت که آفتاب را غلبه کرد (آیه آخری) معجزه دگر و نصب او بر- حال است و گفتند بر فعلی مضمّر اى جعلها آیه آخری ولیکن بیفکند لدلالة الكلام عليه.

(لِنُرِيكَ) تا بتونمائیم (مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى) از آیات بزرگترین ما و مراد بآیات معجزه است و کبر برای آن نگفت با آنکه آیات جمع است از آنوجه که گفتیم فی قوله «مآرب آخری» اینجا وجهی دگر زیادت هست و آن آنستکه صفت موصوف محذوف باشد کانه قال لنريك من آياتنا الاية الكبرى تاما از آیات خود آیت مهتری بتونمائیم.

آنکه چون او را نبوت داده بود و اظهار معجزات کرده بود بردست او او را گفت اکنون بنزدیک فرعون رو و او را دعوت کن که او طاعی شده است و پای از حد خود بیرون نهاده. او بنده ضعیف مدبّر است دعوی خدائی میکند. موسی عند آن حال دست بدعا برداشت و گفت:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۷) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۸) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ كَفِّتْ پروردگارا گشاده گردان سینه مرا و آسان گردان برابم کار مرا و بگشا بستگی را از

لِسَانِي (۲۹) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۳۰) وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۳۱) هَرُونَ أَخِي (۳۲)

زبان من بفهمند گفتار مرا و بگردان برای من وزیرى از اهل من هرون برادر مرا

أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي (۳۳) وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي (۳۴) كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (۳۵)

سخت فرما بآن پشت مرا و شريك كن اورا در امرم تا ستائيم ترا بياكى بسيار

و نَذَكُرَكَ كَثِيرًا (۳۶) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۷) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا

و ياد كنيم ترا بسيار بتحقيق توئى تو بما بينا گفت بتحقيق داده شدى خواسته خود را اى

مُوسَى (۳۸) وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۹) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۴۰)

موسى و بتحقيق منت نهاديم بر تو مرتبه ديگر چون وحى فرستاديم بسوى مادرت آنچه وحى شد

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ

كه بيفكن اورا در صندوقى پس افكن اورا در دريا پس افكند اورا دريا بكناره ميگيرد او را دشمنى كه

لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي (۴۱) إِذْ تَمْشِي

مرا و دشمنى كه اوراست و افكندم بر تو دوستى از خود و تا تربيت كرده شوى بر نگهبانى من چون ميرفت

أَخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ

خواهت پس ميگفتى او كه آبادالنت كنم شمارا بر كسيكه كفالت كند اورا پس باز گردانيديم ترا بسوى مادرت

كِي تَقَرَّرَ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا (۴۲)

تا روشن شود چشم او و محزون نباشد و كشتى تنى را پس رهانيديم ترا از غم و آزموديم ترا آزمودنى

فَلَيْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ (۴۳) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۴)

پس ماندى سالى چند در اهل مدين پس آمده ي بر اندازه اى موسى و آفريدم ترا براى خودم

إِذْ هَبُّ أُنْتِ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۵) إِذْ هَبَّا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ

برو تو و برادرت بايات من و سستى مكنيد در ياد كردن من برويد بسوى فرعون بتحقيق او

طَفِي (۴۶) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۷) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا

از حد گذشته پس بگوئيد مرا و را گفتارى نرم شايد او پند گيرد يا بترسد گفتند پروردگار ما بتحقيق ما

نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفَىٰ (۴۸) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ (۴۹)

ترسناكيم كه تعدى كند بر ماها يا آنكه از حد گذرد گفت مترسيد بتحقيق من باشايم ميشنوم و ميبينم

فَاتِيَاهُ قَقُولًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ

پس بروید پس بگوئید بتحقیق ما دو فرستاده پروردگار تو پس بفرست با ما اولاد یعقوب را و شکنجه مکن آنها را بتحقیق

جَنَّتِكَ يَا يَهُودَ مِنَ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعِ الْهُدَى (۵۰) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا

آمدیم ترا بآیتی از پروردگار تو و سلامتی بر کسیست که پیروشد هدایت را بتحقیق ما بحقیقت وحی شد بسوی ما

أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۵۱) قَالَ فَمَنْ رُبُّكَ يَا مُوسَى (۵۲) قَالَ رَبُّنَا

که شکنجه بر کسیست که تکذیب کرد و روگردانید گفت پس کیست پروردگار شما ای موسی گفت پروردگار ما

الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۳) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۴) قَالَ

اوست که عطا کرد بهر چیزی آفرینش را پس راه نمود گفت پس چیست حال گذشتگان پیش گفت

عَالِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۵) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ

علم آن نزد پروردگار منست در کتاب خطا نمیکند پروردگار من و فراموش نمیکند آنکه قرارداد برای شما

الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا

زمین را آرامگاه و پدید آورد در آن راهها و فر فرستاد از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بآن جفتها زیرا

مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۶) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى (۵۷)

از روئیدنی غیر هم بخورید و بچرانید چهار پایتان را بتحقیق در این آیتهاست برای صاحب خردها

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۸) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

از آن آفریدیم شما را و در آن بازگردانیم شما را و از آن بدر آوریم شما را مرتبه دیگری و بتحقیق نمودیم او را

آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابْتَدَى (۵۹) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا

آیتهای ما را همه آنرا پس تکذیب کرد و سر باز زد گفت آیا آمدی که بیرون کنی ما را از زمین ما بسحر خود ای

مُوسَى (۶۰) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ

پس هر آینه آوریم ترا بسحری مانند آن پس بگردان میان ما و خود وعده گاهی را که خلاف نمائیم ما

وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۶۱) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى (۶۲)

و نه تو جائی هموار گفت وعده گاه شما روز آرایش است و آنکه گرد آورده شوند مردم چاشتگاه

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۳) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا

پس باز گشت فرعون پس فراهم آورد مکر خود را پس باز آمد گفت مرا آنها را موسی وای بر شما افترا میندید

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۶۴) فَيَسْحَتِكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى (۶۵) فَتَنَّا زُجُورًا

بر خدا دورغی را پس وا گذاشته دارد شمارا بشکنجه و بتحقیق نا امید شد آنکه بر بست پس بمنازعه افکندند

أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى (۶۶) قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ

کارشانرا میان و پنهان داشتند رازرا گفت بتحقیق اینها هر آینه ساحرانند میخواهند که بیرون کنند شمارا

مِنَ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (۶۷) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا

از زمین شما بسحر آنها و براندازند آیین شمارا که فاضلتر است پس فراهم آورید مکر خودتانرا پس بیاید

صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۸) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ

صف کشیده و بتحقیق رستگار شد امروز کسیکه غالب شد گفتند ای موسی یا اینست که میافکنی و یا آنکه

نَكُونُ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۹) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ

باشیم ما نخست کسیکه افکند گفت بلکه افکنید پس آنگاه ریسمانهای آنها و جویهای آنها را نموده شد

إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۷۰) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۷۱) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ

بموسی از سحر آنها که آنها میشتابد پس یافت درخوشتن ترسی را موسی گفتیم مترس بتحقیق توئی

أَنْتَ الْأَعْلَى (۷۲) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ

تو فرا تر و بینداز آنچه در دست تست فرو میبرد آنچه را ساختند جز این نیست ساختند مکر جادویی

وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۷۳) فَالْقِيَ السَّحْرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَرُونَ

و فیروز نشود ساحر هر کجا که در آید پس در افتادند ساحران سجده کننده گفتند گرویدیم بپروردگار هرون

و مُوسَى (۷۴) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ

و موسی گفت آیا گرویدیدم و او را پیش از آنکه اذن دهم مر شمارا بتحقیق او بزرگ شماست آنکه آموخت شمارا

السَّحْرَ فَلَا قَطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبِنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ

سحر پس هر آینه میبرم دستهای شمارا و پاهای شمارا از چپ و راست و بدار کشم شمارا در تنهای درخت خرما و

لَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۵) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ

هر آینه میدانید کدام ما سخت تر شکنجه و پاینده تریم گفتند هرگز نکزینیم ترا بر آنچه آمد ما را از معجزها

و الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا

قسم با آنکه آفرید ما را پس حکم کن آنچه را تو حکم کننده ای جز این نیست میگذرد این زندگانی دنیا بتحقیق ما گرویدیم

بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَا نَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۷۶).

بی‌وردگار ما تا آمرزد ما را لغزهای ما را و آنچه را بزور داشتی ما را بر آن از سحر و خدا بهتر و پاینده تر است

قوله تعالی (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) موسی علیه السلام عند آن که او را گفتند تو را بفرعون باید در رفتن بر سالت گفت بار خدای من و پروردگار من دل من روشن گردان و این دلتنگی از من ببر، و شرح الکلام بسطه و کشف المعنی فیه، و تفسیری که مخالفان دادند در شرح صدر که مراد سینه شکافتن است و دل شکافتن (۱) چنانکه در حق رسول گفتند فی قوله «ألم نشرح لك صدرك» باطلست باین آیت برای آنکه موسی علیه السلام از خدای این بخواست و خدای تعالی او را بداد فی قوله «قد اوتیت سؤلک یا موسی» مراد بدادیم ای موسی. چون شرح صدر در حق موسی هست و معنی سینه شکافتن و دل شکافتن نه، اولی و آخری که در حق رسول ما چنین باشد و معنی این بوده آنکه ایشان گفتند. چو پیغمبر ما علیه السلام از موسی و از جمله پیغمبران به بود. پس موسی گفت بار خدایا دلها بفرمان تو است این دلتنگی و گرفتگی از من بردار و کارم سهل گردان. یعنی رسالتی که مرا فرمودی بر من آسان گردان.

(وَ اَحْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) و بنداز زبان من بر گشای تا سخن من بدانند مردمان، و گفتند در زبان موسی علیه السلام رته ای (۲) بود که بعضی حروف درست نتوانست گفت. عبدالله عباس گفت سبب آن بود که آنگاه که او در حجره فرعون بود دیگر و زدست بر آورد و تپانچه ای بر روی فرعون زد و ریش او بدست گرفت و بکند فرعون آسیه را گفت این آن دشمن منست که مرا گفتند و من او را در کنار خود میپرورم او را نباید کشت. آسیه گفت او کود کست و نداند که چه کرد و نیک از بد نداند خواهی تا بدانی که او نیک از بد نداند بیازمای. بفرمود تا طشتی از انگشت دمیده (۳)

(۱) در روایت است که پیغمبر اکرم در مدت رضاع که نزد حلیمه بود فرزندانش وی دیدند دو مرد آنحضرت را از کنار ایشان ربودند و بالای کوهی بردند و دلش بشکافتند و قطعه خونی بیرون آوردند. خبر بحلیمه دادند او پریشان شد و آمد و حضرتش را سالم دید بی نشانه زخمی و خونی. شاید بنا بر صحت روایت تمثیل موجود روحانی بود بصورت جسمانی برای بیننده مانند «تمثیل لها بشر اسویاً» کنایه از دورنگاه داشتن مبادی شر از دل او مانند کینه و حسد و وسوسه و صفات نقص که در سایر مردم هست و در پیغمبر نبود و معلومست که دیدن ملائکه بچشم محال نیست دیدن صفات بخل و حسد و کینه هم بصورت خون محال نیست و در بعضی روایات قصه شرح صدر را در ضمن معراج آورده که پیغمبر خود دید و دل آنحضرت را بآب برف شستند و بنا بر این روایت هیچ عجب نیست زیرا که دیدن این امورشان پیغمبرانست.

(۳) ذغال افرخت.

(۲) رته بمعنی لکنت در غیر اینجا ندیدیم.

بیاوردند و طبقی را جواهر پر کرد و هر دورا پیش موسی نهادند موسی خواست تادست بجواهر یازد جبرئیل آمد و دست او را سوی آتش برد تا او انگشتی بر گرفت و در دهان نهاد زبانش بسوخت و بندی بر زبان او افتاد . گفتند دستش نسوخت و زبانش بسوخت و دستش برای آن نسوخت که تپانچه بر روی فرعون زد . پس او دعا کرد که بار خدایا این کار زبانت مرا از بان بند دارد، و سخن درست نتوانم گفت این بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) بار خدایا مرا وزیری کن هم از اهل من که اینکار که فرمودی نه کار آسانست که بنهایی بتوان کرد . مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا موازرت کند یعنی معاونت کند . و در وزیر دو قول گفتند: یکی آنکه وازره و آزره دولت است بالوا و الوالهزمه فعلی باشد بمعنی مفاعل یعنی معاون ، و یکی آنکه من الوزر باشد و هوالثل هم فعلی باشد بمعنی مفاعل چون معادل یعنی این ثقل با من بردارد و معنی یکیست ، و اگر چه اشتقاق مختلف است . آنکه بگفت که آن وزیر کیست :

('مَرُونُ أَخِي) هارون که برادر منست . و هارون برادر موسی بود من ایبه و امه از

مادر و پدر .

('أُشْدُبُهُ أَزْرِي) ای ظهری . پشت من با او سخت کن و آزره ای أعانه معنی آن

باشد که پشت او باشد و پشتی او کند و منه المئزر لانه یشد علی الازر و هوالظهر .

(وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) او را در کار من با من شریک کن یعنی در دعوت کردن فرعون

و گفتند در نبوت و اگر چنین بود این سؤال بی دستوری نکرده باشد . یا مشروط بود بشرط

مصلحت یعنی اگر دانی که صلاحیت اینکار دارد او را پیغمبری با من بفرست . خدایتعالی

دانست که او آن کار را بشاید دعای موسی اجابت کرد جمله قرآء خواندند : «أُشْدُبُهُ أَزْرِي»

بضم همزه علی امر المخاطب و «أشركه» بفتح همزه مگر ابن عامر و در شاذ حسن بصری و

ابن ابی إسحاق که ایشان خواندند «أشدد» بفتح الف علی الخبر من نفسه و جزم برای جواب

امر «وَأَشْرِكُهُ» بضم همزه و کسر راء هم برای خبر از خویشتن تا من پشت خود با او قوی کنم

و او را در کار خود شریک کنم یعنی دعوت ، و اگر پیغمبری حمل کنند معنی آن بود که باذن

و فرمان تو اگر مصلحت دانی .

(کَسَى) برای تعلیل باشد تا ما بیکجای تو را تسبیح کنیم بسیار و ذکر و ثنای تو کنیم

بسیار ، که تو بأحوال ما عالمی . خدایتعالی گفت این دعای تو با جابت مقرون کردند و مراد

تو بدادند و «سؤل» آن مراد باشد که سؤل کنند و خواهند ، فعل بمعنی مفعول کالخبز بمعنی المخبوز، ای عجب اگر موسی را یاری بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون بر اداء رسالت و او را بفرعون فرستاده بودند . رسول مارا که بكافة الناس بلکه بجن و انس فرستادند و هر یکی از صناید قریش فرعونى بودند او را وزیرى نبایست ؟ بلی او را وزیرى بود وهم برادر او بود بفرمان خداى تعالى و خلیفه او بود پس از او ، تا لاجرم گفت او را « أنت منى بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لانبى بعدى » ، گفت یا علی ترا از من منزلت هرون است از موسی جز پیغمبری. این خبریست متلقى بقبول . و همه طوایف روایت کنند ، و اینخبر دلیل امامت امیرالمؤمنین است برای آنکه از ظاهر خبر مفهوم آنست که رسول ﷺ باینخبر اثبات کرد امیرالمؤمنین را از خود هرمنزلتی که هرون را بود از موسی جز نبوت که بلفظ استثناء کرد ، و اخوت بعرف مستثنی است و از منازل هرون یکی وزارت و یکی خلافت وزارت فی قوله « و اجعل لی وزیراً من أهلی » ، و خلافت فی قوله « هرون اخلفنی فی قومی » .

قوله (وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَى) گفت ما منت نهادیم بر تو ، یکبار دیگر تذکیر نعمت میکند او را و با یاد او میدهد که جز این نعمت مارا بر تو نعمتی دیگر و منی دیگر است و آن کی بود :

(إِذْ أَوْحَیْنَا) چون وحی کردیم بمادرت . گفتند وحی إلهام بود و گفتند القاء فی القلب بود . در دلش افکند ، و جبائی گفت در خواب باو نمود . چون وحی کردیم بمادرت آنچه کردند یعنی آنچه کردیم که خدای بسیار از خود خبر دهد بلفظ مالم یسم فاعله فی قوله « قل اوحی إلی » ، و قوله « قد اوحی إلینا أن العذاب » و قوله « علمنا منطق الطیر » و مانند این .
(أَنْ اِقْنَدِیْهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِیْهِ فِی الیَمِّ فَلِیُلْقِیْهِ الیَمُّ بِالسَّاحِلِ) که او را در تابوت افکن و تابوت در دریا افکن تا دریا او را بساحل افکند ، و مراد بدریا رود نیل است و قوله « فلیلقه الیم بالساحل » صورت امر دارد و مراد تعلیل است یعنی لیلقه الیم بالساحل تا دریا او را بکنار اندازد ، و مثله قوله « اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایا کم » ای لنحمل خطایا کم (یأخذهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ) مجزوم است بر جواب امر . تا بردارد او را دشمنی از آن من و دشمنی از آن تو یعنی فرعون ، و این آنکه بود که موسی ﷺ از مادر بزاده بود و فرعون خوابی هایل دیده که آتشی از محله بنی اسرائیل بر آمد ، و بیک روایت از بیت المقدس و گرد سرای او بر آمد و او را بسوخت ، و کوشك و سرای او بسوخت . و او معبران را بخواند و

این خواب بایشان بگفت ایشان گفتند دلیل آن میکند این خواب که مولودی آید در این سالها از بنی اسرائیل که ملك تو از دست تو بشود و هلاك تو بر دست او باشد. او بفرمود تا زنان آبتن را تفحص کردند و کودگانی را که حاصل میشدند هر چه پسر بود میکشند و هر چه دختر بود رها میکردند چنانکه گفتیم در سورة البقره. چون سالی چند بر این برآمد و نسل بنی اسرائیل کم بودند قبطیان پیش فرعون آمدند گفتند نسل بنی اسرائیل کم شد و بیم آنست که مارا بندگان نباشد اگر بنی اسرائیل کم شوند، فرعون گفت اکنون قرار آنست که سالی کشند و سالی نکشند هارون آنسال زاد که نمیکشند و موسی آنسال زاد که میکشند. چون مادر موسی بار بنهاد میترسید و ندانست که چه کند خدای تعالی در دل او افکند که تابوت بساخت از چوب و آن تابوت مؤمن آل فرعون کرد حزییل و مخلوج در آنجا نهاد، و موسی را در آنجا نهاد و بندها بقیر استوار کرد بفرمان خدای تعالی برود نیل انداخت رود او را ببرد و شعبه‌ای که رهگذر آب بود بسرای فرعون با آنجا برد و فرعون با آسیه بر تختی بود و آب در بر که‌ای میرفت و از رهگذر دیگر بیرون میشد فرعون نگاه کرد تابوتی دید مقیّر که آب می‌آورد بفرمود که بگرفتند و پیش او بردند تابوتی دید قفل بر او نهاده چاره ساختند و قفل بگشادند کودکی را دیدند دراو، فرعون گفت اینرا بیاید کشتن. آسیه گفت « لا تقتلوه عسی أن ینفعنا أو تتخذه ولداً » مکش اینرا که باشد که مارا از این نفع بود یا اینرا بفرزندی بپذیریم. فرعون گفت همچین کنیم (وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي) دوستی از خود بر تو افکنم، در او دو قول گفتند: یکی آنکه ترا دوست گرفتیم، و یکی آنکه ترا دوست داشته گردانیدیم تا چنان کردیم ترا تا هر که ترا ببند دوست دارد ترا تا فرعون که از او دشمن تر نبود ترا دوست داشت. اینقول عبدالله عباس است، عطیة العوفی گفت او را مسحه‌ای از جمال دادند که هر که او را بدیدی دوست داشتی او را. قتاده گفت خدای تعالی ملاحظی در چشم او نهاد که هیچکس او را ندید و الا که دوست داشت او را. (وَ لِثُمَّنَّ عَلٰی عَيْنِي) و تا ترا تربیت و غذا و طعام و شراب بنظر من باشد قاله قتاده. اینقول قتاده است.

(إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ) آنکه که خواهرت میرفت و میگفت ره نمایم شما را براهل بیتی که او را تکفل کنند، و این آن بود که چون آسیه او را بگرفت و بفرزندی بپذیرفت کس فرستاد دایگانرا بیاوردند او شیر هیچکس نگرفت و اینحدیث در مصر فاش شد و طلب دایه

میکردند که او را شیر دهد خواهر موسی علیها السلام بیامد و نام او مریم بود و ایشانرا گفت (هَلْ أَذِلُّكُمْ) راه نمایم شمارا بر اهل بیته که او را تکفل کنند و در خویشتن پذیرند گفتند بلی مادر موسی بیامد و پستان در دهن او نهاد او پستان مادر بستد و شیر باز خورد . پس از آنکه شیر هیچکس نمیگرفت، آسیه گفت ترا بیاید آمدن و این کودکرا دایگی کردن . او گفت من نتوانم اینجا آمدن که من دگر کودکان دارم و خانه ام ضایع شود ولیکن اگر او را بمن دهی ضمان کنم که او را شیر دهم و نکو دارم . چون دیدند که جز از شیر او نمیگیرد بضرورت او را بمادر او دادند فذلک قوله (فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) ما ترا بامادر دادیم که تا چشم او روشن شود و غمناک نباشد ، و این از جمله نعمتها است که خدای تعالی بر او می شمارد و نیز از نعمتها آنکه (وَ قَتَلْتَنفَسًا) و مردی را بکشتی یعنی آن قبطی را که قصه او بیاید در جای خود این شاء الله (فَنجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) ما ترا از غم برهانیدیم چو او دلتنگ و خائف بود که او را طلب کرده اند یا بقصاص قبطی بکشند او را (وَ قَتَلْنَاكَ فُتُونًا) و امتحان کردیم ترا امتحان کردنی یعنی ما با او معامله ازمایندگان کردیم تا ترا خالص کردیم برای نبوت ، و گفتند فتون آن بود که او را در محنتی میافکنند پس از محنتی . یکی آنکه او در سالی زاد که کودکانرا میکشند . آنکه او را در رود نیل افکنند ، آنکه بدست فرعون افتاد آنکه قصد فرعون بقتل او چون تپانچه بر روی او زد . آنکه إلقاء جمره انگشت در دهن و سوختن زبان او ، و آنکه کشتن او قبطی را نه بقصد برسبیل خطا بود . ما ترا باین محنتها امتحان کردیم و از همه برهانیدیم و اینقول عبدالله بن عباس است . مجاهد گفت اخلصناک خلاصا ما ترا بازخالص کردیم و از همه برهانیدیم من قولهم دینار مفتون زری پخته که کدورات و شوائب از او رفته باشد آنرا مفتون گویند و فتنن الذهب إذا عرضته علی النار . و اصل کلمه امتحان است . جبائی گفت معنی آنستکه تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا ترا ده سال مزدوری شعیب بایست کردن .

(فَلَبَّيْتُ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) مقام کردی سالها در اهل مدین چون بنزدیک شعیب شد گفتند ده سال آنجا مقام کرد ، و مدین آنشهر بود که شعیب در او بود و از آنجا تا مصر هشت مرحله است . وهب گفت بیست و هشت سال در مدین مقام کرد ده سال مزدوری شعیب و هیجده سال با دختر شعیب بود تا فرزندان بزاد (ثُمَّ جِئْتُ عَلِيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى) مقاتل گفت علی موعده . محمد بن کعب گفت بدان قدری مقدر که انداخته (۱) بودند که توبدان

(۱) یعنی اندازه کرده .

قدر بیائی عبد الرحمن بن کیسان گفت علی رأس اربعین سنة بر سر چهل سال و آنسال وحی پیغمبران باشد و القدر لغتان قال جریر :

نالَ الخِلافةَ أو كانتَ له قدرًا كما أتى رَبَّهُ موسى ' على ' قدر (۱)

(وَأَصْطَنَمْتُكَ لِنَفْسِي) یعنی ترا برای خود برگزیدم و بالطف مخصوص کردم

و برای رسالت و نبوت خود تخصیص کردم و از وجوه افتعال یکی اتخاذ الشيء لخاص نفسه باشد کالاشتواء والاختباء . يقال شوی لغیره و اشتوی لنفسه ، و کذا الباقي یعنی ترا برای کار خاص خود آفریدم از اداء نبوت و تحمل رسالت آنکه گفت (إِذْ هَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بآيَاتِي) تو و برادرت بروی «بآیاتی» ای مع آیاتی و بیّناتی و معجزاتی بآیات و بیّنات من (وَ لَا تَنفِيَا فِي ذِكْرِي) وسستی مکنی در ذکر و یاد کردن من . یعنی آنکه ممکن باشد از جِد و جهد بجای آری يقال ونی بنی و نبأ ونیة إذا فتر ، قال العجاج :

فَمَا وَنِي ' مُحَمَّدٌ ' مُذْ أَنْ غَفَرَ لَهُ ' الإله ' مَا مَضَى ' وَمَا غَبَرَ (۲)

(إِذْ هَبَا إِلَى ' فِرْعَوْنَ ' إِنَّهُ ' طَفَى ') بنزدیک فرعون شوید که او طاغی و یاغی شده است .

(فَقُولَا لَهُ ' قَوْلًا ' لَيْتَنَا) اورا سخن نرم گوئید (لَعَلَّهُ ' يَتَذَكَّرُ ' أَوْ ' يَخْشَى) تا باشد

که او تذکر و اندیشه کند یا ترسد . ای علی رجاء و طمع منکما برای آنکه ایشان ندانستند که او ایمان نخواهد آورد و «لعل» ترجمی و طمع را باشد و قيل عاملا من اللين والرفق معامله راج طامع فی ایمانه و إن قطعتما علی انه لایؤمن ، با او از رفق و لین معامله آنکس کنید که او طمع دارد بایمان او ، و اگرچه دانید ایمان نخواهد آوردن و این هر دو وجه نیکوست . با او درستی و بد خوئی مکنید فی قول ابن عباس . سدی و عکرمه گفتند با او خطاب نیکو کنید و گوئید یا ابا العیاش یا ابا الولید مقاتل گفت یعنی قوله «هل لك إلى أن تزکی ، و أهديك إلى ربك فتخشی» اهل اشارت گفتند با او سخن لطیف گوی که او بر تو حق تربیت دارد و ترا پدری کرده است حق خدمت دارد بر تو . گفتند خدایتعالی او را گفت فرعون را بر ایمان وعده دهی بپرنائی که با آن پیری نباشد و بقای ملک برای او تا بمردن ، ولذت طعام و شراب و نکاح بر او بماند تا بمردن . مفسران گفتند هارون در اینوقت بمصر بود و موسی بمدین . چون او بیامد و در راه نبوت دارند او را موسی از خدا درخواست که او را یار من کن در نبوت تا بیکجای برویم

(۱) بخلاف رسید و باندازه و درخور او بود چنانکه موسی (ع) نزد پروردگار خود رفت در

وقت درخور و مناسب .

(۲) سستی نمود پیغمبر اکرم (ص) از آن زمان باز که خدای عزوجل در گذشت از گذشته و آینده او .

خدایتعالی او را اجابت کرد و وحی کرد بهارون که برادرت به پیغمبری میآید بفرعون و من ترا یار او کردم در نبوت شما هر دو از قبل من فرستاده‌اید باو تا او را دعوت کنید و موسی در راه است، ترا باستقبال او باید رفتن هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ يك مرحله باستقبال اورفت و یکدیگر را از احوال خود خبر دادند. محمد بن علی الوراق گفت از یحیی معاذ شنیدم که این آیه بخواند و بگریست و گفت الهی هذارفقك بمن يقول أنا الله فكيف رفقك بمن يقول لا إله إلا الله این رفق و لطف تو است با آنکه گفت من خدایم رفق تو چگونه باشد با آنکه گوید جز تو خدای نیست؟ ابوالقاسم بن حبیب گفت من نیز بر این منوال لفظی چند ساختم و هی: هذا رفقك بمن ینافیک فكيف رفقك بمن یصافیک. هذا رفقك بمن یعادیک فكيف رفقك بمن ینادیک. هذا رفقك بمن یسبک فكيف رفقك بمن یحبک. هذا رفقك بمن ضل فكيف رفقك بمن ذل، هذا رفقك بمن اقرتف فكيف رفقك بمن اعترف، هذا رفقك بمن أصر فكيف رفقك بمن استغفر. بار خدایا با بیگانگان چنین کرم کنی با بیگانگان چه کنی، با دشمنان چنین خطاب کنی با دوستان چه خطاب کنی. (قالا ربنا) موسی هارون گفتند بار خدا وندما، ما ترسیم که بر ما تعجیل عقوبت کند ما را بفرماید کشتن چو او پادشاهی ظالم است، يقال فرط علیه اذا سبقه بمكروه. الفارط الذی یتقدم القوم الی الکلاء و الماء، و منه قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ «أنا فرطكم علی الحوض» و قال الراجز:

« قَدْ فَرَطَ الْمِجْلُ عَلَيْنَا وَ عَجَلْ » و منه الافراط الاسراف لانه تقدم بين يدي الحق .
 خدایتعالی ایشانرا گفت: (لا تخافا) مترسید (إني معكما) که من باشما میم (أسمع و أری) سخن شما میشنوم و مکان شما می بینم . و گفتند شنوم آنچه شما گوئید و بینم آنچه شما کنید ، و گفتند أنتما بعینی و علمی شما بچشم و علم منید . من از شما غافل نه‌ام و شما را ضایع نگذارم تا او بر شما سطوت کند .

(فَأْتِيَاهُ) باوشوید و بگوئید که ما دو پیغمبریم از خدا بتو برای آن آمده‌ایم تا دست از بنی اسرائیل بداری و ایشانرا با ما گسیل کنی ، و نیز عذاب نکنی ایشانرا بر آنچه که می کردی از بارو بیگار و کارهای گران و استعباد و بنده گرفتن (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ) و ما آمده‌ایم و از خدای تو آیتی و بیستی و حجتی آورده‌ایم، نه آنست که دعوی میکنم بی برهان و بختم سخن بگوی (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى) سلام بر آن باد که پس رو راه راست باشد ، و گفت « سلام » بمعنی سلامت است و « علی » بمعنی لام است یعنی سلامت در دو جهان آنرا باشد که او متابِع راه راست بود .

(إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) بما وحی کرده اند که عذاب بر آنکس خواهد بود که او خدای را و پیغمبر را بدروغ دارد و پشت بر ایشان کند یعنی فرمان ایشان رها کند و از قبول قول ایشان اعراض نماید .

(قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) در کلام حذفی و اختصاری هست و تقدیر آنست که فَأْتِيَاهُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ، فقال لهما من ربكما یا موسی ایشان بنزدیک فرعون آمدند و رسالت و پیغام خدای بگذارند .

فرعون ایشانرا گفت خدای شما کیست ای موسی ؟ اینخطاب باموسی کرد برای آنکه با او انبساط داشت، موسی گفت خدای ما آنست که هر چیزی بداد خلقش را (۱)؛ گفتند معنی آنست هر خلقی را آنچه صلاح معاش ایشانست بداد . اینقول حسن و قتاده است . مجاهد گفت هر جنسی را از آن جنس آفرید که مادر و پدر او باشد، از بهایم آدمی نیافرید و از آدمی حیوان دیگر نیافرید . عطیه و مقاتل گفتند هر چیزی را صورت او دادند تا هر حیوانی صورتی دارد بر افراد ضحاک گفت معنی آنست که هر چیزی را از حیوانات آلات مصالح خود بداد از چشم بینا و گوش شنوا و دست گیرنده و پای رونده و زبان گوینده آنانرا که نطق باشد . بعضی گفتند مراد الهام معاد و معاش است که هر حیوانی داند که او بامداد بطلب معاش کجا رود و شبانگاه بسا مراح خود کجا رود ، و وجهی دیگر هست که کلام محتملست آنرا و بفصاحت کلام لایق و آن آنست که أعطی کل شیء من الخلق حقه ای خلقه علی أحسن ما یمکن و أصله . یعنی هر چیزی را حق بگذارد در باب خلق تا چنان آفرید که لایق حال اوست . إما بحسن و إحکام و اتقان و إما بوجه صلاح (ثمّ هدی) ای هدیم . آنکه هدایت داد ایشانرا از بیان و اللطاف و تسهیل و تیسیر (۲) بیان اینوجه باز پسین روایت نصیر است از کسائی که خوانند «عطی کل شیء خلقه» علی فعل الماضي . آنکه مفعول دوم محذوف باشد از کلام و تقدیر آنکه أعطی کل شیء خلقه

(۱) «الذی اعطی کل شیء خلقه» دلیلی که مردم را از راه عقل بتصدیق و ایمان بوجود خداوند

رهبری کرد همانا نظر در خلق و اندازه و مراعات مصالح مخلوقات بود که آفریننده جهان حوائج هر چیز را دانست مثلا انسانرا از اعضا و جوارح و رگ و عصب و پوست و گوشت و همه چیز باندازه لازم که اگر گنجایش معده بیش از این بود که هست یا کمتر و طول رودها و گشادی رگها غیر از این اندازه بودالی غیر ذلك همه برخلاف مصلحت بود و موجب امراض بسیار و چون هر چیز خلقش باندازه است دانستیم آفریننده آن حکیمست .

(۲) این نیز از ادله واضحه است که بشر را بخداوند هدایت کرد چون وقتی بینیم عمل چیزی*

حقه من الخلق والاحكام والاتقان .

(قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى) فرعون موسی را گفت حال آن امتان گذشته چیست؟ و این آنکه گفت که موسی گفت «یا قوم اینی أخاف علیکم مثل یوم الاحزاب . مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم» گفت حال اینان که گفتی چیست اکنون؟ او گفت (عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ) علم باحوال ایشان بنزدیک خداست یعنی عالم است باحوال ایشان ، و آن علم در کتاب نوشته است یعنی لوح محفوظ (لَا يَضِلُّ رَبِّي) ای لایخطی، خطا نکند آنرا و این برو فرو نشود (وَلَا يَنْسَى) و فراموش نکند و عالم الذاتست و همه معلومات معلوم اوست علی کل وجه یصح أن یکون معلوماً .

(أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا) أهل کوفه «مهداً» خواندند علی التوحید، و باقی علی الجمع «مهاداً» و مثله فرش و فراش. او آن خداست که زمین بگهواره شما کرد تادراو بیارامید و در او بگردید و آرامگاه شما باشد (وَ سَلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا) و برای شما در او راهها پیدا کرد تادراو میروید بسفرها و مقاصد و حوائج خود میجوئید (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) و برای شما آبی از آسمان فرو فرستاد یعنی باران. آنکه از مغایبه با خبر دادن آمد از خود بر سبیل تعظیم بلفظ جمع گفت (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا) یعنی اصنافاً و انواعاً، انواع و اصناف (مِنْ نَبَاتٍ) از گیاهها (سَتَّى) مختلف بجنس و رنگ و شکل و طعم و طبع و بوی و بهری سبز و بهری سرخ و بهری زرد و بهری شور و بهری نافع و بهری کبود و بهری لعلی و بهری سفید و بهری سیاه و بهری گرم و بهری سرد و بهری خشک و بهری تر و بهری تلخ و بهری شیرین و بهری بامضرت و بهری گوارنده و بهری گزاینده و بهری زهر و بهری تریاق و بهری درد و بهری دوا تا بدانی که بطبع نیست و بدهر نیست و بهوا نیست و بستاره نیست جز فعل قادر حکیم مرید نیست که بحسب مصلحت چنانکه خواست و مصلحت شناخت بیافرید و بیرون آورد تا تو بفصل ربیع بروی و در او نگاه کنی راحت چشمت باشد و نزهت دلت و زیادت یقینت وره نماینده ات بخالقی و مدبری .

وَ فِي كِتَابٍ سَنِيءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ (۱)

* بیش از اندازه فکراست دانیم خلقش بتدبیر حکیمست دانا. مرغ را هدایت کرد بتخم نهادن و آنرا در زیر پر گرفتن تا جوجه درآید و محبت جو جگان در دلش افکند تا آنهارا پیرورد و غمخواری کند و از آفت محفوظ دارد و دیگر حیوانات همچنین و زنبور عسل را الهام داد بخانه ساختن و عسل نهادن بالجمله همه موجودات را بمصالح خود هدایت فرمود .

(۱) در هر چیز نشانه است که دلالت میکند خداوند یکی است .

(كُلُوا وَارْءُوا أَنْعَامَكُمْ) این از آنجمله جایهاست که قول از او محذوف کردند تقدیر آنست که وقتلناهم کلو و ارعوا أنعامکم ، و گفتیم ایشانرا که بخورید . صورت امر است و مراد اباحت . بچرانید در او چهار پایا تنان را چو این نباتها بعضی طعمه شماست و بهری طعمه چهار پایان شماست چو آن چهار پایا نرا هم برای شما میپرورم تا بهری ما کول شما باشد و بهری را شیرش مشروب شما باشد . بعضی مر کوب شما باشند ، و مثله قوله « وفا کبه و أباً . متاعاً لکم و لانعامکم » تامتاع باشد شمارا و چهار پایان شمارا و اگر مشروح گفنی تقدیر چنین است کلو منها و ارعوا انعامکم فیها و کلو ما یؤکل و ارعوا انعامکم فیما لایؤکل آنچه طعمه تست میخور و آنچه خورد تو را نشاید بچهار پایانت میده (إن فی ذلک لآیات) در اینکه برفت و شرح داده شد آیاتی و دلالتی هست خداوندان عقلها را و عقل را برای آن « نهی » خوانند که او نبی کند خداوندش را از بسیار چیزها و گفتند جمع است و احدش نهنیه باشد ککشیه و کشی لشحم الضب از پس تذکیر نعمت بوعظ درآمد ، و گفت از جمله منافع زمین آنست که :

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) شما را از او آفریدیم یعنی پدر شما آدم را ، و گفتند نیز نفس شما را بآن معنی که نطفه از طعامها پدید آید و انواع طعام از زمین آفرید (وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ) بابتدایت از او آفریدیم و بانتهی مراجعت با او باشد بیان کرد که ابتدایت از او آفریدیم تا بدانی که تو را تکبر نرسد که از خاک راه هیچ ذلیل تر نیست . اصلت اینست که میدانی موطوه بالنعال و الأقدام و طبعت اینکه می بینی فی عظمة ذی الجلال و الاکرام آنچه اصل تو از آنست در زیر قدم هر جاهلی نهاده اند تا هر که عاقل باشد در وقت مفاخرت آنرا تاج سر نسازد « و فیها نعیدکم » باز باخاکت خواهیم بردن تا امل دراز نداری که اجل کوتاه است بعمارت قصور چه سعی کنی که جای تو فیما بین القبور است : رسول ﷺ گفت « تمسحوا بالارض فانها بکم برة » خویشتن بزمین بمالید که زمین مادری مشفق است بر شما ، اصلت از اوست و نشوت در اوست و مرجعت باوست تا زنده ای بر پشت خودت سوار دارد چون بمیری در شکم خود استوار دارد . « الم نجعل الارض کفاتا أحياء و امواتا » مقامت در اوست و معاشرت از اوست و معارفت با اوست این برای آن گفت تا سازا و ساخته داری خویشتن را از آنچه حرامست پرداخته داری (وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) و شما را از آنجا بیرون آریم باری دیگر برای آن گفت تا بدانی که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر است و بعمارت این سرای مشغول نشوی که این سرای ممر است نه سرای مقر که « الدنيا دار ممر و الاخرة دار مقر »

فخذوا - رحمکم الله - من ممرکم لمقرکم ، و من زادکم لمعادکم ، و من منزعکم لمرجعکم و من مالکم لمآلکم ، (ثارةٌ اُخرى) و الثارة و الکرّة و المرّة و الدّفعة واحدة .

(وَ لَقَدْ اَرٰیناهُ اٰیٰتِنَا کُلِّهَا) آنکه گفت بدرستی و راستی که ما با فرعون نمودیم آیات و دلالات ما جمله یعنی جمله آنچه موسی را دادیم، و آیات در محل نصب است بر وقوع الفعل علیه و کَلِّهَا از توابع تأکید اوست برای آن منصوبست (فَکَذَّبَ وَ اَبٰی) بدروغ داشت و اباء کرد و سرباز زد و امتناع کرد از قبول حق، و مراد بآیات آن دلالات و معجزات نه گانه است که گفت « و لقد آتینا موسی تسع آیات بیّنات ، منها الید و العصا آنچه وقت را (۱) روز اوّل نمود دست سفید بود و عصی که آن ثعبان گشت، چون فرو ماند و آنرا دفع نتوانست کرد نسبت آن با سحر کرد .

گفت (اَجِئْتِنَا) ای موسی برای آن آمده‌ای بما تا ما را با جادوئی از زمین ما که شهر مصر است بیرون کنی .

(فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ) ما بتو آریم سحری و جادوئی مانند این که تو آورده‌ای از میان ما موعدی کن که آن موعده را خلاف نکنیم نه ما و نه تو (مَکَانًا سَوٰی) بدل موعده است ای مکانا سوائاً بر زمینی راست . مقاتل و قتاده گفتند عدلا بینک و بیننا . عبدالله عباس گفت نصفاً ای انصافاً . کلّبی گفت سوی هذا المكان . جز این جایگاه که ما در اوئیم این ساعت ابو عبیده گفت وسطا بین القریتین میان دوشهر، قال الشاعر :

وَ جَدْنَا اَبَانًا كَانَ حَلًّا بِبِلْدَةِ سَوٰی بَيْنَ قَيْسِ عَيْلَانَ وَ الْفِزْرِ (۲)

عاصم و حمزه و حسن بصری و اعمش خواندند بضم السّین و این دولفت است، مثل

عَدٰی وَ عَدٰی وَ طَوٰی وَ طَوٰی .

(قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزَّيْنَةِ) موسی ﷺ گفت موعده شما روز زینت است، در او

خلاف کردند مقاتل و کلّبی گفتند روز عیدی بود ایشا - انرا معروف، سعید المسیب گفت روز بازاری بود ایشانرا که خویشانرا را بیاراستندی و بآن بازار شدند، بعضی دگر گفتند روز

(۱) وقت را یعنی علی المجالّه چون روز اول معجزه عساوید بیضا نمود مقدمه، تا پس از آن معجزات

دیگر نماید .

(۲) پدر خویش را یافتن در جائی فرود آید بیک فاصله از قیس عیلان و فزّر و فزّر لقب سعد بن

زید مناه است گویند گله بزى بمنى آورد و اجازت داد هر کس یکی بردارد و بیشتر نه، و فزّر بیش از یکی

را گویند و از آن که از فزّر منع کرده بود ملقب به فزّر شد .

نوروز بود . حسن بصری خواند و غیره عن حفص عن عاصم « یوم الزینة » به نصب بر ظرف و خیر مبتدا در اومقدّر باشد ، و باقی برفع علی الابتداء و الخبر (وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى) « آن » مع الفعل در محلّ جرّ است عطفاً علی الزینة . ای یوم حشر الناس ضحی و محلّ ضحی نصب است علی الظرف و آنروز که بر عادت مردمانرا جمع کنند در وقت چاشت برای آن اختیار کرد تانهاراً چهاراً باشد لیکن ابلغ فی الحجّة و أبعد من الریبة .

(قَتَوْلَى فِرْعَوْنَ) فرعون از مناظره موسی اعراض کرد با طلب سحر و سحره (فَجَمَعَ كَيْدَهُ) و کید خود جمع کرد (ثُمَّ أَتَى) آنکه بموعده گاه آمد ، و قصه دراز در این دو لفظ اظهار کرد « فجمع کیده ثم أتى » عبدالله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند با هر یکی از ایشان چوبی ورسنی بود و گفتند چهار صد مرد بودند هر یکی خرواری چوب ورسن داشتند .

موسی عليه السلام چون چنان دید گفت ایشانرا (وَ يَلِكُمْ) لا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) وای بر شما بر خدا دروغ فرا مپايد .

(فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ) بیخ شما بر کند و شما را مستأصل کند . کوفیان خواندند « فیسحکم » بضم یاء و کسر حاء من الافعال ، و باقی قرآء بفتح یاء و حاء من السحت و هما لغتان يقال سحته و أسحته ، قال الفرزدق :

وَ عَضُّ زَمَانٍ يَا بَنَ مَرْوَانَ لَمْ يَدَعْ
مِنَ الْمَالِ إِلَّا مُسْحَتًا أَوْ مُجْلَفًا (۱)
ویروی مسحتاً أو مجلفاً و السحت الاستیصال (وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) و خائب و نومید بود آنکس که او دروغ گوید .

(قَتَنَّا زَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ) منازعت کردند در آنکار که میان ایشان بود یعنی ساحران ، و اصل منازعت چیزی از یکی در کشیدن بود (وَأَسْرُوا النَّجْوَى) و راز گفتن گرفتند با یکدیگر پنهان . عبدالله مسعود خواند « و اسر و النجوی أن هذان » بفتح همزه و تخفیف « ساحران » و « قالوا » نخواند ، بآنکه (۲) در محلّ مفعول اسر و « باشد بدلا من النجوی برای آنکه « آن » را که همزه او مفتوح باشد متعلقی باید از فعل یسا معنی فعل و جمله قرآء (قالوا) خواندند و (إن هذان لساحران) بکسر همزه و تشدید نون و لام در

(۱) ای پسر مروان گزیدن زمانه از مال ما چیزی نگذاشت مگر آنکه از اصل نابود کرد یا قسمی از آن را .

(۲) یعنی « آن » مفتوحه خواند بر آنکه بتاویل مصدر رود و مفعول « اسر و » باشد .

ساحران ابن کثیر و حفص خواندند («إن هذان لساحران») بر آنکه مخففه باشد از ثقیله ، و برای ان لام در خبر ملازم است با اوتا فارق باشد میان او و میان آنکه شرط باشد این قول بصریان است ، و کوفیان گفتند اینجا و هر کجا که مانند این است «ان» بمعنی ماء نافیه است و معنی آنکه ما هذان الا ساحران و مثله قوله «إن نظنك لمن الكاذبين» ای لا یظنك إلا من الكاذبین .
وقال الشاعر:

تَكَلَّمْتِكَ أُمَّكَ إِن قَتَلْتَ مُسْلِمًا حَلَّتْ عَلَيْكَ عُقُوبَةُ الرَّحْمَنِ (۱)
ای ما قتلت إلا مسلماً و دلیل صحت این قراءت ابی است «إن هذان إلا ساحران» ،
و أبو عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر خواندند ، «إن هذين لساحران» بر اصل خود بیاء ابو عمرو و گفت شرم دارم از خدای عز و جل «إن هذان خوانم (۲) و باقی ان هذان خواندند . و گفتند از عایشه پرسیدند از این آیه و قوله «والمقیمین الصلوة» و قوله «إن الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون» گفت اینهمه خطایست از نویسنده . و ابان گفت این آیه پیش عثمان بخواندم گفت لحن است گفتم پس بگردانیم از مصحف گفت رها کنی که حلالی و حرامی باو تعلق ندارد و این ضعیف است لمخالفة الاجماع (۳) برای آنکه در امت کس نگفت که در قرآن لحنی هست و اهل علم در این وجوهی گفتند یکی آنکه لغت بلحارث بن کعب است و خشم و زبید و کنانه که ایشان اسم مثنی را در هر سه حال از نصب و رفع و جر بالف گویند ، فرآء گفت مردیرا دیدم که از او فصیحتر ندیده بودم که این بیت بخواند :

وَأَطْرَقَ إِطْرَاقَ الشُّجَاعِ وَلَوْ يَرَى
مَسَاغًا لِنَابَاهُ الشُّجَاعُ لَصَمَّمَا (۴)

- (۱) مادرت عزای تو گیر که مسلمانی را کشتی و عقوبت خدای بر تو فرود آید .
- (۲) چون هذین اسم ان منصوب است و هذان مرفوع بر خلاف قاعده نحو میباشد .
- (۳) علامه حلی این سخن را از مطاعن عثمان شمرده است چون دلالت میکند بر عدم تدبر وی اگر گوید از آسمان بلحن نازل شده خطا است و اگر گوید مردم بغلط تحریف کردند و صحیح نازل شده بود تحریف خلاف اجماع و تواتر است و لیکن عجب است که اهل خلاف نسبت تحریف قرآن بشیعه میدهند و شیعه آنرا از عثمان عجب می شمارند و آنکه خردمند است داند که وجود این کلمه در قرآن دلیل بزرگی است بر عدم تحریف چون اگر بنای قراء بر اعمال رأی و سلیقه و مراعات قواعد بوده حتماً این کلمه را تغییر میدادند و هذین میکردند اما بنا بر سماع بوده است .
- (۴) سر بزیر افکند مانند مار و اگر جایی ببیند که بتوان دندان در آن فرو برد خواهد برد . شاهد در این شعر در کلمه ناباه است در حال جر بالف .

و يقولون كسرت يدا مور كبت علاه در جای یدیه و علیه، و قال شاعرهم:
تَزَوَّدَ مِنَّا بَيْنَ أَذْنَاهُ طَمَنَّةٌ دَعَتْهُ إِلَى هَابِي التُّرَابِ عَقِيمٍ (۱)
و بر لغت دگر عرب بین اذنیه باید و قال آخر:

إِنْ قَلُوصَ رَاكِبٍ تَرَاهَا طَارُوا عَلَاهُنْ فَطِرٌ عَلَاهَا (۲)
أَي عَلِيْنَه وَعَلِيهَا، وَقَالَ آخِرُ:

إِنْ أَبَاهَا وَأَبَا أَبَاهَا قَدْ بَلَّغَا فِي الْمَجْدِ غَايَتَاهَا

بعضی دگر گفتند «إِنْ» بمعنی نعم است ای نعم هذان. و گفتند اعرابی از عبد الله زبیر چیزی خواست نداد او را، اعرابی گفت لعن الله ناقة حملتني إليك، گفت ان و صاحبها ای نعم و صاحبها و قال الشاعر:

بَكَرَتْ عَلَيَّ عَوَازِلِي يَلْحِينَنِي وَ أَلُومُهُنَّ

و يَقْلُنَّ شَيْبٌ قَدْ عَلَاكَ وَ قَدْ كَسَبْتَ فَقُلْتُ إِنَّهُ (۳)

ای نعم. فرء گفت در این وجهی دگر هست و آن آنست که الف چون دعامه است که زایل نشود و الف در این باب جاری مجرای یاء باشد در «الذین» که در هر سه حال رفع و نصب و جر بیک صورت باشد فقالوا الذین فی الاحوال الثلاث، و گفتند کنانه در حال رفع گویند الذون. اگر گویند بر قول آنکس که نعم گفت لام را چه جواب کرد که آن در خبر «ان» آید؟ جواب گوئیم عرب لام آرند در خبر و اگر چه ان نباشد قال الفتی: (۴)

خَالِي لَأَنْتَ وَ مَنْ جَرِيرٌ خَالُهُ يَنْلِ الْعُلَا وَ يُكْرَمُ الْأَخْوَالَا

و قال آخر:

(۱) توشه که از ما گرفت این بوده که در میان دو گوش او یعنی بر سر او نیزه زدیم و این زدن او را بخاک نرم گور کشانید و دیگر از آنجا بر نخواهد خاست، هابی خاک نرم است و عقیم کنابه از برنخاستن.

(۲) هر دسته شترانی دیدی متعلق بر اکیبی و بر آن پریدند تو هم با آنها پیرو سوار شو. و میان دو مصرع ابیات دیگر هم نقل کردند.

(۳) صبحگاهان سرزنش کنندگان بر من عیب می گرفتند و من آنها را ملامت می کردم آنها می گفتند مویت سفید شد و پیر شدی گفتم آری.

(۴) در شواهد عینی گوید نام شاعر معلوم نیست و کلمه الفتی در اینجا مصحف است شاید از الضبی باشد خالوی من توئی ای جریر و هر کس جریر خال او باشد بزرگی رسد و قدر خالوهارا بدانند و تعظیم آنها کند.

أُمُّ الْخَلَيْسِ لَمَجُوزٌ شَهْرَبَةٌ تَرْضَى مِنَ اللَّحْمِ بَعْظَمَ الرَّقَبَةِ (۱)
 (پُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا) میخواستند تا شما را از زمین
 مصر بیرون کنند بسحرشان و مراد باین دو گانه موسی و هارون اند. (وَيَذُفُّهَا بِطَرِيقَتِكُمْ
 الْمُثَلَّى) و راه و طریقت نکوتر شما را ببرند. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت مراد آنست که روی
 مردمان باخود گردانند. عبدالله عباس گفت مراد آنست که سادات و اشراف قوم را ببرند.
 عکر مه گفت خیار کم بهینه شما را ببرند. قتاده گفت مراد بنی اسرائیل بودند که بنی اسرائیل
 به از ایشان بودند، کسائی گفت یعنی سنت و سمت و هدئی نیکوترین شما. 'مثلی تأنیت أمثل
 باشد یعنی أعدل' قال الشاعر :

فَكَمْ مُتَعَرِّفِينَ بَنَسُوا بِجَهْلٍ حَادًا بِهِمْ إِلَى زَيْغٍ فَزَاغُوا
 وَ زَيْغَ بِهِمْ عَنِ الْمُثَلَّى فَتَاهُوا وَ أَوْزَطَهُمْ عَلَى الْوَحْلِ الرَّدَاغُ
 فَزَلَّتْ فِيهِ أَقْدَامُ فَصَارَتْ إِلَى نَارٍ غَلَا مِنْهَا الدَّمَاعُ (۲)
 قوله تعالی (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) ابو عمرو خوانده «فأجمعوا» بالف وصل وفتح میم
 من الجمع یعنی گرد آرید و جمع کنی کیدتان و هیچ رها نکنید و قوت این قراءت قوله «فجمع
 کیده ثم أتى» و باقی قرآء خواندند « فأجمعوا » بهمزه قطع و کسر میم من الاجماع آنکه
 آن دو معنی دارد یکی جمع یقال جمعت الشيء وأجمعته لغتان بمعنی واحد قال الشاعر:
 فَكَأَنَّهَا بِالْجَزَعِ بَيْنَ نُبَايِعٍ وَ أَلَاتِ ذِي الْعَرَجَاءِ تَهَبُ بِجَمْعٍ (۳)
 ای مجموع. دگر بمعنی عزم و احکام یقال أزمعت الأُمُرو أجمعته و أزمعت علیه و أجمعت

(۱) ام حلیس زنی کلانسال است و بجای گوشت استخوان کردن را می پسندد . شاهد در دو شعر اخیر
 آن است که لام در خبر مبتدا در آمده است بی آنکه ان بر آن در آید .

(۲) چه بسیار مردم کنجکاو که جاهلانه بنا کردند و جهد آنانرا بهلاکت رسانید، از راه راست
 منحرف شدند و سرگردان گشتند و گل لغزنده آنان را در جای گل ناک و با تلاق فرو برد پای آنها
 لغزید و در آتش رفتند که دماغ را بجوش آورده حدابهم، کنایه از کشاندن و بردن است و از حدی زدن
 شتران مشتق است .

(۳) از قصیده معروف ابی ذویب هذلی است، در وصف خران وحشی گوید که آنها در پیچ وادی
 میان دو موضع معروف به نبایع و پاره زمین های ذی العرجاء مانند شتران غارت شده هستند جدا کرده از
 گله و یکجا فراهم شده در معجم البلدان گوید ذوالعرجاء نام تلی است و اولات ذی العرجاء پاره زمین های
 پیرامون آن .

قال الشاعر :

يَا لَيْتَ شِعْرِي وَالْمَنَى لَا تَنْفَعُ هَلْ أُغْدُونَ يَوْمًا وَأُمْرِي مُجْمَعٌ (۱)
 ای محکم قد عزم علیه و مراد بکید سحر و حیلت ایشان است (ثُمَّ انْتَبَهُوا صَفًّا) پس
 بیائید بیک صف یعنی یکدست و یک زبان و قیل و قیل أراد صفوفاً . ابو عبیده گفت مراد مصلی و نماز -
 گاهست که آنجا بصف بایستند و حکمی من بعض الفصحاء استطعت أن آتی الصف أمس أي
 المصلی و گفتند کنایت است از جمله یعنی ائتونی جميعاً (و قد أفلحَ اليومَ من استعلی)
 و ظفر آنرا باشد امروز که غالب شود، و الفلاح الظفر و البقاء .

(قالوا) گفتند یعنی سحره و جادوان (إِذَا أَنْ تَلْقِي) أوّل تو عصای خود بیندازی
 یا ما أوّل بیندازیم گفتند برای آنکه این پایه ادب نگاهداشتند در استیذان موسی خدایتعالی
 ایشانرا توفیق هدایت داد .

(قال) موسی ﷺ گفت (بَلِّ الْقَوَا) شما بیندازید صورت امر است و مراد تحدی
 نحو قوله «فأتوا بسورة من مثله» بعضی دگر گفتند امر است ولیکن مشروط یعنی ألقوا إن كان
 القائم بالحق و فرق کردند میان امر مشروط و تحدی و این بیان کردیم دگر جا «فإذا
 حبا لهم» در کلام محذوفی هست و تقدیر آنکه «فألقوا» (فإذا حبا لهم و عصيتهم
 يُخيلُ إليه من سحرهم أنها تسمى) (إذا مفاجات است، که نگاه کردی آن چوبها و
 رسنها چنان مینمود که پنداشتی که از سحر ایشان بخواهند رفتن و ضمیر «إليه» راجع است بسا
 موسی؛ برای آن تخیل میفرماید که آنرا اصلی نبود و این قصه باستقصا در سورة الاعراف رفتند.
 (فأوجس في نفسه خيفة موسی) موسی از آن درد دل خود ترسی یافت و ترس
 موسی نه از آن بود که در بطلان آن شاک بود از آن بود که نباید که جاهلان که امعان نظر کرده
 باشند گمان برند که آنچه ایشان کردند جنس آنست که موسی کرد و فرق ندانند کرد میان
 شبهت و حجت از آنکه نظر نکنند، ما موسی را از این معنی ایمن کردیم و گفتیم مترس که
 عالی تر و غالب تر تو خواهی بود .

(و ألقى ما في يمينك) و آنچه در دست راست داری بینداز (تلقف) ای تلقف
 تاء تفعل بیفکند تخفیف را چنانکه در اخواتش بیان کردیم (ما صنعوا) تا فرو برد هر چه
 ایشان کرده باشند ای ما صنعوا کید شیء . ابن عامر خواند بتشدید قاف و رفع فاء و بر این

(۱) ای کاش می دانستم که روزی خواهد شد که کار من سامان گرفته باشد اما آرزو

سودی ندارد .

قراءت [در] محلّ نصب باشد بر حال . و حفص عن عاصم خواند تلقف بسکون لام من اللّقف وهو سرعة الأخذ والاشراط وباقی قرآء تلقف بتشدید و جزم فاء علی جواب الامر (إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) حمزه و کسائی «کیدسحر» خواندند بر فعل وباقی قرآء «کیدساحر» علی الفاعل خدایتعالی وحی کرد بموسی که چون ایشان چوبها و رسنهای خود بینداختند تو نیز عصابینداز، او عصابینداخت اژدها شد بیکساعت آن چهار صد خروار چوب و رسن مارپیکر ساخته مجوف مزبوق فروبرد، و قراءت آنکس که او خواند «کیدساحر» إضافة الفعل إلی فاعله باشد و قراءت آنکس که «کیدسحر» خواند از باب مسجد الجامع و یوم الجمعة باشد چو کید خود سحراست (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) و فلاح و ظفر نیابند ساحران بهر راه که آیند یعنی بهر خیر که کنند .

(فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا) ساحران را بروی در آوردند بسجده و برای آن بر فعل مجهول گفت که چون «عجزه موسی بدیدند و ایشان ساحر بودند و تعاطی سحر کرده سالیان بسیار، باوّل نظر بدانستند که آن نه از جنس سحر است چو انواع سحر از ایشان پوشیده نبود علم حاصل شد ایشانرا بحقی و درستی آن بروجهی که رفعش وقت را (۱) ممکن نبود بسجده در آمدند چنانکه پنداشتی که ایشانرا بسجده در آوردند . وجهی دگر آنکه چون بتوفیق خدای و لطف و تمکین و تخلیه او کردند بمنزلت آن بود از روی مجاز که خدای کرد برای آن گفت «فألقي» قوله «سجدا» نصب او بر حال است از مفعول (قالوا آمنا) گفتند ایمان آوردیم بخدای هرون و موسی تا کسی گمان نبرد که ایشان باین خدای فرعون را خواستند .

(قال آمنتم) ابن کثیر و حفص و ورش خواندند «آمنتم» علی لفظ الخبر ، و کوفیان لإلحفص بدوهمزه خواندند علی الاستفهام ، وباقی قرآء بهمزه از پس او مدّی، (۲) عند آن فرعون گفت ایشانرا - إماما بر خبر بروجه تقریع و تعنیف وإماما براستفهام هم بر این وجه: - ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من دستوری دهم شمارا او استاد و مهتر شما است که این شما را او آموخت من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند برخلاف یعنی دست راست و پای چپ و آنکه شما را بر دار کنم بر درختان خرما و برای آن درخت خرما اختیار کرد آن کار را تا درازتر بود و هایل تر بود و بلندتر تا همه کس به بینند و گفتند اوّل کسی که این عقوبت بر این وجه فرمود

(۱) یعنی علی المجالّة با تسهیل همزه دویم .

فرعون بود اَعْنَى صلب و دست پای بر خلاف بریدن و گفتند «فی» بمعنی «علی» است چنانکه شاعر گفت :

وَمَّ صَلَبُوا الْعَبْدِيَّ فِي جِذْعِ نَخْلَةٍ
فَلَا عَطَسَتْ شَيْبَانُ إِلَّا بِأَجْدَعَا (۱)

و گفتند در آیت و در بیت «فی» بجای خود است در معنی برای آنکه جهت ملابستی که میان درخت و مصلوب هست پنداری که درخت ظرف مصلوب است (وَلَتَعْلَمُنَّ) و شما بدانید که از میان ما و شما - یعنی او و موسی -، که عذاب که سخت تر است و باقی تر؟ و نصب «عذاباً» بر تمیز است .

(قالوا لَنْ نُؤْتِرَكَ) ایشان جواب دادند که ما تو را نگرزیم بر آنچه بما آمد از بیانات و حجت و نه بر آن خدای که ما را آفرید. بر این قول و او عطف باشد و گفتند و او قسم است یعنی تو را نگرزیم بر آنچه معلوم شد از ادله و حجج و بیانات بحق آن خدای که ما را آفرید (فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ) آن حکم که خواهی کردن میکن، و گفتند معنی آنست که تمم ما عزمت علیه فان الإقضاء في اللغة هو الاتمام والاحكام، قال :

وَعَلَيْهِمَا مَسْرُودَتَانِ قَضَا مِمَّا
دَاوُدُ أَوْ صَنَعَ السَّوَابِغَ تَبِعُ (۲)

(إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) ای فی هذه الحیوة الدنيا تو حکم در این دنیا توانی کردن که تو را در آخرت حکمی نباشد، و نصب او بر ظرف است. کوفیان گفتند نصب است بعدم الخافض (إِنَّا أَمْنَا بِرَبِّنَا) و در خبر است که آسیه پرسید که که غالب شد؟ و دست کرا بود؟ گفتند موسی را. گفت آمنت بر ب موسی و هارون. فرعون گفت اذ دل میگوئی؟ گفت ای والله گفت بروید و سنگی بیاورید که از آن سنگین تر نباشد تا بر او زنیم تا بمیرد. برفتند و سنگی بیاوردند او سرسوی آسمان کرد خدایتعالی جای او را در بهشت باو نمود او جان بداد و سنگ بر او زدند و او جسد بلا روح بود (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) و خدای جل جلاله بهتر است و باقی تر و ما اختیار بهتر کردیم بر بتر و باقی بر فانی. قوله تعالى :

(۱) آنها عبیدی را بر شاخه درخت خرما آویختند و بینی شیبانیان بریده شد یعنی دلیل شدند،

شیبان عطسه نمیکند مگر از بینی بریده، کنایه از ذلت آنها است .

(۲) بر آن دو گور خرنرو ماده زرهی است بافته شده داود یا تبع که در صنعت زره ماهر بوده

شعر از قصیده معروف ابو ذؤبیه هذلی است که گوید هیچکس از مرك فرار نمیتواند کرد حتی گور خران که پناه بکوههای بلند میبرند اگر چه زره بر تن کنند .

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۷)

بتحقیق هر که آید پروردگار خود را گنهگار پس بتحقیق مرا و راست جهنم نه میمیرد در آن و نه زنده میشود

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۸) جَنَّاتُ

و هر که آید او را گرونده و بتحقیق کار کرد شایسته هارا پس آن گروه برای آنهاست مرتبه های فراز بهشتهای

عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ (۷۹) وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا

عدن میرود از زیر آن نهرها جاویدند در آن و اینست پاداش آنکه پاک شد و بتحقیق وحی فرمودیم

إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِيَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا (۸۰) لَا تَخَافُ

بسوی موسی که سیر ده بندگانم را پس بگردان برای آنها راهی را در دریا خشک بیم نکنی

دَرَكَاءَ وَلَا تَخْشَىٰ (۸۱) فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَا

دریافت نکنی و نترسی پس پیروی کرد آنها را فرعون بالشکر خود پس فرو گرفت آنها را از دریا آنچه

غَشِيَهُمْ * وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (۸۲) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ

فرو گرفت آنها را * و گمراه کرد فرعون گروه خود را و راهنمایی نکرد ای اولاد یعقوب بتحقیق رهانیدیم شمارا

مِنَ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ (۸۳) كُلُوا

از دشمن شما و وعده کردیم شمارا سمت طور ایمن و فرو فرستادیم بر شما من و سلوی را بخورید

مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ

از پاکیزه های آنچه روزی کردیم شمارا و از حد مگذرید در آن پس فرو آید بر شما خشم من و هر کس فرو رسد

عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۴) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا

بر او خشم من پس بتحقیق هلاک شد و بتحقیق من آمرزنده ام مرا آنرا که توبه کرد و گروید و کرد کار خوب

ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۵) وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۶) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَ

پس راه یافت و چه چیز بشتاب افکند ترا از گروه تو ای موسی گفت آنها آن گروه بر اثر من و

عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۷) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ

شتابیدم بسوی تو پروردگارم تا خوشنود باشی گفت پس بتحقیق آزمودیم گروه ترا از بعد تو و گمراه کرد آنها را

السَّامِرِيُّ (۸۸) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ

سامری پس بازگشت موسی نزد گروه او خشمناک اسف خورنده گفت ای گروه آبا وعده نکرد شمارا

رَبُّكُمْ وَعَدَا حَسَنًا. أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ

پروردگارشما وعده نیکو * آیا پس دراز کشید بر شما زمان یا خواستید که فرود آید بر شماها خشم از پروردگارشما

فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۹) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا

پس خلاف کردید وعده مرا گفتند خلاف نکردیم وعده ترا با اختیار خود ولیکن ما بار کرده شدیم بارهائی را

مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۹۰) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ

از آرایش گروه پس افکندیم آنرا پس همچنین افکند سامری پس بدر آورد برای آنها گوساله بحسب جسد او را

خَوَارٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي (۹۱) أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يُرْجَعُ

فریادی بود پس گفتند اینست خدای شما و خدای موسی پس فراموش کرد آیا نمینگردند که باز میگردد

إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۹۲) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هِرُونَ مِنْ قَبْلُ

بسوی آنها گفتاری و قادر نباشند برای آنها زبانی و نه سودی را و بتحقیق گفت مر آنها را هرون از پیش

يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۳)

ای گروه جز این نیست آزموده شدید بآن و بتحقیق پروردگارشما خداست پس پیروی کنید و فرمان برید امر مرا

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۴) قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ

گفتند همیشه باشیم بر آن ثابت قدمان تا باز گردد بسوی ما موسی گفت ای هرون چه بازداشت ترا

إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَأَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۵) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذُ

چون دیدی آنها را گمراه شدند * که پیروی نکردی مرا آیا نافرمانی کردی فرمان مرا گفت ای پسر مادرم مگیر

بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ

ریش مرا و نه سر مرا بتحقیق من ترسیدم که بگوئی جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و نگاه نداشتی

قَوْلِي (۹۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ

گفتار مرا گفت پس چه بود مطلب تو ای سامری * گفت بیناشدم بآنچه بینا نشدند بآن پس برگزفتم

قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۷) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ

مشتی از اثر آن پیغمبر پس انداختم آنرا و اینچنین آراسته کرد برای من نفس من گفت پس برو پس بتحقیق

لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ

مرا تراست در زندگانی که بگوئی مس کردنی نیست مرا و بتحقیق مرا ترا وعده ای که خلاف کرده نشوی و بنگر بسوی

إِهْلِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحْرُقِيَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۸)

خدای خود آنکه شدی براومجاور هر آینه میسوزانیم او را پس پراکنده سازیم او را در دریا پراکنده کردنی

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۹) كَذَلِكَ

جز این نیست که خدای شما خداوند آنچنانی است که نیست خدائی مگر او فرا گرفته هر چیز را بدانش اینچنین

نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۱۰۰).

میخوانیم بر تو از خبرهای آنچه بتحقیق گذشته و بتحقیق دادیم ترا از نزد خودمان قرآنی را

قوله تعالی («إِنَّهُ» مِنْ أَنْبَاءِ رَبِّهِ «مُجْرِمًا») «إِنَّهُ» ضمیرشان و کار است یعنی کار چنین

افتاد که هر که او با پیش خدای شود گناهکار، و نصب او بر حال است از فاعل یعنی در آن حال

که میشود گناهکار باشد. مفسران گفتند مراد بمجرم مشرک است («إِنَّا لَهُ جَهَنَّمَ») «فَاء»

برای جواب شرط آمد او را دوزخ بود و نصیب او دوزخ بود («لَا يَمُوتُ فِيهَا») بنمیرد در آنجا

تا باز رهد («وَلَا يَحْيَى») و زنده نباشد زندگانی که او را در آن راحتی بود و خیری بل زندگانی

بود که مرگ از آن به باشد.

(«وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا») هر که با پیش خدای میشود مؤمن («قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ»)

و عمل صالح کرده باشد، و نصب «مؤمناً» هم بر حال است و «قد» لتقریب الماضي من الحال باشد

(«فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى») ایشان را درجات بلند باشد، و وزن «علی» فاعل باشد و او

جمع علیا باشد کصغر و صغری و کبیر و کبری، و مراد بدرجات امامانزل و غرف باشد و اما مقدر

و منزلت بحسب استحقاق.

(«جَنَاتُ عَدْنٍ») «جَنَات» بدل درجات است آن درجات چه باشد بهشتهای مقام که در زیر

درختان آن جویها روان باشد («وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى») و آن جزاء پاداش آن بود که

اومتزکی باشد، و تزکی تکلف زکی باشد و تکلف برای آن گفت که اگر بطبع بودی بر او

ثواب نبود و آنچه تکلیف متناول باشد آنرا تحمل مشقت آن بتکلف توان کردن، و بعضی

مفسران گفتند «تزکی» ای تطهر من الکفر والمعاصی خویشتن پاکیزه دارد از کفر و معاصی

کلبی گفت ای اعطی زکوة نفسه، زکوة نفس خود بدهد، و قیل هو قول لا إله إلا الله.

(«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسِرَّ بِعِبَادِي») ماوحی کردیم بموسی که بندگان

مرا در شب از مصر ببر یعنی بنی اسرائیل را و برای ایشان در دریا راهی خشک بزن که در او

آب و گل نباشد تا ایشان در او بروند.

(لا تَخَافُ دَرَكًا) در آن راه تترسی از دریافت فرعون شما را (وَلَا تَخْشَى) و از غرق نترسید، و حمزه خواند «لاتخف» مجزوم بجواب امر فی قوله « فاضرب لهم طريقاً » واما قوله «ولاتخشی» خلاف نکردند در او که بالف است و محلش رفع، آنکه در وجهش خلاف کردند گفتند برای استیناف مرفوع است و مثله قوله « یولئوکم الادیار ثم لاینصرون » و فرآه گفت روا باشد که حمزه در «تخشی» نیت جزم کرده باشد و لکن الف در آورده بود لرأس الایه چنانکه شاعر گفت :

أَلَمْ يَأْتِيكَ وَالْأَنْبَاءُ تَنْمِي بِمَا لَأَقْتُ لَبُونُ بَنِي زِيَادٍ (۱)
و قال آخر :

هَجَوْتُ زَبَانَ ثُمَّ جِئْتُ مُعْتَذِرًا مِنْ هَجْوِ زَبَانٍ لَمْ تَهْجُوْا وَلَمْ تَدَعِ (۲)
در هر دو بیت «لم» آورد اورا عمل نداد لضرورة الشعر. باقی قرآء «لاتخاف در کأولاتخشی» خواندند مرفوع بر استیناف و التقدير و أنت لاتخاف در کأولاتخشی. ابوعلی گفت بر قراءت عامه محل لاتخاف و لاتخشی حال است و تقدیر آنست که « فاضرب لهم طريقاً فی البحر یبساً » غیر خائف در کأ و غیر خاش .

« فاتبعهم فرعون بجنوده » آنکه او بقطع الف خواند گفت باء زیادت است تا جمع نکرده باشد بین حرفی تعدیه، و آنکس که او بالف وصل خواند و تشدیدتاء من الاتباع ، گفت باء تعدیه راست. گفت فرعون لشکر از قفای ایشان ببرد و آن آنکه بود که وقت هلاک فرعون بود و نجات بنی اسرائیل خدایتعالی گفت حلیهای برایشان بعاریت بخواهید و در شب بروید، همچنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار مرد بودند فرعون بفرمود تا لشکر جمع شدند با ششصد هزار مرد بر اثر ایشان برفت بکنار دریا بایشان رسید ایشان از پیش نگاه کردند دریا دیدند و از پس دشمن موسی را گفتند چه کنیم؟ خدایتعالی گفت « فاضرب لهم طريقاً فی البحر یبساً » یعنی فاضرب بالعصا علی البحر واجعل لهم طريقاً کانه قال واجعل لهم بضرب العصا علی البحر طريقاً یبساً ای یابساً و جمعه ایباس لاتخاف در کأ من فرعون و لاتخشی غرقاً من البحر در کلام حذفی و اختصاری هست و آن آنست که فعل ما امر به (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَفَشَّيْتَهُمْ)

(۱) آیا بتو خبر نرسید با آنکه خبر پیوسته پراکنده میشود ، که شتران اولاد زیاد را چه آفت رسید یعنی همه را غارت کردیم .

(۲) زبان را بدگفتی و هجا کردی آنکه بنذر خواهی آمدی که او را هجو نکرده ای و دنبال سخن خود در آنها نمیکنی .

ای اصابهم . بایشان رسید از دریا آنچه رسید و این ابهام برای استعظام و استهوال است یعنی آنچه بایشان رسید بحدی بود که آنرا وصف نتوان کردن و باز گفتن جز مبهم رها کردن چو شرح آن بوصف راست نیاید و مثله قوله « فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ » و مراد غرق ایشان بود در دریا .

(وَأَضَلُّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ) فرعون قوم خود را ضال و گمراه کرد و هدایت نداد ایشانرا ، این جواب آنست که او گفت : « وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ » آنکه منت نهاد بر بنی اسرائیل به نعمتها که کرد برایشان گفت :

ای فرزندان یعقوب (قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ) برهانیدیم شما را از دشمن یعنی فرعون (وَوَعَدْنَاكُمْ) وعده دادیم شما را (جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ) جانب راست کوه طور برای آنکه موسی را عَلَيْهِ السَّلَامُ تورات از پس هلاک فرعون داد خدایتعالی باو بطور پس از آن مناجات کرد و آن قصه برفته است (وَتَزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَٰی) و من سلوی یعنی مرغان بریان و ترنجبین در تیه بر شما فرو فرستادیم بر آن شرح که برفته است در سورة البقرة .

(كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) این از آن جمله ایست که قول از او محذوف است التقدیر و قلنا کلوا و شما را گفتیم بخورید از پاکبها و خوشبها آنچه ما روزی کردیم شما را و در طیببات دو قول گفتند یکی حلالات و یکی ملاذ و مشتهیات (وَلَا تَطْنَفُوا فِيهِ) طغیان مکنید در او ، عبدالله عباس گفت ظلم مکنید در او ، مقاتل گفت عصیان مکنید در او یعنی در معصیت صرف مکنید . کلبی گفت کفران نعمت مکنید ، و گفتند حرام حلال مکنید و حلال حرام مکنید . حمزه و کسائی خواندند أنجیتکم و واعدتکم و ما رزقتکم بتاء بی ألف علی الخبر من نفس المخاطب و حده ، و در شاذ یحیی بن وثاب و أعمش همچنین خواندند ، و باقی قراء بنون و ألف خبراً عن المخاطب و غیره معه علی وجه التعظیم (فَيَحْلِلْ عَلَيْكُمْ غَضَبِي) کسائی خواند تنها و در شاذ اعمش ، و یحیی بن وثاب « فَيَحْلِلْ » بضم حاء « وَمَنْ يَحْلِلْ » بضم لام من الحلول که پس خشم من بشما فرود آید و باقی قراء ، خواندند « فَيَحْلِلْ عَلَيْكُمْ » « وَمَنْ يَحْلِلْ » من الحلال که پس خشم من بر شما حلال شود و هر کرا خشم من بر او حلال شود یا بر او فرود آید بر قراءت کسائی (فَقَدْ هَوَىٰ) هلاک شود و در دوزخ افتد . و قوله « فَيَحْلِلْ » نصب لام بر جواب نهی است بفاء باضمار « أَنْ » .

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ) من بیامرزم آنرا که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند توبه

کند از گناه و ایمان آرد بخدای و عمل صالح کند از نماز و روزه و زکوة . (لِمَنْ تَابَ) من الذنوب (وَ آمَنَ) بعلام الغیوب (وَ عَمِلَ صَالِحًا) لیوم کشف الکروب، لمن تاب و آمن بالله الوهاب و عمل صالحاً بجزیل الثواب (ثُمَّ اهْتَدَى) إلى من ینجیه من ألم العقاب قوله «ثم اهتدی» قتاده و سفیان ثوری گفتند یعنی ملازم اسلام باشد تا بر اسلام بمیرد، زید أسلم گفت مراد آنست که علم بیاموزد تا بآن راه برد . شعبی گفت و مقاتل و کلبی گفتند بدانند که بر آن ثواب خواهد بود . ضحاک گفت استقامت کنند . و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام هست ثم اهتدی إلى ولاية علی بن ابی طالب علیه السلام .

(وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى) چه بشتا بانید تور از قوم تو یعنی آن هفتاد کس که با او بودند که ایشانرا بر گزید تا کلام خدای بشنوند موسی علیه السلام ایشانرا در راه رها کرد و او از پیش برفت و ایشانرا گفت بر اثر من میآئید که من مشتاق شدهام بحضرت خدای تعالی چون برسد خدایتعالی او را گفت و ما أَعْجَلَكَ چه بود که تو را بشتا بانید از قوم ای موسی . (قَالَ لَهُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي) موسی گفت ایشان اینک بر اثر من اند و من برای آن شتافتم تا طلب رضای تو کنم، خدایتعالی او را خبر داد از فتنه سامری .

گفت (فَأِنَّا قَدْ فَتَنَّا) ما امتحان کردیم قوم تو را از پس تو یعنی از پس آمدن تو (وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) و سامری ایشانرا گمراه کرد نگر تا قدیم تعالی چگونه حوالت امتحان که تفسیر او تشدید تکلیف باشد بخود کرد و حواله اضلال بسامری کرد اگر اضلال خدای کردی حوالت بسامری نبودی . مفسران گفتند ششصد هزار مرد بودند همه بگوساله مفتون و گمراه شدند جز دوازده هزار مرد که بـا هرون بماندند گوساله پرست نشدند .

(فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ) موسی علیه السلام با میان قوم خود آمد خشمناک و دلتنک ایشانرا گفت ای قوم ای امت من نه خدای تعالی شما را وعده و نوید نیکو داد و آن وعده بود که خدایتعالی گفته بود که من کتاب دهم شما را که در او بیان حلال و حرام باشد یعنی تورات روزگار دراز شد از پس مفارقت من از شما؟ صورت استفهام است و مراد انکار یعنی عهد دراز نشده «أم» معادله همزه استفهام است، یا شما خواستید که حلال شود بر شما خشمی از خدای شما و قرآن خلاف نکرده اند در کسر حاء اینجای که جمله یحل خواندند من الحلال (فَأَخْلَفْنَاهُمْ مَوْعِدِي) موعده من خلاف کردید و وعده ایشان موسی را آن بود که بر عهد او بایستند و مقام

کنند و از آن برنگردند تا آمدن موسی باشد .

(قالوا ما خلفنا موعداك بملکنا) گفتند ما وعده تو خلاف نکردیم بملک و قدرت و طاقت خود این مؤمنان گفتند که مالک نبودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که سامری کرد. قتاده گفت و سدی « بملکنا » ای بطاقتنا، ابن زید گفت معنی آنست که لم یملک أنفسنا فی تلك الفئمة، ما در آن فتنه بر خویشان مالک نبودیم. ابن کثیر و ابوعمر و ابن عامر خواندند « بملکنا » بکسر المیم و نافع و عاصم خواندند « بملکنا » بفتح میم علی المصدر و حمزه و کسائی خواندند « بملکنا » بضم میم ای سلطاننا (وَ لَکِنَّا حَمَلْنَا اَوْزَارًا) ای اُتَقَالا ولیکن ما اُتَقَالی و متاعی بسیار چنانکه باری گران بود بر گرفتیم از حلی آل فرعون که بمارسیده بود ابوعمر و حمزه و ابوبکر خواندند « حملنا » بفتح حاء و میم مخفف من الحمل بر گرفتیم و باقی قرء « حملنا » بضم حاء و تشدید میم و کسر علی الفعل المجهول من التفعیل ولیکن بر ما نهادند یعنی دیگران مارا گفتند که بردارید و ما را بر حمل آن حمل کردند (فَقَدْنَاها) پیش سامری بینداختیم (فَكَذَلِکَ اَلْقَى السَّامِرِیُّ) و همچنین سامری آنچه داشت از زر و حلی هم بینداخت و بر سر آن نهاد.

(فَاَخْرَجَ لَهُمْ) برون آورد برای ایشان یعنی برای قوم (عَجَلًا جَسَدًا) گوساله تن بی جان . (لَهْ خُورٌ) که او را آواز گاو بود. در آواز او دو قول گفتند سعید جبیر گفت سامری از اهل کرمان بودی و منافق بود چون موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ قوم را بسی روز وعده داد که باز آید چون خدایتعالی ده روز دیگر بیفزود قوم گفتند موسی بوعده باز نیامد سامری گفت دانید تا سبب نا آمدن موسی چیست با نزدیک شما (۱) آنرا تدبیر سازم بیاوردند و آنچه او داشت نیز بیاورد و با آن ضم کرد و سه روز گوساله زرین بیاراست و مرصع کرد بانواع جواهر آنکه از آن خاکی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ پای او نهاد بود قبضه برداشت از آن خاک پاره ای در شکم گوساله افکند از او آوازی بر آمد چون آواز گوساله و گفتند او برای آن جبرئیل را دید که از جمله آن کودکان بود که در عهد آنکه فرعون کودکان را می کشت او را در شکاف کوهی پنهان کرده بودند جبرئیل او را از پر خود شیر داد از آن جا شعاع او قوی بود تا جبرئیل

(۱) در این عبارت سقطی شده و عبارت تفسیر طبری چنین است « قال عدو الله السامری انما اصابکم

الذی اصابکم عقوبة بالحلی الذی کان معکم فهلما و کانت حلیا تیروها من آل فرعون فسارواوهی معهم فقد فوها الیه دشمن خدای سامری گفت اینکه بشما رسید از آن است که زیورهای با شما است و آن زیورها بوده که از آل فرعون بهاربت گرفته و همراه خود برده بودند آن هارا نزد سامری ریختند.

را بدیدی وقتی که بموسی آمدی و از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده بود که خاکی که از قدم جبرئیل بر دارند بهر کجا زنند با آواز آید از عادتی که خدای رانده است او این چاره چنین ساخت و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که آنروز گار قبطیان و کسانیکه بموسی ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جمله ایشان بود پیش از آنکه دعوی خدائی کرد از آنجا گفت «أنا ربکم الاعلی» و از آنجا گفت قبطیان «و یندرک و آلہنک» پس سبب آواز گوساله از آنجا بود این قول حسن و قتاده و سدی است و اختیار ابن الاخشاد. مجاهد گفت سامری آن گوساله بصنعت چنان ساخته بود مخارق گلوی او چون بادی در زیر او دمیدندی آن باد در شکم او افتادی از گلوی او آواز گاو بیرون آمدی چنانکه آوازی و مزمار باختلاف مخارق مختلف میشود آنکه او را بیاورد و بر مهب^۱ بادنهاد و پیرامن او استوار کرد تا باد بزیر شکم او شود. آنکه ایشانرا جمع کرد و گفت بیاتابنگری که من از آن حلی چه ساختم، بیامند و بدیدند که چه سخت نیکو پیراسته بود و مرصع کرده بانواع جواهر ایشان مینگریدند تا ناگاه باد بر آمد و در شکم او افتاد و بگلوی او بیرون آمد آوازی حاصل آمد بر شبه آواز گاو ایشان که آن بدیدند سجده کردند (۱) و گفتند (هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى) این خدای شما و خدای موسی است خدای را اینجا فراموش کرده است و بطور رفته است بطلب او این از سر کفر و جهل و تقلید و حب عبادت عجل گفتند، و این قول قریبست بصواب و اگر چه قول اول ممتنع نیست و آن محمول بود بر تشدید تکلیف و محنت، و بعضی دگر گفتند (فَنَسِیَ) حکایت کلام ایشان نیست بل کلام خدا است، و معنی آنکه فَنَسِیَ السامری عهد موسی ای ترک. سامری عهد موسی رها کرد، و قول اول بظاهر آیت و سیاق و لایقتر است آنکه گفت.

(أَفَلَا يَرَوْنَ) صورت استقامت و مراد تقریر و تقریر و تنبیه ایشان بر خطاشان. نمی بینند یعنی نمی دانند که جوابی بایشان نمی آید یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد (و لا یَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعًا) و مالک منفعت و مضرت ایشان نیست.

(۱) اگر گوئی سامری از ترویج بت پرستی چه طرفی می بست و از این کار زشت چه تمنعی میبرد در جواب گوئیم در آن عهد غالب مردم جهان یا همه آنان غیر بنی اسرائیل بت پرست بودند مقتدرتر و متمدن تر از ایشان و اقوام ضعیف تشبه باقویا را فخر خود می شمارند و آنرا موجب نجات اذلت می پندارند و از این جهت موسی را گفتند «یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة» و چون سامری اشخاصی هستند در هر گروه که ترویج رسوم زشت را برای خیر و سعادت قوم خود انجام میدهند و عمرو بن لُحی که بت پرستی را میان عرب رواج داد مشهور است تا حجازیان را شبیه بشامیان سازد.

(وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ 'هَرُونَ') و هارون عليه السلام گفت ایشانرا پیش از آن ایقوم مکنید این جهل که این فتنه و امتحانی است که شمارا کردند باین ، و خدای شما رحمن و بخشنده و روزی دهنده خلقانست پی من گیرید و فرمان من برید .

گفتند ما بر این عجل فراتر نشویم تا موسی بنزدیک ما آید هارون از ایشان تبراً کرد و دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند و باقی قوم گرد بر گرد عجل بودند گاهی رقص میکردند و گاهی سجده میکردند و صیحه و نعره می زدند و نشاط میکردند . موسی عليه السلام باز آمد از دور آواز ایشان بشنید آن هفتاد مرد که با او بودند ایشانرا گفت هذا صوت الفتنه این آواز فتنه است چون هارون را در کنار گرفت و سر او را در کشش گرفت پرسیدن را .

و او را گفت یا هارون چه منع کرد ترا از آنکه چون اینحال افتاد که از پی من بیائی و مرا خبر دهی (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي) فرمان من عصیان کردی استفهامست نه خبر و مراد او عتابست هارون جواب داد و گفت :

(يَا بَنُوؤْمُ) این کثیر و ابو عمرو و عاصم بروایت حفص خواندند «یا بنوؤم» بفتح میم ، و باقی قراء بکسر میم . وجه قراءت اول آن باشد که ابن را مع الأُمّ یک اسم کرده است و آنرا بنا کرده بفتح نحو خمسة عشر جز آنکه خمسة عشر متضمن است معنی واو را و الاصل خمسة و عشر و این لفظ متضمن معنی لام است و التقدير این لأمّی : و گفتند تقدیر آنست یا ابن اماه هاء و الف بترخیم بیفکنند ، و گفتند بر لغت آن گروهست از عرب که گویند یاربّاه و یا اماه بمعنی یاربّی و یا اُمّی و این را بیان کرده ایم ، و وجه قراءت دوم آنستکه اصل یا بن امی بوده است یاء بیفکنند و اکتفی بالكسرة عن الیاء چنانکه در اخوات او بیان کردیم گفت ای برادر من (لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي) محاسن و سر من در کنار مگیر ، در این دو وجه گفتند : یکی آنکه در آن روز گار عادت آن بود که بجای مصافحه و معانقه این معنی کردند و منقّر نبودی برای آنکه معتاد بود و آنچه بعادت بود مختلف شود باختلاف اوقات و اشخاص و اما کن . وجهی دگر آنستکه این بوجه کنایت میگوید چنانکه یکی از ما گوید دست از سر و ریش من بدار که من در این کار بی جرمم . یعنی این جرم بر من منه و مرا باین مطالبه و مؤاخذه مکن . و دعنی من هذا الحدیث (إنّی خَشِيتُ) من ترسیدم که تو گوئی تفریق کردی میان بنی اسرائیل و فرقت در میان ایشان افکندی و قول و سخن مرا مراقبت نکردی ، از آنکه واقف نباشی بر کیفیت حال .

(قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) آنکه روی سامری کرد او را گفت چه کردی ای سامری و چگونه کردی و ترا بر این کار چه حمل کرد ، و خطب کاری عظیم باشد. یعنی این چه کار عظیمست که از دست تو بیامد؟ سامری گفت :

(قَالَ بَصْرَتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ) من چیزی دیدم که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل را. حمزه و کسائی خواندند بمالم تبصروا به بناء خطاب ، و باقی قرآء بباء خبراً عن الغائب. يقال بصرت بفلان و أبصرته لغتان كما يقال خرجت به و أخرجته ، و دخلت به و أدخلته ، و ذهبت به و أذهبته، و گفتند أبصرت به بلیغتر باشد از أبصرته ، و گفتند بصرت به ای علمت به من البصيرة يقال أبصر بكذا إذا أعلم فهو بصير (فَتَبَدَّضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) حسن بصری خواند قبصت بصاد ، و جمله قرء بضاد منقط خواندند ، و فرق میان قبض و قبص آنست که قبض بصاد نامعجم گرفتن بسر انگشتان باشد ، و بضاد قبض بالكف باشد « من اثر الرسول » از پی و قدم جبرئیل (فَتَبَدَّضْتُهَا) در شکم گوساله انداختم چنانکه شرح دادیم (وَ كَذَلِكَ سَوَّاتُ لِي نَفْسِي) و نفس من مرا بر این کار حربص کرد و آرایش داد این کار را در چشم من و مرا باین کار دعوت کرد .

موسی عليه السلام گفت (فَكَذَهَبُ) برواز آنجا (فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ) که ترا در زندگانی تازنده باشی آن باد که گوئی «لامساس» یعنی ترا الف مباد بآدمیان بدغای موسی عليه السلام الف سامری از آدمیان بیرید تا آبادانی رها کرد در بیابانها با وحوش و سباع مختلط شد ، و اگر هیچ آدمی را دیدی ازدور آواز میدادی که لامساس زینهار که پیرامن من نگرید و دست بمن باز ننهید. بعضی دگر گفتند موسی عليه السلام بنی اسرائیل را نهی کرد از آنکه باومخالطه کنند او را براندند و در میان خود و آبادانی جای ندادند و تمکین نکردند ، و قول اول درست تر است (۱) و قوله «لامساس» ای لامماسه و این مبنی است بفتح بالاء نفی جنس چنانکه لارجل فی الدار ، و لابیع ، و لاخلة ، و لاشفاعه ، و قتاده گفت هنوز نسل او که مانده اند (۲) همچنین است

(۱) علت آن بر ما معلوم نیست .

(۲) گروهی از یهود بنام سامری هم اکنون هستند و از فلسطین و اردن خارج نمیشوند غالباً در شهر نابلس ساکنند و آنان جز به پنج سفر موسی علیه السلام بکتاب مقدسه دیگر یهود اعتقاد ندارند و غیر از حضرت موسی و هارون و یوشع بن نون انبیای دیگر بنی اسرائیل را برحق ندانند و باکس معاشرت نمیکند و در عمل باحکام شریعت موسی سخت پای بند و تقشف میورزند و گویا قتاده این جماعت را از اولاد سامری معاصر حضرت موسی دانسته اما بنظر بنید میرسد و غیر تشابه اسمی میان آنان نیست این*

و اگر کسی را به بینند ازدور آواز میدهند که لامساس ، و در بعضی کتب هست که اگر کسی نه از ایشان دست بایشان باز زند در حال هردورا تب گیرد (۱) و این لامساس از او چنان معروف باشد تا شعرا در شعر بگفتند قال :

نَعَايِدُهُ كَأَنَّكَ سَامِرِيٌّ تَصَافِحُهُ يَدٌ فِيهَا جُذَامٌ (۲)
و قال آخر :

تَمِيمٌ لَرَهْطُ السَّامِرِيِّ وَقَوْمُهُ أَلَا لَا يُرِيدُ السَّامِرِيَّ مِاسَا (۳)
و قال رؤبه : « حَتَّى يَقُولَ الْأَزْدُ لَا مِاسَا »

و در خبر میآید که موسی خواست تا او را بکشد خدایتعالی گفت مکش او را که سخی است. و رسول ﷺ گفت «تجافوا عن ذنب السخی فان الله أخذ بيده كلما عثر» (ع) (وَ إِنْ لَكَ) و ترا یا سامری (مَوْعِدًا لَنْ نَخْلَفَهُ) موعدی و نویدی هست از عذاب خدای که آنرا با تو خلاف نکنند . ابن کثیر و ابو عمرو خواندند و در شاذ حسن و قتاده و ابونهبك بکسر لام «لن تخلفه» ای لن تتجاوز عنه ، ولن تفوته . که تو از آن بنگریزی و فایق نشوی (وَ انظُرْ إِلَى إِيْهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاقِبًا) این معبود خود را نگر که او را بخدائی گرفتی و براو همه روز اقبال کردی و براو مقام کردی و اصل «ظلمت» ظلمت بوده است لام مکسور بیفکندند کراهیت تضعیف را ، و عرب را در او دو مذهب است ظلمت و ظلمت بفتح ظاء و کسر او آنکه

* سامریان منسوب بشهر سامره اند که پس از حضرت داود ساخته شد و آن سامری زمان موسی مرددیگر است اما بعید نیست آن شهر که بعد از این بنام سامره ساخته شد نام آن از مردی یا طایفه که زمان حضرت موسی بودند ماخوذ باشد و گویا قتاده عدم معاشرت سامریان را با سایر مردم اثر آن لامساس دانست که سامری میگفت و از دست زدن بدیگر مردمان احتراز می جست و صرف این تشابه در عادت و اشتراك در اسم را نمیتوان دلیل فرزندی اینان دانست . در اصل مردم سامره از ده سبط بنی اسرائیل بودند و مردم بیت المقدس از دو سبط دیگر و البته نباید سامره یهود یا سامره ای که بنای موکل است اشتباه شود .

(۱) مؤلف این سخن را ضعیف شمرده است .

(۲) دست از تو دور داشت بگمان آنکه تو سامری هستی و دست جذامی او را مس میکنند .

(۳) طائفه تمیم قوم سامری هستند و از کسان او که نمیخواهند کسی با آنها دست بزند .

(۴) از گناه مرد بخشنده در گذرید که هر گاه لغزشی از او سرزند خداوند او را دستگیرد .

ظلت گفت بکسر نقل حرکت کرد عین را بافاء تا بدانند که آن حرفی که محذوف است مکسور بود، و آنکه بفتح گفت بر اصل خودرها کرد و مثله مَسْتَمِستَ ، وَهَمَّتْ وَهَمَّتْ فِي مَسْتَمِستَ و هَمَّتْ وَ أَحَسَّتْ ، بمعنی « أَحَسَسْتِ » قال الشاعر:

خَلَا إِنْ الْعِتَاقَ مِنَ الْعَطَايَا أَحْسَنَ بِهِ فَهَنْ إِيَّاهُ شَوْسٌ (۱)
(لَتُحَرِّقَنَّهُ) ما بسوزیم آنرا (ثُمَّ لَتَنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا) پس آنرا در دریا
فشانیم خاکستر آن ، و ابو جعفر مدنی خواند لَنَحْرِقَنَهُ مِنْ قَوْلِهِمْ حَرَقْتَهُ بِالْمَبْرَدِ إِذَا أُبْرِدَتْ بِهِ
وَأَحْرَقْتَهُ أَيْضًا یعنی بسوهان بسائیم پس در دریا فشانیم قال الشاعر:

بِذِي فَرَقَيْنِ يَوْمَ بَنُو حَبِيبٍ نُبُوهُمْ عَلَيْنَا يُخْرِقُونَا (۲)
اصل هر دو کلمه یکیست که هر دو جا بر تفریق حاصل آید و اصل نَسَفَ نَسْفًا بَرَادًا
باشد تا گاه از او جدا شود و آلت آنرا که ما جَوَّانَ (۳) گوئیم آنرا منسفه خوانند آنکه بر-
سبیل ردّ برایشان گفت (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) خدای شما يك خداست
و جز او خدائی نیست (وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا) و او واسع است بر همه چیز بعلم یعنی
او محیط است بر همه چیزها، و هیچ چیز از آن خارج نیست بل همه چیزها در علم او گنجد آنکه
رسول را گفت ﷺ :

(كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ) همچنین قصه کنیم بر تو از اخبار گذشتگان که اینقصه کردیم
و ما تورا بدادیم از نزدیک ما یعنی از علموی که نزدیک ما ، یعنی در غیب ماست یاد کردیم و این
بر طریق منت و تذکیر نعمت بر رسول میفرماید ﷺ قوله تعالى :

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا (۱۰۱) خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ
هر که اعراض کرد از او پس بتحقیق او بر میدارد روز رستخیز باریرا همیشه اند در آن و بد است مر آنهارا
يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا (۱۰۲) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۳)
روز رستخیز بار روزیکه دمیده میشود در صور و برانگیزانیم گنهکاران را آنروز کبود چشم

(۱) خلا گیاهی است که شتر آن را دوست دارد و در این شعر خبر مبتدای محذوف است یعنی هذا
خلا این علف خلا است که شتران نجیب و نیکو آنرا دیدند و چشم سوی آن کرده نگران آنند .
(۲) ذی فرقین نام جایی است یعنی در آن جای روزی جنگی اتفاق افتاد که اولاد حبیب دندان از
کین بر ما میفشردند .

(۳) چون بدو حرکت برون فرس فارسی است آلتی بوده است برای پاک کردن گندم از کاه
و از برهان معلوم میشود آنرا بگاومی بستند و چنان بوده که گاو آنرا میگردانید و گندم پاک میشد و از
عبارت مؤلف معلوم میشود مانند زمان ما آلتی بوده مانند پنجه بر سر چوبی .

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ

راز گویند میان خودشان درنگ نکنید مگر ده روزی مائیم آگاه تر بآنچه میگویند چون میگوید

أَهْلَهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۵) وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا

بهر آنها درمسلك نه درنگ کنید مگر روزی را و میپرسندت از کوهها پس بگو پراکنده کند آنها را

رَبِّي تَسْفًا (۱۰۶) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ

پروردگار من پراکنده می پس واگذارد آنها را ساده هموار * نه بینی در آن کجی و نه بلندی آنروز

يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

پیروی کنند خواننده را نیست کجی مر آنها و بیست شود آوازهها برای خدا پس نمیشنوی تو مگر آواز آهسته

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا

اینروز سود ندهد شفاعت مگر آنرا که اذن دهد مر آنها خدا و پسندد اورا گفتار را میدانند آنچه

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ

پیش روی آنها و آنچه عقب آنها واحاطه نکنند بدو بدانش وخار شد روها برای خداوند زنده پاینده

وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا

و بتحقیق نا امید شد آنکه برداشت ستمی را و هر که بکند از شایستهها و او گرونده است پس نمیرسد ستمی را

وَلَا هَضْمًا (۱۱۲) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ

و نه شکستگرا و اینچنین فرستادیم قرآنی عربی و گردانیدیم در آن از وعده شکنجه شاید آنها

يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ

بپرهیزند یا تازه کند برای آنها پندی را پس بر تراست خدای پادشاه حق و شتاب مکن بقرآن پیش از

أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ

آنکه برسد بسوی تو وحی آن و بگو پروردگارا بیفزای مرا بدانش و بتحقیق عهد کردیم بسوی آدم از

قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

پیش پس فراموش کرد و نیافتیم اورا عزمی را و چون گفتیم مرفرشکان را سجده کنید برای آدم پس سجده کردند

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِيُزَوِّجَكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ

مگر دیو که سر باززد * پس گفتیم ای آدم بتحقیق این دشمن است مر ترا و مر جفت ترا پس بدر نکند شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۶) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۷) وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ

از بهشت پس برنج افتی بتحقیق مرتراست که گرسنه نشوی در آن و برهنه ننمایی و آنکه تو آتشنه نشوی

فِيهَا وَلَا تَضْحَى (۱۱۸) فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ

در آن و نه در آفتاب مانی پس وسوسه کرد بسوی او دیو گفت ای آدم آیا دلالت کنم ترا بر درخت پاینده

وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى (۱۱۹) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهَا سَوْآتُهَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِهَا

و سلطنتی که زایل نشود پس خوردند از آن پس آشکارا شد بر آنها عورت آنها و شروع کردند میپوشانیدند بر آنها

مِنَ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۰) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ

از برگ بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را پس بی بهره شد پس برگزیدش پروردگار او پس بخشید بر او و

هُدًى (۱۲۱) قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى (۱۲۲)

هدایت کرد گفت فر شوید از آن همگی پاره شما مر بعضی را دشمن پس اگر بیاید شمارا از من هدایتی

فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ

پس آنکه پیروشد هدایت مرا پس نه گمراه شود و نه بتمب افتد و هر که اعراض کند از یاد من پس بتحقیق مرا و راست

مَعِيشَةً ضَنْكًا (۱۲۴) وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (۱۲۵) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى

زندگانی تنگ و برانگیزیم او را روز رستخیز کور گفت پروردگار ا چرا برانگیختی مرا نابینا

وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۶) قَالَ كَذَلِكَ آتَيْنَا آيَاتِنَا فَانْسِيَتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۷)

و بتحقیق بودم بینا گفت اینچنین است آمد ترا آیتهای ما پس فراموش کردی آنرا و اینچنین امروز فراموش میشوی

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ

و اینچنین پاداش دهیم آنرا که اسراف کرد و نگرید با آیتهای پروردگار خود و هر آینه عذاب آخرت سخت تر و

أَبْقَى (۱۲۸) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ

پاینده تراست آیا پس هدایت نکرد آنها را که چند هلاک کردیم ما پیش از آنها از دهها که میروند در جایگاهشان

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۹) وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ

بتحقیق در این هر آینه آیتهاست برای صاحب خردها و اگر نبود سخنی که پیش گرفته از پروردگار تو هر آینه بود

لِرَأْمًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۳۰) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ

لازم و مدت نامبرده پس شکیب ورز بر آنچه میگویند و تسبیح گو بستایش پروردگار خود پیش از در آمدن

الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنْآى اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۱)

آفتاب و پیش از فرو شدنش و از وقتهای شب پس تسبیح گو و دورهای روز شاید خوشنود شوی

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ

و مکش چشم‌های خود را بسوی آنچه بهره دادیم بآن جفتهائی را از آنها آرایش زندگانی دنیا را تا آزمائیم آنها را در آن

وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۲) وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا

و روزی پروردگارتو بهتر و پاینده تر است و بفرما اهل خود را بنماز و شکیبا شو بر آن نمیبرسیم از تو رزق را

نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۳) وَقَالُوا لَوْلَا يَا تَيْنَا بآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْلَمَ تَأْتِيهِمْ

که ما روزی نمائیم ترا و انجام مریز کاریراست و گفتند چرا نمیآورد بآیتی از پروردگار خود آیا نیارودشان

يَبَيِّنُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۴) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَا هُمْ بَعْدَآبٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا

حجت آنچه در کتابهای پیشین است و اگر آنکه ما هلاک میکردیم آنها را بشکنجه از پیش او هر آینه گفتند

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَ

پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما پیغمبری را پس پیروی میکردیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم و

نَخْزِي (۱۳۵) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْمَلُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ

رسوا باشیم بگو همه منتظریم پس انتظار برید پس زود بدانید کیست باران راه راست

وَمَنْ أَهْتَدَىٰ .

و که هدایت یافته .

قوله تعالى (مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ) هر کس که اعراض کند و برگردد از او یعنی از آن

ذکر که ما تورا کردیم و یاد دادیم و دلیل انگیختیم بر او از ادله توحید و ایمان (فَكَيْفَ يُحْمَلُ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ زُرًّا) روز قیامت بار گران بر گیرد از بار گناه .

(خَالِدِينَ فِيهِ) در آن بار گران همیشه باشد یعنی در عقوبت آن . برای آنکه آن خود

کنایست از عقاب (وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا) و بدباری باشد ایشان را آن روز قیامت ،

و نصب او بر تمیز است ، و فاعل ساء مضمَر است ، و تقدیر آنستکه ساء الحمل لهم حملا .

(يَوْمٌ يُنْفَخُ) بدل روز قیامت است . آن روز که در او صور دمند و بیان آن کردیم .

(وَ نَحْشُرُ الْمُجْبِرِينَ) و گناهکاران را حشر کنیم این روز ازرق چشم و این علامت دوزخیان

باشد ، و گفتند بزرقه چشم کوری خواست ، و قول اول ظاهرتر است چو در خبر چنانست که

اهل دوزخ سیاه روی و سبز چشم باشند و این برای تشویه خلق می گوید که خلق ایشان مشوّه باشد .

(بِتَخَافْتُونَ) بایکدیگر چیزی که گویند بسر گویند و آواز نرم ، چوزهره ندارند که آواز بردارند از هول آنروز بایکدیگر بسر می گویند (إِنْ لَبِثْتُمْ) مقام نکرید شما مگرده روز (۱) «إِنْ» بمعنی ماء نافییه است، و برای آن «عشرآ» گفت وعشرة نگفت که لیالی خواست برای آنکه عرب حساب برماه کنند و ماه بشب بر آید که مردم او را به بینند .

آنکه گفت اگرچه این حدیث بسر گویند ماء عالمتریم بآنچه ایشان گویند (إِنْ يَقُولُ) آنکه گوید کسی که در میان ایشان از او نیکو طریق تر نباشد گوید (إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا) شما بیشتر از روزی مقام نکرید در گور. یعنی ایشان را مدت مقام در گور اندک آید از آنکه ایشان مرده باشند و بی خبر از مرور احوال و سنین (۲). أبوعلی جبائی گفت این از پس عذاب گور گویند یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا به اکنون این مقدار است ، و روا باشد که این آنان گویند

(۱) در حشر چون مردگان زنده شوند بدانند که همان مردمند که پیش از این بودند و تازه موجود نشدند در حقیقت نظیر خفته که بیدار شود و بیهوش که بهوش آید و بدانند خود او است که بود نه مانند آدمی که در اینجهان عهدالست را در خاطر ندارد و اگر نه این بود نمیگفت «ان لبثتم الا عسرا» اما آنچه در برزخ براو گذشته از عذاب و ثواب گرچه در یاد دارد ولیکن نمیداند چند مدت کشید مانند خفته که زمان برای او درعالم خواب غیرزمان بیداری است .

(۲) آیه دلالت دارد بر آنکه قول این کسان که مدت توقف را يك روز گفتند قول امثل و بهتر یعنی بحق و واقع نزدیکتر است و بعبارت دیگر هیچ فاصله میان مرك و حشر موجود نیست جز يك روز و بعض آیات و روایات دلالت بر آن دارد که همان يك روز هم فاصله نیست «و یوم نحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة» بیش از ساعتی فاصله نیست چنانکه وارد است شهید چون از روی اسب بزمین افتد در بهشت باشد و حور العین او را در آغوش گیرند و میتوان روایات را حمل بر بهشت برزخی کرد اما این آیه را نمیتوان ، چون صریح در نفع صور و قیامت است و اگر گویند میان مردن و نفع صور مدت برزخ فاصله است و در آنجا نیز کافر و مسلمان عذاب و ثواب بینند پس چگونه آنرا يك روز و یکساعت پندارند و سخن مؤلف که فرماید در این فاصله مرده ادراک نمیکند و از مرور احوال و سنین بیخبر است چه معنی دارد ؟ گوئیم عالم برزخ و قیامت هر دو غیر عالم دنیا هستند و سال و ماه و روز اینجهان ممکن است جاری در آن عالم نباشند و همه عالم برزخ در آنجا کمتر يك روز باشد اگرچه هر گاه بخواهیم منطبق با زمان دنیا کنیم هزاران سال کشد و وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون، و حقیقت این امور و فهم آنرا بخداوند و راسخین در علم و اگذار باید کرد و نیز آیه «ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین» دلالت دارد که کفار در قیامت عالم برزخ را فراموش نکرده اند .

که ایشان را عذاب گود نباشد .

آنکه رسول را گفت این کافران تو را از کوهها پیرسند بگوی که خدای آنرا نسف کند . یعنی خرد کند همچون ریگ روان که باد بر او گمارد تا در عالم پیرا کند ، و گفتند در دریا ریزد اگر گویند این فاء چرا آمد اینجا ، و این نه جایگاه فاست چواخوات او راهیچ فاء دراو نیست جواب آنستکه گوئیم آن سؤاها بود که از رسول ﷺ کردند وجوابداد این سؤال نکرده بودند خدای خبرداد از این متضمن بحرف شرط ، وتقدير اینکه وان یسئلوک عن الجبال فقل .

(فَيَذَرُهَا) رها کند آنرا (قاعاً صَفْصَفاً) زمینی ساده ملساء . عبدالله عباس ومجاهد وابن زید گفتند صفص آن بود که دراو نبات نبود ، گفتند مکانی باشد که از استواء چون صف بود ، و قاع همین زمین ملساء بود . و گفتند جائی که آب بر او بایستد وقال :

كَأَنَّ أَيْدِيَهُنَّ بِالْقَاعِ الْقَرِيقُ أَيْدِي جَوَارٍ يَتَمَاطِينَ الْوَرِقُ (۱)

کلبی گفت صفص زمینی بود که دراو خاک نبود .

(لا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) دراو هیچ کژی و بلندی نباشد . یعنی دراو هیچ نشیبی و فراژی نباشد . نه وادی بودونه ا که چه چو بلند آن باپستی راست کنند تا دراو تفاوتی نبود . و گفته اند اُمت انشاء بودیقال مدحبله حتی ماترك فيه أمتاً ، وملاء سقاء حتی ماترك فيه أمتاً قال :

« ما في انجذاب سيره من أمت » (۲)

یمان گفت امت سقف باشد یعنی هیچ عمارت نباشد همه خراب شود و پست .

(يَوْمَ يَذَرُ) آن روز اشارت بروز قیامت است که ذکر او برفت (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) خلائق متابعت کنند آن داعی را که خلقان را با عرصه قیامت خواند و آن اسرافیل باشد که بنقح صور دعوت کند خلق را بر قول بیشتر مفسران (لا عِوَجَ) کژی نباشد او را گفتند ضمیر راجع است بادعاء . دعای او را کژی نباشد . گفتند آن کلام مقلوب است . یعنی لا عوج لهم من دعائه ، و خلائق را ازدعای او معدلی ومحیصی وزیغی ومیلی نباشد بخلاف آن باشد که در دار دنیا باشد که ایشان عصیان و مخالفت کردند آنجا نباشد این معنی برای آنکه خلائق ملجاء باشند (و خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ) و آوازا خاشع و ذلیل شود خدای را کس را زهره نباشد که آنجا آواز بردارد از هیبت آن روز (فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا) و آنجا آواز پوشیده نشنوی عبدالله عباس وابن زید گفتند صوت الاقدام بهران (۴) پای باشد . مجاهد گفت «همساً» ای صوتاً

(۱) این بیت پیش از این گذشت صفحه ۳۱۹ .

(۲) اهل لغت گویند سرت سیراً لامت فيه ای لاضف فيه ولاوهن .

خفياً قال الراجز : « وَهَنْ يَمْشِينَ بِنَا مَيْسَا »

(يَوْمَئِذٍ) آن روز یعنی روز قیامت شفاعت سود ندارد الا آنرا که خدای دستوری دهد که در حق او شفاعت کند (وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا) و سخن او پسندیده آید بنزدیک خدای تعالی از انبیاء و ائمه و مؤمنان، آنکه گفت :

(يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) داند آنچه پیش ایشان باشد و آنچه پس از ایشان باشد اختلاف اقوال گفتیم در این کلمه یعنی در سورة البقرة (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ) و خلقان را علم محیط نشود بخدای یعنی بتفصیل مقدمات و معلومات او و نصب بر تمیز است. (وَ عَسَى الْوُجُوهُ) و روی‌ها آن روز خاشع و ذلیل گردد خدای تعالی را، و العانی‌الاسیر
قال امية بن الصلت :

مَلِيكَ عَلَى عَرَشِ السَّمَاءِ مُهَيَّمِينَ لِعِزَّتِهِ تَعْنُوا الْوُجُوهُ وَ تَسْبُحُدُ (۱)
و مراد بوجه اصحاب و جوه است چنانکه گفت «وجهه يومئذ ناضرة» «ووجهه يومئذ باسرة» «ووجهه يومئذ مسفرة» و تخصیص و جوه برای آن کرد که شریفتر عضوی اوست (وَ قَدْ خَابَ) خائب و آیس بود آن روز آنکس که حامل ظلم و بیدادی بود و گفتند بظلم شرک خواست .

(وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ) آنکه گفت هر کس که او عمل صالح و کار نیکو کند (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) «او» حال راست و او مؤمن باشد (فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا) او نترسد از ظلمی و نقصانی که حق او را کنند. عبدالله عباس گفت معنی آنستکه نترسد که از حسنات او چیزی نقصان کنند و درسیئاتش چیزی بیفزایند . ابوالعالیه گفت گناه دیگری باو ننهند . ضحاک گفت بگناه دیگری او را نگیرند و عمل او باطل نکنند ، و اصل هضم کسر و حط باشد . يقال : هضمت حقه أي حطت عنه ، و منه هضم الطعام و امرأة هضم الكشح أي ضامر البطن .

(وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ - الآية) و همچنین فرو فرستادیم قرآنی عربی بزبان عرب و لغت ایشان (وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ) و بگردانیدیم در او انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی (أَوْ يُحَدِّثُ هُمْ ذِكْرًا)

(۱) پادشاهی است بر تخت آسمان و بر همه چیز مسلط روی‌ها در برابر عزت او ذلیل میشوند

یا این وعید ایشان را احداث زکری کند و بنوی یاد کردی (۱) پدید آرد ایشان را و پندی و عبرتی. قتاده گفت جداً و ورعاً .

(فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ) متعالی است خدای تعالی که پادشاه حق است و ملک و پادشاهی او حق و صواب است ، و هر چه جز آنست باطل است یا باطل شود (و لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ) بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ را چون جبرئیل علیه السلام قرآن بر او خواندی آنحضرت نیز همراه جبرئیل خواندی از حرص او بر آن خدای تعالی این آیه فرستاد . و بعضی دیگر گفتند (۲) مراد آنستکه این قرآن بر اصحاب خود مگیر و ایشان را میاموز تا نیک بندانی و تمام بنشنوی، و بیان کردیم که واجب نکند که آنرا که او را از کاری نهی کنند آن کار کرده باشد یا آن کار میکند، و مانند آن بسیار است منها قوله تعالی «یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و المنافقین» و قوله «ولا تطع منهم أثماً او کفوراً» و منها قوله «ولا تکن کصاحب الحوت» (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ) پیش از آنکه وحی آن بتو گذارند تمام (وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) و بگو بار خدایا مرا علم بیفزای . و نصب او بر- تمیز است .

قوله (وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا) این عهد بمعنی امر و وصیت است . یقال عهد إليه إذا وصى إليه یعنی ما با آدم عهد کردیم من قبل هذا . پیش از اینکه با اینان عهد و امر و وصیت کردیم (فَنَسِیَ) فراموش کرد ، و بنزدیک بیشتر مفسران آنستکه این نسیان ترك است چنانکه گفت . نسوا الله فنسیهم ، ای تر کوا طاعة الله فترك الله ثوابهم . ابن زید گفت نسیان آنستکه ضد ذکر باشد (وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) و ما آدم را بر معصیت عزمی نیافتیم یعنی غرض او نه مخالفت فرمان ما بود، و قتاده گفت «ام نجد له عزمًا» ای صبراً . و عطیه گفت حفظاً ، و عزم ارادتی باشد متقدم بر فعل برای توطین نفس بر فعل، و یعقوب خواند «من قبل أن نقضي إليك وحیه» بنون مفتوح ، و یاء اول و دوم منصوب علی اضافة الفعل إلى الله تعالی علی لفظ الجمع پیش از آنکه وحی آن بتو

(۱) بنوی از لفظ یحدث مستفاد میشود و یاد کرد مخفف یاد کردن ترجمه ذکر است .

(۲) البته این تفسیر بر تفسیر اول رجحان دارد ، و تفسیر اول چنانکه باید مفهوم نیست خلاصه

آنکه چون آیه بر پیغمبر (ص) نازل میشد پیش از آنکه قیود و تفصیل آن وحی و الهام شود بر پیغمبر واجب نباشد که بمردم آموزد مثلاً صلوة باجمال واجب شد و پس از آن قراءت و رکوع و سجود و تکبیرة الاحرام و امثال آن و با اینکه این حکم خاص پیغمبر است چون در قرآن ثابت است قراءت آن بر همه مردم واجب است .

گذاریم ، و باقی قراء خواندند «من قبل ان يقضى إليك وحيه» علی المجهول و رفع «وحيه» باسناد الفعل إليه ، پیش از آنکه و حیش بتو گذارند .

(وَ إِذْ قُلْنَا) یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگان را سجده کنید آدم را همه سجده

کردند إلا ابلیس که او امتناع کرد و سر باز زد .

(فَقُلْنَا يَا آدَمُ) گفتیم ای آدم این دشمن تو است و دشمن جفت تو حوا (فَلَا يُخْرِجَنَّكَ)

نبادا که شمار از بهشت بیرون آرد . پس آنکه تو رنجور شوی و وجه معیشتت بکد یمین و عرق جبین

باشد . سعید جبیر گفت چون آدم بزمین آمد دو گاو فراپیش او کردند تا زمین میکشت و عرق می-

ریخت و می گفت این آن شقاوت است که خدای تعالی گفت : «فلا يخرجنكما» (مِنْ الْجَنَّةِ

فَتَشْقَى) و از روی ظاهر فتشقیایستی و در او سه وجه گفتند : یکی آنکه تابا سرهای آیت

مطابق آید . دگر لتغلیب المذکر علی المؤنث ، سوم آنکه چون شقاوت را تفسیر بکد و رنج

کردند مفسران گفتند این رنج بر آدم بود دون حوا که آدم را کار بایست کردن و بنقعه حوا

قیام کردن .

(إِنَّ لَكَ) تو را در بهشت این ملك و ملك است . تا آنجا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی

و در زمین نه چنین باشد که آنجا گاهی سیر باشی و گاهی گرسنه ، و گاهی پوشیده باشی و

گاهی برهنه .

(وَ إِنَّكَ لَا تَتَّظَمُوا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى) نافع و حفص عن عاصم خواندند إِنَّكَ بَكْسَر

همزه علی الاستیناف ، و باقی قراء بفتح آن عطفاً علی قوله «أَنْ لَا تَجُوعَ» و تو تشنه نشوی و گرمای

آفتاب تو را نرنجاند . يقال ضحيت للشمس إذا برزت لها ، و قال ابن أبي ربيعة :

رَأَتْ رُجُلًا أَيْبًا إِذَا الشَّمْسُ عَارَضَتْ فَيَضْحَى وَأَيْبًا بِالْمَشْيِ فَيَخْضَرُ (۱)

و قال :

قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا أَلُوذُ بِظِلِّهِ فَتَرَ كُنْتَنِي أُمْسِي بِأَجْرَدٍ ضَاحٍ (۲)

(فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ) ابلیس و سوسه کرد او را و گفت ای آدم راه نمایم تو را

(۱) عمر بن ابی ربیعہ در این بیت وصف خویش گفته که چون محبوبه مرا دید از ضف و ناتوانی

من بشکفت آمد مردی دید که چون آفتاب در برابر او آید تاب گرما ندارد و چون شام شود از سرما

میلرزد و ایما بمعنی اما است .

(۲) تو برای من بمنزلت کوهی بودی که بسایه آن پناه میبرد اما اکنون که تونیستی مرا را

کردی در زمینی بی گیاه و تافته از آفتاب گویند مکان اجرد جای بی نبات .

بردرخت جاویدانی و پادشاهی که کهن نشود إبلیس آدم را گفت احوال تو چونست در بهشت گفت همه بهشت مرا مباح است تا هر چه خواهم از او می خورم ، و آنجا که خواهم می روم جز یکجنس درخت، إبلیس عند آن گفت: (هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْئُتُ) او گفت کدام است آن درخت؟ گفت آن درخت که تورا از آن منع کرده اند . او گفت من از این درخت تناول نکنم او سوگند خورد که غرض من نصیحت و خیر تست آدم بسوگند آن ملعون مغرور شد و ظن چنان برد که کسی سوگند بدروغ نیارد خورد، و آنچه معتمداست در این باب بیان کرده ایم .

(فَأَكَلَا مِنْهَا) از آن درخت بخوردند (فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاتِهَا) عورت ایشان ظاهر شد بادی در آمد و حله از تن ایشان در ربود و بادی در آمد و تاج از سر ایشان بر بود (وَ طَفِيقًا) و بایستادند و برگ اشجار بهشت بر هم میدوختند تا از او عورت پوشی ساختند . يقال طفق يفعل كذا و أخذ يفعل كذا بمعنی واحد (عَلَيَّهِمَا) اى على أنفسهما و سواتهما (مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ) گفتند برگ انجیر بود (وَ عَصَى 'آدَمُ' رَبَّهُ 'فَفَوَى') و آدم عاصی شد و غاوی، اگر گویند نه شما بر پیغمبران صغیره و کبیره روانمیدارید چونست که خدای تعالی عصیان و غوایت بآدم حوالت میکند جواب گوئیم عصیان مخالفت امر با ارادت باشد ، و امر و ارادت از حکیم تعلق دارد هم بواجب و هم بمندوب چون بآدمه عقل بدانستیم که مخالفت امر واجب بر آدم روانباشد لابد حمل باید کرد بر مخالفت امر مندوب ، اگر گویند بر این قاعده لازم آید که پیغمبران خدای همیشه عاصی باشند چوایشان خالی نباشند از ترك مندوبات گوئیم این اطلاق نکنیم در حق پیغمبران چو این لفظ بعرف مخصوص شده است بفاعل قبیح و تارك واجب ، و از آنجاست که اسم ذم است اما مقید روا داریم گوئیم اگر مراد بمعصیت ایشان ترك مندوب است آری و اگر فعل قبیح یا ترك واجب است نه . و اما قوله «فغوی» ای خاب برای آنکه غی در کلام عرب بمعنی خبیت آمده است قال الشاعر :

فَمَنْ يَلْتَقِ خَيْرًا يَحْمَدِ النَّاسُ أَمْرَهُ وَمَنْ يَغْوِ لَا يَمْدُمُ عَلَى الْقَيْ لَانِمَا

شاعر می گوید هر که او خیری ببیند یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد کنند و کار او پسندیده دارند و اگر چه نباشد، و آنکه غاوی باشد یعنی خائب و نومید از مال و درویش باشد مادام او را ملامت کننده باشند ، و مانند این بیت در قول قطامی است که می گوید :

وَالنَّاسُ مَنْ يَلْتَقِ خَيْرًا قَائِلُونَ لَهُ مَا يَشْتَهِي وَلَا مُمُ الْمُخْطِئِ الْهَبْلُ (۱)
 در این بیت مخطی بجای غاوی است در بیت اول.

(ثُمَّ اجْتَبِيهِ رَبُّهُ) آنکه خدایتعالی او را برگزید (فَنَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى) و توبه او را قبول کرد و او را هدایت داد. اگر گویند چون آدم گناهی نکرد بنزدیک شما چرا توبه کرد و خدای چگونه گفت من توبه او قبول کردم؟ جواب گوئیم توبه بنزدیک ماطاعتی است از طاعات حظ او حصول ثواب بود براو و او را اثری نیست در اسقاط عقاب چو قول باین إحباط باشد إسقاط عقاب خدای تعالی کند عند توبه بتفضل (۲)، پس بر این قاعده معنی قبول توبه ضمان ثواب باشد بر آن و توبه پیغمبران ﷺ بر سبیل خشوع و خضوع و إخبات و انقطاع با خدای باشد و غرض از او تحصیل ثواب. و قوله «وهدی» این هدایت بمعنی لطف باشد کقوله تعالی «والذین اهتدوا زادهم هدی» .

(قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا) خطاب است با آدم و ابلیس گفت هر دو بزمن شوید بهری دشمن بهری و (جَمِيعًا) نصب او بر حال است و قوله (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) هم در جای حال است و التقدير متعدین متباغضین (فَأَمَّا يَا تَيْنِكُمْ مِّنِّي هَدَى) اگر شما آید از من هدی یعنی بیان از کتاب و رسول و ادله و معجزات (۳) .

هر که او تبع آن باشد او ضال نبود در دنیا و شقی نبود در قیامت . اگر گویند چون ایشان معصیتی نکردند چرا ایشانرا از بهشت بیرون کرد جواب گوئیم اخراج از بهشت عقوبت نباشد چو عقاب مضر تو باشد مستحق مقرون باستخفاف و إهانت و فوت منافع از عقاب نباشد چو اگر چنین بودی انبیاء و اولیاء همیشه معاقب بودی چو در مقذور منافع را نهایتی نیست که با ایشان توان رسانیدن عاجلا و آجلا پس اخراج ایشان از بهشت و إحباط ایشان بزمن بر سبیل مصلحت بود و آنچه تعلق بمصلحت دارد باوقات و اشخاص و اسباب بگردد تا تناول درخت نکرده بودند مصلحت ایشان در تکلیف آن بود که آنجا باشند چون تناول کردند مصلحت بگردید و صلاح آن

(۱) هر که مالدار باشد مردم هر چیز که خوش دارند در باره او بگویند و آنکه تیر همتش از هدف مقصود تخطی کند بمادرش دشنام دهند .

(۲) چند بار در این تفسیر گذشت که قبول توبه بر خدا واجب نیست بلکه تفضل است .

(۳) بعض مردم نادان در زمان ما باین آیه و یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم بقصون علیکم - الایه ، تمسک کردند که پس از خاتم انبیاء باز پیغمبر آید بگمان آنکه خطاب یا بنی آدم در زمان پیغمبر ما است .

بود که تکلیف ایشان بر زمین باشد، و خدای تعالی آدم را خود برای زمین آفرید الا تری الی قوله تعالی «إني جاعل فی الارض خلیفة» .

قوله (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِي) هر که اعراض کند و برگردد از ذکر من، در این ذکر خلاف کردند بعضی گفتند مراد توحید است و بعضی گفتند مراد قرآن است و معنی اعراض عدول است از ایمان بقرآن و نظر در دلائل و بیّنات او (فَإِنْ لَهُ مَعِيشَةٌ ضَنْكًا) أى ضیقاً او را معیشتی باشد تنگ و سخت . يقال منزل ضنك و عیش ضنك أى ضیق و واحد و جمع و تنبیه و مذکر و مؤنث در او بیک لفظ گویند برای آنکه لفظ او لفظ مصدر است برای این گفت ضنك و نگفت ضنكة، و مفسران در معیشت ضنك خلاف کردند ابوهریره روایت کند از رسول ﷺ که او گفت در تفسیر این آیه که مراد بمعیشت ضنك عذاب گور است . عبدالله عباس گفت شقاوت است . مجاهد گفت تنگی است . حسن و ابن زید گفتند زقوم و غسلین و ضریع است . قتاده گفت یعنی فی النار این معیشت ضنك او را در دوزخ باشد . ضحاک گفت کسبی پلید است . عکرمه گفت حرام است . عبدالله عباس گفت هر آن مالی که من به بنده ای از بندگان خود دهم اگر اندك باشد و اگر بسیار مرا در آن خیری نباشد آن معیشت ضنك باشد . گفت معنی آیه نه آنست که هر کس از ذکر خدای و راه حق عدول کند معیشت و روزی بر او تنگ باشد که بسیار کافرانرا می بینیم که معیشت برایشان فراخ تر است از آنکه بر مؤمنان ، و انما معنی آیه آنست که آنانکه بقیامت ایمان ندارند و خدایرانداوند هر خرجی و نفقه که کنند غرامت شناسند برای آنکه بر آن ثوابی نبینند و آنرا عوضی طمع ندارند ، و خدایرا ندانند ، و گمان ایشان بخدای بد باشد برایشان سخت آید آن خرج و نفقه کردن . فتلك المعیشة الضنك . ابوسعید خدری گفت این معیشت ضنك بر او در گور بود که گور بر او تنگ شود چنانکه استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر گذر کند و بر او مسلط کنند در گور نودونه اژدها را که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میدردند و گوشت او میخورند تا بروز قیامت و اگر يك مار از آن ماران يك دم در زمین دمدر گز در زمین نبات نروید (۱) . مقاتل گفت معیشتش بد باشد برای آنکه صرف مال بود بر معصیت . سعید

(۱) ابوسعید خدری و امثال وی ؛ روایت این احادیث بما فهماندند که نشانه قبر و عذاب برزخ در عالم دیگر حق است اگر چه محسوس نباشد زیرا که نودونه اژدها در این قبر عالم محسوس نمیکنند و گوشت بدن یکتن در حس آنقدر نیست که این عده راتا روز قیامت کافی باشد و از گوشت محسوس تا یکسال از مؤمن و کافر هیچ نمی ماند پس صحابه رسول (ص) این معانی را که ما از عالم برزخ دانسته و تغفل کرده ایم آنها نیز معترف بودند و آن گوشت که تا قیامت میماند و اژدهاها از آن میخورند غیر گوشت محسوس است و در گوشت محسوس فرق میان مؤمن و کافر نیست .

جبر گفت قناعت از او بستانند تا سیر نشود .

(وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) وروز قیامت او را حشر کنیم نابینا بعضی گفتند اعمی البصر بچشم نابینا باشد و این ظاهر آیت است و قول عبدالله عباس است . مجاهد گفت اعمی عن الحجّة نابینا باشد از حجّت حجتی نتواند آوردن . بعضی دیگر گفتند اعمی عن الخیر و الثواب نابینا باشد از خیر و طریق ثواب یعنی بهیچ خیر نرسد .

(قَالَ رَبِّ) او گوید ای خداوند من چرا مرا نابینا زنده کردی و من در دنیا

بینا بودم .

گوید او را (كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا) چنانکه آیات ما بتو آمد تو آنرا فراموش کردی امروز تو را فراموش کردند ؟ و مراد باین نسیان ترك است یعنی تو آیات من رها کردی و ایمان نیاوردی بآن امروز تو را رها کردند از ثواب قوله « قد كنت بصيراً » دلیل آن میکند که اعمی آفت چشم است . مجاهد گفت من بنزدیک خود بصیر بودم بحجّت خود، آن شبهه که پنداشتم که حجّت است .

(وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ) و همچنین جزا و پاداشت دهیم آنرا که اسراف کرده باشد و پای از حد خود بیرون بنهاده (وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِآيَاتِ رَبِّهِ) و ایمان نیارد بآیات خدای خود (وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ) و عذاب آخرت سخت تر و پاینده تر باشد این دلیل آن میکند که این عذاب گوار است یا عذابیکه در دنیا باشد از شقاوت و خرج معصیت و اعتقاد غرامت در خرج و نفقه .

قوله (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ) قریش بتجارت بشام رفتندی و ایشانرا گذر بر منازل عاد و ثمود بودی . خدایتعالی گفت هدایت نداد ایشانرا و راه ننمود و لطف نشد که ما چند هلاک کردیم از قرون امم و قوله (كَمْ أَهْلَكْنَا) در جای فاعل « یهدی » افتاد و التقدير أفلم يهدلهم كثرة ما أهلكنا و كم در محل نصب است به « أهلكنا » آنکه فعل و مفعول بیک جای در مقام رفعند لوقوعه موقع الفاعل علی ما بیننا (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ) ایشان میروند در منازل و مساکن و سراهای ایشان و أطلال و آثار آن می بینند (إن في ذلك) در این آیات عبرتی هست و ادله خداوندان عقل را و « نهی » جمع نهبه باشد که فَعَلَ دَرَجَعِ فَعَلَهُ قیاسی مطرد است .

(وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ) و اگر نه سخنی صادق و سابق گشته از خدایتعالی در تأخیر عذاب ایشان و تسمیه آجال ایشان برای بلاغ حجّت را (وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى) اوقات هلاک ایشان و مقدار اعمار ایشان ، و گفتند مراد به « اجل مسمی » قیامت است ، و در آیه تقدیم و تأخیری

هست و تقدیر اینست و لولا کلمه سبقت من ربك و اجل مسمى (لكانَ لِزاماً) ای لكان العقاب و الهلاك لهم لازماً. عذاب لازم بودی بر ایشان چنانکه بر امت سلف، و گفتند معنی آنستکه لكان العقاب إلزاماً ای تلزم کلّ انسان طائرهُ فی عنقه هر کسی را جزای کرده خود بدادندی و موجب عمل خود الزام کردندی. قول اول اختیار زجاج است، و قول دوم اختیار ابو عبیده .

(فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ) صبر کن بر آنچه میگویند ، و تسبیح کن بحمد و شکر خدایتعالی (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش از آنکه آفتاب بر آید یعنی نماز بامداد (وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا) و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز دیگر (وَمِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ) و از ساعات شب یعنی نماز شام و خفتن (وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ) و کنارهای روز یعنی نماز پیشین و پسین این قول قتاده است گفت خدایتعالی در این آیت مکلفانرا امر کرد به پنج نماز و «آناء اللیل» ساعاته واحدها انا و انی، قال الهذلی :

«حَلُوٌّ وَ مُرٌّ كَعَطْفِ الْقِدْحِ مِرَّةً فِي كُلِّ إِنِّي قَضَاهُ اللَّيْلُ يَنْتَهِلُ» (۱)

(لَعَلَّكَ تَرْضَى) تا باشد که راضی شوی، کسائی خواندوا بوبکر عن عاصم «لعلک ترضی» من الارضاء تا باشد که تورا خشنود کنند قوله «آناء اللیل و اطراف النهار» آناء اطراف ، جمع است و اضافه ایشان با واحد در او چند قول گفتند : یکی آنکه اراد طرف کلّ نهار. پس نهار جنس است در جای جمع ، دگر بمنزلت آنست که گفت «فقد صغت قلوبکما» و این قول ضعیف است .

قوله (وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ) خطاب است بارسول ﷺ و مراد جمله مکلفان . گفت چشم مکش بآنچه ما داده ایم این کافرانرا و متمتع کرده ایم ایشانرا بآن (أَوْجَاباً) ای أصنافاً و أشکالاً و نصب او بر مفعول اول است از «متعنا» و «به» در جای مفعول دوم است یقال تمتعت فلانا بكذا

(۱) گویند این بیت در وصف میل سرمه دان است و رفتن آنرا در سرمه دان بکش در پای کردن تشبیه کرده است و بعضی چنین روایت کنند مصرع اولرا «السالك الثمر مخشیا ماورده» و بنا بر این وصف میل نیست بلکه وصف مسواک است و ایهام بشتر یعنی مرز بلاد اسلام دارد که در آمدن بدانجا بیمناک است و در هر لحظه شب باید نگهبان بود. باری روایت دوم روشنتر است چون تلخی و شیرینی در میل سرمه دان واضح نیست و سرمه کشیدن در هر ساعت شب غیر معهود است اما مسواک معهود بوده است و پیغمبر اکرم (ص) هر وقت بیدار میشد مسواک میکرد و قدح تیرقمار است و عطا ف و عطوف در آن مستعمل است بمعنی تیری که برنده بر آید یا نه بیازد و نه ببرد .

و معنی آیت آنکه چشم باز مکش که من این اصناف و انواع کفّار را داده ام از حطام (زَهْرَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا) نصب اوروا بود که بر مفعول له باشد و المعنی لزينة الحیوة الدنیا ، و روا بود که بدل بود از محل جار و مجرور که مفعول دوم «متعنا» است برای آنکه محل «به» نصب است ، و تقدیر آنکه الی ما متعنا به زهرة الحیوة الدنیا ، و روا بود که حال بود از «به» ای فی حال کون المتمتع به زهرة الحیوة الدنیا ، و روا بود که بر فعل مقدر بود و تقدیر آنکه اعنی زهرة الحیوة الدنیا ، و زهره و نورش کوفه باشد . مراد انواع نعمت و ملاحی و ملاذ است . و معنی آنکه رسول ﷺ گفت «لاتنظروا الی من هو فوقکم و انظروا الی من هو اسفل منکم فانه أجدر ان لاتزدروا نعمة الله علیکم» گفت در آنکس منگرید که بالای شما باشد بنعمت، در آنکس نگرید که فرود شما باشد که آن اولتر باشد که نعمت خدای بر خود حقیر نداری، و این معنی شاعر پارسی در چند بیت پارسی گفته و نیکو گفته :

زمانه پندی آزاد وار داد مرا	زمانه را چو نکو بنگری همه پنداست
زبان به بند مرا گفت و چشم دل بگشای	کر از زبان نه به بنداست پای در پنداست
بدان کسی که فزون از تو آرزو چکنی	بدان نگر که بحال تو آرزومند است

ابو رافع گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ﷺ مرا بنزد جهودی فرستاد و از او قرض خواست جهود گفت من جز برهن قرض ندهم رسول را ﷺ سخت آمد خدایتعالی بتسلیه رسول ﷺ این آیه فرستاد. و یعقوب خواند «زهرة الحیوة الدنیا» بفتح هاء و باقی قرءاء بسکون هاء خواندند و همالفتان مثل جهر و جهره و نهر و نهره و شعر و شعره (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ) تا ایشان در آن امتحان و اختبار کنیم و ضمیر راجع باشد به «ما» (وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى) و روزی خدای تو یعنی روزی که خدای داد تورا بهتر است و باقی تر.

(وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ) و اهلت را نماز فرمای یعنی اهل بیت و زبردستان و قوم و امتت را (وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا) و تو بر آن صبر کن یعنی بر نماز و بر مداومت و اقامت آن باوقات و شرایطش . (لَا تَسْئَلُكَ رِزْقًا) ما از تو روزی نمیخواهیم تو را روزی مدهیم (وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) و عاقبت پرهیز گاری است که مآل آن باثواب بود.

(وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ) گفتند این کافران «لولا» ای هلا چرا آیتی بما نیاوردت و معجزه از خدایش (أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ) نیامد بایشان بینه و بیان و آیات و آنچه در کتابهای اول است در معنی او دو قول گفتند : یکی آنکه ایشان میگویند که چرا آیتی و معجزه نه

بیارد و این نه آیتی و معجزه باشد که من خبردم ایشانرا از آنچه در کتب اوائل است از تورا و انجیل و صحف آن ندیده و نخوانده و ناشنیده ، و اخباریکه چون بنگرند مخبر مطابق خبر بود در این کتابها این نه آیت باشد ، و قولی دیگر آنست که «أولم تأتیم» نه بایشان آمد آیات و بیانات کتب اوایل و ایشان بآن نگریدند و ایمان نیاوردند. اگر این آیات که ایشان اختراع کردند بیاریم هم ایمان نیارند ، آنکه ایشانرا عذاب آید چنانکه امت اول را. اهل بصره و نافع و حفص خواندند «أولم تأتیم» بقاء تأنیث للبیئنه، و باقی قرآء بیا لتقدم الفعل وحمل البیئنه علی معنی البیان چنانکه در نظایر آن رفته است .

(وَ لَوْ أَتَا أَهْلَكُنَّا مِنْكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ) و اگر ما ایشان را هلاک کرده بودیم بعدایی (۱) یعنی بنوعی عذاب پیش از این یعنی پیش از آمدن تو (لَقَالُوا) گفتند پروردگار ما (لَوْ لَا) ای هلا (أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا) چرا پیغمبری ب ما نفرستادی (فَانْتَبِیحْ آيَاتِكَ) تا ما متابعت آیات تو کردمانی . و نصب او بر جواب استفهام است بقاء (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنَخْزِي) «آن» مع الفعل در تأویل مصدر است یعنی من قبل الذلّ و الخزی پیش از آنکه ذلیل شویم و هالک.

(قُلْ) بگو ای محمد (كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ) هر یکی از ما دو گروه «متربص» چشم برهم نهاده است انتظار چیزی میکند ما انتظار فتح و نصرت و ظفر میکنیم از قبل خدایتعالی و شما انتظار مرگ ما میکنید (فَتَرَبَّصُوا) ! انتظار کنید صورت امر است و مراد تهدید و تقریب (فَسَتَعْلَمُونَ) که فردای قیامت بدانید (۲) که کیست که خداوند ره راست است و کیست که مهتدی و راه یافته بره حق و ثواب است ما یا شما؟ و در آیات دلیل است بر وجوب لطف اُعنی فی قوله «لولا یا تینا» و «لولا أرسلت إلینا رسولاً» برای آنکه در او حجت است و اگر در او حجت نبودی جاری مجرای آن بودی که یکی از ما گفتی دیگری را هلاً فعلت بنا ما لانحتاج إلیه فی الدین والدنیا ولا نفع لنا فیه ، و این کلامی لغو و ملامتی محال باشد برای آنکه در او حجتی نباشد (مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَى) «من» در هر دو جای اگر بر موصوله حمل کنند بمعنی الَّذی محلّ او نصب باشد بستعلمون و اگر بر استفهام حمل کنند محلّ اُورفع باشد .

(۱) از این آیه معلوم میشود که کفار از پیغمبر معجزه محض نمیخواستند بلکه از آن عذابها که بر امم سابقه نازل شد و بطریق لجاج و معاندت میگفتند اگر تو پیغمبری مانند دیگر پیغمبران از آن بلاها بر ما نازل کن .

(۲) شاید مراد دنیا باشد یعنی صبر کنید تا ببینید در دنیا عذاب بر که نازل میشود و رای کدام غالب و چه دینی عالمگیر میشود؟

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲	سورة ابراهيم	۶۸	قضية حضرت لوط و خارج شدن او و أهلش از شهر .
۶	قوله «وما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه»	۷۲	قوله «ولقد آتيناك سبأ من المثاني» واختلاف مفسران در آن .
۸	گفتار حضرت موسى «ع» با كافر نعمتان.	۷۸	قوله «انا كفييناك المستهزئين» و تعداد بعض مستهزئين .
۱۴	قوله «و قال الذين كفروا لرسولهم» و حكایت قول كافرين با پيغمبران شان .	۸۹	سورة النحل
۱۷	قوله «ويستقى من ماء صديد» و قول قتاده راجع به ماء صديد .	۸۳	قوله «أتى أمر الله» و قول قتاده .
۲۱	قوله «و ادخل الذين آمنوا» و وصف حتمتعالى مؤمنان را .	۸۵	قوله «خلق الانسان من نطفة» .
۲۳	پاورقی راجع به ايمان كه اقرار قلبی است .	۹۰	قوله «وترى الفلك مواخر» و اقوال مفسران .
۶۴	قوله «يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت» و فضل و كرم خدا نسبت بمؤمنان .	۹۳	قوله «وان تمدوا نعمة الله لانهما» .
۲۷	قوله «الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفراً» و پاورقی راجع به كراهی بودن روح مؤمن نزد خداوند .	۹۶	قوله «و اذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم» - الاية» و قول كافرين راجع به قرآن .
۲۹	پاورقی راجع باينكه اگر گویند تسخير كشتی برای انسان دليل وجود پروردگار نیست نمود با الله	۹۹	قوله «فادخلوا أبواب جهنم» و جایگاه متكبران در آخرت .
۳۱	قوله «و اذ قال ابراهيم رب اجعل هذا البلد آمناً»	۱۰۰	قوله «والذين هاجروا في الله» - الاية» .
۴۲	قوله «وترى المجرمين» و یکی از احوال و شدايد روز قیامت .	۱۱۲	قوله «وله ما في السموات و الارض» .
۴۴	سورة الحجر	۱۱۴	قوله «و اذا بشر أحد هم بالاثني» و گفتار مفسرين .
۴۹	قوله «و ما أهلكنا من قرية الا و لها كتاب معلوم»	۱۱۹	قوله «وان لكم في الانعام» - الاية» .
۵۲	راجع به قطع طمع رسول «ص» از ايمان كفار .	۱۲۲	قوله «و أوحى ربك الى النحل» و گفتگو درباره اقسام و حی .
۵۴	قوله «والارض مددناها» و معنى افكندن كوهها بر زمین .	۱۲۴	قوله «والله فضل بعضكم على بعض في الرزق» .
۵۸	قوله «ولقد خلقنا الانسان» و قول ابن عباس در باره صلصال .	۱۲۷	قوله «والله غيب السموات» .
۶۵	قوله «ان المتقين في جنات و عيون»	۱۳۰	قوله «والله أخرجكم من بطون امهاتكم» - الاية» .
		۱۳۴	قوله «الذين كفروا و سدوا عن سبيل الله» .
		۱۳۵	قوله «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان» و قول مفسرين در عدل .
		۱۴۱	قوله «من عمل صالحاً» و اختلاف مفسرين در حیا تطيبه .

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۴۶	قوله «واذا بدلنا آية مكان آية» واحوال كفار .	۲۰۱	كشتم پادشاه بنی اسرائیل حضرت یحیی را .
۱۴۸	قوله «من كفر بالله من بعد ايمانه» و عمل مشركان باصحابه رسول خدا «ص» .	۲۱۰	قوله «ان احسنتم احسنتم لانفسكم» .
۱۵۳	حكايت كسانيكه منتعم بودند وكفران نعمت نمودند .	۲۱۵	قوله «و كل انسان الزمناه طائره في عنقه» وكفتار ابن عباس .
۱۵۷	قوله «ان ابراهيم كان امة قاتلاً» وكفتار ابن مسعود .	۲۱۹	قوله «واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها» - الايه .
۱۶۰	قوله «ادع الى سبيل ربك بالحكمة» - الاية» وكفتار مفسران .	۲۲۳	آيه راجع باحسن نمودن بوالدين .
۱۶۳	سورة بنی اسرائیل	۲۲۷	درباره حقوق ذوی القربى .
۱۶۴	قوله «سبحان الذى اسرى بعبده ليلا» - الاية» ومعنى كلمة سبحان .	۲۳۱	قوله «ولاتقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن» .
۱۶۷	گفتگو در معراج رسول خدا «ص» كه تا بكجا بوده .	۲۳۷	گفتار ابن عباس درباره تسبیح .
۱۷۲	گفتار حضرت ابراهيم عليه السلام در باره رسول خدا «ص»	۲۴۷	قوله «وما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس» وتفسير آن .
۱۷۵	تسبیحات در عقب هر نماز فریضه .	۲۵۱	سجده كردن ملائكة آدم را و ابا نمودن ابليس از سجده .
۱۷۸	گفتار رسول خدا «ص» راجع به سدره المنتهى .	۲۵۶	قول مفسرين راجع به معنى امام .
۱۸۱	سؤال رسول خدا «ص» از جبرئيل راجع به عجايبى كه در عِلين دیده بود .	۲۵۹	قوله «و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى» .
۱۸۵	گفتار عبدالله عباس راجع بمعراج رسول خدا «ص» .	۲۶۸	گفتار مفسرين درباره تهجد .
۱۸۹	قوله «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» و گفتار مفسرين .	۲۷۵	قوله «واذا امنمنا على الانسان» .
۱۹۰	پاورقى مفيد راجع به معنى گبروزردشتى نبودن بخت نصر .	۲۷۹	سؤال نمودن از پيغمبر «ص» روح را .
۱۹۲	مسلط نمودن خدايتعالى سنخارپ را بر بنى اسرائيل .	۲۸۳	مذاكره نمودن سران قریش با پيغمبر اکرم «ص» .
۱۹۴	وحى و پيغام خدايتعالى به بنى اسرائيل بوسيله شعيا .	۲۹۲	قوله «قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن» وكفتار ابن عباس .
۱۹۷	آهنگ نمودن بنى اسرائيل شعيارا جهت كشتن او .	۲۹۵	سورة الكهف
		۲۹۵	خواص سورة كهف وثواب آن .
		۲۹۹	قوله «الحمد لله الذى أنزل على عبده الكتاب» .
		۳۰۰	قصه اصحاب الكهف واصحاب الرقيم .
		۳۰۶	حكايت يكى از حواريان عيسى (ع) كه به شهر اصحاب كهف آمده بود .
		۳۱۰	اسامى اصحاب كهف و پاورقى راجع به آنها .

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۹۱	سورة مريم	۳۱۱	درخواست نمودن پيغمبر اکرم (ص)، از خدا دیدن اصحاب كهف را .
۳۹۱	ثواب قراعت سورة مريم .	۳۲۰	آمدن وفد نجران نزد پيغمبر اکرم (ص)، و سؤال نمودن آنها از اصحاب كهف .
۳۹۴	قوله « كهيمص ذكر رحمت ربك عبده زكريا » .	۳۲۲	راجع بگفتن « ان شاء الله » برای انجام هر کاری .
۳۹۶	درخواست ولد نمودن زكريا از خدا .	۳۲۹	قوله « وائل ما أوحى اليك » .
۴۰۰	قصه حضرت مريم و باردار شدن او .	۳۳۳	راجع به مؤمنين و نتيجه اعمال صالحه آنها و احوال آنها در بهشت .
۴۰۸	تکلم نمودن حضرت عيسى در كهواره .	۳۳۹	تشریح كردن رسول خدا (ص)، زندگانی دنیا را برای كافران .
۴۱۶	قوله « وأنذرهم يوم الحسرة » .	۳۴۲	گفتار مفسرين راجع به باقيات و صالحات كه چيست .
۴۱۸	گفتگوی حضرت ابراهيم عليه السلام با آزر .	۳۴۹	راجع باینكه چه چیز مردم را منع ميكند از ايمان آوردن .
۴۲۱	دیدن پيغمبر اکرم (ص)، ادریس را با آسمان چهارم در شب معراج .	۳۵۴	قوله « واذقال موسى لفتهاء، وسبب نزول آيه .
۴۳۰	قوله « وان منكم الاواردها »	۳۵۸	یافتن موسى (ع)، و رفیقش خضر (ع)، را .
۴۳۳	قوله « ثم نتجى الذين اتقوا، وپاورقی مفید .	۳۶۰	سوراخ نمودن خضر (ع)، کشتی را .
۴۳۶	قوله « أفرأيت الذى كفر بأياتنا، و گفتگوی خباب ارت با عاص بن وائل .	۳۶۱	كشتن خضر (ع)، كودك را .
۴۳۹	قوله « لا يملكون الشفاعة، وگفتار حضرت صادق (ع)، راجع به عهد .	۳۶۲	بنا نمودن خضر (ع)، دیوار شكسته را .
۴۴۲	راجع به دوستی مؤمنين در دل مردمان .	۳۶۴	آگاه نمودن خضر (ع)، موسى (ع)، را با اعماليكه انجام داده بود .
	سورة طه	۳۶۷	پاورقی راجع به حكایت حضرت موسى و خضر عليهما السلام .
۴۴۵	قوله « طه » و بيان مفسرين .	۳۷۰	قوله « و يستلونك عن ذى القرنين قل سأتلوا عليكم » .
۴۴۹	راجع به شنیدن حضرت موسى كلام خدا را از درخت .	۳۷۷	حكایت یا جوج و ماجوج و پاورقی مفید راجع به همین مطلب .
۴۵۳	وجه اختلاف در اسم عصى حضرت موسى (ع) .	۳۷۹	پاورقی راجع به قول مؤرخان يونان درباره اسکندر .
۴۵۸	قوله « قال رب اشرح لى صدرى » .	۳۸۴	قوله « آتوني زبر الحديد، و بنا نمودن ذوالقرنين سدرًا .
۴۶۱	حكایت كشتن فرعون پسران بنى اسرائيل را و تولد حضرت موسى (ع) .	۳۸۷	زيانكار ترين مردم در دنيا كيست؟
۴۶۳	مأمور شدن حضرت موسى و هارون جهت ابلاغ رسالت بفرعون .	۳۸۹	قوله « قل انما انا بشر مثلكم، » .
۴۶۷	قوله « منها خلقناكم، و سخن حضرت رسول (ص)، راجع بزمين .		
۴۷۴	قوله « فالتقى السحرة سجداً » .		
۴۷۸	قوله « ومن يأته مؤمناً، و درجات مؤمنين .		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۸۲	اقوالی راجع به صدائی که از کوساله شنیده میشد .	۴۹۳	نتیجه عمل صالح در قیامت .
۴۸۴	گفتگوی هارون با قوم بنی اسرائیل .	۴۹۵	قصه آدم و ابلیس .
۴۹۰	احوال کسانی که از خداوند رو گردان میشوند در قیامت .	۴۹۸	قوله «ومن اعرض عن ذکری»
		۵۰۰	قوله «فاصبر علی ما یقولون» .



